

تاریخ زرتشتیان

فرزانگان زرتشتی

نگارنده و گردآورنده

رشید شهمردان



سازمان انتشارات فروهر
خیابان انقلاب نبش فلسطین جنوبی
شماره ٦

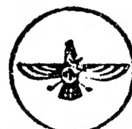
بها با جلد شمیز ۱۸۰ تومان
بها با جلد زرکوب ۲۲۰ تومان



تاریخ زرتشتیان

فرزانگان زرتشتی

چاپ این کتاب با سرمایه رستم معاونت
(شهمردان) توسط سازمان انتشارات فروهر انجام شد



نام کتاب : تاریخ زرتشتیان
نویسنده : رشید شهمردان
نوبت چاپ :نخست
تاریخ چاپ :۱۳۶۳
قطع وصفحه :وزیری ۷۲۰ صفحه
چاپ :چاپ خواجه
تیراژ :۲۰۰۰

تاریخ زرتشتیان

فرزانگان زرتشتی

نگارنده و گردآورنده

رشید شهمردان



به یادبود نخستین
سالگرد درگذشت
شادروان استـاد
رشید شهمـردان

فهرست مندرجات

کتابهائیکه استفاده شد

آئین اکبری	تالیف	شیخ ابوالفضل
آئین هوشنگ	»	مانکجی هاتریا
اکبرنامه	»	شیخ ابوالفضل
بزم پارسائی	»	
پندنامه	»	ملافیروز
پیمبری زرتشت	»	رشید شهمردان
تاریخ ادبیات در ایران جلد اول	»	دکتر ذبیح‌الله صفا
تاریخ جدید یزد	»	احمدبن حسین بن علی الکاتب
تاریخچه اله‌آباد رستاق	»	اردشیر خاصع
تاریخ عالم‌آرای عباسی	»	اسکندر منشی
تاریخ گیتی گشا ذیل	»	آقا محمدرضای شیرازی
تاریخ ممالک هند	»	غلام باسط
تاریخ منتظم ناصری	»	صنیع‌الدوله محمدحسن
تاریخ یزد	»	عبدالحسین آیتی
تذکرة‌الاولیا	»	شیخ فریدالدین عطار
چهار مقاله عروضی سمرقندی	»	بکوشش دکتر معین
حافظ		نشریه کتابفروشی علی‌اکبر علمی تهران ۱۳۲۸
خوشتاب	»	موبد هوشیار
خدانامه	»	سهرابجی منوچهرجی دهسائی
دبستان المذاهب	»	موبد کیخسرو
روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان	»	هانری کوربن
روایت داراب هرمزدیار	»	مانکجی اونوالا
روزنامه تربیت	شماره	۳۴۹ ـ ۴۱۷ ـ ۴۲۶
زردشت افشار	»	دادپویه
زوره باستانی	»	آذر پژوه
شارستان	»	بهرام فرهاد
شاهنامه	»	فردوسی
طبقات اکبری	تالیف	خواجه نظام‌الدین احمد
فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه	»	محمودبن عثمان
فرضیات نامه و خلاصه دین		
دستور داراب پهلن با یادداشتها	»	دکتر مدی

فرهنگ ایرانی و تاثیر آن در تمدن اسلام	»	محمد محمدی
فهرست نسخه‌های مصنفات ابن‌سینا	»	یحیی مهدوی
گلشن فرهنگ	»	کیخسرو کاوس
مآثرالامرا	»	شاهنوازخان
مأکولات بهمنی	»	ملاکاوس
مثنوی	»	مولانا جلال‌الدین رومی
مرة‌العالم	»	محمداعظم‌بن‌شیخ محمد شفیع‌بن شیخ‌عبدالاسلام
مرزبان‌نامه	»	بتصحیح‌محمدبن‌عبدالوهاب
مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی	»	دکتر معین
منتخب‌التواریخ	»	بداونی
منطق‌الطیر	»	فریدالدین عطار
منتخب‌اللباب	»	خافی‌خان
مجله اطلاعات ماهانه شماره ۳۲		آبان ۱۳۲۹ تهران
مجله اندیشه ما شماره ۳، ۴		سال یک تهران
مجله الندوه جلد ۲ شماره ۶		مقالات شبلی نعمانی هند
مجله هوخت شماره ۱ سال ۳ شماره ۸ سال ۶ تهران		
مجله مهر سال ۲ شماره ۵		
نامه تنسر	تالیف	مجتبی مینوی
یکسال در میان ایرانیان	»	ادوارد براون ترجمه ذمنصوری
چهار مقاله عروضی سمرقندی		بکوشش دکتر معین

صورت نسخه‌های خطی متفرقه

بهمن‌یشت محفوظ در کتابخانه دانشگاه بمبئی بشماره ۲۹
سفینه رستم درویش ملکی رستم خسرو ایرانی بمبئی
فرضیات تالیف موبد اسفندیار ملکی دکتر دردی نوساری
فرمان معافیت مرامی محفوظ در انجمن اکابر صاحبان بمبئی
یادداشتهای فرزانه خداداد وفاداری یزد
یادداشتهای فرزانه سید محمد حاجی سیدباقر هاشمی کرمانی تهران
صورت نسخه‌های خطی محفوظ در کتابخانه مهرجی رانا در نوساری

دیوان و منظومات ایرج	F43
ماهیارنامه	F18
پندنامه ایرج	F46
دیوان موبد مرزبان راوری	F62
غزلیات دستور نوشیروان	F64
جاماسب‌نامه منظوم دستور قوام‌الدین	S121
سفینه	F71
سفینه	F60
سفینه	F45
سفینه	F23

سفینه	F47
سفینه	S83
سفینه	E40
سفیمه	S17
سفینه	F50

نسخه‌های خطی محفوظ در بنگاه خاورشناسی کاما بمبئی

K R Cama Oriental Institute

روایت هفتاد و دو پرسش و پاسخ	بشماره	BVIII,7		
جنگ دستور جاماسب	«	HAv(ms)2		
جام کیخسرو	«	RVIII 79		
خلقت موالید	«	R207		
فرهنك دساتیر	«	RII 26		
صد در نظم	«	R288		
دین خرد	«	R VIII7		
غزلیات	«	R 192		
زرتشت نامه کاوس	«	B VII,16		
گل رعنا	«	RVII 121		
آراسته	«	R69		
جنك	«	D38		
صد در منظوم	«	B VII19		
تاریخ تباهی فارسیان	بشماره	242	H.P.(ms)	
مقدمه فرازستان	«	112	«	«
سفرنامه ملافیروز	«	295	«	«
نامه مهدی فروح‌بن‌شخسان	«	304	«	«
نامه پنچایت یزد	«	357	«	«
هادی جنت	«	383	«	«
نامه پارسی بهند	«	295	«	«
رساله کبیسه	«	367	«	«
سرنامه راز یزدانی	«	221	«	«
دیوان مسکین	«	361	«	«
خلاصه دین دستور پهالن	«	243	«	«
گزارشات	«	213	«	«
جنك	«	364B	«	«
تیغ براه دین	«	234	«	«
شارستان	«	3	«	«
تاریخ کرمان	«	142A	«	«
دساتیر	«	131	«	«
خطابه مانکجی	«	296	«	«
جنك	«	364	«	«
جنك	«	212	«	«
جامع صفات مالك	«	382	«	«

A glimpse into the work of B.B.R.A. Society, by Dr. Modi.

Akber the great Mogul, by Vincent Smith

An Address of Loyalty to His Highness Albert Edward, Prince of Wales, by Bomanji Dosabhai Munshi

A medical History of Persia, by Cyris Elgood

Ancient Iranian Literature, by Dr. Dhulla

Biographical Notices of Persian Poets, by Sir Gore Ousely.

Bombay Chronicle, Sunday Edition Vol. XXVI No. 36

Collection of Colophons of Mss bearing on Zoroastrianism in some Libraries of Europe, by Dr. J.Unwala

Dabistan, by Shea & Troyer.

Dasatir, by Phalonji Jivanji Limjibhai Hateria 1275 A.Y.

Dastur Azar Kaiwan, by Dr. Modi.

Dastur Boman Kaiqobad & Qisseh Sanjan, by Dr. Modi.

Dinshah Irani Memorial Volume, by Iran League & Irani Z. Anjuman.

Early History of the Parsis in India, by R.B. Paymaster.

Emperor Akber's Repudiation of Islam, by E. Rehatsek

Few Events in the Early History of the Parsis, by Dr. Modi.

Five Years in a Persian town, by Napier Malcolm, published by John Murray 1905.

Grundriss Der Iranischen Philologie, by Geiger und Ernst Kukan

India at the death of Akber, by W.H.Morland.

Introduction to the Science of Religion, by Max Muller.

Oriental Treasures, by J.C. Katrak.

Parsis in the Court of Akber & Meherji Rana, by Dr. Modi.

Parsis in India, by M.M. Murzaban.

Persia Past and Present, by Dr. Jackson.

Poure Davoud Memorial Volume II, by Iran League

Persia by a Persian, by Rev. Isach Adams.

Qisseh Golistan Banu, by Paymaster.

Sacred Books of the East, by Max Muller.

Sir Jamsetji Jijibhai Madresseh Jubilee Volume, by Dr. Modi.

The Journal of the K. R, Cama Oriental Institute, Nos. 13,20.

Transactions of L.S.B. Vol. II by Dr. Modi.

The Religious Policy of Akber, by, N.C. Mehta.

Zoroastrian Calender 1894-96, by Muncherji. H. Jagosh.

دیباچه

به نام و یاری اهورامزدا

سپاس و ستایش باهورا مزدا و درود فراوان بگروه برگزیدگان او بویژه وخشوران وخشور زرتشت سپنتمان که‌در تعلیم‌راستی وتبلیغ‌پیام‌مزداقدبرافراشت.

سپس‌چنین گوید گرد آورنده و نگارنده این نامه رشید شهمردان ، دراوان جوانی هوای جستجوی حقیقت بر سر داشتم از هرجا و هر کس جویای طریقت ومعرفت بودم . بخدمت صاحبدلان و عارفان رسیدم . تذکره‌های بزرگان‌وعارفان پیشین را ورق میزدم. نفوذ و شهرت‌وکارآنها را مطالعه مینمودم .از خواندن بیت لسان‌الغیب خواجه حافظ شیرازی علیه‌الرحمه

مرید پیر مغانم زمن مرنج ای‌شیخ — چرا که وعده‌تو کردی واوبجاآورد

کیمیائیست عجب بندگی پیرمغان — خاك او گشتم وچندین‌درجاتم‌دادند

بباغ تازه کن آئین دین زرتشتی — کنون که‌لاله‌برافروخت‌آتش‌نمرود

حیران و متعجب میبودم که با وجود تصریح خواجه ببندگی پیرمغان که موبد زرتشتی باشد در تذکره‌ها بنام اولیا و صاحبدلان آنها بر نمیخوریم . از این حیث دلواپس بودم ولی بمصداق

سایه حق بر سر بنده بود — عاقبت جوینده یابنده بود

در هندوستان بکتب و آثار فرزانگان‌زرتشتی واولیای گرام آنها برخوردم. فرزانگانی که‌بزرگترین عارفان واولیای اسلام مانند شیخ بهاءالدین‌الجبلی‌العاملی

و میرزاابوالقاسم فندرسکی بمعاشرت و دوستی آنها مفتخر بوده‌اند.

اما جهت تدوین این کتاب، روزی آقای اردشیر خاضع ازاینجانب خواست مختصر تذکره‌ای از صاحبدلان زرتشتی برایش تهیه نمایم تا دردیباچه نامه گذشتگان چاپ نماید، در نگارش مأمول او هرچند باختصار کوشیدم مفصل از کار برآمد. آقای خاضع پس ازملاحظه اظهار داشت بسیار رواست در تکمیل این کتاب اهتمام شود و در دسترس بهدینان قرار گیرد. یکی از دوستان ادیبم آقای رستم بهرام فرخانی، که‌در سال ۱۳۲۶ ی رهسپار مینو گردید از موضوع مطلع شد، اظهـار داشت خوبست تذکره کامل بزرگان و نویسندگان و فرزانگــان زرتشتی تدوین شود تا باعث استفاده عموم وسرافرازی جامعه گردد وهم‌نام بزرگان فراموش‌نشود و در گنجینه دلها محفوظ ماند

چون دوست گرام و آقای خاضع بر خواهش خویش افزودند، باوجود فقر ادبی و خوشه‌چینی از خرمن بزرگان در تحصیل رضای دوست و تأمین خـواهش آنها کوشیدم و در گرد آوردن این نامه تاآن مایه که مقدور بود سعی بلیغ‌نمودم. امید است پسندخاطر اهل دانش‌افتاده در اکمال و اصلاح نقایص آن‌همت گمارند. زیرا منظورم احیای نام بزرگان بوده ونه غرضی دیگر.

پیش از پایان سخن ازآقای‌سررستم مسانی وامنای بنگاه‌خاورشناسی‌خورشید جی رستم جی‌کاما در بمبئی که در گرد آوردن این نامه مشوق اینجانب بـوده و کمکهای لازمه معنوی ومادی نموده‌اند سپاس میگویم وهمچنین از آقای کاوس پیروزشاه دستور کتابدار بنگاه‌که در تسهیل‌وسایل کار اینجانب در کتابخانه اهتمام مینمونه و آقای جمشید تاراپور دبیر بنگاه و آقای سهراب باتلی والا دانشمنـد پارسی و آقای برزو و دستور کتابدار کتابخانه مهرجـی‌رانا در نوساری گجرات متشکرم.

رشید شهمردان

بمبئی خردادماه ۱۳۲۹ یزدگردی

بخش اول

فرزانگان زرتشتی
و تحولات دربار اکبر شاه گورکانی
شاهنشاه هند

بنام خداوند مهربان

فرزانگان زرتشتی ایران و هند

چند نمونه آثار ادبی زرتشتیان در سده‌دهم ویازدهم هجری که بدست‌مارسیده ثبوت قدرت قلمی و احاطه علمی بزرگان آن دورهٔ ماست . رویهمرفته بین گروه زرتشتی تا قبل از قرن۱۲ هجری نویسندگان وصاحبدلان و حکمای بزرگ‌وجود داشته که در زبانهای فارسی ، تازی، پهلوی و اوستا استاد وصاحب تألیفات‌بوده‌اند اوضاع فرهنگ دینی پارسیان هند درآن هنگام مانند اوضاع‌فرهنگی زرتشتیـان ایران درهشتاد سال قبل تاریک بوده است.

چون در سال۹۶۳ هجری(۱۵۵٦ میلادی) اکبرشاه گورکانی شاهنشاه‌مغول بر اورنگ سلطنت هندوستان نشست و فاضلان و عارفان هر محل و کشوررا بدور خود جمع ساخت راه دانشمندان زرتشتی ایران نیز بهندوستان بـاز و درتعلیـم و تربیت پارسیان، برادران دینی‌خویش ابراز مساعی‌نمودند . اگردانشمندان نامبرده در اقدام باین فعالیت غفلت روا میداشتند ، بیقین میتوان گفت فرهنگ اوستا و پهلوی از بین میرفت و ایران‌شناسی امروز از محالات میبود .

انکتیل دوپرون فرانسوی‌اولین مترجم اوستابزبان باختری که شیوع‌ایران شناسی در اروپا ناشی از کـوششهای اوست ، هنگامیکه در سال ۱۷۵۸ میـلادی (۱۱۲۷ی) وارد بندر سورت گشت در زیر دست دستورداراب‌بن‌کاوس بتحصیل‌اوستا و پهلوی پرداخت . همین دستور داراب تعلیم و تربیت‌یافته دستور جاماسب ولایتی

گرمانی بود ، دستوری که هنگام ورود بهند در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۸۹ی) از مشاهده بیخبری همدینان از علوم مذهبی سخت بر آشفت و در تعلیم آنها همت گماشته سپس بایران مراجعت کرد.

قبل ازورود دانشمندان ایران‌بهند ، پارسیان بوسیلهٔ‌نامه‌ها و پرسشهاوبتوسط قاصدان مخصوص از دستوران و موبدان ایران زمین‌جویای‌دانش مذهبی وخواستار حل مسائل غامضه دینی بوده‌انـد . راجع بنامه‌های مذکور که نمـاینده اسامی دانشمندان و دستوران ما در آن دوره میباشد در مبحثی جداگانه صحبت‌خواهیم داشت . ملافیروز دستور دانشمند پارسی که بین سنوات ۱۱۲۷و۱۲۰۰ یزدگردی میزیست در تأیید قول بالا در سفرنامه خود چنین مینویسد :

چنان‌چون‌پیش ازاین ازدین‌زرتشت — بهنـدستان نبد جـز نام در مشت
نه آگه بد کسی از دین و از راه — همه بر دین هندو بوده گمـراه
ندانستی کسی از زند و از وست — همـه بر راه بیراهی بـده چست
بآخر چون از آن آگاه گشتنـد — ز دستـوران ایران راه جستنـد
ز اصل و فرع دین پرسش نمودند — بپـاسخ بر ره دین چست بودنـد
هزاران اختلاف از پیش برخاست — بـرون آمدز کژیهـا ره راست

ثبوت دیگرما نامه مورخه آبانماه‌سال۸۴۷ یزدگردی است ازسوی‌دستوران ایران بدستوران و بهدینان هندوستان که بتوسط نریمان هوشنگ پارسی فرستاده شده . در نامهٔ مذکور چنین آمده « از ایرا خط پهلوی این چیزها نوشتم که چنان گفت و نمودنریمان هوشنگ که مگر خط پهلوی‌نمیدانند هیربدان‌وبهدینان مازدیسنان نوساری و کنبایتو بهروچ وسورت و انکلیسر . در این شهرهـا گفت بهدین هست و هیربد نیز هست مگر خط پهلوی نمیدانند.»

در نامه دیگر مورخه دیبهدین و دیماه ۸۵۵ یزدگـردی چنین مسطور است «و دیگر آنکه هیربد اینجانب نمیتوان فرستند که در آب دریا بیم است و کشتی روزگار آلوده شده است و دستوران دین ورزیداران و پیشینگان رخصت نداده‌اند

و بهمدادستانی گناه نشده‌اند و براه خشکان تـرس دروندان نمیتوان آمـد و اگر چنانکه لطف و مرحمت شما واعتماد دارید که دو هیربد مستعد بفرستند و همینقدر خط پهلوی که معلوم است بیاموزد و تعلیم دادن براین بابت هیچ مانع و دریغ نیست. »

همچنین در نامه مورخهٔ بهمن و خرداد ماه قدیم سال ۹۲۸ یزدگردی درباب ارسال کتب دینی وورس آمده است «ودیگر آنکه ورس را از **جهت خاطره دین‌وه که در آنجا ضعیف شده‌است** فرستاده شد در اینجا ورس چنین کمتر از هزارشاهی نمیدهند. » و نیز درنسخه‌خطی کتابخانه‌هند درلندن‌بنشانی(L3)24P.3 کاتب بفارسی چنین نوشته است. « وندیداد ساده با یزشنی و با ویسپرد که کلیات زرتشت آورده است این خط دستور داراب نوشته و از جمشید(۱)ولایتی آموخته است و اول پهلوی از دستور داراب پیدا کـرده یعنی در هند کسی خط پهلوی را ندانسته بود دستور داراب ظاهر کرده است و فرانسیس انکتیل شاگرداو بوده در هندوستان دستوران دستور، دستور داراب بود.»

پس از آنکه پارسیان هند باکمك دستوران ایران عالم علوم مـذهبی شده اوستا و پهلوی آموختند و جمیع کتب‌مذهبی‌موجوده در ایران را داراگردیدند، روزگار غدار، طوفان حوادث، نفاق ودوروئی‌جماعت، چراغ فرهنگ‌زرتشتیان ایران را خاموش ساخت. گویا خواست اهورامزدا بود کـه پیام حضرت زرتشت پیغمبر کهن فراموش نشود و بین دانشمندان‌پارسی محفوظ ماند، بنابراین‌موبدان ایران را بتعلیم آنها مأمور کرد.

دکتر وست E.W.West در مورد آنچه در بالا گفته شد در ضمن نامه خویش بمنوچهر جی پالنجی کوتر مورخه ۱۰ ژوئن ۱۸۹۸ میلادی (۱۲۶۸ی) مینویسد. « از نامه‌های منوشچهر (منوچهر) صاحب دادستان دینیك چنین برمیآید که‌درسال

---

(۱) مراد از جمشید ولایتی همان جاماسب‌ولایتی است که آموزگاردستورداراب بوده وکاتب اشتباهاًنام‌جمشید منجم‌را نوشته که چندین‌سال‌بعدازاووارد سورت گردیده.

۸۸۱ میلادی(۲۵۰) یعنی ۲۳۰ سال پس از درگذشت یزدگرد ، عده زرتشتیان در ایران بیشمار بوده . خود منوشچهر موبدان موبد فارس و کرمان و آمر و ناهی آن حدود مینویسد که شیراز ، سیرجان ، کرمان ، ری و سرخس (انتهای شمال‌شرقی خراسان) مراکز مهم مذهبی است . همه میدانیم که شهرهای نامبرده در نواحی مختلفه ایران واقعست . بنابراین اگر شماره زرتشتیان فراوان نمیبود مراکز مهم دینی راتشکیل نمیداده‌اند (۱) نام کاتب و تاریخ استنساخ برروی یك نسخه‌خطی کتاب مذهبی بسیار کهنه که در دست است نشان میدهد جماعتی از زرتشتیان درسال ۱۲۰۵ میلادی (۵۷٤ی) در سکستان زندگانی میکرده‌اند . طبق اینگونه اخبار ایران در آن دوره نفوس زرتشتیانش فراوان بوده که همه در نهایت آرامش زندگی میکرده‌اند ، در حالیکه پارسیان وهمدینان آنها درهندوستان و درشهر غربت در تك و پو و در برقراری خویش میکوشیده‌اند.

« از اطلاعاتیکه از کتاب هشتم ونهم دینکرد اخذ میشود زرتشتیان ایران تا اواخر سده نهم میلادی ۱۹ نسك از ۲۱ نسك کتاب اوستا در دست داشته‌اند . ولی برادران پارسی آنها درهند بداشتن ۲ نسك اوستا آنهم ناقص برای انجام مراسم مذهبی وعبادت قناعت مینموده‌اند . موبد ماهیار پس‌از شش سال اقامت درسکستان در سال ۱۲۰۵ میلادی (۵۷۳ی) بایك نسخه خطی وندیداد پهلوی به «اوچ» بخش پنجاب مراجعت نمود . بعد از سالهای ۱۲٦۹ میلادی (٦۳۸ی) موبد رستم مهربان

---

(۱) بقول شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری صاحب تذکرة‌الاولیا درزمان شیخ ابواسحق کازرونی(٤۲٦-۳۵۲ هق) پور شهریاربن‌زادان بن‌فرخ‌بن‌خورشید اکثریت تمام‌جمعیت کازرون با زرتشتیان بود و حکمران شهرهم زرتشتی وخورشید نام‌داشت. شیخ ابواسحق پسر شهریار جدیدالاسلام از فرط تعصب از جوی خانه حکمران آب نیاشامیدی و بر منبر میگفت« امروز درکازرون بیشتر گبرندو مسلمان اندکند چنانکه ایشان رامیتوان شمرد اما زود باشد که بیشتر مسلمان باشند و گبراندك‌شوند.» محمودبن‌عثمان‌صاحب فردوس‌المرشدیه فی‌اسرارالصمدیه مورخه سال ۷۲۸ هق نیز درهمین موردمیگوید«اهل کازرون بیشتر گبران و آتش‌پرستان و گمراهان بودندو بواسطه قدوم مبارك و برکات انفاس شریف وی(شیخ ابواسحق) همه‌از گمراهی خلاص‌شدند» (مؤلف)

از ایران بکشور هندوستان رهسپار گشت و درشهر انکلیسردر سال ۱۲۷۸ میلادی (۶٤۷ی) کتاب ویسپرد را استنساخ نمود. موبد مهربان کیخسرو نوهٔ برادر زادهٔ موبد رستم مذکور در سالهای ۱۳۲۳ و۱۳۲٤ میلادی(٤ -۶۹۳ی) دو نسخهٔ یسنای پهلوی ودونسخهٔ وندیداد پهلوی و بعضی نسخ‌دیگرمذهبی‌رابرای چاهال سینگ مقیم کامبای رونویس نموده‌است.

« بنا بر آنچه گذشت تاریخ استنساخ و اسم‌کاتب بر روی نسخه‌های خطی موجوده نشان میدهد که قبل از سالهای ۱٤۷۸ میلادی (۸٤۷ یزدگردی) پارسیان هند بازرتشتیان ایران مراوده و مکاتبه داشته‌اند که اینك متأسفانه مکاتبات‌مذکور در دست نیست و نمیدانیم علت عدم رابطهٔ با ایران در مدت بیش از یکقرن چه بوده است » (۱)

باید دانست که پارسیان اصلا ساکنین بخش کهستان، شمال ایران بوده‌اند که متدرجاً بسوی جنوب و هندوستان مهاجرت نموده‌اند و مراوده‌ئی که دکتر وست صحبت میدارد بازرتشتیان خراسان وسیستان انجام گرفته‌است نه بازرتشتیان یزد و کرمان و چنانکه میدانیم زرتشتیان آن سامان بواسطه فشار و ستمهای وارده بمرور زمان از بین‌رفته ویا به‌یزد و کرمان‌پناهنده شده‌اند. ثبوت قول‌مامندرجات نامه‌های موبدان‌ایران که ذکرش گذشت و وجود خانواده‌هائی در یزد میباشد که به سیستانی و سمنانی و خراسانی و فرخابی وغیره معروفند (۲) این بود علتی که پارسیان در سال ۸۶٤ یزدگردی برای حل مسائل مذهبی بسوی زرتشتیان یزد و کرمان روی آورده و نریمان هوشنگ راباآن سمت گسیل داشتند. زرتشتیان‌یزد

۱- رجوع‌شودبه:

Sir Jamsetji Jijibhay Madreseh Jubilee Volume, by Dr Modi

(۲) طبق نامه‌ای از کرمان مورخه تیرماه ۹۹۶ یزدگردی که آماری از مردان زرتشتی کرمان میدهد مینویسد ۲۵۰۰ نفر از خراسانیان و کرمانیان درکرمان مقیم میباشند و هنوز پانصد نفر در خود خراسان باقی هستند و سیصد نفر مرد بنا بفرمان پادشاه بقزوین مهاجرت کرده‌اند. آمار فوق بظن قوی از مردان کارآزموده زرتشتی میباشند و شماره زنان و کودکان و پیران دربر ندارد.

طبق خبری که از نامه مورخه ۹۱۶ هجری (۸۸۰ی) برمیآید از وجود بهدینان در درهندوستان بی اطلاع بوده‌اند چنانکه مینویسند « دیگر بعد از رفع دعوات آن بزرگواران را اعلام آنکه تا ایام عرب گذشته و ایام ترك آمده‌این فقیران را معلوم نبوده که در ممالك هند بهدینان مانده‌اند یانه تا قبل از ۳۰ سال از این تاریخ بهشت بهر نریمان هوشنگ متوجه اینجانب شد مکتوب از اشوروان بهرام شاه و چنگه‌شاه و از جماعت بهدینان ودستوران بدین جانب نوشته بودند ....»

نفوس زرتشتیان ایران

زرتشتیان درسده‌های گذشته در محیط بسیار نامساعد و در تحت فشار وستم نا محدود و محرومیتهای زیاد زندگی میکرده وشماره آنان بطور فاحشی روزبروز بتحلیل میرفته . این گروه بواسطه عشق دین پروری و ایران دوستی، با سختی و محنت بسیار فرهنگ مذهبی را حفظ نمودند . نامساعدتی روزگار ، بی‌مبالاتی بدین و راستی ازشماره گروه دانشمندان قوم میکاسته است .چنانکه درنامه زرتشتیان یزد از ترك آباد مورخه ۸۴۷ یزدگردی بعنوان زرتشتیان هند حقیقت بیان بالا دیده میشود . در نامه چنین آمده : ــ

« بدانند در روزگاری که گذشته است از کیومرث تا امروز هیچ روزگار سخت‌تر ودشوارتر از این هزاره سرهیشم نبوده است و نه‌از دور تازی ونه‌افراسیاب و نه تور جادو و نه اسکندر یونانی که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه‌تراند وازاین هزاره سر که اورمزد گفته است که هشتصدو چهل‌و هفت‌سال که گذشته است پیشترین روزگار بتر نبوده است . اما بهدین دراین زمانه کار کرفه کردن و راه اورمزد دسترس اندك است و نیرنگ و برسم ویوژداثر گری و پاکی وپلیدی‌هم اندکی‌بجای مانده استو باقی از دست افتاده‌است چه‌ازایران‌وهندوستان همه بسیار پاکی وپلیدی ره ورسم است .»

بازسه سال بعدتر درنامهٔ دیگر از شرف آباد یزد مورخه سال ۸۵۰ یزدگردی

چنین مینویسد « این ضعیفان چهار کس پنج کس هستند که اندر خط پهلوی راه میدانند اما آنچه اصل است یافت نمیشود از سبب آنکه بدادوستد روزگارو تن و جامه آلوده شده‌اند.»

باید دانست علی‌الرغم بیانات فوق بین زرتشتیان یزد و کرمان بانــوان و دوشیزگان با علم و فضل هستی‌داشته‌اند که در اوستا و پهلوی و فرهنگ‌مزدیسنا و پارسی صاحب اطلاعات بوده‌اند. چنانکه یك‌نسخه خطی اوستا و پهلوی بتوسط یك بانوی زرتشتی بنام پرین گبادشاه [1] (قبادشاه) رستم بندار شهمردان در روز *انارام‌و بهمن‌ماه ۹۲٤ یزدگردی برای دستوران و موبدان هندوستان رونویس شده* و اسم او بخط پهلوی بر آن کتاب برای ما بیادگار مانده است. همچنین دستــور اردشیر پور دستور نوشیروان که ذکرش در تذکره خواهد آمد، ظاهراً در سال ۱۰۰۱ هجری بنا بدعوت اکبرشاه هندی برای تدوین فرهنگ فارسی سره‌بکمك میرجمال‌الدین حسین انجو صاحب‌فرهنگ جهانگیری‌بپایتخت هندوستان‌عزیمت نمود.

در فارس و اصفهان ونقاطدیگر بسیاری ازدانشمندان زرتشتی موجودبوده‌اند، دانشمندانی که علما وفقهای اسلام دربرابر آنان سکوت محض اختیار میکردند. یکی از آنان دستور آذرکیوان بود که ذکرش خواهدآمد و دیگری فرزانه‌بهرام فرهاد محیط علم ودانش حتی فقه واصول اسلام‌و از استادان محضر درس مذهبی بود. یزد مرکز علم ودانش دین زرتشتی بود وملاکاوس‌بن رستم فرزند خویش‌ملا فیروز راکه یکی از دانشمندان خاورشناس معروف گشت درهفت سالگی به‌یزد و سپس باصفهان برد تا در محضر درس دانشمندان آنجا تحصیل کند. مــلا فیروز

---

(۱) گباد شاه پدر پرین بانو در پهلوی و اوستا استاد وکاتب کتابهای دینی‌بسیاری است. از جمله یك‌نسخه بندهش نسبة کامل که آقای خدابخش فرود آبادان در حدود ۹۲ سال پیش ازیزد برای هیربد تهمورث انکلیسادریا استاد اوستا و پهلوی به‌بمبئی‌آورد بوسیله همین گبات شاه (قبادشاه) رستم بندار شهمردان در حدود سال۹۰۰ یزدگردی‌در شهر کرمان کتابت شده‌است.

۹سال در یزد واصفهان وشیراز و۳ سال در بغدادجویای‌دانش رسمی و مذهبی‌بود.

به نسبت ازدیاد نفوذ علمای متعصب دردوره سلطنت صفـویه ، محرومیتهای زرتشتیان نیز شدیدتر گشت. هرچند بار مصائب آنها در دوران‌هرج و مرج کشور بیشتر میگردید نفوسشان بتحلیل میرفت . چنانکه جمعیت یك‌ملیون ایشان در آغـازقرن هیجدهم میلادی وزمان سلطنت محمد شاه قاجار(۶۲- ۱۲۵۲هق) بین سالهای ۱۲۰۵ و۱۲۱۵ یزد گردی به۳۲هزار نفر رسید. فرهنگ آنها نیزهمینطور تنزل‌یافت تاآنکه در سال ۱۲۲۳ یزد گردی هنگام ورود روانشاد مانکجی صاحب پور لیمجی هاتریا بایران تقریباً بصفر رسیده بود و نفوسشان طبق سرشماری آن خیرخواه دانشور۷۷۱۱ نفر بود . بدینطریق یزد ۶۶۵۸ نفر ـ کرمان ۹۳۲نفرـ تهران ۱۰۰ نفر ـشیراز ۲۱ نفر .

گزارش انجمن یزد بنام پنچایت در نشست خود مورخه پنجم سفندار مذماه قدیم ۱۲۲۳ یزدگردی در پرسش مانکجی صاحب در مورد آمار از اینقرار است . « یزد وحوالی که ۱۴ فرسنگ دور آنست تخمیناً یکهزار خانه زرتشتی میباشدواز آنها ۹۶۲ مرد گلیم خود را ازآب میکشند وعبارتند ازضعیف و عاجز ۷۲۵ نفرـ زن شوهردار ۱۲۷۶ نفر ـپیر ۱۷۳۶ نفر ـ دختران یتیم۳۳۰ نفر ـ پسران یتیم ۷۸۷نفرـزن بیوه ۵۸۴ نفر ـدختران بی‌شوهر ۱۱۵۸ نفر . سر جمع ۶۵۹۶ نفر وبا شماره ۶۶۵۸ نفر بالا کهمانکجی داده فرق دارد و مینویسد از این‌عده‌دویست نفر میتوانند جزیه بدهند وچهارصدنفر پس از مشقتها میدهند و تخمیناً ۳۲۰ نفر هستندکه از برای آنها بسیاربد میگذرد.(۱)

بقول منان D. Menant دانشمند فرانسوی از نفوس ۱۲هزار زرتشتی‌ساکن کرمان طبق آماری که‌درسال۱۸۷۸ میلادی (۱۲۴۷یزد گردی) بفرمان‌حکمران سرشماری شد۱۳۴۱ نفر باقیمانده‌اند وبقیه عبارتنداز مسلمان۳۹۷۱۸ کلیمی۸۵نفر

---

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بنشانی H.p. (ms) 213 محفوظ در بنگاه‌خاورشناسی خورشیدجی کاما. بمبئی

هنود ۲۶ نفر ــ سر جمع ۴۱۱۷۰ نفر (۱)

ژنرال‌هوتم شیندلردرسال ۱۲۴۸ یزدگردی درست ۲۵ سال‌پس ازمانکجی هاتریا باز از زرتشتیان ایران سرشماری نمود. نفوس آنها طبق صورت زیر۸۴۹۹ نفر بوده که ۴۳۶۷نفرمرد و۴۱۳۲ نفر زن بوده‌اند بدین ترتیب: شهر یزد ۱۲۴۲ نفر دهات اطراف و بخشهای یزد ۵۲۴۱ نفر ـ شهر کرمان ۱۴۹۸ نفر ـ دهات و بخشهای اطراف کرمان ۲۵۲ نفر ـ بهرام آباد رفسنجان ۵۸ نفر ــ تهران۱۵۰نفر کاشان ۱۵ نفر ـ شیراز ۵۲ نفر ــ بوشهر ۱۲ نفر.

فرزانه کیخسرو جی خانصاحب پور تیرانداز خرسند کوچه بیکی‌لیسانسیه دانشگاه‌بمبئی درسال۱۲۶۱ یزدگردی(۱۸۹۱م) سرشماری دقیقی‌ازجمعیت‌زرتشتیان بعمل آورد. طبق آماری که نامبرده تهیه نموده نفوس زرتشتیان ۹۲۶۹ نفر بوده از اینقرار: شهرستان یزد ۶۹۰۸ نفر ــ کرمان ۱۹۷۳ نفرتهران ۲۹۵نفر ــ شیراز ۳۲ نفر ــ کاشان ۱۹ نفر ـ قم ۳ نفر ــ بوشهر ۲ نفر ـ بندرعباس ۶ نفر ــ مشهد ۳ نفر ــ در راه بمبئی وایران ۲۸ نفر.

فرزانه کیخسرو نه‌تنها آمارمردان و پسران‌وبانوان‌و دوشیزگان راجداگانه معین کرده بلکه شمارهٔ مردان باسواد و پسران باسواد هرمحل‌را نیز مشخص‌نموده است و اشعار میدارد که بانوان ایران‌عموماً بیسواد میباشند. (۲)

پروفسور جکسن‌امریکائی در کتاب خویش **Persia _Past and Pr esent** ازقول‌اردشیرجی‌ایدلجی‌ریپورتر آمارزرتشتیان ایران را در سال ۱۲۶۲ یزدگردی ازقرار زیر میدهد:

یزد و حوالی‌بین هشت هزار الی هشتهزارو پانصد نفر ـ کرمان تقریباً ۲۴۰۰

---

(۱) رجوع‌شود به **Les Parsrs** وبه‌نامه منظوم کرمان بهند مورخه۹۹۶ـ یزدگردی نفوس زرتشتیان کرمان را ۲۵۰۰ مرد میدهد که طبق گزارش مانکجی در فقره بالا در حدوده۱ هزار نفرمیشود.

(۲) برای مطالعه جزئیات مراجعه شود بصفحه آمار زرتشتیان توسط کیخسروجی خانصاحب.

نفر - تهران ۳۲٤ نفر [۱] - کاشان ٤٥نفر - شیراز ٤۲ نفر- قم ۸ نفر - اصفهان ٦ نفر - سلطان آباد ٤ نفر .

عیسی آدم در کتاب خویش [۲]مطبوعه سال ۱۹۰٦ میلادی مینویسد « اینك در ایران حدود ۱٥هزار نفر زرتشتی زندگی میکنندوغالب آنها در یزد و کرمان ساکنند . مردان آنها نجیب،مهربان ، فروتن ، زحمتکش ، باهوش ، خوش‌هیکل پاك ، تمیز ومعتقد بدین خود و سخی میباشند بخصوص نسبت بهمدینان‌خویش.

جمعیت زرتشتیان‌بین سالهای ۹۷ -۱۲۹٥ یزدگردی . طبق سرشماری‌آقای مانك‌ملا نماینده‌انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی به ۱۰۰٥۲ نفر ترقی یافت . ولی اینك آمار زرتشتیان طبق صورتی که [۳] مأخذش انجمن زرتشتیان تهران بوده به ۱۲۸۰۰ نفر رسیده است از اینقرار یزد۰۰ ٥٥ نفر- کرمان ۳٥۰۰نفر- تهران۳٥۰۰ نفر - نقاط مختلف دیگر ایران۳۰۰نفر

---

(۱) روزنامه جام جمشید دربمبئی مورخه ۲۷ ژانویه ۱۹۰٤ نفوس‌زرتشتیان‌تهران را۳۲٤ نفر میدهد

(۲) رجوع شود به :

Persia, by a Persian, by Rev. Isac Adams 1906, page 520

(۳) رجوع شود بنامه ماهانه اطلاعات شماره ۳۲ مورخه آبان ۱۳۲۹ شمسی .

آمار زرتشتیان یزد که کیخسروجی خانصاحب در سال ۱۲۶۱ یزدگردی تهیه نموده است.

محل	شماره خانوار	مردان سرجمع	مردان باسواد	مردان علیل	پسران سرجمع	پسران باسواد	پسران علیل	بانوان سرجمع	بانوان باسواد	بانوان علیل	دوشیزگان سرجمع	دوشیزگان عروس شده	دوشیزگان علیل	جمع نفوس محل
شهر یزد – موبد	۶۳	۳۵	۲۳	۲	۶۲	۳۶	–	۸۷	٤۱	۶	۳۶	۹	–	۲۲۰
شهر یزد – بهدین	۲۸۰	۱۸۱	۱۲٤	٤	۲۰۳	٤۸	۲	۳٤۹	۱۱۲	۸	۲۰۲	۳۸	۱	۹۳۵
نصرآباد (نرسی آباد)	۱٤۵	۱٤۲	۱۷	۲	۱۵٤	۷	۱	۱۹۱	۵۵	۳	۱۲۳	۱٤	۱	۶۱۰
خرمشاه	۱۵۶	۱۱۵	۶	۱	۱۷۸	۳۰	۲	۱۷۰	۳۶	۲	۱۱۵	۷	۱	۵۷۸
مریاباد	۱۳۵	۱۰۹	۱٤	۱	۱۵۸	۱۷	۱	۱۵٤	٤۸	۹	۱۳٤	۱۹	۱	۵۵۵
تفت	۱۰۸	۱۰۲	۲	۱	۱۲۶	۱۲	–	۱۳۹	۳۵	۵	۸۸	۵	–	٤۵۵
کوچه بیک	۹۹	۸۹	۷	–	۱۰۹	۲۱	–	۱۰۹	۲۲	۲	۹۲	۱۱	–	۳۹۹
مزرعه قاسم آباد	۶۳	۷۰	۱۸	۲	۱۲۳	۱۱	–	۷۳	۱۰	۱	۸۸	۷	–	۳۵٤
اهرستان	۷۷	۶۷	۱۲	۳	۷۹	۲۱	۱	۹۰	۲۶	۳	۶۸	٤	۱	۳۲۳
شریف آباد	۷۹	۶۸	۲	۳	۹۵	۳	–	۹٤	۲۰	۵	۶۶	۸	۲	۳۲۳
مزرعه کلانتر	۷۳	۶٤	۲۱	۱	۱۰۲	۱	۲	۷٤	۱۸	۳	۵۸	–	۱	۲۹۸
کسنویه	۶۳	٤۸	۳	۲	۶۵	٤	۲	۷۷	۳۱	۳	۷۱	۲	۱	۲۶۱
اله آباد	٤۷	٤۲	٤	۱	۵۷	۳	–	۵٤	۱۳	۳	٤۳	۲	۲	۱۶۹
زین آباد	٤۳	۳۹	–	۱	۵٤	–	٤	۵۱	۱٤	۵	٤۸	۶	۲	۱۹۲
رحمت آباد	٤۱	۳۸	۳	–	۵۶	–	۱	۵۳	۱۲	–	٤۳	۱	–	۱۹۰
مبارکه	٤۲	۳۶	۵	۱	٤۸	–	–	۵۲	۱۱	۱	۳۸	۲	–	۱۷٤
خیرآباد	۳۷	۳۳	٤	–	٤۸	٤	–	٤۲	۱۲	–	۳۲	۲	–	۱۵۵
جعفرآباد	۳۵	۲۷	۱	–	٤۶	–	–	۳۹	۱۱	–	۳٤	–	–	۱٤۶
چم	۳۳	۲۷	–	–	۳۲	–	–	۳۰	۸	–	۳۸	۲	۱	۱۲۷
حسینی	۲۸	۲۱	۱	۱	۳۹	–	–	۲۹	۹	–	۲۸	–	–	۱۱۷
حسین آباد	۲۳	۲۱	۱	–	۲۳	–	–	۲۳	۲	–	۲۰	۱	–	۸۷
مزرعه صدری	۱۸	۱۸	–	۱	۲۹	–	–	۲۰	۱	۱	۱۶	–	–	۸۳
آبشاهی	۱۳	۱۱	–	۱	۱٤	–	–	۱۵	۵	۲	۱۰	–	–	۵۰
محمدآباد	۱۱	۱۱	۱	–	۱٤	۱	–	۱٤	٤	۲	۷	–	–	٤۶
نصرت آباد	۶	۸	–	–	۹	–	–	۹	۳	–	۸	۱	–	۳٤
سرجمع	۱۷۱۸	۱٤۲۲	۲٤۹	۲۸	۱۹٤۲	۲۱۹	۱۶	۲۰۳۸	۵۵۷	۶۵	۱۵۰۶	۱٤۱	۱٤	۶۹۰۸

شهرستان یزد ۱۷۱۸ خانوار زرتشتی دارد از اینقرار :

مردان ۱٤۲۲ نفر پسران ۱۹٤۲ نفربانوان ۲۰۳۸ نفر دوشیزگان ۱۵۰٦ نفر که جمعاً میشود ٦۹۰۸ نفر ازبین همه اینها فقط ۱۲۳ نفر علیل و بیمار و ٤٦۸ نفر باسواد میباشند .

آمار زرتشتیان کرمان وبخش های آن

محل	شماره خانواده	مردان			پسران			بانوان			دوشیزگان			سرجمع محل
		سرجمع	باسواد	علیل	سرجمع	باسواد	علیل	سرجمع	بیوه	علیل	سرجمع	عروس شده	علیل	
شهر کرمان	۳۱۸	۳۱۷	۹٦	۷	٤۲۷	۱۰۲	۳	٤۵۳	۱۳۹	٤	۳۷۵	۲۰	۷	۱۵۷۲
قنات غسان	۳٤	۱۸	۱۱	-	٤۷	-	-	۳۷	۸	۲	۲۸	-	-	۱٤۰
جوفارواسمعیل آباد	-	۳۳	-	-	٤۰	۱٤	-	۳٤	۳	-	۳۱	-	-	۱۳۸
رفسنجان یابهرام آباد	-	۲۷	۱۹	-	۱۵	-	-	۱۱	۲	-	۱۰	-	-	٦۳
بم	-	۹	۹	-	۹	٦	-	-	-	-	-	-	-	۱۸
باغین	-	٤	۳	-	٦	-	-	۲	-	-	۱	-	-	۱۳
لاهیجان	-	٤	-	-	۳	-	-	٤	-	-	۲	-	-	۱۳
راور	-	٤	۳	-	۲	٦	-	۳	-	-	۱	-	-	۱۰
سیرجان	-	۵	۵	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	۵
بیاض	-	۱	۱	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	۱
سرجمع	۳۵۲	٤۳۲	۱٤۷	۷	۵٤۹	۱۲۲	۳	۵٤٤	۱۵۲	٦	٤٤۸	۲۰	۷	۱۹۷۳

استان کرمان در حدود ۳۵۲ خانوارزرتشتی داردبقرار مردان ٤۳۲ نفر پسران ۵٤۹ نفربانوان ۵٤٤ نفر دوشیزگان ٤٤۸ نفر که جمعاً میشود ۱۹۷۳ نفر از بین همه اینها فقط ۲۳ نفر علیل وبیمار و ۲٦۹ نفر با سواد میباشند . ساکنین جوفار و اسمعیل آباد ۱۸ نفر پیشدور و بقیه کشاورزانی میباشند که درسال خشکسالی ۱۲٤۱ یزدگردی از یزد بآنجامهاجرت کرده‌اند . ساکنین باغین نیز کشاورزو ازمهاجرین یزد هستند که در سال خشکسالی مذکور در آنجا رحل اقامت افکنده‌اند.

آمار زرتشتیان تهران

محل	شماره خانوار	مردان			پسران			بانوان			دوشیزگان			سر جمع محل
		سر جمع	باسواد	علیل	سر جمع	باسواد	علیل	سر جمع	باسواد	علیل	سر جمع	عروس شده	علیل	
باغبانان باغات شاه، امراء بزرگان و سفرای دول خارجه	۳۸	٦٤	۵۹	-	۷۱	٦۲	-	٤۷	۱۱	-	٤۹	۱	-	۲۳۱
بازرگانان ـ تیمچه مشیرخلوت	-	۱٤	۱٤	-	۲۹	۲۹	-	-	-	-	-	-	-	٤۳
بازرگانان - تیمچه امین الملك	-	۸	۸	-	۱۳	۱۳	-	-	-	-	-	-	-	۲۱
جمع کل	۳۸	۸٦	۸۱	-	۱۱۳	۱۰٤	-	٤۷	۱۱	-	٤۹	۱	-	۲۹۵

تهران ۳۸ خانوار زرتشتی دارد . از اینقرار

مردان ۸٦ نفر پسران ۱۱۳ نفر بانوان ٤۷ نفر دوشیزگان ٤۹ نفر جمعاً میشود ۲۹۵ نفر . نفوس زرتشتی علیل وناتوان ندارد ازبین آنها ۱۸۵ نفر با سواد میباشند . سی‌نفر زرتشتی با خانواده‌خود درباغات شاه ، ظل‌السلطان، نایب‌السلطنه وجلال‌الدوله که عبارت از سلطنت آباد ، امیرآباد ، عباس‌آباد ، نزهت آباد ، سعد آباد ،کامرانیه وغیره باشد بباغبانی مشغولند.

سر جمشیدجی جی بهای بارونت اول

شرح حال این پارسی بلند آوازه، از شگفتی هاست که در میان زرتشتیان هندوستان، نظایرش کم نیست. جمشید در روز پنجم ماه جولای، در سال ۱۷۸۳ میلادی در بمبئی زاده شد. محلی که در آن جا متولد شد، پشت کرافوردمارکت و در خانه‌یی واقع در کوچه‌یی به نام «یتا اهووئیریو» بود. البته در بعضی موارد، زادگاه وی را در محلهٔ منشور و کوچهٔ داچها گفته یا نوشته اند.

در خانواده‌یی بسیار فقیر و نادار متولد شد. پدر و مادرش به سختی امرار معاش و گذران زندگی می کردند. به همین جهت در آغاز دوران زندگی و کودکی، چنانکه شایسته است نتوانست تحصیل علم و دانش کند.

دوازده ساله بود که شوهر خاله اش موسوم به فرامجي نوشیروانجی او را تحت سر پرستی و حمایت خود قرار داد. فرامجی نوشیروانجی لقب بطل والا داشت و پیشه او بطری فروشی بود. به همین جهت جمشید نیز آن پیشه را برگزید و به بطری فروشی پرداخت. در بمبئی زندگی شان اندک رونقی یافت و فراغتی حاصل شد تا مقداری تحصیل کند. به همین جهت به آموختن زبانهای گجراتی و انگلیسی پرداخت. چون پیشه اش بطری فروشی بود، از همان سنین جوانی به وی بطل واله گفتند و این لقب و عنوان تا پایان عمر برایش ماندگار شد.

در سال ۱۷۹۹ میلادی، در سن شانزده سالگی، مادرش را از دست داد، و دو سال پس از آن نیز پدرش به رحمت اهورایی پیوست. جمشید هر چند با توجه و مهر فرامجی نوشیروانجی بزرگ می شد، اما ضایعهٔ مرگ پدر و مادر، وی را بسی اندوهگین ساخت.

با همهٔ نیرو و قدرت شروع به کار کرد. از شم نیرومندی در تجارت و امور بازرگانی برخوردار بود. به زودی کسب شهرت و اعتباری در خور توجه نمود. امانت و درستی و حساب‌دانی و پشت کارش سبب شد تا میان بازرگانان مورد اعتبار باشد.

به سال ۱۸۰۳ در حالی که بیست سال داشت، با دختر خاله‌اش، یعنی دختر فرامجی نوشیروانجی، به نام آوان‌بائی ازدواج کرد. فرامجی از فعالیت و خوشنامی و موفقیت وی بسیار شادمان بود و به وجودش افتخار می کرد.

تجارتخانهٔ بزرگی دایر کرد و با بازرگانان بزرگ و ثروتمند و صاحب نام در پاره‌یی امور تجارتی شرکت کرد. در سراسر خطهٔ پهناور هندوستان شعبه های تجارتخانهٔ بطل والا مورد وثوق و احترام بود. به زودی با کشورهای خارجی باب معاملات و مراودبت باز کرد. از بزرگترین کشورهای جهان، کالا وارد می کرد و بسیاری از اجناس و کالاهای هند را صادر می کرد. مهارت و کاردانی و لیاقتش، آن چنان ثروت و شهرتی برایش ارمغان کرد که به افسانه می ماند.

برای امور تجاری، چندین بار به چین سفر کرد. برای چهارمین بار بود که به چین سفر می کرد و کالایی فراوان همراه داشت که با چندین کشتی حمل می شد. عده‌یی از راهزنان که فرانسوی بودند، با حمله و تهاجم و نیرنگ، آنان را غارت کرده و خودش را به اسارت گرفتند و در دماغه امید صالح به عنوان گروگان نگاه داشتند.

مدتی به طول انجامید تا سرانجام پس از صرف هزینه های سرسام‌آور و گرفتاریها و مرارت هایی فراوان، آزاد و رهایش کردند و سرانجام وارد بمبئی شد. هنوز چند ماهی از ورودش نگذشته بود که در بمبئی آتش سوزی بزرگی درگرفت و مجدداً زیان و خساراتی کمرشکن به وی وارد شد. اما وی سرد و گرم چشیدهٔ روزگار شده بود. همت و پشت کار و عزمی راسخ داشت. باری آزموده بود که براثر جسارت و کوشش می توان به ثروت و نام و مقام رسید. باز به کوشش پرداخت.

این بار به کار کشتی و کشتی داری رغبت کرد و دارای پنج کشتی مجهز شد.

این به سال ۱۸۲۸ میلادی بود. در این سال براثر تغییر اوضاع اجتماعی و شناخت پاره‌یی حقوق از طرف دولت انگلیس برای هندی‌ها، تحولاتی روی داد و در سال ۱۸۳۴ کوشش ها و مجاهدات وی سبب شد که به القاب و امتیازاتی دست یابد.

به سال ۱۸۵۱ در هندوستان شورش بزرگی از سوی مسلمانان بر پا شد و وضع خوراک و اقتصاد مردم بسیار آشفته گشت. بطل واله ـــ دامن همت به کمر بست و سخاوتمندانه به همهٔ آنانی که نیازمند بودند و بیمار و گرسنه و فقیر می بودند کمک کرد. این انسان دوستی و نوع پروری او احترام و مقام اجتماعیش را بسی افزود.

به سال ۱۸۲۳ بود که به عضویت پنچایت پارسیان پذیرفته و انتخاب شد. مورد احترام و وثوق همگان قرار داشت. اینک حاصل سی سال کار و کوشش صادقانه را به عیان ملاحظه می کرد. روزی که کار کسب و پیشه‌اش آغاز شد، فقط یکصد و بیست رو پیه در دست داشت و پس از سی سال، ثروت و دارایی او متجاوز از هفتاد میلیون ۷۰/۰۰۰/۰۰۰ رو پیه بود.

ثروت را برای داد و دهش و امور خیریه و کمک به مردم و نوع دوستی می خواست. آوازه و شهرت کرم و سخاوت و مردم دوستی اش مرزهای شبه قارهٔ هند را در هم نوردیده و مشهور خاص و عام بود. به سال ۱۸۴۲ از طرف دولت انگلستان به وی لقب «سرنایت» داده شد. طی تشریفاتی، از طرف حاکم انگلیسی بمبئی، موسوم به «سر جورج آرتور» به سر جمشید جی اهدا شد. درماه می ۱۸۵۷ نیز لقب و تشریف و خلعت «بارونت» یافت و به بارونت اول موسوم گردید.

دو سال بعد، یعنی در تاریخ چهاردهم آوریل ۱۸۵۹ در هفتاد و شش سالگی درگذشت. درگذشت وی بمبئی و بسا شهرهای دیگر را در سوک و اندوه نشاند. همهٔ شهر وادارات و مؤسسات به حالت تعطیل درآمد و جمعیت کثیری در رثاء و بزرگداشت وی شرکت کردند.

از مردم دوستی و سخا و حریت و آزادگی او داستانها نقل می شود. یار او دوست بی نوایان بود. پوشاک و خوراک و دارو و درمان و کار برایشان فراهم می کرد. آنچه که از آمار در دست است مبلغ هفت میلیون رو پیه صرف تأسیس

مؤسسات خیریه کرد و بسیاری که از آنها آگاه نیستیم یا به مراجع خبری‌شان دسترسی نیست. از تأسیسات وی دارالفنون بزرگ هند، بیمارستان مجهز، بنای پلی بزرگ و نوانخانه‌ها و بسیاری از مؤسسات درمانی و آموزشی است.

شرح حال ملا کاووس رستم جلال

وی نیای بزرگ خانوادهٔ بسیار معروف و نامی ملافیروز در بمبئی بوده است. هم چنین دستور بزرگ نخستین فرقهٔ قدیمیهٔ بمبئی نیز به شمار می رود.

اصل وی شهر بروچ و سکنای وی نیز محسوب می شده است. ملا کاووس یکی از ادیبان و دانشمندان به نام بود. زبان فارسی و عربی را خوب می دانست، به طوری که در هر بحث و گفت گویی، به زودی نظرها را به خود جلب می کرد.

به سال ۱۷٦۷ بحث و گفت و گویی شدید در شهر سورت میان زرتشتیان دربارهٔ کبیسه و روز و ماه رواج داشت. این جریان آن گونه شدت یافت که سردار نامی سورت، به نام دهنجی شاه منجی شاه ــ ملا کاووس را انتخاب کرده و به ایران فرستاد تا آگاهی های جامع و کامل و قانع کننده‌یی براثر مطالعه بدست آورد.

ملاکاووس پسر هشت سالهٔ خود به نام پشوتن را همراه برداشته و عازم ایران شد. آغاز سفر وی روز بیست و نهم مارس از سال ۱۷٦۷ میلادی بود. این پشوتن همان ملافیروز مشهور است. در ایران به مناسبت هوش و دریافت و ذکاوت فوق العاده‌یی که داشت، به وی نام فیروز دادند و به سبب دانش فوق العاده اش، به ملا فیروز مشهور شد.

ملاکاووس با پسرش پشوتن یا فیروز، مدتی دراز در ایران ماندگار شدند. در این هنگام سلسلهٔ زندیه در ایران حکومت می کردند. ملا کاووس به سبب نام و شهرت و دانش و وارستگی که داشت، به نزد کریم خان زند نیز راه یافت و با وی گفت و گو کرد.

اینان از شیراز و اصفهان و یزد و کرمان و بسا شهرهای دیگر دیدن کردند و چیزها آموختند و به همکیشان خود بسیاری نیز یاد دادند.

ماندگاریشان در حدود دوازده سال به درازا انجامید و سرانجام در روز نهم فوریهٔ سال ۱۷۸۰ قصد بازگشت به هند کردند و به سورت وارد شدند.

چون ملا کاووس و پسرش به سورت وارد شدند، آنان را آگاه کردند که سردار دهنجی شاه منجی شاه در بمبئی به سر می برد. به همین جهت آنان نیز به بمبئی رفتند. در بمبئی ملاکاووس با یکی از پارسیان همکیش و نام‌آور و خیرخواه و دیندار خود به نام دادا بهای و نوشیروانجی آشنایی و دوستی پیدا کرد. دادابهای نوشیروانجی در صدد بود که آتش بهرامی بر پا کند و این مهم را با ملاکاووس در میان نهاد و وی را شایسته همه گونه شایستگی یافت. پس همه کار آتش بهرام را به وی واگذار کرد تا هر شیوه‌یی که مطلوب می داند رفتار کند.

بنای آتش بهرام مذکور در تاریخ بیست و نهم سپتامبر ۱۷۸۳ پایان یافت و آتش آن در همین روز تخت‌نشین شد. در همین سال نیز بود که به عنوان دستور بزرگ فرقهٔ قدیمی ها منسوب شد و این مقام، معنوی و افتخاری بزرگ بود.

اما پس از یازده سال که عهده‌دار چنین مناصب دینی بود، به روشنی آشکار نیست که به چه دلایلی این مناصب را به پسرش ملافیروز واگذاشت و خود به سال ۱۷۹٤ به حیدرآباد رفت. در آن جا به توسط نوشیروانجی راجه صاحب منصب فوج ــ با نظام حیدرآباد آشنایی و دوستی پیدا کرد. مدتی نگذشت که در دربار و دستگاه نظام صاحب قدرت و نفوذ کلام شد. ملاکاووس تا پایان عمر در حیدرآباد ساکن شده و به تجارت پرداخت. در روز بیست و ششم فوریهٔ سال ۱۸۰۲ میلادی درگذشت و در حیدرآباد دفن شد. گور وی هنوز در حیدرآباد برقرار است.

از ملاکاووس دو کتاب باقی مانده است. یکی به نام (رساله در کبیسه) و دیگری موسوم به (مقولات بهمنی).

روانش شاد باد

سرجمشید جی جی بهای بارونت دوم

وی در بمبئی زاده شد در نهم اکتبر سال ۱۸۱۱ میلادی، هنگام زادن، نامش را خورشید نهادند. چون گجراتی زبانی بود که پارسیان هند بدان تکلم می کردند و می نوشتند، در کودکی این زبان را به وی آموختند.

در آغاز جوانی ازدواج کرد ــ اما متأسفانه همسرش در همان آغاز بیمار و زندگی را وداع گفت. به همین جهت برای باردوم به سال ۱۸۳٤ همسری گزید و در بیست سالگی با پدرخود به امر تجارت و بازرگانی مشغول شد.

در آغاز به کارهای دولتی و امور اداری رغبتی نداشت، اما به سال ۱۸٤٥ به موجب کفایت و کاردانی که در وی به منصهٔ ظهور می رسید، به ریاست ادارهٔ راه‌آهن بزرگ شبه قارهٔ هند برگزیده شد. هم‌چنین پیش از این انتخاب، به عنوان یکی از اجزای دارالعلوم بمبئی نیز برگزیده شده بود.

میان پارسیان شهرت و اعتباری داشت و میان عامهٔ مردم هند و هم چنین اولیاء امور نیز به کاردانی و شایستگی شهرت داشت. به همین جهت وی در سال ۱۸۵۹ میلادی، که سرجمشیدجی وفات‌یافت، نام و لقب و منصب آن درگذشته به وی اعطا شد و با لقب بارونت دوم، سرجمشید جی بهائی بارونت دوم مشهور گشت.

به سال ۱۸٦۰ میلادی به انگلستان مسافرت کرد. در این سفر با شهرت و مقام و عنوانی که داشت به حضور ملکهٔ انگلستان پذیرفته شد، با برادرش رستم جی شرکتی تأسیس کرده و به خرید و فروش سهام استقراضی پرداختند. اما در این کار با زیانی فاحش و فراوان رو برو شدند، به طوری که بالاجبار، مقادیر زیادی از هستی و دارایی خویش را به طلب کاران دادند.

ویژه گی پارسیان، به شکل انسان دوستی، نوع پروری و فرهنگ دوستی با داد و دهش در وی نیز وجود داشت. به سال ۱۸۶۸ چون بیمارستانی که سر جمشید جی اول بنا کرده بود، نیاز به تعمیر و مخارج زیادی داشت، آن را توسعه بخشیده و مجهز ساخت. هم چنین دبستان سرجمشید جی آنرا رونقی بخشیده و مستمری برای گرداندن آن معین کرد.

به سال ۱۸۷۳ از طرف دولت انگلستان به موجب خدمات شایان توجهش به دریافت لقب و نشان (سی ــ اس ــ آی) نایل شد. به سال ۱۸۷۳ که پرنس دوگال پادشاه انگلستان به هند سفر کرده بود، با سر جمشیدجی بارونت دوم دوستی استواری پیدا کرد که به شکل مراودات خصوصی ادامه یافت.

در سال ۱۸۷۷ میلادی در دهلی مراسم بسیار بزرگ و با شکوهی از طرف دولت بر پا شد که وی در آن جزو مدعوین بود. اما در حین مراجعت، در حوالی الله‌آباد، کالسکهٔ حامل وی واژگون شد و سرجمشید جی به صدماتی بسیار دچار گشت که اندکی بعد براثر همان تصادم و ناراحتی های حاصله درگذشت به سال ۱۸۷۷.

سرجمشید جی جی بهای بارونت سوم

نامش مانکجی بود و در سوم مارس ۱۸۵۱ زاده شد. خانواده‌اش مایل بودند که به تحصیل علم و دانش بپردازد. در سال ۱۸۷۲ در امتحانات ورودی دارالعلوم بمبئی شرکت کرده و قبول شد. بعد از این دوران در دارالعلم الفنستن و همچنین مدرسهٔ دکن به تحصیل دانش پرداخت. اما متأسفانه در هیچ یک از این مراحل، پشتکار و استقامتی از خود نشان نداد.

در سال ۱۸۷۲ همسری برگزید و زندگی خانوادگی تشکیل داد. نام همسرش زربائی شاپور جی بطل والا بود. بیشتر راغب و مایل بود تا در امور دولت منصب و کاری داشته باشد. نسبت به پدر اعتقادی راسخ داشت و با توجه به صوابدید وی کار می کرد.

درسال ۱۸۷۳ به اتفاق پدرش و راهنمائی او به کار در مور دیوانی پرداخت و در سال ۱۸۷۶ بود که در دادگستری منصبی معتبر پیدا کرده و در همان سال به عضویت در شورای دارالعلوم بمبئی پذیرفته شد. در سال ۱۸۷۷ خورشید جی ملقب به سرجمشید جی جی بهای بارونت دوم وفات یافت، به همین جهت با توجه به شخصیت وی، لقب و عنوان و منصب بارونت درگذشته به وی اهدا شد و به سرجمشید جی‌جی بهای بارونت سوم مشهور و نامزد گشت و ریاست پارسیان به وی محول شد.

در سال ۱۸۷۹ به عضویت مجلس شورای حکومت بمبئی برگزیده و انتخاب شد و تا سال ۱۸۸۵ در این مقام باقی بود. و از سال ۱۸۸۶ بود که به عضویت «کار پوریشن» درآمد و به امتیاز گرفتن لقب عالی (سی ــ اس ــ آی) نایل شد.

وی هر روزی گامی تازه در راه اعتلا و سربلندی برمی داشت و شهرتی و یژه پیدا کرده بود. در ایران نیز شناخته و برای بهتر زیستن همکیشان ایرانی خود تلاش می کرد تا جایی که از سوی ناصرالدین شاه به گرفتن نشان درجهٔ یک شیر و خورشید مفتخر گشت.

به سال ۱۸۹۳ حادثه‌یی در زندگیش روی داد که موجب غم و اندوهی فراوان برایش شد. این حادثه مرگ تنها فرزند عزیزش بود که به وی دلبستگی فراوان داشت و موجب شد تا اندازه‌یی در فعالیت‌ها و کارهایش وقفه حاصل شود.

به سال ۱۸۹۷ به انگلستان رفت و در ضیافت و جشن بزرگی که از طرف ملکهٔ انگلستان بر پا شد شرکت کرد و از مدعوین و میهمانان خاص بود. از آن پس مدتی در کشورهای اروپایی سیاحت کرد و سرانجام در هفدهم جولای ۱۸۹۸ درگذشت.

مانکجی پارسی بی سرشناس و مورد احترام خاص و عام بود. در امور دولت و حکومت و مسائل قومی ودینی و اجتماعی با دقت و کوشش و تلاش فراوان بذل مساعی می کرد و به همین جهت حکومت و ملت هندوی را ارجی فراوان می نهادند و پارسی ها وی را یکی از افتخارات خود می دانند.

کاووس جی خورشید جی بارونت چهارم

پیش از این، ریاست بر پارسیان و عنان اختیار و فرماندهی میان این گروه، کلا در ید اختیار و کفایت «پنجایت» بود. پارسیان به این دستگاه رهبری ایمان داشتند و برای ایجاد اتحاد و یگانگی بهتر و از سویی دیگر مقتضیات زمان، دستورها و اوامر این انجمن را محترم شمرده و گردن می نهادند.

اما در حدود چهل تا سی سال پیش، وضع کم کم تغییر کرد. پارسیان دیگر آن سر سپردگی و اطاعت محض را از پنجایت ابراز نمی کردند و تسلط و حکومت این دستگاه کم کم از میان رفت و برای مدتی یک دستگاه رهبری نیرومند و صاحب نفوذ برای پارسیان وجود نداشت.

با این حال، حس حق شناسی، احساس وجود یک دستگاه رهبری، علاقهٔ ذاتی پارسیان به بزرگان و نجیب زادگان قوم احساس و موردی نبود که دچار فراموشی و تباهی شود. به و یژه احترام و بزرگداشت نسبت به خاندان سرجمشید جی بارونت میان پارسیان بسیار عمیق است. چنانکه یاد شد، درحدود چهل سال پیش از این نیز که در جامعهٔ پارسیان تحولات و دیگرگونی هایی به وجود آمد، بازهم این خاندان مورد عنایت و توجه و احترام مردم بودند.

جمشید جی بارون چهارم فرزند دوم ــ خورشید جی بارون دوم بود. وی در تاریخ دوم نوامبر سال ۱۸۵۳ زاده شد. بارون دوم، خورشید جی به تعلیم و تربیت فرزندان خود بسیار علاقه مند بود و در این امر جدیت می کرد. به همین جهت درخواست کرده بود تا از انگلستان برایش آموزگاری کارآزموده فرستاده بودند و این آموزگار در خانه به تعلیم فرزندانش مشغول شد.

کاووس جی نیز باعلاقه به تحصیل پرداخت. در هجده سالگی موفق شد امتحانات ورودی دانشگاه بمبئی را گذرانده و وارد آن جا شود. آنگاه به سال ۱۸۷۱ وارد در کالج الفنستن شد. در آغاز به علوم و فنون پرداخت. زبان فارسی را آموخت و به تحصیل در علم هندسه علاقه یی وافر نشان داد. علاقه به زبان فارسی را از پدر به ارث برده بود که به شاه‌نامه عشق می ورزید و مرتباً آن را می خواند و این کار یکی از بهترین امور مورد علاقه اش بود.

کاووس جی در کلاس های زبان فارسی میرزا حیرت با علاقه شرکت کرده و با دلبستگی شگرف به خواندن شاه نامه و ترجمهٔ آن می پرداخت و مورد تشویق و تأیید استاد قرار می گرفت.

در کاووس جی خصایص و ویژگیهای ایرانی بسیاری وجود داشت. خوش لباس و بسیار فکور و متواضع و فروتن بود. در هر تصمیم و کاری، عزمی راسخ داشت و تا به مقصود نمی رسید دست از تلاش و کوشش برنمی داشت. بسیار کم سخن می گفت و کمتر خشم و بدخویی بر وجودش مستولی می گشت.

هنگامی که دورهٔ آموزش و تحصیلا تش به پایان رسید هیچ گاه تصور نمی کرد که روزی عناوین و القاب و مناصب پدر بزرگ و پدرش به وی رسد. چون برادر بزرگش در این مقام متمکن بود و صاحب القاب و عناوین و مناصب محسوب می گشت. به همین جهت به استخدام دولت در آمده و در ادارهٔ گمرک به کار مشغول شد و همین مسایل وی را کار آزموده و صاحب تجربه بار آورد.

اما حکم تقدیر و قضا چنان بود که وی به ریاست پارسیان گماشته شود. برادر بزرگش مانک جی خورشید جی با مرگ بی هنگام درگذشت و کاووس جی اجباراً از کار خود کناره گرفته و به جای برادر وارث مقام و دولت و منصب و عناوین شد. مجلس بزرگی از سوی پارسیان برای مشورت و انتخاب بر پا شد و در این مجلس به اتفاق آرا به ریاست پنچایت برگزیده گشت.

البته پیش از این ماجرا، مدت سه سال سر پرستی خزانه و امور مالی پنجایت به عهده اش محول بود و در این گیر ودار مردی بی اطلاع نبود و این بار در رأس چنین

دستگاهی، قدرت و اجازه داشت تا در راه بهبود احوال جامعهٔ پارسیان، هرچه صلاح می داند انجام دهد.

چنانکه گذشت وی مردی تحصیل کرده و با تدبیر و با کفایت با عزمی راسخ و مآل اندیش و آینده‌نگر بود. آن چنان در کار خود توفیق یافت و آزمودگی نشان داد که بسیاری از مجامع و سازمانهای دیگر پارسی، ریاست و کارگزاری خود را به عهده‌اش محول کردند که باید از دستگاهها و سازمانهایی چون: مجمع پارسیان دهشنی، دبستان پارسی سرجمشید جی بهای بارون اول، گروه مکاتب دوشیزگان پارسی و... در اختیار و سر پرستی وی قرار گرفت.

سرجمشید جی همهٔ همت و کوشش خود را جهت اعتلا و ترقی پارسیان مایه می گذاشت. هرگاه امری را نافع و خوب تشخیص می داد، با قدرت و عزمی راسخ انجام داده و از آن دفاع می کرد. از مخالفان و دشمنان خود واهمه و هراسی نداشت، چون به کاری که می کرد اطمینان داشت. وی در امور شهری و شهرداری نیز صاحب نظر بود، علاوه بر گرفتاریها و مشاغل قومی و ملی، عضو شهرداری بمبئی و از اعضای دانشگاه هم محسوب می شد. به همین جهت بود که به سال ۱۸۹۹ میلادی وی را «شریف بمبئی» اعلام کردند و دولت انگلستان بدین عمل از وی قدردانی کرد.

نمایندهٔ حکومت انگلستان یا نایب السلطنه هند در سال ۱۹۰۲ به هنگام تاجگذاری ادوارد هفتم شاه انگلستان، سرجمشید جی را نمایندهٔ بمبئی برای شرکت در مراسم معرفی کرد. در همهٔ عمر با دقت و قدرت و دلسوزی کوشید و کار کرد. مورد احترام و وثوق همگان در هند و خارج از هند بود و چون همهٔ پارسیان موجب سرافرازی و افتخار قوم و ملیت خود را فراهم کرد و سرانجام در هفدهم ژوئن سال ۱۹۰۸ درگذشت، روانش شادباد.

رستم جی کاووس جی بارونت پنجم

کاووس جی ـ سرجمشید جی بهای بارون چهارم، فرزندی چون خود به یادگار گذاشت که وارث وی بود و نامش رستم که در ششم مارس ۱۸۷۸ متولد شد. همان اهتمام و کوششی را که پدر کاووس جی برای تعلیم و تربیت فرزندان خود رعایت کرد، بارونت چهارم نیز برای فرزندان خود مورد عمل قرار داد.

به همین جهت در ایام و روزگار جوانی، رستم تحت نظر و مراقبت پدر خود به کسب علم و ادب سرگرم شد. چون در سال ۱۹۰۸ پدرش، کاووس جی سر جمشید جی بهای بارونت چهارم درگذشت، از طرف دولت و حکومت انگلستان و سایر مجامع، وارث بالاستحقاق پدرش شناخته شد و مناصب و القاب و مقام پدر را بدست آورد.

رستم جی کاووس جی خورشید جی جمشید جی بهای سر جمشید جی بهای بارونت پنجم ـ مورد وثوق و احترام و اعتماد پارسیان بود. در جشن تاجگذاری ژرژ پنجم شاه انگلستان از مدعوین ممتازی بود در انگلستان که با ژرژ پنجم ملاقات و گفت و گو کرد. هم چنین هنگامی که همین شاه انگلستان از هند دیدن می کرد، در میهمانیها از مدعوین ممتاز بود که با همسرش مورد ملاطفت و توجه شاه قرار داشتند.

هر چند آن شور خدمت پدر را نسبت به عموم مردم، به ویژه پارسیان نداشت و از نظرگاه کارسازی و عزم و اراده و قدرت چون پدر نبود، اما با این حال **ازآنچه که** می توانست کوتاهی نکرد.

شرح حال شت اردشیر دادی بهای

اردشیر دادی بها نوشیروانجی به سال ۱۸۵٦ متولد شد. پدرش از بازرگانان نامی بود و به همین جهت پیشهٔ پدر را دنبال کرده و به امر تجارت پرداخت. از دانش بهرهٔ کافی داشت و به مسایل و امور دین دلبستگی و علاقه‌یی شگرف ابراز می کرد و پیشوای فرقهٔ قدیمی بمبئی و اطراف به شمار می رفت.

در سال ۱۹۰۳ به شیوهٔ گروه قدیمیان در مهری ساخت و آدریانی پرداخت تا مورد بهره‌برداری مؤمنان و زائران قرار گیرد. این مکان شهرتی پیدا کرد و حتا بسیاری برای اعتکاف و مراسم عرفانی و نوعی صوفی مآبی بدانجا می آمدند.

به سال ۱۹۰۵ میلادی در قریهٔ دنتوره که در طرف وسایی قرار گرفته، مجموعه بناهایی به وجود آورد که یک دارالخیرات مجهز بود و همهٔ هزینه های آن را می پرداخت. به سال ۱۸۰٦ مقادیر زیادی از زمین های خویش را بخشید و مقادیری را با دولت معاوضه کرد و جهت بنیاد خیریهٔ خود و یژگی بخشید.

مردی بود که صفت بخشندگی را بسیار قوی و نیرومند در خود داشت. آوازهٔ داد و دهش وی همه جا بر زبانها بود. به سال ٦ـ۱۹۰۵ خشک سالی سختی در شمال غربی هند روی داد. فقر و گرسنگی و بیماری دامن مردم را گرفت و زندگی بسیار مشقت‌بار شد و تلفات جانی فراوان گشت. اردشیر دادی بهای، رسیدگ و دستگیری از مردم را وجههٔ همت خود قرار داده و تا جایی که می توانست به مردم یاری و کمک کرد تا این بلای طبیعی را پشت سر نهند. روزانه به مدت چندین ماه، چهار پنج هزار نفر را اطعام می کرد.

وی به ایران و همکیشان خود در این سرزمین نیز توجه داشت و به سال ۱۹۰۷

در روستای مبارکهٔ یزد آدریانی ساخت و هرگاه بر آن باشیم تا بناها و کارهای خیر و مردم پروریهای وی را شرح دهیم، سخن چه بسا که به درازا خواهد کشید. مورد قبول و احترام پارسایان و هندیها و دولت و حکومت بود. به همین جهت چون در روز بیست و نهم ماه ژوئن در سال ۱۹۱۰ وفات یافت، موجی از غم و اندوه بر مردم و بسا شهرها و روستاها سایه افکند. جاناتان دانکن که در آن هنگام حاکم بمبئی بود، دستور داد تا زنگ های کلیسای بزرگ سن تام را به صدا درآورده و اعلام سوک و عزا کرد و خود در تشییع جنازهٔ شت اردشیر دادی بهای شرکت جست. روانش شاد باد.

پارسیان نام‌آور و بلندآوازهٔ شبه قارهٔ هند

بانو آوان بائی جمشید جی جی بهای

بانو آوان بائی از جمله زنان ارزشمند و نیکوکار زرتشتی در هند بود. به سال ۱۸۱۲ در نوساری متولد شد. نام پدرش شتیهه فرامجی نوشیروانجی باتلی واله بود که به همسری و زوجگی سرجمشیدجی بهای بارون اول درآمد.

بارون اول، سرجمشید جی در کودکی پدر و مادر خویش را از دست داد و تحت نظر و سرپرستی فرامجی نوشیروانجی که شوهر خاله‌اش بود و به پیشهٔ خرید و فروش بطری مشغول بود بزرگ شد و بعد همان پیشه را در ابتدای کار قبول کرده و از این راه ثروتی اندوخت. آنگاه با دختر فرامجی نوشیروانجی، یعنی دختر خاله‌اش ازدواج کرد و این دختر، همین آوان بائی مذکور می‌باشد.

پس از مرگ شوهر، کارهای خیر و مردم دوستی و داد و دهش وی را دنبال کرده و به زودی دارای همان اعتبار و شهرت و احترامی شد که شوهرش داشت. زنی بود در نهایت دیانت و معتقد به اصول آیین زرتشتی. بلند همت و دل رحم و کریم و سخاوت‌مند بود. اعمال و کردارش مشهور است. هر جا که نیاز به کمک و کار خیری بود، با علاقه داوطلب شده و انجام وظیفه می کرد.

پل معظم و بسیار کارسازی که میان دریاچهٔ ماهیم و باندره بنا شده و از نظرگاه اقتصاد و سهولت زندگی مردم نقشی مؤثر دارد، از جمله بناهایی است که همهٔ مخارج و هزینهٔ آن را این بانوی بلند همت پرداخته است. در مراسم افتتاح این پل، سرجورج آرتور، حاکم وقت بمبئی شرکت کرده و از بانو آوان بائی و کارهای انسانیش قدردانی به عمل آمد.

بانو آوان بائی مثل همهٔ زرتشتیان در کمال سادگی و بی پیرایگی زندگی می کرد. در لباس و پوشاک و خوراک و خانه و زندگی و برخورد بامردم، ساده و بدون تکلف و ریا و تظاهر بود. در اغلب مؤسسات خیریه عضویت داشت و آن مؤسسات را تقویت می کرد.

بانو آوان بائی سرجمشید جی بهائی، به سال ۱۸۷۰ درگذشت و فقدان این بانوی نیکوکار و سخی الطبع موجی از اندوه و غم میان جامعهٔ پارسی هند و دیگر طبقات به وجود آورد.

شرح حال رستم جی جمشید جی جی بهای

رستم، دومین فرزند رادمرد بزرگ پارسی، آن سخاوت‌مند و بخشندهٔ نامی، سرجمشید جی جی بهای بارون می باشد. به سال ۱۸۲۳ میلادی زاده شد. پس از مرگ پدر، رستم جی جمشید جی بهای، کارهای پدر را دنبال کرد. کوشید تا چون وی در تأسیس کانونهای خیریه و مؤسسات عام‌المنفعه و بخشش و دهش پیشگام باشد.

اما با کمال تأسف، مرگ بسیار زود به سراغ وی رفت. شاید هرگاه چنین نمی شد و زندگی یی در حد متوسط داشت، با آن جوش و شوری که برای رسیدگی به مردم و آماده نمودن تسهیلات برای آنان در وجودش بود، از پدر نیز پیشی می گرفت. به هزینهٔ وی راههای بسیاری احداث شد. چاه‌های آب حفر گردید. نوانخانه هایی ساخته شد و به ایجاد مهمانخانه ها و کاروانسراهایی پرداخت. مدرسه هایی بسیار به فرمان و هزینهٔ وی بر پا شد که مخارج نگاهداری و هزینهٔ تحصیل برای عموم در آن مدارس رایگان برد. خانه هایی نیز ساخت و در اختیار نیازمندان قرار داد. به بسیاری از بیمارستانها کمک‌های مالی سرشار کرد.

در پرداخت مبالغی هنگفت جهت انتشار علوم و کتب اهتمام داشت. بسیاری از نیازمندان از وی مستمری دائم دریافت می کردند. آن چنان شهرت و آوازهٔ جوانمردی و مردم دوستی و سخاوت وی منتشر شده بود که شاه پرتغال از وی تمجید و ستایش کرده و به سال ۱۸٦٤ وی را به یکی از بزرگترین القاب و امتیازات درباری مفتخر کرد. در همین سال از طرف دولت انگلستان برای وی تشریفاتی ویژه در نظر گرفته شده و به عناوینی دست یافت.

از سال ۱۸۶۲ به عضویت مجلس هند درآمد که در آن قوانین مملکتی تصویب می‌شد. یکی از رؤسای برگزیدهٔ «انجمن فند زرتشتی» بود که در این انجمن نیز با دهش‌هایی که کرد، مصدر خدماتی فراوان شد.

تا زمان رستم جی، وضع آرامگاه و حمل مردگان به دخمه بسیار مغشوش و نامرتب بود و این یکی از مسایل مهمی محسوب می‌شد که زرتشتیان با آن دست به گریبان بودند و تا آن هنگام چاره‌یی برای این مهم اندیشیده نشده بود.

حاملین جنازه‌ها یا نساکشان هر چه که می‌خواستند از صاحبان مردگان دریافت می‌کردند. به موجب معتقدات مذهبی، شمار این نساکشان زیاد نبود و قوانین و ضوابطی نیز وجود نداشت تا آنها را کنترل کند. هرگاه خانواده‌یی عزیزی را از دست می‌داد، آنقدر برایش در حمل جنازه تا محل دخمه که بسیار دور بود ایجاد ناراحتی می‌شد که غم اصلی فراموش می‌گشت.

رستم جی آستین همت بالا زد. برای این کار، صندوق اعانهٔ ویژه‌یی (فند) تأسیس کرد. خود وی مبلغ زیادی در صندوق نهاد و دیگران را نیز تشویق کرد که به صندوق اعانه کمک کنند. آنگاه نساکشانی را مزدور ساخت که از صندوق حقوق بگیرند و راه دخمه و خود دخمه‌ها را مرتب کرد به طوری که این مشکل بزرگ پارسیان رفع شد و همگان قرین را حتی خیال شدند.

کلاس‌هایی ویژه دایر کرد تا داوطلبان در آن کلاس‌ها زند و اوستا و زبان پهلوی بیاموزند. چنانکه اشاره شد در انتشار علوم و مبانی دین بسیار کوشش می‌کرد. تا آخرین روزهای زندگی دمی از این گونه کارها فارغ نبود. اما در سیزدهم آوریل سال ۱۸۷۲ مرگ ناگهانی به سراغ وی رفت و در چهل و نه سالگی جهان را بدرود گفت. نام نیکش همواره جاودان و برقرار باشد و روانش شاد.

شرح حال سهراب جی جمشید جی باهای

سهراب کوچک‌ترین و آخرین پسر سرجمشید جی جی باهای باتلی والا، بارونت اول می باشد. به سال ۱۸۲۵ میلادی زاده شد. همان گونه که پدر و برادرانش در داد و دهش و نیک نامی گوی سبقت از همگان ربوده بودند، وی نیز فرزند خلف آن خانواده بود.

از آغاز به تجارت و امر بازرگانی پرداخت، چه کار و فعالیت و کوشش جزء جدا نشدنی از اجزای وجودی این خاندان محسوب می شد. اما سهراب به تحصیل علم و معرفت و ادب میل و رغبتی فراوان داشت. در وجودش جذبه و کشش و شوقی برای ادراک و دریافت علوم و تاریخ و ادب نهفته بود. به همین جهت از امکاناتی که در آن زمان برای تحصیل فراهم بود، به شیوه‌یی نیکو بهره برد.

زبان پارسی و انگلیسی را خوب آموخت. به پارسی شعر می سرود و از این امر لذتی سرشار کسب می کرد. اما در کنار این شور و علاقه به علم و دانش و نوشتن و تصنیف و تألیف، از پردلختن به کارهای نیک و امور عام المنفعه و خیریه غافل نبود و بدون ریا و تظاهر، فقط برای نفس نیکی و کردار نیک که اصلی مهم در آیین زرتشتی و از ویژگی این مردم لست، داد و دهش می کرد و در ساختن مراکز و تأسیسات خیریه و علمی و ادبی کوتاهی نمی کرد. بیمارستان ها، نوانخانه ها، مدرسه ها و تأسیس صندوق های اعانه برای کمک به بلیات طبیعی چون سیل زدگی، زلزله، آتش سوزی و قحط و خشک سالی در شهرهای مختلف هندوستان پراکنده است.

چنانکه اشاره شد، سهراب جی جمشید جی بهای، یک نویسنده و شاعر نیز

بود. اشعار و سروده‌هایش اغلب در مجموعه‌ها و جنگ‌های خطی در کتابخانه‌های هند موجود است. چند تألیف از وی به چاپ رسیده که عبارتند از:

طرفهٔ جمشیدی که به سال ۱۸٤۸ میلادی چاپ و منتشر شده است.

تقویت دین مزدیسنا که به سال ۱۸۵۱ منتشر شده.

راه پارسا که در سال ۱۸۵۳ چاپ و منتشر شده است.

گوهر زندگی در سال ۱۸۵٦ چاپ شده.

توصیف زرتشت که در سال ۱۸٦۹ به چاپ رسیده.

کتاب «طرفهٔ جمشیدی» را که به سال ۱۸٤۸ به چاپ رسانید و به نام پدر نامزد ساخت، در واقع ترجمهٔ گجراتی کتاب «کلید دانش» می‌باشد. اما سهراب با همهٔ این مشغله و سرگرمی، از کار تجارت غافل نمی‌ماند و معتقد این گفته بود که: «کاسب دوست خداست».

به سال ۱۸۵۵ــ از طرف دولت انگلستان به عنوان و سمت «امیر صلح» نایل شد و به سال ۱۸٦۰ به مرتبهٔ بلند استاد دارالفنون هند رسید. اما همهٔ این مشاغل و مناصب و گرفتاریها، هیچ گاه در روحیهٔ مردم دوست و متواضع و داد و دهش وی کمترین اثری نگذاشت بلکه در این امور شایق‌تر شد. فهرست دهش‌ها و بناها و کارهای خیر و نیکش، شاید بی اغراق دفترچه‌یی را پدید آورد.

سهراب در طول زندگانی پرثمر خود، کتابخانه‌یی بسیار نفیس و غنی فراهم ساخته بود و سرانجام چون در بیست و دوم مه سال ۱۸۸۲ درگذشت، کتابخانهٔ این ادیب و شاعر و مورخ و مؤلف از سوی خاندانش به جماعت پارسی هند اهدا شد.

اینک ابیاتی چند از سرودهٔ وی را که در ستایش خداوند و مناجات است نقل می کنیم:

به نام کردگار عقل و ادراک ‌‌ پدید آرندهٔ سیار و افلاک

خدای نام و کام و دانش و خوی ‌‌ خدای لامکان و جانب و سوی

غنی و قادر و قیوم و دادار ‌‌ قدیم و دایم و بینا و ستار

حکیم و حاکم و حی و توانا ‌‌ کریم و خالق و غفار و دانا

به فرمانت روان در جسم آمد زتو تاب و توان در جسم آمد
شرف دادی تو مردم را زحیوان تو خواندی اشرف المخلوق انسان
نمودی مردمان را راه عرفان که جوید هر دمت با دیده و جان
به درگاه تو خلقان را نیاز است همه را فیض لطف کارساز است
از این سهراب بپذیری نیایش پسندی عذر و بخشایی گناهش
دل روشن منشنم نیک داری کند فضلت مدد در رستگاری
جهان سیراب بحر رحمت تو شهان منعم زجور و نعمت تو
دری از معرفت بگشای بر من زفضلت بیش و کم بنمای بر من
دلم از شک و شبهه پاک سازی برآری بر مقام بی نیازی
مرا در چینود پل رهنمایی در آن دم مشکلم را خود گشایی
زاهریمن روانم دور دارا به هر زشتی مرا مغفور دارا
زشر فعل دیوان تبه کار خداوندا به فضل خود نگه‌دار

مهاجرت پارسیان
و زندگانی آنها در هند

باید دانست جزو نخستین دسته زرتشتیان که بدوری از میهن تن دردادند دانشمندان، عارفان و منجمان کامل نیز همراه بودند دانشمندانی که ستاره بخت زرتشتیان و ایران و دین را در سده‌های آینده روی بزوال دیدند و برای حفظ دین وپایداری آن بفکر افتادند. بقول صاحب قصه سنجان:

ز بهر دین خود ایشان بیکبار	تفکر کرد دانائی نکوکار
ابا دستور و بهدین یگانه	بسوی شهر هرمز شد روانه

بنابراین در سال ۱۲۰ یزدگردی از مرکز خویش کهستان واقع در شمال ایران بسوی جنوب وجزیره هرمز رهسپار شدند و۱۵سال درآنجا سکنی گرفتند. چون نفوذ اعراب جزایر خلیج فارس را هم درگرفت پارسیان بار دیگر از آنجا بر کشتی سوار وبادبان برافراشته راههند بپیش گرفتند. پس‌از مدتها درساحل‌دیب (دیو) واقع در جنوب سند و مغرب کراچی پیاده شدند ۱۹ سال در آنجا ماندند. درمقارن همان‌اوقات نیروی اعراب‌درخاك سند بنای تاخت و تاز را گذارده. بزرگان پارسی باز متفکر و بفکر چاره افتادند. بقول صاحب قصه سنجان:

در آن بودند بهدین ۱۹ سال	شده آخر منجم زد یکی فال
بزیج اندر بدیدهپیر دستور	همانگه گفت‌کای یاران‌پرنور
از اینجا رفت‌بایدجای‌دیگر	که در آنجابود مأوای‌دیگر

ز گفتارش همه کس شاد گشتند		سوی گجرات کشتی تیز راندند

پارسیان پس ازچندی در سال ١٥٤ یزدگردی وارد سنجان‌شدند وبفکر بنای آتش ورهرام افتادند . آلات ولوازم آداب دینی مخصوص کار و بزرگ کردن آتش را با خود نداشتند چند نفر را برای آوردن آنها از راه خشکی رهسپار خراسان ساختند و هنگام مراجعت‌آنان دسته‌دیگری ازبهدینان وموبدان نیز بعزم‌مهاجرت باتفاق آنها حرکت نمودند. بقول صاحب قصه‌سنجان :

بآن آلات کان بود از خراسان		عمل کردند آنجا بی هراسان

که‌چندین‌قوم‌دستوران وبهدین		از آنجا آمدند آن پاك آئین

با مراجعت موبدان آتش ورهرام معروف بایرانشاه بیاد شاهنشاه ایران که اینك در اودواده مقام دارد در سال ١٥٩ یزدگردی در سنجان تقدیس و تخت‌نشین گردید . پارسیان پس از سیصدسال اقامت درجوار آتش مقدس وتشکیل کتابخانه دینی در سنجان ، برای بازرگانی و پیشه وکار باطراف گجرات پراکنده شدند و بتدریج درطی دویست سال در شهرهای‌بیکانیر ، بروچ ،وارياو ، انکلیسر، کمبایت، نوساری وغیره رحل اقامت افکندند . تقریباً کلیه موبدان نیز برای انجام آداب دینی باتفاق بهدینان‌از سنجان کوچ کردند وچند خانواده‌بیش در سنجان باقی‌نماند و از آنهااند موبد خوش‌مست وپسرش موبد خجسته .

برای رفع‌مشاجرات بین‌موبدان‌درانجام‌مراسم دینی ، درسال٦٥٩یزدگردی بخشهای پارسی نشین به پنج منطقه تقسیم شد و تعمیل مراسم مذهبی زرتشتیان هر منطقه بدسته‌ای از موبدان برگزار گردید . اما سنجان مرکز مهم زرتشتیان و محل نشیمن موبدان موبد و ایرانشاه ودین‌بود .

دسته‌ای از پارسیان درسال ٤٥٩ یزدگردی(١٠٩٠م) بکمبایت کوچ‌نمودند. عوفی در جوامع‌الحکایات ولوامع‌الروایات خود گوید که‌دراواخر قرن‌پنجم‌هجری بواسطه نفوذ و تحریك آتش‌پرستان ، هندوان کمبایت مسجد و مناره اهل سنت و جماعت راویران کرده‌آتش زدند. فرمانروای‌شهر بنام جیسینگ دو نفرازبزرگان

پارسی و هندو را بازداشت نمود و مجازات کرد . بقول رابرتسن دسته پارسیان در شهر کوچك کمبایت بتجارت مشغول بودند و استفاده سرشاری میبردند . جماعت آنها بتدریج بواسطه ورود دستههای جدید روی بفزونی نهاد وعرصه بازرگانی را برهندوان تنگ کرد . یکی از آنها بنام کلیان رای اوسلر از فرقه بانیه بسورت رهسپار شد و در آنجا ثروت فراوانی از فروش مروارید بدست آورد . بفکر انتقام و انعدام پارسیان افتاد . جماعتی از اوباش راجپوت و ماهیگیران را استخدام کرد و بر پارسیان کمبایت حمله نمود گروه بسیاری را بخاك و خون افکند و منازل آنها را طعمه حریق ساخت . کسانیکه جان بدر بردند فرارا برقرار اختیار واز کمبایت روی برتافتند . (۱)

دسته دیگر پارسیان بسمت جنوب سنجان بحرکت آمدند ودرحدودسال ۳۲۰ یزدگردی در تهانه مقام اختیار کردند . در غار کنهری بیست میلی شمال بمبئی و مغرب تهانه کتیبهای بپهلوی دربدنه غار موجود است و آن نام ۱۷ نفراز پارسیانی است که در سال ۳۶۸ یزدگردی بتماشای غار رفتهاندباز۲۲سال بعدتر دستهدهنفری دیگر پارسی نیز بتماشای غار رفته ونام خود را بپهلوی درغار نقر کردهاند کتیبه نامبرده را آقای وچا ترجمه ودر کتاب گجراتی زرتشتی ابهیاس تالیف خورشیدجی رستم جی کاما درج گردیدهاست . (۲)

پارسیان مقیم تهانه درسال ۹۰۲ یزدگردی چند سال بعد از آنکه پرتغالیها شهر را متصرف شدند باجبار از آنجا فرار کردند وبشهر کلیان که نزدیك آنها واقع و در قلمرو فرمانروائی راجه هندو بوده پناه میبرند . شرح واقعه از این قرار است :

پرتقالیها نسبت بمردم کشورهای مفتوحه کمال ظلم و ستم روا میداشتند و آنهارا ازانجام مراسم دینی مانع میآمدند وبتهدید و اجبار مسیحی مینمودند. کودکان مردم بخصوص ایتام را بجبر گرفته وبعنوان تعلیم و تربیت بدست مبلغین عیسوی

---

(1) Afew Events in the History of Parsis and their dates by Dr ModiP20
(2) Early History of Parsis in India by R. Paymaster P.17, footnote

خود میسپردند تا در پرورشگاه خویش آنها را بدین عیسویت تعلیم و تربیت نمایند رجال و مبلغین پرتقالی پارسیان را بتغییر مذهب وقبول عیسویت تهدید مینمایند. پارسیان از روش ظلم آنها اطلاع کامل داشتند در پیش آمد کار تدبیر بخرج داده جواب میدهند همگی حاضریم بعد از وداع با دین نیاکان بدین عیسی درآئیم بنابراین بایستی تاسه روز همه آداب دینی خویش را بجا آوریم و روان نیاکان راشاد نمائیم وجشن بگیریم و در روز چهارم با سرود و شادمانی آئین نصاری رادر آغوش گیریم. زمامداران امور با خوشحالی تمام پیشنهاد آنها را پذیرفته فرمانی صادر میکنند که در انجام دینی پارسیان ممانعت بعمل نیاید . پارسیان با همهمه و هیاهوی زیاد بجای تعمیل مراسم دینی تدارک کوچ می بینند ودر روزسوم مجلس ضیافت باشکوهی ترتیب میدهند و امیران وسرداران ورجال دولتی پرتقال رابمهمانی دعوت مینمایند وراه افراط درشرب مسکرات را برای آنها آماده میسازند در حالیکه مهمانان مست باده پیمائی بودند کلیه باشندگان پارسی بادارو ندار خود از شهر تهانه خارج و بسمت شهر کلیان رهسپار میگردند موقعی که زمامداران پرتقالی بحال میآیند اثری از پارسیان در شهر دیده نمیشود . پارسیان درسال ۱۱٤۹ یزد گردی شش سال پس از آنکه انگلیسها تهانه را متصرف شدند دوباره بآن شهر مراجعت مینمایند .

بقول صاحب قصه زرتشتیان هندوستان وصفحات تاریخ درزمان پادشاهی بهادر شاه در گجرات در حدود سال ۹۰٤ یزد گردی سنجان ، دمن ، دیب (دیو) و قصبه سوماری نزدیك سورت بتصرف پرتقالیها درآمد .

گوئز جهانگرد اروپائی که در سال ۱٦٥۰ میلادی (۱۰۱۹هـ) در هندوستان گردش کرده میگوید که بسیاری ازهندوان و مسلمانان وپارسیان بواسطه تعدیات و تعاقبات دینی دولت پرتقال از سنجان و دمن فرار کرده بقلمرو کشور شاهجهان شاهنشاه مغول پناه میبرند .

در سال ۸٥۹ یزد گردی یا هفتصدسال پس از اقامت در سنجان قشون اسلام لطمه بسیار سختی بپارسیان وارد ساخت سلطان محمودبیگره در سال ۸٥۳ یزد گردی

چپانیر را فتح و محمد آباد نام نهاد .

شش سال بعد بعزم سر کوبی بهادرخان گیلانی که حوالی راتنا گیری نزدیك بمبئی بغارت وچپاول مشغول بود سپاهی رابفرماندهی الفخان بدان صوب اعزام داشت . سنجان سرراه الفخان قرار داشت . سپاه اسلام برارتش فرمانروای سنجان حمله نمود . یکهزار وچهارصدنفر جوان پارسی تحت فرمان سردار خود اردشیر بکمك راجه سنجان برابر ارتش اسلام ایستادگی نمودند . جنگ مغلوبه شد . هندوان فرار نمودند و گروهان پارسی را تنها گذاشتند . اردشیر بادویست نفر از یاران خود درمیدان پیکار حمله میکرد تا دیگران با آتش مقدس وزن و فرزندان خودرا به پناهگاه امنی برسانند. کلیه نفرات پارسی در میدان معرکه جان دادند. سنجان غارت شد وبار وبنه پارسیان و خانه وزندگی آنان نابود گردید . اما بقیه جماعت و آتش مقدس در پناه کوه بهاروت وغار آن در۸میلی سنجان بسلامت ماندند .

پس از سقوط سنجان آتش ورهرام ایرانشاه مدت۱۲ سال تاسال ۸۷۱ یزدگردی در کوه بهاروت دور از انظار بیگانگان محافظت میگشت و پس از رفع مخاطرات احتمالی بقصبه بانسده منتقل گردید و تاسال ۸۸۵ یزدگردی در آنجا بود پارسیان هرشهر و قصبه بخصوص درماههای اردیبهشت و آذر بزیارت آن میشتافتند. اکثریت نفوس پارسی در نوساری مقام داشت لذا با پیشنهاد چنگـه شاه بزرگ نوساری و موافقت جماعت آتش ورهرام ایرانشاه بنوساری انتقال یافت تا آنکه درسال ۱۱۰۲ یزدگردی بنا بمشاجرات و منازعات سخت موبدان نوساری با اخلاف آذربان ایرانشاه که بقتل وحبس چندین نفر از موبدان و بهدینان منجر گردید آتش ورهرام موقتاً از نوساری بسورت منتقل گشت تا از دست تعدیات و ستمهای گروه هندوان مراته که بواسطهٔ ضعف دولت مغول قلمرو فرمانروائی خویش را ازپونه تا نوساری بسط داده بودند مصون ماند .

تعدیات وظلم آنها غیرقابل تحمل بود ودرحدوددوهزار نفر پارسی نیز بواسطه فشار آنها از نوساری بسورت کوچ کردند که در آنزمان در قلمرو دولت مغول قرار

داشت . آتش مقدس ایرانشاه در سال ۱۱۱۰ یزدگردی به بلسر انتقال یافت و یکسال بعدتر پس ازعقد پیمان باراجه‌محل در سال ۱۱۱۲ یزدگردی در اودواده مقام گرفت که اینك نیز درهمان‌جا روشنائی بخش دل گروه زرتشتیان میباشد.

لطمه بزرگ دیگری که بپارسیان خورد و آنها رانابود ساخت درشهرواریاو صورت گرفت که در قلمرو رتن‌پور و تحت فرمانروائی راجپوت قرار داشت .عمال راجپوت از باشندگان بالنسبه زیاد پارسی شهر که ببازرگانی و کشاورزی مشغول بودند میخواستند مالیات گزافی اخذ نمایند ولی پارسیان ازپرداختن آن استنکاف ورزیدند لذاسربازان راجپوت برای سرکوبی ووصول مالیات بپارسیان حمله کردند. پارسیان در دفاع خویش سربازان‌را ازپای درآوردند . فرمانده‌لشکر موقع‌فرصت میگشت تاآنکه روزی که مردان پارسی در مجلس جشنی بیرون شهر بباده گساری مشغول بودند ، سربازان راجپوت بر آنهاحمله مینمایند . زنان‌پارسی بالباس‌مردانه دربرابر آنها بمبارزه برمیخیزند و هنگامیکه‌نزدیك بود شاهد پیروزی‌رادرآغوش کشند ناگهان کلاه سردار آنها بیفتاد و گیسوان بلندش را از پرده‌برون انداخت. راجپوتان چون بانوان را مبارز خوددیدندقویدل گشته دوباره حمله کردندوهمگی را درخاك وخون غلطانیدند .اینك بیادشهدای واریاو هرسال درخانه پارسیان‌سورت در روز ارد وماه فروردین مراسم دینی بجاآورده‌شده وآفرینگان میخوانند.

چنانکه از نامه موبدان ایران بهندوستان مورخه ۸۴۷ یزدگردی برمیآید پارسیان هند مانند برادران دینی خود در ایران بپرداخت جزیه مجبور بوده‌اند و اندکی قبل ازآن سال بزرگ پارسیان بنام چنگه شاه مقیم نوساری باکوشش و اقدام خود بار جزیه را ازدوش پارسیان برمیدارد . درنامه چنین آمده مردی آمد از هندو گفت که نریمان هوشنگ نام دارم وخانه ومقام درشهر بروچ و دراینجانب موبدان و هیربدان سئوال کردیم واوشرح‌حالها گفت و گفت که درنوساری‌سالاری بهدین است‌او را نام چنگه شاه‌وجزیه بهدینان نوساری را دور کنانیده‌استوبهدینان آنجانب همه آفرین کردند .رحمت‌برآن اشوروان وسپاس یزدان که‌چنین‌بهدینان

در ملک‌هند هستند .» این چنگه شاه همان بزرگی است که در سال۸۸۵یزدگردی آتش ورهرام ایرانشاه را چنانکه گفتیم بنوساری منتقل‌نمود .

از آنچه گذشت دیده میشود که درطی سده‌های گذشته پارسیان‌هند نیزمانند برادران دینی خود در ایران با پیش‌آمدهای نـاگواری روبرو بوده‌اند ، بواسطه پراکندگی در گجرات و دوری از یکدیگر بتدریج بسیاری از سنن و شعائر ملی ودینی خود را فراموش کردند . حمله برسنجان بقول صاحب پارسی پراکش خان بهادر بهرامجی بهمن‌جی پتل شالودهٔ مذهبی آنها را متلاشی ساخت . کتب دینی خودرا از دست دادند واوستا وپهلوی را کم کم ازیاد بردند . موبدان مناطق‌مختلف در بسیاری از سنن ومسائل دینی‌اختلاف‌نظر حاصل کردند . چون ازحل‌آن‌عاجز ماندند . ببرادران دینی خود مقیم ایران متوسل گردیدند . چاپار مخصوص‌را در سال۸۴۷ یزدگردی چنانکه در صفحات گذشته گفته شد باپرسشهای بسیاری به‌یزد فرستادند . موبدان ایران نسخ خطی کتب دینی را برای‌آنها فرستادند وبعدموبد جاماسب ولایتی درسال ۱۰۸۹ یزدگردی برای تعلیم مسائل دینی واوستا و پهلوی بزرتشتیان هند بسورت رهسپار شد وسه‌نفر موبدزاده با هوش را درعلم دین استاد ساخت و خود بایران بر گشت (۱) تمام کتب دینی اوستائی وفارسی وپهلوی‌وپازند موجود بین زرتشتیان ایران قبل از او بهندوستان ارسال گردیده بود مگر کتاب پهلوی دینکرد که آنرانیز بهدین ملابهمن منجم پور ملا بهرام کلانتر وقت مقیم قریه خرمشاه یزد درسال۱۱۵۲ یزدگردی با خودبهندوستان برد(۲)همین کتابهاست که بعدها مورد استفاده دانشمندان ایرانشناس قرار گرفت.

بنابراین چنانکه گفته‌شدزرتشتیان هند بواسطه پیش‌آمدهای ناگوارمسائل خودرافراموش کردندو کتب دینی را از دست دادند . سپس زرتشتیان ایران مسائل

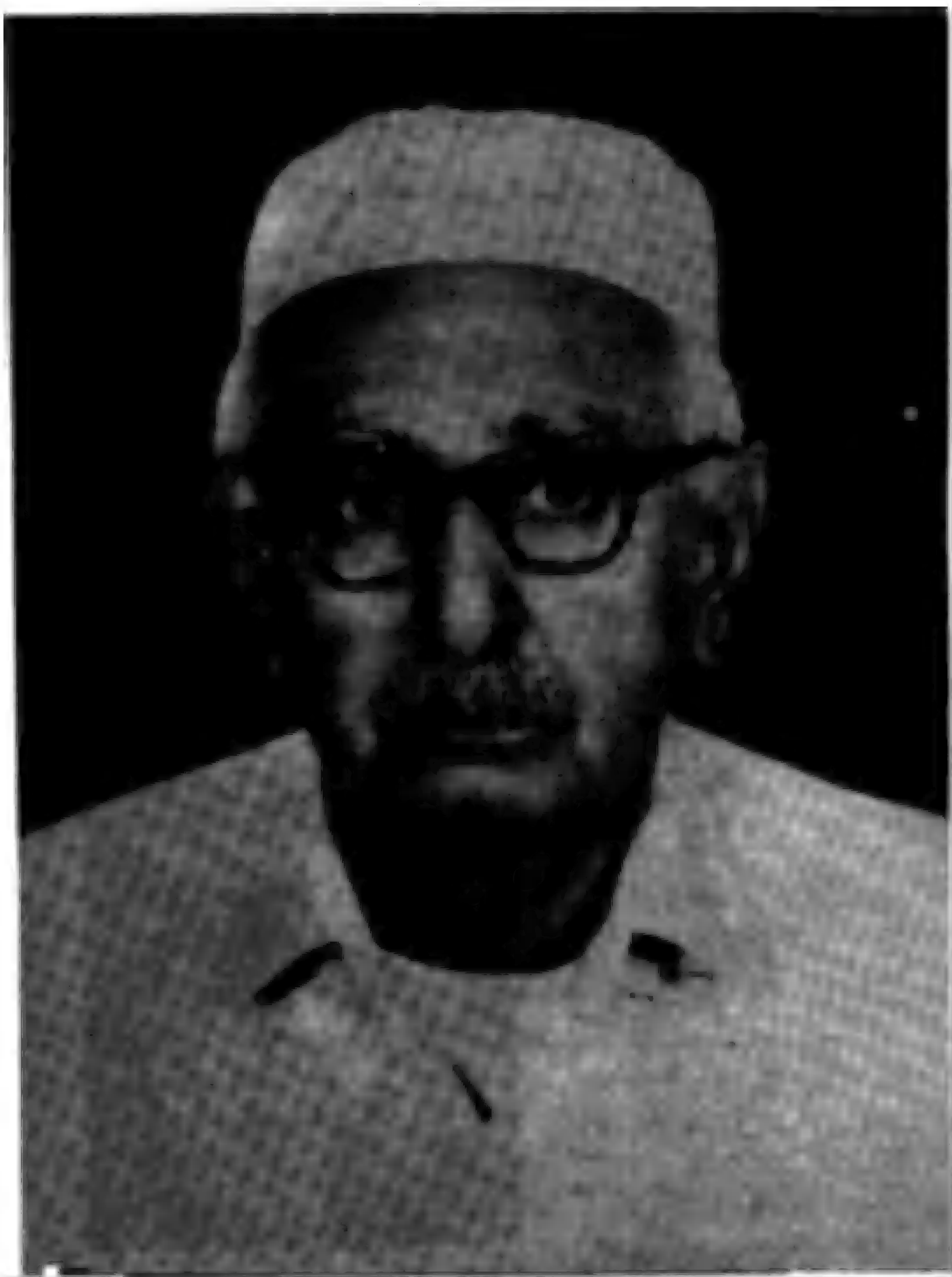
---

(۱) - برای‌اطلاعات بیشتر رجوع شودبمقاله اوضاع فرهنگی پارسیان‌نگارش‌مؤلف در مجله هوخت شماره۱ سال ۳۹

(۲) برای اطلاعات بیشتر رجوع شود بمقاله دینکرد نگارش نویسنده در مجله هوخت‌شماره ۵ سال۳۹

دینی و اوستا وپهلوی را بآنها یاددادند و کتب دینی موجود بین خودرا برای آنها فرستادند و بعد بواسطه فشار وستم نامحدودی که اززمان سلطنت صفویه تا اواخر سلسله قاجار بآنها وارد آمد کلیه کتب‌دینی وقسمت مهمی ازنفوس خودرا از دست دادند وچنانکه در فصل گذشته گفتیم ازعلم و ادب بی‌بهره گشتند . پارسیان که‌خود را مدیون ایرانیان دیدند درنیم‌قرن گذشته دین دینی خودرا بزرتشتیان ایران پس دادند و در تعلیم اوستا وپهلوی بجوانان ایرانی کوشیدند . اینك جای خوشوقتی است که فرزندان ایران کنونی آثار مهمی در مورد فرهنگ ایران باستان از خود بیادگار میگذارند.

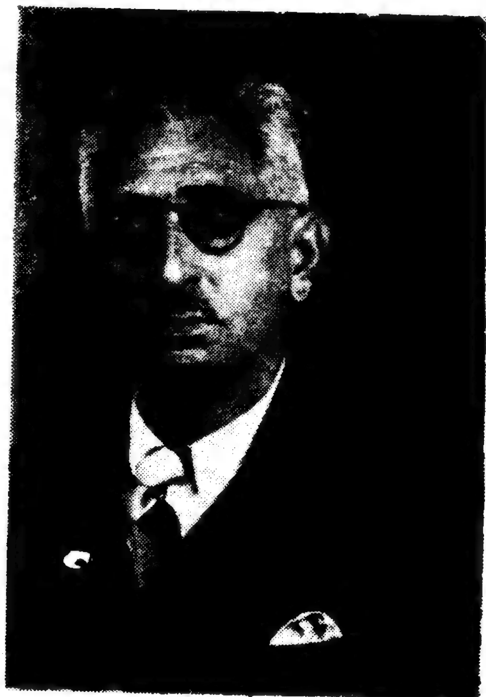
درپایان سخن باید تذکر داد که اگر نخستین دسته زرتشتیان بهندوستان مهاجرت ننموده بود ، کتب اوستاوپهلوی امروز دردست مانمیبود و شایدشماره‌اندك زرتشتیان هم باقی نمیماند.



دانشمند پژوهشگر روانشاد استاد رشید شهمردان

رشید شهمردان (نگارنده کتاب)

نگارنده‌این نامه‌رانام‌رشید پور شهمردان پور ایران پور گشتاسب پور بهرام پورشهریارساکن‌بمبئی‌است. نیاگانش‌ازمردم‌قریه‌حسینی‌حومه‌تفت‌یزدبوده‌ومعروفند بطایفه بهرام شهری و آن خاندان بسیار بزرگی است که افراد آن درسراسر نقاط



ایران‌وهندواروپاپراکنده‌میباشند ایران در دوره طفولیت باتفاق کیخسرو برادر مهتر بهند و به بمبئی مهاجرت نمود و در خـاندان دادی شیت بسمـت خدمتگاری باحقوق گزاف ماهی بیست‌روپیه بکار مشغول شد و در ضمن باجازهٔ‌ارباب مستقلاباغبانی نیز مینمود . زرتشتیان ایران که در‌آن عهد به بمبئی مسافرت ودر منازل پارسیان بکار میپرداختند ماهی‌یك یا دوروپیه بیشترحقوق

نداشتند . ایران در بمبئی با دوشیزه مروارید خرمشاهی که بهند پناهنده شده بود ازدواج کرد وباصرار خویشاوندان‌زوجه‌خویش‌برای تعمیل‌مراسم‌دینی‌در گذشتگان بایران وخرمشاه بر گشت ودر بین راه در بندرعباس در گذشت.

خاندان نگارنده همه درهندوستان اقامت داشته و دارند . تولد خود او در روز دیبمهر وفروردینماه باستانی ۱۲۷٤ یزدگردی برابر ٥ آوریل ۱۹۰٥ میلادی در شهر بمبئی اتفاق افتاد . چون هفت ساله شد باتفاق پدر برای تحصیل فارسی بایران رفت وپس از اتمام تحصیلات ابتدائی دوسالی در درمانگاه سررتن‌تاتا که بسرپرستی‌انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی‌درآن زمان دریزد تأسیس شد بکارمشغول گشت . سپس‌به‌بمبئی مراجعت وتحت توجهات‌روانشاد فرزانه دینشاه‌جی‌جی‌باهای ایرانی سلیسیتر درتعلیمات دینی وفلسفه صاحب اطلاعات گردید و در ضمن درکار های ادبی و فارسی ،آن فرزانه را یاری مینمود و بنا بتشویق او بنگارش رسالات فارسی پرداخت . از آنهاست :

حرف راست : مطبوعه درسال ۱۹۲۷ میلادی پاسخ بحملات ناجوانمردانه‌بر دین مزدیسنا ازبهدینی که جد دینی اختیار کرده بود .

دساتیر کتاب آسمانی نیست : مطبوعه سال ۱۹۲۸ میلادی نشریه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی .

تعلیمات زرتشت : مطبوعهِ سال ۱۹۳۱میلادی نشریه‌انجمن زرتشتیان‌ایرانی بمبئی. نسخه های این کتاب ازطرف فرزانه دینشاه هنگام مسافرت بایران‌بخدمت اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر ووزیران وقت واعضای مجلس تقدیم گردید .

خرده اوستا بخط دین دبیره : نشریه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی .

راماین : ترجمه ازانگلیسی بفارسی .نشریه اداره انتشارات‌حکومت هند.

داوید کوپر فیلد : ترجمه از انگلیسی بفارسی . نشریه اداره انتشارات حکومت هند .

کلیسای نوتردام : ترجمه از انگلیسی بفارسی . نشریه اداره انتشارات

حکومت هند .

مجله جهان امروز : مجله عکسی با جنبه تبلیغاتی جنگ نشریه اداره انتشارات حکومت هند .

پیمبری زرتشت : نشریه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی

دین‌نامه شماره ۱: آتش و آتش‌پرستی نشریه سازمان جوانان زرتشتی بمبئی

دین‌نامه شماره ۲: خورشید نگرشنی . نشریه سازمان جوانان زرتشتی بمبئی

دین‌نامه شماره ٤ : اصول سه گانه مزدیسنا . نشریه سازمان جوانان زرتشتی بمبئی

فرزانگان زرتشتی : درطی ١٤ سال اخیر درگردآوردن وتدوین این کتاب که شالوده تاریخ زرتشتی است رنج فراوان برده و باین امید دلخوش است که نویسندگان همگروه درا کمال‌واصلاح نقایص آن وتدوین تاریخ‌کامل زرتشتی جداً اقدام خواهند نمود .

هنگامیکه در سال ۱۹۲۵ میلادی فرزانه دینشاه ایرانی سلیسیتر ، استاد پورداود را برای‌کار گزارش فرهنگ مزدیسنا به بمبئی دعوت نمود ، نگارنده نیز برای رونویسی نوشتهایش بکمك او مأمور گشت . آنگاه از فضل و کمال استاد استفاضه های گرانبها حاصل نمود .

پس ازذکر خدمات فرهنگی ، ذکر خدمات اجتماعی که باید در گمنامی انجام یابد خارج ازشیوه مردمی است لذا گفتار خود را با این امید بپایان‌میرساند که جوانان همگروه با یاری اهورامزدا وپیروی‌راستی در روزافزون ساختن‌آبرو وبزرگی جماعت توفیق یابند . اته جمیات یته آفرینامه .

موقعیت پارسیان هند در زمان اکبر شاه

هنگامیکه فرزانگان‌زرتشتی ایران بهندوستان متوجه ودر آنجا رحل‌اقامت افکندند ، جمعیت آنها درایران قابل‌ملاحظه وبسیار بود برعکس اوضاع پارسیان در هند چندان دلکش نبود . از مراسم آئینی بیخبر بودند و چنانکه گفتیم گاه و بیگاه بتوسط چاپار از دستوران یزد و کرمان پرسشها بعمل میآوردند ونسخ خطی کتب مذهبی را میطلبیدند . رویهمرفته موقعیتشان طوری‌نبود که فرزانگان‌ایران را بخود متوجه سازند .

پارسیان قبل از آغاز سدهٔ شانزدهم‌میلادی ودهم یزدگردی‌دردهات گجرات مانند سورت ، نوساری ، بروچ ، کمبایت وغیره پراکنده و بکارهای کشاورزی و درودگری و کشتی سازی و مانند آن مشغول بودند . طبق خبر « گراشیادو آرتا » در زمان پادشاهی همایون نخستین دسته پارسیان بجزیره بمبئی وارد ولی صاحب موقعیت مهم نبودند . هنگامی شالوده شهرت‌پارسیان در سال ۱۵۷۸ میلادی (۹۴۷ یزدگردی) ریخته شد که دستور مهرجی‌رانا در دربار اکبرشاه حقیقت آئین‌زرتشت را آشکارساخت . بقول نویسندگان اروپائی «ادواردو گارت» نامهای ، زرتشتی خسرو ، خرم ، جهاندار ، شهریار و هوشنگ که اکبر ، شاهنشاه هند بفرزندان خویش گذاشت تأثیر نفوذ هیئت پارسیان در دربار است .

انگلیسها در سال ۱۶۶۰ میلادی (۱۰۳۰ی) نمایندگی ودلالی کارخانه خود

را در سورت بهرستم مانك[1] واگذار نمودند . خورشید جی پوچاجی درسال ۱۶۶۴
(۱۰۳۴ی) ساختمان قلعه و استحکامات دفاعیه بمبئی را بعهده گرفت.

بسیاری از خانوادههای پارسی از زمان پادشاهی همایون ، اکبرو جانشینان او صاحب نام و جاه گشته و در دربار سلطنتی مقام بلندی را احراز کردند کهحتی امروز نیز بشهرت خویش باقی ودر بینجماعت موقعیت مهمی دارند .خانوادههای مذکور در نوساری عبارتند ازچنگه شاه ، دستورمهرجی رانا ، دهسائی ،دوردی[2] و مانند آنها . در سورت مانند نیکساعت خانها ، بهرهمند خانها طالعیار خانها . سیتها و دیگران وهم میرزاهای «اودواده» بمقام شهرت رسیدهاند .

اما راجع بهترقیخود جامعه زرتشتی چنانکه خواهیم دیدبا اطمینان‌نمیتوان سخن راند . بقول آقای مورلاند[3] موقعیت پارسی محرز نبود . بقول « تری » پیشوای مسیحی ۹۸۵ی(۱۶– ۱۶۱۵) بکشاورزی میپرداختند . موندی(۱۰۰۲ی– ۱۶۳۲) میگوید شغل آنها عبارت بودازرویانیدن درختان‌نارگیل .پادریمونسرات (۹۴۹ی –۱۵۸۰م) بین پارسیان وهندوهای مقیم سورت امتیاز نگذاشته و همه را اعضای یك جامعه تصور کرده است .تیونوت (۱۶۶۰) پارسیان را درسورتغیرقابل اهمیت قلمدادکرده است . « گراشیاد وآرتا» پارسیان را بازرگانخواندهاست.

پارسیان در زمان پادشاهی اکبرشاه کم کم از کشاورزی ببازرگانی متوجه و در زمان شاهجهان موفقیت شایانی در این رشته حاصل کردندکه تا این زمان

---

(۱) رستم مانك بزرگی است که دستور جاماسب حکیم ولایتی در سال ۱۰۹۱ یزدگردی یك نسخه خطی فروردین یشت وهوم و ورس راازیزه بهبمبئی برایش‌سوغات آورد ولی دوسال پیش ازورودش رستم جهان رابدرودگفته بود . لذا دستور جاماسب به صوب سورت عزیمت و در آنجا رحل اقامت افکند.

(۲) دادا باهای نوروزجیپارسی معروفی که هندیها او را بلقب پیرمردمحترمهند خطاب میکنند و از طرف حزب لیبرال انگلیس بعضویت در پارلمان انگلستان انتخاب شده بود و شالوده کنگره هند وآزادی هندوستان راریخت ازخانواده دوردی میباشد.

(۳) رجوع شود به :

India at the Death of Akber, by W.H: Morland P. 23

ادامه دارد . از گجرات مرکز خویش بشهرهای دوردست دهلی ، اگره و کشمیر مسافرت و بتجارت‌پرداختند . بمذهب وآئین اجدادی‌خویش درهمه جاو همه‌حال پابند بودند و دمی غفلت روانمیداشتند . ادبیات آنها فرهنگ مذهبی بود و گاه و بیگاه اشکالات و مسائل غامضه دینی را چنانکه گفتیم بتوسط همدینان خویش در ایران حل میساختند .

بنا بر آنچه ذکر شد علت عطف توجه فرزانگان زرتشتی‌ایران بسوی‌هند، پارسیان نبودند بلکه برخلاف چنانکه از آثار ادبی آنها برمیآید که بعدها درنیمه قرن گذشته بدست آمد ، هنگام ورودشان‌بهندبواسطه داشتن‌عقایدعرفانی وتصوف، توجه پارسیان بدیشان معطوف گشت . لهذا چون کلیه‌افراد این دسته سالك‌طریقت وجویای حقیقت بودند ، حرارت وشور مذهبی و معنوی دربار اکبرشاه گورگانی شاهنشاه مغول آنها را بسوی خود کشید.

فرهنگ پروری
شاهان مغول و دستورآذر کیوان

دربار شاهنشاهان مغول را در هند میتوان چون فرهنگستانی تعبیر کرد . دانشمندان وعلمای کشورهای اطراف بواسطه فرهنگ دوستی پادشاهان و نوازش‌و تقدیر و تشویق آنها در تعقیب کارهای فرهنگی در آنجا جمع وفعالیت ابرازمی داشتند .

براستی دورهٔمغول دورهٔ درخشان هند بود . کتابهای زیادی درآن‌زمان‌تدوین و تألیف یا ترجمه گردید . همایون‌شاه عاشق کتاب هموارهدر مسافرتهای‌خودحتی در جنگها و عقب‌نشینی‌ها کتابخانه نفیس خویش را با خود همراه داشت . اکبر پسر و جانشین او نیز هیچ ازوی کمتر نبود . جنبه روحانیت و معنویت حتی در خردسالی بر او غلبه داشت . میگویند در ۱۵ سالگی براسب شریر تازی نژادسوار و امرنمود کسی اورا تعاقب ننماید.یکه و تنها بگردش رفت و بملاقات‌رجال‌الغیب

نایل گردید .

اکبر عاشق اشعار صوفیانه پارسی بود . بعدها با فلسفه یوگ (جوك) هنود آشنائی پیدا کرد که با تصوف اسلامی شباهت دارد . بقول وینست اسمیت مؤلف کتاب «اکبر مغول کبیر» اکبر شاه در کلیه مراحل زندگانی با محبوب خویش یگانه بود . از طعن یامداخله روحانیون اسلام باکی نداشت و تا آخرعمر صوفی صافی ضمیر ماند .

یکی از فعالیتهای گوناگونی که اکبر شاه از خود ابراز داشت مساعی اودر تأمین مذاهب اتباع و اتحاد آنها و تأسیس مذهب بر گزیده بود . شهرت این اقدامش در اقصای عالم پیچید و توجه بسیاری از خارجیان را بسوی هند متوجه ساخت . بعضی از آنها با دربار سلطنتی رابطه پیدا کردند وبرخی دربخشهای‌دیگر کشور متمرکز گشتند . اکبر شخص دینداری بود . دینی را درپس همه دینها و خدائی را در پس همه خدایان مذاهب میدید . جوکیان . سنیاسی ها ، مرشدان هنود ، پیران ، فقرا ، دراویش اسلامی ، کشیشها و پیشوایـان نصارا و دستوران و موبدان پارسی را بدور خویش‌جمع و با آنها معاشرت داشت . خافی خان‌در کتاب خویش منتخب‌اللباب مینویسد :

«و چندان مردم صاحب کمال و مستعد از شعرا و فضلا وحکماء ذوفنون از ترك و تاجیك وعرب و عجم بآوازهٔ وسعت خلق و کرم‌وصیت غریب نوازی و هنر پروری آن خسرو انجم حشم در پایتخت هندوستان فراهم آمده بودند که در هیچ وقتی از واقعات پادشاهان سلف هند شنیده نشد .»

حضرت دستور آذرکیوان و مریدان او نیز جزو دستهٔ نامبرده‌بودند که به‌ هندوستان کشورجوکیان وفقرا وارد شدند . دستور آذرکیوان بنا بقولی درسال ۱۵۳۳ . میلادی ٩٠٤ی)متولد ودرسال۱۶۱۳م (۹۸۳ی)وفات یافت واکبرشاهنشاه هند در سال ۱۵٤۲ م(۹۱۳) متولد و در سال ۱۶۰۵م (۹۷۵ی) در گذشت.بنابراین دستور آذرکیوان با اکبر معاصر ونه سال از او بزرگتر بود . فرزانگان نامبرده

زرتشتی درایران بمجاهدت نفس وریاضتهای سخت مشغول ومعتقد بودند که نیاکان آنها از پادشاهان باستانی ایران ریاضت را ستوده و مرتاض بوده‌اند.

شیخ شهاب‌الدین سهروردی شهید معروف بشیخ اشراق (۱) نیز با این عقیده همراه و اصل خمیره حکمت و میراث معرفت بنظراو از ناحیه مشرف **بکیومرث مالك طین(گلشاه) و فریدون کیخسرو و از ملوك افاضل انتقال میبابد و اصل مشرقی را آن میداند که از طرف حکمای قدیم ایران و خسروانیان تاسیس یافته است .**

صدرالمتألهین شیرازی نام سهروردی را پس ازپنج قرن باعناوینی نظیر «شیخ اتباع مشرقیان و **محیی رسوم حکمای فرس در قواعد نور و ظلمت** »بتجلیل یاد کرده.شارحین تألیفات شیخ بتکرارمیگویند که مشرقیان حافظ این حکمت اشراقی همان **حکمای قدیم ایران بوده‌اند.** شیخ‌الشراق میگوید علم حقیقت را در کتاب خود بنام حکمةالاشراق بودیعت نهادیم و حکمت عتیقی که همواره ائمه هند و **فارس** و بابل و مصر وقدمای یونان تا افلاطون حکمت خود را دائر بر مدارآن قرار میدادند و قواعد آنرا ازآن استخراج میکردند احیا نمودیم و اینست همان خمیرهٔ ازلی(۲)»

بنابراین حالت روحی اکبر شاه و تمایل او بریاضت و اشتغال باورادواذکار و اعمال جوك وغیره و صحبت و معاشرت او باسلاك و مرتاضان ، حضـرت دستور آذرکیوان و مریدانش را بطرف هندوستان کشانید . از قرار معلوم دستـور آذر کیوان بادربار اکبر تماس پیدانمود . بعضی از مریدان او باکبرآباد(اگره) مسافرت نمودند . اما مرکز خود او ومریدانش پتنه بود ، زیرا مرکز روحانیت وفلسفه ویکی از مراکز قدیم مذهب بودا وعرفان را تشکیل میداد .

---

(۱) شیخ اشراق درسال ۵٤۹ هجری (۱۱۵۳ میلادی) در قریه سهرورد درجنوب زنجان متولد ودر ۵ رجب ۵۸۷ هجری (۱۱۹۱م) در ۳۸ سالگی شهیدتیرتعصب‌علمای حلب گردید .

(۲) رجوع شود بروابط حکمت اشراق وفلسفه‌ایران باستان تالیف‌هانری کوربن نشریه انجمن ایرانشناسی

خاورشناسان و اکبر شاه

خاورشناسان ودانشمندان‌جهان راجع به اکبر شاه وعقاید ودین بر گزیده‌اش معروف بدین الهی که بدان اشاره شد مفصلا صحبت داشته‌اند . ما چند فقره از نظریات آنها را ذیلا مینگاریم .

پروفسور ماکس مولر(۱)مینویسد «مشهور است اکبر،شاهنشاه‌هندبر تحقیق حقیقت مذاهب حرص تمام داشت . علمای کلیمی، نصارا ، اسلام، زرتشتی وهنودرا بدربار خود طلبید ، آن مقدار کتبی که بر آن دست یافت بفارسی ترجمه وبمطالعه پرداخت .»

دایرةالمعارف بریتانیا مینویسد « اکبر بروش عرفانی به بررسی حقیقت معنوی قرآن جدیت نمود . در تحقیق اصول سایر مذاهب مساعی ابراز داشت . از روحانیون و کشیشان پرتقالی مقیم گووا (Goa) تقاضای ملاقات کرد و هنگام ورود باکمال دقت به‌بیانات ایشان گوش داد . در نتیجه اینگونه تحقیقات آئینی اختیار کرد که اساس آن برشالودهٔ توحید و**مراسم مذهبی زرتشتیان قرارداشت.**»

کاپیتان وانس کندی در این مورد میگوید «اکبر میدانست آئین توحیداو آئین معنوی وخارج ازقوه فهم عوام است . برای تبلیغ آنها مراسم وروش‌پرستش ظاهری را لازم دید . لذا محض سهولت تصور و تخیل بحقیقت واجب‌الوجود . احترام و نماز بخورشید و ستارگان و آتش مقدس راکه نمونه فروغ آمیغی است واجب شمرد .

مراسم معموله آئین خود را از اعیاد مهم زرتشتیان گرفت . شاید پرستش خورشید و آتش از مذهب هنود اتخاذنموده ، امابظن‌قوی‌بایستی از مذهب زرتشت سرچشمه گرفته باشدزیرا اکبر نه‌تنها تقویم زرتشتیان رامعمول ساخت بلکه‌جشنهای آنهارا اعیاد دولتی قرار داد .(۲)»

---

(۱)رجوع شود به Introduction to the Science of Religion.

(۲)رجوع شودبه Transactions of the Literary Society of Bombay

بقول پروفسور رهاتسك «اکبر با اطمینان میدانست علامت ظـاهری باعث جذب قلوب عوام میباشد . لهذا به پرستش خورشید اقدام نمود . آنرا بزرگترین نور خدای یگانه خواند جشنهای باستانی زرتشتیان را تجدید ساخت . سال و ماه آنها را بجای سال وماه قمری مرسوم کرد و آتش را مقدس شمرد . چون شماره پارسیان ناچیز است ، اقدام نامبردۀ اکبر را نمیتوان‌ناشی از سیاست کشورداری دانست که محض استرضای‌خاطر آنان بوده.»(۱)

مسلمانان و همدینان اکبر ، از تمایل شاهنشاه باحترام و ستایش آتش شور وغوغا بلند میکنند . شیخ ابوالفضل در کتاب خویش آئین اکبری بدینطریق از شاهنشاه دفاع مینماید «کیهان فروز روشن‌دل ، نور دوستی را ایزد دوستی شماردو ستایش الهی اندیشد . نادان تیره خاطر ، دادار فراموشی وآذرپرستی خیال کند . خرده پژوه ژرف‌بین نیکو داند ،هرگاه نیایش‌صوری برگزیدگان‌طراز شایستگی دارد ونکردن رانکوهیده برشمارد . بزرگداشت این والاعنصر که سرمایه هستی وپایندگی مردم زاد بود،چگونه‌سزاوار نباشد و چرا بدان تباه خیال درشود وشیخ شرف‌الدین منیری‌چه‌خوش میگوید : هر که را آفتاب فرو شود اگرباچراغ‌نسازد چه کند . شعله ازآن سرچشمۀالهی نور است ونشان آن گوهر قدسی ، اگرخور و آذر نبودی غذا ودوا ازکجا صورت بستی وچشم بینا بچه‌کار آمدی .»

(۱) رجوع‌شودبه **Emperor Akber's Repudiation of Islam, by E. Rehatsek**

اکبر شاه و زرتشتیان

اینك باید دید زرتشتیانی که بادربار اکبر تماس پیدا کرده واو را تا اندازهٔ کم ویازیاد درتحت نفوذ مذهب زرتشتی وروش پرستش و مراسم واعیاد خود کـه ذکرش گذشت درآورده کی بوده‌اند ؟ آیـا این توفیق نصیب زرتشتیان هند بوده یازرتشتیان ایران ؟

آقای کرکریا دانشمند پارسی با استناد از قول صاحب دبستان معتقد است زرتشتیان ایران‌درتحت پیشوائی اردشیر شاهنشاه هند اکبررا درتحت‌نفوذفرهنگ خویش قرارداده وحضور دستور مهراجی را ناویارانش در دربار سلطان هند چندان تـأثیری نداشته (۱) بسیاری از دانشمندان مخالف عقیده بالا و میگویند دستور مهراجی راناویارانش ازپارسیان هند اکبرشـاه را باحقایق آئین مزدیسنا آشنا و آتشکده را درشبستان‌شاهنشاه دایرساخت. شمس‌العلماء دکترجیوانجی‌جمشیدجی مدی موبد دانشمند معروف پارسی باعقیدهٔ اخیرموافق میباشد .

چنانکه خواهیم دید بیانات عبدالقادربن ملوك شاه بداونی مورخ معاصر و امام دربار سلطنتی اکبرشاه ؛ درخصوص مباحثات کنفرانس مذهبی که خوددرآن شرکت داشته براین مشعراست که جمعی ازبزرگان پارسی نوساری در مذاکرات عبادتخانه (کنفرانس مذهبی) درفتحپوراگره شرکت داشته‌اند . اینك می‌بینیم

---

(۱) رجوع‌شودبه Journal of the B.B. R. A. Society, Vol.XIX No L III

این جمع کی بوده‌اند .

آثار تاریخی دردست حاکی است براینکه همایون شاه ، پدر اکبر، هنگام ورود بنوساری بامانك چنگه(۱) بزرك آنجا آشنائی پیدا کرد ودرسال ۱۵۳۵ میلادی (۹۰۶ی) اورابخدمت خویش گماشته‌دهدار نوساری ساخت . دو سال بعد در سال ۱۵۳۷ میلادی (۹۰۸ی) مانك بدست اشرار درقریه زادبوم خویش مقتول گردید . پس‌ازکشته شدن مانك همایون شاه دهداری نوساری وپـارچول را بدست پسرش بهمن بسپرد . چون همایون درگذشت و اکبر برتخت سلطنت نشست ، ماموریت نامبرده تازمان مرك بدست بهمن بود . هنگام ورود اکبر در سال ۱۵۷۳ میلادی (۹٤٤ی) بگجرات . منوچهر پسر مهتررا کـه پس‌ازمرك پدر ریاست خانواده و دهداری نوساری به عهده او در رکاب خود باگره بردوخزانه دارخویش ساخت . منوچهر برادرخویش نوشیروان وبستگان دیگرنیز باخود بپایتخت برد .

درغیاب منوچهر یکی ازخویشان او بهرام جاسا (جشنگ) عمل بخشداری را بعهده گرفت وبهرام فریدون وهومجی فریدون را بسمت عمال خویش بر گزید تا درانجام مأموریت کمال دقت بعمل‌آید .

آنچه ازبیانات بالا استنباط میشود چندین نفرازبزرگان معروف نوساری‌از جمله منوچهر وبرادرش نوشیروان وبستگان او که متأسفانه نامشان مجهول مانده ودرپایتخت حاضربودند بادستور مهرجی راناوپسرش کیقباد درکنفرانس شرکت داشته‌اند . خان بهادر بهرامجی بهمن‌جی‌پتل درکتاب خویش پارسی پراکش‌جلد

---

(۱) درآثار زیراسم مانك‌چنگه بنظررسیده است. درنامه زرتشتیان ایران‌مورخه ۸۹۶یزدگردی (۱۵۲۷ م)معروف بروایت‌شاپورآسا ازاو بعنوان دهیوپت بزرك ورئیس ده اسم بزده شده . درداستان‌کاوس واسپندیار مؤلفهٔ ۹۰۰ یزدگردی (۱۵۳۱م) از او باسم سازنده دخمه نوساری صحبت میدارد . در روایت اسپندیار یادگار مورخه ۹۰٤ یزدگردی ازاو باسم بزرك نوساری نـام میبرد . آنکتیل دوپرون فرانسوی در کتاب زنداوستای خویش ازیك روایت پارسی سخن میدارد که در روز دیبآدرماه آبان ۸۸۵ یزدگری بعنوان مانك‌چنگه نوشته شده .

اول ص ۸۵٦ یادداشتی که نویسندهٔ آن دستوران دستور فرامرز (۱۱۷٦ ـ ۱۱۲۸ یزدگردی) پور دستور سهرابجی مهرجی راناست ضبط نموده و قابل توجه است مینویسد«اکبر شاه‌چاندجی پورکامدین وهوشنگ پوررانجی‌رابخطاب ملاجاماسب وملا هوشنگ سرافراز نموده است .» این دوشخص معاصر دستور مهرجی‌رانا واز خانواده محترم و دستوران دانشمند نوساری بوده‌اند و بظن قوی باتفاق مهر جی رانا عازم پایتخت شده و درکنفرانس مذهبی شرکت نموده‌اند . چون اکبر شاه بآئین و رسوم‌ایران باستان‌تمایل حاصل کردمونظر باینکه چاندجی‌اسم‌هندومیباشد صاحب این نام را بخطاب ملاجاماسب و هوشنگ را بخطاب ملا هوشنگ بپاداش شرکت در مذاکرات مفتخر میسازد .

دو شخص‌نامبرده در سال ۱۰۲۷ هجری‌قمری (۹۸۷ ی) هنگامیکه‌جهانگیر شاه پسر اکبر باحمد آباد نزول اجلال مینماید دو شیشه عطر عالی‌نوساری راکه شهرت خاص داشته بخدمت‌شاهنشاه هدیه میبرند وشاه درعوض پانصد جریب‌زمین بآنها اعطا میفرماید . هفتمین پشت دستورفرامرز صاحب‌یادداشت بدستورمهرجی رانای اول میرسد . دستور مهرجی رانا ، دانشمند معروف پارسی ، اشراقی بود . در نوساری واقع در۱۸ میلی سورت‌بزرگ قوم خود بوده است . تذکرموداستان‌او در این کتاب آمده است .

اینك می‌بینیم مورخان و معاصران اکبر شاه در آثار خویش در این مورد چه نوشته‌اند .

عبدالقادربن ملوك شاه بداونی درکتاب خویش منتخب‌التواریخ مؤلفه سال ۱۰۰٤ هجری‌قمری جزو وقایع سال ۹۸٦ ه (۹٤۸ی) مینویسد : «وآتش‌پرستان که از شهر نوساری از ولایت گجرات آمده بودند ، دین زرتشت راحق نمودند و تعظیم آتش را عبادت عظیم گفتند و بجانب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیانیان واقف ساختند تا فرمودند (اکبرشاه) که آتش را باهتمام شیخ ابوالفضل بروش ملوك عجم که آتشکدهٔ ایشان همیشه بر پای بود ، دایم‌الاوقات چه درشب و

چه در روز در محل (کاخ)نگاه میداشته باشند که آیتی استاز آیات خداونوریست از انوار وی . و هوم که عبارتست از آتش‌پرستی بموافقت دختران راجه‌های هند خود ازعنفوان شباب درون حرم معمول بود و در ایام نوروز سال۲۰ جلوس سجدهٔ آفتاب و هم سجدهٔ آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام لازم ساختند .»

شیخ ابوالفضل وزیر شاهنشاه و صاحب‌اکبرنامه‌جزو وقایع‌سال۹۸۶هجری راجع بکنفرانس مذهبی مینویسد : « بیستم مهرماه آلهی در آن عبادتخانه‌خلوت تجرد را در بزم تعلق چراغ افروختند و نقد دانش اندوزان مدرسه و خانقاه به ـ عیارگاه بردند . صاف از درد و سره از مغشوش جدا کردن آغاز شد . و فـراخی حوصله و بسطت ظل‌الهی چهره آرای گشت . صوفی، حکیم ، متکلم ، فقیه ، سنی شیعه برهمن ، جتی ، سیورا ، چارباك ، نصاری، یهود ، صابی[1] زردشتی[2]وسایر گونا گون مردم از دید آرامش‌محفل همایون ونشستن گیهان خدیو بر فرازممیزی وآراسته شدن نزهتگاه بیغرضی نشاط فارغبالی نمودند . و بی بیم پرخاش کنـان جنگجوی گنجینه گشای رازگشتند .... خود آرایان لجاج پیشه ازبدگوهری و کم اندیشی درگلزار پندار فرو رفته سود درزیان اندیشیدند . .. برعلمای قشر و فقهای تقلید که خود را بچرب زبانی ونقل آرائی از فحول‌حکما و سرآمدخانواده آگهی شماره کردند کار دشوار شد و بسیاری را پرده از روی برداشتند .»

صاحب دبستان[3]در وقایع قبل از رجب ۹۸۷ هجری (۹۴۹ی) میگوید : « و همچنین آتش‌پرستان که ازقصبه‌نوساری که از ولایت گجرات است آمده‌بودند،

---

(۱) سبورا ، جاتی ، چارباك و صابی اسامی فرقه‌های‌مختلف بت‌پرستان است و بخشی ازگروه اخیر یعنی صابی در خوزستان و عراق عرب زندگی میکنند .

(۲) شیخ ابوالفضل برخلاف سایر مورخان اسلامی که آتش پرستان مینویسند ، این جماعت را باسم زردشتی یاد نموده‌است . روانش شاد باد

(۳) چون آخرین خبر دبستان راجع بسال ۱۰۶۲ هجری استبنابراین‌تألیفش ۵۸ سال بعد از منتخب‌التواریخ بوده .

دین زرتشت راحق وتعظیم آتش را عبادت عظیم میگفتند و حضرت (اکبر شاه) ایشان را بجانب خود خواند . از راه وروش کیانیان وقوف حاصل نمودند و هم اردشیر نام زردشتی دانا را زر فرستاد ازایران آوردند و آتش را باهتمام‌تمام‌بنواب علامی‌شیخ‌ابوالفضل‌سپردند و مقرر ساختند که‌بر آئین موبدان بطریقی که‌آتشکده ملوك عجم همیشه برپا بود دایم‌الاوقات چه درشب وچه در روز در اندرون شبستان نگهدارند که آیتی است از آیات خدا ونوریست از انوار ایزد بلند و همچنین از کرمان آتش پرستان را بخواند ودقایق دین زرتشت را ازایشان پرسیدند ونامه‌ها بآذر کیوان که سر کردهٔ یزدانیان و آبادانیان بود نبشتند و اورا بهند طلبیدند .»

نواب صمصام‌الدوله شاهنواز خان در کتاب‌خویش مآثرالامرا(۱) میگوید: «اردشیر نام زرتشتی را از ایران طلبیدند او آتش با خود آورد . آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل مفوض شد که‌بدستور آتشکده‌های‌فارس باحتیاط نگاهدارد و فرمانی بطلب آذر کیوان که سر آمد مجوسیان ایران دیاربود رقم پذیرفت او عذر خواست .»

آنچه از خبر مؤلف منتخب‌التواریخ معاصر اکبر شاه برمیآید اینست که:

۱ ـ زرتشتیان هند مقیم شهر نوساری حقـانیت آئین زرتشت را بشاهنشاه ثابت ساختند .

۲ ـ شاه از بیانات آنها متأثر وراه وروش آئین کیان را تعلیم گرفت.

۳ ـ شاه «فرمودند که آتش را باهتمام شیخ ابوالفضل بروش ملوك عجم که آتشکده ایشان همیشه برپای بود دایم‌الاوقات چه درشب و چه‌درروزدرمحل (ازك) نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وی .»

(٤) دوسال پس از رابطهٔ‌پارسیان‌نوساری بادربار در سال۹۸۸ هجری(۱۵۸۰م) شاه «درایام نوروزسال بیست وپنجم‌ازجلوس سجدهٔ آفتاب و هم سجدهٔ آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام لازم ساختند .»(۲)

---

(۱) مآثرالامرا در سال ۱۱۹٤ هجری تألیف شده است.

(۲) عادت قیام و ایستادن هنگام روشن کـردن چراغ اینك نیز بین بسیاری از پارسیان معمول است .

صاحب اکبرنامه پس از ذکر مبحث مفصلی درشرف آتش مینویسد« گیتی خدیو را در تعظیم آتش و بزرگ داشت چراغ همین نظریه بود . »

از آنچه گذشت و بنا بقول صاحب منتخب‌التواریخ هیئت پارسیان نوساری باموفقیت حقایق آئین مزدیسنا را بشاهنشاه فهمانده و او رابسوی خویش متمایل ساختند. منتخب‌التواریخ راجع بوجود هیئت زرتشتیان‌ایران‌سخن نمیگوید و اگر هیئتی ازآنها در آن موقع حضور میداشتند لابد ذکر ایشان را نیز بمیان میآورد وتنها از « آتش پرستان که ازشهر نوساری ازولایت گجرات آمده بودند » صحبت نمینمود .

باید بخاطرسپرد که‌چون مؤلف منتخب‌التواریخ مسلمان سنی بسیارمتعصبی بوده ، شهادت او از موفقیت زرتشتیان و تمایل شاهنشاه‌بآئین مزدیسنا خبرموثقی است وجای شبهه باقی نمیگذارد. اگر زرتشتیان دردربارشاهنشاه توفیق‌نمی‌یافتند بامسرت ازذکرش خودداری نمیکرد .

شیخ ابوالفضل(۱) مؤلف اکبرنامه ، چون بقول صاحب دبستان وبطور غیر مستقیم بقول صاحب مآثرالامرا که در بعد ذکرش خواهد آمد ، نسبت بدستور آذرکیوان و مریدان او اعتقادی عظیم داشته . اگر زرتشتیان ایران در کنفرانس مذهبی که آنرا بعبادتخانه ، نشیمن قدس یا کاشانه آتش تعبیر میکنند شرکت میداشتند ، بیقین درنگارش وقایع سال ۹۸۶ هجری تنهاباذکر کلمه زردشتی‌اکتفا نمینمود و ازآنان مختصراً سخن میراند .

خبر مهمی که ما را بوجود فرزانگان زرتشتی ایران در هند مطلع میسازد

---

(۱) شیخ ابوالفضل پسر شیخ مبارك وزیر اکبر که بواسطه‌پدرش تحت نفوذعقاید مهدویه بود و بعدها جویای‌تعلیمات حضرت زرتشت گردید ، درشرح حال روحی‌خویش در اکبرنامه مینویسد « شورستان خاطر مرا علاج مفید نمیآمد ، گاه دل بصحبت دانایان خطه خطا کشیدی و گاه بمرتاضان کوه لبنان خاطر رامیل پدید آمدی ، گاه شوق همزبانی جوکیان تبت آرام گسل گشتی و گاه همنفسی‌بادریان پرتکال دامن‌عزیمتم گرفتی و گاه همنشینی‌موبدان فارس ورموز دانائی‌ژند ولاوستا شکیب‌ربای‌خاطرشدی.»

خبر صاحب دبستان میباشد که در حدود ۵۸ سال بعد از منتخب التواریخ بداونی تألیف گردیده و خبر او باخبربداونی چنانکه دیده میشود سوای « وهم اردشیرنام زردشتی دانا را فرستاد از ایران آوردند و .... همچنین از کرمان آتش پرستان رابخواند و دقایق دین زرتشت از ایشان‌پرسیدند ونامه‌ها بآذر کیوان کهسر کردهٔ یزدانیان و آبادانیان بود نبشتند و او را بهند طلبیدند .»

از حیث عبارت وجمله برابر وبظن‌قوی‌عین آنرا از منتخب‌التواریخ‌اقتباس و در کتاب‌خویش با خبر بیشتری که تاریخ واقعه آن سالها پس‌ازکنفرانس‌مذهبی بوده دریکجا گنجانده وضبط کرده‌است .

قبل از تحقیق بهویت اردشیرنام زردشتی دانا وتاریخ وعلت مسافرت اوبهند نگاهی به‌بیانات مورخان و وقایع دربار اکبر شاه و اصلاحات مذهبی و کشوری او بیفایده نیست .

شرف آتش
در نظر شیخ اشراق

شیخ اشراق در مبحثی که خلافت الهی را بعنوان امری متحقق در اکوان مختلف تصور میکند ، آتش را عنصری شریف و خلیفهٔ صغری میداند . ماحصل بیانات او در تضاعیف کتاب حکمةالاشراق از اینقرار است . « چون در اشیاء و امور عالم بدرستی پژوهش کنیم هیچ مؤثر قریب وبعیدی ورای نور نخواهیم‌یافت خواهیم دید که دروجود جز نور محض ، نوریکه سرچشمه اصلی هر نور و منبع اولی هر وجود دیگری است ، مؤثر نتواند بود . چون محبت و قهر صادر ازنورو حرارت و حرکت نیز هر دو معلول نور است ، زینجاست که حرارت با لذات در قوای شوقی اعم از شهوی وغضبی مدخلیت پیدا میکند ووجودهمه آنها درحرارت بتمام و کمال میرسد وشوقیات مانیزخود موجب‌حرکات‌روحانی و جسمانی‌میگردد. و اما سکون ، امریست عدمی و بالنتیجه از سنخ ظلمات مرگ در ثبوت آن عدم علت حرکت‌کافی خواهد بود . نور قائم یاعارض علت حرکت و حرارت حرکت و حرارت فقط مظهر نور عارض یعنی معد حصول آن و نه علت فاعلی آنست . حرکت و حرارت‌قابل‌را اعداد میکندباینکه در آن ازنوری که برقوابل وهیا کل مستعد ، بر حسب استعداد آنها ، افاضه میگردد حصول پذیرد . از اینجا نیز میتوان دریافت که علت فاعلی قریب طلسمات جسمانی وهیآت و اشکال و نسب آنها چیزی جز ارباب و اصحاب نورانی آنها ، ونه برازخ ظلمانی نیست .

«شرف آتش در اینست که بالنسبه بدیگر عناصر حرکت آن ازهمه بالاتر وشباهت آن بمبادی مجرد نوری، نظر بنوریتی که درآنست، ازهمه بیشتر میباشد. از اینروست که آتش را بعنوان برادر نور مجرد نفسانی یا بنام اختصاصی ایرانی آن نور اسپهبد انسانی میتوان گرفت. واما نورالانوار را درهریك ازعوالموجودی خلیفه یا امامی است. شرافت منصب خلافت چنانکه درعالم عقـول محض بملك مقرب بهمن تفویض گردیده، در عالم نفوس نیز بنور اسپهبد انسانی ودرعالم عناصر بآتش محسوس امتیاز یافته است. بدینسان بنفس انسانی و بآتش عنصریست که در این عالم تحت القمر دوخلافت کبری وصغری انجام میپذیرد. نفس انسانی در حکم خلیفه کبری است بدینجهت که نوری قائم و متصرف درانوار عارض محسوس است؛ و آتش عنصری درحکم خلیفه صغری است بدین اعتبار که نورعارض آندر عالم جسمانی مظهر انوار قائم غیر جسمانی و درحکم برادر نور اسپهبد انسانی و حقیقت نورانی آن ورای ماهیت ظلمانی عناصر چهارگانه بمفهوم مشهور آنها در طبیعیات متداول و اشرف و اعلی ازآنهاست. بنابرین، این خودبعلت ودلیلی بسیار موجه بود اگر ایرانیان قدیم هرنور ممکنی اعم ازنور عارض محسوس ویانورقائم معقولرا، باعتبار مظهریت آن از برای نورالانوار، شایستهٔ تعظیم و تقدیس دانسته و از اینجا مردم را بتوجه بآتش امر کرده وآنرا، ببیان شارحین، قبله و نماز و عبادت مردم قرار داده و برای آن آتشکدهای (بیوت نیران) بزرگ و معابـد (هیاکل) سترك بنا نهاده بودند. سنتی که نخست ازطرف هوشنگ و سپس جمشید و فریدون و کیخسرو ازملوك افاضل، مرسوم وسرانجام ازطرف فاضل مؤیدزردشت مؤکد گردیده است.»(۱)

---

(۱) رجوع شود به روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان تألیف هـانری کوربن ص ٤ـ٤٣

شراره‌های غضب مورخین

صاحبان منتخب‌التواریخ ، مآثرالامرا وتاریخ‌ممالك هند از اقدامات اکبرو تمایل او باحترام آتش وخورشید واجرای تقویم وجشنهای زرتشتیان بسیار بر آشفته و در صفحات کتاب‌خویش ازاو ومصاحبانش بد یاد میکنند . بقول‌صاحب‌مر آة العالم اکبر شاه از تألیف منتخب‌التواریخ بیخبر بود ومؤلفش بداونی آنرا پنهان‌میداشت تا آنکه درزمان سلطنت‌جهانگیر آشکارا گشت .

عبدالقادربن ملوك شاه بداونی از نویسندگان و فاضلان دربار سلطنتی بود. چندین کتاب بنابامر شاهنشاه ازهندی وعربی بفارسی ترجمه وتألیف نمـود . در کتاب خویش منتخب‌التواریخ جلد دوم در ذم مقربین سلطان و تمایل شاهنشاه در پژوهش از حقایق مذاهب گوناگون بواسطهٔ تعصب فوق‌العاده‌خویش وبقول‌خودش « مدح و ذم بتقریب تعصب در دین است » چنین مینویسد :

« بخلاف شر ذمه قلیلهٔ مبتدعهٔ مخترعه که بشومی تعصب نفس اماره وهوای متبع وکوتاه بینی ظاهر وباطن قدم در وادی جرئت نهاده تخلیط وتخبیط‌دراخبار صحیحه ماثوره‌نموده‌اند ومحامل‌وتوجیهات وتأویلات وجیهه راترك داده، محاربات و مشاجرات صحابه کرام و تابعین عظام‌راقیاس بر حال خود کرده‌بر تناقض‌وتباغض و تنافس وتکاثر دراموال و اولاد محمود داشتند وداعی ساده لوحان هیولانی‌اعتقاد گشته باضلال و تضلیل راهبر بدارالبوار جهنم شدند . (۱)

---

(۱) منتخب‌التواریخ جلد دوم‌ص ۴۰

بداونی چنانکه دیده میشود نه‌تنها هندوان‌وزرتشتیان بلکه کلیه علمای‌تشیع را نیز که با دربار رابطه داشتند بباد فحش وناسزا گرفته‌است . مانند « بعد ازچند گاه ملامحمد یزدی که او را یزیدی میگفتند .... شریف آملی این مردودمطرود مانند سگی سوخته پای و اشقی‌الاشقیا فضلاتی خورده که گوش از شنیدن آن قی میکند .... تعریف دجال ملعون را این ملاعین (مقصودش شیخ فیضی وابوالفضل است) و بیر برملعون (۱).... فضلای مقرب مقهور (مراد زرتشتیان) .... و ایشان بمقتضای تسفل که لازمه اراذل است‌نه خدا را بنده بودند ونه پادشاه را رعیت .... بدبختی چند ازهندوان ومسلمانان هند ومزاج قدح صریح در نبوت میکردند... مردم اراذل از خواص وعوام .... شیخ ابوالفضل راه بیراهه اختیار کرد واخترت النار علی‌العاردر باب او درست نشست... بیربرسگ جهنمی که طعن صریح دردین میکرد .... حکیم‌الملک گیلانی ازجمله‌ناموافقان درمذهب ومشرب... قاضی علی بغدادی دلازار منحوس منکوس بوم شکل مردودالرب‌والخلق... فتح‌اله بخشی که شیعی بد مذهب متعصب است ... وخواجه مولانا شیرازی ملحد جفردان...بعضی اولادالزنا چون پسر ملامبارک‌رشید ، شیخ ابوالفضل ...ملک‌الشعرا شیخ فیضی(۲) از بسکه باسگان شب و روز برغم مسلمانان مخلوط ومربوط بود در وقت سکرات صیاح الکلب ازوی شنیده شد و بمقر اصلی خویش جهنم رفت .

و اینهمه آتش ازا گره برخاسته که خانمان اکابر و اصاغر ازآن سوخت و

---

(۱) بیربر یا بیربل بزرگترین درباریان اکبراز براهمه هنود وشاعری بذله‌گو و حاضر جواب و بصفای ذهن وجودت قریحه معروف بود . فصاحت کلام و هوشی وافر داشت. داستان سرای شاهنشاه و محبوب او بود در یکی از جنگها برخلاف افغانان در سال ۳۸ جلوس (۱۰۰۱هـ) کشته گردید شاهنشاه از فوت وی بسیار متأثر واندوهگین گردید . بقول صاحب طبقات اکبری راجه بیربر درسلك امرای دوهـزاری بود و در حادثه افغانان سواد غایب شد .

(۲) شیخ فیضی برادر شیخ ابوالفضل‌از دانشمندان نامی و ملک‌الشعرای دربار و کتابدارکتابخانه شاهنشاهی بود . خود نیز بشخصه کتابخانه معتبری داشت شامل ۴۶۰۰ جلد کتاب که بعد ازفوتش بکتابخانه سلطنتی منتقل گشت .

آخر کار آتش در گور آتش زنان افتاد ... میرفتح‌الله شیرازی با وجود اینهمه بی‌شأنی وردلی وخسیسی...ملا احمدتهته رافضی‌متعصب که خود را بزوربیحیائی... خود هم (اکبرشاه) در آفاق بضلال دین اکفر مشهور شدند و مجتهد مرشد(شیخ ابوالفضل) بابوجهل شهرت یافت ... انتشار خبرزندگی بیربر ملعون است بعداز آنکه در درکهٔ هفتم ازنار قرار گرفته بود... درسنه ۹۹۸ ه (۹۵۹ی) راجه‌تودرمل و راجه بهگوان داس امیرالامرا بمستقر جحیم و سقر شتافته در درك اسفل طعمه حیات و عقارب گشتند سقر هماالله .... خداوند دکهنی رافضی بمستقر دوزخ شتافت ...» (۱) صاحب مآثرالامرا اکبر شاهنشاه هند را بعبارت « واین شر ذمه ضاله عرش آشیانی را خلیفةالله خوانند » (۲) راجع بشیخ ابوالفضل میگوید : « تکفیر شیخ زبانزد خاص و عام است ، برخی بکیش برهمن بیغاره زنند بعضی آفتاب پرست گویند. جوقی دهریه خوانند ، آنکه غایت تفریط بکار برد بالحاد وزندقه نسبت دهد . » صاحب عالم آرای عباسی گوید شیخ ابوالفضل نقطوی بودو علم نقطه الحاد و زندقه و اباحت وتوسیع مشرب است .»

غلام باسط صاحب تاریخ ممالك هند (۳) درضمن ذکر وقایع سلطنت‌اکبر شاه علت بی‌اعتقادی شاهنشاه رانسبت‌باسلام « اکثر کفار وملاحده پارسی که بدین مجوسی مقیداند » میداند و مینویسد « در سنه ۲۴ جلوس خود (۱۵۷۹ میلادی ۹۴۹ی) بسبب موافقت اکثر علمای دین فروش وابن‌الغرض مثل ابوالفضل‌وفیضی وبرهمنان خلاف عقاید مثل بیربر واکثر کفار وملاحده پارسی که بدین مجوسی مقیداند وبعضی جوکیان انحراف در مزاج‌پادشاه افتاداز این معنی‌نعوذبالله‌چندان در مقدمه شریعت اعتقاد نداشت .

---

(۱) منتخب‌التواریخ جلد دوم صفحات ۲۰۰ تا ۴۰۰

(۲) مآثرالامرا ص۳۸۸

(۳) تاریخ ممالك هند درسال۱۱۹۴ هجری تألیف شده است.

مهاجرت پارسیان به هندوستان

پس از برافتادن ساسانیان، براثر اوضاع و احوالی که در ایران روی داد، بسیاری از ایرانیان به ترک یار و دیار پرداخته و مهاجرت کردند. مهاجرت عمده به سوی هندوستان بود، چون ایرانیان از دیرگاه با این سرزمین وسیع و گسترده آشنایی داشته و بدان سفر کرده و بسا اتفاق می افتاد که رحل اقامت می افکندند؛ و از علل دیگر، جز همانندیهای نژادی، زبانی و فرهنگی، و هم چنین توسعهٔ فرهنگ ایرانی در این سرزمین چه در دوران هخامنشی و چه زمان ساسانیان، راه سفر نیز شناخته شده و هموار بود.

این سفرها و مهاجرت ها، به دفعات اتفاق افتاد، نه یک بار و در یک نوبت. منظومهٔ باقی مانده به فارسی موسوم به «قصهٔ سنجان» شرح یکی از این مهاجرت های گسترده است که به نظر می رسد در سدهٔ دوم هجری روی داده باشد. چنانکه خواهد آمد، شاعری پارسی این رو یداد را به نظم درآورده و برای ما باقی گذاشته است. اما پس از این مهاجرت، به تدریج مهاجرت های کوچک و بزرگ از ایران به سوی هندوستان انجام گرفته و رابطه و رفت و آمد میان مهاجران ایرانی و ایرانیان متوطن در سرزمین خود برقرار بوده است. آنچه که محقق است حملهٔ مغول به ایران و آن همه دیگرگونی ها و فشارها، رابطهٔ اشاره شده را از بین برد و برای

حدود چهار قرن به تدریج این دو گروه از هم بی خبر ماندند تا جایی که تا آغاز دوران صفوی به کلی از وجود هم ناآگاه مانده بودند. آنگاه حوادثی روی داد که موجب آگاهی زرتشتیان ایران از وجود هم کیشان‌شان در هند، و آگاهی پارسیان هندی از زرتشتیان ایران شد.

دربارهٔ مهاجرت ایرانیان بهندوستان، تاریخی از زمان قدیم در دست نداریم، جز رسالهٔ مختصری بنام «قصهٔ سنجان»*: که در آن از داستان مهاجرت سخن بمیان است.

سرایندهٔ رساله شخصی است بنام بهمن کیقباد پسر دستور هرمز دیار سنجانا که از خاندانی بسیارمعروف و دانشمند بوده است قصهٔ سنجان از روی سنت پارسیان، که از زمان دیرین تاریخ مهاجرت خود را از سینه بسینه حفظ داشته‌اند، برشتهٔ نظم کشیده شده است و در روز خورداد از ماه فروردین بسال ۹۶۹، یزدگردی برابر با (۱۶۰۰) میلادی به پایان رسیده است.

قصهٔ سنجان ارزش ادبی ندارد، زیرا پارسیان پس از نهصد سال اقامت در هندوستان، زبان فارسی را بلطافت ایرانیان مقیم ایران نتوانستند بنو یسند. ولی چون این تنها سندی است تاریخی از مهاجرت پارسیان به هند، از این جهت مورد توجه مستشرقین اروپا و پارسیان دانشمند هند قرار گرفته است. گفتیم این گروه پس از چندی اقامت در کوهستانهای خراسان، بجانب جزیرهٔ هرمز روانه شدند. قصهٔ سنجان گوید:

مقام و جای و باغ و کاخ و ایوان　　　همه بگذاشتند از بهر دینشان

* ـ سنجان شهر کوچکی است در گجرات هندوستان. حرف الف در گجراتی مثل «ی» در عربی نسبی است. سنجانا یعنی کسی که منسوب به سنجان است، مثل بغدادی و شیرازی. بسا از پارسیان به اسم شهر خود در گجرات مشهورند. مانند: واریاوا از واریاو، انکلیسر یا از انکلیسر. دستور هرمزدیار علی بن حسن السنجانی کسی که یاقوت از او در معجم البلدان اسم می برد منسوب به سنجان مرو است. پرتقالی ها در مدت اقامت خود در هندوستان به شهر مذکور Sain-John نام دادند.

بکوهستان همی ماندند صدسال چو ایشان را بدین گونه شده حال
ابا دستور و بهدین یگانه بسوی شهر هرمز شد روانه

به مدت چند سالی که در جزیرهٔ هرمز اقامت گزیدند، اوضاع را ناگوار دیدند و باصلاحدید بزرگان قوم، روانه هندوستان شدند.

زن و فرزند در کشتی نشاندند بسوی هند کشتی تیز راندند

پس از مدت‌ها کشتیرانی و گرفتار سختی ها و طوفان، بسرزمینی در استان گجرات رود آمدند که بنام سنجان خوانده میشود. این نام را پرتغالی ها در مدت اقامت خود در هندوستان بشهر مذکور دادند و آنرا (Saint John) خواندند.

پادشاه محل یاراجای محل که باسم جادی رانا (Jadi Rana) خوانده میشد با شرایطی چند، پارسیان را اجازهٔ اقامت در این سرزمین داد. پارسیان در بیشتر شهرهای استان گجرات پراکنده شدند و حتی بسبب علاقه به سرزمین ایران، آن محل را سنجان نام گذاردند.

مراو را نام سنجان کرد دستور بسان ملک ایران گشت معمور

پس از چندی، دگرباره، دستور به نزد راجا رفته درخواست اجازه برای ساختن آتش بهرام نمود و این اجازه داده شد.

پارسیان اولین آتش بهرام را بیاد میهن عزیز «ایرانشاه» نام نهادند و این آتشکده پس از، بیش از یازده قرن، هنوز شعله ور است.

از خطبهٔ عروسی پارسیان، که در هنگام پیوند زناشویی می سرایند، نیز چنین معلوم می شود که پارسیان از خطهٔ خراسان مهاجرت نمودند. نه از سرزمین پارس، آن طور که برخی می پندارند.

در این تکه که به زبان گجراتی اشیروارد (Ashirwad) و در پهلوی پیمان پیوندی یا پیمان نامه خوانده می شود، در جزو مهریهٔ عروس از زر سرخ نیشابور ذکری به میان است. بدون شک، این «پیمان نامه»، یادگار روزگار ساسانیان است. نیشابور در روزگار ساسانیان، یکی از شهرهای بسیار بزرگ و آباد خراسان بود و آن را «ابرشهر» نیز می گفتند.

کلیهٔ پول و سکه، نیشابور را سکهٔ «ابرشهر» گویند.

پارسیان که به آداب و رسوم و سنت خویش بسیار پای بند هستند هنوز تا امروز نیز پول میهن کهن خود را بهترین پیشکش و مهریه برای عروس خود می دانند. اگر چه آن سکه بیش از هزار سال است که وجود ندارد.

مطلب دیگری که یادآوری آن لازم می نماید، این است که نام شهر سنجن، در استان گجرات، جائی که پارسیان در روز اول ورودشان بهندوستان بار اقامت افکندند، یادآور سنجان ایران است. در معجم البلدان از چهار سنجان نام برده شده که همه در خراسان بزرگ بوده است.

مستشرق مشهور امریکایی، پرفسور جکسن (Jackson) مینویسد:

«در سال ۷۱٦ میلادی یعنی ٦۵ سال بعد از کشته شدن یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، زرتشتیان وارد سنجان شدند.» یکی دیگر از مراکز پارسیان در هند و در استان گجرات شهری است بنام «نوساری»، پارسیان وقتی برای اولین بار وارد این شهر شدند، از آن جائی که از حیث آب و هوا و سایر خصوصیات، آنرا چون شهر ساری واقع در شمال ایران دیدند، نام آن را ناگ مندال (Nagmandal) بود به «نوساری» تبدیل نمودند و با این تغییر نام علاقهٔ خود را نسبت به ایران بار دیگر آشکار نمودند.

موبد بزرگ مهرجی رانا (Mehrjee Rana) ، که در سه قرن ونیم پیش ازاین می زیسته است، چنین مینگارد:

وقتی که زرتشتیان به «نوساری» رسیدند، هوای آنجا را مانند «ساری» در مازندران، خوش دیده آنجا را «نوساری» نام دادند که بمعنی «ساری نو» یا «ساری جدید» است.

(Sir Sterynshan Master) می نویسد که:پارسیان از مردمان ایران قدیم هستند، وقتی که تازیان با شدت تمام آنان را تعقیب کرده به تنگنا انداختند، از مملکت خویش به این سامان فرار کردند و آن در حدود بیش از هزار سال پیش از این بود. این زرتشتیان که نخواستند تسلیم تازیان شوند خود را از برای هر گونه رنج

و سختی آماده کرده، با خانوادهٔ خویش در چند کشتی کوچک بادی نشسته تن بگزند موج دریا و آفت باد دردادند. هیچ نمی دانستند که سرانجام‌شان چه خواهد شد و در مملکت دیگری چگونه بسر توانند برد. در هنگام سوار شدن بکشتی خطاب بمام میهن گفتند:

توای آب وای باد وای کوه وخاک	زما گوی بدرود برمام پاک
بگو نام نیک تو پاینده باد	دل ما زمهر تو تابنده باد
مرنج ارز تو روی برتافتیم	سوی کشور هند بشتافتیم
سپاس و درود تو داریم پاس	ترا نیک خواهیم و هوده شناس
بیاد تو یک شعله روشن کنیم	بنام تو یک گوشه گلشن کنیم

از پرتو ایزدی، کشتی های آنان به کنار هندوستان رسید، در سرزمینی که سورت (Surat) و دمن Daman واقع است، بار اقامت افکندند. هر چند که هندوان رغبتی به چنین بیگانگانی نداشتند، ولی به آئین مهمان نوازی، که از خصائص این قوم است، نورسیدگان را پذیرفتند و به آنان سوگند دادند که گاو نکشند و رسوم هندوان را در عروسی بجای آورند... زرتشتیان شرایط آنان را پذیرفتند.



ایرانشاه:

اینک چند کلمه از آتش بهرام که به ایرانشاه نام گرفته است سخن میداریم. پس از ورود مهاجرین در سنجان و در سال ۷۱۶ م این آتش مقدس در آنجا جایگزین شد. در این مدت که بیش از یازده و نیم قرن از عمرش میگذرد گاه و بیگاه از شهری بشهر دیگر انتقال داده شده است. پس از سنجان، در جائی که پیش از همه، آتش ایرانشاه، اقامت کرد در شهر نوساری است که در حدود ۲۲۵ سال اقامتش بطول انجامید. سپس در محلی بنام اودواده Udvade جای داده شد که تا کنون هنوز بنام «ایرانشاه» روشن است و یادآور آتشگاههای شیزوری و استخر در روزگار با فر و شکوه ساسانیان است.

بیاد تو یک شعله روشن کنیم بنام تو یک گوشه گلشن کنیم

در بدو ورود تا قرنها، پارسیان، همانند ایرانیان باستان، بکار کشاورزی و آداب و رسوم مذهبی، روزگار را به آسودگی طی می نمودند و به زبان و ادبیات گجراتی نیز آشنا شدند ولی زبان فارسی را نیز همیشه با علاقه و دل بستگی هر چه تمامتر در میان خود حفظ مینمودند این سنت نیکو تا امروز نیز حفظ شده است یعنی در هر خانوادهٔ پارسی دست کم یک جلد شاهنامه فردوسی و یک دیوان حافظ بزبان پارسی خواهید یافت.

از قرن هفدهم میلادی به بعد، پارسیان به کار تجارت و صنعت و غیره دست بردند و در این راه پیشرفت های قابل توجه نمودند. اما پس از تسلط انگلیس بر شبه قارهٔ هند، این مردم در تمام رشته های صنعت و تجارت و علوم ترقی فوق العاده کردند تا بجائی که در میان اقوام مختلفی که در سرزمین پهناور هند بسر میبرند برجسته تر و نامبردارتر شدند.

شرح حال بانو فیروزبائی سرجمشید جی بهای

بانو فیروزبائی، دختر سرجمشید جی بارونت اول بود. به سال ۱۸۳۳ میلادی، بیرون از بمبئی در خانهٔ پدر زاده شد. بانو فیروزبائی، یگانه دختر سر جمشید جی بهای بود که در تعلیم و تربیت اش در حد مقدور کوتاهی نشد. در آن زمان در هند درس خواندن و سواد آموزی برای دختران ناپسند و زشت و خلاف اخلاق دینی و اجتماعی محسوب می شد. اما در آن محیط، زرتشتیان حتی الامکان می کوشیدند تا تحصیل و کسب دانش کنند، چون در آیین زرتشتی این از فرایض و امور واجب دین است. از همین روی است که پارسیان نخستین مدارس و دانشگاهها را در هند تأسیس کردند که اغلب رایگان نیز بود و هزینهٔ آنها را خیراندیشان و دارندگان پارسی چون سرجمشید جی تأمین می کردند.

سرجمشید جی بنابر یک فریضهٔ دینی و روشن اندیشی خود، معلمی انگلیسی برای دختر و پسرانش استخدام کرد و پس از آن نیز چنانکه در شرح حالش گذشت مدارسی تأسیس کرد که همگان بتوانند با سواد شوند. سر جمشید جی اصولاً طرفدار تعلیم و تربیت و دانش اندوزی زنان و مشارکت شان در کارها بود.

به سال ۱۸٤٦ فیروزبایی دختری در حد کمال و دانایی بود. پس از آن، پدرش با ازدواج وی با پسرخالهٔ خودش به نام شاپورجی دهنجی بهای بطل والا موافقت کرد. شاپورجی خویشی وفادار و صدیق برای سرجمشید جی بود و در تجارتخانهٔ وی کارگزار و مباشر محسوب می شد و خودش نیز مستقلاً به امر تجارت و بازرگانی می پرداخت.

بانو فیروزبائی فرزند خلف پدر بود. همواره می کوشید تا از راه و روش پدر در

امور خیر و داد و دهش پیروی و متابعت کند. بسیار مردم دوست و رقیق القلب بود. شادی و خوشی اش در آن بود تا دردمندان را تسکین داده و رفع حاجت نیازمندان کند. به امر تحصیل بسیار راغب و مایل بود. کسانی را که به موجب فقر نمی توانستند تحصیل کنند یا به امر تحصیل ادامه دهند یاری کرده و مخارج تحصیل شان را می پرداخت. بسیاری از نیازمندان را به هر شیوه و روشی که بود کمک می کرد.

دارالفنون بزرگ و معتبری که به هست پدرش تأسیس شده بود، برای توسعه و آبرومندی و گردش، نیاز به سرمایه گزاری بسیار داشت. بانو فیروز بائی و برادرش رستم جی عهده دار شدند که این مبلغ بسیار زیاد را مشترکاً بپردازند. بانوی مزبور سهم خودش را پرداخت، اما برادرش رستم جی از این کار منصرف شد. وی جهت حفظ قول برادر که آبروی پدر و خانواده را حفظ کند و در کار ادارهٔ دارالفنون خللی وارد نشود، سهم تقبلی برادر را نیز که خود ثروتی محسوب می شد پرداخت.

تأسیسات فرهنگی و کمک های وی به ترویج و اشاعهٔ فرهنگ بسیار است و هنوز پس از گذشت قرنی، از پرتو مساعی و دهش های این خاندان، مؤسساتی فرهنگی در هندوستان به ویژه بمبئی دایر است.

مهاجرت پارسیان به هندوستان

در بارهٔ مهاجرت ایرانیان بهندوستان، تاریخی از زمان قدیم در دست نداریم، جز رسالهٔ مختصری بنام «قصهٔ سنجان»: که در آن از داستان مهاجرت سخن بمیان است.

سرایندهٔ رساله شخصی است بنام بهمن کیقباد پسر دستور هرمزدیار سنجانا که از خاندانی بسیار معروف و دانشمند بوده است قصهٔ سنجان از روی سنت پارسیان، که از زمان دیرین تاریخ مهاجرت خود را از سینه بسینه حفظ داشته اند، برشتهٔ نظم کشیده شده است و در روز خورداد از ماه فروردین بسال ۹۶۹، یزدگردی برابر با (۱۶۰۰) میلادی بپایان رسیده است.

قصهٔ سنجان ارزش ادبی ندارد، زیرا پارسیان پس از نهصد سال اقامت در هندوستان، زبان فارسی را بلطافت ایرانیان مقیم ایران نتوانستند بنو یسند. ولی چون این تنها سندی است تاریخی از مهاجرت پارسیان بهند، از این جهت مورد توجه مستشرقین اروپا و پارسیان دانشمند هند قرار گرفته است. گفتیم این گروه پس از چندی اقامت در کوهستانهای خراسان، بجانب جزیرهٔ هرمز روانه شدند. قصهٔ سنجان گو ید:

مقام و جای و باغ و کاخ و ایوان — همه بگذاشتند از بهر دینشان
بکوهستان همی ماندند صد سال — چو ایشان رابدین گونه شده حال
ابا دستور و بهدین یگانه — بسوی شهر هرمزد شد روانه

به مدت چند سالی که در جزیرهٔ هرمز اقامت گزیدند، اوضاع را ناگوار دیدند و باصلاحدید بزرگان قوم، روانه هندوستان شدند.

زن وفرزند در کشتی نشاندند — بسوی هند کشتی تیز راندند

پس از مدت ها کشتیرانی و گرفتار سختی ها و طوفان، بسرزمینی در استان گجرات رود آمدند که بنام سنجان خوانده میشود. این نام را پرتغالی ها در مدت اقامت خود در هندوستان بشهر مذکور دادند و آنرا Saint john خواندند.

پادشاه محل یاراجای محل که باسم جادی رانا Jadi Rana خوانده میشد، با شرایطی چند، پارسیان را اجازهٔ اقامت در این سرزمین داد. پارسیان در بیشتر شهرهای استان گجرات پراکنده شدند و حتی بسبب علاقه بسرزمین ایران، آن محل را سنجان نام گذاردند.

مراو را نام سنجان کرد دستور بسان ملک ایران گشت معمور

پس از چندی، دگر باره، دستور به نزد راجا رفته درخواست اجازه برای ساختن آتش بهرام نمود و این اجازه داده شد.

پارسیان اولین آتش بهرام را بیاد میهن عزیز «ایرانشاه» نام نهادند و این آتشکده پس از، بیش از یازده قرن، هنوز شعله ور است.

از خطبهٔ عروسی پارسیان، که در هنگام پیوند زناشو یی می سرایند، نیز چنین معلوم می شود که پارسیان از خطهٔ خراسان مهاجرت نمودند. نه از سرزمین پارس، آن طور که برخی می پندارند.

در این تکه که بزبان گجراتی اشیرواد Ashirwad و در پهلوی پیمان پیوندی یا پیمان نامه خوانده می شود، در جزو مهریهٔ عروس از زر سرخ نیشابور ذکری به میان است. بدون شک، این «پیمان نامه»، یادگار روزگار ساسانیان است. نیشابور در روزگار ساسانیان، یکی از شهرهای بسیار بزرگ و آباد خراسان بود وآن را «ابرشهر» نیز می گفتند.

کلیهٔ پول و سکه، نیشابور را سکهٔ «ابرشهر» گو یند.

پارسیان که به آداب و رسوم و سنت خو یش بسیار پای بند هستند هنوز تا امروز نیز پول میهن کهن خود را بهترین پیشکش و مهریه برای عروس خود می دانند. اگر چه آن سکه بیش از هزار سال است که وجود ندارد.

مطلب دیگری که یادآوردی آن لازم می نماید، این است که نام شهر سنجان، در استان گجرات، جائی که پارسیان در روز اول ورودشان بهندوستان بار اقامت

افکندند، یادآور سنجان ایران است. درمعجم البلدان ازچهار سنجان نام برده شده که همه در خراسان بزرگ بوده است.

مستشرق مشهور امریکائی، پرفسور جکسن Jackson مینویسد:

«در سال ۷۱۶ میلادی یعنی ۶۵ سال بعد از کشته شدن یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، زرتشتیان وارد سنجان شدند.» یکی دیگر از مراکز پارسیان در هند و در استان گجرات شهری است بنام «نوساری»، پارسیان وقتی برای اولین بار وارد این شهر شدند، از آن جائی که از حیث آب و هوا و سایر خصوصیات، آنرا چون شهر ساری واقع در شمال ایران دیدند، نام آن را که ناگ‌مندال Nagmandal بود به «نوساری» تبدیل نمودند و با این تغییر نام علاقهٔ خود را نسبت به ایران بار دیگر آشکار نمودند.

موبد بزرگ مهرجی رانا Mehrjee Rana ، که در سه قرن و نیم پیش از این می زیسته است، چنین مینگارد:

وقتی که زرتشتیان به «نوساری» رسیدند، هوای آنجا را مانند «ساری» در مازندران، خوش دیده آن جا را «نوساری» نام دادند که بمعنی «ساری نو» یا «ساری جدید» است.

Sir Streynshan Master می نویسد که: پارسیان از مردمان ایران قدیم هستند، وقتی که تازیان با شدت تمام آنان را تعقیب کرده به تنگنا انداختند، از مملکت خویش به این سامان فرار کردند و آن درحدود بیش از هزارسال پیش از این بود. این زرتشتیان که نخواستند تسلیم تازیان شوند خود را ازبرای هر گونه رنج و سختی آماده کرده، با خانوادهٔ خویش درچند کشتی کوچک بادی نشسته تن بگزند موج دریا و آفت باد در دادند. هیچ نمی دانستند که سرانجام‌شان چه خواهد شد و درمملکت دیگری چگونه بسر توانند برد. درهنگام سوار شدن بکشتی خطاب بمام میهن گفتند:

تو ای آب وای باد وای کوه و خاک	زما گوی بدرود بر مام پاک
بگو نام نیک تو پاینده باد	دل ما زمهر تو تابنده باد
مرنج ار زتو روی برتافتیم	سوی کشور هند بشتافتیم

سپاس و درود تو داریم پاس ترا نیک خواهیم و هوده شناس
بیاد تو یک شعله روشن کنیم بنام تو یک گوشه گلشن کنیم

از پرتو ایزدی، کشتی های آنان بکنار هندوستان رسید، در سرزمینی که سورت Surat و دمن Damman واقع است، بار اقامت افکندند، هر چند که هندوان رغبتی به چنین بیگانگانی نداشتند، ولی بآئین مهمان‌نوازی، که از خصائص این قوم است، نورسیدگان را پذیرفتند و بآنان سوگند دادند که گاو نکشند و رسوم هندوان را در عروسی بجای آورند... زرتشتیان شرایط آنان را پذیرفتند.

همان‌طور که در تاریخ چند سال اخیر پارسیان ذکر است، در سال ۱۷۶۵ میلادی یکنفر پارسی بنام هیرجی ریدی منی Hirjee Money اولین کسی که است که از هندوستان برای برقراری روابط تجارتی بین چین و هندوستان، به آن کشور سفر نمود.

در سال ۱۷۵۰ میلادی، یکنفر پارسی بنام لوجی وادیا (Lowejee Wadia) بود که در شهر بمبئی اقدام به بنای اسکله نمود، دادابائی انوشیروان جی، در سال ۱۷۷۶ میلادی برای اولین بار اقدام به تأسیس کارخانهٔ نخ بافی کرد، نه تنها در شهر بمبئی، بلکه در بیشتر شهرهای مهم هندوستان، این پارسیان بودند که اقدام به تأسیس کارخانجات مهم نمودند. پارسیان هند در دو قرن اخیر و در تمام اموریکه بعهده داشتند، چنان راستی و درستی و صداقت و امانت از خود نشاندادند که مورد اطمینان و اعتماد دولت وقت شدند. هنگامیکه در سال ۱۶۸۸ میلادی، شهر بمبئی به تصرف انگلیس‌ها درآمد و جزو امپراطوری شد، یکنفر پارسی بنام رستم‌جی بود که خدمات ذیقیمت و فراموش نشدنی به مردم شهر نمود. وقتی که ضرابخانه در شهر بمبئی تأسیس شد، تنها کسی که مورد اعتماد انگلیس‌ها واقع شد، شخصی بنام رتن‌جی از شهر سورت Surat بود. فهرست خدماتی که این جمعیت کوچک، و در واقع تبعید شده از سرزمین مادری، برای میهن دوم خود انجام دادند، بسیار طولانی است و در این مختصر هم قصد یادآوری تمام آن خدمات نیست، بلکه فقط بذکر چند نمونه از آن اکتفا خواهد شد.

افتخار روشن نمودن شهر بمبئی بوسیله گاز، برای یکنفر پارسی بنام اردشیر خورشید جی وادیا است که در روز بیستم فوریه ۱۸۳٤ موفق شد در خانهٔ شخصی اش در شهر بمبئی، آن جا را با نور برق روشن کرد. جمشید جی تاتا (Jamshidjee Tata) در تمام هندوستان، برای اولین بار از اتومبیل سواری استفاده نمود.

در رشته چاپ کتب و نشریات نیز برای اولین بار یکنفر پارسی بنام رستم جی گرشاسب جی، اقدام به چاپ سالنامه سال ۱۷۸۰م نمود. قدیمترین چاپخانه ایکه در شهر بمبئی تأسیس شد و شروع بکار کرد بنام «چاپخانه بمبئی سماچار» (Bombay Samachar Press) است که بتوسط یکنفر پارسی بنام فریدون جی مرز بان، که خود روزنامه نگار هم بود، بکار افتاد. اولین روزنامه ای که در غرب هند چاپ و نشر شد، «روزنامه بمبئی سماچار» است که اولین شمارهٔ آن به سر پرستی فریدون جی فوق الذکر، روز اول ژوئیه ۱۸۲۲ میلادی منتشر شد و تا کنون نیز ادامه دارد. شاید خالی از فایده نباشد که یادآور شویم، اولین کسی که در تندنویسی بدریافت تصدیق موفق شد و در روزنامهٔ تیمس اف اندیا (Times of India) بکار مشغول شد یک بانوی پارسی بود.

پارسیان، از دیر زمان یعنی از بدو ورود به هندوستان به داشتن صفات سخاوت و شفقت و مهربانی، مشهورند. همه کوشیده اند و می کوشند از رنج هم نوعان بهر راهی که باشد بکاهند.

یکنفر ارو پائی، در سال ۱٦۹۰ میلادی نسبت به جماعت پارسیان اینطور اظهار عقیده مینماید و می گوید که: «کمک به بینوایان و دستگیری از بیچارگان سررشته، طبیعت این قوم است. همیشه و در هر موقعی که بتوانند، برای آسودگی ابناء بشر گام برمی دارند و تا حد توانائی، در تخفیف رنج و آلام دیگران می کوشند و جز این از زندگی هدفی ندارند.»

یکی دیگر از ارو پائیان که در سال ۱۷٦۳ میلادی در هند بوده است، دربارهٔ پارسیان چنین می نویسد: «در همه حال می کوشند که بدرماندگان و بیچارگان

همراهی نمایند و از آلام دردمندان بکاهند. در میان پارسیان گدا و بیکاره یافت نمی شود. من سر پیشرفت این مردم را در پیروی از گفتار آسمانی وخشور ایران، می دانم.»

آنچه مسلم است، این است که ترقی و پیشرفت این قوم وفاداری نسبت به آئین ایران قدیم و پیروی از سه اصل اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک است. یکنفر پارسی خشنودی خدای خود را در خشنودی خاطر همسایه و کمک بهمنوعان و رهائی آنان از درد و رنج و بدبختی می‌داند. بهر دهکدهٔ در هند که چند خانواده پارسی سکونت دارند، آثار خیر، از قبیل عبادتگاه و پذیرشگاه و آموزشگاه و حتی یک چاه هم اگر باشد بچشم می خورد. این هیچ چیز دیگر نمی تواند باشد، مگر براثر تعلیم اندیشه و گفتار و کردار نیک که پیروی از آنرا رهائی روز رستاخیز می دانند و بهمین جهت است که به سخاوت و جوانمردی شهرهٔ آفاق شده اند.

شاهنشاه هند
جامه مقدس زرتشتیان پوشید

اکبر شاهنشاه هند پس از اقناع ازبیانات مهرجی رانا دستور دانشمند و وارسته پارسی سدره جامه مقدس زرتشتیان پوشید و کشتی بمیان بست. استریوشام ماستر، حاکم سورت، درضمن نامه خویش، متضمن شرح عادات ومراسم معموله بین پارسیان، در تأییدقول ما مینویسد: «بقول پرتقالیها پیشوای پارسی با کبر شاه‌سدره و کشتی جامه مقدس‌را پوشانید و شاهنشاه در عوض ملکی نزدیك نوساری به پیشوای نامبرده عطا فرمود.» (۱)

سراینده ماهیار نامه در این مورد میگوید: (۲)

که‌چون‌شاه‌را گشت‌خاطر نشان	ز دین زراتشت اسفنتمان
بیاورد بر وی ز دل اعتقاد	بپوشید سدره خود از راه داد
برو بسته کشتی چو زرتشتیان	همیداشته بود چندین زمان
بسدره و کشتی شه نیکبخت	بنزدیك خاصان نشسته بتخت

باز ماهیار نامه در مورد احترام آتش مینویسد:

شه اکبر همیشه بوقت نماز	بنزدیك آتش شدی با نیاز
بر آن عود و صندل نهادی تمام	بر افروختی از بزرگی مدام

(۱) نامه مذکور جزو خاطرات هیجس بتوسط سرهنری یول چاپ شده است.

(۲) رجوع شود به‌ماهیار نامه بنشانی (F.18) محفوظ در کتابخانه مهرجی‌رانا در نوساری.

وراسجده کردی وخواندی کلام   بخود خواستی از خدانیك کام

صاحب منتخب‌التواریخ درذکر وقایع سال ۲٤ جلوس اکبرشاه پس‌ازذکر احترام آفتاب و ناسزا به‌بیربل مینویسد : «وقشقه وزنار را جلوه داد »قشقه‌خالی است که پارسیان و هندوان برپیشانی گذارند و زنار نیز کشتی زرتشتیان میباشد . صاحب فرهنگ جهانگیری در معنی این واژه مینویسد: « زنار رشته راگویند که آتش پرستان‌باخود دارند .»

بسیاری از خاورشناسان اروپائی از تمایل اکبرشاه بآئین زرتشتی سخنها رانده‌اند. پروفسور ویلسن یکی از آنهاست که باستناد از بیانات‌بداونی ، صاحب منتخب‌التواریخ و آثار کشیشان پرتقالی که بادربار شاهنشاه هند آمد وشد داشته ودر تبلیغ وی بمسیحیت میکوشیده‌اند مینویسد « بسیاری از آتش پرستان ازقریه نوساری گجرات آمدند وجمعی رابدین زرتشت تبلیغ نمودندوشاهنشاه نیزتاحدی یکی از آنهابود .»(۱)

در یك جنگ کهنه که قدمت آن به۱۹۰۰ سال قبل میرسد چندین غزل و تصنیف بزبان هندی و مراتی موجود است که دال برحقیقت سخن بالا و کرامت مهرجی رانا و سدره پوشی اکبر شاه میباشد. دو تصنیف ازجنگ نامبرده اثرطبع تانسن خنیاگر شهیر دربار اکبر شاه میباشد ما ترجمه آنرا در فصل دیگر نقل مینمائیم .

تانسن و تأثیرات آوازش

تانسن راشیخ ابوالفضل درآئین اکبری « میان تانسن گوالیاری » مینامد و در تعریفش‌میگوید که درطی هزار سال گذشته‌خوانندهٔ مانند او درهندوستان‌هستی نیافته است . سابقاً در دربار رامچند راجهٔ بهاته خدمت میکرده . بقول بداونی در یك موقع راجه نامبرده بواسطه شعف و نشاط خویش از ملاحت آوازش مبلغ ده میلیون روپیه به تانسن انعام میدهد . چون‌اکبرشاه از کمال‌خواننده مطلع‌میگردد

(۱) رجوع شود به‌آثار پروفسور ویلسن تالیف دکتر رست جلد۲

او را ازراجه میخواهد . راجه قوه ردخواهش شاهنشاه مغول را درخویش‌نمی‌بیند وی را با خلعتهای گرانمایه بپایتخت سلطان مغول گسیل میدارد . داستان زیادی از استادی او در فن خوانندگی و نوازندگی بین مردم مشهور است و اندکی در کتب مورخان مسطور .

میگویند وقتی برغم رقیب خود «بیرجاباوله» که صخرهٔ کوهی را از آواز خویش شکافت ؛ از خواندن و نواختن خویش رودخانه جمنا را ازجریان‌بازداشت.

در اواخر عمر خویش در دربار اکبر اسلام آورد وبنام میرزا مفتخر گشت در سال ۱۵۸۹ میلادی (۹۵۸ی)سال۳٤جلوس اکبر شاه درلاهور ازجهان‌در گذشت شاهنشاه اورا در گوالیار، جنب مزار محمود غوث دفن نمود مزار تانسن زیارتگاه خاص وعام است .

سر گور اوزلی که موقعی ازجانب‌دولت انگلستان بسمت سفارت مأموردربار فتحعلیشاه و واسطه صلح بین دولت ایران و روسیه گردید ، در نامهٔخویش مورخهٔ اول نوامبر ۱۷۹۲ میلادی ببرادر خویش سر ویلیـام در ضمن شرح نکات دقیق و تأثیرات موسیقی هند و خوانندگان نامور آن کشور مینویسد « ازتأثیرات یکی‌از آوازهای میان تانسن‌خواننده ونوازندمعروف اکبر شاه،آنست که نیمروزسوزان وروشن هند تاانتهای محوطه‌ای که صدای آواز میرفت مانند شب‌تار بنظرمیرسید. دیپك قسمتی از آوازیست که خاصیت سوزان دارد وآتش از وجود خواننده شعله کشیده او را میسوزاند . نایك گوپال در خواندن این آواز استاد بود . اکبر شاه برای دیدن تأثیراتش او را بخواندن این آواز مجبور ساخت . خواننده چـون شاهنشاه را در فرمان خویش‌مصر دید، پس از ملاقات‌زن‌وفرزندان دروسط‌زمستان کنار رودخانه جمنا رابرای خواندن‌آن آهنگ انتخاب نمود. قبل ازشروع بآواز تاگردن در آب نشست . پس از خوانـدن دو بیت آب رودخانه در اطراف او از تأثیرات آواز داغ گردید . آنگاه از شاهنشاه الحاح نمود تا جانش را بخشیده از اتمام آواز معافش دارد . ولی چون شاه بدیدن تأثیرات آواز مصمم بود الحاحش

را نپذیرفت . نایك بناچار بخواندن بقیه آواز پرداخت . طولی نکشید که آتش از سر او زبانه کشیده وجودش راخاکستر ساخت . مایگ‌ملور Maig Muloor آهنگ دیگریست و تأثیرات آن برخلاف دیپك سرداست وباران از آسمان‌میبارد. میگویند دختری که‌درخواندن‌این آواز مهارت داشت ، استان بنگال را در یکسال از بلای خشکسالی نجات داد واز تأثیرات آواز خویش باران بموقع بباراند و محصولات پژمرده را شاداب ساخت . بسیاری از اینگونه داستان برسر زبان مردم میباشد و همه بحقیقت آن گواهی‌میدهند ولی کسی نمیتواند در این‌دوره‌چنین‌خوانندگانی بمن نشان دهد .» (۱)

(۱) رجوع‌شود به Biographical Notices of Persian Poets, by Sir Gore Ousely

کرامات پیشوایان

نگفته نماند در سال ۲۳ جلوس اکبرشاه (۹۴۷ی) در پایتخت و عبادتخانه (کنفرانس مذهبی) جارو جنجال زیادی حکمفرما بود. پیشوایان ادیان مختلفه، چون مشایخ اسلامی ، جوکیان هنود و کشیشان مسیحی هریك برای اثبات‌ادعای خویش دست بکرامات و طلسمات ونیرنجات زده بودند شیخ ابوالفضل در اکبر نامه در مورد یك واقعه چنین سخن میراند :

« شبی انجمن عبادتجانه روشنی افزای‌حقیقت بود. پادری رودلف‌ازدانشوران نصاری بفهم وفطرت نشان یکتائی‌داشت. در آن بزم آگهی‌نکته طراز شد .چندی از نادرستان تعصب‌اندیش بمغلطه آرائی وپاسخ گوئی‌درآمدند از آرمیدگی‌محفل همایون و نور افزائی انصاف روشن گشت که هر کدام گرد پذیرفتهای باستانیان خود تنیده شاهراه دلیل نمیسپرند و گشایش معمای حقیقت وجهه همت نیست ، نزدیك شد که‌یکباره پرده ازروی کار برداشته آید . شرمسارانه ازآن گفتوگوی دست بازمانده در تحریف انجیل سخن کردند و در اثبات این نیز خصم را خموش نتوانستند کرد . پادری بخاطر آرمیده ودلی یقین بیرأی برزبان راند ، حاشاامثال این امور از فروغ صدق ضیائی داشته باشد . در واقع اگر این گروه کتاب ما را چنین اعتقاد دارند و فرقان را کلام خالص ایزدی میشمارند ، شایسته آنست که خرمنی آتش افروخته گردد . ما انجیل بدست علمای این دین کتاب خود گرفته

بدان عیارگاه راستی درشویم. رستگاری هر کدام نشان حق طرازی باشد. بی جگران سیاه دل پالغز گشته در پاسخ آن بتأسف و لجاج پیچیدند . بر خاطر عدالت پژوه این شتردلی وبی آزرمی گران آمد .»

داستان زیادی از شعبده بازی درزمان اکبرشاه در کتب تاریخ محفوظ مانده است . از آن جمله در طبقات اکبری راجع بمیر فتح‌الله شیرازی آمده « امیر فتح‌الله شیرازی دانشمند متبحر بود در زمان خود در کل عرصه عالم مثل و قرین نداشت . در علوم غریبه از نیرنجات وطلسمات نیز بهره مند بود . چنانچه آسیائی بر ارابه ساخت که خودحرکت میکرد و آرد میشد و آئینه ساخت که ازدورونزدیك اشکال غریبه مرئی میگشت وبیك چرخ دوازده بندوق سر میشد.»

شیخ بداونی صاحب منتخب التواریخ از خوارق و کرامات بسی مشایخ اسلامی سخنها میراند و در مدح آنها خامه فرسائی میکند . منجمله راجع بشیخ عارف حسینی میگوید:

« خوارق بسیار از او نقل میکنند . ازجمله اینکه کاغذپاره مدور درمنقل آتش سوزان میاندازد و اشرفی مسکوك ازآنجا بدرآورده بحاضران مجلس هرچند باشند میدهد و میگویند که از حجره مقفل بطریق نقل اشباح بدرمیآید و بجای دیگر ظاهر میشود . وقتی ازگجرات در بلده لاهور آمده میوه های زمستانی در تابستان و تابستانی در زمستان بمردم میداد . در تبت نیز خوارق فراوان ظـاهر گردانید. از جمله اینکه درختی رامیافشاند و از آن در اهم ودنانیر میریخت .از شیخ کپور مجذوب گوالیاری خوارق بسیاری نقل میکنند . فرمود آتش عظیـم افروختند وخنده کنان درآتش رفت وبسلامت درآمد .»

بدینطریق شیخ بداونی درشرح کرامات مشایخ اسلام نکته‌ای فروگذارنکرده وکلیه آنها را باکمال انبساط خاطر در مولفات خویش شرح میدهد . با وجودی که در تللیف تاریخ خویش از طبقات اکبری استفاده نموده ، راجع باختراع و خوارق عادات میرفتح‌الله شیرازی که از اهل تشیع ومخالف خلفای ثلاثه بودسخن

نمیراند . لذا آشکاراست در حالیکه از فرط تعصب علانیةً باهل تشیع ناسزا گفته وملامحمد یزدی را یزیدی میخواند و موفقیت‌های میرفتح‌اله رانادیده میانگارد، چگونه راضی میشود کرامات وکامیابیهای دستور مهرجی رانا و دستور آذرکیوان راکه شرحش بیاید و بزعم خویش آنهارا کفار و اهل ذمه میداند بستاید ؟ اینست جهتی که در تاریخ خویش از دستور مهرجی رانا که علت تمایل شاهنشاه باحترام آتش و ایجاد آتشکده درقصر گردید سخن‌نمیراند . سایر تاریخ‌نویسان نیزبهمین منوال ازذکر آنها خودداری نموده‌اند .

کرامات دستور مهرجی رانا

یکی از اتفاقاتی که تانسن در تصنیف جاویدان خویش زنده نگاهداشته ، موفقیت دستور مهرجی رانا است . و شرح واقعه اینکه یکی از ساحران هنود که خود را جگت گورو یعنی مرشدکاینات میخواند ، به نیروی نیرنجات و طلسمات یك قاب مسین را در آسمان معلق نگاهداشته بود . قاب بواسطهٔ انعکاس آفتاب مانند خورشید درخشان بنظر میرسید . هر کس بآسمان نگاه میکرد دوخورشید میدید . شاه و درباریان ومردم درشگفت مانده بودند. کسی‌نیروی دفع سحرساحر را درخودنمیدید . دستور مهرجی‌رانا بموقع رسید .پس ازشست وشو ونمازکشتی، با قرائت اوراد اوستا جادوی جادوگر دفع شد وقاب از آسمان برزمین افتاد . و بدینطریق برتری گفتار مقدس حضرت زرتشت ، پیغمبر ایران باستان را بثبوت رساند .

ترجمه فارسی تصنیف هندی تانسن از اینقرار است :

ای خدا دعای (اوراد)پارسی پذیرفته شد

ای مالك دعای پارسی پـذیرفته شد

صندل به پشت عود مالیده بود　　　وتکه چوب صندل‌نیز باآن‌بود

ای خدا دعای پارسی پذیرفته‌شد

شاه ماهیار(۱) ریش بلند دارد فر و نور از صورتش میبارد

ای خدا دعای پارسی پذیرفته‌شد

میان‌تانسن‌میگوید‌بشنو‌اکبرشاه او میوه باغ بهشت است

ای خدا دعای پارسی‌پذیرفته شد

دومین‌تصنیف تانس

تصنیف دومی تانسن نخستین بار در ۲۹ اکتوبر ۱۸۹۹ (۱۲۶۹ی) بتوسط آقای رستم جی . خورشید جی در روزنامه گجراتی بمبئی موسوم به‌راست گفتار منتشر گردید . چون زبانش با تصنیف اولی‌فرق دارد شمس‌العلما دکترجیوانجی جمشیدجی‌مدی آنرا در همان موقع برای تحقیق بخدمت سر سورندراو موهن تاگور استادموسیقی هند و ثقه‌این هنر زیبا فرستاده سئوال‌نمود که آیاتصنیف‌مورد مذاکره اثر طبع میان تانسن خنیاگر معروف میباشدیاخیر .سرسورندراو درپاسخ پرسش مذکور چنین مینویسد « بزعم اینجانب و تا حدی که فکر ناقص بنده راه دارد ، روح وشیوهٔ تصنیف مورد سئوال هرچند که زبانش بواسطـه استنساخ تغییر یافته‌میرساند که اثر طبع‌میان‌تانسن‌خواننده ونوازندهٔ شهیر دربار اکبرشاه میباشد و بظن قوی در آهنگ سارنگا نواخته میشده است .»

ترجمه فارسی تصنیف دومی تانسن چنین است :

مهرجی رانا بسیار نیك و بنده پرهیزگار خدا بود

اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر

اکبر شاه شاهنشه بزرگی بود در بسیاری ازکشورها پیکار نمود

مرشد کاینات بانیروی شدیدی قاب مسین را بهوا پراند

آن قاب چون خورشید بنظر میرسید در آسمان دو خورشید دیده میشد

همه مردم دو خورشید دیدند ودر شگفتی فرو ماندند

از آن روز مقام مرشدکاینات نزدپادشاه بزرگ گردید

---

(۱) مراد مهرجی رانا است که مخفف ماهیاربن رانامیباشد

اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب را بنگر
از آنروز اکبر شاه مفتون مرشد کاینات گردید
بیربر وزیر ذکاوت داشت ازاین پیش‌آمد بفکر افتاد
کمر بست وقد برافراشت و آمد بقریه نوساری
مهرجی رانا را با خود برد و بحضور پادشاه رفت
ای پادشاه بشنو دین پارسی ازهمه بزرگتر است
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر
اکبر شاه گفت ای مهرجی رانا تأثیر مذهب خودرا بنما
بمن بگو چرا دوخورشید درآسمانست فوراً جواب بده
اکبر شاه بمهرجی رانا فرش داد اما برآن ننشست و دور ایستاد
دستمال خود برزمین گسترد وبرآن نشست
پس از شستشو و اوستای کشتی بخواندن اوراد پرداخت
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر
با پرهیزگاری بندگی کرد وبخدا متوجه گشت
قاب مسین بر زمین افتاد و مرشدکاینات بیهوش شد
اکبر شاه ووزیرش بادیدگان باز برمهرجی راناخیره شدند
قاب از زمین برداشتند عالمیان به رانا (۱)خیره شدند
دستور بسیار قابلی بود جادوی کسی بر اوکارگر نمیشد
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر
تاثیر مذهب پارسی رادید پادشاه بسیار خوشحال‌شد
سدره پوشید و برتخت نشست باچهره چون ماه نورانی
نور را قبله خودکرد وآتش برافروخت
پس از دیدن اقسام کرامات بر آتش یقین آورد

(۱) رانا اسم پدر دستور است بدینطریق مهرجی+رانا

بر زرتشت ایمان آورد وصاحب فر یزدانی گشت
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر
او (مهرجی رانا) عالم جاماسب نامه ونجومزرتشتی است
نام جاویدانی از خود گذاشت زیرا دانای دانش راستی بود
(این قسمت دراصل ناخواناست)
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهبرا بنگر
اکبر شاه بمهرجیرانا زمین خالصه خلعت داد
و نسلش درنوساری باسم او باقیست
او بر حسب علم خویش عمل کرد ودر بهشت برین مقامیافت
همه باید پس وپیش برویم ولی عمل نیك باید بجا آورد
مقام شاه(۱)درستکار زرتشتی پاکدین بلند است
اکبر شاه سدره پوشیدتأثیر مذهب رابنگر
پادشاه بمذاهب هندو ومسلمان ونصارا اعتنا نکرد
مذهب پارسی را حق خواند و بقبر باز شتافت
استاد ما خواننده دربار صفات این دین نیكرابسرود
نه قطعه بسرود و قلب همه را خرم کرد
در بین هزاران سپاه چهره پارسی پنهان نخواهد ماند
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر

چنانکه دیده میشود تانسن خنیا گر معروف در تصنیف خویش از واقعه روز صحبت میکند که چگونه دستور مهر جی رانا با اشتغال باوراد و اذکار خویش که آنرا نیرنگ میگویند ورد ساحر را باطل وقاب مسین از آسمان برزمین افکند و

---

(۱) مقصود از شاه موبد ودستور میباشد . درهندوستان پیشوایان دین را بلقب شاه خطاب میکنند چنانکه جهانگیر پادشاه هند موقعیکه بدو نفر موبدنوساریموسوم بهجاماسب وهوشنگ خلعت داد درفرمانآنها راباسم شاهجاماسب وشاه هوشنگ ذکر میکنند .

ساحر رابیهوش ومشتش راوا کرد و اینکه شاهنشاه و حضار ازمشاهده‌این کرامت، مات ومتحیر ووالهٔ آن مرد بافرو هوش گشتند . دستور ایرج‌جی سهرابجی‌مهرجی رانا دستور دانشمند پارسی وسرایندهٔ ماهیارنامه (۱) در مورد واقعه مذکور چنین میگوید:

بدرگاه شه اندر آن روزگار — یکی مرد هندوی زنار دار
ز هند آمده بود چون دیگران — که شه را طلسمی نماید عیان
همه کار او شعبده بود و فن — بهر علم سفلی بدی رایزن
چنین گفت شه‌را که فردا بگاه — طلسمی نمایم کنی تو نگاه
کز آن‌کار من شه اباخاص وعام — بمانند اندر شگفتی تمام
وزآن پس گروی جگت زودباز — بخان خود آمد از آنجا بناز
یکی طاس روئین درخشنده را — چو آئینه سازید کرده صفا
بیامد بروز دگر بامداد — بمیدان پنهانی آن بد نهاد
بیامد خود او زود از دیگران — بیاورد آن طاس را خود نهان
ز جادو و از علم سفلی بتر — گروی جگت طاس را از فخر
بجانب مغرب برانـدش بلند — ابر آسمان و هوا وقت چند
معلق میان زمین و سماء — بکرد ایستاده و را در هوا
زمغرب چو آن طاس‌جنبنده شد — بمانند خورشید رخشنده شد
چو شاه وهمه مردمان‌خاص‌وعام — و ز آنجا زبهر تماشا بکام
همه جمع گشتند و هم در زمان — نگه کرده دیدند بر آسمان
نمو دار گشتند دو آفتاب — ز مشرق و مغرب بهر سو شتاب
بماندند حیران از آن نغز کار — چه شاه و همه مردمان نظار
بنزدیك شاه و همه مردمان — گروی‌جگت گفت‌خندان دهان
که این آفتاب دگر بر سماء — بنا کرده‌ایم از کرامات ما
چنین حکمت و قدرت و علم‌را — زپاکی تن یافتم از خدا

---

(۱) رجوع شود به‌نسخه خطی‌بشماره F18 در کتابخانه‌مهرجی رانا نوساری‌هند

جزاز من دگر کس ندارد مجال | که همچون طلسمی نماید کمال
ابوالفضل کو بود دستور شاه | ز اندیشه کرده بکارش نگاه
بدانست راز نهانش تمام | که جز جادوئی نیست کارش قوام
بنزدیك شه رفت و گفتش که او | همه جادوئی میکند نزد تو
بیارم یکی مرد پرهیزکار | که او را کند نزد تو خوار وزار
بنزدیك ماهیار رانا (۱) پیام | فرستاد و خواندش ز بس احترام
چو ماهیار پیغام او را شنید | بنزدیك دستور زودی رسید
بپرسید ماهیار را آنزمان | شهٔ دادگر خود زشیرین زبان
که این چه طلسم است در آسمان | ندیده دو خورشید کس درجهان
اگر تو کنی راز این آشکار | شوی سرفراز اندر این روزگار
چو ماهیار ازشه شنید این سخن | چنین گفت شه را در آن انجمن
که ای نامور شاه این روزگار | یقین دان که این مرد زناردار
ندارد بجز راه اهریمنی | بدارد بخلق خدا دشمنی
دل مردمان از ره راستی | بگرداند از مکر در کاستی
بخواهد که یابد ز جادوگری | میان همه مردمان برتری
من اکنون برشاه وهم خاص وعام | کنم آشکارا فریبش تمام
نمایم یکی معجز دین ما | شود زود رسوا بنزد شما

سپس مهرجی رانا برسرچاه آب میرود وباظرف پاك آب ازچاه میکشدوسه بار شستشو کرده لباس سفید پاك میپوشد وبمجلسی که شاموتماشاچیان حاضر باشند برمیگردد.

در آنجا میان همه مردمان | گروی جگت نیز بدسر گران
چو ماهیار آمد درآن انجمن | به دور ایستاده ز پاکیزه تن
یکی جای بگزید پاك و جدا | بر او گسترانید فرش صفا

---

(۱) مهرجی مخفف ماهیار است بنابراین ماهیار رانا همان مهرجی رانامیباشد.

بخواندش کلام اوستا زبان
کشیده بگردش سه خط همزمان

بایستاد و رخ را سوی آفتاب
بکرده ز پاکی و اندیشه تاب

دو ساعت عبادات یزدان پاك
بکرد و سرخود نهاده بخاك

گرفته ره ورسم اشراقیان
ریاضت دو ساعت کشید آنزمان

دگرهم بدل خواندنیرنگ دین
بهردم بمالید رخ بر زمین

همان طاس زرین که از پردغا
گروی جگت کرده بد بر هوا

هم اندر زمان در هوا طاس زر
شده لرزه لرزان وزیر و زبر

ز بالا فرود آمده بر زمین
فتاده بحکم جهان آفرین

زیکسو چو ماهیار پاکی خویش
روان کرد ونیرنگها خواند بیش

گروی جگت هم ز سوی دگر
برانده ز ترسیده مکر و سحر

ولیکن بآخر شده خوار وپست
براوچیره تر گشت یزدان‌پرست

چو شاه و همه مردمان که و مه
بدیدند این معجز دین به

ز پاکی ماهیار و دین و کلام
فتادند اندر شگفتی تمام

بخواندند بروی همه آفرین
زدل آوریدند مهر و یقین

نیرنک
یا اذکار و اوراد

نیرنگ یا اوراد و اذکار بین زرتشتیان باستانی معمول و بخشی از آن در سده های گذشته بتوسط دستوران وموبدان ایران چنانکه خواهیم دید برای دستوران و موبدان هندوستان فرستاده شده است . شیخ ابوالفضل نیز بوجود اوراد واذکار که پیشینیان نیرنگ مینامند قائل ومینویسد : «نیرنگ این آثار درنگاشته‌های پیشینیان بیشتر از آنست که گفته آید . » کتاب پهلوی شکند گمانیك ویچار ، نیرنگ و ننت یشت را از آنجمله میداند ومیگوید : «کل بلادفع شود و دیو و درج وپری و کفتار وساحران » پروفسور دارمستتر فرانسوی در کتاب خویش زنداوستامعتقد است که دستور مهر جی رانا با قرائت وننت یشت سحر ساحر را دفع و بنمودن کرامت موفق گردیده .

دستوران وموبدان و بهدینان زرتشتی ایران نیز بوجود نیرنگها و اوراد و اذکار قائل و بسا امراض و تأثیرات سماوی را بوسیله آنها دفع مینموده‌انــد . در نامه‌هائیکه‌درطی سنوات ۸۴۷ و۱۰۳۹ یزدگردی بپارسیان‌هندوستان نوشته ومسائل مشکلهٔ مذهبی رابرای آنها حل نموده و کتب دینی و فراوان رسالات مذهبی برای ایشان فرستاده‌اند بسیاری ازنیرنگها نیز یافت میشود . از آنجمله است نیرنگ حاجت خواستن ، نیرنگ نبودن حالت بیماری ، نیرنگ کم مردن گوسفندان ، نیرنگ بر درد سر تعویذ نوشتن ، نیرنگ بیم دزد و راهدار ، نیرنگ دفع چشم

زخم ، نیرنگ دفع درد شکم ، نیرنگ تب بستن ، نیرنگ آسانی زن دشوار زا وغیره .

قرائت نیرنگها روش مخصوصی دارد و عامل بایستی کلیه نکات آنرا بدرستی رعایت نماید . مثلا در نیرنگ دفع دردشکم آمده « درشکم کس چیزی علت مانده باشد از این نیرنگ رفع شود ووقتی که کسی را از این دردشود روغن کنجد آوردن و اندر جام کردن وآن جام برسر اوهفت بار فدا کردن، پس واج اردیبهشت گرفتن و این نیرنگ خواندن ودر میان روغن کنجد آب افکندن و کارد در میان روغن گردانیدن و اوستا خواندن خشنوتره اهورهه مزداا اشم و هویکبار فرورانه ... تا ... فرستیچه اشهه وهشتهه ... تا خشنوتره ... تا ویدئواا مروتواشم وهشتم... تا مزده ذاتام اشونیم‌یزه میده . نیرنگ‌اینست:ائیریه مننتم ته‌ایشیم مزیشتم‌مرومی سپیتمه باین حرف‌خواندن‌قطره‌آب درمیان‌روغن کنجد کندویسپنام ارزووسرونگهام تم‌زی ویسپنام‌سرونگهام‌اوپرو کریم‌مزدتام‌ایم ائیریامنم‌اشیم‌تم آرائی‌ته‌سئوشینتواهی فرمرومی سپیتمه قطره آب درمیان روغن شیرین کند وکارددر میان‌روغن‌بگرداند خشیه‌نه هونام‌دامنام ازم یواهورو مزدا وتئی چیش خشه و دژدینوانگهرومینیوش زرتشتره خوائیش دامؤهو سپیتمه قطره آب درمیان روغن کردن و کارد گردانیدن زرتشتره زمره گوزؤ بؤاوانگه رو مینیوش‌زمره گوزؤ بواونتی‌دئواا‌وسریسته پئی‌تی تنوش استواو گئیریؤ داره‌یاو نتی اشم‌وهویك. سه‌بار این‌نیرنگ‌خواندن پس واج گفتن هرمزد خذای تاآفرینامه اشهه وهشتهه ... تاهمائی‌رئسچه

کلیه نیرنگهای نامبرده در روایات داراب هرمزدیار وبسی بیشتردرروایات گوناگون دیگر ضبط‌شده است وقسمتهای اوستائی‌با الفبای‌اوستامیباشد .درجنگی موسوم بجنگ دستور جاماسب که بنشانی 2 HAV (ms) در بنگاه خاور شناسی کاما در بمبئی محفوظ است نیرنگهای بسیاری ضبط شده است که غالباًبا حروف پهلوی است .

تأثیر کلام اوستا
و کرامت دستور زرتشتی

واقعه دیگری که تأثیر کلام اوستا و کرامت دستور زرتشتی را میرساند و ورد زبان پیشینیان وداستان چامه سرائی یکی از شاعران دهاتی قرار گرفته درسال ۷۲۴ یزدگردی در یزد رویداده است . درآن وقت شاه نظام حکمران یزدبود(۱) ونسبت بزرتشتیان ستم پیشه . وزیری داشت بدخو وظـالم ، وآن وزیر در شخص حکمران نفوذی بغایت داشت . یزد در آن هنگام پناهگاه زرتشتیان بود. بهدینان وموبدان بیشماری درآن شهرستان تمرکز داشتند . دستوران دستور آن‌دوره رانام دستور بندار بود.

---

(۱) احمدبن حسین‌بن علی‌الکاتب صاحب تاریخ جدید یزد راجع بانتصاب‌شاه نظام بحکمرانی یزد مینویسد. «درزمانیکه رایت منصورخاقانی (شاهرخ‌بهادرپسرامیر تیمور) بجهت عصیان امیرزاده بایقرا متوجه فارس‌شد و بشیرازآمد درسال تسع وعشر وثمانمائه (۸۱۹ برابر۷۸۶ یزدگردی) در زمان مراجعت شاه نظام کرمانی بحکومت ابرقوه و یزد نصب کردند وشاه‌نظام باابرقوه آمد وازابرقوه‌به‌یزدآمدوکاشی مسجدتمام کرد وبرغرفه‌هاسوره فتح نوشت ....الخ » مولف‌نامبرده دو صفحه در ستایش کارهای مذهبی او وتعمیرات‌مساجد وابنیه دینی مینگارد و ازوضع حکومت او وقتل وکشتارش که داستانسرای ما مینویسد هیچ اشاره‌نمیکند . گویاعلت‌آن کرامت‌دستور بندارباشد که مؤلف رابخموشی‌واداشته . تاریخ حکمرانی شاه‌نظام دریزدطبق تاریخ‌جدید که‌بعد از۸۱۹هجری‌صورت گرفته باتاریخ ۷۲۴یزدگردی که چامه‌سرای ماضبط نموده درحدود ۶۲ سال فرق دارد .

حکمران بواسطهٔ خبث‌طینت ونفوذ وزیر زشتخو وبواسطهٔ تحریکات او فرمانی صادر کرد مبنی براینکه گروه زرتشتیان باید باجبار مسلمان شوند. همه زرتشتیان پیر و جوان، بزرگ و کوچك را دریك محل جمع ساخت و آنها را بقبول آئین اسلام امر نموده گفت که اگر دین کهن خودرا نهشته و اسلام نیاورند باید دست از جان شیرین خود بشویند، و از آن جماعت که مات زده بودند جواب فوری مطالبه نمود.

کدخدایان و پیران قوم با قوت قلب پاسخ دادند « فرمان شه راشنفتیم. ما نیز پرستندهٔ خدای یکتا وفرزندان کیان وپیروراه راست و جویای نام ونشان واز داشتن دین نیاکان مفتخر و سرافرازیم. آنچه مراد ومقصود حکمران است ازاین بیچارگان میسر نیست. ما را سه دستور وپیشوای داناست. شاه پیمان کند وآنها راطلبیده و ازدین وتوحید پرسش کند وپاسخ پذیرد. اگرپیشوایان دانای مااسلام بیاورند ماهمگی بجان حاضریم.»

فرماندار سه دستور دانا را بدربار خویش احضار و آنها را بقبول اسلام و یا دادن جان فرمان داد. بزرگ آنها دستور بندار عرض نمود: « شاها ما مردمی هستیم بیگناه و پرستنده خداوند یکتا وصاحب خرد و هوش خداداد. کشتن دانا خلاف آئین سروری و راستی است ما نه ساحریم ونه جادوگر. بلکه دل را بمهر و پیمان‌پیمبر خویش استوار داشته‌ایم.»

حکمران از استماع جواب از اصول وفروع دین پرسشها نمود و پاسخهای متین دریافت. اما چون خودبین وغرض داشت قانع نشد.

چون غرض آمدهنر پوشیده‌شد صدحجاب ازدل بسوی دیده‌شد

پیشنهاد کرد « اگر شما این انگشتری مرا که اکنون در این گل‌انداخته وهزار خشت خام میسازند. با تأثیر کلام مقدس خودتان نشان دهید که در کدام خشتی است بدرستی دین و ایمان شما یقین‌حاصل کرده آزارتان روا نخواهم‌داشت.» هپس فرمانداد هر سه‌دستور دانا را دریك اطاق زندانی سازند، و انگشتر رادرگل

انداخته بساختن هزار خشت خام امر نمود . خشت پس از چهار روز حاضر شد و چون برای احضار دستوران بزندان شتافتند آن را خالی دیدند واز زندانیان اثری نیافتند . هرطرف بجستجو پرداختند ، تا آنکه سه دستور را که متأسفانه اسم دو نفرشان مجهول مانده در منزل خویش بعبادت مشغول یافتند . آنها را بازداشت نموده بخدمت شه نظام آوردند . حکمران بر آشفت که« باعلم جادواززندان جسته اید اینك نشان دهید که خاتم در کدام خشتی است.»

هر سه دستور زبان بواج اوستارا زمزمه کنان خشتها را بچهار بخش تقسیم نموده از آن یك بخش را انتخاب نمودند و باز آنرا نیز بهمین منوال بچهار بخش تقسیم نمودند و این عمل تکرار یافت تا آنکه یك خشت باقیماند . آنگاه دستور بندار بحکمران عرض نمود که انگشتری در آن خشت و درفلان گوشه میباشد . چون حکمران بشکستن خشت و بیرون آوردن خاتم امر نمود ، دستور گفت حیف است که چنین خشت خوبی شکسته شودوانبری بدست گرفته زمزمه کنان درخشت فرو برد و خاتم را بیرون آورده بشاه نظام تقدیم نمود .

حکمران وتماشاچیان درحیرت فروماندند شاه نظام به پیروی خوی زشت، پیمان را فراموش نمود ، آنها را کافر وساحر خوانده بپذیرفتن اسلام امر نمود . دستور درجواب گفت « جان بر کف حاضر ولی دست از دین برنخواهیم داشت .» حکمران از استماع پاسخ رك غضبناك گشته حکم کرد سریك دستور را باتیغ ازتن جدا کردند و دستور دیگر را تکه تکه ساختند تا شاید دستور بندار ازجان بترسد و باسلام آوردن تن دردهد . اما دستور نامبرده آه سردی ازجگر بر کشید و بشه نظام گفت :

« وقوع این حادثه را از پیش میدانستم و اینك مرا هم چون آنها خواهی کشت. ولی بدان پس ازشهادت من سه قطره خون بردامن توپیدا خواهدشد وچهل روز بعد دیگری ترا بکیفر اعمالت خواهد کشت .» حکمران از شنیدن این سخن یکه خورده بدژخیم امر نمود ، او رادورتر برده با اره بدنش رادونیم کند.

دستور بندار چون حال بدینمنوال دید به پسر خویش بهرام وصیت نمـود که پس از شهادتش فوراً با بستگان بخراسان مهاجرت نماید و نزد خویشان آنجا پناه گزینند ، زیرا شهر یزد پس از چهل روز ببلا و خونریزی دچارخواهد گشت . دژخیم دستور را در حالیکه بواج مشغول بود با اره دونیم ساخت . بهرام از دیدن حال پدر دهشت برداشته همانجا جان بجان‌آفرین تسلیم نمود.

پس از شهادت دستور بندار ، چنانکه فرموده بود ، سه قطره خون بر دامن فرماندار پدید آمد . حکمران از عاقبت وخیم خویش بهراسید . سایر زرتشتیان را که دید حاضرند برای دین بآسانی جان بدهند ، آزاد ساخت.

پیشگوئی دستور بندار بحقیقت پیوست . درروز چهلم سپاهی ازمشرق‌به‌یزد حمله آورد و جمعی کثیر ازمردم شهررادرخون غرقه ساخت وشه نظام‌باخانواده‌اش درآن گیر ودار بقتل رسید وارک آنان بغارت رفت .

داستان دیگر از تاثیرات اوستا و کرامات موبدان در قصه سلطان محمـود غزنوی ضبط است که دستوز نوشیروان پور دستور مرزبان از نثر بنظم درآورده و برای‌ما بیادگار گذاشته است وآن از اینقرار است .

زمان پادشاهی سلطان محمود غزنوی بود شاعران و ادیبان ونویسندگـان زیادی در دربار او جمع بودند . فردوسی بنظم شاهنامه مشغول‌بود وسلطان‌باستماع داستان شاهنامه بسیارلذت میبرد وتوجهی وافر نسبت بکار اوابرازمیداشت وچندان التفاتی بشاعران و ادیبان دیگر دربار نمینمود . لذا آنها ازمشاهده این وضع‌یعنی عشق شاهنشاه بنظم شاهنامه‌و توجه تام او بفردوسی وکارهایش و بی‌التفاتی نسبت بآنها رگ حسادت و رشک‌شان بجنبش آمده دورهم جمع گشته عهد و پیمان‌بستند که بوسیله‌ئی شاهنامه را کم‌ارز جلوه داده وآن و فردوسی راازنظر سلطان‌بیندازند و برای پیشرفت منظور خود صلاح بر این دیدند که چون شاهنامه از پادشاهان و پهلوانان زرتشتی صحبت میدارد بایستی‌بهر نحوی که باشد درصدد بدنام ساختن زرتشتیان فعالیت‌نمایند بنابراین یکروز دستجمعی درحضورشاهنشاه نسبت‌بجماعت

زرتشتیان بدگوئی آغاز وآنهارابکفر وزندقه متهمیسازند و ازشاهنشاهدرخواست مینمایندکه نام این گروه رااز قلمرو سلطنت خود محو سازد . آنها را باجبار باسلام درآورد ویا بقتل‌عام ایشان فرمان صادرسازد درداستان آمده :

که در دور آن روزگار تباه — که سلطان‌محمود بدپادشاه
وفردوس شاهنامه رانظم کرد — همه شاعران زو بُدندپُر ز درد
ازآن پس بگفتند با شهریار — کنیم راز در پیش شه آشکار
بهفتاد و دو ملت ای پادشاه — که ایشان بخلقان نمودندراه
زراتشتیان از همه بدترانـد — توای شاه بر ماکن ریشخند
ندارند راه درستی همـان — که بیراه و بیدین هستندشان
توشان‌رابکش‌یامسلمان‌بکن — زگستاخی از ما توبشنوسخن

سلطان محمود چون گفتار آنها بشنید بفکر دور و دراز افتاد شاهنشاهان و پهلوانان نامی باستان وکارهای نیك آنان که در شاهنامه ضبط است بیاد آورد وباز از اسلام پرستی پدر و خود و کشتار زیادی را که‌بنام‌دین نموده‌بود درجلودیدگانش مجسم گشت سربلند کرد و بدرگاه پروردگار بنالید .

دمی‌فکر کرد آنزمان‌شهریار — بنالیـد آنگه بر کردگار

سپس فرمانداد همه زرتشتیان اززن و مرد و پیر وجوان و بزرگ و کوچك وعابد و پارسا ببارگاه شاهنشاهی حاضر گردند .

عموم زرتشتیان باحالی پریشان ببارگاه سلطانی حاضر شده فریاد کردنـد که شاهنشاها مگر چه گناهی ازما سرزده که همه را در اینجا جمع فرموده‌اید . ما خراج و مالیات سلطانی را تمام وکمال پرداخته‌ایم و دیناری بر ما باقی نیست سلطان محمود گفت:

بیائید جمله مسلمان شوید — خدای جهان رابفرمان‌شوید
خدارا شناسید آنگه رسول — نگردید ازگفتـه ما ملول
مسلمان‌نگردیداگراین‌زمان — کنم‌تان‌همه کنده ازخانمان

شما را تمامی کشم من ورا ز حکم پیمبر رسول خدا

زرتشتیان فرمایشات شاهانه را با پریشانی تمام گوش داده حیران گشتند . یکی از دانایان آنها که نامش مجهول مانده با خنجر برهنه در دست جلو سلطان آمده گفت شاها بااین خنجر همه ماها را گردن بزن .

یکی مرد دانای یزدان پرست بیامد، بر شاه خنجر بدست

بمحمود گفت بکش ما همه مسلمان نگردیم زین دمدمه

و عرض کرد ما پیرو دین بر حقیم . دین ما دین راستی و پاکیست . دینی است که پیغمبر ماشت زرتشت ازطرف اهورامزدا برای آبادانی جهان و شادمانی و خوشبختی جهانیان آورد و آنرا بشاه گشتاسب عرضه کرد کتاب اوستای خود را نشان داد و معجزات خود را بنمود و شاه و درباریان او پس از تحقیقات و پرسشهای زیاد باو ایمان آوردند و دینش را پذیرفتند شاه گشتاسب بواسطه معجزهٔ پیغمبر در زمان حیات جای خودرا در بهشت برین بدید ودستور پشوتن زنده جاوید گشت و جاماسب حکیم علم ودانش جهانی‌راهرچه‌بود دریك آن‌فرا گرفت واسفندیارروئین تن گردید و اضافه کرد :

که ما یکجهت برره داد او زما بشنو این گفته‌ها نونکو

بداد زراتشت و دین خدا زهر ملت و دیگران ما جدا

یقینیم بیشك‌بر این راه دین که‌ازبهر دین‌جان‌دهیم‌همچنین

سلطان محمود از جرئت معنوی ودین پرستی و فداکاری زرتشتیان مبهوت گردید و بفکر عمیقی فرو رفت پس ازلمحهٔ تفکر سر بلند کرده فرمود : « اگر دینتان برحق وآنچه را میگوئیدراست ودرست است واوستا کلام حق وپیغمبرتان برگزیدهٔ خداست‌بیایید با اوستای‌خود کرامات نشان دهید تامردم برحقیقت‌دین شما وصدق گفتارتان پی‌برند . دانای زرتشتی‌از استماع فرمایشات ملوکانه‌شادمان گردید و با بشاشت تمام کرنش نموده اظهار داشت زهی فرمان حق اینك موبدان ما تا مدت سه‌روز کرامات اوستائی را بشاهنشاه نشان خواهند داد . اما بایك‌شرط

و آن اینکه فقط سلطان میتواند آنرا بعیان بیند و درصورتیکه شاهنشاه ضرورت دارند ممکن است دو نفر از ندیمان را با خودبیاوردولی همه‌بایستی، اول‌غسل کرده و خودراپاك وپاکیزه‌ساخته و بالباس سفید پاك بمجلس بندگی مانزدیك گردند. لشکریان سلطان باید دورتر ایستاده نظاره کنند ونزدیك نشوند .

بگفت این‌وآنگه زمین‌بوسه‌داد / به یزدان بنالید خندان و شاد
شهنشاه محمود گفت آنزمان / سه تن راطلب کرد شاه جهان
برفتند و شستند خود را بآب / بدان کار بس‌جهد کرد از شتاب

سلطان محمود باسه تن از ندیمان پس از شست و شو وغسل باتفاق‌موبدان ودانایان زرتشتی بباغ بزرگی رفتند گنبدی دروسط عمارت بود .موبدان‌در برابر زبانه‌آتش‌درخشان‌بابوی خوش‌به‌بندگی وخواندن آتش نیایش‌پرداختندلشکریان شاه در گوشهٔ باغ بنظاره‌مشغول‌شدند.

همه لشکر شاه پیر و جوان / در آن باغ بودند دلشادمان
میان همان باغ بد گنبدی / در آنجا بدی‌چند تن‌موبدی
گشادند کشتی‌هم اندرزمان / بخواندند ذکر خدای‌جهان
بخواندند آتش نیایش فزا / بکردند خواهش به‌پیش‌خدا
نگه کرد محمود در آسمان / عجایب‌بدیدش‌خوداوهمچنان
همه سبز پوش آمداندر هوا / همه لشکرشاه دیدش فرا
همه‌اسب‌ایشان‌بدی‌سبزرنگ / ز آواز ساز و زآواز جنگ
بماندآنزمان شاه‌اندرشگفت / نهانی همی شاه یزدان‌بگفت
دوم روز بشنو زمن این‌دگر / ببین قدرت قادر دادگر
بکردند اینهایزشن وسروش / نمودند ایشان بآواز خوش
دگر بار از آسمان همچنین / فرشته بیامد هم اندر زمین
پرازنور بودند وپوشش‌سفید / ز دین‌پاك معجز برآمد امید
پر ازشوق وشادی‌بدیدآنهمه / همه لشکر پادشاه و رمه

شهنشاه محمود خوشحال شد / ز برهان‌بدیدن نکوفال شد

اما در بامداد روز سوم موبد به‌یزشنگاه شتافت و بتهیه مراسم دینی وعبادت پرداخت یك موی ازریش او درظرف مراسم دینی‌افتاد آنرا ندید وچون شاه‌حاضر گشت باتفاق موبدان دیگر بخواندن یشت مشغول شدند . اثرات‌شوم موی فوراً ظاهر گشت وتاریکی‌محض حکمفرماشد ودیوان‌مهیب‌وبدبوی‌سوار برپیلان مخوف پدید آمدندشاه راترس برداشت ندیم‌را بموبدفرستاد تا واقعه‌هولناك راباوخبردهد و از خواندن بازش دارد . موبد نگاه‌کرد وموی خودرا بر برسم دید آنرابرداشت وظروف را دوباره فوراً شست و باز ازنو بکار خویش مشغول شد .

نگه کرد دستور چون بنگرید / همان موی بر روی برسم بدید
همان برسم‌آنگه بشد و ادیاب / دگر یشت را ساخت‌دین‌را بیاب
بخواندش‌دگربار اوخودیزشن / دل صاف هم باگوشن و کنش
دگر باره محمود چون‌بنگرید / عجایب دگر بار او خود بدید
همه سرخ پوش آمدند آنزمان / شهنشاه محمود شد شادمـان
همه اسبشان همچوگلنار بود / خدای دو عـالم ورا یار بود

پادشاه از دیدن این واقعه درشگفتی شد فوراً موبد را خواست و امر کـرد اسرار واقعه را بیان سازد وعلت مناظر زشت روز سوم پس از مناظر عالی وخـوش روزهای اول و دوم چیست و تجلی مناظر خوش در روز سوم بعداز مناظر هولناك چه بود . موبد با شرمساری جواب داد که‌یك موی از ریش‌من برروی برسم‌افتاده بود ومن بیخبر بودم وچون دین ما پاك وویژه است و باپلیدی سازش ندارد وچون موی همینکه از تن جدا گشت نسا وپلید بشمار میآید این بود که مناظر مخوف وهولناك نمایان گشت :

همان گاه موبدزبان‌بر گشاد / از آن‌موی‌وبرسم‌بشه کردیاد
که‌این‌دین‌پاکست‌حکم‌خدا / کنم‌شکریزدان‌از این‌دین ما
بفرمود ما را خدای جهان / که‌از بهر دین‌مادهیم‌نیزجان

بعلاوه موبد بعضی از قوانین دین را بعرض پادشاه رسانیده گفت طلاق‌دادن زن در دین روانیست و زندگی بانفاق ودوروئی وشکستن عهد وپیمان ولو بادشمن باشد گناه بزرگی است . کشتن غلام باره وجادوگر در دین ثواب عظیم دارد وبت پرست رانباید بخود راه داد وهر کس دین را گذاشت و بدین دیگری پیوست از دنیا وبهشت بی‌بهره بوده بمراد دل نخواهد رسید و آنگاه بشرح معجزات‌پیغمبر وداستان حملات بیگانگان بردین‌وسرانجام‌بد آنهامیپردازد.شاه پس‌ازشنیدن گفتار موبد زمانی خیره شده آنگاه فرمود شما بردین خود استوار باشید ما را بادین‌شما کاری نیست دیـن شما دین بـاریکی است که از یك موی باریك اینهمه آفت وبلا برمیخیزاند شما دین‌تان را حفظ کنید و بر دین خود باقی بمانید اینك همه‌تان بخانمان خودبر گردید که‌آزاد هستید .

آموزش وپرورش:

مهمترین و درخشان‌ترین تاریخ بشر، همان صفحاتی است که سرگذشت علم و هنر در آن به ثبت رسیده باشد. در بین سالهای ۱۸۱۹ و ۱۸۲۷ میلادی که دولت به فکر تأسیس مدارس به روش جدید افتاد، پارسیان هند دانستند که باید از این فرصت به نحو شایسته استفاده کنند و نسل جدید را به سلاح دانش بیارایند، از این جهت در ایجاد بنگاههای فرهنگی و تأسیس مدارس در شهر بمبئی و سایر شهرهای پارسی نشین، قدمهای مؤثر برداشتند.

سال ۱۸۵٤ میلادی، در تاریخ تعلیم و تربیت هند یکی از سالهای بسیار درخشان است، زیرا در این سال بود که سه دانشگاه بمبئی و مدرس و کلکته تأسیس شد و پارسیان از اینموقعیت استفاده نموده وعدهٔ زیادی که واجد شرایط بودند، بدانشگاه‌های تازه تأسیس شتافتند و توانستند که در ظرف مدت کوتاهی از میان آنان، دانشمندان و اطباء و حقوقدانها و مهندسین برای خدمت به مملکت آماده شوند.

پارسیان و هند نوین:

در تمام شئون زندگی، مردان برجسته و نامی، از میان پارسیان هند برخاسته است. در تاریخ هند نوین، نام پارسیانی که در راه آزادی هند گام برداشته اند، سر لوحهٔ اسامی کسانی است که زندگی خود را وقف بدست آوردن استقلال آن سرزمین کرده اند مردانی مانند دادابائی نوروزجی و مانکجی تکروسهراب جی سکلات والا و دیگران بودند که در پارلمان انگلستان، از طرف هند نمایندگی داشتند و برای اولین بار در آنجا نغمهٔ آزادی هند را آغاز نمودند.

سر فیروز شاه مهتا، با قدرت کم نظیر خود، توانست اساس و پایهٔ شهرداری بمبئی را از روی اصول صحیح پی ریزی نماید و بپاس خدماتش مجسمه اش تا به امروز، در میدان شهرداری بمبئی بر پاست و در روزهای عید و جشن آنرا گل افشان مینمایند و خدمات این مرد که به «شیر هندوستان» ملقب است، برای هند بطور عموم و برای جماعت پارسی بخصوص فراموش نشدنی است.

هند آزاد:

هندوستان، بدون شک، استقلال میيافت و از نعمت آزادی برخوردار می شد، اما با کوشش بزرگان پارسی، خیلی زودتر این آرزوی دیرینه، صورت عمل بخود گرفت. با مطالعهٔ تاریخ سرگذشت این قوم، ملاحظه میشود که چطور شاخهٔ کوچک بدرختی تنومند تبدیل شده و بر همهٔ کسانی که به آن پناه برده اند، صرفنظر از قومیت و ملیت و نژاد، یکسان سایه افکنده است، تاریخ ترقی و پیشرفت این قوم آواره از میهن، بهترین سرمشق و درس برای ملتی است که می خواهد جلو برود و در زندگانی اجتماعی و سیاسی خود دارای نام و نشان باشد. فقط دو نمونه کافی است که نشان داده شود، با سعی و کوشش بهمه جا میتوان رسید. سرجمشید جی، جی جی باهائی که ازخیراندیشان بسیارمعروف هند است و آثار خیر او از قبیل بیمارستان و مدرسه و پذیرشگاه و غیره در هر کوی و برزن و گوشه و کنار بمبئی و سایر شهرهای پارسی نشین، به چشم می خورد و نیز دکتر داداباهائی نوروزجی به «پدر آزادی هند»: ملقب شده است، هر دوی آنها، هنگامی که خیلی کوچک و طفل بودند، از نعمت داشتن پدر محروم گشته و هر دو از خانوادهٔ فقیر بودند. این دو نفر به خوبی میدانستند که خداوند برای هر آفرینندهٔ رزقی مقدر کرده است، اما هرگز رزق از آسمان به آشیانهٔ مرغ نمی افتد، بایستی در پی رزق در کار و کوشش بود. با شجاعت و پشت کار و زحمت و راستی و درستی و صداقت و امانت، که از گذشتگان خود به ارث برده بودند چنان کوشیدند که اگر یکی را حاتم وقت بنامیم و دیگری را نجات دهندهٔ هندش بخوانیم اغراق و دور از حقیقت نخواهد بود.

یکی از بزرگان انگلیسی گفته است که: خدایان ثروت و دانش را در برابر

عرق جبین قرار داده‌اند، این دو تن نیز این گفتار را در مد نظر گماشتند و بالاخره با کار و کوشش موفقیت بر سر هر دوی آنها سایه افکند تا بجائی که یکی بانی بزرگترین آثار خیر در شهر بمبئی و سایر شهرهای پارسی نشین شد و دیگری نام آورترین مرد سیاسی زمان خود گردید و تا به امروز نیز نام هر دو زنده و جاودان است.

یکی از بزرگان می گوید: «مجموعهٔ تاریخ یک ملت، سرگذشت بزرگان آن ملت است». سرگذشت فعالیت و کوشش پارسیان هند، براستی انسان را به تحسین و اعجاب وامیدارد که چگونه این قوم آواره از خاک وطن، توانستند که بزرگترین مقام را در تمام شئون، در سرزمین دوست و برادر خود هند بدست آورند، که حتی برای ارو پائیان متمدن نیز این سرعت ترقی تعجب آور بوده است. علت این سرعت پیشرفت آشکار است. آنها، با صفای قلب زیستند و به ندای وجدان گوش دادند و راستی و درستی و تواضع و آرامش و قناعت را پیشهٔ خود ساختند.

گرد خودخواهی و خودپرستی نگشتند و بخداوند یکتا تکیه نمودند و از دستورات مذهبی سر پیچی ننمودند و بهمین جهت نه تنها قوم پارسی را سر بلند و سرافراز نمودند و خدمات فراموش نشدنی به سرزمین هند انجام دادند، بلکه نسبت به زرتشتیان ایران نیز خدمت کردند.

دستور جاماسپ ولایتی

در حدود دو قرن و نیم پیش از این، یعنی به سال ۱۷۲۰ میلادی و ۱۰۹۰ یزدگردی، تحولی در زندگی دینی پارسیان هندوستان روی داد. موجد این تحول و دیگرگونی، که زمینهٔ مستحکم و استواری در به سازی دینی به وجود آورد، دستور جاماسپ ولایتی بود.

دستور جاماسپ در روز بیست و ششم نوامبر سال ۱۷۲۰ میلادی وارد بندر سورت در سرزمین هند شد. گویا این سفر بنا به دعوت و درخواست عده‌یی از پارسیان بود. در آن هنگام پارسیان هند از زبان اوستا و پهلوی و هم چنین کم و کیف اوستا و قرائت درست آن و آداب و رسوم و شعایر دین آگاهی های چندانی

نداشتند.

مقارن با ورود دستور جاماسپ، این روحانی دانشمند متوجه شد که میان پارسیان در بارهٔ بعضی مسایل دین آن چنان اختلافی موجود است که چه بسا موجب جنگ و ستیز و برادرکشی شود. از جملهٔ این مسایل، اختلافی بود در بارهٔ چگونگی استفاده از پنام Panam . عده‌یی معتقد بودند که هنگام مواجه شدن با مرده باید از پنام استفاده شود و دسته‌یی برخلاف این بر آن بودند که در مورد مرده از پنام نباید بهره برد.

هم چنین هنگامی که دستور جاماسب به هند وارد شد،متوجه گشت که بین تقویم زرتشتیان هند و ایران یک ماه اختلاف است. اما در این باره سکوت کرد، چون نمی خواست موارد اختلاف از آنچه که هست افزون‌تر شود.

دستور جاماسپ در بارهٔ کتاب ها و جزوه های اوستای موجود در میان پارسیان به تحقیق پرداخت، متوجه شد که اشتباهاتی در این جزوه‌ها موجود است ــ به همین جهت به اصلاح آنها پرداخت و چند جلد از کتابهای خود را به آنان بخشید و چند جلد نیز استنساخ کرد تا مورد استفاده قرار گیرد.

هنگامی که با موبدان و روحانیون زرتشتی در هند مواجه شده و با آنان به گفت و گو پرداخت، متوجه شد که موبدان نیز از دین و رسوم و شعایر آن آگاهی چندانی ندارند. به همین جهت از میان موبدان، سه تن را انتخاب کرد تا به آنها خط و زبان اوستا و پهلوی و مسایل دین بیاموزد تا آنان نیز با پایمردی حقایق را انتشار دهند. سه نفری را که انتخاب کرد عبارت بودند از **دستور داراب** پسر هیربد کومانادادا دارو که از اهالی سورت بود. **دستور جاماسپ آسا** که ساکن نوسازی بود ــ و سومی به احتمال **دستور فریدون** باید باشد که پسر دستور کامدین بود.

بر طرفی تقویم
و جشنهای زرتشتیان

تقویم وجشنهای زرتشتیان پس از اکبر شاه نیزدر هند و در دبار جانشینان او جهانگیر وسپس شاهجهان معمول بود. برپشت کلیه اسنادی که در دفاتر دولتی بثبت میرسیده است نام روز وتاریخ ماه را نیز مینوشتند . برفرمانی که جهانگیر شاه باسم مدد معاش ملا جاماسب صادر نموده است در دفتر ثبت اسناد برپشت آن چنین یادداشت شده « امداد معاش باسم ملاجاماسب و غیره مع فرزندان موافـق یادداشت واقع بتاریخ روز تیر ۱۳ ماه آذر سنه ۱۳ موافق چهارشنبه مطابق تاریخ ۱۶ ذی‌الحجه سنه ۱۰۲۷ ... شرح دیگر بخط لطیف سید میرمحمد روز رشن ۱۸ ماه سفندار مذ الهی۱۳ .» شاهجهان نیز بر کتاب خطی کتابخانه خویش بخط خود چنین نوشته « بسم‌الله الرحمن الرحیم این بهارستان بتاریخ بیست وپنجم ماه‌بهمن موافق هشتم شهر جمادی‌الثانی سنه که روز جلوس مبارك‌است داخل کتابخانه‌این نیازمند درگاه شد . (۱) حرره شهاب‌الدین محمد شاهجهان پادشاه ابن جهانگیر پادشاه ابن اکبر پادشاه غازی . »

چون اورنگ زیب شاهنشاه بسیار متعصب و اسلام‌پرور برسریر سلطنت‌هند متمکن گشت ، رویهٔ ستودهٔ اکبر شاه راکاملا انکار ومـانند سلاطین سلف بجبر و ستم در تبلیـغ اسلام کوشش نمود و جزیه را دوباره برقرار ساخت . در سال

(۱) بهارستان را کمسر گور اوزلی درهندوستان ابتیاع نموده است از قرار معلوم در سال۱۰۲۰ هجری (۱٦۱۱م) داخل کتابخانه شاهجهان گردیده است .

دوم جلوس خویش بقول صاحب منتخب‌اللباب «بملاعوض وجیه از فضلای مشهور توران امر نمود که رواج خرابات خانه وقماربازی و بت‌پرستی را علانیه بر طرف سازند.» وخود نیز درهمان سال تقویم و جشنهای زرتشتیان را برانداخت و اعیاد اسلامی و سال‌وماه عربی قمری را دایر کرد. هرچند مستوفیان وناصحان بیغرض بشاه فهماندند که درجمع آوری مالیات وپرداختن بدهی‌های دولتی بواسطه نقص سال قمری خلل وارد میآید وقعی ننهاد. خافی خان در اینمورد درمنتخب‌اللباب مینویسد:

«چون ازعهد جلال‌الدین محمداکبر پادشاه حساب سال وماه‌دفتر وجلوس خود را از غره فروردین که مراد از تحویل نیر اعظم به‌برج حمل باشد تا آخر اسفندار گذاشته مسمی‌بماه الهی ساخته بود، چون بآئین مجوس و پادشاهان‌آتش پرست شبیه بود. پادشاه حق شناس در پاس شریعت کوشیده، حساب سال‌جلوس وجشن بر سال وماه عربی وقمری گذاشتند و حساب‌دفتر رانیزچنان مقررفرمودند که ماه و سال عربی برسال شمسی معلوم باشد وجشن نوروز را بکلی از میان برداشتند. اگرچه هر که ازعلم ریاضی ونجوم بهره دارد و بر تواریخ عبور نموده میداند که با وجود نوروز مجوسی و اسم ماههای آنها بهمین نامهای فروردین و اردیبهشت تا اسفندار زبانزداند. اماجدا موضوع گشته‌اند که اسم ماههای‌آنهابقید ابتدای سال در تقاویم بفرس قدیم موسوم ساخته مینویسند و شادی نوروز که غره فروردین آنها باشد درکرمان و بندر سورت‌مجوسیها مینمایند، باین نوروزسلطانی نیز نامیده میشوند اصلا کار ندارد. حساب دفاتر و سال وماه ایران ونوران‌بر آن ماههای‌فرس قدیم استونوروز سلطانی که اکثرازبلاد عجم و هند و حتی پادشاهان توران درفتنةالاسلام بلخ وبخارا تاحال مینمایند ومدارفصول اربعه و گرماوزمستان و برسات‌هندوستان وفصل‌خریف وربیع‌ورسیدن‌غله ومیوه هرفصل و تنخواه‌جاگیر ونقدی منصب داران**همه از سال وماه‌شمسی معلوم میتوان نمود، ازماه‌عربی دریافت آن محال است.** لیکن پادشاه دیندار نظر بمزید رعایت تقوی نخواست بسبب مشابهت شادی نوروز سال وماه مجوسی، اسم جشن نوروز مسما باشد.

نظریات زرتشتیان راجع بسلوک

فرزانگان وروحانیون ایران باستان ریاضت را میستودند ، ریاضتی که اختیاری یعنی طریقت وسلوك درراه حقیقت باشد، نه ریاضت اضطراری و بلائی که خداوندبرای سزای بدکاران نازل میسازد. شرایط رهروی وسلوك نزد آنان بسیار بوده. موبدهوشیار در کتاب خویش سرودمستان مفصلا شرح میدهد. از آنجمله است معاشرت وصحبت با دانایان ،تجرید، تفرید، پرهیز گاری، آشنائی با مردم ومهربانی ،توکل شکیبائی ، خرسندی ، برداشت ومانندآن

موبد خداجوی درتفسیری که برمنظومه حضرت دستودآذر کیوان موسوم بجام کیخسرو نوشته میگوید « رهرو و سالك باید خودرا به پزشکی دانا نماید تا آنچه از اخلاط بر او بیشتر بودباصلاح آرد .پس همه عقایددین و آئین و کیشها و راهها راازخوددور کندوبا همه صلح گیردودرجای تنك وتیره نشیند وخورش بتدریج کم سازد. » حکیم یزدانی فرزانه بهرام پورفرهاد راجع بآئین کم خوری در کتاب خویش شارستان مینوید « ازغذای معتاد روزی سه درم کم کند تا بده درم رسد آنگاه تنها نشیند وبخودپردازد.» بقول صاحب دبستان مدار ریاضت ایشان برپنج چیزاست گرسنگی ، خاموشی، بیداری ، تنهائی ، ویادیزدانی .صاحب مثنوی درهمین معنی میفرماید .

لقمه و نکته است کامل را حلال　　　چون نه‌ئی کامل مخورمیباش لال

فرزانه دادپویه‌در کتاب خویش زردست‌افشار آئین‌اذکار و اوراد و نشست سالکان را کاملا شرح و توضیح میدهد . نزد این گروه گیتی هفت است . نخست‌هستی‌مطلق و وجود بحت که آنرا ارنك یالاهوت خوانند.دوم جهان‌عقول که آن‌را بیر نگ‌یعنی جبروت گویند . سوم جهان نفوس که آنرا الرنگ یعنی‌ملکوت‌نامند. چهارم‌اجسام علوی که نیرنگ دانند . پنجم آخشیجان که آنرر نگ سرایند . ششم پیوستگان چهار گوهر و آنرا رنگارنگ گفته‌اند . اما نزد صوفیان مجموع عالم اجسام‌ازعلوی وسفلی موسوم بملك . هفتم‌سارنگ و آن انسانی است یعنی ناسوت . در بعضی از نامه‌ها این هفت گیتی را هفت کشور حقیقی خوانند . شیخ‌عطار نیز بهمین روش در منطق‌الطیرعالم سلوك را بهفت وادی تقسیم نموده است بدینطریق :

گفت ما راهفت وادی دررہ است / چون گذشتی‌هفت‌وادی‌در گه‌است
وا نیاید در جهان زین راه کس / نیست از فرسنگ او آگاه کس
چون نیامد باز کس زین راه دور / چون دهندت آگهی ای ناصبور
چون شدند آن‌جایگه گم سر بسر / کی خبر بازت دهند ای بی‌خبر
هست وادی طلب ز آغاز کار / وادی عشق است‌پس‌زآن بی کنار
پس سیوم وادیست زان معرفت / هست چهارم وادی استغنا صفت
هست پنجم وادی توحید پاك / پس ششم وادی حیرت صعبناك
هفتمین وادی فقر است و فنا / بعد از این وادی روش نبود ترا

صاحب مثنوی نیزشبیه آنچه بالا گذشت مراحل ترقی روح را بهفت بخش تقسیم نموده است میفرماید :

از جمادی مردم و نامی شدم / و زنما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم / پس‌چه‌ترسم کی‌زمردن کم شدم
حملهٔ دیگر بمیرم از بشر / تا بر آرم از ملایك بال و پر
از ملك هم بایدم قربان شوم / آنچه اندر وهم ناید آن شوم
بار دیگر بایدم جستن ز جو / کل شئی‌هالك‌الا و جهه

سالك حق درطی سلوك اقسام وانواع انوار لطایف مشاهده مینماید. حضرت دستور آذر کیوان درمکاشفات خویش این حالت بینش را بچهار بخش قسمت کرده. نخست سالك آنچه بیند درخواب باشد وخواب آنست که بخارات لطیفه از طعام درمعده بدماغ بر آمده وحواس ظاهر را هنگام استراحت ببندد وآنچه در این هنگام دیده شود رؤیا خوانند. دوم غیب و برتر از بینش مذکور است و آن چنانست که از جهان بالا فیضی برسد ولذت آن حواس ظاهر راببندد وآنچه درا ین حالت دیده شود صوفیان مکاشفه گویند. سوم صحو عبارت از آنست که فیضی ازعالم علوی برسد ولی حواس ظاهر گیرنده بسته نشود ودرحال هشیاری و بیداری در گیتی معنی بنگرد و این حالت را صوفیان معاینه نامند. چهارم تن گسستن است وبالاتر از همه میباشد و آنرا باصطلاح تصوف خلع بدن گویند. چون سالك باین مقام برسد تن برای روح او چون پیراهن برای جسم است. هر وقت بخواهد روحش از بدن خارج و در عالم نور بگردش میرود و چون بخواهد بازبتن برمیگردد.

مؤلف شارستان درتعریف سلاك واولیا گوید «بدانکه بعضی از کاملان هستند که نیروو توانائی وقوت انقطاع وجدائی ایشان ازبدن بحدی ومرتبه ایست که مردم آنچه درنوم بینند ایشان باهوش و دربیداری مشاهده کنند و انوارقاهره و مجردات باهره عقول و نفوس را کماهی دریابند. پس بدانکه اگر چنین کسی از مردم انقطاع اختیار کنند و باسباب دنیوی مایل نباشند حکیم اندوایشان را اولیا گویند و اگر مایل بدنیا باشند و در انتظام عالم و برتری خود کوشند، ایشان را انبیا گویند. و در مراتب انبیا و اولیا تفاوت نیست مگر بدین که گفتیم. بنابراین جمعی از حکماء اشراقین از انبیا و ائمه اولیا میباشند.»

شیخ شهاب الدین سهروردی شهیددررساله خویش بنام کلمة التصوف مینویسد «در ایران قدیم امتی بودند که، بحق رهبری و دادگستری مینمودند (۱) اینان حکما وفضلائی بودند غیرمشبه بمجوس که حکمت نوری شریف آنها را حکمتی که

(۱) اینان همان کسانی هستند که پیمبر باستان حضرت زرتشت درگاتها بنام سوشیانسها ازآنها یاد میکند.

ذوق افلاطون و پیشینیان او گواه بر آنست‌در کتاب‌خود بنام حکمت‌الاشراق‌احیا کردیم و کسی درهمچو امری برمن سبقت نداشت .در این رساله ملاحظه میکنیم که اسامی کسانی چون فریدون‌و کیخسرو و زردشت و جاماسبو فرشادشوربعنوان ملوك و ابنیاء وحکمای افاضل با هم ذکرشده است و سهروردی همواره باین‌نکته توجه دارد تا آنها راباکسانیکه درزبان عربی بنام مجوس خوانده شده‌اند امتیاز گذارد . زیرا سهروردی نمیخواست پیوستگی خود را با مذهب زرتشتی در مقابل جمهورناس ابرازدارد . بازدرمقدمه‌الاشراق‌میگوید هیچگاه زمین خالی و محروم ازحکیمی یا جماعتی ازحکمائی که بدانها حجج و بینات آلهی اقامه و نظام عالم بشری ادامه پیدا میکند نیست .» کلیته «شیخ‌اشراق حضرت‌زرتشت پیغمبرباستان را » مظهربزرگ عرفان و پیامبرحکمت‌آلهی میداند و بافادات اواعتماددارد.(۱)»

فرزانه بهرام در کتاب خویش از گروه بسیاری‌از اولیا وعارفان ایران باستان معروف‌بآبادیان و پارسیان‌اسم میبرد وچون غالب‌آنها مربوط بدورهٔقبل از کیانیان میباشند ازذکر آنها خودداری نموده باذکر اسامی چندنفر ازاولیای دورهٔ کیانیان و ساسانیان بتعریف عارفان و فرزانگان زرتشتی دوره‌بعد از اسلام میپردازیم

---

(۱) رجوع شود بروابط‌حکمت‌اشراق و فلسفه ایران باستان صفحات ۲۰ـ۲۵ـ۴۹

بخش دوم

برگزیدگان و
صاحبدلان زرتشتی

فرزانه کی نشین

فرزانه کی‌نشین‌بن کیقبادبن ذاب‌بن نوذربن منوچهر بقول صاحب شارستان «درزمان‌حیات وسلطنت‌پدرش کیقباداز اموردنیوی استعفاخواسته، بعبادت وبندگی پروردگار ایام میگذرانید و در فرهاد نامه آورده که درغاری صد سال نشست. جز درحین طلوع آفتاب و رفع حاجت‌بر نمیامد وبگیاه دشتی قناعت کرده ، بعدازپنج روز افطار نمودی . وحوش و طیور رام او بودند . روزی کیکاوس شاه از او اظهار خارق عادت درخواست نمود . دعافرمود تا درختی که نزدیك‌غار او بود، بر گهایش قرطاس گردیده اقسام خطوط بر آن نوشته‌شد.»

فرزانه اروند

فرزانه اروند بر وزن الوند پور کی‌نشین پور کیقباد ، مادرش به‌آفریدبنت ارمین‌بن کیقباد میباشد . او نیز درهمان غار که پدرش معتکف بود ، مطلقاً از آن غار برنیامدی . چهل و دوسال درآن منزوی بود .حرکت‌نکردی‌الا بضرورت.پس از انقضای مدت مذکور در خانه پدرش ساکن گردید و در ریاضت بیشترمجاهدت نمود تا آنکه روزی‌ندائی دررسید، که ببین‌ومشاهده کن . چون‌چشم‌برهم گذاشت، جمیع نکات ممکن عالم امر را مشاهده نمود و بر اسرار عالم آگهی‌اطلاع یافت.

شاه کیخسرو

شاه کیخسرو پور سیاوش پور کیکاوس ، سر گروه بر گزیدگان و اولیای پیشین ایران میباشد . میگویند زنده ازجهان بیرون رفت . شصت سال بادادودهش پادشاهی نمود و بخش بزرگ جهان آن روزی را درتحت تسلط خویش درآورد . چون باوج عظمت و اقتدار رسید و گذشته شاهان نیرومند سابق و نژاد خویش را بنظر آورد . روانش دهشت برداشت، که شاید مانند جم یاکاوس کی ، راه غرورپیماید ویا چون ضحاك ستمگری پیشه کند و به یزدان ناسپاس گردد . لذا باعتکاف وریاضت وپرستش اهورا مزدا پرداخت بقول فردوسی شاعر شیرین سخن :

به یزدان شوم ناگهان ناسپاس	بروشن روان اندر آرم هراس
ز من بگسلد فره ایزدی	گرایم بکژی و نا بخردی
هنر گم شود ناسپاسی بجای	روان تیره ماند بدیگرسرای
من اکنون چو کین پدرخواستم	جهان را بخوبی بیاراستم
کنون آن به آید که من راهجوی	شوم پیش یزدان پر از آبروی
کشاورز باشد وگر تاجور	سر انجام بر مرگ باشد گذر

شاه دنیاداری و شاهنشاهی را ترك بسالاربار فرمان میدهد،مردم را باخوشی ونرمی ببارگاه سلطنتی راه ندهد . و ملبس بلباس سفید به پرستشگاه میرود وباعتکاف میپردازد . یکهفته شب وروز برپای ایستاده بدون آرامش و خورش به پرستش و ستایش پروردگار مشغول میشود . ریاضت سخت پیشه کرده و از کرده های گذشته پتت مینماید درروزهشتم دربارگاه سلطنتی پهلوانان و کشوریان ایران را بار داده بدلجوئی میپردازد و میفرماید که میخواهد روبرو باخدای خویش سخن گوید و

ازربان اوجواب بشنود و ازمجلسیان تقاضا میکند برای کامیابی او به نیایش پرداخته وبدرگاه اهورامزدا دعا کنند ، سپس بارگاه را تعطیل وبه پرستشگاه میرود و تن بریاضت سخت میدهد وپنج هفته شب و روزبه پرستش میپردازد . اهورامزدا او را بمراد دل رسانده بتوسط سروش برایش پیغام میفرستد .

جهاندار شد پیش برتر خدای
همیخواست تا باشدش رهنمای

همیگفت کای کردگار سپهر
فروزندهٔ نیکی و داد و مهر

از این شهریاری مرا سود نیست
گر ازمن خداوند خشنود نیست

چنین پنج هفته خروشان بپای
همیبود در پیش برتر خدای

شب تیره از رنج نغنود شاه
بدانگه که برزد سر ازچرخ ماه

بخفت او و روشن روانش نخفت
که اندرجهان با خردبودجفت

چنین دید درخواب کو رابگوش
نهانی بگفتی خجسته سروش

که ای شاه نیك اختر نیکبخت
بسوده بسی یاره و تاج و تخت

کنون آنچه جستی همه یافتی
اگر زین جهان تیز بشتافتی

بهمسایگی داور پاك جای
بیابی در این تیرگی درمپای

چو بخشی بارزانیان بخت گنج
کسی را سپار این سرای سپنج

توانگر شوی چونکه درویش را
نوازی و هم مردم خویش را

که بیدادگر بگسلد از جهان
یکی باشدش آشکار و نهان

کسی گردد ایمن ز چنگ بلا
که یابد رها زین دم اژدها

هر آنکس که از بهر تورنج برد
چنان دان که رنج ازپی گنج برد

ببخش و بارزانیان بخش نیز
که ایدرنمانی تو بسیار نیز

سر تخت را پادشاهی گزین
که ایمن شود موراز اوبرزمین

ز لهراسب آید بدینسان هنر
بدوده تو شاهی و تخت و کمر

چو گیتی ببخشی میاسای هیچ
که آمد ترا روزگار بسیج

چنان چون بجستی زیزدانت جای
به بی مرگ برخیز وآنجا گرای

بسی چیز دیگر نهانی بگفت و ز این آگهی آمد اوراشگفت

شیخ اشراق در اینمورد در پرتونامه میگوید « هر پادشاهی حکمت بداند و بزمایش‌و تقدیس‌نورالانور مداومت نماید چنانکه گفتیم او راخره کیانی بدهند و فر نورانی بخشند و بارق‌آلهی‌او را کسوت هیبت و بهار بپوشانند و رئیس‌طبیعی شود عالم را و او را از عالم اعلی نصرت رسد و خواب و الهام او بکمال رسد » و بازدرجای دیگرمیگوید «خلسه‌ملك صدیق کیخسرو مبارك برهمین‌ضیاء مینوی و همین سرچشمه خره واقع گردید » و بازمیگوید « شاه کیخسرونمونه وجودیست درعین حال هم حکیم‌کامل و هم پادشاه عارف . حکیم‌کاملی است که مقام حکمت خود را بیواسطه ازخردمتذوت معنوی‌اقتباس کرده و پادشاه عارفی است که‌بشرف این منصب با احراز مقام حکمت مشرف گردیده » (۱)

چنانکه دیده شد شاه پس از ریاضت و اشغال سخت در اعتکاف ، بکام دل خویش میرسد . ازسروش مژده امرگی و جاودانی و زنده از جهان بیرون رفتن میبابد . شاهنشاه پس از گرفتن دستورفعالیت‌آینده‌خویش از سروش ، با لباس‌سادهٔ سفید بی‌آلایش و بی‌یاره و طوق وتاج دربارگاه سلطنتی‌جلوس میکندوبارمیدهد . لشکریان وکشوریان هجوم میآورند . زال و رستم و پهلوانان و موبدان دیگر نیز از سیستان میرسند . زال شاه را ازبی اعتنائی بامور سلطنت داری نکوهش میکند . خسرو درپاسخ میفرماید.

به یزدان یکی آرزو داشتم جهان را همی خوار بگذاشتم

کنون پنج هفته است‌تامن‌بپای همیخواهم از داور رهنمای

که بخشد گذشته گناه مرا بیفروزد این تیره ماه مرا

برد مرمر از ین سرای سپنج نماند ز من در جهان‌درد ورنج

نباید کزین راستی بگذرم چوشاهان پیشین به بپیچد سرم

کنون یافتم هرچه جستم زکام بباید بسیچید کامد خرام

---

(۱) روابط حکمت‌اشراق و فلسفه ایران باستان ص ۴۸ ـ ۴۶

سحر گه مرا چشم بغنود دوش | زیزدان بیامد خجسته سروش
که بر ساز کامدگه رفتنت | سر آمد نژندی و ناخفتنت
کنون بارگاه من آمد بسر | غم لشکر و تاج و تخت کمر

شاه سراپرده بهامون زدو گنج و ثروت شاهنشاهی را بآنجا کشید. پهلوانان و بزرگان کشور و لشکر و دیگر اتباع درآنجا جمع شدند. خسرو باندرزآنها لب گشود و درضمن اظهارداشت.

بترسید یکسر ز یزدان پاك | مباشید ایمن در این تیره خاك
که این روز برهر کسی بگذرد | زمانه دم ما همی بشمرد
ز هوشنگ رو تا بکاوس شاه | که بودند با فرو تخت و کلاه
جز از نام ایشان بگیتی نماند | کسی نامه رفتگان بر نخواند
از ایشان بسی ناسپاسان بدند | بفرجام از این بدهراسان بدند
چو ایشان همان من یکی‌بنده‌ام | وگر چند با رنج کوشنده‌ام
بکوشیدم و رنج بردم بسی | ندیدم که ایدر بماند کسی
کنون‌جان‌ودل‌زین‌سرای سپنج | بکندم بر آوردم از درد و رنج
کنون آنچه جستم همه یافتم | ز تخت کئی روی بر تافتم
هر آنکس که درپیش‌من‌بردرنج | ببخشم بدوهرچه خواهدز گنج
ببخشم که من راهرا ساختم | وزین تیرگی دل بپرداختم
شما دست شادی بخوردن برید | بیك هفته اندر چمید و چرید
بخواهید تازین سرای سپنج | گذریابم و دورمانم ز رنج

تمام دشت و کوه و بیابان از لشکر و مردم پر بود. هردسته را سرا پرده جدا و گروه‌ها گروه در اطراف پراکنده بودند. شاه‌دارائی و گنج خود را بین لشکریان و پهلوانان و ارزانیان و مستحقان بخش نمود. شاه کیخسرو را چارزن از خوشگلترین زنان جهان و کنیزان بسیار زیبا در حرم بود. در طی‌عمرخویش دست بآنها نیازید و بزن نزدیکی ننمود. شاه از اینکه نمیتوانست جانبازان خویش

را با خود بآیندهٔ درخشان برد دلتنگ بود . آنها را بدرود کرده رو براه نهاد .
گروه انبوهی از ایرانیان با او همراه شدند پس از یك هفته طی مسافت بسر کوهی
رسیدند . آنگاه آنهارا بمراجعت موعظه کرده فرمود از این ببعد راهی در پیش است
که کس جان بسلامت نبرد مردم مراجعت نمودند مگر چند نفر پهلوانان شاه پرست
که مرگ را بر جدائی از شاه محبوب ترجیح میدادند پس از یکروز مسافرت شاه،
از نظر آنها غایب گردید هرچند درجستجویش کوشیدند نتیجه نیافتند پس از یأس
بر سرچشمهٔ استراحت نمودند برف نابهنگام شروع بباریدن نمود و آنها را زنده
مدفون ساخت . بقول صاحب شارستان جمعی از اهل کشف وشهود شاه کیخسرورا
دریافته و بااو صحبتها داشته وتعلیمها یافته اند وغیبت او حقیقتی است واقع.

فرزانه جاماسب حکیم

فرزانه جاماسب حکیم عضو خانواده‌هوگو میباشد که دراوستا ستوده‌شده‌اند و از بزرگان ایران زمین و وزیرشاه گشتاسب ویکی از یاوران بزرگ دین بود و در ستاره شناسی و علم زیج سرآمد دهر . در نماز آفرین با نام بزرگان که بعروس وداماد هنگام زناشوئی دعا میشود آمده « دین‌یاور بید چون جاماسپ‌به دانش‌زیج» گویند با نوشیدن یك پیاله شیر از دست مبارك حضرت زرتشت دانای علوم اولین وآخرین گردید و بایك نظر پیغمبر مراتب اشراق را از ابتدا تا انتها بپیمود.

تلقین درس‌اهل‌نظریك‌اشارتست کردم اشارتی و مکرر نمیکنم

پیغمبر او را در گاتها میستاید و پوروچیست جوانترین دختر خود رابعقد ازدواج او در میآورد . داستان دلکش این وصلت که از آزادی اختیار سخن میراند در گاتها برای ما جاویدان مانده است . جاماسب نامه از تالیفات اوست که از چگونگی اوضاع آینده جهان صحبت میدارد و عبارت از پیشگوئیهائیست که در پاسخ پرسشهای شاه گشتاسب بیان کرده وشهرت خاصی دارد .

شاه عباس کبیر ، شاهنشاه صفوی ، برای تصاحب این کتاب‌ظلم وستم‌فراوان نسبت بزرتشتیان روا داشته و دونفر از موبدان راهم شهید و بسیاری از کتب دینی را غارت و یا نابود ساخت . بقول یك‌سیاح اروپائی که درآن زمان در ایران بوده ۲۱ جلد کتاب زرتشتیان بتحویل خزانه شاهنشاه داده میشود . چون مقصود شاه تصاحب جاماسب نامه بود بظن قوی بیشتر آن کتاب چنانکه از نامه زرتشتیان‌بر میآید بایستی جاماسب نامه باشد .

زرتشتیان یزد درنامه مورخه ۲۰ اردیبهشت ماه قدیم سال۱۰۱۹ یزد گردی

که بتوسط شهریار صندل بهند فرستاده‌اند در اینمورد مینویسند : « در سال ۹۹۷ یزدگردی درزمان شاه جنت مقام شاه‌عباس ، آنقدر آزار و جفا و زیان بدستوران ایران رسید که شرح آن بقلم و بزبان بیان نمیتوان کرد و کار بجائی رسید که دو نفر از مایان ضایع و کشته شدند و از جهت طلب کتابهای دینی چندو نسخه چند که از جاماسب‌نامه بود گرفتند وبازطلب‌جوی زیادتی میکردند ونبود واین‌آزارها وجفاها بمارسید .»

جاماسب‌نامه‌صحیح‌اینک دردست زرتشتیان‌نیست وبخشهائی‌ازآن که‌هیربدان وموبدان بحفظ داشته‌اند و در بعدها برصفحات‌کاغذ آورده‌اند موجود است . می‌گویند یك‌جلد کامل آن نزد سیدی درترکاباد میباشد که ازمردم‌پنهان میدارد . باید دانست که ترکاباددر چندین قرن مرکز زرتشتیان و دستوران‌دستورایران درآنجا میزیسته است .

شاهزاده اسفندیار

شاهزاده اسفندیار پورشاه گشتاسب مادرش کتایون نام داشت . از بزرگان و مبلغ دین زرتشتی واز گروه پارسیان بوده . صاحب شارستان نقل از نامهٔ خردکام تالیف بهمن چنین مینویسد :« اسفندیار را نخست اسفندار گویند که رب (مظهر) ماه اسفندار است . لقب او شیریزدان ، پهلوان یزدان ومردانشاه است وآن‌حضرت از خردی مرتاض بود و شبها هیچگاه نمی‌خفت و درعبادت وطاعت دادمردی‌بدادی بوقت افطار ازنان جوین افطار فرمودی و آن در روز یك وقت بودی و آن را هم شکم سیر تناول نفرمودی و در آن حین که محبوس و مقید بود ، کم خوری او بمرتبهٔ رسیده بود که سه دَرهَم آرد جو باروغن زیتون دروقت افطار تناول فرمودی بعد از خلاصی از محبس بالتماس مردم‌بر خورش افزودآنهم مطابق‌ومرغوب‌طبیعت چندان نخوردی . دروقتی که حضرت زرتشت مبعوث شد و در حق او دعای خیر کرد روئینه تن گردید . ابواب علوم غیبی بر او بگشود . اگر چه پیش ازآن نیز بهره‌ها داشته و او راوصی خود ساخت وبنیابت خود تعیین‌فرمود . اسفندیارخلایق را تکلیف میفرمودلیکن به تغلب و جبر اختیار دین کردن نمیفرمودی بلکه‌به ـ ملایمت و همواری و بنابر آن معجز نمودی و بروقوع حالات ماضی و مستقبل و مافی‌الضمیرخبر دادی‌وجنگ در وقتی کردی که اگر کسی ازطریق مداراانحراف ورزیدی .»

اسفندیار بنا بقول شاهنامه در پیکار بارستم کشته شد .

فرزانه پشوتن

فرزانه پشوتن پورشاه گشتاسب برادر اسفندیار از اولیا و صاحبدلان زرتشتی است و چون شاه کیخسرو امرگی یافت . بقول صاحب شارستان « بدعای زرتشت زنده جاوید شد و او با جسد عنصری حی وقایم است و آنچه مذهب آبادیان است آنست که او گوشه گرفت . چون مایل بود بانزوا وخلوت ، در غاری دوراز گروه بعبادت پرداخت ومرتبهٔ حکمای کامل واولیای نامدار دریافت.»

فرزانه ساسان

فرزانه ساسان . بامس(جد) اردشیر بابکان سرسلسلهٔ ساسانی از گروه اولیا و برگزیدگان زرتشتی عهد خویش بود وتولیت معبد ناهید را داشت . زندگانی خود را بزهد و ریاضت بسر برد و بمجاهدات نفس مشغول بود و مراتب سلوك و مراحل عرفان راطی وبمدارج عالی روحانیت رسید.

هیربد تنسر

تنسر . هیربدان هیربد اردشیر بابکان بود . از جانب‌شاهنشاه مأمورا حیای دین زرتشتی وجمع‌آوری نامه‌های پراکنده اوستا گردید . مردی پاك ودرستکار و پرهیزگار بود . سالیان دراز در کوهها معتکف وبریاضتهای شاقه تن دردادومراتب سلوك راطی نمود . ازنامه‌ای بجشنف شاه ، اسپهبد طبرستان حقیقت این امر ثابت میشود .

تنسر درنامه خویش(۱) مینویسد :

پنجاه‌سالست تا نفس امارهٔ خویش رابرین داشتم بریاضتها که ازلذت نکاح و مباشرت واکتساب‌اموال ومعاشرت امتناع نمود ونه‌دردل کرده‌ام ونه خواهان‌آنکه هرگز ارادت نمایم و چون محبوسی و مسجونی در دنیا میباشد ... مرا چه زهرهٔ آن باشد که دلیری کنم و دردین چیزی حلال را از زن‌وشراب ولهو حرام کنم که هرکه حلال را حرام دارد همچنان باشد که حرام حلال داشته ولیکن این سنت و سیرت از مردانی است که ائمه دین بودند و اصحاب رأی و کشف ویقین. شاگردان شیوخ وحکمای متقدم عهد دارا یافته وآن فسادها دیده و از سفها و سفله مشافهه مسافهه شنیده و اعراض وقلت مبالات و التفات‌ازجهال در حق‌حکما مشاهده کرده و احتساب و تمیز برخاسته وسیرت انسانی گذاشته وطبیعت حیوانی گرفته‌ازننگ آنکه همراز وآواز مردم بی‌فرهنگ نشوند دل درسنگ شکستند و از روباه‌بازی گریخته و بارنگ و پلنگ آرام یافته بکلی ترك دنیا و رفض شهوات بسیار تبعات او کرده و مجاهده نفس و صبر وتجلد بر مقاسات و تجرع کاسات‌نامی پیش گرفته

(۱) نامه تنسر تالیف مجتبی مینوی مطبعه مجلس ۱۳۱۱ شمسی

وهلاك نفس رابرای سلامت روح اختیار فرموده‌اند.»

از آنچه گذشت وچنانکه از نامه بالا استنباط میشود ، بزرگان وحکمای زرتشتی درسده‌های قبل از دوره تنسر نیز با اختیار زهد وریاضت و اعتکاف درسیر وسلوك گامزن وجویای معرفت وحقیقت بوده مراتب خود شناسی و خداشناسی را طی نموده‌اند .

هیربد اردای ویراف

هیربد اردای ویراف از صاحبدلان و برگزیدگان معروف زرتشتی است. در احیای دین باستان خدمت بسیار مهمی را انجام داد . هفت روز خلع بدن نمود و جهانیان را از اوضاع ومدار جهان دیگر وعالم ارواح خبردار ساخت. شاعرمعروف زرتشتی ، زرتشت بهرام پژدو داستان نامبرده رادرنظم سروده ودر تحت عنوان اردای ویرافنامه بارها بطبع رسیده است .

صاحب شارستان ازقول زرتشت بهرام پژدو در تعریف هیربد اردای ویراف مینویسد :

« آورده‌اند که چون پادشاهی اردشیر بابکان استوار شد . چهل هزار دستور وموبد نیکوکار گردآورده از ایشان چهار هزار برگزید وازگزیدگان هم چهارصد جدا فرمود که بیشتر اوستا از برداشتند و از این فرقه نیز چهل دانای اوستادان انتخاب نمود وهم زیشان هفت دانای معصوم ازکبایر وصغایر ممیز ساخته بآن دانایان گفت هرکدام توانید از تن بگسلید و خبر از مینو ودوزخ فرا آورید . راستان گفتند این کار را مردی میباید که ازهفت سالگی باز گناهی از او بوجود نیامده باشد . از میان این هفت نفر دانا اردای ویراف را خداوند این فره دانسته برگزیدند . »

کتاب اردای ویراف بپهلوی هم موجود و به نثرهم ترجمه و منتشر گردیده است .

افلاطون فیلسوف یونانی درکتاب خویش سیاست خبری شبیه بخبر اردای

ویراف آورده چنین مینویسد :

« وقتیکه پسر آرمینوس پهلوان پمفیلی درمیدان نبرد مقتول گشت. درروز دهم اجساد مردگان ازهم متلاشی شد اما جسد این پهلوان تازه بود گویا همان‌دم جان سپرده است . چون در روز دوازدهم جسد او را برای کفن و دفن در تابوت گذاشتند آثار زندگی در وی پدیدار گشت . وقتی بخود آمد داستان مشاهدات خودرا در جهان دیگر برای مردم شرح داد .»

دستور آدرباد مارسپند

دستور آدرباد ماراسپند ، دستوران دستور پارسا وخردمند وصاحبدل وروشن روان دوره ساسانیان میباشد . نسب او بقول بندهش از اینقرار است .

آدربادپور ماراسپند پور داداردا پور داذایراد پور هودین پور آترووداد پور منوچهر پور وهومن چهر پور فریان پور باهک پور فریدون پور فرشوشتر پور پوروشسپ پور ویناسپ پور نیور پور وخش پور وهیدرؤش پور فرشت پور کاك پور وخش پور فریان پور رجن پور دوراسرب پور منوچهر.

آذرباد ماراسپند بفرمان شاپور دوم باوستا مرور و آنرا منظم کرد و بسانماز وستایش و اوراد و اذکار ونیایش را بزبان پهلوی تدوین وخرده اوستا رابرای نماز روزانه بهدینان ترتیب داد و برای رفع شك و تردید مردم ومحافظه کاران بدرستی آن گفت ۹ من فلز گداخته برسینه من بریزید اگر بمن آسیب نرساند بدانید که اوستا و ستایشهائی‌را که ترتیب داده‌ام همه درست وراست والهامی است. مردم‌چنان کردند ودستور آدرباد از آزمایش فلز گداخته سالم بیرون آمد . لذا بهدینان را اعتقاد عظیم بر او حاصل شد.

پند نامهٔ بنام « اندرز آدرباد ماراسپند » و « واچك چند آدربادماراسپند» و پنت آذرباد ماراسپند ازاین دستوران دستورپارسا و پاك ایران بیاد گارمانده‌است سنت او را بنام یکی ازیاوران دین مزدیسنا یاد میکند . فرزند و نوادگان او همه موبدان موبد عهد خویش بوده‌اند .

فرزانه دوبان

فرزانه دوبان دانشمندی بود زرتشتی و صاحب کمال ومقامات روحانی . در عصر مأمون عباسی درخدمت مرزبان کابل میزیست واز مغیبات خبر میداد . اوستا وپهلوی‌نیکو میدانست بخشی از کتاب پهلوی‌جاودان خرد بکمك اوبعربی‌ترجمه گشت . شیخ ابوالفضل وزیر اکبر شاه گورگانی درآئین اکبری راجع‌باوچنین مینویسد:

« چون مأمون بر خراسان چیره‌دست آمد ، سران هرسو، ارمغانی‌بدرگاه فرستادند . مرزبان کابل فروهیده مردی دوبان نام را به پیغام گذاری فرستاد و در نیایش‌نامه چنان برنگاشت که شگرف تحفه که گرامی تراز او نشان ندهند روانه درگاه والاگردانیدم . خلیفه از این آگهی دستور خود فضل نام را به پژوهش بر گماشت چنان پاسخ یافت که همانا ستایش من خواسته . گفتند نام توچیست واین پایه ازکجاست . گفت خرد روشن وتدبیر درست ورهنمونی‌راست وچندین‌داستان آگهی برخواند . همکنان درشگفت ماندند و در آن هنگام که خلیفه بسیچ پیکار محمد امین برادر خویش درسر داشت وکه ومه او را ازآن بازداشتی ، راز بادوبان در میان نهاد و او بیان روش رفتن عراق و آراستن صفوف نبرد دلنشین گردانید . گزارش اوگره‌گشای دلبستگیها آمد. مأمون‌نوازشی فرمود ، فراوان زربخشش او نامزد ساخت . اوعرضه داشت آئین خدیو مانیست که ایلچی چیزی برستاند ، لیکن کتاب جاودان خرد که زادهٔ عقل دوربین هوشنگ‌است درمداین نشان‌دهند، چون آن دیارگشوده آید بدست آورده بمن کرامت فرمائی اوبپذیرفت . مداین برگرفتند . وانمود که فلان جانب شهر نزدیك بهمان درخت بزرگ سنگی است

آنرا بردارند و اینقدر بکاوند ، خانهٔ پدید آید گوناگون صندوق وفراوان کالا دراو. دست بدو نیالایند که هنگام بر گرفتن آن نرسیده .درفلان گنج خانه‌صندوقی‌است لین پیکر ، برداشته آورند که آن‌نامه والا در آنجاست. مردم کارآگاهان سیرچشم فرستاد . گفته بی کم وکاست پدید آمد . برخی از آن بکوشش فضل بتازی زبان آمد واز بسکه منش‌دوبان گرامی بود نگذاشت که ترجمه بانجام‌رسد.»

از قرار معلوم یك ثلث کتاب جاویدان خرد ازپهلوی بعربی وآنگاه‌بفارسی ترجمه شده است و بقیه آن که شاید از اسرار بسیار مهم زرتشتی بوده و فرزانه دوبان صلاح ندانسته بدست جددینان بیفتد اجازه نداده ترجمه گردد ولی‌متاسفانه اینك موجود نیست و ازمندرجاتش کسی را آگاهی‌نه .

دستور آذر کیوان

سر گروه خداشناسان ، روشنروانان و اولیای متأخرین‌وفرزانگان زرتشتی در پایان سده دهم هجری ، حضرت دستور آذر کیوان میباشد . میگـویند که از سروشاورزان کوچ نشینهای دلپتان نادیدنی است که برای تعلیـم بشریت قدم از اعتکاف بیرون نهاده است . نسب او بدینگونه‌است . آذر کیوان‌بن آذر زردشت‌بن آذر برزین آذر خورین‌بن‌آذر آئین‌بن آذرساسان بن خرد داراب‌بن بزرگ داراب بن بهمن‌بن اسفندیاربن گشتاسب بن‌لهراسب‌بن اروندبن کی‌نشین‌بن کیقباد بن‌زاب بن نوذربن منوچهر بن ایرج‌بن فریدون بن آبتین از نژاد جمشیدبن تهمورث‌بن هوشنگ‌بن سیامك‌بن کیومرث . مادر دستور آذر کیوان شیرین نام داشت وازنژاد انوشیروان داد گر بود .

درصحت شجره‌نامه فوق جای بسی تردید است زیرا که‌طبق‌آن چهاردهمین پشت دستور آذر کیوان به‌داراب آخرین پادشاه سلسله کیانی‌میرسد که‌طول‌زمانش تاتولد حضرت دستور که بنا بقولی درسال ۱۰۴۲هجری ویا یکهزار یزد گردی (۱) بوده است در حدود دوهزادسال بالغ میگردد . علما طول زمان هر نسلی رابین ۲۵ و ۴۰ سال قرار داده‌اند یا بعبارت دیگر درطی مدت یکقرن ۳نسل تولیدمیگردد بنابراین منطق اگر باز ما دست بالا راگرفته وطول مدت هر یك از پشتها را ۴۵ سال حساب کنیم یعنی پدر هرنسلی را ۴۵ ساله تصور نمائیم ، ۱۳ پشت دستورآذر

(۱)در صحت این قول تردید است زیرا کهاکبرشاه گورکانی دستور آذر کیوان را برای شرکت در مباحثات‌عبادتخانه دعوت‌نموده بود ووی نیامد اما کتاب خودرافرستاد ودستور مهرجی‌رانا دعوت شد واو در سال۹۴۷ یزدگردی از طرف‌پارسیان درمباحثات شرکت کرد وکرامات بنمود.

کیوان مساوی میشود به ۵۸۵ سال و یك فاصله تقریباً ۱۵۰۰ سال بین سترك آذر ساسان پشت سیزدهم و خرد داراب پشت چهاردهم باقی میماند که در حدود سی و پنج پشت میشود.

میگویند دستور آذر کیوان ازپنجسالگی بکم خوری و شب زنده‌داری‌عادت داشت وهنگام ریاضت وزن خورش اوبه یك درم رسید. سنائی فرماید:

گر خوری بیش‌پیل‌باشی تو — کم خوری جبرئیل‌باشی تو
آنکه بسیار خوار باشد او — دان که بسیار خوار باشد او

مولانای رومی درمورد کم‌خوری فرماید:

چون جنین بدآدمی خونخوار بود — بود او را بود از خون تار و پود
از فطام خون غذایش شیر شد — از فطام شیر لقمه گیر شد
از فطام لقمه لقمانی شود — صاحب اسرار سلطانی شود

دستور آذر کیوان از اهل استخر و شیراز بود. ۲۸ سال در خم نشست (۱) و بریاضت مشغول بود. در اواخرعمر خویش بهندوستان مسافرت و پس ازمباحثه و مناظره در خصوص دین و مذهب با دستوران و موبدان پارسی سورت ونوساری، به عظیم آباد پتنه رهسپار ودرآن دیار مرکز روحانیت در ۸۵سالگی درسال۱۰۲۷ هجری بگروثمان خانهٔ سرود مزدا شتافت.

دستور آذرکیوان از دانشمندان معروف ایران بوده اوستا، پهلوی، فارسی ترکی، هندی و تازی را نیکو میدانست. فرزانه بهرام در شارستان مینویسد: چون آذرکیوان را آهنگ سلوك در سر پیدا شد حکمای بزرگ یونان و هندو پارس را در خواب دید و اقسام حکمت و دانش ازآنان فرا گرفت. بقول مؤلف دبستان روزی در مدرسه که طلاب علوم مذهبی و شیخ بمباحثه و تدریس مشغول بودند آذرکیوان وارد شد ومسائل غامضه حوزه درس را که شیخ عاجز ازحل بود

---

(۱) این موضوع مارا بیاد پرشدگو خمبیان که دربندهشن ذکرش آمده ویا فرزخشی‌خنبیه فروردین یشت میاندازد که درخم پرورش یافته بود.

روشن ساخت ومعماهای آنها را حل نمود . مشایخ آن دوره چون فضل خودرادر برابر فضل آذر کیوان هیچ میدیدنداو را ذوالعلوم میخواندند . در کتب‌متأخرین و معاصرین از او بعنوان ذوالعلوم صحبت میشود .

از عارف نامی سید حسن شیرازی منقول است که گفت « دو تن از صوفیان آذر کیوان را دیدند وعلو مقام او را انکار و از حیث کمال کامل نشمردند . مرشد ایشان سیدی عامل و دانشمند بود شبی بیخود گردید و در عالم سکر جمال نورانی رسول‌الله صلعم را دید که باو فرمودند ای فرزند مریدان خود را بگو که بتائید حکیم حقیقی و قادر مرید، آذر کیوان مردیست کامل و رسیده ودر مقامات ولایت از اطوار سبعهٔ قلبیه و انوار متنوعه غیبیه و مشاهدات ومعاینات و تجلیات از افعال وصفات وذات ، فانی ازلاهوت ، باقی بجبروت ، متصف بمظهریه و بکلیه عارف و موحد بحقایق اشیاء عیانانه ، قانع باستراق سمع ومرشدیست کمل‌سالکان بخدمت وعزلت وخلوت و صحبت و آنچه‌لایق و در خورد احوال باشد از سایر سیاسیات و ریاضات ، حکیم حق و طبیب خلق ، عالم آداب طریقت و تربیت سالکان و تعبیر واقعات و تلقین ذکروار شاد طالبان ، مجد در تزکیه نفس ، ممد تصفیه قلـوب انسان ، مجتهد در شریعت، مجاهد طریقت، و اصل حقیقت‌بعلم‌الیقین وعین‌الیقین وحق‌الیقین ، موقن در اصول و فروع آن ، مؤید بتأئید الهی ، او را بد نگویندو بزرگ دانند و خدمت او را از مغتنمات بشمارند و تو نزد او شو ومراسم دلجوئی بجا آر . مرشد چند مرتبه ستایش مذکور را بر زبان راند . پس من مذکورات او رانوشتم . چون آن صاحب حال از بیخودی بر آمد مرا برانگیخت و گفت‌آذر کیوان در این شهر کیست که رسول خدا او را بغایت ستود وفرمود بنزد او شوم. گفتم در این روزها از سوی استخر آمده است . فرمود مرا نزد او بر . مـرافقت بجای آوردم . اما خانه او نمیدانستم . چون لختی راه سپردیم ، فرهاد نـامی از مریدان آن حضرت‌بیامدبما گفت خداوند یعنی حضرت‌آذر کیوان شما رامیخواند مرا فرستاد تا رهنمونی کنم . چون بنزد او شدیم مرشد با خود قرار داده بود که

در سلام بر او سبقت جوید ، اما پیشی نیارست جستن . آذر کیوان زودتر بپارسی زبان درود در داد و بعربی لب گشاد ما فروماندیم ورؤیائی را که مرشددرعالم‌سکر دیده بود بما باز گفت . پس فرمود پرده از این راز برمیفکنید . چون باز گشتیم مرشد دو مرید ناقص خود را بخواند و از کمال آذر کیوان ایشان را خبرداد و از سرزنش منع فرمود .»(۱)

مؤلف شارستان‌از قول دستور آذر کیوان مینویسد که نسبت وی با بدن‌چون نسبت بدن با پیرهن بود . هر گاه میخواست باختیار خویش روح را ازبدن خارج و بگردش میرفت وچون میخواست‌باز ببدن آخشیجی برمیگشت . خود حضرت آذر کیوان راجع بمشاهدات ومعاینات و گردش روح خویش که ذکرش گذشت‌در مکاشفات آذر کیوان آورده است .

چو ز اندامها بر گذشتم روان	رسیدم سوی پاك فرخ روان
روانها بـدیـدم بچشم روان	روان بد میان روانها روان
بهر چرخ واستاره دیدم روان	جدا گانه باهریکی‌شان‌روان
چنین‌بر سه‌فرسنگ‌دیدم‌روان	که‌بودنددریکدیگرشان‌روان
بدانستم از بودنیهـا همه	شدم با سروش بزرگ رمه
در او چون بسی برتری یافتم	فروغی ز یزدان همی تافتم
چو بفزودپرتوبرفت‌این منی	سروشی نپائید و اهـریمنی
خدا بود از من نشانی نبـود	فراموش و یاد روانی نبود
همه راز خود سایهٔ یافتم	بهوش سروشان همـی تافتم
زهوشان همی تافتم بر روان	چنین تا باندامها نیز خوان
توانا و دانای یزدان بـدم	چنین تا ازاین پایه زیر آمدم
بدان ره که رفتم‌شدم سوی‌تن	بصد ایـزدی و فراز انجمن
خداوندرا پایه زان برتراست	که‌آمیزش‌بندمرا درخوراست

---

(۱) رجوع شود بدبستان المذاهب

بشیدش خرد چون زمین و خوراست | زآمیزش بندگان برتر است
روان گرفروغی پذیرد ازاو | زخودرفت‌ودوراست‌بس گفتگو
ز دریای هستیش گیتی نمی | نم‌نم بگو چیست بودش همی
نم‌نم نه‌ئی از نمان هم همی | ندانم چگویم کز آن‌هم کمی
ز مهر او نوازش کند بنده را | که برداشتن شاید افکنده را
گدا را توانگر کند مهر او | جهان پرتوی از خور چهراو
مرارایگان گفت و کردار داد | فر ایزدی را بمن در نهاد
مر اورا جزاو کس‌نیارد ستود | که او درنیاید بگفت وشنود

یکی از دستور آذر کیوان پرسید که درچه عقیده باشم ؟ گفت در این عقیده باش که خدای تاکنون آنچه خواست کرد و از این پس هرچه پسندد کند. بقول فرزانه بهرام صاحب شارستان دستور آذرکیوان نه تنها بفارسی بلکه بعربی نیز شعر میگفتی. موبد سروش یکی از مریدانش قصیده عربی وی‌را درمجلس عالمان ومشایخ اسلام وعرب قرائت‌نموده همگی از فصاحت و بلاغت آن درشگفت‌ماندند. روزی در مجلسی که عارفان زرتشتی وعالمان در حضور دستور آذرکیوان ببحث‌و واستدلال مشغول بودند، یکنفر این بیت را خواند.

پای استدلالیان چوبین بود | پای چوبین سخت بی تمکین بود

میر محمد باقر داماد در جواب گفت

پای استدلال خواهی آهنین | نحن ثبتناك فی افق المبین

حضرت دستور آذر کیوان فوراً جوابداد:

پای استدلال کی باشد متین | موریانه میزند بر آهنین

بقول صاحب شارستان، فرزانه‌اردشیر از مریدان حضرت دستور آذر کیوان چنین نقل میکرد:

« شیخ مقتول(۱) را بخواب دیدم در غیبت بسیار حکما رامیستود من‌این‌قول

---

(۱) شیخ شهاب‌الدین سهروردی معروب به شیخ اشراق

را اعاده کردم گفت آری چنین دیدم هم درآن مجلس ارسطو را مشاهده کردم‌دیدم تکرار ستایش افلاطون میکرد . گفتم در باب‌ذوالعلوم چه میگوئی . گفت مایه او بغایت ارفع است او را بافلاطون مساوات و حکما را بوجود او مباهات.»

صاحب شارستان در تعریف دستور آذر کیوان مینویسد :

« از حضرت ذوالعلوم بسیار دیده شده که از خانه دربسته که اندرون بوده بیرون آمده وداخل میشد و براه دور چون نزدیك میرفت و باز میآمد(۱) و نوبتی برای امتحان یکماه درزیر آب بود واز شاگردان‌ایشان نیز این حالت بسیاردیده شده و اسفار ایشان‌نیز اکثری چنین‌بوده و اکثر پارسیان بتخصیص گروه والاشکوه آذریان صاحب‌این فره‌اند و در براهمه‌هنود ودرجو کیان وسنیاسان‌این علوم‌موسوم است بجوك.»

بقول صاحب شارستان بسیاری از بزرگان پیروان مانی پس از آنکه بفیض ملاقات حضرت دستور آذر کیوان نایل گشتند شیفته او شده و در زمرهٔ مریدانش داخل شدند . وهمان مأخذ از قول دستور آذر کیوان در تعریف مخالفت نفس مینویسد :

« مخالفت نفس آنست که از خواب بسیار و خوراك وعقیده وتعصب‌خویش و دشمنی دشمن دور باشی و آزار بجاندار نرسانی و ضمت و جوع وسهر وذکر را رفیق گردانی نه‌آنکه از کیشی بکیش‌دیگر روی. هندو زن گذاری ودختر مسلمان گیری و زنار بهلی و سبحه شماری . گوشت خوك نخوری وهمت بر اکل لحم گاو گماری و از بتخانه بر گردی و راه مسجد برداری .»

حضرت دستور آذر کیوان با اهل دنیا کم آمیزش میکردی وازظاهرپرستان

---

(۱) شیخ عارف حسینی بقول صاحب منتخب‌التواریخ از حجره مقفل بطریق نقل اشباح بدر میآمد و درجای دیگر ظاهر میشد. دستوربندار یزدی‌درسال ۷۲۴یزدگردی هنگامیکه فرماندار یزد او را با دونفر دستور دیگر در زندان حبس نموده بود، چون بعد از سه روز زندانبان برای احضار آنها میرود محبس مقفل رااز ایشان خالی‌میبیند پس از تفحص زیاد می‌بیند که در خانه خویش بعبادت‌مشغولند.

و خود نمایان بر حذر بودی تنها مریدان و حق پژوهان را در مجلس خویش راه میدادی و خود را بمردم آشکارا نمیساختی. یکی‌از فقهای اسلام از آنحضرت‌پرسید که چرا پیروان خویشرااز خوردن گوشت و کشتن‌جاندار و آزردن حیوان‌ممانعت مینماید . پاسخداد خداپژوهان را اهل دل گویند و دل کعبـه حقیقی است . پس آنچه بر حرم کعبه‌آب و گل حرام است‌بر‌حرم کعبه‌حقیقی بطریق اولی‌روانیست که خوردن گوشت و کشتن جانور باشد .

دستور آذر کیوان میفرمود اگر خواهید آئین خود را درهمه جانهان‌دارید از همکیشان خویش بپوشانید که این گروه برای ثبوت حقیقت طریـق خویش ، شما را بمردم میشناسانند. ونیز میفرمود معرفت‌فانی معرفت نیست‌اما شبیه‌بآنست چنانکه سراب مانند آب بنظر میرسد ولی جویا را ازآن جز تشنگی بهرهٔ‌نیست. بقول شاه سبحان :

مردان می معرفت باقبال کشند نی‌چون‌جهلا دردی‌اشکال کشند
علمی که‌بدرس وفهم معلوم شود آبیست که‌از چاه بغربال کشند

شخصی نزد دستور آذر کیوان رفت و گفت آهنگ آن‌دارم که درویشی‌پیش گیرم وبند جهان بگسلم فرمود نیکو فکری است . پس ازچنـد روز بر گشت و گفت درپی فراهم آوردن ژند و کلاه و کشکول و اسباب آن‌هستم. ذوالعلوم‌جواب داد درویشی از همه گذشتن و اسباب گذاشتن است نه فراهم آوردن . جمعی از او پرسیدند با بساکوشش حضرت صدیق اکبر و فاروق اعظم وذوالنورین درراه دین و ابراز مساعی در تبلیغ آئین چرا طایفه شیعه با آنها دشمنند . پـاسخ داد عوام گرفتار زمان ومکانند برخلاف تحقیق کیشان. باید دانست آئین شیعه را ایرانیان از این پسندیدند که چون آن حضرات آتشکده های این گروه برافکنده ودین سابق ایشان را ازمیان برداشته لاجرم آن بغض وحسد در دلهای این طایفه مانده است . (۱)

---

(۱) بدبستان المذاهب رجوع شود .

بین دو دانشمند مسلمان در تفضیل علی مرتضی بر سه‌نفر خلفای راشدین مناظره واقع شد . داوری پیش حضرت دستور آذر کیوان بردند فرمودند:

هر چار ، چار بنای پیمبری   هرچار چارعنصر ارواح انبیا

تمیز درمیان این والامنشان‌دشوار چه دو کس بکوس پدرزن بودن ،صاحب ناموس عرب خسروی پژوه و دو تن بدامادی وخشور تازی آماده شکوه. اماچون جمیع اشیاء مظهر حق‌اند حضرت اسدالله مرتضی علی مظهری کامل بوداز مظاهر الهی .لیکن گروهی از اسلامیان را عدم هدایت وجهل برآن برد که او را بخدای پرستیدند تا آنکه آن جناب انکار این معنی نمود و در امامت و خلافت حضرت ابوبکر وعمر وعثمان‌جمعی راضلالت برآن داشت که منکر ایشان گشتند.تا آنکه آن هادیان صادق دعوی این مراتب میکردند . (۱)

صاحب دبستان درضمن تعریف کنفرانس مذهبی (عبادتخانه) که اکبر شاه گورگانی شاهنشاه مغول منعقد ساخت در مورد دستور آذر کیوان مینویسد : « و نامه‌ها بآذر کیوان که سر کرده یزدانیان وآبادیان بودنبشتند واو رابهندطلبیدند. آذرکیوان از آمدن عذر خواست ونامهٔ از تصانیف خودفرستاد در ستایش واجب‌الوجود و عقول و نفوس وسموات و کواکب وعناصر و در نصایح پادشاه مشتمل بر چهارده جزو ، هر اول سطر آن پارسی بحت دری بود و تصحیف آن میخواندند عربی میشد . چون قلب میکردند ترکی بود چون تصحیف آن میخواندند هندی میگشت . نواب علامی شیخ ابوالفضل اعتقادی تمام‌بآذر کیوان داشت.»

نواب صمصام‌الدوله شاهنواز خان مینویسد :

« وفرمانی بطلب آذر کیوان که سر آمد مجوسیان‌ایران دیار بود رقم‌پذیرفت اوعذرخواست ونامه‌از مولفات خود که مشعر ستایش مجردات و کواکب ومتضمن نصایح و حکم بود فرستاد مشتمل بر چهارده جز ـ هرسطرش پارسی بحث بود و تصحیف آن عربی وچون قلب میکردند ترکی وباز مصحف آن هندی‌میشد

---

(۱) ایضاً دبستان المذاهب

و شیخ ابوالفضل میگفت که این نامه افصح است ازقرآن.»

مولانا شبلی نعمانی علامه ومورخ دانشمند هندی راجع بفرزانگان زرتشتی دریکی از مقالات خویش بزبان هندوستانی درتحت عنوان موبدان‌مجوس درمجله الندوه جلد ۲ شماره ۶ مورخه سپتامبر ۱۹۰۵ میگوید :« بسیاری‌از سرمایه‌تاریخی مسلمانان ازبین رفته ویا درشرف ازبین رفتن است . بعلاوه خسارت عظیم مذکور ، خسارت بزرگتری نیز متوجه عالم اسلام‌شده وآن تولید وازدیاد بدگمانیها وسوء ظن‌ها و اشتباهات جهانیان نسبت بمسلمانـــان میباشد ، بمرتبه‌ای که خود آنهـــا (مسلمانان) نیز بچنین اشتباهات دچار شده و میشوند و مراسم و عقایدی را که بواسطه فقدان‌معلومات درطی صدسال گذشته بین آنها مرسوم و رواج گشته‌حقایق مذهبی میپندارند .

« مردم اروپا وقایع یك عصر را علت و معلول یکدیگر میدانند و چون در صفحات تاریخ مشاهده میکنند که پس از ظهور اسلام فرهنگ و ادبیات ایرانیان بر باد فنا رفت بطور قطع یقین مینمایند که وقوع آن نتایج طرز سلوك اسلام‌بوده است . بدینطریق چون دیده میشود که در تاریخ اسلامی هندوستان‌از معابدپارسی پیشوایان مذهبی ، تألیفات ، تعلیمات و تلقینات آنها ذکری بمیان نیامده بیقین میتوان گفت که سلاطین هند یا آنکه بواسطه تعصب ، آنها را درقلمرو خویش راه نداده و یا آنکه طوری درتحت فشار واقع بوده که فرصت‌ترقی نیافته‌اند .بنابراین نمیتوان راجع بآنها اطلاعاتی بدست آورد .

« اما حقیقة علت اینگونه تصورات کم مایگی‌از اطلاعات تاریخی است.من در این مقاله باختصار راجع بداستان پیشوایان مذهبی پارسیان صحبت میدارم که معروف به موبد ومقیم این کشور و اینکه تألیفات وتصنیفات آنهاکاملا بین اهل‌علم و فرهنگ توسعه داشت. از آنجائیکه مؤلفات مسمانان مأخذاطلاعات ماست‌باین حقیقت میتوان پی برد که رفتار پیروان اسلام در هندوستان نسبت بفرهنگ سایر

مذاهب خالی از غرض و نیك بوده‌است(۱) اولین خبری که از موبدان بما میرسد از زمان اکبرشاه از سلسله تیموریه میباشد . اکبر شاه هنگام انعقـاد کنفرانس مذهبی ، پیشوایان هر گروه و مذهب را ازراههای دور ودراز دعوت نمود. باایران نیز مکاتبه کرد . آذرکیوان پیشوای کل پارسیان ایران درآن زمان ازآمدن عذر خواست ، اما یك کتاب عجیب وشگفتی از تألیفات خویش بخدمت سلطان فرستاد. از محاسن این کتاب آن بود که فارسی خالص بود با تحریف عربی میشد و چون قلب میکردند ترکی میگشت وباز تصحیف آن هندی میشد . اگرچه این صنعتی است ناممکن و من برصحت این قول اطمینان ندارم اما درهر حال این خبر ثبوتی است که آذرکیوان از تألیفات خویش بهند فرستاده است.»

شبلی پس از تعریف مقامات آذرکیوان و یازده نفر از شاگردان او مقالهٔ خود را بدینطریق خاتمه میدهد . « آیا از عدم تعصب مسلمانان ثبوتی بیش ازاین لازم است که بسیاری از دانشمندان و فضلای اسلام درزمره شاگردان ومریدان آذر کیوان داخل گشته ومباهات میکردند ؟ و چون آذرکیوان موحد و صوفی صافی مشرب وعالیمقام بود مراتب سلوك را نزد او بپایان رساندند مردم از استماع این خبر نیز متحیر خواهند شد که دانشمند بزرگی چون شیخ بهاءالدین عـاملی از صحبت آذرکیوان استفاضه‌ها حاصل نموده است . آری چه حقیقتی است‌بجا:

« هیچگه ذوق طلب از جستجو بازم نداشت

دانه میچیدم‌من آن روزی که‌خرمن داشتم»

دستور آذرکیوان تألیفات زیادی داشته از آنجمله است : پرتو فرهنگ ، مکاشفات آذرکیوان ، آئینه گیتی نما ، تخت طاقدیس و آئینه سکندری . مؤلف شارستان بارها از آنها بویژه کتاب اخیر نقل قول مینماید . متأسفانه نسخه‌های آن بغیراز مکاشفات آذرکیوان تاکنون بنظرنگارنده نرسیده است. رساله‌مکاشفات آذرکیوان منظومه‌ایست فلسفی متضمن مکاشفات دستور آذرکیوان و از حکمت

---

(۱) مندرجات فصل تجاهل مورخان وتعصب مسلمانان‌نادرستی‌بیان مولانا شبلی را بثبوت میرساند .

اشراق سخن میراند . چون فهم معانی آن خالی از اشکال نیست موبد خدا جوی
آنرا شرح وتوضیح میدهد .

حضرت دستور آذر کیوان از حکمای اشراقی بود ومریدان بسیار داشت . گروه فراوانی از زرتشتی . مسلمان ، هندو، کلیمی و نصاری از زمرهٔ شاگردانو مریدان او ویا خلفایش بودند . خوارق عادات بسیاری از او در کتب معاصرین و متأخرین نقل شده . ذکرهمه موجب اطناب است . سلسلهٔ دستور آذرکیوان به ـ آبادیان و پارسیان معروف میباشد .

دستور آذرکیوان فرزندی بنام کیخسرو اسفندیار داشت که در خردسالی‌از فیض تربیت پدر محروم گشت. لیکن بواسطه توجه وتربیت فرزانه بهرام‌بن‌فرهاد وموبد هوشیار از مریدان آذر کیوان ، مراتب دانش ومراحل عرفان راطی و یکی از بزرگان سلسله خویش گشته بجای پدر به ارشاد خلق پرداخت و چندین کتب پهلوی را بتوسط مریدان بپارسی .ترجمه ساخت.

حضرت دستور آذر کیوان راچنانکه گفتیم شاگردانومریدان بسیار بود . گروهی از آنها ببرکت نفس مرشد مراحل سلوك راطی وبمدارج‌بلندپایه‌رسیدند اینك بذکر اسامی برخی ازآنها که صاحب دبستان برای ما بیادگار گذاشته است میپردازیم .

فرزانه خراد

فرزانه خراد از نژاد مهبول میباشد . مهبول خوانسالار انوشیروان دادگر بود که بواسطه جادوی یهودی و حیله حجاب کشته گردید . خراد درشیراز بفیض صحبت آذر کیوان نایل شد وسالها ریاضت کشید و مراتب‌سلوك وعرفان راطی‌نمود. موبد درویش خوشی در کتاب خویش بزمگاه درضمن شرح خوارق عادات راجع بخراد مینویسد : « دیدم روزی خراد با اردشیر بابك نژاد ، یکی ازشاگردان آذر کیوان روبرو شده همالانه میکوشیدند . هنگامیکه اردشیر خواست شمشیر بر او زند ، خراد به پیکر سنك تبدیل شد . چون تیغ ببدن او رسید بشکست.

ابن بطوطه نیز شرحی نظیر همین مسئله دریادداشت مسافرتهای خـویش مینویسد که یکی ازجوکیهای دهلی خود را بشکل سنگ بزرگ مکعبی درآورد و سنگ بالای سر او (ابن بطوطه) معلق شد . موقعی یك بندبـاز چینی در شهر هنگچو نمایشی داد . در این نمایش مرد افسونگر طفلی را ازنظر ناپدید کرد و پس از چند لحظه اعضا وجوارح بریده ومثله شدهٔ طفل درست جلو پای‌تماشاچیان برزمین افتاد . ابن بطوطه مینویسد که در هر دو مورد وحشت او بقدری شدید و ضربان قلبش چنان تندبود که مدتی‌بیهوش گردیده وعاقبت‌اورابا ادویه‌ومشروبات مخصوص بهوش میآورند .(۱)

فرزانه خراد بقول صاحب دبستان در سال ۱۰۲۹ هجری(۹۸۹ی) بدارباقی شتافت .

---

(۱) نقل از مجله اطلاعات ماهانه شماره ۳۱ سال سوم مورخه مهرماه۱۳۲۹

فرزانه اردشیر

فرزانه اردشیر از نژاد بابك و از مریدان صاحب حـال دستور آذر کیوان بود . موبد درویش خوشی در بزمگاه مینویسد که روزی خراد با اردشیر بـرای نمایش استعداد خویش به‌پیکار مشغول گشت . آنگاه که اردشیر خواست شمشیر بر او زند ؛ خراد فوراً بمجسمه سنگ تبدیل شد وشمشیر چون بآن خورد بشکست. بقول صاحب شارستان «فرزانه اردشیر از تلامذه صاحب حال واز ائمه کشف‌وشهود حضرت ذوالعلوم است برای یکی از متشرعین بهدینان نامه نبشته در آن تصریح باین معنی میکند و میگوید آنچه اهل ظاهر میگویند در اثبات معاد جسمـانی بدلیلی که گفته‌اند معلوم شده که بر حقتعالی واجب است کـه داد مظلوم از ظالم بستاند وبیقین معلوم است که در نشاءِ دنیوی بسیاری از ظلمها واقع شده و میشود که درهمین نشاءِ انتقام آن ظلم ازظالم کشیده نشده وآن ستمگر جزای‌خودنیافته پس معلوم شد که حقتعالی نشاءِ دیگر برای آدمی تعیین فرموده که در آن نشاءِ این مکافات و مجازات ایشان بفعل آید وآن حشر اجساد خواهدبود.»

فرزانه فرشید ورد

فرزانه فرشید ورد نژادش بفرزانه شیدوش از شاگردان ساسان پنجم میرسد و ازکشاورزان پارس بود . درآن شهر بفیض صحبت دستورآذر کیوان نایل گشت وبستایش یزدان وشناختن روح خویش مشغول و بکشف و مراقبه‌پرداخت ومراتب

سلوك راطی نمود .

فرزانه بهمن

فرزانه بهمن از مریدان والامرتبه دستور آذر کیوان میباشد . بقول موبـد درویش خوشی روزی فرزانه فرشید ورد وفرزانه بهمن باهم مصاف داشتند . هر تیر که بهمن میانداخت فرشید ورد با شمشیر خویش میپراند و چون فرشید ورد تیر انداختی ، بهمن بچالاکی خود را بیکسو کشیدی و شگفت تر آنکه چون بهمن تفنگ آتش زدی فرشید ورد نیز با آتش زدن تفنگ خویش گلوله او رامیپراندی وهر دو سالم ماندندی . فرزانه بهمن در سال ۱۰۲۹ هجری (۹۸۹ی) بگروثمان شتافت .

فرزانه خردمند

فرزانه خردمند ازنژاد سام نریمان چون بفیض صحبت دستور آذر کیوان رسید رنجها برد وریاضتها کشید و از عارفان نامی گشت. بقول موبد درویش‌خوشی مولف بزمگاه روزی خردمند بارستم یکی ازمریدان کامل آذر کیوان روبرو شده به پیکر اژدهائی برآمد و از نفس خویش آتش بارید و چنار تنومنـدی را با دم آتشین خویش بسوخت . خردمند بقول صاحب دبستان سه ماه پس ازمرگ‌بهمن رخت بآشیان جاودانی برد .

کارهای خارق عادات بسیاری بخردمند نسبت میدهند از آن جمله ، آفتاب پوشانیدن و روز راشب کردن ، ستارگان را بروز آشکاراساختن ، برآب رفتن(۱) بارور گردانیدن درخت دربی هنگام، سبز کردن درخت خشك ، تبدیل شدن‌بپیکر جانوران ، خودرا از چشم مردم غایب ساختن ، سجود اشجار ، تولید برق‌درآسمان وغیره شمه‌ایست که موبد درویش خوشی در بزمگاه نقل نموده است ومیگویداین گروه در خلع بدن چنان مهارت داشتند که هر گاه میخواستند از جسم جدا و در عالم ارواح بگردش میپرداختند و کلیه علوم‌مشهور وغریب وعجیب‌را ازعالم دیگر آموخته بودند و در ریاضت سرآمد اقران و مواد عناصر ایشان را فرمـانبردار بود .

---

(۱) ابن بطوطه در سیاحت نامه خویش از یکنفر زن هندو ساکن سند صحبت میدارد که مورد غضب پیشوایان دینی واقع وچون خواستند او را در دریا غرق سازند نتوانستند هر چند میکوشیدند زن در آب فرو نمیرفت و برسطح آن میماند .

صاحب دبستان در پتنه بملاقات خراد ، فرشید ورد ، بهمن و خردمند چهار نفر از مریدان کامل وعارف رسای دستور آذر کیوان نایل و بقول خـودش مورد تلطف آنها واقع شده است .

شیخ فرماید :

سزد صاحبدلی روزی ز رحمت   کنـد در کار درویشان دعـائی

موبد هوشیار

موبد هوشیار بقول صاحب دبستان نژادش ببهمتن میرسد . تولد او در بندر سورت واقع شد . در آن موقع سورت شهر مهم و مرکز بازرگانی هند باختری بود و بمبئی جزیرهٔ بود باتلاقی و سکنه آن‌چند نفر ماهیگیر را تشکیل میداد . موبد هوشیار دانشمندی بود فاضل ، دلیر وکارآزموده و بارأی صائب وتدبیر نیکو ودر سلك مریدان دستور آذرکیوان داخل و از شاگـردان بزرگ او گشت . در ریاضت و اذکار زحمتها کشید و تایکپاس حبس دم مینمود . اما در خورش پرهیز نداشت و ازهر رنگ طعام که پیش آوردندی رونپیچیدی ولی ازآزار جانداران و افراط و تفریط گریزان بود . بقول خواجه حافظ :

مباش درپی آزارخلق و هرچه خواهی کن

که درشریعت ما غیراز این گناهی‌نیست

بقول صاحب شارستان درمجلسی که علمای اسلام وشاگردان‌حضرت‌دستور آذرکیوان حاضر بودند یکی ازعلمادرضمن‌صحبت زبان تازی را برفارسی رجحان داد . موبد هوشیار بادلایل گوناگون که ذکرش موجب اطناب‌است فضیلت‌فارسی را بر تازی محرز ساخت . سرود مستان از تألیفات اوست و بنظر نرسیده است . رساله پهلوی پیشتاب راباهر فرزانه والاگهر کیخسرو جانشین‌مرشد خویش‌بپارسی ترجمه نمود و آنراخویشتاب نام نهاد وآن رساله‌ایست دراثبات‌ذات واجب‌الوجود و اینکه کاینات را آفریدگار و سازندهٔ باید وآن خداوند یکتا و بیهمتاست و در همه جا وهمه حال حاضر وناظر بوده و هست وخواهد بود . عقول و افهام بشر از درك کنه آن ذات پاك عاجز وقاصراست . هرکه‌ازهستیش آگاه گشت از گمراهی

رست و بسلامت پیوست ودر دوجهان شادمانی یافت . کتاب نامبرده باینطریق آغاز میشود :

« بنام ایزد بخشاینده بخشایگر مهربان . بعد از تحمید و تمجید علة اولی و موجد حقیقی وموجود تحقیقی یعنی نورالانوار و نعت عقول ونفوس وانوارمجرده قاهره و مدبره و صاحبان نوأمیس وملوك علی الاطلاق که از نوروز ازل الازال تاشب قدر ابدالاباد مهر روشنائی و چراغ رهنمائی اند . چنین گوید ملازم سده سنیه عقلا وخادم مخادیم یعنی فضلا و حکما موبد هوش که خلیفهٔ شیخ الانبیاء و امام رسل مظهر موعود کیخسرو ابن قایم مقام استاد پیمبران و جانشین پیشوای وخشوران وخشور باستحقاق و پیمبر باتفاق اهل انصاف آذر کیوان .»

موبد هوشیار درسال ۱۰۵۰ یزدگردی دراکبر آباد (اگره) هندوستان جهان رابدرود گفت .

موبد سروش

موبد سروش پور کیوان پور کامکار تازی وفارسی وهندی را خوب‌میدانستی در علوم عقلی و نقلی استاد وشب زنده‌دار و پرهیز کار وجهاندیده بود . در خدمت حضرت دستور آذر کیوان استفاضه حاصل و از آفتاب دانش‌معنوی او کسب فروغ نمود . تازی را از فرزانه بهرام فرهاد آموخت .

شصت سال عمر از خدا گرفت وروی آمیزش بازن راندید . بحیوان جلالی وجمالی دهن نیالود . پارسائی پیشه کرد . از اهل دنیا دوری جست و خوراك به‌ـ مقدار خیلی کم میخورد .

بقول صاحب‌دبستان صاحب تألیفات‌زیادی است، چون نوشدارو ، سکنگبین وغیره ونقل میکرد که سیصد وشصت دلیل اثبات واجب‌الوجود را از او شنیده و چون خواسته بتحریر آرد میسر نگشته .

خوارق‌عادات بسیاری باو نسبت میدهند مانند ایجاد معدوم و اعدام موجود اظهار امر مستور و پوشیدن چیز ظاهر ، استجابت دعا و بریـــدن راه دور در زمان اندك ، آگهی بر امر پوشیده از حس وظاهر شدن‌دریکزمان درمکانهای‌جدا گانه، زنده گردانیدن مرده و میرانیدن زنده ، شنیدن سخن جانوران ونباتات ورفتن‌بر روی آب ، آتش وهوا وغیره .

صاحب دبستان در سال ۱۰۳۶ هجری (۹۹۶ی) در کشمیر بفیض‌صحبت آن بزرگوار فائز گردیده است .

فره قاری یکی از بازرگانان و نزدیکان‌فرزانه‌شیدوش اظهار میدارد که‌وقتی ازکشاورزان آچـ ن ، موضعی نزدیك بعیدگـاه کشمیر ، دلتنگ و آزرده

خاطر گشته بود به فرزانه یزدان ستای مرید موبد سروش از بدرفتاری آنها شکایت میکند .یزدان ستای درجواب میپرسد« میخواهی که یزدان زراعت را بآب دهد ؟» جواب میدهد آری.درهمان لحظه چندان باران بارید که عمارات بلند واستوارنیز ازپای درآمدو محصولات کشاورزان را آب برد وخسارات کلی بآن ناحیه وارد شد. بقول مولانای روم :

تا دل صاحبدلی نامد بدرد　　　　هیچ قومی را خدا رسوانکرد

موبدسروش ازواقعه آگاهشد وفرزانه یزدان ستای راسرزنش نمودوهمان دم باران ایستاد.فره قاری باز نقل میکند که هنگام ورود در شهر ترخان ، مردم خان بالیق نسبت بآنها بدرفتاری و ستم روا داشتند . وی حقیقت سلوك زشت آنها را بموبد سروش عرض مینماید . موبد سروش از استماعش بگوشهٔ بیرون رفت . چون شب شد مردمانی درهوا پدید آمدند که پاهایشان برزمین و سرهاشان بر آسمان بود . مردم خان بالیق راوحشت برداشت و دست از او و سوداگران دیگر بداشتند و با آنها بمدارا و تلطف سلوك نمودند و زندانیان را آزاد ساختند .

فرزانه شیدوش نقل میکند که موبد سروش رادیده در وسط آتش افروخته نشسته ببازی مشغول است (۱) صاحب دبستان میگوید آتش خوردن موبدسروش را بچشم خویش دیده است.

---

(۱) آقای بیمه دیوالا یکی از پارسیان عصر حاضر نیز دربمبئی درمجمع بزرگی برابر شهردار بر آتش راه رفت ، روزنامه انقلاب اردوی بمبئی مورخه ۳ نوامبر ۱۹۵۱ در اینمورد مینویسد « از قریه کولا بخش بنارس خبر عجیبی رسیده مبنی براینکه خانمی ازقبیله کنجر محض ثبوت پارسائی خویش بآزمایش سختی تن درداده و توفیق حاصل نموده شوهرش او را بهپیش سران قبیله به بیوفائی متهم مینماید . انجمن قبیله رأی میدهد که خانم برای تبرئه خویش باید بابرگ سبزی میله آهن داغ سرخ رابرداشته هفت قدم راه برود اگر چنانچه آتش باو آسیب نرساند بیگناه است . خانم طبق رای انجمن رفتار مینماید وآهن داغ سرخ رابرداشته راه میرود میگویند نه آنکه آتش بخانم گزند، نرسانید بلکه برگ سبز نیز بتازگی خود باقی بود.

فرزانه یزدان ستای

فرزانه یزدان ستای خدمت موبد سروش رابجان ودل پذیرفت و از برکت انفاس او مراتب سَلوك راطی و بدرجه کمال رسید . چندی از شگفتیهای کار او در ضمن داستان‌موبدسروش گفته شد . حکایات بسیاری از اعمال خارق‌العاده اودر آن دوره زبانزد خاص وعام بوده است.

صاحب دبستان ازقول موبد هوشیار مینویسد که فرزانه یزدان ستای‌برخرده سفالین دم کردی و آنرا بطلا مبدل ساختی وبه نیازمندان دادی تا خرج‌نمایند(۱) وهم اوگوید یزدان ستای را خانه چنان بود که چون کسی بدرون رفتی آفتاب میدیدی . هرگاه با یاران خویش نشستی چنان مینمودی که درکنار دریاست و نهنگی قصد ربودن حاضرین دارد. مندیل را درآتش‌میانداخت ونمیسوخت .وردی میخواند و ازنظر ناپدید میگشت .گاه برهوا آمدی و انواع خوارق عادت نشان دادی . صاحب دبستان نقل میکند آتش خوردن یزدان‌ستای رابچشم خویش دیده است .

شیدوش‌ابن انوش میگفت « جمعی نزد او نشسته بودیم واو شمعی در طشت پرآب نهاد وطاوسان پدید آمدند وروی بدان آب کردند و سر بآب فرو میبردند وخود را جلوه میدادند و مابشگفتی فرو ماندیم .» چیزی برسینه شخص خوابیده مینهاد وآنچه میپرسید جواب میداد .کامران میرزا شیرازی بقول خودش ازفرزانه یزدان ستای استفاضه‌های زیادی برده است .

---

(۱) شیخ عارف حسینی نیز بقول شیخ‌بداونی صاحب منتخب‌التواریخ ، کاغذپاره مدور در منقل‌آتش سوزان میانداخت واشرفی‌مسکوك ازآنجا بدرآورده بحضار مجلس میداد .

موبد خداجوی

موبد خداجوی پور نامدار از اهالی هرات است . سالها در خدمت‌مرتاضان و مشایخ بریاضت مشغول بوده است . شبی بخواب می‌بیند که باو میگوینــد برو مرشد و پیری بجوی که عاری از تعصب باشد . مدتها بجستجو میپردازد ولی پیر ومرشد بی‌تعصب پیدا نمیکند تا آنکه در رؤیا حضرت دستور آذر کیوان رامشاهده مینماید . باتفاق موبد خوشی ، در استخر بخدمت آن حضرت مشرف و در سلك مریدانش داخل میگردد . موبد خداجوی بقول صاحب دبستان پارسی و تازی را نیکو میدانست و از حیوانات جلالی و جمالی پرهیز میکرد، تا چهار پاس حبس دم میمود ودر شب اصلا نمیخوابید وبسیار کم میخورد وسخن نمیگفت الابضرورت و آنهم بایجاز ومختصر . در سال ۱۰۴۰ هجری (۱۰۰۰ی) بکشمیر وارد ودرهمان سال رخت بجهان جاودانی برد.

موبد خداجوی مکاشفات دستور آذر کیوان را تفسیر نموده‌است و بنام‌جام کیخسرو هردو باهم باترجمه گجراتی درسال ۱۲۱۷ یزدگردی (۱۸۴۸ میلادی) بفرمایش سرجمشید جی جی‌جی باهای بارون اول در بمبئی چاپ شد نسخه‌خطی آن بنشانی RVIII79 در بنگاه خاورشناسی کاما دربمبئی ضبط است. درزیر بخشی است از منظومه دستور آذر کیوان وشرحی راکه موبد نامبرده بر آن‌نوشته‌است :

کنون گویم ازهوش دیگرسخن	که بگذشتم از اینهمه انجمن
بسی دیدم اندك شمارم از آن	که‌نتوان شمردن‌همه زان‌روان
نخستین یکی شهر دیدم فراخ	پر از جوش وآرایش‌مرزوکاخ
نهاده یکی تخت در کاخ و من	نشسته‌بر آن تخت در انجمن

نشسته برم چهار از موبدان همه نیکخواهان به پیشم بدان

« حکما مراتب عقل را باعتبار تعقل چهار اعتبار کرده‌اند . عقل هیولائی وعقل بالملکه وعقل بالفعل وعقل بالفعل وعقل بالمستفاد ، و اطلاق این اسماء گاه برمرتبه نفس نمایند و گاه برنفس غایتش . هر اسمی درزمان تحقیق بمرتبه خاصه از مراتب تعقل اطلاق نمایند . بدانکه شهر عبارت از جسد است وکاخ حدود دل و تخت نیروی آن و آنکه خودرا براو نشسته دید روح است وچهار موبد عبارت از استعداد محض است از برای ادراك معقولات نفس خالی است در این زمان از جمیع امور در حال طفولیت و برآن خلقت این استعداد حاصل است مرانسان را و سایرحیوانات را این استعداد نیست ووجه تسمیه باین اسم اینست که چنانچه هیولائی اول فی‌نفسها خالیست‌از جمیع صفات‌زیرا که جمیع اوصاف حتی‌الوجود او را بتبعیت حاصل است . نفس ناطقه نیز در این مرتبه ازجمیع صور خالیست . اگر چه نفس خالیست از جمیع امور اما استعداد آن دارد که علوم را ادراك کند ومرتبه ثانیه از مراتب ، عقل بالملکه است و او را لازم است علم بضروریات کلیه واستعداد نفس از برای اکتساب نظریات ازبدیهیات وچون علم بضروریات حادث است بعداز بداء فطرت وخلقت پس او را شرط حادثی باید تا لازم نیاید ترجیح بلامرجح در این‌زمان نه درزمان سابق . مرتبه ثالثه از مراتب عقل ، عقل بالفعل است وآن عبارت ازملکه‌استنباط نظریات‌ازضروریات است یعنی بودن انسان‌بحالتی که هرگاه خواهد حاضر سازد ضروریات را وملاحظه نماید ایشان را و نظریات را از ایشان حاصل کند و شبهه نیست که اینمرتبه حاصل نشود پس چنین سزد که ملکه عبارت از حصول نظریات درنفس و کشتن نظریات بعداز تحصیل ازضروریات بحالتی که هرگاه خواهدصاحب اینمرتبه‌آن مدرکات تواند حاضر ساخت‌بی‌مرتب کسب جدید . مرتبه چهارم از مراتب عقل ، عقل بالمستفاد است و آن عبارت از حضور نظریات حاصله مرعقل‌را بدوام بحیثیتی که غایب نشود از او زمانی بلکه آنی یعنی جمله معقولات را حاضر یابد درذهن واو مستحضر معقولات بود و این

آخر مراتب انسانی بود و پایهٔ اولیا و انبیای کیا است .»

موبد خداجوی رساله دارد در توحید و بغایت منطقی و فلسفی است وبا ابیات و رباعیات عارفان و توضیحات و تشریحات بسیار عالی آراسته است . برای ثبوت بیانات خویش از قول دساتیر شاهد میآورد و برای دلایل بیشتر راجع به حقیقت نفس ناطقه خواننده را بمطالعه کتاب زاینده رود توصیه مینماید . این رساله بنشانی HRms 300 در بنگاه خاور شناسی کاما در بمبئی محفوظ و هنوز بطبع نرسیده است .

موبد خوشی

موبد خوشی معروف به درویش خوشی مؤلف بزمگاه ، باتفاق موبد خدا جوی در سلك مریدان حضرت دستور آذر کیوان داخل گشت ، ریاضتها کشید و خدمتها نمود ، در بزمگاه کتاب خویش که در شرح احوال و زندگانی و مراتب مقامات سیر وسلوك و کرامات حضرت دستور آذر کیوان و مریدانش سخن‌میراند دوازده‌نفر از مریدان کامل او را بدینگونه نام میبرد . اردشیر ، خراد شیرویه ، خردمند ، فرهاد ، سهراب ، آزاده ، بیژن ، اسفندیار ، فرشیدورد ، بهمن و رستم مینویسد غذای عارفان‌نامبرده از ده درم‌سنگ بالاتر نرفته و ریاضت و پرهیز گاری آنها مورد پسند خود حضرت دستور آذر کیوان بوده و نیز علاوه میکند که سایر مریدان بپایه و مرتبه آنان نرسیده‌اند . صاحب دبستان وشارستان کراراً ازبزمگاه نقل قول مینمایند این کتاب که بسیاری ازنکات‌تاریخی و تاریك فرزانگان‌زرتشتی را برای ما روشن میساخت بنظر نرسیده و درپس پرده اختفا پنهان است وشاید در گوشه کتابخانهای امرای هند و یا زوایای کتابخانهای دولتی و ملی راه فنا را بپیماید .

موبد خوشی در تعریف حال خویش و نیل بخدمت‌حضرت دستور آذر کیوان در بزمگاه مینویسد که درایام جوانی آرزو داشت به‌پیر ومرشدی‌کامل ورسابرسد. پس خدمت مشایخ وزهاد ایران ، توران ، روم وهند چه هندو ، چه مسلمان ،چه زرتشتی ، چه نصارا وچه یهود رابجا آورد .

همه گفتند« کیش خود راترك کن وبآئین‌ما گرای تا بآرزوی خودبرخوردار گردی .»

لیکن دلش بترك مذهب گواهی نمیداد ، زیرا گشایش کار ازایشان مشاهده نمینمود . تا آنکه شبی در رؤیا باتلاق، انهار، جویها ودریا رابدید. چون‌خواست از آنها بگذرد در گل فروماند . آواز پدر شنید که گفت از ایزد بخواه تا ترابآب رساند . ندائی بگوشش رسید که این مرد دریا هشته و بانهار وجویها متمایل‌است. پس روی بدریا نهاد وصدائی شنید که دستور آذر کیوان دریاست . آنگاه خـدمت آن بزرگوار را ازدل و جان پذیرفت .

بقول صاحب شارستان « روزی شخصی دانای صوری از مشایخ مرتاضان‌هند در مجلس حضرت امام‌الاولیا ذوالعلوم (دستور آذر کیوان) گفت که یکی از اکابر اسلام ، کافر مرتاض مستجاب‌الدعوات رادید که از مغیبات خبر میداد و مردم‌بدو مایل و راغب بودند . پس شیخ از او پرسید که این کمال ازچه حاصل کردهٔ گفت از مخالفت نفس . شیخ گفت تواسلام‌خویش‌عرضه کن‌وبنگر که نفست‌بکدام کیش مایل است . کافر فی‌الفور مسلمان شد و گفت چون دل بمیل کفر از اسلام وحشت کرد بدین‌عمل نمودم . موبد خوشی شاگرد ذوالعلوم بشیخ گفت اکنون نفس تو بمسلمانی‌مایل است یا بکفر. گفت باسلام . موبد خوشی خندان بدو گفت ،چون کمال نزد تو عمل بر خلاف نفس است باید ترك اسلام کنی یهودی یا از هنودی گردی . شیخ جوابداد که از اسلام دینی شایسته‌تر نیست . موبد خوشی گفت نزد هر خداوند کیش ، کیش او ستوده تر است از کیش دیگر . شیخ متحیر شده گفت حالی که من دارم کسی از کفر ندارد .موبد خوشی گفت از سر گذر هرهندوئی‌را که تو آری بی آنکه تغییرعقیدهٔ خود کند ما اورا درعرض‌یك‌چله به‌از تو گردانیم پس شیخ هندوی متعصب را بیاورد موبد خوشی او را بربط عبادت هنود چنانکـه میکرد امر فرمود ، اما کم خوری و بیخوابی وخلوت وذکر بروی بیفزود .پس‌از چله‌بعالم‌بیرنگ رسید . شیخ نیز کمالات صوری و معنوی او را دیده متحیر شد و خواست تا نقل کیش کند . موبد خوشی گفت ما کیش نداریم . نزد ما ترك عقیده باید کرد . شیخ ترك عقیده نمود . کم‌خوابی وبیداری با دوام ذکر برخودبیفزود.

موبد خوشی او را باهندوئی که سلب عقیده کرده در خلوت جایداد و در خلوت طعام و شراب هر دو گوشت حیوان جاندادهٔ خود مرده بود از گاو و گوسفنـد و خوك و بادهٔ انگوری . هر دو بعالم بیرنگ رسیدند و بمرور جمیع نفوس وعقول ونورالانوار را بی‌مثل دیدند .»

موبد خوشی رساله پهلوی موسوم به آفتابتاب تألیف زنده آزرم را بفرمان فرزانه کیخسرو بپارسی ترجمه نمود آنرا زنده رود نام نهاد. کتاب نامبرده ازقول شاهان و بزرگان پیشین در موضوع معرفت بقای روح انسانی صحبت میدارد که از روز ازل بفرمان آفریدگار هستی یافته وتا ابدالآباد باقی بوده و نابودنخواهد شد . پس لازمهٔ هرفردی است تا مادام که روح در بدن‌آخشیجی است‌بفرمان‌خود بکار وادارد تادر دشت سر گردانی حیران ومعطل نگردد .

در زیر بخشی‌است از مندرجات زنده رود در معرفت روان .

« شبری در باره روان فرماید : روان یابنده گوهریست‌تابنده ، آزاده‌ازیاب تاب زاده نفس ناطقه جوهریست‌نور مجرد از والدنوری یعنی‌عقل موجود ،هستیش هست ، نیستیش نیست ، وجود او دایمی و ابدی است وعدم او رانیست و فنا بر او ممتنع است . تنش اقراری . نیش اقراری . تن‌عنصری او راآلتی‌است جهت کسب کمال و نه آنکه او را این آلت ، آلت علویست که با او منتقل شود بعالم بالا یا چون جسد آسمانی که نفس از او اصلا مفارقت نکند ، بلکه‌آلتی است برای‌چند روزه تحصیل در این جهان و این آلت در اینجا ماند . روان کیر و کردار ارویـد شیدانی شید روان گردید . نفس‌ناطقه عملی که موجب‌ترقی وعود بعالم اصلی‌است اگر جمیع در ذات بیند قابل باز گشت بوطن خویش گردد . و زاد معاد اندوخته آید بعد ازقطع تعلق جسد عنصری‌نورانی عقل شده روانه‌صوب‌بالا گردد وحر کت بجانب آسمان ونفوس مقدس ایشان وعقول مکرم فرماید ...»

فرزانه دادپویه

فرزانه دادپویه پور هوش آمین‌از شاگردان فرزانه کیخسروپور آذر کیوان میباشد . در پارسی و پهلوی استاد بود تازی رانیکو میدانست ببرکت نفس مرشد مراحل سلوك وعرفان راطی نمود و صاحب مکاشفه ومعاینه گشت.

فرزانه دادپویه رساله پهلوی آذرگشسب تألیف فرزانه هوشگوی را باشارهٔ مرشد خویش بفارسی ترجمه وآنرازردست افشار نام نهاد. حکیم هوشگوی‌چنانکه در آغاز رساله دیده میشود از مریدان مرید ساسان دوم بوده ورساله رابنام هرمزد شاه تألیف نموده. رساله نامبرده در موضوع شناسائی خرد که در تمام موجـودات علوی وسفلی برتر است صحبث میدارد . مینویسد خرد مهین پیامبر و از همه احسان و بخشش یزدان بهتر ومعرفت پیمبران که بفرمان خداوند یکتا وتقاضای زمین وزمان ظهور نموده‌اند بوسیلهٔ آن میسر است وبمعاونت آن‌جهانیان‌از گمراهی میرهند وهر کس که بمتابعت برگزیدگان یزدان رفتار نماید ازرنج دوگیتی‌آزاد ماند .

اینست آغاز رساله : «سپاس بیشتر از قیاس حضرت مبدع‌عقل وواهب‌خیر و جاعل کل وفاعل حقیقی که نورالانوار و رب‌الارباب‌است ودرود برسید وامام‌عالم امکان عقل اول که پدر تحقیقی ونور اقرب است و سایر ارباب اجرام‌علوی‌واجسام سفلی از بسایط ومرکبات تامه وناقصه‌را خصوصاً نیر اعظم شت وخشور وخشوران برگزیده یزدان خدیو جهان راهنمای مه آباد را که راهبرابدالآباد است ومدبر عالم استحقاق خداوندصفت‌مملکت کیخسرو حضرت صاحب ناموسی کیوان‌ایوانی که صاحب‌الزمان ووالی امر است . پس از این چنین گوید راهروطریقه حقانی،

دادپویه ابن هوش آمین که حضرت صاحب‌الامری مر این بنده را امر فرمودند که رساله حکیم عالم کامل الهی هوشگوی که بوسایط از شاگردان ناموس تمام ساسان دوم است بنام شهنشاه کشور معدلت هرمز شاه‌ابن‌ملك عادل بادل‌نوشیروان جمع کرده وسلطان‌السلاطین وملك‌الملوك پرویز آن نامه را بهر ظهور براهین کشفیه ونظریه آذرگشسب خوانده ، ترجمه کن بفارسی روشن دری آمیخته که افهام بادراك آن قادر باشند و بعد از تتمیم این خدمت حضرت امام عادل و انسان مدنی کامل این ترجمه را بخطاب مستطاب زردست افشار سربلند گردانید.»

فرزانه بهرام فرهاد

فرزانه بهرام‌پور فرهادپوراسفندیار میگویند نژادش بگودرز گشوادمیرسد. در شیراز زندگانی میکرد . در اواخر عمر دستور آذر کیوان به پتنه رهسپار و در زمره مریدان آنحضرت داخل و بریاضت و تحصیل عرفان پرداخت و مراحل کمال را بانتها رسانیده چنانکه خود در مؤلفات خویش میگوید « بیاری مرشد و پیر خود حضرت آذر کیوان بملك و ملکوت و جبروت ولاهوت‌واصل وبتجلیات آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی نایل گردیده » فرزانه بهرام مردی بود فاضل ، منطق و طبیعیات و ریاضیات و الهیات و حکمت و پارسی و پهلوی و تازی وعلوم متداوله عصر خویش را بوجهی نیکو فراگرفته و دانشمندی بود رسا و فیلسوفی کامل . علوم‌ظاهری را از خواجه جلال محمود از شاگردان‌ملاجلال‌الدین محمد دوانی متوفی سال ۹۰۸ه کسب کرده بود . کتاب شارستان تألیف اوست و باسم فرزانه کیخسرو پور دستور آذر کیوان مرشد خویش تدوین نمود . موضوع آن اخلاق و حکمت و شرح مناظرات مؤلف وسایر مریدان حضرت آذر کیوان باعلما و مشایخ متعصب اسلام میباشد و الزامات و اتهامات بیجائی را که بزرتشتیان‌وارد آورده‌اند بروشی بسیار نیکو جواب میدهد . مؤلف هنگامیکه بر رد رساله یکی از نویسندگان اسلام راجع بداستان بهمن درازدست و کتاب محمد امین راجع بخواب و رؤیا و حدیث سخن میراند ، احاطه دانش خودرا بر کتب موجوده زمان چه‌عربی چه‌فارسی‌چه پهلوی وچه فقه‌واصول واحادیث و سنت بخوبی روشن‌میسازد

صاحب دبستان‌از قول موبد هوشیار نقل میکند که روزی فرزانه بهرام پیش حضرت دستور آذر کیوان ایستاده و در دل داشت که مرشد رازدلش را بگوید . آن

حضرت رازی که در دلداشت بگفت . سپس فرمودای فرزانه راز دل دانستن آسان
است اما زبان برای‌چکار است ؟ باید آنرا بکار برده بیکار نگذاشت .

فرزانه‌بهرام با وجودیکه از دانشمندان درجه اول عصر خویش بود از شغل
تجاری‌امرار معاش مینمود . در سال ۱۰۲٤ هجری(۹۹٤ی) در لاهور بجهان‌مینوی
شتافت . در زیر نمونه‌ایست از مندرجات اخلاقی شارستان مؤلفه او .

«بسبب مکرمت نمودن واکرام ورزیدن بزرگی ها زیاد شود . چه هر که
در سخاوت برارباب‌استحقاق بگشایدایزد تعالی ابواب ارزاق و درهای اقبال‌بروی
مفتوح گرداند و او را بر معراج جلال و مرقات کمال بر آرد یعنی اساس اقبال
بتمهید قواعد افضال تواند و ترقی بدرجات‌معالی بارتکاب اخطار و افتحام مهالك
و اتفاق اقتدار مسلم ماند . عذب زبان کلید ابواب معانی است یعنی فطاطب طبع
و سوی خلق موجب انهدام‌اساس دولت و انقباض‌قواعد حرمت است . رفق ومدارا
و حلم و مواسا وسایط تأکیداسباب دولت و تمهید بنیان حرمت و درشتی وتبزی
کردن دوستان را برماند و چرب زبانی و سخن خوش دشمنانرا دوست گرداند .

موبد پرستار

موبد پرستار پور خورشید درپتنه استان‌نشین بهار ومرکزدستورآذرکیوان قدم بعرصه وجود نهاد . پدرش خورشید از اهل اصفهان‌بود . موبد پرستار جوانی مرتاض بود و در خردسالی بخدمت دستور آذرکیوان رسید . اما معرفت وکمال را در خدمت موبد سروش خلیفه آذر کیوان حاصل نمود. ریاضتهای سخت کشیدی و از سرشب تاصبح بسر ایستادی وذکر کردی . کتاب تبیرهٔ موبدی‌تألیف اوست. در سال ۱۰٤۹ هجری (۱۰۰۹ی) در کشمیر خلع بدن‌نموده جاودان‌ازجسم وکالبد خویش دوری جست .

فرزانه بهرام کوچک

فرزانه بهرام پور فرشاد معروف ببهرام کوچك ، بزیارت حضرت دستورآذر کیوان مشرف ولی کمال و معرفت را در خدمت فرزانه بهرام پور فرهاد صاحب شارستان کسب نمود . بهرام کوچك‌فرزانهٔ بود خدا رسیده واز خلق رمیده ،بعلوم عقلی ونقلی دانا و در زبانهای فارسی ، تازی ، هندی وپرتقالی استاد . بقول‌صاحب دبستان گویند ارژنگ‌مانی نگاشتهٔ طبع‌اوست. تصانیف‌حکمت اشراقی شیخ‌اشراق شهاب‌الدین سهروردی را بفارسی روان ترجمه نمود . شبها رانخوابیدی واز کتابت امرار معیشت مینمودی . گویند دوسه روز نشستی،نه‌خوابیدی ونه بلند‌شدی‌ونه‌غذا و آشامیدنی صرف کردی ، افطارش اندکی شیر گاو بودی . فرزانه بهرام بااجازه مرشد خویش بارشاد خلق پرداخت و مریدان بسیاری بدورش حلقه زدند . درسال

۱۰۴۸ (۱۰۰۸ ی) هجری درلاهور در گذشت .

فرزانه کیشمند

فررانه کیشمند ، دانشمند پارسی است بخدمت حضرت دستـور آذر کیوان رسید و در زمرهٔ مریدان او داخل گشت ریاضتها کشید وبکشف وشهود نائل شد . مراتب سلوك راطی و از بزرگان عصر خویش گشت . صاحب شارستان بارها ازاو اسم میبرد ونقل قول مینماید.

موبد پیشکار

موبد پیشکار پور خورشید ، برادر کهتر موبد پرستار درپتنه متولد شد . در هندی اشعار نغز ونیکو دارد واز ادیبان آن گروه است . او نیز چون برادر مهتر خویش بفیض دیدار دستور آذر کیوان مستفیض ولی در سلك مریدان موبد سروش داخل وبکمال و معرفت و بیخودی نایل گشت . صاحبدلی بود آزاده و پاکباز واز تعصب وقیود مذهبی بری . با برادر خویش بکشمیر وارد واز آنجا رهسپار خطا گشت . در حبس دم ونفس سرآمد بود . بقول موبد هشیار نوبتی دم فرو گرفت و بآب درآمد و دو پاس زیر آب بود ، سپس سر بر آورد . موبد پیشکار با صاحب دبستان معاصر و تا زمان تألیف کتاب درحیات بوده .

فرزانه شیدوش

فرزانه شیدوش پورانوش معروف بفرهوش بواسطهٔ اخلاص پدرش بدستور آذر کیوان صاحب مقام و مرتبه بلند پایه گردید . پس از درگذشت آذر کیوان ، بنا بدعوت پدر وزربادی پدر زن خویش باتفاق فره‌قاری از پتنه بکشمیر رهسپار و از آنجا آهنگ کاشغر داشتند که شیدوش را هوای سلوك بر سر افتاد ودر مجلس مریدان آذر کیوان شرکت و بریاضت و تصور چنان مشغول شده تا روان دستور آذر کیوان درجلو دیدگانش حاضر واورا بسلوك تعلیم وبمراحل بیخودی و فنا و بقا زایل ساخت .

صاحب دبستان از قول فرزانه شیدوش نقل میکند کـه او در تیره شب

بروشن روانی ازاین ظاهری جثه روان شده بانوار غیبی نورآمود رسید و پردگی حقیقی هر هفت پرده از پیش برداشته شد ، ناسوت را گذاشته از ملک گذشت و ملکوت درنوشت . وجود مطلق نورالانوار بتجلیات آثاری وافعالی وصفاتی وذاتی فرو یافت . هستی موهوم نابود ووجود حقیقی مشهود گشت ومیگفت هرموجودی درجهان خاکی با فروغی ازپرتو ذات احدیت تعبیه گشته است .

بقول رفیع :

گر دیوی و گر فرشته سر رشته یکی است

دهقان و بهار و مزرع و کشته یکی است

بـا وحدت او ز کـثرت خلق چه باك

صد جای اگر گره زنی رشته یکی است

بقول صاحب دبستان ، فرزانه شیدوش از غذای گوارا ولذیذ دوری‌میکردی اما لباسهای گرانبها.وزیبا میپوشیدی ، حتی خدام‌وپرستاران اونیز آراسته‌آراسته بودند وانجمن او همیشه معطر میبود و میگفت شوکت وجلال او بواسطهٔ نظر و تأئید پیر اوست . با زنان‌آمیزش نداشتی وآنان را در مجالس خویش راه ندادی از متعصبین دوری میجستی و با آنان ننشستی . فرزانه شیدوش مدتی در کشمیر رنجور افتاد و چاره از دست پزشکان بیرون رفت .ع. طبیب کیست مسیحا اگر شود بیمار . اصحاب واطرافیان اندوهگین شدند اما خودش خوشحال و مسرور . هرچند بر شدت بیماری میافزود بر مسرت وی نیز افزوده میگشت و این بیت خواجه حافظ را میخواند :

خرم آنروز کز این منزل ویران بروم

راحت جـان طلبم وز پی جانان بروم

بهـوای لب او ذره صفت رقص کـنان

تا بسر چشمه خورشید درخشان بروم

هنگام نزع باطرافیان اندرز داده و گفت خوشحـال باشید که من از این

تیره خیالستان بسوی لامکان وموجود حقیقی بی‌تعین روانم ودستها را بلند کرده این اشعار را بخواند .

اگر هادی ایم و گر مهدی ایم بجنب قدم طفلگی مهدی ئیم
یکی قطره ایم از محیط وجود اگر چند داریم کشف و شهود
من ازقطره گی کشته‌ام بس‌نفور خدایا رسانم بدریای نور

چون باینجا رسید چشم فروبست . شیخ ابوالفضل فیاضی گفت .

آن قطره شد بچشمه وآن چشمه شد بجوی
و آن جوی با محیط ازل یافت اقتران

فرزانه شیدوش در سال ۱۰٤۰ هجری (۱۰۰۰ی) بآشیان ایزدی شتافت و در دریای نورالانوار مستغرق گشت .

موبد هوش

موبد هوش (هشیار) عالم صوری ومعنوی است . میگویند نژادش بجاماسب حکیم میرسد . فارسی ، پهلوی و عربی را خوب میدانست کتاب جشن سده را ترجمه نمود .

بقول صاحب دبستان که در سال ۱۰۳۶ هجری (۹۹۶ی) او را در کشمیر ملاقات نموده جامعیت وی از آن کتاب آشکار میگردد و مینویسد بسر انگشتان دست بایستادی و بدن او بزمین نرسیدی و ریاضتهای سخت کشیدی . این موبد هوش بغیر ازموبد هشیاری است که مؤلف سرود مستان میباشد .

موبد مهراب و موبد ماه آب[1]

موبد مهراب وموبد ماه‌آب دوبرادر بودند درخدمت بهرام‌بن فرشاد معروف ببهرام کوچك ، بریاضت ومجاهدت نفس مشغول و مراحل سلوك و عرفان را طی نمودند . ماه‌آب برادر کهتر است وپیشکاری مرشدخویش رابعهده داشت . بردباری وفروتنی وتحمل مشقات آنهارا مولف دبستان در کتاب خویش شرح داده است وما شمه ازآن را درپایان تذکره صاحبدلان میآوریم .

---

(۱) شمس‌العلما دکتر حیوانجی جمشید جی مدی در مقاله خویش در ژورنال کاما اورینتل اینستیتوت شماره ۲۰ این دوبرادر را که صاحب دبستان صراحة با واژه چون تو موبدی رهبربدی خطاب میکند اشتباها ازمریدان غیر زرتشتی سلسله دستور آذر کیوان معروف به آبادیان تصور کرده است . زیرا که مولف هنگام تعریف ازصفات آبادیان که پس از ذکر مریدان غیر زرتشتی سخن میراند شمهٔ از خصایل آنها را بیان نموده است .

حکیم کامران

حکیم کامران شیرازی ، بقول صاحب دبستان « ره سپر کیش مشائین بود. علوم عقلی و نقلی را نیکو میدانست و از فرزانه یزدان ستای مرید موبد سروش استفاضه‌های معنوی حاصل وشگفتیهای بسیار تعلیم گرفته بود بعد از کسب کمال به« گوا» رفت که از بنادر غربی هند و مستعمرهٔ برتقالی است. بمجالست پرتقالیها رغبت نمود و بکیش نصاری جلوه گر آمده لاجرم انجیل‌را نیکو آموخت وازعلوم ایشان مایه‌ها اندوخت و بعد از آن بهند شمالی مراجعت و باراجه ها آشنا شد. بکیش ایشان گام‌زد . شاسترهندوئی یعنی علوم ایشان رانزد براهمه فاضل‌بخواند و درآن نیز سرآمد دانایان هند شد . اگر چه بظاهر بمذاهب مذکوره پی‌سپرد. اما برعقاید حکمای قدیم بود . از دروغ ، دزدی زنا و اغلام سخت دوری نمودی‌و ازکشتن‌جانوران احتراز داشتی اما گاه گاه شراب خوردی، گفتی دراو فایده‌بسیار است و ادعیه که در میان حکمای یونان رایج بود ، در ستایش واجب‌الوجود و عقول ونفوس وکواکب خواندی و ازکس چیزی نپذیرفتی بتجارت مشغول بود آن مایه که‌او را بسند بودی بدان قناعت کردی و میرزا ابوالقاسم فندرسکی اورا برادر با جان برابرمیگفت و مهین‌برادر مینوشت و در سنه ۱۰۵۰ هجری(۱۰۱۰ی) در سرای فرخ‌نزدیك به اکبرآباد تجرد گزید . گویند در بیماری آنچه داشت‌همه را بفقیران بذل فرمود . زر نقد را به براهمه بیشنو (فرقهٔ از هنود) و مانند آن داد چه ایشان حیوان آزار نیستند. پوششها را بدست‌محمود نامی داد تابدرویشان راه کشمیر وکابل که در آنجا سرمای شگرف است بدهد و محمود چنان کرد و خورش آنچه موجود داشت بگاوان و خران و مسافران و مسکینان داد که‌ایشان

بار میکشند . کتابهای حکما را بموبد هشیار سپرد تا بمردم حکیم مشرب حکمت دان رساند . فرزانه هوشیار مرا گره کتابهای او رابخش کرد و بیاران فرستاد و در مرض الموت پیوسته بقرائت الهیات شفا وترجمه اسولوجیا مشغول وشادان میسرود که بالوهیت مبدع تعالی و نبوت عقل و امامت نفس و قبله بودن فلك و نجات فلاسفه ایمان دارم و از ادیان و مذاهب دیگر بیزارم و در هنگام در گذشتن ، نام واجب الوجود وعقول ونفوس و کواکب میگفت وحاضران نیز بدان مشغول بودند تا جامه گذاشت (جسم را رها کرد) وعمر او نیز از صدسال گذشته بودنیرویش نکاسته، قوت وقدرت داشت وهمچنین به موبد هشیار سروده بود که بعد از مرگ سوختن کالبد ستوده‌تر است اما چون مردم ترا مانع آیند پس مرا سر بمشرق و یا بمغرب دفن کن که جمیع بزرگان چون ارسطو ومتابعانش چنین خوابیده‌اند .موبدهشیار چنین کرد و هم موبد هشیار بفرموده او بر سر قبرش تا یك هفته هر روز و شب بخور آن کواکب که آن روز وشب بدو تعلق داردبیفروخت و آن خورد و پوش که منسوب بدان کوکب است ببراهمه ومستحقان رسانید و ایشان همه دعا میکردند وآن کوکب را شفیع میساختند تاروح حکیم کامران بمجردات پیوست. پس موبد هشیار باگره گرائید وکتابی دیدم بخط او که نوشته بود که پس از جامه گذاشتن کامران ، او رادر واقعه دیدم باللباس نیکوباحضرت مشتری نشسته گفتم چون آمدی گفت مجردات مرا چون بیخواهش دنیوی یافتند جذب کردند وشفاعت همین را گویند .»

فرزانه شیدوش

فرزانه شیدوش پوربهرام از فضلا و حکمای آبادیان و پارسیان است که بمقامات عالی کمال و عرفان رسیده . با فرزانه بهرام پورفرهادصاحب شارستان معاصر بود و بسیار مورد ستایش او قرار گرفته است . در مجلسی که مریدان آذر کیوان با علما و فقهای اسلام راجع بامتیاز مذاهب بحث میکردند فرزانشیدوش بقول صاحب شارستان در تحقیر اسلام چنین میگوید «در دین محمد صلعم هفتاد و سه فرقه‌اندهر کدامی مخالفدیگری . همدیگر را گمراهوضال دانند وبزرگان خود را بدیاد میکنند . چنانچه شیعه که گروهی از فرقه محمدی علیه‌السلام اند اهل سنت تو به ایشان را بر نمیدارند و چنانچه روایت کرده اند سب‌الشیخین کفرلاتوبه معها و همچنین مذهب ایشان در فروع و اصول مختلف است و ظاهر نمیشود که حق باکدام فرقه است . و آنکه میگویند دین محمدی عالم را فرا گرفته قولی‌است ناروا . چنانکه‌هنوز در این دیار اعلام دین‌محمدی نیفراخته‌اند چون چین و خطا و جزآن و زیر بلاد هند و بلاد فرنگ و امثال آن که‌در آن‌نام مسلمان نتوان بردو اگر گویند که در غالب شدن‌اند مشهور است که چنگیزخان بر ایشان غالب شده جمعی کثیر از ایشان را بقتل رسانیدند و مدتها اعدای ایشان را بر ایشان مسلط گردانید . و همچنین هلاکوخان مغول در حین تسلط خلیفه بغداد را بقتل رسانید ، یهودیان را برای جزیه و ادای مال و حصول زرامان داده علما و قضات و فقها را درشط بغداد غرق گردانید که از ایشان کسی منتفع نمیشود و نعمت الهی را زیاده میخورند و در آفرینش مزیدند . و ما محتاج باین غلبات غیر نیستیم . خودجمعی که‌دعوی‌خلافت و امامت میکردند . چون خلفای بنی‌امیه

و عباسیه در قتل اولاد و احفاد حضرت رسالت ساعی بودند . اکثر را بقتل رسانیدند و هنوز در کشش و ابطال همدیگر میکوشیدند و در منمت خود چیزها میگویند و آنچه در یك منهب استنباط از احادیث نمودند مخالفت تمام با مذهب دیگر دارد مثلا یکی پای شستن جایز داشته و بسم الله را جهر میخوانند و دیگری بر نفی آنست و دست را از مرفق بسوی انگشتان میشوید و بر عکس دیگری جایز داشته .دیگری بکف واحد آب مسح را جایز داند و جز آن زشت و نادرست . فلاجرم نماز جمعی که بدو کف آب بیش شسته‌اند درست نخواهد بود ، پس نماز جمیع علمای سابق درست نبود . چه صلوة بی طهارت درست نبود . چون تارك الصلوة باشند نزد ایشان سالب نماز واجب القتل و ارکفره است چنانکه فرمود اقم الصلوة و ان لاتکون من المشرکین و مطابق این حدیث ذکر کرده‌اند من ترك الصلواة متعمداً فقد کفره چون ایشان خود در اسلام ثابت نباشند ، دیگران را چه هدایت توانند کرد .»

فرزانه مهر آذر

فرزانه مهر آذر از اصحاب کشف و شهود و منسوب بسلسله آذریان میباشد که مکتب دستور آذر کیوان و سلسله او از آن‌سرچشمه گرفته است . این‌فرزانه صاحب حال بقول صاحب شارستان راجع بحقیقت دجال چنین گفته «بادله عقلی و نقلی و به براهین کشفی و شهودی بر من ظاهر و باهروعیان و متحقق گشته از دجال که مخبر صادق خبر داده این جماعت ، علمای جاهل‌اند که عالم را بفساد آرند »

فرزانه اسپندیار

فرزانه اسپندیارپور رستم‌پارسی از بزرگان و حکیمان و عارفان عصرخویش بوده و در اصفهان میزیست . سالها بریاضت و تزکیه نفس خویش مشغول و ازائمه کشف و شهود گشت . دستورآذر کیوان بقول‌صاحب‌شارستان همواره او را بفضیلت و عرفان و دانش ظاهری و باطنی ستودی . شاید اسپندیار جد فرزانه بهرام مولف شارستان باشد .

فرزانه بهرام و ساسان آذری

فرزانه بهرام پورشیدوش و فرزانه ساسان‌آذری دانشمندان و عارفان معروف آبادیان و پارسیان‌اند فاضلانی کامل عارفانی رسا بوده‌اند ، صاحب شارستان بـارها گفته‌های آنها رادر کتاب خویش شاهد آورده و بسیار میستاید .

درویش بهرام

فرزانه درویش بهرام‌صوفی صافی مشرب و از اهل فضل و کمال بوده . بقول مؤلف آئین اکبری از اهل ترکستان میباشد . بدیدار خضر نایل و مراحل‌سلوك را از فیض آن بزرگوار باتمام رسانیده . درویشی بود دانشمند و از اهل کشف و شهود و شغل سقائی اختیار کرد .در بارگاه اکبرشاه گورگانی‌عزتی‌بسزا داشت آنرا ترك و بسراندیب رفت ودر آنجا درگذشت . این شعر از اوست .

اساس پارسائی را شکستم تا چه پیش‌آید
سر بازار رسوائی نشستم تا چه پیش‌آید
بکوی زاهدان بیهوده عمری در بدر گشتم
کنون رند و خراباتی و مستم تاچه‌پیش‌آید
گهی زاهل عبادت میشمارندم گهی قاشق
بهر طوریکه میگویند هستم تاچه‌پیش‌آید

فرزانه موبد کیخسرو

فرزانه کیخسرو اسفندیار پور دستور آذر کیوان متخلص بموبد از عارفان صاحب کمال و صاحبدلان والامرتبه زرتشتی است و بامقام ولایت از مادر بزاد. در خردسالی از مهر پدری محروم ماند و در آغوش موبد هوشیار از مریدان با کمال پدر و بسرپرستی او بسن بلوغ رسید و باتفاق گروه آذریان و سپاسیان بجای پدر بر مسند خلافت نشست و بارشاد خلق مشغول گشت . صاحب شارستان دراینمورد گوید : «معهذا مخدوم زاده عالم اشرف کیخسرو که در صغر سن از پدر نامدارش که از عظمای حکمای سلاطین اولیاء بوده جدا مانده ... » فرزانه موبد کیخسرو بدو نام کیخسرو و کیخسرو اسفندیار نامبرده شده است و فلسفهٔ اشراق را بحال نیکو میدانست و شاعر عرفانی بوده اما باشعارش مارا دسترسی نیست این قطعه از اوست :

زاهد و سامان پرستان راضی‌اند از ما که ما
خود شریك هیچیك در دنیی و عقبی نه‌ایم
دشمنی خیزد ز شرکت ما بقصد دوستی
آخرت را باختیم و در پی دنیی نه‌ایم

در مرثیه شیدوش ابن‌انوش که با او رابطه معنوی داشت گفته :

شیدوش تازدیدهٔ من بر کرانه شد — گرچشم‌خانه بود بسررودخانه‌شد
آرامگاه طایر قدسی سپهر بود — زین پست آشیان بفراز آشیانه شد
آزاده بودوزاد وجز آزادگی نجست — تن را بتن گذاشت روانش روانه شد
جانش بحضرت جان آفرین رسید — بیرون زقیدچرخ‌وزمین وزمانه‌شد

فرزانه بهرام‌بن فرهاد کتاب خویش شارستان را بنام او تألیف نمود و در ستایشش گوید « و کیخسرو فرزند ارجمندش که اوسروشی‌است در این لباس‌جلوه فرموده انوار ولایت از جبین اولامع واین بزرگی اباعن جد در ایشان‌ازآنست... بر تحقیق سپاسی گروه این رتبه تعین نبوت و امامت درآذریه است بعد ازنیاگان نامدار ، حضرت آذر کیوان صاحب این فر بوده و اکنون نوبت بفرزند نامدارش کیخسرو اسفندیار رسیده ،...»

فرزانه دادپویه پور هوش‌آئین که از مریدان اوبود در دیباچه کتاب زردست افشار که باشاره مرشد خویش از پهلوی ترجمه کرده آمده « و امام وقت و ملك علی‌الاطلاق مدبر عالم استحقاق خداوند صفت مملکت ، کیخسرو اسفندیار خلف حضرت صاحب ناموسی نبوت پناهی رسالت گاهی کیوان ایوانی که صاحب‌الزمان ووالی امر است »

فرزانه موبد خوشی بفرمان فرزانه کیخسرو رساله پهلوی‌آفتابتاب راپپارسی بوشت وزنده رود نام نهاد در ستایش او گوید : « عارف نورالانوار واقف عقول و اسرار دانای مبداء ومعاد بکشف‌نظر، بنی‌انسان منظر، فرشته سیر ، رسول‌موجود موجود حقیقی ، امام موعود ، مقصود تحقیقی ، صاحب ناموس نامدار ، ملك‌علی‌الاطلاق روزگار ، مدبر عالم باستحقاق ، انسان مدنی باتفاق ، قطب زمان و غیث ادوار کیخسرو اسفندیار ...»

فرزانه موبد خداجوی پور نامدار در دیباچه جام کیخسرو که بنام‌اومنسوب نموده وی را چنین میستاید : « کیخسرو عالم معانی ، لهراسب دیار نکته دانی ، خورشید سپهر کامکاری ، جمشید سریر نامداری ، کیقباد ایران عرفان ، کیخسرو ابن کیوان بجام کیخسروش موسوم ساخت ...»

موبد هوشیار که همواره در سفر و حضر بافرزانه کیخسرو همراه بود در کتاب خویشتاب که باشاره او نوشته آورده « خلیفه شیخ‌الانبیاء و امام رسل مظهر موعود کیخسرو اسفندیارابن قایم‌مقام استاد پیمبران وجانشین پیشوای‌وخشوران

وخشور باستحقاق ، و پیغمبر باتفاق اهل انصاف ، آذر کیوان بدین بنده که ازبدو امکان خانه زاد این طبقه‌عالیه است ونجات ابد هم ازبندگی‌این درگاهمیجوید...»
و در مورد علم ودانش‌معنوی وروحانی و کشف وشهود او آورده « راهبر آل کشف کیخسروابن ناموس اعظم آذر کیوان در صغر سن بی‌نظر بکتب با نامه گرد آور تقریر کرد ...»

دبستان المذاهب چنانکه از قرائن محققه و دلایل متقنه بنظر میرسدتألیف فرزانه کیخسرو میباشد ونه تألیف میرزا محسن فانی کشمیری که بنامش شهرت یافته است . دانشمند پارسی ملافیروز ، موبد را مؤلف دبستان‌میداند زیرادرحاشیه نسخه خطی کتابی که در کتابخانه اوست دربرابر نام موبد بقلم سرخ نوشته شده که مؤلف کتاب است . اما خود ملافیروز چنانکه‌از نگارشاتش‌برمیآید ازنام‌اصلی موبد بیخبر بوده است . اما صاحب‌مآثرالامرا ذوالفقار ساسانی متخلص بموبد را صاحب دبستان میداند .

دانشمند دیگر زرتشتی کیخسرو ابن‌کاوس پارسی در نامه‌ئی (۱) با دلایل و براهین معقول فرزانه کیخسرو را نگارنده دبستان معرفی مینماید و مینویسد «اما بعد بر رأی منصفان ذوالابصار مبرهن تواند بود که چون در هر زمان بعضی از متعصبان هر مذاهب که گرفتار زمان ومکان اند چنانکه حضرت مولانای رومی در مثنوی آورده :

اختلاف خلق از نام اوفتاد چون بمعنی رفت آرام اوفتاد

و در بند صورت و اسم مقید و دین خود را حق و کیشهای دیگر را باطل میدانند و از این معنی که درهر کیشی به‌یزدان توان رسید چنانکه درنامه‌بیچون شت دساتیروارد « راهها بسوی خدا بیش از دمهای آفریدگان است » و در قرآن مجید نیز از این معنی خبر داده الطرق‌الی‌الله بعدد انفاس‌الخلایق‌غافل وازمطالعه کتب و تصانیف بیگانه کیش خویش اجتناب لازم دانسته لاجرم از مطالب وفواید

(۱) رجوع شود بنسخه‌خطی‌بشماره HP(ms) 300 محفوظ دربنگاه‌خاورشناسی کاما در بمبئی.

آن بی‌بهره میمانند فلهذا برخی از مؤلفان کتاب بنا بر مصلحت و رفع تعصب آن گروه اسم خود را ظاهر ننموده‌اند تا عوام‌الناس از آن محترز نبودی پی بمقصود برند چنانکه مصنف منصف کتاب دبستان المذاهب که بدون جانب روی و طرف گیری بیان اعتقادات هر گروهی و کیش و کنش هر انبوهی را بی کم وکاست رقم زد خامه تحقیق نموده ونام نامی خودرا آشکار نساخته اما در این‌زمان چون‌بعضی از طالبان در جستجوی نام صاحب کتاب موصوف میباشند و جمعی او را پارسی و چندی وی را مسلمان دانسته حتی برخی از زرتشتیان هندوستان نیز بگمان آنکه مؤلف کتاب مذکوره‌خالف کیش پارسی بوده‌لهذااین کمین بنده‌هیچمدان کیخسرو ابن‌کاوس پارسی که بفتور فهم و قصور دانش موصوف استلازم دانسته که آنچه در این باب بخاطر رسیده مشروح ومبین‌سازد تا شاید رفع گمان آن‌حق پژوهان گردد مخفی نماناد که برچند دلائل مبرهن میشود که نگارنده کتاب مذکور از عظمای حکمای پارسیان‌بل حضرت‌امام‌زمان کیخسروابن دستوردستوران وجانشین‌پیشوای پیمبران شت آذر کیوان است. نخست آنکه ازروی کتب تصانیف پارسیان یزدانی ثابت است که آنحضرت موجود و خلیفه برحق صاحب ناموس آذر کیوان بوده .»

مؤلف‌پس‌از ذکردلایل بیشمار بااستناد ازنوشتهای معاصرین فرزانه کیخسرو وخود کتاب دبستان در پایان نامه دردذکر عقایدهندوان نقل ازدبستان چنین‌آورده « چون روزگار ناپایدار نامه نگار را ازپارسیان جدا افکند هم انجمن شمنان‌صنم و بت قبله گاهان پرستنده وثن ساخت لاجرم عقاید این تدقیق آمود گروه بعد از پارسیان گذارده آید ظاهر است که از پارسیان پارسی کیشان رامیخواهد چه ذکر آن گروه پیش ازعقاید هنود بیان نموده پس دانسته میشود که اصل زاد بوم او از پارسی بوده چه‌اگر غیر پارسی بودی ننوشتی که چون روزگار ناپایدار نامه‌نگار را از پارسیان جدا فکند نیز از روی غزل سردفتر دبستان که در ستایش و توحید ذات باریتعالی گفته دریافت میشود که موبد تخلص میکرده چنانکه مصرع موبد حق ادیب تو و گیتی ادبستان آشکار است که لفظ موبدمخصوص پارسیان‌است‌دیگر

آنکه عقیده هر مذاهبی را از زبان اهل آن مذهب و از روی کتب آن‌فرقه ذکر کرده و اکثر مطالب وعقیده یزدانیان رابدون گفته غیری تقریر نموده پس‌معلوم میشود که خود از اکمل سالکان آن‌طریقه والابوده...»

میرزا محسن فانی کشمیری که بنام مؤلف دبستان شهرت یافته بقول‌لچمی نارائین اورنگ آبادی متخلص بشفیق و صاحب گل رعنا مدتی را درالهآباد و بقیه زندگانی خود را در اوان‌طفولیت وپیری درکشمیربسربرده وچون صاحب‌دبستان چنانکه از نوشتهایش برمیآید در آغوش پرستار و درجوانی در اطراف و اکناف بسیر و سیاحت مشغول نبوده است .

صاحب گل رعنا (۱) مینویسد : «فانی شیخ محسن از اکابر کشمیراست ودر فضل و کمال و شاعری عدیم‌النظیر اکتساب فنون از ملا یعقوب صرفی کشمیری نمود و بعد تکمیل بدرگاه صاحبقران ثانی شاهجهان رفت و بخدمت صدارت‌صوبه اله آباد امتیاز یافته بالهآبادشتافت ومرجع‌خاص وعام‌آن دیارشد .چون‌صاحبقران ثانی‌افواج قاهره رافرستاده بلخ‌را تسخیر کرد ونذر محمدخان والی بلخ گریخت و اموال او بضبط درآمد از کتابخانه‌اش دیوان شیخ محسن مشتمل بر مدح خان مذکور برآمد بنابرآن از نظر پادشاه افتاده بی‌منصب و از صدارت معزول گردید اما مراحم پادشاهی بسالیانهٔ فراخور حال ، او را کامیاب ساخت او بکشمیر رفته درکمال اعتبار بسر میبرد حکام کشمیر بخانه‌اش میرفتند . شیخ همواره اوقات را بتدریس معمور میداشت . صاحب کمالان بسیاری از حاشیه محفل‌او برخاستندمثل محمد طاهر غنی و حاجی اسلم سالم . شاعری دون مرتبه اوست . رحلت‌او درسنه احدی و ثمانین و الف واقع شد .»

بنا برآنچه گذشت مؤلف دبستان‌فرزانه موبد کیخسرو پوردستورآذر کیوان میباشد وشیخ محسن فانی یا بقول صاحب مآثرالامرا ذوالفقار آذرساسانی نیست . و ازدیباچه کتاب‌برمیآید که نویسنده آن شخصی بوده‌غیرمسلمان و دیباچه را با

---

(۱) رجوع شود بتذکره گل رعنا مورخه سال ۱۱۸۱ ه بشماره R VII 121 محفوظ دربنگاه خاورشناسی کاما بمبئی .

چندبیت توحید آغاز و در مقطع آن اسم خود را آورده است و آن موبد کیخسرو میباشد و آن است این ابیات :

ای نام تو سردفتر اطفال دبستان — یاد تو ببالغ خردان شمع شبستان

بینام تو نا کشته زبان کام عجم را — هر چند ندانند کلام عربستان

با یاد تو دل دربدن سالك وعارف — شاهنشه آرام سریر طربستان

هرراه که رفتم بسر کوی تو پیوست — مطلوب وجود تو وهستی طلبستان

دریافته دریافت که دریافت جز این نیست

موبد حق ادیب تو و گیتی ادبستان

فرزانه داور هوریا

فرزانه داورهوریارمعاصر دستور آذر کیوان‌و مریدان اوست . مؤلف‌دبستان با او معاشر و از مراتب عرفان و دانش وی بسی سخنها میراند . عـارفی صاحب کمال بوده و از نکات سلوك بخوبی مطلع و حقیقت را برای حق پژوهان بروشی ساده بیان مینموده کتاب دارای اسکندر تألیف اوست .

موبد افراسیاب

موبد افراسیاب از نویسندگان و دانشمندان زرتشتی و صاحب تصانیف‌بوده فرزانه مانکجی‌لیمجی‌هاتریادریکی ازتألیفات‌خطی‌خویش(بنشانی H.P.(ms)112.) محفوظ دربنگاه خاور شناسی‌کاما ، ازاونقل قول مینماید و او را بلقب یگانه‌دانای دانش‌انتساب‌ذکر میکند متأسفانه‌نام مؤلفات او و مأخذاطلاعات خود رانبرده‌است

فرزانه هیربد

فرزانه هیربد در دانش پـارسی و تازی رسـا بود . در شیراز درس حکمت آموخت و در هندوستان رحل اقامت افکند . با دانشمندان پرتقالی و فرنگی معاشر بود و با مریدان حضرت آذرکیوان همنشین . ریاضتهای سخت میکشید ، پارسا و مجرد میزیست . صاحب‌دبستان که در لاهور بفیض ملاقاتش نایل گردیده میگوید ادعیه های پارسی و هندی و عربی در بزرگی نور الانوار و انوار قـاهره و کواکب میخواند و اجسام فروغ بخش را قبله میدانست و تصانیف حضرت شیخ اشراق را نیکو بقال و حال دریافته بود .

دستور حکیم

دستور حکیم بقول صاحب دبستان «درسال ۱۰۵٤ هجری (۱۰۱۳ یزدگردی) بلاهور آمد اصل او از سپاهان است اما در بلخ متولد شده و در خدمت شاگردان ملا میرزاجان تحصیل حکمت نمود . سپس بایران خرامیده و بامیر محمد باقر داماد و شیخ بهاءالدین محمد عاملی و میرزا ابوالقاسم فندرسکی و فاضلان دیگر وعالمان شیرازصحبت داشته مایه‌هااندوخته و بر مسلك مشائیان پوینده است وادعیه که از بزرگان این راه در عظمت واجب الوجود و عقول و نفوس و کواکب مسطور است میخواند و در تعظیم کواکب بغایت میکوشید . اگر چه مرتاض نیست اما از فسوق مجتنب و پیرو مسلك اعتدال و بطریق سوداگری گامزن میباشد .»

باید دانست شیخ بهاءالدین عاملی و میرزا ابوالقاسم فندرسکی در خدمت حضرت دستور آذرکیوان مایه ها اندوخته و استفاضه‌ها برده‌اند .

فرزانه شیداب پارسی

فرزانه شیداب بقول مؤلف شارستان مرد فاضل و دانشمند و عارف پارس و سالك راه طریقت بوده و در قرن نهم هجری میزیست . از گفته اوست « براذکیا پوشیده نماند کهمقصوداز تحصیل علم ، معرفت حقایق اشیاء و تزکیه نفس وتهذیب اخلاق است ، نه آنکه بواسطه اطلاع بر اصطلاح چند بر خلق منت نهند . چون بمجلس در آیند از همه بالا تر نشینند و همه کس را از خود فروتر بینند . اگر حکام بر حسب صلاح ایشان را پس پشت نهند روی در هم کشند . اگر شخصی بحسب اتفاق با آنکه استحقاق داشته باشد بر ایشان مقدم افتد ، تا قیامت کینه آن بیچاره دردل گیرند .

فرزانه شیدوش

فرزانه شیدوش عارف و نویسنده دانشمند زرتشتی است و در خدمت حضرت ساسان بنده مراحل طریقت راطی و بمقامات عالیه نایل گردیده‌است. بقول صاحب شارستان « بعضی از علمای جاهل فرزانه شیدوش مرید حضرت ساسان بنـده را تکفیر ودر صدد قتلش برآمدند . شیدوش پیشکار مرشد خویش بود . رسالهٔ دررد آنها نوشت‌وپالان‌خران نام نهاد . علما از مطالعه آن مضطرب شدند ودر صدد قتل هردو برآمدند لیکن بآنها دست نمی‌یافتند . تا روزی ساسان بنـده را در مجلسی دیدند ، صحبت کردند و ساسان بنده آنها را ملامت وریشخند نمود خواستند اورا بگیرند از نظر آنها غایب شد . لهذا علمـا از اعمال خود منفعل گشته شخصی را بمنزلی که ساسان بنده در اول رحل اقامت افکنده بود فرستادندتا پوزش بخواهد و درخواست نماید تاپالان خران رامنتشر نسازد . ساسان بنده در راباز و براوتبسم نمود وقبل از آنکه اظهاری از او شود ، مافی‌الضمیر وی را باو گفت ونسخه پالان خران را باو داد .

در زیر بخشی است از مندرجات‌پالان خران که صاحب شارستان‌ضبط‌نموده است :

« ای متعصبین بیدانش و کوران مادرزاد بی‌بینش که قلوب خبیثه ایشان از بغض حکما واهل‌الله مالامال است ... از ائمه فساد و ارباب کفر وفجور ایشانند ، چه کفر اضمار راستی است و آن از ایشان است ... در خدمت شهـوت خسیس و ذوات شریفه راکه شریك ملااعلی است در رتبت و بندگی اخس موالی آن نفس بهیمی که قسم‌دیگر حیوانات است فرود آرند و این‌رای بیشتر فرومایگان‌جهال

است که اکنون شهرت بعلما دارند.

ز سنت نبینی در ایشان اثـر　　　بجز خواب‌پیشین وخوردسحر

از معاد تصور کرده‌اند که هم از جنس لذات وشهوات این جهانی باشد تا از بهشت عدن وقرب حقتعالی فرط قدرت بر تحصیل مطاعم لذیذ و تمکن از تناکح شهی و وصول بمشارب هنی مرغوب بطلبند ... وهکذا.

فرزانه آزاد سرو

فرزانه آزادسرو بقول صاحب‌شارستان یکی از بزرگان و فرزانگان‌زرتشتی است کتابی نوشته موسوم بفرزادگان و غالب مندرجاتش، صحبت ازکار وفعالیت رستم و پهلوانی و جهانگردی و خداپرستی اوست. درآن کتاب میگوید: «پدرم بهرام‌بن شیدوش بن خراد بن سروش‌بن سهراب بن فرامرز بن زواره‌بن خراد بن لهراسب بن زر مهر بن مهرنوش بن زواره بن دستان بن سام‌بن نریمان و او نیز از پدران شنیده بود که مهرنوش از رستم پرسید که بعد از قتل اسفندیار ترا خوشدل نمی‌بینم. گفت قاتل اسفندیار چون خوشدل باشد با آنکه او مرا عفو کرده. بعداز آن گفت که‌چون گشتاسب بمقر سلطنت‌رفت بنده در آذر پرستی سعی و کدبغایت داشتم. روزی ازعبادتگاه بیرون آمدم، خبر افتتاح روئین دژ در حق اسفندیـار شنیدم. بغایت خوشدل و خرم شدم بایوان آمدم و از غایت فرح عبادت معموله‌ام قضا گردید.

در خلال این احوال خواب بر من غلبه کرد. در واقعه آوازی بمن رسید که ای رستم بنابر ایـن غفلت که باعث آن اسفندیار بوده تـرا با او حرب باید کرد تارشته موالفت منقطع گردد. من بنیاد اضطراب و بیتابی کردم و در همان آشفتگی از خواب بیدارشدم الخ.»

فرزانه ساسان بنده

فرزانه ساسان بنده یکی از صاحبدلان زرتشتی وصاحب مکاشفه و کرامات و وسع‌مشرب معروف و مریدان بسیاری داشته که از استفاضه‌های معنوی او مراحل سلوك را طی نموده‌اند یکی از آنان فرزانه شیدوش میباشد که ذکرش گذشت و کرامت فرزانه ساسان بنده مرشد او در آنجا بیان گردید .

فرزانه فرهاد

فرزانه‌فرهاد پوراردشیریکی از صاحبدلان ودراویش زرتشتی پارس ومعاصر دستور آذرکیوان بود . صاحب شارستان راجع بحقیقت سیمرغ از وی چنین نقل قول مینماید : « فرهاد ازعظمای‌فرزانگان پارس است . مرد مرتاض‌قلندر وضع‌بود میفرماید بزابلستان رسیدم . برانهدام طریق پارسیان گریه کردم . بهمین فکر در خواب رفتم و درنوم نیز بهمین فکر بودم . جمعی ازملوك را در واقعه دیدم که زال ورستم نیز با ایشان بودند، پس من برایشان سلام کردم. فرمودند که مابرای تسلی خاطر تو آمدیم . مرا نوازشها فرمودند و در آن مجلس زال مرا بنواخت . من از او پرسیدم که‌پروردگار تو سیمرغ که ازجنس طیور است که بوده فرمودند که سیمرغ حکیمی بود از ایرانیان و شاگرد حکمای بزرگ ایران بغایت‌مرتاض بوده و بامردم نمی‌نشست و او راکشف بمرتبهٔ بود که هیچکس صاحب آن رتبه نبوده ازغایت علو و بزرگی در خرد ، سیمرغ میگفتند . چون از مردم نهان بود عنقاش میگفتند و از دانائی وعلوم غریبه بهر صورتی که خواستی خود را بمردم

نمودی . روزی که سام مرا بینداخت او مرا بپرورد تا بزرگ شدم و چیزها بمن تلقین کرد و بعد از آن مرا بریاضت امر کرد ، تابر کماهی وقایع فلك دوار عالم شدم . چون سام بطلب من آمد آن حکیم بصورت سیمرغ مصور گشته مرا بدو سپرد . زال فرمود سیمرغ بصورت مختلف مصور گشتی و پری بمن داده بود .هر گاه خواستمی بآتش گذاشتمی ببدن سیمرغ نمای حاضر میشد و حل مشکل میفرمود بی آن هر گاه شوق ملاقات او غالب شدی زمزمه نمودی حاضر شدی ببدن مثالی آدمی ،تا آنکه از او پرسیدم که تو بحضور مردم چرا بصورت سیمرغ میائی فرمود برای آنکه تا مردم مرا نشناسند . اگر ببدن انسانی ظاهر شوم بتفحص من مشغول شوند . من اگرچه قادرم که خود را از ایشان پنهان کنم .لیکن نمیخواهم مردم در پی من سر گردان باشند و بی بهره بروند لهذا بصورت سیمرغ میآیم .»

فرزانه بهرامشاه

فرزانه بهرام شاه از بزرگان و عارفان زرتشتی پارس بود ریـاضتهای سخت کشید و دایم بشغل و ذکر مشغول و مراحل سلوك و عرفان راطی و بمقامات‌عالی روحانی رسید. صاحب شارستان راجع بداستان‌سیمرغ در تأئید قول فرزانه فرهاد از گفته اومینویسد« و بهرامشاه نیز ازحکمای مرتاض و از ائمه کشف وشهود بوده میگفت که چون فرهاد آن واقعه رادید بدان مستبشر گشتم ودرمنام همان مجلس را مشاهده کردم و زال مرا بمردی رهنمونی کرد که از او بپرس آن شخص گفت سیمرغم وچون رستم را بقتل اسفندیار رهنمونی کردم ، بجزای خود رسیدم ومدتی سزا یافتم تا آنکه اسفندیار مرا بخشید و از جزا نجات یافتم . »و باز صـاحب شارستان ازقول دستور آذر کیوان مینویسد: « حضرت ذوالعلوم نیز روزی فـرمود که آن شخص معروف بسیمرغ را دیده و از بزرگان ونیکان است .» فرزانه بهرام در شارستان متأسف است که از دستور آذرکیوان راجع بچگونگی حلول روح‌به‌اجسام تحقیق ننموده‌است. ولی باز درجای دیگر مینویسد :«دیگرنوبتی ازبزرگ دیگر شنیدم که فرمودند . آنچه ایرانیان در پرورش زال و حفظ سیمرغ در کوه هند گفته‌اند . آن‌چنان بود که او حکیمی بودبس‌مرتاض وصاحب‌حال که‌توانستی تبدیل صور نمود و این علمیست موقوف بر مداومت آن فن . وفرمودند که این روش را رعایت کردم مشتمل است بر جلسات هشتاد و چهارگانه و حفظدم تابفرق نفس رسانند و در اول بقلیل غذا میکوشند . شیر برنج میباید خورد و از تلخی و ترشی باید پرهیز کرد . چون در جمیع آن شرایط رعایت کند . ماده آب و خاك کم شود وناروهوا بیفزاید و قوت‌طیران حاصل شود و نیز تواند ازجسدی‌بجسدی

دیگر نقل کند و بهر صورت خود را نماید.»

فرزانه رستم

فرزانه رستم یکی از مریدان حضرت دستور آذر کیوان ودرعلم دین وعرفان کامل و بقول صاحب‌دبستان مدارج سلوك وتصوف را در خدمت پیر ومرشدخویش باحسن وجهی بپایان رسانید . صاحبدلی بود رسا و بکشف وشهود توانا ولگام‌مواد آخشیجی رابتصرف داشت . موبد خوشی در بزمگاه نام او را جزو نام ۱۲ نفر از مریدان‌کامل دستور آذر کیوان ضبط نموده است و درجای دیگر مینویسد که‌روزی فرزانه رستم با فرزانه خردمند که ذکرش گذشت برای آزمایش نیروی روحانی خویش باهم روبرو میشوند . خردمند خود را به‌پیکر اژدهائی تنومند درمیآورد و از نفس خویش آنقدر آتش میبارد که چنار تنومندی را بادم آتشین خویش می ـ سوزاند ولی بفرزانه رستم آسیب وارد نمیآید .

فرزانگان دیگر

فرزانه شیدآئین ، فرزانه آذر کیش ، فرزانه جمشاسپ ، فرزانه گرشاسپ ، فرزانه خردشکوه و فرزانه نیوزاد یزدانی از بزرگان و حکیمان وعارفان سلسلهٔ آبادانی وپارسیان میباشند که مراحل سلوك راطی وصاحب کشف وشهود گشته‌اند . فرزانه بهرام‌بن فرهاد در کتاب خویش‌شارستان‌بارها از آنهانام میبرد و گفتارایشان راشاهد میآورد . فرزنگان نامبرده ظاهراً درقرن هشتم و نهم هجری میزیسته‌اند .

فرزانه جمشید

فرزانه جمشید عارف‌زرتشتی و صاحبدل روشن روان ووارسته‌ازقیودزندگی در سده نهم هجری در یزد میزیست انوار ایزدی و فرو خروه یزدانی از سراپای وجودش میتابید . میرزا مظفرالدین جهانشاه‌بن قرا یوسف هنگام اقامت درهرات در سال ۸٦۱ هجری (۸۲۷ی) بنا بغمازی نا کسی اززرتشتیان جدیدالاسلام فرمان اسلام آوردن یا قتل همه زرتشتیان را صادر و حاجی قنبر جهانشاهی حاکم یزد را مأمور اجرای حکم میسازد . فرماندار مردی بود دادگر ومهربان ودلسوز ازپیش آمد زرتشتیان متأثر میشود وچهل روز مهلت بآنان میدهد تا بحال خود فکری نموده در الغای فرمان اقدام نمایند و یاباسلام آوردن تن دردهند . فرزانه‌جمشید برای رهائی بهدینان از اسلام‌بجبر ویا کشتار همگی‌با ایمان بکمك خداوحقانیت دین خویشتن با شتاب خودرا بهرات محل اقامت جهانشاه میرساند. پس ازبندگی و استغاثه از درگاه دادار بی‌نیاز بدربار پادشاهی‌روی میآورد . جهانشاه از مشاهدهٔ

چهرهٔ رخشان و پر از فر و خروه او بغایت متعجب و از مأمول او جویا میشود . فرزانه جمشید با انکسار وفروتنی تمام الغای فرمان قتل یامسلمان شدن زرتشتیان را خواستار و در پاکی دین و ایمان خود و بهدینان و اعتقاد بتوحید و یگانگی اهورا مزدا چنان سخن میراند که شاه و اطرافیانش در شگفتی فرو میروند. پادشاه رعیت پرور باخود اندیشه میکند ، دینی که پیروانش صاحب چنین فر و خـروه یزدانی و ابدانشان نورانی است و بیقین دینشان برحق وراهشان صراط المستقیم و در گمراهی نیستند . فرزانه جمشید رانوازش نموده وفوراًفرمان خود رالغو وامان نامه زرتشتیان را صادر و بدست او میدهد . فرزانه صاحبدل باشادمانی وشتاب هر چه تمام رو بسوی یزدنهاده ویکروز قبل از انقضای مدت مهلت بآنجا وارد ویکسر بارك حکومتی رفته امان نامه شاهنشاهی را بدست فرماندار میدهد . بدینوسیلـه زرتشتیان بواسطه روشن روانی و ایمان حقیقی فرزانه جمشید از آن بلیه جانگداز رهائی مییابند . این موضوع در بخش دیگر کاملا بیان میگردد

مریدان غیر زرتشتی
دستور آذر کیوان و خلفای او

از آنچه گذشت میتوان پی‌برد که در دورهٔ حضرت دستور آذر کیوان وقبل از او گروه زرتشتی سالك طریقت فراوان بوده‌اند . متأسفانه اسامی همه آنها بما نرسیده است . اگر بخش چهارم یاچمن چهارم شارستان فرزانه بهرام و بزمگاه موبد خوشی و داستان ادرسه و تبیرهٔ موبد بدست ما میبود براطلاعات ما از ایـن حیث میافزود ونام بسیاری از فرزانگان دیگر آشکار میگشت .

اگر کسی کمر همت بربندد و در کتابخانهای دولتی و ملی اگره ، دهلی پتنه ، لاهور ، اله‌آباد ، لکهنو، کلکته ، کشمیر ، بنارس و سایر شهرهای بزرگ هندوستان و پاکستان و یا کتابخانهای ایران و افراد مردم بتجسس پردازد ممکن است آنگونه مؤلفات یا تألیفات دیگر از فرزانگان زرتشتی بدست آید . آقای سهراب باتلی والادانشمندپارسی روزی‌درضمن صحبت‌اظهارداشت که در کتابخانه‌ای واقع در جنب قلعه لاهور که گویا از کتابخانه پادشاهان مغول بوده قفسه‌هائی چند پر از کتب خطی فارسی دیده و چون خواسته از آنها مطالعاتی بعمل آرد کتابدار ممانعت مینماید .

از صورت ظاهر چنان مینمود که‌بسیاری از کتبی که نویسندگان آن‌زرتشتی بوده‌اند درآن موجوداست .

مریدان دستور آذر کیوان چنانکه گفتیم بمقامات بلند معنوی نایل وهر

یك را مریدان بسیاری بوده و در تعلیم و تربیت آنها رنجها برده‌اند. بعلاوه‌ از زرتشتیان شمارهٔ زیادی از مسلمانان و هندوان و کلیمیان و نصاری نیز بشرف خدمت آنها مشرف و استفاضه‌های معنوی حاصل کرده‌اند.

صاحب دبستان پس از ذکر اسامی عارفان وفرزانگان زرتشتی معاصر مانند دستور آذر کیوان ، خرد ، فرشیدورد ،خردمند بهرام ، هوشیار ، هوش ، سروش ، بهرام کوچك ، پرستار ، پیشکار و شیدوش مینویسد :

« از علمای صلحای آبادانی که در داستان ادرسهٔ دیده شدند اگر بنگارد نامه انجام گرای نگردد. پس اکنون جمعی که در مذهب غیر یزدانیان یعنی غیر آبادیان (غیر زرتشتی) بوده‌اند ونزد شاگردان آذر کیوان سلوك کرده کامیاب شناسائی آمده‌اند برشمرده میآیند . **هر چند این گروه بیش از آنند که توان نگاشت ولی تنی چند سترك باز نموده شوند .»**

مؤلف پس ازذکر بیان بالا از ۹ نفر بزرگان غیر زرتشتی ومریدان خلفای دستور آذر کیوان از قرار زیر سخن میراند :

فرزانه محمد علی

فرزانه محمدعلی شیرازی، همدرس شاه فتح‌الله بود. درشیراز بدیدارحضرت دستور آذر کیوان مشرف ولی در سلك مریدان فرزانه بهرام‌بن‌فرهاد داخل‌وهفت وادی راطی و ملك وملکوت وناسوت را درنوردید، شبی فرزانه‌محمدعلی برمصلی یادکار مشغول بود. دزدی بخانه درآمد. محمدعلی خودرا برمصلی بخواب زد تا دزدکامروا گردد. دزد هرچند بیشترجست کمتر یافت محمدعلی بلند شد ودزد را بمحل اندوختهٔ خویش راهنمائی کرد. سارق از این مردمی و جوانمردی متأثر شد و پیشهٔ زشت خویش را ترك نمود و از نیکوکاران گردید.

سید محمد سعید

سید محمد سعید اصفهانی از سادات حسینی است. خدمت فرزانه بهرام‌بن فرهاد را از دل و جان پذیرفت و در سلك مریدان وی داخل گشت. از برکت نفس مرشد و فضل او مراحل سلوك راطی نمود. درسال ۱۰۴۵ هجری در لاهور درگذشت.

صاحب دبستان مینویسد:

« محمد سعید با نامه نگار گفت که چون نخستین بار با بار تعلق فرزانهٔ فرازین فررا دریافتم، چون مرا بدید برخاست و در خورد خواسته خدیوی‌تعظیم بجا آورد و بر فرخ‌ترین گسترده امر بنشستن نمود. مقارن بدینحال برهنهٔ‌داخل شد. فرزانه بهرام از جا نجنبید او را درصف نعال جاداد.

مرا گمان شد که عزت جاهمند زیاده بردرویش است . فرزانه رو بنقش‌دیوار کرد و گفت که ای پیکر بی‌روح بـالانشینی صوری کمال نیست و درویشان را پایه‌ایست که جسد درپای ماچان (صف نعال) وجان با جانان همینجا دارند و در این انجمن در دل من بامن نشسته‌اند . بدین شنودن براه راست گرائیدم.»

فرزانه عاشور بیک قرامانلو

فرزانه عاشور بیك قرامانلو محض آزمایش ، نزد فرزانـه بهرام فرشاد ، مرید فرزانه بهرام فرهاد رفت . چون جلال معنوی او را دید خود را باخت و در سلك مریدانش داخل ومراحل سلوك را طی و به بیخودی‌رسید . مردی بودوارسته ودست ازکار و بار ظاهری بازداشته ، اصلا با اهل دنیا نیامیختی . اگر کسی چیز خوراکی برایش بردی . آن‌مقدار که ضرورت بود برداشتی وبقیه را بفقرا تقسیم نمودی . دست بپول نمیآلودی و گاه میشد که چندین روزغذا نخوردی و سئوال‌هم ننمودی .

فرزانه محمود پیک

فرزانه محمود بیك تیمن (۱) در خدمتگزاری فرزانه بهرام فرشاد کوشید و در زمره مریدانش داخل شد ریاضتها کشید و به بیخودی نایل گشت . بیکاغذ و کتاب دانش رحمانی کسب و وادی سلوك راطی و مقام فنا رابدست آورد . درسال ۱۰۴۸ هجری در کشمیر اقامت داشت .روزی‌از خانقاه بیرون میآید. سگی‌مجروح ونالان میبابد . بر او شفقت ورحمت میآورد . سگ را بمنزل میبرد . تسبیح و مصلی راکه منحصر دارائی‌اش بود فروخته وسگ را معالجه مینماید . آری‌بقول عارف قزوینی :

درسگ‌حقیقت‌است وحقیقت‌چودرتو نیست
آب من و تو سیر ز یکجو نمی‌کند

فرزانگان موسی و هارون

فرزانه موسی وفرزانه هارون از بزرگان کلیمی میباشند . چون بمجلس فرزانه بهرام فرشاد آمدند . شیفته او شدند و افتخار مریدی را بجان پذیرفتند و با طریقت بهرامی بمعرفت یزدان پی بردند . هرچند کلیمی وشغلشان بازرگانی و پیشه‌وری بود و دروغگوئی مایهٔ بازرگانی است ، اما این دویهود فرخنده حال، پس از اختیار راه بهرامی ، زبان بدروغ نیالودند و راستی پیش گرفتند .

صاحب دبستان ازقول فرزانه‌موسی مینویسد : « فرزانه بهرام‌بن فرشادباهر

---

(۱) اسم فرقه‌ایست درلاهور .

کس که از راه دین حرف‌زدی ، هر آینه آنکس‌فریفته او شدی وهر که اورادیدی دوستش داشتی. هر جبار منکر بدورسیدی تواضع کردی. چنانچه ملا محمدسعید سمرقندی از آشنایان موسی از فرط تعصب بآزار فرزانه بهرام شتافت اما فرزانه‌در بیرون شهر درحوالی قبرستان بود . چون ملامحمد سعید باو رسید بیتابانه دویده رو برپای او گذاشت . چون فرزانه باو متکلم شد ، ملا محمد سعیدآئین اواختیار کرد. سپس از ملا محمد سعید حقیقت اینکار را ، بعد از انکار سخت پرسیدند جوابداد چون اورا دیدم ناچار بپایش افتادم وچون متکلم شد عاشق او گشتم.ملا محمد سعید ، فرزانه بهرام رافرزانه دلربا میگفت .»

انتون بشویه و اورج

فرزانگان انتون بشویه و اورج از مردم نصاری و ثروتمند و تبعه‌حکومت پرتقال بودند . میلی بصحبت درویشان پیدا کردند . چون بفرزانه بهرام کوچك رسیدند دست از ثروت و مایملك خویش برداشتند . طریقت وی اختیار و مرید او گشتند . بلباس قلندری‌در آمدند و پوشیدنی را بر خود حرام نمودند .فرزانه بهرام آنها را مسیح میخواند . در زمستان و تـابستان لخت و عـریان میگشت . ریاضتهای سخت نمودند از خوردن گوشت دست برداشتند و خوراك را کم نمودند زبان بسئوال نمیگشودند وبکشف و شهود نایل گشتند . روزی بدطینتی آنها رابزد چندانکه بدنشان مجروح گردید . بستمکار نگاهی ننمودند و از او جدا شدند . صاحب دبستان‌به‌آنها رسید . از رنجش‌جویا شد . پاسخدادند از تن خویش رنجور نیستیم ، ولی اندوهگنیم که دست و مشت‌آن مرد رنجـه گشت . امامقلی وارسته چه خوش گفته.

خار در جسمم ار شکست چه غم　　　غم‌آن میخورم که خار شکست

فرزانه رام بهت

فرزانه رام‌بهت از برهمنان دانشمند هنود و ساکن بنارس بود . چون‌بفیض صحبت فرزانه‌پورفرشادمعروف به‌بهرام کوچك‌رسید . طریق او را اختیار و اززمره مریدانش گشته مراحل سلوك را طی و بمقام کشف و شهود نایل گردید . مـوبد

هوشیار در تعریف او میگوید که بارها اخبار مغیبات از او شنیده است .

فرزانه رامچند کهتری

فرزانه رامچند کهتـری از بزرگان فرقه سامان سهگل میباشد و بمریدی فرزانه بهرام فرشاد افتخار میکرد . بواسطه تبلیغات او ورام بهت گروه بیشماری از هنود طریقت و ارشاد پور فرشاد را از جان و دل پذیرفته و در سلك مریدانش داخل شدند .

سایر علاقمندان
واخلاق فرزانگان زرتشتی

صاحب دبستان مینویسد که اگر بخواهد نام آن مایه ازطوایف و امم راکه که بکیش وکنش و طریقت فرزانه بهرام‌پور فرشاد شتافتند ذکر کند سخن به ـ درازا کشد و نامه تطویل پذیرد .

بقول صاحب شارستان ، شاه فتح‌الله وهمدرسان دیگرش‌چون‌محمودشیرازی و اسحق در مجلس مریدان ومخلصان ذوالعلوم (آذر کیوان) شرکت کرده‌حکمت میآموختند .

شیخ‌بهاءالدین محمد عاملی ازمجتهدین گروه امامیه و میر محمد باقرداماد و میرزا ابوالقاسم فندرسکی که ازمشایخ عالیمقام‌اسلام بودند نیز در مجلس‌دستور آذرکیوان حاضر و از صحبت با او بغایت خوش و خرم میشدند و طالب معاشرت او و مریدانش میبودند . (۱) شیخ بهاءالدین در مجلس حضرت دستور آذرکیوان همیشه این رباعی رامیسرود .

در کعبه و دیر عارف کامـل سیر گردید ونشان نیافت از هستیِ غیر
چون در همه جا جمال حق جلوه‌گر است
خواهی در کعبه‌کوب و خواهی در دیـر

---

(۱) مولانا شبلی نعمانی نیز همین قول را تأئید کرده است. رجوع شودبتذکره دستور آذرکیوان .

میرزا ابوالقاسم فندرسکی بقول صاحب دبستان از اثر صحبت دستور آذر کیوان و مریدانش آفتاب‌پرستی و ترك آزار جانداران را پیش گرفت و مشهـور است از او پرسیدند چرا با وجود استطاعت بحج نمیروی ، جواب داد برای آن نمیروم که آنجا گوسپندی را باید بادست خود کشت .

نفوذتعلیمات اشو زرتشت « یك راه‌هست و آن راستی است ودیگر راه‌نیست» در بعضی از ابیات قصیده عرفانی این عارف ربانی دیده میشود و گـواهیست کـه همنشینی با دستور آذر کیوان بر او مؤثر گردیده است . ابیات مذکور بقرارزیر است :

میتوان از راستی آسان شدن بر آسمان
راست باش وراست روکانجا نباشد کاستی
این گهر در رمز دانایان پیشین سفته‌اند
پی برد بر رمزها هر کس که او داناستی
زین‌سخن‌بگذر که‌این‌محجوب‌اهل‌عالم‌است
راستی پیدا کن و این راه‌رو گر راستی
قول زیبا نیست بی کردار زیبا سودمنـد
قـول بـاکردار زیبا لایق زیبـا ستی
گفتن‌نیکو به‌نیکوئی نه چون کردن‌بود
نام‌حلوا برزبان راندن نه چون‌حلواستی

صاحب دبستان اخلاق و رفتار و کنش برگزیدگان وفرزانگان زرتشتی را چنین میستاید :

« چون کسی از بیگانگان کیش ایشان بمجلس این فرقه آشنا شود او را نگویند وراه مذهب او را ستایند و بدانچه گوید پذیرند و در تعظیم و تکریم‌دقیقهٔ از دقایق فرو نهلند . بنا بر اصل مذهب خویش که بهردین که‌باعتقاد ایشان باشد بخدا توان رسید و اگر جداگانه کیشان التماس پردازش که آنراانکار نیز گویند

کنند یعنی شغلی درخواست نمایند تا بدان بحق قربت جویند دریغ ندارند ولی ازکیش که او در آنست او را نقل نفرمایند و غیر نفع . رنج رسانیــدن واجب نشمارند . چون کسی را بدیشان کار افتد از اخروی و دنیوی که ستوده باشد ، آن مایه که توانند در همراهی ومددکاری کوتاهی نگزینند و از تعصب و بغض وحسد و حقد و ترجیح ملتی برملتی وگزیدن کیشی بر کیشی احتراز نمایند . دانشوران و درویشان و پرهیزگاران ویزدان پرستان هر آئین را هر آینه دوست دارنــد و عوام‌الناس را نیز بد نخوانند و نکوهش دنیا پرستان نکنند وگویند آنکــه دنیا نخواهد اورا نکوهش دنیا چه‌کار. نکوهش پیشهٔ حاسد است و راز خویش بابیگانه درمیان ننهند و آنچه کسی بایشان گوید آشکارا نسازند .»

صاحب دبستان ازقول محمود فال حصیری نقل میکند که درسال ۱۰۴۷ هجری موبد مهراب از مریدان فرزانه بهرام فرشاد درکشمیر سر راهی ایستاده بود .یکی از خراسانیان پیرمردی ضعیف را بجبر گرفته و بارگران برسر اوگذاشت. مهراب از مشاهدهٔ آن متأثر شد و دلش بر پیرمرد ناتوان سوخت و بخــراسانی گفت . دست ازاین ناتوان بدار . من بارگران ترا بمنزلت خواهم رساند. خراسانی متغیر شد و باو دشنام داد . مهراب بر او وقعی ننهاد . بارگران را از سرناتوان برداشت و خود با ستمگر براه افتاد . هنگام مراجعت ملال در چهرهٔ وی دیده نشد . باو گفتند که‌این خراسانی ظالم . موبد دانشمندی چون تراحمال کرده وآزرده‌ساخت جواب داد او رابد نگویند ، ناگزیر بود بار را بخانه رساند وخود نتوانست‌بردن. زیراکسرشأن خویش میدید وپول هم چون مشکل بدست آید نمیتوانست برای حمال خرج کند . ناچار بایستی کسی را بجبر بکار وادارد . من از او متشکرم که گذاشت بارش را بمنزل برسانم وهم‌پیرمرد که‌کار خویش رابمن سپرد.»

صاحب دبستان در دنباله سخن خویش ، از قول ملامهدی لاهــوری تعریف میکند که موبد ماه آب برادر کوچك موبد مهرآب که ذکــرش گذشت و پیشکار فرزانه بهرام کوچك بود . روزی به پی کار ببازار میرود از خانه یکی از سپاهیان

وزیرخان میگذرد که می‌بیندسپاهی غلام خویش را میزد که تو بندهٔ ازبندگان‌مرا فریفته فروخته‌ای . ماه‌آب نزد سپاهی رفت و گفت دست از غلام بدار ومرا بجای بنده گریخته بپذیر وچندان مبالغه نمود که سپاهی دست‌ازغلام بداشت و اورابندهٔ خود ساخت . پس از یکهفته‌ازغیاب ماه‌آب فرزانه بهرام کوچك درحضورملامهدی میگوید که نمیدانم ماه‌آب بکجا رفته‌است . سپس بمراقبه‌پرداخته بعدازلمحهٔ سر بلند نموده میگوید ، ماه‌آب پرستاری سپاهی میکند و بغلامی‌تن درداده .فی‌الفور متوجه خانه سپاهی شده وماه‌آب رامیآورد .

منشاء آثار فرزانگان زرتشتی

چنانکه گفتیم هنگامیکه اکبرشاه گورگانی (۹۶۳هجری) بر اریکه‌سلطنت هندوستان متمکن گشت ، بانتشار اخلاق و حکمت همت گماشت . خدا شناسی و مردم دوستی ورعیت نوازی را شیوه خود ساخت . علمای هر مذهب و پیشوایان هر گروه را بدربار خود طلب نمود و از ایشان برای دانستن معنی توحید وعرفان و حقیقت سلوك وکشورداری و تهذیب اخلاق پرسشها نمود وآنها را بتدوین وتألیف کتب امر و مشوق گردید. کتب قدیمه هـر گروه از السنه مختلفهٔ سانسکریت ، هندی ، پهلوی . اوستا ، زند وغیره را درکتابخانه خویش جمع و بترجمهٔ فارسی آنها فرمان داد . بنا براین کلیه کتب قدیم حتی آنهائیکه منحصر بفـرد بود در کتابخانه و خزانه شاهنشاهی جمع گشت .

از جمله کتب‌خزانه شاه ، دبستان المذاهب میباشد که درسده گذشته ازپرده استتار خارج گردید ونواب آقاخان محلاتی آنرا درسال ۱۸۱۵ میلادی در کلکته چاپ ومنتشر ساخت . سپس موبد فریدونجی مرزبانجی که شخصی صوفی مسلك بود آنرا بگجراتی ترجمه وطبع ساخت .سرویلیام ژهن دانشمندانگلیسی‌از کشف این کتاب اظهار بشاشت مینماید و امیدوار است که بسیاری از نکات تاریخی آئین مزدیسنا بوسیله آن روشن گردد. و دیگر کتاب شارستان است که از همان منبـع بدست مردم افتاد و آقای مانکجی سهرابجی اسپرن آنرا باکمك سیاوخش‌هرمزد

یار ایرانی در سال ۱۲۷۲ هجری برابر ۱۸۵٤ میلادی و ۱۲۲۳ یزدگردی بطبع رسانید .

فرزانه بهرام صاحب شارستان ، چنانکه در آغاز کتاب متذکر میشود آنرا در چار چمن تألیف نموده . متأسفانه کلیه نسخ خطـی فاقد چمن چارم میباشد و مطبوعهٔ آقای مانکجی نیز باهمان سه‌چمن منتشر گردیده . ناشر درضمن دیباچه مینویسد : « چمن چهارم که گزارش حضرت آذریانست آن عبارتست از ابتـدای حضرت سترك وخشور ساسان نخست الی انتهای حضرت خلیفةالله المعظم و قدوة الائمه‌المکرم آذرکیوان وحضرت امام کیخسرو اسفندیارابن کیوان ومدارریاضات ومکاشفات ومراتب علو درجات ایشان و کردار و افعال آن‌والا گروه گردون‌شکوه و بدایت آن خداوندان فرجود و فرنود مرخلایق را وسلوك خاص وعام با ایشان وآن بکثرت تفحص یافته نشد»

اما در سال۱۳۲۷-هجری موبد بهرام بیژن باتفاق موبد خدا مراد و مـوبد اردشیر خدابنده و رستم بهرام سروش تفتی آنرا مجدداً با چهارچمن طبع ومنتشر کردند . چمن چهارم برخلاف توضیح بالا که در موضوع حقیقت آذریان و مدار ریاضت ایشان بایستی صحبت‌بدارد درموضوع شناختن‌فلاك‌الافلاك ونجوم وحکمت سخن میراند و از قلیله یاقلیلو نام منجم ایتالیائی که‌درسال ۱۱۰۰ هجری‌بساختن دوربین فلکی‌موفق گردیده گفتگو میکند . رساله مزبور ظاهراً تألیف غنی‌بن‌محمد جعفر محمد ولی است وناشرین اشتباهاً نگاشته فرزانه بهرام پور فرهاد که در سال ۱۰۳٤ هجری (۹۹٤ی) جهان را بدرود گفته تصور نموده‌اند .(۱) چون رساله نام برده از وقایع سال ۱۱۰۰ هجری صحبت میدارد محال است تألیف فرزانه بهرام صاحب شارستان باشد .چمن چهارم که احوال زرتشتیان آن دوره و فرزانگـان و مریدان دستور آذرکیوان را بهتر روشن میساخت تاکنون بدست نیامده‌است.

---

(۱) ناشرین چمن چهارم خیالی خودشان را ازروی کتاب شارستان نسخه خطی بنشانی (HP (ms) 3) محفوظ در بنگاه خاورشناسی کاما برداشته‌اند چه‌در کتاب نامبرده پس از دو صفحه سفید رساله مذکور کتابت شده‌است .

دستور ایدلجی دارابجی رستم جی سنجانامترجم گجراتی شارستان که نسخه آن در کتابخانه ملافیروز بمبئی ضبط است مینویسد که بزعم استاد و جدش رستم جی ، دبستان بایستی چمن چهارم شارستان باشد که جداگانه تحریرو از مذاهب هنود و سایر ادیان سخن میراند .(۱) دکتر جیوانجی مدی با عقیده بالا موافق و میرزا محسن فانی کشمیری را مؤلف دبستان نمیخواند . اما بزعم ما اگر فرزانه بهرام صاحب دبستان میبود ، جزو مریدان آذرکیوان درمورد خویش باسم فرزانه بهرام صحبت نمیداشت بلکه نامه نگار یا نگارنده و کلماتی مانند آن بکارمیبرد. صاحب مآثرالامرا چنانکه پیش گفتیم ذوالفقار آذرساسانی متخلص بموبد را مؤلف دبستان میداند.

دیگر از کتب همان منبع رساله زردستافشار ، زنده‌رود ، خویشتاب وزوره باستانی (۲) است که در کلکته‌بدست آقای عبدالعلیخان شوشتری‌افتاد وسرجمشید جی جی‌جی باهای بارون اول سه رساله اولی را باترجمه گجراتی در سال ۱۲۱۶ یزدگردی چاپ و منتشر نمود . کتاب مکاشفات آذر کیوان باشرحی که موبدخدا جوی برآن نوشته نیز در سال ۱۲۱۷ یزدگردی بخرج سر جمشید جی نامبرده چاپ و بار دوم نیز اخیراً طبع ومنتشر گردید . اما رساله زوره باستانی را مرحوم مانکجی لیمجی‌هاتریا با سه رساله زردست افشار ، زنده رود وخویشتاب ویک‌مقدمه وخاتمه از طرف خویش بعنوان آئین هوشنگ در سال ۱۲۹۶ هجری(۱۲٤۸ی) با کمك ملا بهرام رستم نصر آبادی (نرسی آبادی) چاپ و منتشر نمود . این کتاب

---

(۱) این قول قابل اعتبار نیست زیرا نگارنده دبستان درضمن نگارش خود را بعنوان کودکی خردسال و تحت پرستاری موبد هوشیار نام میبرد در حالیکه فرزانه بهرام در آن وقت مردی سترك ونامور بوده و شرح فعالیت فرزانه بهرام فرشاد خلیفه او که بارشاد خلق مشغول بوده در دبستان آمده است .

(۲) رساله ایست تألیف آذر پژوه مترجم فارسی آن معلوم نیست ودرمعرفت‌مبدأ و معاد وزمان وجهان وجهانیان و شناختن راه نیك و بد و تفاوت بختیاری ونابکاری و بالاخره در عرفان و حکمت سخن میراند . زوره بفتح اول وسوم در فرهنگ دساتیر و برهان قاطع بمعنی فصل و باب وسوره آمده‌است . بنظرمیرسد که سوره معرب آنست.

نیز اینک کمیاب است .

نامهای کتب زرتشتیان

صورت ذیل کتب نایابی است که نویسندگان آن کلیـه زرتشتی بوده‌اند و فرزانه بهرام در کتاب خویش شارستان از آنها نقل قول مینماید .

آذرپرستان ازحکیم الهی بوذرجمهر ـ شکوه ساز از حضرت ساسان دوم ، هر دو درموضوع حکمت ـ هنر آبادازحکیم فاضل دستان‌بن سام ، موضوعش‌نجوم وحکمت ـ کردارنامه و دادنامه ، هردو درموضوع دین و حکمت وعلوم‌روحانی ـ نهاد شاهی ـ آئین خسرو از ایزدگشسب ـ جاماسب نهاد گردآورده فرزانه صاحب جمال ـ آئین بهمنی ـ داراب‌نامه ـ دانش‌افزای نوشیروانی نگاشته بوذرجمهر ـ باستان نامه دانشور ـ خراد نامه ـ نهاد خسروی ـ نصایح‌الملوك تألیف آذر مهر ـ گلستان بینش تألیف خرادبن آذرگشسب ـ نوروز شاهی تألیف خراد برزین بن سیمای‌برزین ـ فرهاد کرد ـ فرهادنامه درموضوع رستم وکارهای‌خانواده اوصحبت میدارد ـ شکوه افزا ـ ستایش‌خسروان تالیف آذرپژوه ـ آئینهٔ آئین تألیف‌فرزانه جاماسب ـ نهاد موبدی ـ رهبرستان تألیف حکیم کامل خراد برزین در مـوضوع حکمت ـ خردکام تألیف بهمن ـ بزم سور ـ آئینه جهان‌نما ـ جامع‌تهمورث ـ چهار کتاب اخیر راجع برستم و اسفندیار و زال و حقیقت سیمرغ صحبت میدارد ـ شید آئین‌از فرزین فرهنگ درموضوع حکمت ونجوم ـ ماه‌آذر بفرمان هرمزنوشیروان کتابی در موضوع شناختن آتشکده‌ها و آداب زیارت نوشته است ـ پالان خران تألیف شیدوش‌برخلاف فقهای‌نادان صحبت میدارد. گلستان دانش‌تألیف آذرپژوه‌بن آذر آئین‌بن کستهم در داستان بزرگان باستان و بانوگشسب دختررستم که‌درسال سوم جلوس کیخسرو وفات یافته صحبت میدارد و گزارش مؤلف‌بهمن نامه رادرآن مورد غلط محض میداند .

صاحب دبستان درضمن سخنرانی از رسوم آبادیان و پارسیان یا ایزدیان از

کتابهای زیر اسم‌برده یا نقل قول‌مینماید . آمیغستان ـ دساتیر (۱) دارای‌اسکندر تألیف داور هوریار ـ اخترستان ـ جشن سده تألیف موبد هوشیار .(هوش) سرود مستان تألیف‌موبد هشیار ـ جام کیخسرو متضمن مکاشفات آذر کیوان وتفسیرموبد خداجوی‌بر آن ـ شارستان تألیف فرزانه‌بهرام‌بن فرهاد ـ زردست افشار(۲) نوشدارو وسکنگبین تألیف موبد سروش ـ بزمگاه تألیف موبدخوشی ـ ارژنگ مانی‌تألیف فرزانه بهرام‌فرشاد ـ تبیرهٔ موبدی تألیف موبدپرستار ـ داستان‌ادرسه بقول‌صاحب دبستان تذکره عارفان و بزرگان زرتشتی‌است ـ آمیز فرهنگ از درویشان‌آبادیه صحبت میکند ـ مهین فروش از معجزات زرتشت که درجائی ذکرش نیامده‌سخن میراند ـ اندرز جمشید به آبتین تألیف فرهنگ دستور ـ سمراد نامه تألیف‌کامکار رمزستان تألیف زردشت .

از کتابهای نامبرده در دبستـان فقط چهار کتاب دساتیر ، جـام کیخسرو ، شارستان وزردست افشار دردست است .



تذکره صاحبدلان گذشته تا آنجائیکه مارا توانائی‌پژوهش بود بپایان‌رسید اینك بذکر صاحبدلان‌زرتشتی معاصر بحدی که خبر بدست‌رسیده‌استمیپردازیم.

---

(۱) راجع بدساتیر رجوع شود به‌فصل قدمت دساتیر دراین کتاب ودساتیر کتاب آسمانی نیست تألیف نگارنده بمبئی ۱۹۲۸

(۲) زردست افشار چنانکه از دیباچه آن برمیآید تألیف فرزانه دادپویه‌بن‌هوش آئین میباشد و صاحب دبستان اشتباهاً بموبد سروش نسبت داده است.

فرزانه مهربابا

فرزانه مهربان پور شهریار پور مندگار ایرانی معروف بمهربابا از اکمل صاحبدلان و سرو شاورزان و اصلان باصل خویش میباشد و بهندی اورا آوتار(۱) گویند و آن اصلی است که مولانای رومی در آغاز مثنوی از آن صحبت میدارد.

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش　　باز جوید روزگار وصل خویش

مهربابا در ۲۵ فوریه ۱۸۹۴ میلادی (۱۲۶۳ ی) ازعالم علوی بجهان نیستی و خیالستان فرود آمد و در دبیرستان و دانشکده پونه بتحصیل علوم ظاهری پرداخت در دوران خردی شیفته اشعار صوفیانه ونوشتهائی بود که از روحانیات و معنویات صحبت میداشت. چون بسن ۱۹ سالگی رسید حضرت باباجان از صاحبدلان با کمال و واصلان بحق که درزیر درخت بید کناز خیابان پونه مقام داشت اورا بخودخواند و پیشانیش را ببوسید. مهربابا فی‌الحال بیهوش افتاد وبعالم علوی صعود وبمعرفت اصل خویش نایل گشت. سه روز در عالم معنا و نور بسیر و گردش پرداخت وقتی بهوش آمد مجذوب و روحش در عالم علوی بخود مشغول و از اطراف وعالم سفلی و جسمانی بیخبر. ۹ ماه از این مقدمه گذشت. سپس بحال جذبه ومستی وبیخودی بملاقات عارفان کامل اطراف مانند نارایان مهاراج، تاج‌الدین بابای نا گپورو سائی بابا رفت. عارف اخیر چون او رابدید گفت «پروردگار» بعداورا بخدمت اوپاسنی

---

(۱) آوتار بهندی مراد از حلول روح خدا بکالبد انسانی است.



فرزانه مهربابا

مهاراج خلیفه خود که درهمان نزدیکی میزیست دلالت نمود ، بدانجا شتافت اما صاحبدل همینکه او را از دور بدید سنگی بطرفش پرتاب کرد و درست برپیشانی او همان نقطه‌ئی که بابا جان بوسیده بود اصابت کرد . ضربت سنگ مهربابا را از عالم مستی و بیخودی بخود وبهوش آورد و روحش ازعالم‌علوی هستی بعالم‌سفلی نیستی و خیالستان فرود آمد لیکن به ترقیات روحانی او نه آنکه صدمه وارد نیامد بلکه نیرویش زیاده تر گشت . این صعود و قعـود تا سال ۱۹۲۱ میـلادی (۱۲۹۰ ی)بتدریج بمرحله کمال‌رسید . سپس اوپاسنی مهاراج‌بچندنفر ازمصاحبان خود دستور داد که مصاحبت‌مهربابارا اختیار و بااو همراه گردند . اوپاسنی‌مهاراج هنگام جدائی خطاب بمهربابا فرمودند که تو آوتار این زمان هستی . مهربابا‌پس ازآنکه بخود آمد و توانست دوباره بعالم جسمانی متوجه گردد خانقاهی را در پونه و سپس بمبئی و بالاخره درقریه مهرآباد احمدنگراز بخشهای بمبئی تشکیل داد . در دوران اولیه‌در خانقاه اخیر اساس‌یك دبستان، بیمارستان، خانقاه‌مجذوبان و مستان و بیخودان و خانه مهر و عشق را بریخت . مهربابا در دهم ژوئیه ۱۹۲۵ میلادی (۱۲۹٤ ی) مهر خاموشی برلب نهاد و اینك که ۳٤ سال ازآن میگذرد همینطور ادامه دارد .

مهربابا درطی سالیان دراز افکار خودرا بوسیله یك تخته الفبـای انگلیسی بمردم میفهماند ولی از سال ۱۹٥٤ (۱۳۲۳ی) آنرا هم بکنار گذاشت وبـا اشارات افکار خود را بطرف میدهد .

مهربابا محض کمك به پیشرفت روحانی عارفان و اعتلای کاینات و فعالیت در طبقات علوی و باطنی عالم باعتکافات وروزه‌های طولانی میپردازد . بتمام نقاط و گوشه و کنار هندوستان مسافرت و مستان صهبای عشق و بیخودان راجمع ودر پیشرفت روحانی آنها کمکهای لازمه نموده است . چندین بار باروپا و امریـکا و شهرهای خارجه مسافرت و انبوهی ازمردم و پیـروان ادیان مختلفه بمریـدی و نزدیکی و اخلاص باوسر افرازند .

مهربابا بمریدان وعاشقان خود اندرز میدهد که دین خود را ترک ننمایند بلکه جوهر و مغز آنرا بفهمند و با معرفت زندگی کنند . صاحب مثنوی هم در این مورد فرماید :

ما ز قرآن مغز را برداشتیم   استخوان‌پیش‌سگان‌انداختیم

مهربابا چنانکه‌بعضی‌را گمان است در فکر تشکیل سازمان فرقه‌ئی یامذهبی نیست بلکه پیغام مهر و راستی را بجهانیان میدهد و امیدوار استمردم بفهمندوپی برند بر اینکه حقیقت واقعی تنها حقیقت خداوندیست . تألیفات جاودانی او به انگلیسی است و عبارتست از :

God Speaks–Listen, Humanity–Discourses–Life at its Best

. Beams –Messages کتابهایش فی‌الواقع سرمایه روحانی‌است‌برای جهان‌بشر امروزی بگفتهٔ‌خودش بوسیلهٔ‌خاموشی ارمغان گرانبهای‌نادیدنی را بانسان امروزی میبخشد و آن طنین تموجاتی است که بباطن افراد وارد و روحانیت فطری آنهارا بیدار و بمعرفت یك حقیقت یزدانی و راستی جاویدانی ویگانگی و اتحاد فصل نشدنی کلیه جانها براه میاندازد .

رسالت او برای بیداری مردم است نه تعلیم آنها . راستی را بمردم‌میدهدنه گفتار را در دوره آوتاری فعلی موجدتولید قسمی از ارتعاشات خلاقیه‌حیات گشته که انسان بوسیله آن بآزادی کامل وعشق لایزال و بینش رخشان حقیقت برسندو این تنها راهی است که بدانوسیله صلح وصفا ، هم‌آهنگی و سازش ، خوشبختی و شادمانی را میتوانند بآغوش کشند . فعالیت دینامیتی او همه عوامل حیاتی را فرا گرفته است تا ابرهای‌تیره وتار و درهم برهمی که جهان‌بشریت کنونی رادرخود پیچیده است بگسلاند و بوسیله تولید وجریان ارتعاشات مهر یزدانی ازمحدودیت خودبینی و خودخواهی بیرون کشانیده و در فضای نامحدود زندگانی یگانگی جاویدانی داخل گرداند .

کرامات و خوارق عادات زیادی را باو نسبت میدهند ولی چون ذکر آنها

شوه ناخشنودی اوست ازذکرش خودداری مینمائیم و بگفته‌های او میپردازیم. از سخنان اوست :

در ماهیت خدا نمیتوان بحث کرد ـ خدارا نمیتوان بدایرهٔ تئوری کشید ـ در مورد خدا نمیتوان سخن راند ـ خدا را نمیتوان بیان کرد ـ خدا را نمیتوان فهمید ـ اما میتوان باعشق پاك وخود گذشتگی چون خدازیست.

دین یعنی بخدا عشق ورزیدن و این عشق هدف تعلیمات همه مذاهب میباشد هر فردی از افرادچه عالی چه پست وچه بانوا وچه بینوامیتوانند دارای این عشق گردند .

پیروان هر گونه مذاهب یافرق میتوانند بخدا عشق ورزند بخدائی کـه در کانون دل هریك از مخلوقات مقام دارد تنها بوسیله عشق پاك میتوان نزدیك شد . دین هم مانند پرستش وعبادت بایستی قلبی و از ته دل باشد . اگر مردم بجای ساختن کلیساها ، کنیساها ، آتشکده‌ها ، بتکده‌ها ، معابد ومساجد هر یك بـرای اقامت خدای خود درکانون دل خویش محرابی میساختند کار من آسان میشد . اگر بعوض تعمیل مراسم عادی وقدیم دینی مردم بامهر و خود گذشتگی درخدمت هم نوع خویش میکوشیدند ویقین میداشتند که خداوند تعالی یکسان درقلب همه مخلوقات جای دارد و خدمت بآفریدگان خدمت باوست کارمن آسان میشد .

حقیقت شما رابطرف خود جذب میکند و خواب وخیال شمارا بطرف خود اگر کشش حقیقت را رها کنید در دریای خواب و خیال غرق میشوید ـ اگر بر هردو تکیه کنید خرد و خمیر میشوید ـ پس بوسیلهٔ عشق کشش خواب و خیال را ترك و در حقیقت محو گردید.

چنانکه خدا نامحدود است خیال ووهم و تصور نیز نامحدود و آنچه ازآن تراوش کند نیز نامحدود است . ما میتوانیم در هرچیز و همه چیز بطور نامحدود فکر کنیم . علم طبیعی چنانکه میگویند با ماده و نیرو (انرژی) سـرو کار دارد . علم طبیعی در قلمرو دل فرمانرواست . اما علم روحانی نیز موجود است که قلمرو

فرمانفرمائیش آنطرف مرز دل میباشد .علم طبیعی و علم روحـانی هر دو نتیجه بخش‌اند .

ظهور نتایج علم طبیعی بوسیله ذکاوتست و ظهور نتایج علم روحانی بوسیلهٔ عشق . وقتیکه عشق کاملا بتجربه رسید آنگاه بمعرفت خداوند نا محدود که سر- چشمهٔ علم روحانی است نایل ودیده میشود که همه‌چیز سوای او خواب و خیال و سرابی بیش نیست . چون پایه علم روحانی‌تنها برعشق قرار دارد خارج‌ازقوه‌ادراك وفهم دماغ جسمانی است ، و پر است از حملات ضد ونقیض که تنها عشق میتواند باآن روبرو شده پیروز درآید . علم طبیعی باعث افزونی خودبینی و خود خواهی است اما علم روحانی هادم اساس و بنیان آن میباشد .

در دنیای مادی یك یك دینار قیمت دارد . درعالم لطیف مثال یك یك مثقال فعالیت قیمت دارد . در عالم دل‌یك یك نیروی فکر قیمت دارد و آنطرف عالم دل تنها خداست که ارزش دارد ولی باز آنطرف‌تر و در عالم ظهورخداوند بشکل‌انسان ارزش همه چیز هیچ است و ارزش هیچ چیز همه چیز . خدا گوشش بگفتار های زبانی چون اوراد و اذکار و رازونیاز و مناجات بدهکار نیست وهم گوشش بزبان‌دل چون تفکر و تصور وخیالات نیك خدائی بدهکار نیست فقط بزبان باطن که‌عبارت از مهر ومحبت وعشق باشد گوش میدهد . پس عاشق‌شو بخدا و در همین زندگانی نعمت آزادیت را بدست آور . و این عشق بخدا را بمراتب گونا گون میتوان به- منصه شهود آورد تا بوصل خداوند محبوب خود نایل گشت . برای مردم‌عادی که بزندگانی روزانه مشغولند راهٔ عملی نمودن عشق مذکور آنست که نسبت بعموم بشر قطع نظر از دین ، ملیت ، نژاد یا فرقه و ایمان باینکه خـدا در قلب همه موجوداست خیال‌خود را مهرزا ، گفتار خودرامهرانگیز وکردار خودراپراز مهر سازند .

بایستی چنان زیست که زندگانی‌مان ازطرف خدا برای جهانیان پیام‌راستی باشد . اگر در زندگانی خود در انجام وظایف روزمره دنیائی عشق ، خـدمت و

درستی را متجلی سازیم چنانست که بدون ترك دنیا تارك دنیا شده‌ایم

منظور از مراسم و آداب دینی مذاهب و فرق گوناگون تولید جریانات عشق رحمانی است .لیکن معتقدین بآن مراسم غالباً روح خود رابآن مقید میسازند که بطور میکانیکی تکرار میبابد .

تقید بمراسم سخت ظاهری محض نمودن خدا دوستی و خدا پرستی خویش نه آنکه جریانات عشق را محدود میسازد بلکه باعث تفرقه و جدائی بین مذاهب میگردد .

آداب ومراسم ظاهری روح رابجهالت و امتیازات اوهامی مقید و مانع تابش نور حقیقت میشود . جویندهٔ واقعی حقیقت ، خواهان زندگانی باطنی است که‌بر پایه عشق بخدا شالودهریزی گشته و این عشق خواهشات دیگر را نفی و فقط یك آرزو و انتظار باقی میگذارد و آن وصل بخدای محبوب است و نمودن‌عشق خویش بوسیله مراسم ظاهری ، برایش دیگر لزومی ندارد . زیرا دلبستگی‌بآن ، زندگی حقیقی را کج ومعوج میسازد . روح آزاد خودرا بچیزهای غیرلازم مقید نمیسازد و تحت نفوذ تمایلات تفرقه‌ئی وجدائی که مولد آن قید بمراسم و آداب ظاهریست واقع نمیشود .

در این اواخر تأکید و مبالغه من در مورد درستی است . اگر عشق مابخدا درست و حقیقت داشته باشد با او یگانه میشویم . نادرستی ، ریاکاری وظاهر سازی که در جهان امروزی موجود است هرگز سابقه نداشته است . اگر کمترین پردهٔ ریا در خیال و گفتار و کردار ما راه یابد خدا که درژرف‌ترین نفس مامقام گرفته درپس آن پرده پنهان میشود .ریاکاری افعی‌ایست که میلیونها سر دارد . عارفان و صاحبدلان زیادی امروزه هستی دارند که درستی و بیریائی را بمردم اندرز میدهند ولی خودشان تا بعمق درآن غرقند . با ایمان‌کامل میگویم در قلب هریك از شما خدا موجود است و اگر او را بحقیقت ودرستی دوست دارید در همه جا وهمه کس میتوانید او را بعیان ببینید . بیاد داشته باشید اگر عاشق خدا نیستید ودر پیروی

زندگانی پاك و پرهیزگارانه ناتوان هستید لااقل خود را بمثل مردم پرهیزگار و عاشق خدا نشان ندهید و بدانید که بدترین اشرار و اوباش بهتر از صاحبدلان و پرهیزگاران ظاهرساز وریاکاراند.

معرفت خدا عبارت از آزادی ازقیود اوهام خواب و خیال است .هر چند کوشش و کشمکش ما برای تحصیل آزادی بیشتر و شدیدترشود فشار اوهام خواب و خیال هم بیشتر محسوس میگردد زیرا کوشش و کشمکش ما برای آزادی آنرا بیدار و آماده نبرد میسازد و خود را بنظر ما ثمرهٔ نیك کشمکش و حقیقت متجلی میسازد . همهٔ کارها خوب‌یابد ، داد یابیداد ، خیرات یاغیرآن باعث استحکام‌زنجیر قیود اوهام خواب و خیال است . هدف زندگی حصول عدم علاقه کامل به نتیجهٔ فعالیت است ، و آن ترك فعالیت نیست بلکه وقتی خودی فراموش شد ، در عین فعالیت شدید بی‌علاقگی به نتیجه ، نصیب میگردد . عرفان وسیله‌ایست برای‌قطع زنجیر قیود فعالیتها ، با تمرین بیعلاقگی به‌نتیجه ، درعین فعالیت شدید . در هر حال روش زیستن یك زندگانی توأم با بیعلاقگی به نتیجه‌کامل آنست که خودرا کاملا تسلیم سازیم یعنی از خود بمیریم و برای خدا زنده باشیم تارضای او بوسیلهٔ ما انجام یابد .

اگر بمردم بگوئیم نیك باشید چنین‌تلقین میشود که خودمان نیکیم وآنها بد . اگر بگوئیم دلیر ، امین و پاك باشید شنوندگان احساس‌میکنند که گوینده دارای صفات نامبرده است وآنها بزدل وخائن وناپاك هستند . عملا خدا را دوست داشتن آنست که همنوع خود را دوست داریم . اگر احساسات ما نسبت بدیگران عین احساساتی باشد که برای عزیزان خود داریم خدا را دوست میداریم . اگـر بجای انتقاد و جستن عیبهای دیگران بخود متوجه شده و بدیها و عیبهای خویش را برشماریم خدا را دوست میداریم . اگر بعوض کندن از دیگران و آباد کردن خود از خود کنده و دیگران را آباد کنیم خدارا دوست میداریم . اگر از مصایب دیگران مصیبت زده شده و از خوشبختی دیگران احساس خوشبختی نمائیم خدارا

دوست میداریم . اگر بجای نگرانی از بدبختی خود خویشتن را خوشبخت‌تر از بسیاری مردم دیگر بپنداریم خدارا دوست میداریم . اگر بفهمیم و احساس کنیم که بهترین‌راز و نیاز و پرستش خدا آسیب وآزار نرسانیدن بآفریدگار اوست‌خدا را دوست میداریم . برای اینکه بتوانیم خدا را آنطوریکه باید دوست داشته شود دوست بداریم بایستی برای او زیست و برای او مرد و دانست که هدف زندگی عشق بخداست وجستن او درنفس خویش .

آقای کیخسرو شمس پور سهراب مقیم‌خرمشاه‌یزد ، جوان پرشوروحرارتی است که در وادی عشق گام میزند بامطالعه آثار مهر بابا غایبانه دلداده و مرید او گردیده و در زمان تخیل و تفکر ، با ذوقی وافر نثر و نظمی را بیاد دلدارخود نگاشته که درنوع خود دلکش و شیرین است و چون ازدل بی ریای گوینده‌اش صحبت میدارد بعضی از آنرا بعد از تذکره مهربابا میآوریم تا شاید دیگران نیز مانند نگارنده این اوراق ازآن بهره ولذت برند :

بیدارشو- بیدارشو

ای دل بتو مژده‌ئی عطا خواهم کرد باش تا طلعت مهر از افق شرق دمد . ای بلبل آشیان قدس بجز در سرای مهر مسکن مگیر . و ای طوطی شکرشکن دهر بجز از قند پارسی شهدی مپذیر . طیر هوس‌بجز درفضای محبت طیران‌منما. وای انس ساجد ، بجز در ساحت مهر گام برمگیر . دوبین احوال ،در مردم دیده، بجز یکی مپذیر . و ای کبوتر عاشق ، بجز در لانهٔ الفت ، جای مگیر . خنگ سرکش بجز در میادین انس جولان منما . وای دل هر جائی بجز الف یار نقش دیگر مپذیر .

ای پارسی پارسا . آنی بیـا درکوی ما

خودرا بهل‌تامن‌تو را، برعالمی‌سرور کنم

صبح ازل از پرتو مهر ساحت ارض منور گردید، شعاع ابدی از انوار سرمدی افلاک را بهره‌ئی بخشید. زلف زناروش چون کمند محبت، ازلامکان به محور کون ومکان در نوردید.

استوا خط ز سر زلف جهان پیمایش   چون کمندی که چو زنار میان بر بندد

باده ازل از جام محبت بتشنگان وادی عشق لبریز، لالهٔ داغدیده ،بکف ایاغ کشیده ، بر اثر پرتو مهر ، چون آذر آذر آبادگان شعاعش بآفاق تابیده. ای دل هر جائی هنوز در خواب غفلتی !!!

مهر آمده از لامکان بیدار شو بیدار شو

عطر گلی از زر دهشت عطار شو عطار شو

عطار احد از بوستان صمد گلی آورده که آفاق را عطر آگین کند . ای شامه زکام دیده ، مگر تابحال به نشده‌ئی !!!

مهر زمان از لامکان آورده آن یکتا گلی

آفاق عطر آگین کند بر هم زند اوضاع را

اسرافیل زمان ، نوح سان ، ازغرقاب جهان ، بکشتی امان خوانـدت . ای عنقای وجود، باشد که پیش از کن فیکون از نفخه صور بسلسلهٔ قاف درآئی.

مهر یزدان بجهان داد ندای حق را

چون شکست مهر ز خاموشی ما خون برپاست

آن چنان سلسلهٔ کون ومکان درشکند

که ز هر سو بدمد نفخه صور از چپ و راست

حاش لله که نماند بجهان ربع وجود

این تعادل که ز عکس‌العمـل ما برخـاست

ای دل شمس ستان نور ، ز مهر ازلش

تا چو خـورشید ابد نور دهی بی کم و کاست

مهریزدان به جهان سلطه کند یک ایما

دوره‌ها بود که دل طالع ز صهبا میکرد
نـار ایمان زدم نـای تمنا میکـرد
چون بشارت ز شه و وصف مبارك میشد
این دل غمزده‌ام غوص بدریا میکرد
در خط دایره کون و مکان پیدا بود
آن شعاعی که ز مهرش دل شیدا میکرد
حالیا صبح ازل از افق طالع و مهر
برقع انداخته شد راه به یکتا میکرد
زلف زنار و شش شور چلیپا میکـرد
گر چه امروز نشد حتم بفردا میکرد
این نه آنست که امروز منور گشته است
گاه زردشت و گهی خود یدبیضا میکرد
از ازل تا بابد مهر دل و جان یکسان
احـولی بر سر یکتاش عددها میکرد
پیر میخـانه مـا سفت در مکنـونی
قبله را جم بسر باده هویدا میکـرد
شرع از کعبه اگر چه ببرد راه بدوست
دل افسرده ما ذکر خـدایا میکـرد
ای دل سوختـه‌ام آنچه تمنا کردی
آتش افروخته شد حل معما میکـرد
هر طرف نفخه صور است ز مهر ابدی
غصن کسری شجره کار مسیحا میکـرد

نار عشاق که از حنجره مهر افروخت
شعله و گرمی آن شمس تماشا میکرد



وقت طلوع آفتاب ای دل دمی بیدار باش
پرتو ز مهر است جان‌ازجان‌ودل هشیارباش
آمدند ندا از آسمان از بی نشان لامکان
بر کوی‌دل پرتو بجان‌ازپیچ وخم‌هموارباش
صبح‌است برخیزاز مکان‌مژده‌بده‌براین و آن
کامد بهار مهربان بر نقطه‌ئی پر گار باش
زردشت گوید هر زمان از نای آن پیرمغان
کای دیده حق بین بیا آمــاده دیدار باش
گوشمس‌شومحوازجهان‌مهرحقیقت شدعیان
تابان بدل انوار حق خاموش در گفتار باش



یک شمه از اسرارمن

گر مهر یزدان رو کند ، ایما هویدا میزنم
لب‌را به گفت و گو کند ، من‌شوروغوغامیزنم
ای عاشقان کوی‌دل ، وای غلافلان آب و گل
فیض‌ار کند روح‌القدس،من‌شور وغوغامیزنم
اشک‌اربدل‌افزون کنم،دل‌را بخون‌مجنون کنم
با این دل‌مجنون‌صفت، من‌شور وغوغامیزنم

در کوی وحدت جان دهم ، جان را بآن جانان دهم
با جان بیجانی نگر ، من شور و غوغا میزنم
یك جرعهٔی ازجام جم ، افتاد هندوستان بهیم
گر قطرهاش برمن رسد ، من شور وغوغامیزنم
وصفش نگنجد در جهان ، شرحش نیاید برزبان
زنار زلفش شد عیان ، من شور و غوغا میزنم
مهر ازل گـردم زند ، افلاك را بر هـم زنـد
آن دم که لب بگشوده شد ، من شور وغوغا میزنم
آتشکده در هر زمان ، مهرش زنای مهربان
چون شعله زد بر این و آن ، من شور وغوغامیزنم
ای بی وفا شمس جهان ، که ظاهر و گاهی نهان
چون مهر حق گردد عیان ، من شوروغوغا میزنم



ایمازیک اشاره

برگشا لب جان جانم آتش از نا میزنم
چهار رکن جعد مشکینت بدلهـا میزنم
گر نحاس ویا حدیدی از خودی بگذر دلا
چون که اکسیر وجودت از سراپا میزنم
قلب ماهیت ز فهم عالمـان این زمـان
لامحال آیه ولی سرش هویدا میزنـم
گر سگی افتد بشورمزار بعداز پنجسال
ملح گردد از جسد ملحش بهر جا میزنم

هر فلز با هر حجر درصنعت میناگری

کیمیا را خاك بر سر راز افشا میــزنم

فاش کردم سر مرموزی ز ابنای جهــان

مرهمی دارم که من نشتر بهر جا میزنم

گر تو داری یك‌خبر بر طالع مهرزمان

هم دل و هم جان سپاری وصف‌یکتامیزنم

گر گشاید دیدهٔ اکسیر سان آن مهر ما

هر دو کون کیمیا را بر سر پا میــزنم

عارفی کو تا که دریابد ندای ما در آن

گوهری دارم که یا رب حرف ایما میزنم

گر که‌خود را تشنه از رمز نهان‌دیدی‌بیا

اکسیرشمس ازمهربان برطور سینا میزنم

هماجی

فرزانه هماجی پور جمشیدجی عارفی بودپاکنهاد ، پرهیزگار ، عابد وخدا پرست . در شهر بروچ نزدیك سورت چون مردم‌عادی میزیست و سبزی فروش‌بود. احوال اندرونی و روشندلی‌خود را پنهان میداشت .در گیر ودار کشمکش ومباحثه پارسیان در موردتقویم در بروچ‌درسال ۱۱۵۱ یزد گردی و اسقاط جنین یك‌بانوی حامله پارسی بنام خانم موبد پادشاه پیرو تقویم قدیمی بواسطهٔ اردنگ ناشناسی ، یکنفر که‌با فرزانه هماجی‌بد دل بود او را برحمله بر بانو متهم ساخت و گواهی داد بر اینکه اسقاط حمل بواسطه اردنگی بوده که وی بر پهلوی خانم زده است. دادگاه جنائی بمبئی فرزانه هماجی را محکوم بمرگ نمود . (۱) فرزانه در طی جریان محاکمه سکوت‌اختیار کرد وچون قاضی رأی دادگاه را اعلام نمود، گفت من بیگناهم . چهار روز پس ازمرگم آنکه گواهی دروغ داده درکثافات مستراح جان خواهد سپرد . قاضی نیز بواسطه عدم تحقیقات کامل چندی بعد بسزاخواهد رسید . هرکس که پس از مرگم مراسم دینی مرا بجا آرد و آفرینگان بخواند دادار هرمزد اورا بمراددلش خواهدرساند. قاضی وحاضرین بر گفتار اوبخندیدند حکم دادگاه در روز باد ایزد و دیماه جاری شد و فرزانه‌هماجی اعدام گردید .

چون فرزانه هماجی کالبدخاکی را بگذاشت چهارروز بعد چنانکه‌فرموده بود شاهد نادرست از سردر مستراح افتاده خفه گشت . از وقوع این حادثه عموم مردم حوالی‌بصاحبدلی وروشن ضمیری فرزانه پی بردند وپارسیان بروچ ونوساری وسورت و بمبئی و اودواده بادای مراسم دینی بیاد او کوشیدند . اینك نیز بسیاری

(۱) برای اطلاعات بیشتر رجوع شود بمجله هوخت شماره۲ سال۱۱ ص۲۶ بمقاله نگارنده .

از خاندان پارسی در سر سال‌فرزانه هماجی بنام او آفرینگان میخوانند و ازروان پاکش کمك میطلبند . انجمن پارسیان هند با اتخاذ قطعنامه عمومی نام او را در ردیف بزرگان و سران دین در آفرینگان قرار دادند و امروز اسم او در همـه آفرینگانها ومراسم دینی که موبدان بجای میآورند بنام بهدین هما بهدین‌جمشید ذکر میشود . صاحب پارسی پراکش خان بهادر پتل ونویسندگان دیگر چـون سهرابجی منوچهر جی‌دهسائی صاحب‌خدانامه واقعه مذکور را در آثار خودضبط نموده‌اند.

دستور سهرابجی

دستور سهرابجی پورموبد جمشیدجی نالادارو ، دستور دانشمند وپرهیزگار وعابد و عارف پارسی مقیم سورت و کسی است که در مراسم تخت نشینی(تقدیس) آتش ورهرام قدیمی سورت بنیاد نهاده شت پشوتن جی‌کالابهائی و کیل[1]شرکت کرده است . دستور سهرابجی روزگار خودرا در آدریان یا آتش ورهرام در انجام مراسم دینی یا بندگی اهورا مزدا بپایان رسانیده و در تاریخ ۳۰ اکتوبـر ۱۸۳۰ میلادی رهسپار جهان مینوی گردید . پس از خـروج روان ازکالبد و بعد از غسل هنگام تکفین‌برسم زرتشتی سدره و کشتی‌بر او میپوشانند و کلاه بسرش‌میگذارند وجداگانه برسنگ میخوابانند و از اطرافش دور میشوند . در آن عهد در سورت رسم چنان بود هنگامیکه میت را پس ازغسل و تکفین جدا میگذاشتند نساشمرده میشد و نمیبایست دوباره بآن نزدیك گردند.

لحظه‌ای بعد از آنکه کالبد دستور سهرابجی جدا گذاشته شد کلاه فراخ از سرش بیفتاد . حاضرین از مشاهده آن پریشان میشوند زیرا که سر میت زرتشتی نباید برهنه باشد و نمیتوانستند دوباره بآن نزدیك گشته کلاه بسرش بگذارند . اما در همان حین کالبد بیجانی که بطور ادب طبق قانون زرتشتـی دست بر سینه داشت باتأنی‌دست بلند کرده و کلاه را با دو دست‌محکم‌بسر گذاشته وباز بطرزادب دست‌بسینه میگذارد. حاضرین از دیدن‌آن در شگفتی میشوند و بروشنضمیری و صاحبدلی او پی میبرند.

دستور سهرابجی درطی عمر خود آنی‌سرش برهنه نبود وبکلاه بر سرعادت

---

(۱) ایضاً

داشت. بدین علت چون روان کالبد را بی کلاه دید باکمك جسم مثالی آنرا بـا دست بسر گذاشت. باید دانست که روان پس از مفارقت از بدن باکالبد همراه و تا صبح چهارم درمحل ومأوای خود حاضر است. بنابر این در دین آمده درجائیکه میت خوابانده شده تا سه روز و سه‌شب چراغ بیفروزند.

واقعه فوق در کتاب گجراتی بنام «اوراد فراموش‌شده اوستائی» ثبت است و نویسنده آن موبد دهنجیشاه‌نوشیروانجی نالا دارو تذکرمیدهد که شخصاًبسورت رفته و از جدهٔ مرحوم برزوجی وکیل که ناظر واقعه بوده و در آن وقت حیات داشت تحقیق کرده نوشته است. آقای دهسائی صاحب خدا نامه نیز شرح ایـن واقعه را در کتاب خویش آورده است.

فرزانه خدابخش

فرزانه خدا بخش بن‌بهرام‌بن هیربد خدابخش بن هیربد جاماسب بن‌دستور نوشیروان بن دستور جاماسب بن‌هیربد کاوس معروف به نوروز زنده اسم مادرش فرنگیس میباشد . نیاکانش از اهل اصفهان و در زمان ستم‌شاه سلطان حسین به یزد فرار نموده‌اند . فرزانه خدابخش درسال۱۲۵۷ یزد گردی (۱۸۸۷م) در شهر یزد محله پشتخانعلی از مادر بزاد و درهشت‌سالگی بابرادران خود بهندوستان‌مهاجرت و در پرورشگاه پتیت در بمبئی بتحصیل دانش ظاهری مشغول گردیـد . فارسی ، انگلیسی ،گجراتی ومراتی را نیکو فراگرفت .

پس‌از فراغت‌ازدبیرستان در دیولالی وسپس‌بمبئی‌بآموزگاری پرداخت.دایم بتفکر و تخیل مشغول ودلش جویای مقصدی عالیتر بود . مردی بود وارسته و از علایق دنیوی دست شسته بامردم آمیزش نداشت و صحبت نمینمود الا بضـرورت . بخویشتن متوجه وجویای دانش معنوی و حقیقت‌آفرینش یزدان وکاینات بود. در منزل دور از غوغای جهانیان بسر میبرد و همواره در مراقبه بود و بکشف وشهود نایل گشت و از مغیبات خبر میداد . حتی در زمان کودکی و در دبستان با دانش آموزان آمیزش نداشت بتنهائی بسر میبرد و در بحر خلاء غوطه میخورد . درباغ بزرگی متصل بپرورشگاه ومحدود بجنگل جائیکه در وسط روز محل گردش افعی و خزندگان مهلك بود شبها را در آنجا تنها مینشست و بتفکر میپـرداخت و در خوابگاه پرورشگاه نمیخوابید از خوردن گوشت پرهیز میکرد و گیاهخوار بود . پیاپی روزه میداشت و بی اعتنا بخورش و غذا ماهها و سال‌ها با انـدکی شیر رفع

جوع مینمود .

در سال ۱۲۸٤ ی (۱۹۱٤ م) ناگهان و بیخبر بمبئی و برادران را تـرك نموده باطراف هندوستان بگردش پرداخت . اولیاء عارفان، اقطاب وابدال‌رازیارت نمود و استفاضه‌های معنوی برد . از مادیات هیچ با خود نداشت . هنگام مسافرت گذارش بچین افتاد . دوسال در آنجا بتهمت جاسوسی محبوس شد . چون اولیای دولت به بیگناهی او پی‌بردند آزادش کردند .

در دوره جنگ جهانگیر اول حکومت هند از ترس جاسوسان دشمن کلیه جوکیان ، فقیران و درویشان پراکنده راجمع نمود. فرزانه خدابخش نیزباتفاق آنان گرفتار گردید .

پس از بازپرسی هویت خود و برادران را بدولت اظهار داشت . شهربـانی بمبئی از برادرش مهندس جمشید حقیقت را بازجوئی نمود او هم داستان برادر و عدم اطلاع خویش را از مأوایش بیان نمود از آنها تقاضای اطلاع کرد ولی مـورد قبول نیفتاد . سپس بوسایل قانونی جویا شد دولت اظهار داشت فرزانه خدابخش چند روزی بازداشت شده بود و اینك آزاد ودارای شهادتنامه‌ایست تادرآینده کسی مزاحم حال او نشود .

پس از تجسس بسیار در سال ۱۲۹۷ یزدگردی (۱۹۲۷ م) او را درکوههای صعب‌العبور جوناگده ومرکز شیران غرنده واقع در باختر گجرات یافتند یکه و تنها در غاری که یکنفر بصعوبت میتواند بخوابد منزل داشت.

چندین مار و افعی دیوار و سقف غار را آرایش داده ودرندگان در نزدیکی غار بهم میغریدند.

باصراربرادر که بجستجویش رفته بود به‌بمبئی آمد چند روزی بماند. چون غوغای‌شهر را دوست نداشت چند ماهی در دهات بمبئی مقیم گشت ولی از آنجا هم بواسطه‌ازدحام مردم که بزیارتش میرفتند بگریخت .

پس‌از چندی بایران عزیمت نمود وکارهای شگفتی از خودابراز دادکه‌یکی

از شاهدین در ایران بنگارنده تعریف میکرد .

در سال ۱۲۹۸ یزدگردی (۱۹۲۸م) باز بهندوستان مراجعت نمود و یکسال بعد خبر ورودش بجوناگده مسموع شد از آن زمان تا کنون اطلاعی ازوی بدست نیامده و از حیات ومماتش کسی را آگاهی نیست .

فرزانه استاد خدا رحم

فرزانه استاد خدا رحم حیات بخش پور استاد کیخسرو بن‌هیربد خدابخش بن هیربد جاماسف بن دستور نوشیروان بن دستـورجاماسف کاوس معروف به‌نور ورزنده. دستور کاوس در زمان‌شاه سلطان حسین‌صفوی موبدان موبد اصفهان بوده و اصل و نسب ایشان میگویند بساسان پنجم میرسد .

درزمان‌این سلطان‌بیعرضه بواسطهٔ‌اغتشاش‌زمان وظلم‌او وعلما اصفهان راترك گفته‌در یزدرحل‌اقامت گسترد. استاد در سال ۱۲٥٤ یزدگردی‌در قریه مبارکه‌یزد متولد و تاسن ۱۵ سالگی نزد پدر و جد خود بتحصیل دانش ظاهری مشغول بود ولی از همان اوان طفولیت باینگونه دانشهای ظاهری قانع نبوده و نهادش جویای دانش دیگری بود تا شعلهٔ آتش درونی را فرونشاند .

پاری بهندوستان مسافرت و در بمبئی بکسب وکار مشغول و در ضمن جویای مطلوب خویش بود تا آنکه درسن بیست سالگی بفیض دیدار فرزانه‌درویش گلشن که مردی وارسته و مرتاض بود نایل و در زمره مریدانش داخل و ببرکت انفاس مرشد حرارت اندرونیش تسکین یافت و از توجه پیر و زحمات و ریاضات مراحل سلوك راطی و ازطرف مرشد بخلافت برگزیده شد و بارشاد خلق مأمور گردید . جمعی از مردان وزنان‌ایرانی پارسی ، عیسوی ومسلمان و هنود بمریدی اومفتخر و در طریقت گامزن شدند .

استاد خدارحم درسال ۱۳۰۱ یزدگردی از بمبئی رهسپار تهران گردید ودر ١٤ آذر ۱۳۱۳ هجری شمسی زندگانی را بدرود ودر ملك خویش در قریه‌کاشانك شمیران مدفون گشت .

فرزانه شهریار

فرزانه شهریار پورمندگار پدر مهربابای معروف از اهل خرمشاه حومه یزد و در سال ۱۲۱۹ یزدگردی (۱۸٤۰م) متولد شد . پدرش‌نسا سالار یزد بود فرزانه شهریار چون ۱۳ ساله شد پدر ومادر را ترك گفته درسلك درویشان درآمد وتا مدت ۸ سال سراسر ایران را بگردید چون ۲۱ ساله شد با برادر خویش خداداد به ـ هندوستان رهسپار ودر بمبئی بکار مشغول گشت.پس از چندی باز از مادیات‌دلتنگ شد ، ازکارمزد خویش دو روپیه نگاهداشته وبقیه را بین فقرا تقسیم نمود و دوباره بدرویشی پرداخت ومدت دهسال کشکول در دست در اطراف واکناف هندوستـــان گردش کرد . چون طرفی بر نبست و بمدارج عالی معنوی که منظورش بود نایل نشد محزون وپریشان گردید . شبی دررؤیا باو گفتند آنچه را طالبی در سرنوشت فرزند تست . لذا دربدری و آوارگی رابنهاد و به‌بمبئی برگشت و در سال ۱۲٤۹ یزدگردی (۱۸۷۹ م) در سن ۳۹ سالگی باصرار خواهرش فیروزه متأهل گشت و بانو شیرین را بعقد ازدواج خویش درآورد و مهربابا از او بزاد و او فرزند دومی است فرزانه شهریار درسال ۱۲ آوریل ۱۹۳۵ م در پونه درگذشت .

فرزانه نوذرشاه



فرزانه نوذرشاه

فرزانه نـوذرشاه مهتاپور باپوجی پـور نوشیروانجی پور دهنجی بـاهای پور هرمز جی پوربلدهنجی پور کوهیارجی پور اپاجی صاحبدل زرتشتی پـارسی است اسم مـادرش سونابائی‌میباشد . در ۲۶ مارس ۱۸۸۶میلادی در قریه کلیان ۲۳ میلی بمبئی قدم بعـرصه وجود نهـاد . پس از تحصیـل انگلیسی ، گجراتی،هندی و مراتی بمعاونت‌پدرخویش که حکیمی‌دانا و پزشکی‌کامل بودکارمیکرد حکمت و طب را تا حدی نزد او بیاموخت . چون بسن سی رسید عشق بر او غلبه کـرد و جویای حقیقت شد . نزد ملا را گوباسارنگ پانی از برهمنان هنود و حکیم و یدبتحصیل حکمت ، عرفان و طب‌پرداخت و درطی سه سال از اواستفاضه های‌معنوی برد . سپس هوای گردش و ملاقات درویشان اولیا و جوکیان بسرش افتاد باطراف واکناف هندوستان بمسافرت‌پرداخت . از هر گوشه توشهٔ اندوخت سه سال در ناکپور در خدمت‌سوك دیو ، علم یوك‌و عرفان بیاموخت و بریاضتهای شاقه پرداخت و مراتب و مراحل تصوف ویوك را طـی نمود . هنگـام مسافرت گذارش بکشمیر دلپذیر افتاد پیرمردی‌کامل موسوم بچرانداس را که ۱۲۵ سال

عمر داشت بیافت و در خدمت وی بماند و استفاضه‌های معنوی حاصل کرد و کیمیا گری بیاموخت .

در طی اقامت خویش در کشمیر بشگفتیها برخورد و چیزهای نا دیدنی دید چنانکه یکروز هنگام گردش در کمر کوهی نگاهش به پیرمرد سفید پوش افتاد که لباس موبدی دربرداشت . موبد با اشارهٔ دست وی را بطـرف خود خواند . چون نوذرشاه بسویش رفت موبد دست او را گرفته براه افتاد پس از قطع مسافت تا چیزی بغاری رسیدند کـه در داشت و دالان درازی و بدنه دیوار و زمین آن با قالیهای گرانبهای ایران مفروش بود و در انتهای دالان محوطه بزرگی و در وسط آن آفرینگان عظیمی که زبانهای درخشان آتش از آن شعله ور بود . بردوطرف دیوار محوطه دو قالی بزرك آویزان بود یکی نقش خورشید داشت و دیگری نقش ماه مرد بلند اندامی با لباس و ریش بلندسفید جلو آتش بزمزمه مشغول خواندن اوستا بود و موبد دیگری در پشت سر او ایستاده بود موبد راهنما در جلوایستاد و فرزانه نوذرشاه در پشت سروی از مشاهده ابهت و جلال و فروخروه آنمردمات و مبهوت شد . پس از مدتی آن مرد سربلند نمودو با اشاره بنوذرشاه امر بنشستن کرد . چون خواست پرسشی بنماید موبد راهنما امر بسکوت نمود و پس از چند دقیقه دوباره مراجعت نمودند . موبد او را تا همان نقطه که اول ملاقات نموده بود برد و بعد از نظر ناپدید گشت . نوذرشاه هرچند کوشید غار را دوبـاره پیدا کندتوفیق نیافت چون هنگام غروب بود بمنزل بر گشت و چندین هفته بیاپی آن کوه را سراسر به پیموذ تا شاید باز بغار نامبرده راه بیابد ولی بالاخرهٔ بـا یأس و نا امیدی از آن دست کشید .

نوذرشاه در سال ۱۹۲۸ میلادی در شهر پونه رحل اقامت افکنده بارشاد خلق پرداخت و گروه کثیری از پارسی ، هنود و ایرانی از او استفاده‌های معنوی برده در سلك مریدانش داخل گشتند . فرزانه نوذرشاه پس از ۸ سال اقامت درپونه به بمبئی نقل مکان نمود و اینك نیز در همان شهر بخدمت خلق مشغول است

نوذرشاه مردیست وارسته و قطع علایق دینوی کرده و حکیمی است دانا و پزشکی کامل . امراض پیچیده‌ئی که دکترهـای عالیرتبه از عـلاج قاصرند بـا گیاه و ریشه‌های اشجارجنگلی در اندك مدتی معالجه نموده و باعث شگفتی همه گردیده است .

فرزانه مهر جمبور

فرزانه مهر جمبور معروف بدرویش نامش مهربان پور جمشید و از اهل خرمشاه حومه یزد میباشد . عارفی بود کامل و درویشی عامل در علم رمل و جفر استاد و در طب‌وحکمت با بهره و صاحب‌خرقه خلافت‌واجازه ارشاد بود . مریدان بسیاری دارد که از پیروان ادیان مختلفه تشکیل یافته‌اند .

فرزانه مهر جمبور درویشی بود وارسته و دل از این جهان و متاعش شسته نصف بیشتر عمرش را که بصد سال رسید در مسافرتها و جهانگردیها بآخر رساند عجایب و غرایب بیشماری مشاهده نمود و بزبانی شیرین و روشی دلپذیر برای دوستان و شنوندگان شرح میداد . دزدان وراهزنان سفاکی که در بین مسافرتها باو بر میخوردند بوضعی سحر آمیز رام و مقهور میساخت چنانکه آسیبی باهل قافله نمیرسانیدند .

فرزانه مهر جمبور در مباحثات درویشی استاد و همه وقت پیروز بوده است درویشانی که با او طرف مباحثه واقع میگشتند ، کشکول و تبرزین خود را بنـا بقانون درویشی پس از شکست بناچارتحویل داده براه خود میرفتند حتی درویش پادشاه نیز در حضور ناصرالدین‌شاه با طرز رد وبدل سلام شکست خورده کشکول و تبرزین را گذاشته از مجلس بیرون میرود . شاه از مشاهده طلاقت لسان او که در عنفوان شباب بود خوشحال شده صد قران باو انعام میدهد شهرت این پیش آمد در سراسر تهران آنروز پیچید زیرا صد قران در آن زمان بسیاز زیاد بود .

فرزانه مهر جمبور آنقدر کشکول و تبرزین درویشها را ضبط نموده بود که بالاخره مرشدش او را از مباحثه منع نمود .



فرزانه مهر جمبور

درویش. مهر جمبور بواسطه مسافرتهای‌عدیده و طولانی خود که در سراسر کشورهای ایران،ترکیه ، سوریه ، فلسطین، مصر ، عربستان ، مراکش وافریقای شمالی.، سودان ،حبشه ، بربر ، یمن ، قفقاز ترکستان روس و چین ، هندوستان برمه و تاشهرهای حوالی چین‌نموده بود ، زبانهای‌مختلفه عربی ، فارسی ، ترکی مراتی ،گجراتی ، هندی را کاملا صحبت‌مینمود و السنه دیگر این شهرها رانیز بقدر رفع حاجت فراگرفته بود . در علم طب نیز چنانکه گفتیم بهره کافی داشت و آشاحکیم پارسی از حکیمان‌معروف بمبئی معلومات خود را مرهون مهربانیهای آن بزرگوار میداند .

فرزانه مهر جمبور بین دراویش و متصوفه اسلامی و جوکیان هنود شهرت خاصی داشت و همه او را با نظر احترام مینگریستند چنانکه درویشی سید کسانی را که باو ناسزا گفتند با تبرزین ، اگر فرزانه دستش را نگرفته بود از پای در میآورد . واقعه از این قرار است . روزی فرزانه مهر جمبور با لباس عادی موقع غروب نزدیك مسجد خرمشاه نشسته بود . سران‌مسلمان محل نیز در مسجدبرای نماز جمع شده بودند که ناگاه سیدی درویش سواره از آن رهگذر میگذرد . همینکه نظرش بفرزانه مهر جمبور میافتد از الاغ پیاده شده باکرنش تمام بر او سلام میکند . مسلمانان که بزرتشتیان بانظر خوبی نمیگریستند خشمناك برسید درویش‌تغیر مینمایند که‌ای ناسید در جلو گبر کافر پیاده شده و بر اوسلام‌میگوئی درویش از استماع این کلام از حال طبیعی خارج و تبرزین را بجولان در آورده خواست بر سرهای آنان فرود آرد که فرزانه با یك جست دست او را میگیرد درویش فوراً با تعظیم و احترام تبرزین را انداخته‌دست بسینه جلو او میایستد فرزانه از او دلجوئی کرده و امر بخموشی‌مینماید . آنگاه درویش روی‌بمسلمانان میگوید جان هزاران نفر شماها بقدر یك سرموی فرزانه ارزش ندارد جـان این سید نیز که کمترین غلام اوست برای قربانی در راهش حاضر است . او نه آنکه مرشد ماست بلکه‌مرشد مرشد ماست و اگرمحض خاطر او نبود امروز این‌مسجد

از خون شماها رنگین میشد وای بر کسیکه براو بی احترامی نماید . این را گفته با کمال احترام از مرشد خدا حافظی نموده میرود .

فرزانه مهر جمبور دارای طبعی شیرین و ظریف و فروتن بود . داستان زیادی از طرفه کاریهای اوورد زبان مردم است که از نگارش آن خودداری میشود . فرزانه محترم در سال ۱۲۰۰ یزدگردی در قریه خرمشاه متولد و در صد سالگی در سال ۱۳۰۰ یزدگردی در قریه مریاباد حومه یزد جهانرا وداع گفت . در موقع مرگ بدون کوچکترین عارضه و کسالتی در حالیکه مقداری آب بیاشامید با سرائیدن این بیت بعالم باقی شتافت

چو آهنگ رفتن کند جان پاک　　　　چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

بگفته دختر زاده‌اش آقای هرمزدیارفرخانی سفرنامه از او باقیست که در اشعارش کمال سادگی و حسن نیت نهفته است ولی افسوس که ما را بر آن دسترسی نیست تا نمونه نثر و نظم او در اینجا نقل نمائیم

فرزانه مهرجمبور چهار فرزند داشت . کیخسرو جمشید . تهمینه و تاج بانو جمشید در سن ۲۵ سالگی در کلکته جوانمرگ شد کیخسرو در ایران بکسب مشغول و تهمینه در مریاباد عیال مرحوم سلامت کدخداست و تاج بانو ساکن بمبئی است

فرزانه ایرانی بابا



فرزانه ایرانی بابا

فرزانه خدابخش بن رستم‌بن‌خدابخش نوشیـان معـروف بایرانی بابا از اهل قریه اهرستان حومه یزد میباشد . مادرش را نام شیرین است . در سن۱۵ سالگی به بمبئی آمد و چندی پس از کسب و کـار دلش جویای معرفت و جمـع اندوختـه معنویـات گردید . کسب وکار خود را بهشت و سرمایه مادی و دنیوی را بین درویشان و مستحقان بخش نمود و بیسر و سامانی اختیار کرد صاحبدلی بود وارسته و از علایق دنیوی‌دست‌شسته . درطی‌سلوك و تکمیل مراحل عرفان رنجها برد و ریاضتها کشید . دایم بذکر و فکر و شب زنده داری مشغول و خوراك و لذات دنیوی را ترك گفت و ماهها روزه میداشتی و نان یـا غذا بلب

نرسانیدی و با آب و چند فنجان قهوه تلخ بسر میبردی .

فرزانه ایرانی بابا در اندك زمانی مراتب عرفان و تصوف را بپایان رسانید صاحب کشف و شهود گشت و از مغیبات خبر میداد . هوا خواهان و دلدادگان زیادی داشت و بطریق اسلامیان راه می‌پیمودی و بصالح معروف بودی . درویشان و صوفیان اسلامی وجوکیان هنود چون باو میرسیدندی باحترامش کوشیدندی نگارنده این سطور نیز بمصاحبتش مفتخر بودی .

ایرانی بابا در ۵۲ سالگی ۹ شعبان ۱۳۷۶ هجری قمری برابر ۲۱ اسفند ۱۳۲۵ شمسی و ۱۲مارس ۱۹۵۷ میلادی در اجمیر جهان را بدرود گفت . مزارش در آن شهر زیارتگاه مردم است .

فرزانه رستم درویش

فرزانه رستم درویش پور کیکاوس پور خسرو پور بهمن مرتاض و عـارف زرتشتی از اهالی قریه خرمشاه حومه یزد میباشد که در دوران خردی بهندوستان مهاجرت و در آن کشور جوکیان با جوکیان یار و دمساز گشت وبنام نوبرهمن بین هنود و درویش‌حیات‌بین‌ایرانیان‌معروف گردید . فرزانه رستم باتفاق‌جوکیان و بلباس آنان در اطراف و اکناف هندوستان بگردش و درمعابد بزرك و مقدس هنود باعتکاف میپرداخته . طبعش روان و باصطلاحات جوکیان و برهمنان آشنا وزبان سانسکریت را بخوبی میدانسته و در علم رمل و اسطرلاب و نجوم و جفر مهارت کامل داشته و کتابی در آن موضوع تدوین نموده که در دسترس مانیست.

فرزانه رستم چندین اثر دیگر از خود بیادگار گذاشته که در دفتری ضبط و در منزل رستم خسرو ایرانی بمبئی موجود است و عبارتند از :

۱ ـ رساله ظاهرالذکر رستم، که در سال ۱۲۳۷ یزدگردی باشاره مرشدش رگناتجی در کناررودخانه مقدس «نریده» نوشته و آن در مورد ذکر رام رام وست نار این میباشد . میگوید :

گوراستی دروغ توبر خود حرام کن   نیکی ، بدی بفهم پس آنگه کلام کن
هر چیز در تمیز حلال و حرام کن   انجام کار خـویش نظر المـدام کن
صدکارخود گذاریکی‌این‌توکام(۱) کن   آرام گـر تلاش کنـی رام رام کـن

۲ ـ رامکام و آن داستان رام وسیتاولچمن میباشد بنظم و جنك آنها باراون پادشاه ظالم سراندیب و در سال ۱۲۳۸ ی درمعبد مترا ترجمه کرده . در زیر بیتی است چند از آن رساله جائیکه خواهر راون بنام سپنکا در جنگل به لچمن‌برادر

---

(۱) کام کلمه هندی است و بمعنی کار است .

رام اظهار عشق مینماید :

من ای لچمن بر خسارت فدایم	اسیر حلقـه زلف دوتـایم
شدی ظاهر تو بمدمت انسان(۱)	چرا نقد وصال تو نخواهم
پس از من نیز دلداری نیابی	پریرو حور پر نازك ادایم
نمـایم من ترا مقصود منـزل	بکوی عشق رهبر رهنمایم
نکردم وصل با کس تا باین دم	غرض را من حسین پارسایم
در آغوشت مرابنشان توزودی	زبهر خال و خط من مبتلایم

۳ ـ سدامنام یزدی و آن داستان سود اما عارف هندیست و ملاقات او بـا کریشنا پیغمبر و خدای هنود وآنرا در سال ۱۲۶۳ یزدگردی بنظم آورده است .

٤ ـ تفسیر الحقایق و آن نثر است و ترجمه ۳ فصل از کتاب ویـد و در سال ۱۲٦٦ یزدگردی نوشته شده . فرزانه رستم در آخر دفتر فـرهنك نامه نیـز تدوین نموده و کلیه اصطلاحات و واژه‌های سانسکریتی را که بکار برده بفارسی تفسیر نموده است .

(۱) هنود معتقدند که روح خداوندی در ادوار مختلفه برای رهائی و تربیت بندگان درکالبد انسانی متجلی میکردد .

اوستا و سلوک

اینك می بینم در مورد سلوك و ریاضتی که دستور آذر کیوان و مریدانش در قرن پانزده و شانزدهم میلادی پیروی مینمودند ، در اوستا چه خبری موجود است باید دانست هدف عمدهٔ معرفت و سلوك عبارتست از عشق حقیقی یا وصل بمحبوب (خدا) .

در پتت آدرباد مارا سپند در اینمورد آمده است (۱) «خویشی یزدان‌داشتن ائه بهود کو اگرتش از آن رسد که این تن روان را به اوایت دادن بدهم» یعنی برای وصل به یزدان اگر لازم شود بدادن فداکاری این تن آنرا بدهم .

بیان فوق بانظریات شیخ‌اشراق مشابهت دارد میفرماید (۲) «ضرورت‌مذهب عشق و لزوم مسلك محبت سالك عاشق را براه حقیقت آورده و باو خاطر نشان میکند که میان او و معشوق تنها رادع و یگانه مانع همانا خود بینی و «من» گفتن و اثبات انانیت اوست که از اطباع تام وی جدا و منفك شده است . عاشق باید حیات وجود خود را بتمامی فدا کند و از تملك هستی خـویش چشم بپوشد بنحویکه جز عشق محض باقی نماند و فقط جمال‌محبوب تحقق و تقرر جوهری داشته باشد . »

---

(۱) رجوع شود برساله آذر کیوان تالیف دکتر مدی

(۲) روابط حکمت‌اشراق و فلسفه ایران باستان صفحه ۶۰

با همین نظریه در آفرینگان بزرگان دعا میشود . « کام انجام بوت چون اهوره مزده خدای پدامان حویش» یعنی کام (مراد) شما بر آورده باد چنانکه مراد اهورامزدا با آفرینش برآورده شد . « کرداربید چون اهوره مزده خدای پدامان خویش.» یعنی درکار باش چنانکه خدای در آفرینش کار کرد. مقصود اینست چنانکه اهورامزدا تجلی خودرا بوسیله آفرینش نمایان ساخت ، ما نیز باید با کارو کوشش مادی ومعنوی فرهمند گردیم .

باید دانست بسیاری از فقرات اوستا و ادبیات مزدیسنا دلالت دارد بر تمنای وصل اهورامزدا و کسب معرفت یزدانی . در یسنای ۶۰ فقره ۱۲ آمده . «اهورا مزده اشه وهیشته اشه سرئیشته در سامه تهوا پئیری تهوا جمیامه هئم تهوا هخم .» یعنی ای اهورا مزدا بشود که ترا به بینم ، بشود بتو برسیم ، بشود بوسیله بهترین درستکاری و عالیترین نیکوکاری خود بدوستی ابدی تو نائل گردیم گاتها نیز پر است از بیانات وصل باهورا مزدا بوسیلهٔ راستی و درستی کردار . زمان و وقت (زروانااکرنا) نا محدود است و خداهم نامحدود . خدا از آفرینش جداست ولی حضورش در آفرینش محسوس است . از اینرو آئین مزدیسنا فکر انسان را بوسیله طبیعت بآفریدگار متوجه میسازد .

امشاسپندان ، ارواح مقدس فیض بخش و آفریدهٔ اویند . خدا نیز سر گروه امشاسپندان میباشد ، ایزدان آفریدگان اویند ، خود نیز سر دستهٔ ایزدانست . فروهران خلقت او هستند و خود نیز صاحب فروهر میباشد . اوست که فروشکوه به بندگان میدهد و در عین حال خود صاحب فروشکوه است . چون او در عین حالیکه از آفریدگان جدا و حضورش در آنها محسوس است ، بنابراین درود بآفریدگان درود باوست . نخست سه دفعه باو درود داده میشود و بعد یکدفعه بآفرینش چنانکه «نمه‌سته اهوره‌مزده سه‌بار پروانیائیش دامان » در روایت بهمن پونجیه در مورد پرورش روان وکاهش تن یعنی ریاضت چنین آمده است .

بود پنج چیز از همه بهتری	بود هیم اول خرد دیگری
دگر آشتی نیز پیمان دگر	به‌پنجم که دین بهی ویژه‌تر

بدان‌هیم اول که کس را فریب | نه بدهد که نایدروان را نهیب
دوم عقل آنکوز راه خرد | نتاند کسی کو فریبش دهد
سوم آشتی آنکه او تا توان | بگیتی کند آشتی با روان
چهارم که‌پیمان خورد خردرا | به پیمان خورشنی پذیردصفا
هر آنچ آن‌ذخیره کنندزان‌همی | به نیکان دهد از ره مردمی
به پنجم که باشدبدین خدا | روان پرورد سازد او تن فدا

دکتر محمد معین در کتاب خویش «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی مینویسد «روح ایرانی ازاعصار کهن بحقایق عرفانی آشنا بوده است چه عالیترین افکار تصوف را در آئین مزدیسنا مشاهده میکنیم.» دانشمند نامبرده در مبحث مفصلی در این موضوع بسیار عالمانه سخن میراند.

شیخ شهاب الدین سهروردی معـروف بشیخ اشراق نیز اوستا را سرچشمه اشراق و عرفان میداند و در مؤلفات خویش مفصلا از آن سخن میراند چنانکه میفرماید (۱) «و اما این انوار ساطع از عالم قدس، می‌بینیم که عبارتند از آنچه حکیم فاضل و امام کامل زردشت در کتاب زندبه آنها خبر داده آنجا که گفته‌است عالم منقسم است بردوقسم، یکی مینوی که آن عالم نورانی و روحانیست و دیگر گیتی که آن عالم ظلمانی جسمانیست گئـوش تشن و گئوش اوروِن دو تقسیم مهم اوستائی است)از عالم‌نورانی بر نفوس‌کامل نوری که‌بدانها تأئید و رای‌میبخشد فائض و بدین نور است که نفوس‌مستضی و بر آنها نوری که بگفته شارحین در پهلوی خره خوانده شده است.

اشراق میگردد. چنانکه زردشت‌خود گفته است. خره نوریست که ازذات خداوندی ساطع میگردد و بدان مردم بر یکدیگر ریاست پیدا میکنندو بمعونت آن هر یك بر عملی‌و صناعتی متمکن میگردد. نخستین ذاتی که از ذات‌احدیت

(۱) روابط حکمت‌اشراق و فلسفه ایران باستان‌ص۳۳ - ٤٦ - ۵۳ - ۵۵ - ۵٦

صدور یافت ملك مقرب اول یا عقل اول بود . این وجود نورانی همانست کـه سهروردی جای دیگر آنرا بنام مزدائی خود بهمن‌یاد کرده است . این نور نخست که از نور قیوم قهار و مبداء کمال صادر شده متصف بسه صفت است . شناسائی ذات محض خداوند ، شناسائی وجود خویش ، شناسائی نسبت بچیزیکه نبوده‌است یعنی نسبت بلا وجود وعدمی که در وجود خود او مندرج بوده است . از نخستین این صفات سه گانه که خاص حضرت حق یعنی راجع بمعرفت کمال مطلق است وجودی پا بعرصه ظهور نهاد که سهروردی آنرا عبارت از جمال یا زیبائی میداند در اینجا نیزمی‌بینیم که مانندآنچه دراوستا هست صفت اقنوم میشود . بنابرآنچه از کتاب هیاکل‌النور مستفاد میشود برای‌نوع‌انسان از لحاظ کلی ملك‌انسانیت که روح‌القدس یا جبرئیل باشد آفریده شده است و سهروردی همین ملك را در کتاب تقدیسات خود سروش (سرائوشای اوستائی) خوانده است . برای هر یك از افراد انسانی نیز پیش‌از تولد وآفرینش‌خاکیش ذاتی نورانی آفریده شده‌است که پیوسته از روز ولادت همراه او و حمایت او را عهده دار میباشد و چون مرك آن فرا رسد همزاد نورانی (فروهر) نیز باو پیوندد .»

اوراد واذکارشیخ‌اشراق نیز مانند قطعات گاتها خطاب‌بایزدان است چنانکه «ای بزرك و فرشته فرخنده و روحانی عزیز توئی پدر روحـانی و فرزند معنوی باذن خدا خویشتن را وقف تدبیر و ادارهٔ شخص مـن کرده‌ای و در تبدیل نقص من بکمال بخدای عزوجل که خدای خدایانست روی تضرع آورده‌ای . بروشن ترین و درخشانترین انوار لاهوتی آراسته شده و در بلندترین درجات کمال‌جای گرفته‌ای . بحق آنکس که این شرف بزرك را بتو بخشید و این فیض عظیم را بتو ارزانی داشت از تو میخواهم که‌در زیباترین‌مظاهر بر من تجلی کنی وفروغ چهره تابناك خودرا بمن بنمائی و میانجی شوی و از خدا بخواهی که نور اسرار بر من بتابد و پرده‌های تاریکی وظلمت را از برابر چشم دلم‌برداری . تراسو گند میدهم بحقی که او را برتست و مکانتی که او را در نزد تست» این موجود تابناک

«طباع تام» را که شیخ اشراق چنین ادیبانه توصیف نموده بلاشك موجود آسمانی و گوهر تابناکی است که در آئین و شریعت مزدیسنا ستایش گردیده است . و نیز در حکمت الاشراق و الالواح العمادیه میگوید محرکی که روح عارفانه سالك را بطرف مقصد قطعی و حقیقی سوق میدهد ، بیشك ناشی از مشاهده درونی و کشف و شهود باطنی است که آبشخور آن از سرچشمه مزدائی و منبع اوستائی است .»

بخش سوم

نامه زرتشتیان ایران به زرتشتیان هند
و اسامی بزرگان آن دوره

نامه‌های زرتشتیان

نامه‌هائی که بین سالهای ۸٤۷ و ۱۱٤۲ یزدگردی دستوران و موبـدان و کدخدایان‌ایران ،بموبدان وبهدینان هندوستان نوشته‌اند چون دارای‌جنبه منهبی وپاسخ پرسشهای دینی است ، پارسیان هند با کمال دقت نگهداری و در سفینه‌های مختلف ضبط نموده‌اند و مقدار کلی آن نیز بزبانهای انگلیسی و گجراتی‌ترجمه شده‌است . این نامه‌ها و پاسخهای دینی بروایت معـروف و بخش مهم آن در تحت نام روایت داراب هرمزدیارنویسندهٔ جنگ درسال ۱۹۲۲ میلادی طبع و منتشر و مورد استفاده دانشمندان ایران شناس‌قرار گرفت .

از نامه‌های نامبرده بخوبی میتوان باوضاع فرهنگی و اجتماعی و موقعیت زرتشتیان ایران و پارسیان هند پی برد . نامهای بسیاری از دستوران و موبدان بزرگ ما که هریك در پهلوی و اوستا استاد و در کرمان و یزد مخصوصاً در قریه شریف آباد و ترك‌آباد ساکن بوده‌اند بدست ما میرسد . اینك در ترکاباد یك‌خانه زرتشتی نشین موجود نیست . حتی قپانی راکه دستور ماونداد (۱) برای استعمال مردم ده وقف نموده بود که مسلمانان محل درحدود سال ۱۸۸۸ میلادی(۱۲۵۸ی) از بین بردند وآنرا نابود ساختند زیرا که اسم زرتشتی واقف برآن حك شده بود

---

(۱) دستور ماونداد پوردستور بهرام اردشیر در اوایل سال یکهزار یزدگـردی میزیسته است و بعد از پدر بمقام دستوران دستوری میرسد.

در نامه‌های مذکور اسامی بسیاری از بزرگان زرتشتی یزد، اصفهان ، کرمان خراسان ، قزوین ، سیستان وغیره برای ما محفوظ مانده است. اینگونه مراسلات که از سال ۸٤۷ یزدگردی آغاز شد تاسیصدسال ادامه داشت و آخرین نامه مورخه سال۱۱٤۲ یزدگردی بتوسط ملا کاوس بن رستم که تذکره‌اش بیاید ، بهندوستان رسید و باب مکاتبات از آن پس بسته گشت زیرا که دستوران و موبدان هند در زیر دست دستوران ایران عالم علوم مذهبی شده بودند وراه مراوده و آمد وشدبابمبئی باز و خود زرتشتیان ایران بسوی وادی جهالت رهسپار بودند .

در آن عصر چنانکه گفتیم ، پارسیان هند از دانش و مراسم مذهبی بیخبر بوده‌اند وچون اختلاف آنهابغایت درجه میرسد ، یکنفر رابرای حل مسائل ورفع اختلاف بایران گسیل میدارند . آنوقت سال ۸٤٦ یزدگردی بود و تا قبل از آن باقیمانده زرتشتیان ایران از وجود زرتشتیان در هندوستان بی‌اطلاع بودند .چون نریمان هوشنگ درآن سال برای پرسش مسائل مذهبی و حل مشکلات دینی از سوی پارسیان به یزد واردشد و آنهارا از اوضاع پارسیان وشماره‌ایشان مطلع‌ساخت، باعث مسرت وشادمانی عموم گردید . نریمان‌هوشنگ‌هنگام ورودفارسی نمیدانست یکسال در یزد بماند و بداد وستد وتحصیل فارسی پرداخت . سپس پیغام گذارد و پاسخ پرسشها را از دستوران گرفت و مسائل غامضه دینی ومراسم‌راعملا یادگرفت و بهدینان ایران را از چگونگی بهدینان هندوستان آگاه ساخت و خواهش کرد نامه خودرا به‌پهلوی ننویسند زیرا که درهند کیسی پهلوی‌دان‌نیست . موبدان‌ایران رارسم چنان‌بود که مسائل مهمه دینی را بپهلوی‌مینوشتند تا بدست جد دینان‌نیفتد بنابراین از خواهش نریمان مسائل نامبرده را بعوض پهلوی بلغت پارسی ولی با الفبای اوستائی نوشته ارسال داشتند . در نامه‌ای که در روز خور وماه آبان ۸٤۷ یزدگردی نوشته شده‌چنین آمده است :

« ازیرا خط پهلوی این چیزهانوشتم که چنان گفت ونمودنریمان‌هوشنگ که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان و بهدینان مازدیسنان نوساری و کنبایت و

بهروچ و سورت وانکلیسر . در این شهرها گفت بهدین هست و هیربد نیز هست
مگر خط پهلوی نمیدانند . کتابت کرد شاپور جاماسب از بهر بهدینان وهیربدان
هندوستان را به یزدان کام باد ، ایدون باد ایدون ترج باد . از آن واسطه این واضح
باوستا نوشتم و این خط پهلوی بود بخط اوستا نبشتم . . . . . . کدخدایان و بهدینان
هندوستان و سالار شهر نوساری چنگه شاه و باقی اثورنان وردان وهیربدان نوساری
و دیگر سورت و انکلیسر و بروچ و کنبایت وهمه بهدینان و مازدیسنان که شان
دیرزیوشن و درست روشن ما همانها ونام هست وروان اشوی باد وانجمنی نام خسرو
چنگه شاه وهمه اثورنان وارثیستاران وواستر پوشان وهتخشان بدانند که درروز گاری
که گذشته است از کیومرث تا امروز هیچ روز گار سخت تر ودشوارتر از این هزاره
سرهیشم نبوده است ونه از دورضحاك تازی ونه افراسیاب ونه تورجادو ونه اسکندر
یونانی که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه تراند و از این هزاره سر
که اورمزد گفته است که هشتصد و چهل و هفت سال که گذشته است پیشترین
روز گار بتر نبوده است . اما بهدین دراین زمانه کار کرفه کردن راه اورمزددسترس
اندك است ونیرنگ و برسم ویوژداثر گری و پاکی وپلیدی رسم است و کن مکن
آن بسیار است و دادار اورمزد پیشه راینیدار بیست و یك نسك اوستا زند بزرتشت
اسفنتمان اشو فروهر گفته است و ۲۱ نسك اوستا هزار و یك فرگرد خوانند و
ششهزار وشصت وشش بجست ویژه هزار کن مکن کرفه و گناه است و ازین امیدواریم
بکرامت اورمزد که براین زودی هشیدرزرتشتیان و پشوتن وشتاسپان وبهرام هماوند
فرخ پادشاهان زمانه که وه آورده است . اوداشتار وپرورتار به اندودتران رااورده
واو سهمنیدار بهاند تا بهدینان او کام رسند امیدواریم که برین زودی بشود که
چنانکه دستوران ودانایان وفور یود کیشان گفته اندسر وعده است ودیگر چه بنویسم
که از این شرحها . . . . . و اول بتری آنست که هیربد پیشه سامان درست نمیدانند
ووجرو داوران وپاکی وپلیدی ، همچنین و اگرمیتوانند فریضه است که دوهیربد
دانا بیایند وخط پهلوی بیاموزند وشایست ناشایست بدانند ودیگر درآنجانب کاربند

دین اورمزد شوند و بکرفه کردن تخشا شوند تابگروثمان پشام اخانان و جایگاه اشوان برسند و درراه خشکان نزدیك است و از قندهار تا سیستان نزدیك است واز سیستان تا یزد از این بیم نیست . ودیگر چنگه شاه و دیگر هیربد باجه و هیربد داد و هیربد خورشید وباقی‌دین ورزیداران وروان بوختاران بدانند که مردی آمد از هند و او گفت که نریمان‌هوشنگ نام میدارم وخانه ومقام درشهر بروچه(بروچ) ودر این‌جانب موبدان و هیربدان سئوال کردیم و او شرح حالها گفت و گفت که درنوساری بهدین است و او رانام‌چنگه شاه و جزیهٔ بهدینان نوساری رادور کنانیده است وبهدینان آنجانب آفرین کردند . رحمت بر آن اشو روان باد وسپاس یزدان که چنین بهدینان‌در ملك هنـدوستان‌هستند .

و دیگر بدانند که اینکار بزرگ خوب کرد و میباید که بیـدار روان شود و هیربد و بهدین پرورتاری کند . از آن‌سبب که اورمزد باوستا میگوید که سالار و پادشاهی کشور وشهری که در دین‌نیست‌یادهی وآن مقام کهٔ درزیر فرمان آن‌سالار باشند و گر کرفه کنند اورا مددگار باشند او راده یکی کرفه و آنراو گر گناهکار باشند ، آن‌سالار بداند و سیاست وسهم و بیم نکند ، آن گناه درگـردن آن سالار بنشیند والبته میباید که هوشیار باشد رۀدین اورمزد ، ترسکاری وپرهیزکاری کنند وهر کس گناهی کند و او را پرسش و بازیافت آن نکند گناه درگردن آن سالار بنشیند وناپسندیده است . . . . اما دادفوریود کیشان آنجا معلوم نیست ونمیدانیم که چه بابت کار یزشن میفرمایند وهیچ بهتر ازآن نیست که دوهیربد آنجابیایند وخط پهلوی ونیرنگ شایست وناشایست بدانند که ازآن سبب که شرح‌این‌نیرنگ یزشن ودیگر نسا گرفتن و پرهیختن در خط پهلویست و تعلیم فرستادن آن‌دشوار است و اعتمادنداشتیم که بفرستیم کهمیترسیم که‌زیادتی یا کمی شود و گنامدر گردن این‌ناتوان‌نشیند ونسخه فرستادن‌اعتماد نیست....فرجیدبدرودشادی ورامشنی‌اندر روزخورماه آبان‌سال‌هشتصد وچهل و هفت بشرح‌ازتاریخ‌یزد گردشهریارمن‌این‌بنده شاپور جاماسب و شهریار بخت آفرین محب‌المشتاق جاماسب شهریارمحب‌المشتاق سیاوخش بهرام محب‌المشتاق کیخسرو سیاوخش‌محب‌المشتاق‌هوشنگ‌سیاوخش

در آخر نامه‌ای که پاسخ پرسشها را دارد چنین آمده است .

« فرجید پدرود شادی و رامشنی این چندصد وچندی پرسش و پاسخ ازخط پهلوی باوستائی نقل کردم که تا هودینان آگاهان هندوستان خاطر شهیدخواندن نقل کردم باوستا نوشتم من دین بنده هوشنگ سیاوخش شهریار ورهرام خسروشاه نوشوربان نوشتم پراج هشت اج پچین جاماسب شهریار بخت آفرید که روانش به اوی پشام اخان روشن گروثمان برساد از خویشم پیروزگرتران هیربدان دین‌پرور تاران دین آگاهان نوشتم که خوانند یا آموزند یا پچین اجشن کنند این بنده را به نیکنامی اشوروانان یاد کنند اشایه‌ورزشن که شان مهمی‌روید مینیج هم بهر کنید تا شان آفرین کردار تربیم . دین‌پرور مهر اسفند ماه مهر پیروزگر سال هشتصد وچهل وهفت سالی پس از یزدگرد شاهنشاه اورمزدان برساد . دین‌پروردارانشان اج دین نیکو رساد این تن ایدون ترج باد په‌یزدان وامشاسفندان کام باد . »

درآخر نامهٔ دیگر که پاسخ پرسشها را دارد چنین آمده

« نوشتم من دین بنده هوشنگ سیاوخش وشهریار بخت‌آفرید بهرام‌خسرو شاه انوشیروان نوشتم‌اندر فرخان بوم شرف‌آباد ، شهتنوداج بهرخویش ، هیربدان هندوستان که خوانند ایاژ فجین اجش کنید من اوستارا په‌پتت بیداشایه ورزشنی کشان همه روز فج هم بهر کنند تاشان آفرین کردار تر بیم . این نوشتم فه روز مانتره سفند مامهر سال هشتصد وچهل وهفت پارسی پس از یزدجرد شاهان شاه نوشتم . »

باز در آخر رساله شایست ناشایست که جزو نامه فرستاده‌اند آمده :

« این چند فصل از شایست و ناشایست نوشتم من دین بنده شاپور جاماسب شهریار بخت‌آفرین شهریار بهرام نوشیروان نوشت و این چند کرد از دفتر رستم شهریار دفتر روانشان اشوباد ونوشتم‌من بنده شاپور جاماسب از بهر همی فیروزگر هیربدان وپیشوایان و کدخدایان هندوستان که باشایه کار فرمایند تا صد وپنجاه سالان وپس از صد وپنجاه سالان بادی فرزندان بهدین اشو اوسفارند . نوشتم‌اندر

روز خورداد ماه مهرقدیم سال هشتصد وچهل وهفت یزدگردی شهریار اندر مقام شرفاباد اشتنمو دربلوك میل وبدارالعباد یزدگرد شاه برخوردار باد تا صد و پنجاه سال وفرزند وفرزندان دین بردار باد ، فرهنگ قدیرنده و روان دوست اسپارند و خدایشان بیامرزاد که برخواناد وکارفرمایاد وما را به نیکنامی یادکناد . »

درنامه مورخه دیبدین و دیماه سال ۸۵۵ یزدگردی از شرف آباد چنین نوشته‌اند :

« ...... بجانب هیربدان و بهدینان و پیشوایان و کدخدایان هندوستان و ساکن قصبه نوساری وسالار اورمزد شناسیداران ودین ورزیداران ومینونگریداران وچنگه شاه و بهرام چنگه شاه وهیربد هیربدان خورشید بزرگ سنجانان و هیربد رستم وهیربد هوشنگ و جمله اثورنان وارثیستاران و واستریوشان و هختشان و باقی دین ورزیداران ملك ایران خاصه مقام‌ده شرفاباد ، زنده رزم گرشاسپ وبهرام اسفندیار ، دین بندهٔ کاتب‌الحروف شاپور جاماسب و دیگر مقام ده ترکاباد . هیربد شهریار ماهونداد وهیربد مهرابان نوشیروان و دیگر مقام شرفاباد هیربد هوشنگ وهیربد فریدون وهیربد کیخسرو وازاین مقام‌سلام و درود وزمین بوس قبول‌فرمایند ودیگر معلوم دانند که سالها شده است که بهدین ایران اندکی هستند . بسیار در طالب وانتظار بوده‌اند ، که یکی درملکی نشانی بهدین آگه شوند که بسیار مهمانها وهیزه وورس گرفتن ونیرنگها ویزشنهای بزرگ و خرد معلوم کنند . چون این مهمانهای کلی ازهمین هزاره گناه مینو ازدست بهدین رفته است . دگر این‌ضعیفان چهار کس پنج کس هستند که اندك خط پهلوی را میدانند . فاما آنچه اصل است یافت نمیشود از سبب آنکه بدادوستد روزگار وتن وجامه آلوده شده‌اند وروزگار پیشین که ورس گرفته‌اند صدوشصت سال‌وصد وهفتاد باشد .**هیربدان‌غایب آمده‌اند ومهم ورس ساخته‌اند ودیگر رفته‌اند** دیگر هیچکس را معلوم نیست که در کدام حدود رفته‌اند وهمچنین هیربدان اینجا انتظار بوده‌اند و بهیچ نوع معلوم نشده است وامیدوارند بدرگاه اسپنتامینو که عاقبت گشادی شود . و دیگر آنکه

سؤالی که آن عزیزان صادر فرموده‌اند که دو هیربد دانا و عاقل ومنجم پهلوی شناس بفرستند . اما هیربدی که در این زمانه میانه جماعت آمیخته شده‌اند و مهمات کلی ازدست ایشان برمیآید تا معلوم خاطرمبارك شما باشد . دیگر اینکه هیربد اینجانب نمیتوان فرستند که درآب دریابیم است و کشتی روزگار آلوده‌شده است ودستوران دین ورزیداران وپیشینگان رخصت نداده‌اند و بهمدادستانی گناه نشده‌اند وبراه خشکان بترس‌دروندان نمیتوان‌آمد واگرچنانکه لطف ومرحمت شما واعتماد دارید که دوهیربد مستعد بفرستند و همینقدر خط پهلوی که معلوم است بیاموزند وتعلیم دادن براین بابت هیچ مانع ودریغ نیست .. .»

نامه مورخه اورمزد وخرداد ماه قدیم ۸۸۰ یزدگردی برابر ۹ شوال ۹۱۶ هجری نشان میدهد که در آنسال چهار نفر از زرتشتیان ایران بقصد بازرگانی بسوی هندوستان متوجه شده و حامل نامه بپارسیان گردیده‌اند . آن چهار نفر موسوم‌اند به بهدین‌فرخ برنجش، بهدین نوروز فریبرز ، بهدین سعدالمرء مرزبان شاه و بهدین نوشیروان مهربان . اما ۲۹ سال قبل از این تاریخ یعنی درسال ۸۵۱ یزدگردی دونفر بهدین بنام نوشیروان خسرو ومرزبان اسفندیاربرای نخستین‌بار بدیار هند عزیمت نموده بودند . وباز در سال ۸۷۸ی ایزدیار نام زرتشتی دیگر تا بکمبایت پیش رفته وهنگام مراجعت حامل نامه پارسیان بایران بوده . در امضای نامه مورد مذاکره آماری از زرتشتیان نقاط مختلف آمده مینویسد در شرفاباد و ترکاباد چهارصد نفراند ازدلیر .

مقصود از دلیر مردان جوان وفعال میباشد و پیران وزنان و اطفال رابشمار نیاورده است . زرتشتیان یزدنیز درآمار خود که‌تحت‌عنوان‌نفوس زرتشتیان‌صحبت شد جمعیت خود را ۹۶۲ نفر مرد نشان میدهد و بعد از دادن جزئیات کلا ۶۶۵۲ نفر میشود . بنابراین روش معموله در شماره چهارصد نفر مرد دلیر اگر زن وپیر وکودکان را هم بشماریم جمعاً در حدود ۲۵۰۰ نفر میشود . بهمین روش شهر یزد ۳۰ . نفر کرمان ۴۲۰۰ نفر سیستان ۱۶۲۰۰ نفر و خراسان ۱۰۲۰۰ نفر جمعیت

زرتشتی دارد . اما دراینجا از زرتشتیان نقاط دیگر مثل قزوین و فارس وسیرجان و غیره صحبت ننموده است . خبرهای دیگر حاکی است که در قزوین و اصفهان هم زرتشتیان سکونت داشته‌اند . در نامه چنین آمده است :

دیگر بعد از رفع دعوات آن بزرگواران رااعلام‌آنکه تا ایام عرب گذشته و ایام ترك درآمده این فقیران را معلوم نبوده که در ممالك هندبهدینان مانده‌اند یا نه تا قبل از ۳۵ سال از این تاریخ بهشت بهر نریمان هوشنگ متوجه‌اینجانب شد . مکتوب از اشو روان بهرامشاه وچنگهٔشاه و از جماعت بهدینان و دستوران، بدینجانب نوشته بودندآورد . این فقیران جواب آن‌نوشته بدست نوشیروان‌خسرو ومرزبان اسفندیار قبل ازاین ۲۹ سال که گذشته فرستاده بودیم وهیچ چیزی ارسال هم نفرمودند واین فقیران را معلوم نیست که احوال بهدینان‌آن ولایت چون‌است عجب که اهتمام دریغ فرمودند و تا قبل از یکسال و کسری که یزدیار بدان ملك فرستاده شد وآن مسکین تا خط کمبایت بیش نیامده بود وچون بـاز آمد کتابت مبارك آن عزیزان آورده‌است . مکتوب مبارك شما چون آمد مانندهٔ گوهـر شب افروز خطش چون سواد طره‌شب ، لطفش چون بیاض‌عشره روز، چون چندبوستان مرصع ، چون کبوت آسمان طلاحور . چون شمهٔ از احوال آن‌عزیزان معلوم‌شد چنان شادمانی روی نمود که وصف آن بقلم نتوان آورد . . . .(سپس مسائل‌دینی که در هند ازآن اهمال میورزند شرح میدهد وآنها را در اهتمام رعایت دین‌اندرز میدهد) . . . . . ودیگر آنکه هر کتابی که آنجانب هست اوستا و پهلوی از اول هر کتاب و ازآخر هر کتاب چند رقعه نوشته باز نمایند تا معلوم‌شود که چه کتاب در آنجانب هست وشما درنامه نوشته بودید که چندین نفر بهدینان هستند ولیکن نیایش نتوانند کردن نبشته بازنمایندکه چرا نیایش نتوانند کردن. دیگرآنکه‌در آمدن اوشیدر زرتشت و پشوتن وشتاسپان و بهرام هماوند در دین چندنشانه گفته بودند . جمله نشانها یك نشانه تحقیق‌واقع شد که پادشاه ازکوهستـان ترکستان خروج کند و نشانه اوتاج سرخ بود وبمذهب حق مدد فرماید وتابرسرزمین بابل

برسد . اکنون قبل از این تاریخ تا غایت نه سالست که با دولت و سعادت این پادشاه خروج کرده است و در باره این فقیران شفقت تمام امداد نموده ودر دین چنان مینماید که این ورجاوند از شهر تبت بیرون آید و کینکان شهر نیز گویند. تحقیق آنکه این شهر میانه خطا و هند است .

التماس آنکه پیش آن عزیزان آنچه معلوم است نوشته باز نمایند و دیگر سخنان در باره این مهمات بود که نبستن آن مصلحت ندید دیگر در فرستادن هیربدان ومردم که لایق دانند تقصیر نکنند . انتظار مقدم سر نوعزیزان میرود . چون غرض احوال بود وچگونگی حالات پیش ازاین تصدیع آن عزیزان نمیدهد دولت اینجهان وسعادت ومطالب ومقصود آنجهانی حاصل متواصل باد. . . . . . . اندر بزرگترین روز اورمزد وشریفترین ماه خورداد امسال هشتصد وهشتاد یزجرد شاهنشاه بن اوی خسرو شاهنشاه هورمردان بن نوشیروان یك هست راه اشایه اواره آن جد راه . فی تاریخ تاسع شهر شوال ختم بالخیر والاقبال سنهست وعشر وتسعمائه آلهیه یزدان کام باد .

محب المشتاق دستور مرزبان رستم بن شاهمردان .از شرفاباد و ترکاباد محب المشتاق دستور شهریار ماونداد ، دستور مهرابان نوشیروان ، دستور اردشیر ماونداد ، دستور ماونداد رستم ، دستور جاماسب شاپور ، دستور شهریار مهرابان ، دستور سیاوخش شاپور ، دستور آدرباد ماهونداد ، دستور جاماسب موبد ، بهدین بهرام فرخاب ، شهریار خره فیروز ، بهمن مرزبان ، پشوتن شهریار منزوی گشته، رستم شهریار ، فیروزان شهریار واین جماعت چهارصدنفر نند ازدلیر ، محب المشتاق دلیر العباد یزد بهدین فرخ بخش نوروز ، فریبرز رستم ، اسفندیار ایران شهریار کیقباد ، سرخاب رستم ، سیاوخش رستم ، منصورخسرو ، کردان مرزبان، اسفندیار منوچهر ، اسفندیار سرخاب ، دارا نوروز ، رستم طوس، گیو اسفندیار ، نوشیروان اسفندیار ، اسفندیار بهرام ، بهرام بروسا ، رستم اردشیر ، مرزبان رستم ، خسرو مرزبان ، دمهر رستم ' سعد مرزبان شاه . این جماعت پانصد نفرند .

درالامان کرمان ، محب‌المشتاق دستور بیژن یزدیار ، دستور فریدون و دستور نوشیروان و دستور اردشیر یزدان‌داد مرزبان شاه ، و بهدین رستم خداداد بخت آفرید یزدابان . این‌جماعت هفتصد نفرند .دارالهرع سیستان،محب‌المشتاق دستور آذر گشسب ایزدیار ، دستور بیژن بهرام ، دستور مهرابان بیژن . دستور اسفندیار هورمه ، بهدین دارای رستم ، ساقی فرهاد ، خسرو کوسیار ، داراب بهمن این جماعت دوهزار وهفتصد نفرند . دارالخراسان . محب المشتاق دستور بهرام رستم شاهمردان ، دستور یوودشاه رستم ، دستور شهریار اردشیر ، بهدین فرخزاد رستم . رستم فریدون ، سرخاب رستم ،کاوس کیقباد عادل ، اردشیر جاوید ، خسرو رستم ، ایرانشاه رستم ، شاه بهرام مرزبان ؛ کیقباد سرخاب ، بندار یلمان ، فرخ یلیمیان ، رستم پشوتن ، شاپور خسرو . این جماعت یکهزار وهفتصد نفرند . از جهت تجارت متوجه کشور هندوستـان بهدین فرخ برنجش ، نوروز فریبرز ، سعدالمرء مرزبانشاه ، نوشیروان مهرابان و کتابت بدست ایشان‌فرستاده شد .البته البته درآمدن تقصیر ننمایند .

نامه دیگر مورخه بهمن روز و بهمن ماه ۹۲۲ یزد گردی که جمشید بهمن خسروکاتب آنست نیز بهندوستان رسیده است .

نامه مورخه بهمن وخرداد ماه قدیم‌سال۹۲۸ یزد گردی برابر ۱۸ربیع‌الاول ۹۶۶ هجری از دیندوستی و دین پروری جماعت زرتشتیان ایران صحبت میدارد که چگونه نسخه های گرانبهای خطی و کتب گوناگون دینی را برایگان برای استفادهٔ همکیشان عزیز خویش بهند ارسال میداشته‌اند . خبر دیگر حاکی است بر انتظار آنها بظهور شاه بهرام وترقی وتوسعه دین وشوق بی‌نهایت ایشان‌بملاقات او که از مسافرت باطراف خودداری مینموده‌اند .

روانشاد مانکجی صاحب درسخنرانی خویش در سال ۱۲۵۲ یزد گردی در همین مورد و انتظار زرتشتیان ایران بظهور شاه بهرام چنین گفت . « چون پندار

این گروه (زرتشتیان ایران) چنانست که شاه بهرام ورجاوند نام شخص بزرگواری آشکار خواهد شد وایران‌را مانند روزگار پیشداد و کیان‌رشك بهشت خواهد کرد. بهمان امیدواری هزاروسیصد سال‌است که رنجهای بیشماردیده وآمدن آن‌بزرگوار را امیدوار هستند وبفرمان ستاره شناسان ۳۵ سال پیش (۱۲۱۷ یزدگردی)چند کس به پیشواز شاه بهرام رفتهٔ در بیابان سرگردان شدند و از اینرو بسیار کس بیکار گردیده وزندگانی خود را بسختی گذراندند.»

اشو زرتشت پیغمبر ایران باستان در تعلیمات خود وعده ظهور را نداده‌است نه ازشاه بهرام ذکری نموده ونه از دیگران تذکراتی که در مورد ظهور آمده در بخش خرده اوستا ونیایشهائی است که در دوره ساسانیان وبعد تر تنظیم گردیده و پیشوایان آن دوره باتکای پیشگوئیهای ستاره شناسان نزدیکی ظهور را از خدا خواسته‌اند. در گاتها فقط یك واژه اوستائی سوشیانت ها آمده است که مراد از آن راهنمایان میباشد نه پیغمبران. خود پیغمبر در گاتها آزادی فکر را موعظه وحتی پیروی سخنان خودش را بخرد خدادادی شنوندگانش موکول مینماید. پس باور شدنی نیست که چنان وخشور آزاد اندیش مردم را بظهور پیغمبرموهومی درآینده امیدوار سازد. مراد ازسوشیانتها راهنمایان میباشد و از آن شاهنشاهان نیکوکار، استادان، قائدان جماعت وملت و صاحبدلان روشندل اراده میشود که مردم را براه راست راهنما باشند نه پیغمبرانی که کور کورانه اوامرش را اطاعت نمایند.زرتشتیان هندوستان برخلاف زرتشتیان ایران منتظر هیچگونه ظهوری نمیباشند.

خبر مهم دیگر فرار سه هزارنفر زرتشتیان از خراسان وپناه گرفتن آنها در یزد میباشد(۱) چنانکه درپیش گفتیم بواسطه فشار وستم مسلمانان بخش شمالی

(۱) بنابقول آقای مهربان مهر نیاکان دستور کیخسرو پور دستور رستم کرمانی با سیصد جلد کتب دینی خود از بلخ بکرمان پناه میبرد و ازاستماع خبرستم‌شاه‌عباس صفوی در یزد وغصب کتب دینی زرتشتیان وقتل دونفر موبدی که کتب دینی را ازدست نمیدهند تمام کتابهای خود را در وسط دیوار منزل خود بگل میگیرد. چون در سال ۱۲۷۵ یزدگردی دستور کیخسرو بیخبر دیوار را میشکافد می‌بیند سوای چند جلد کلیه کتابها نابود شده است.

ایران از آن زمان ببعد از وجود زرتشتیان ظاهرا خالی میگردد ، خبر موثق در دست نشان میدهد که بسیاری از زرتشتیان آن صفحات از آن زمان ببعد مانند کلیمیان در لباس اسلام بدین قدیم خویش باقی و مراسم وآداب آئینی را پنهانی بجا آورده و اغیار را در بین خود راه نمیدهند . نامه نامبرده چنین آغاز و انجام می‌یابد :

«بنام آنکه او بوده است وباشد — هر آنکو غیر از او باشد نباشد
ابتدا کردم‌بنام کرد گارغیب‌دان — تادهدتوفیق کاندروصف‌بگشایم‌زبان

بنام دادار اورمزد به اوزونی ریومندخرهمند وامشاسپندان و یزدان مینوان ویزدان گیتیان مهست وهمت وهوخت وهورشت ، منشن و گوشن و کنش که دین وه آویژه مزدیسنان باین سه منشن درتن مردم ما همان درست باشد و بعد از درود وآفرین یزدان و کرم یزدان مینویات و عنایات اورمزدی و توفیق خداوندی و هوشمندی مانتره سفند که مینوی‌اورمزد خداوامشاسفندان ودین‌وه‌آویژه‌مازدیسنان وبخشایشگر زمین و آسمان و جان دهندهٔ بندگان و روزی دهندهٔ هردو جهان از انس وجنس آفرینند . دامان وخره دهندهٔ پادشاهان ودانش دهنده اثورنان وروزی دهنده ارثیستاران ودخل دهندهٔ واستریوشان‌وهتخشان ودستوران وهیربدان وچون هر کس که مانتره سفند داند بتن ما همان دارد . هرگز روان آنکس بپادافراه دوزخ نرسد که مینوی‌آب وزمین وزمان وانس وجنس به نیرو وهیاری مانتره‌سفند گیتی دارد وجان در تن بندگان کمیخت ورستاخیز تن پسین به نیرو و هیاری مانتره سفند خواهد بودن و چون زرتشت اسفنتمان که بهم پرسی اورمزد رسید و اهرمن را نیستنتوانستکردن تا مانتره سفند بیاری زرتشت رسید واهرمن را سترد کرد ودرمینوان گاه مانتره سفند بکنارگاه اورمزد باشد . ودیگر بعد از درود و آفرین ودعوات بینهایت آرزومند دیداریم بغایت و آفرینها بخدمتی دستوران و هیربدان و کدخدایان دینداران و بهدینان ملك هندوستان چنانچه در خطه بهروج ساکن‌اند چون دستور پدم‌بن رامیار را باجماعت دستوران وهیربدان‌و کدخدایان

وبهدینان تمامی جمع تاجمع درود ونیازمندی فراوان رسانیدومشتاق درای‌شریف حضور میباشیم وبعد از درود وآفرین اعلام آنکه هیربد زاده کامدین بدینجـانب رسیدند وکتابت مبارك شما از آنجانب بدینجانب رسانیده شد . خوانده و بوسیده وبر سر وچشم نهاده قبول یزدان و امشاسفندان بوده از هر باب سخنی چند معلوم شد وپسندیده آمد ودیگر بعد از رفع دعاگوئی آنکه نسخه دینی طلب نموده‌آنچه میسر شد از ورس و از نسخه دینی از هر باب صد در بندهشن و صد درصد درود براق‌نامه صورت وچند ورق و جردینی از هر باب شایست و ناشایست وباب آتش ورهرام را نشاندن و باب نسافکنی بردن بدست هیربد زاده کامدین فرستاده شد . امید که ایشان بصحت ومراد بدانجانب رسانیده شود .... ودیگر درود آنکه ورس وکتابهای دینی ووجر ها بدست هیربد پدم پسر رامیار سپرده شد وهر دستوری و هیربدی وموبدی که خواهد بدهند تا کار فرمایند ودیگر بدست اوسپارند و ورس را بنزدیك آتش وجایگاهی که آتش باشد ورس را نباید نهادن که زود تلف میشود ودیگر ورس بجائی که نهند کم از سه دستورنباید.

وگرضرورت‌باشد کمتراز دو دستورنشاید ودیگر آنکه ورس‌راازجهت خاطر دین‌وه که **در آنجانب ضعیف شده است** فرستاده شد. در اینجانب ورس چنین کمتر از هزار شاهی نمیدهند تا واضح باشد ..... و دیگر معلوم دانند که چون چند سال دیگر بسر آمدن‌بهرام وزجاوند باشد چه‌نوع توانیم‌آمدن که دراینجانب آتش ورهرام وجمع بهدینان پریشان و سرگردان میشوند و در این وادی میسر نمیتواند باشد .

رباعی :

دل ما همچو زبان درجرس افتاده است   یا چو بلبل که اسیر قفس افتاده است
زین چمن مرغ به پرواز بدانجا نرسد   کز شما تا بر ما راه دراز افتاده است

و دیگر معلوم دانند که هیربد زاده کامدین کرت اول که متوجه یزد شده بود صندوق خالی ویك قلم ویك طومار کاغذ درصندوق بود که آورده واین بار یك

رجال که نام هیربد پدم دارد آورده تا معلوم باشد هرخبر که فرستاده شد ازجهت راه دین اورمزد داد زرانشت فرستاده شد. عمر زیادت باد ودولت وکام دوجهانی که کتابت در روز بهمن وخرداد ماه قدیم سال نهصد وبیست و هشت یزدجرد شاهنشاه و در روز چهارشنبه وبتاریخ هیجدهم ماه ربیع‌الاول سنه نهصد وشصت وشش هجری جماعت دستوران ترکاباد دستور نوشیروان دستور ماونداد رستم دستور ماونداد بهرام دستور رستم دستور بهرام ماونداد دستور مهریار دستور نحبایه فرین دستور نوشیروان . جماعت دستوران شرفاباد دستور ماونداد هوشنگ دستور خره منش سیاوخش دستور کیخسرو سیاوخش دستور بهرام ماونداد دستور جاماسب دستور خسرو ماونداد دستور آدرباد دستور نوشیروان دستور آینه سرخرهمند دستور ماونداد . جماعت دستوران خراسان دستور بهمنیار موبد شاه دستور شهمردان‌بهرام دستور بهرام فریدون دستور رستم بهمنیار دستور اردشیر بهمنیار دستوررستم فریدون جماعت دستوران سیستان دستور اسفندیاراردشیر دستور رستم‌خسرو دستور بهرامشاه اردشیر . جماعت دستوران کرمان دستور بهمنیار دستور یزدیار دستور فرخزاد دستور اسفندیار . جماعت بهدینان خراسان که در کرمان‌اند . یزدجرد شهریار خسرو شهریار یزدجرد بهمن شاپور لسان یزدجرد نریمان یزدجرد بهمن زعیم مهربان غریب خسرو بهرام خسرو بهرام نیك رستم خسرو بندار بند آرایش بنده شهریار بهرام منوچهر رستم رستم بندار بهرام خسرو رستم بهرام جارمد اردشیر بهرام . جماعت بهدینان ملك خراسان که ساکنند دراین جانب سه هزار نفرند.»

از نامه زیر خطاب بزرتشتیان هندوستان که درتاریخ‌ایران ایزد وبهمن ماه قدیم ۹۸۱ یزدگردی نوشته شده و بتوسط بهدین اسفندیار سهراب ساکن سورت فرستاده شده برمیآید که هر چند پارسیان هندوستان خواهان دو نفر موبد عالم بودند که بهندوستان رهسپار وبآنها درس مذهبی بدهند ، اما موبدان ایران درطی ۱۳۷ سال یعنی از سال ۸٤۷ یزدگردی تا موقع نوشتن نامه از مسافرت بانصوب خودداری مینمودند . اینك دونفر موبد و یکنفر بهدین باتفاق اسفندیار سهراب

روانه هندوستان میشوند . خلاصه‌نامه ازاینقرار است :

«.... بعد از رای شریف آنکه عیان بسایه وعنایت وبیمن همت شما بهدینان وپاکان وراستان و آویژگان دین به مازدیسنان‌خوشیم وسلامتیم وتفرقه‌واقع‌نیست بجز نادیدن دیدار شما بهدینان مازدیسنان ، انشاءالله که شما بهدینان مازدیسنان بصحت وسلامت بوده باشید . ثانیاً اعلام آنکه بهدین اسفندیار سهراب از ممالك هندوستان بمملکت ایران تشریف فرمود بسیار تعریف دینداری و نیکی و خوی آزادی بهدینان‌ولایت هندوستان گفتندی رحمت بردینداری‌و بهدینی شما بادوچند سئوالات ازهر‌بابت گفت وشنید شد ... دیگر آنکه بهدین اسفندیار درملك ایران سرزمین خودرا برشنوم کردند وازراه‌خشکان بادونفر هیربد و یکنفر‌بهدین‌متوجه هندوستان شدند وخاطر جمع‌دارند این کتابت درروز انیران‌وماه بهمن قدیم‌نوشته شد تادانند . محب‌المشتاق کاتب الاشنا الحروف هیربد نوشیروان هیربد اسفندیار هیربد اسفندیار هیربد انوشیروان- هیربد اسفندیارفریدون ـ محب‌المشتاق‌هیربد فرزانه هیربد بهرام ـ هیربد نوشیروان هیربد خسرو ـ محب المشتاق بهدین بایربدآبادان ـ بهدین بهرام مندگارشاپور ـ بهدین فرامرز رستم ـ بهدین روشن رستم ـ بهدین‌بهرام ورستم آبادان ـ بهدین ایزدیار رستم آبادان - بهدین گودرز سهراب ـ بهدین‌مرداد فریوزید.ـ بهدین آبادان مرزبان ـ بهدین رستم فریدون ـ بهدین نوشیروان رئیس ـ بهدین رستم اسفندیار ـ بهدین بهرام کوراب ـ بهدین رستم سام ـ تمیم بالخیر .

نامه مورخه شهریور و فروردینماه ۹۹۶ یزدگردی که قاصدش بهدین بهمن اسفندیار ودرهند معروف به‌بهمن سورتیه میباشد واز طرف دستوران دستور ایران دستوربهرام دستور اردشیر دستور ماونداددستور رستم‌ساکن قریه ترکابادیزد نوشته شده ، مارا برسم وقانون موجوده زمان آشنا میسازد ، رسمی که آثارش اینك‌دربین زرتشتیان موجود نیست واگر کسی ذکری ازآن بمیان آرد براو میخندند. بعلت

بیعلاقگی بآن رسم وبلکه بدین گروه موبدان وپیشوایان مامستأصل وپریشان ودر دریای جهالت غوطه‌ور گردیدند . بطوریکه ازپیشه پیشوائی و دین پروری‌منزجر و آزرده خاطر گشته ازآن دست کشیدندونتیجه‌این‌شد که ازشماره جماعت‌بهدینان متدرجاًکاسته گردید. رسم مذکور پرداختن ده‌یك‌حق دستوری میباشد که‌بهدینان آن دوره ازعواید خود مرتباً بدستور بزرگ میپرداخته‌اندتا بمصرف تعلیم‌وتربیت موبد زادگان برساند .

خبردیگر چون هزارهٔ یزدگردی نزدیك‌باختتام‌رسیده ، امیدواری‌زرتشتیان آن دوره بظهور شاه‌بهرام قوی‌تر گشته و به‌بهدینان هنداکیداً سفارش مینمایند که برای دیدار اوحاضر باشند . بخشی‌ازاین‌نامه ونامه‌بعد که از کرمان نوشته‌وبتوسط همان قاصد ارسال گردیده بنظم است بلکه‌بایدنثر منظوم گفت. هرچند که‌نظمش سست و شعرنیست ولی‌چون ازاسامی دستوران وبهدینان مامفصلا صحبت میدارددر اینجا ضبط مینمائیم .

نامه چنین آغازمیشود :

« بنام ایزددستوران دینداران دین چاشیداران دین آموزگاران دین‌یوژداثر نیداران هومیمان ودین سرانیداران نیایش‌کرداران وپتت‌گفتاران چون دستوران وهیربدان وموبدان و کدخدایان وریش سفیدان و مقدمان و معظمان و محترمان آثورنان‌وارثیستاران وواستریوشان و هتخشان وبهدینان‌واستوانان‌دین‌به‌مازدیسنان چون قصبه نوساری دستور شاپور دستور هوشنگ، دستور نوشیروان دستور آسدین دستور ویکاجی دستور کیقباد دستور قوام الدین دستور کیقباد دستور برز ودستور قوام الدین دستور مهرنوش دستور کیقباد دستور بهمن بهرام ودستور سهراب بهرام دستور مهرچی ودستور ایزدیار وبهدین سیت کوکه رئیس بهرام فریدون . دیگر از شهرسورت چون اسفندیاربهمن‌ودستور خورشیداورمزدیار و دستور نوشیروان‌دستور خورشید ودستوربهرام آساودستور داراب ودستور کوکا . بهدین‌اسفندیار بن‌نرسنگ و بهدین قیامدین مهروان وبهدین ناهانه بن رام و بهدین مهرچی خورشید ودیگر

از شهر بروچ چون دستور قیامدین دستور پدم ودستور بهرام‌بن اردشیر وبهدین آسا جمشید را تمامی جمع‌دستوران ودستور زادها از شهرها تاشهر از ولایت تاولایت از قصبه تاقصبه ازمحله تامحلها از کوچه تا کوچه‌ها از خانه تا خانه ها از کشور هندوستان ، درودفراوان وتحیات بی‌پایان ونیازمندی بیحدواشتیاق بیشمار ودعا گوئی بسیار از جانب دستوران وموبدان وهیربدان وپیشوایان وسرهنگان بهدینان از کشور ایران که هریك اسمشان درضمن قلمی خواهد گشت میرسانندقبول مطالعه‌فرمایند ویافت ملاقاتشان بخیر و خوبی روزی باد. اورمزدوامشاسپندان هیار وپادار وپشت وپناه ما وشما وهان وبسته کشتیان هفت کشور زمین باد ایدون باد ایدون ترج باد.
یزدان وامشاسپندان کام باد ومعلوم دستوران وموبدان و هیربدان کشور هندوستان بوده باشد که بهدین بهمن‌بن اسفندیار در ایرانشهر درولایت ترکاباد تشریف آورده چند روزی بخدمت بودچون براه کشتی ودریا آمده‌بود او را توجشن لازم بود و آنچه قاعده دین‌زرتشتی بود اورا توجشن فرموديم قبول کرد و تمام بجای رساندو اورا برشنوم کردیم ونمشوه داشت درخدمت آب وآتشها وآتش ورهرام آنچه‌قاعده دین بود کرد تاواضح بوده باشدودیگر معلوم‌بوده‌باشد که خدمت خاتون‌بانوپارس که زیارتگاهست هم کرد و آنچه که قاعده بود درهرباب کرد ودیگر معلوم دانند که درباب شایست و ناشایست دین که چند چیز پرسید بیان شد ...... (در اینجا بخش بزرگی است ازپرسش وپاسخ دینی واعتراض برنام قیام الدین) .....

و دیگر معلوم بوده باشد که اسم بهدینان در اینجانب قیام الدین نیست اگر در آنجانب هم برطرف کنند خوب باشد . و دیگر در ضمیر منیر دستوران و هیربدان و موبدان‌جانب هندوستان روشن گردد که هزاره اهریمنی آخرشده و هزاره اورمزدی نزدیك شده . امید بدیدار ورجاوند شهی‌فیروز گر است و هشیدرو پشوتن بیشك وبی‌شبهه باشند ویقین وبیگمان که خرهٔ ورجاوند دیده شود . دیگر بهدین را گناهی جسته یا بدست یا بزبان واقع شود اوراپتت باید داد . بقدر گناه توجشن فرمودن باید فرمود اگر زیاده از گناه توجشن میفرمایند، دستور گناهکار

میشود . دراین ملاحظه بسیارمیباید تاروان در عذاب نباشد و دیگر در اوستاچنان ظاهر است که ده‌یك دستوری دستور دستوران هر کس می‌باید داد تاروان در عذاب نباشد که بس کرفه اودر پیش مهرایزد وسروش ایزدورشن‌ایزد درست وراست‌است. دراین مدت هیچ اثر نشد اختیار ایشان دارند . چون قاعدهٔ دین چنین است در حروف‌قلمی‌شد . دیگردر سایه اورمزد وامشاسفندان بوده باشند واین نامه در روز شهر یورو ماه فروردین ۹۹۶ یزدجردی نوشته شد . به یزدان وامشاسفندان کام باد ایدون ترج‌باد فیروز یادخرده اویژه دین مازدیسنان . معلوم دستوران وهیربدان‌و موبدان بوده باشد که یك کتاب وندیداد فرستاده شدبدست بهدین بهمن میباید که هرجا که کتاب وندیدادنداشته باشندضرورت‌داشته باشندبایشان رجوع کنندبدستور خسرو دستور نوشیروان دستور رستم نذر کرده و قیمت نگرفته ایم تا واضح بوده باشند ......

آرزومند دیدار دستوران و بهدینان ایرانشهربدین اسامی. دستوربهرام‌دستور اردشیر ــ دستوربهرام دستور مهربان‌ـدستورماونداد دستور رستم ـ دستورنوشیروان دستور رستم ــ دستوربهرام دستور مهربان ــ دستور بهرام دستور ماونداد ــ دستور بهرام دستور هوشنگ ــ دستور ماونداد دستور جاماسب ــ دستور خسرو دستور فریدون ــ دستور آدرباد دستور موبد شاه ــ دستور رستم دستور کیخسرو ـ دستور خسرو دستور فریدون ــ دستور ماونداد دستوررستم ــدستورخسرو دستورنوشیروان دستور جاماسب ـ دستوررستم دستور اردشیر ـ دستور نوشیروان دستور بزرگ امید. دستورسیاوخش ویراف ـ دستور شهریار دستورزادهٔ سیاوخش. دستور ماوندادستور هوشنگ ـ دستور ماونداد دستور شهریار ـ دستور بوذرجمهر ـ رئیس اسفندیار مهربان عاشق ساکن کوچه سوزاگ (۱) ــ رئیس بهرام بندار ساکن محله خلف خانعلی ـرئیس اسفندیار رستم ساکن نعیم‌آباد ـ رئیس‌تیرانداز خسروساکن‌موضع سوراگ ـ بهدین گشتاسب اسفندیار ساکن محمود آباد ـ بهدین نوشیروان مهربان

۱ــ کوچه‌سوراک یا موضع سوراگ قریه بزرگی است‌درتوران پشت‌بنام‌سورك

ساکن محله یمن (۱) ـ بهدین مهربان رستم ساکن محله یزد ـ بهدین اسفندیار خسرو جمشید ساکن محله یزد و بهدین جمشید خسرو ـ بهدین زنده‌بندار ـ بهدین اردشیر رستم فروران ـ بهدین کاوس داراب ـ بهدین سرخاب ماونداد ـ بهدین اسفندیار احمد آبادی ـ بهدین فرامرز جاماسب نعیم آبادی ـ بهدین ویراف ملا گرشاسپ مهربان بهرام کیقباد ـ بهدین کاوس بهرام ـ بهدین جمشید الوند ـ بهدین اسفندیار داراب ـ بهدین شهریار بهزاد راوری ـ پنام یزدان ـ تمام‌شد اسامی دستوران‌ورئیسان و بهدینان .

قاصد پارسیان هند بهمن اسفندیارسورتیه روزدی‌وماه دی‌سال ۹۹۵یزد گردی وارد ترکاباد میگرددودستوران دستور آن زمان دستوربهرام‌دستور اردشیردرترکاباد مقام داشت وقبل ازهمه نامه را امضاء نموده است ونیز جد همین دستور بهرام که اسمش دستور ماونداد دستور رستم بوده درزمان خود دستوران‌دستور ایران‌بوده‌است بهمن سورتیه پس از حرکت ازیزد دوروز در کرمان درمنزل‌رستم دستورنوشیروان دستور مرزبان‌اقامت وبطرف هندحرکت‌میکند . رستم نامه منظوم‌عمویش‌فریدون را چنانکه خواهیم دیدتهیه وبتوسط اوبهندوستان ارسال میدارد . دستوران کرمان درضمن نامه متذکر میگردند که منتظر ظهور ودیدار پیغمبر میباشند که درآن زمان بایستی آشکار گردد واز معجزه خویش ده شبانروز خورشید رادر وسط آسمان نگاهدارد تا جهانیان بظهوراوپی ببرند .

نامه کرمان زمین مورخه آدرایزد وبهمنماه قدیم ۹۹۶ یزد گردی

در سایه‌سعادت و زندگانی وشادکامی وکامرانی ودولت وفراغت دوجهانی تا جاودانی چون دستوران ودینداران ودین‌پروران دین چاشیداران‌ودین‌آموزگاران و دین سراینیداران وخوب هومان پاکیزه اسرار ونیایش کرداران وپتت گفتار و خوب نیتان نیکوکار وراست داوران وبهدین یك جهتان چون دستوران و هیربدان

۲ـ قریه آبادی است درشمال قلعه انجیره بمسافت ۱۸ کیلومتر دور ازیزد براه خراسان ونزدیك بخورنق اینك بنام هومین هومان‌مشهور است.

وموبدان و کدخدایان وریش‌سفیدان وپیشوایان و مقدمان رمعظمان ومحترمان و آثورنان وارثیستاران و واستریوشان وهتخشان وپیشه ورزیداران و فراورن منشان و فراورن گوشنان و فراورن کنشنان و بهدین استوان دین به مازدیسنان چون جماعت ..... (۱) ساکن آنجا در ولایت هند وتوابع ساکن اند ، جمع تاجمع ، مهان تا کهان ، نیك نیتان ونیك اندیشان راتمامی‌درودودعا وستایش وزبایش‌ونیایش وثنای بینهایت‌جهان تاجهان‌ومرمرازمرو زیادت‌برزیادت‌رسانیده شد ودرپناه‌اورمزد وامشا سپندان ویك جهتان دین بهی‌بوده باشند و بکرم و شفقت از اینجانبان قبول فرمایند ووقت ملاقات زودباد وآن جانب‌واینجانب‌تمامی خلق و دام اورمزدبدیدار صاحب زمان یعنی پیغمبر که در این ولاپدیدار خواهدآمد بامریزدان که خورشید جهان تاساز مغرب بازخواهد گشت واز معجزات آن معجزهٔ یزد که ده شبان‌روز در میان آسمان خواهدبودن تا تمامی خلق‌حقیقت درست دانندوبعداز آن بروش‌قدیم سیر خواهد کرد وبهمدیدار دیده شود وتمامی خلقان بشفقت ومرحمت وانصاف‌و راه حق بلطف حق‌بوده باشند. چون‌دستوران مقدم یزدسئوال‌وجواب چندنوشته‌اند این فقیران غیرآن نمیدانیم ودر ولایت‌موضع درالامان کرمان کتاب وشتاسف‌یشت و وسفرد جهت آن جانبان فرستادیم تادستوران و دستور زادگان آنجانب مسوده برداشته و نوشته که اگر دیگـر مسوده قلمی شده اگر ضرورت دارند فرستاده شود .....

بنام جهان آفـرین از نخست	که‌ازقول اوهست‌هرزندووست
همه وست از گفتهٔ او بود	خنك‌آن‌کسی کاین‌سخن بشنود
بیاموزد او گفتهٔ دین حـق	که تا در دو عالم برد او سبق
بود بیگمان بررهٔ داد و دیـن	که یابد زحق روز و شب‌آفرین
بـداد زراتشت و دیـن خـدا	بشو بیشك‌وجان خود کن فدا
بده سر مده دین به راز دست	خدا را شب و روز دایم پرست

۱ــ اسامی یاد شده دراین قسمت عین‌اسامی یادشده نامه‌ترکاباداست که گذشت

سراسر اوستا اشم خوان وبس | که از راستی میتوان زد نفس
اشم جوهر هر اوستا رواست | همین دین درست است وقول خداست
بروزی که خوانیش مهر سفند | بید ماه خورد ادای هوشمند
برفتم ابر و سفرد چاشتگاه | بخواندم بسر بردم آنرا براه
چو برخانه خویش رفتم فراز | بدیدم یکی مرد با برگ وساز
در خانهٔ ما بنشسته بود | دو دستش بآب زر او شسته بود
همیخواند آن مرد واج سروش | چو آواز آن مردم آمد بگوش
بگفتم ترا چیست نامت بگو | وطن از کجا داری ای نیك خو
جوابم چنین داد آن نامدار | ز هند آمده ستیم تا این دیار
منم مرد بهدین و بهمن بنام | بود بابم اسفندیاری بکام
شناسم کنون راه دین بهی | دلم دور باشد از این گمرهی
همانجا بایستاد با صدق دل | بخواندش اوستا نگشت اوخجل
چو دیدم که دارد زدین اختیار | بسی راز جستم از او آشکار
هر آنچش که پرسیدم اوباز گفت | هم ازدین به او بسی راز گفت
پس آنگه مرا گفت فردا بگاه | بهندوستان میروم کرده راه
چو دیدم که دارد برفتن شتاب | میسر نشد تا نویسم کتاب
بهندوستان میفرستم پیام | بشاپور هوشنگ دستور نام
که دستور مهتر بهند او بود | به پیش همه کس پسند اوبود
که اوهست افضل بعلم و هنر | بدین بهی هست او با خبر
بنوشیروان پور آن آسدین | درود و دعا باد و هم آفرین
همان ویکجی بهمن کیقباد | برادرش قوام دین پادشاه
بدستور بر زوی قوام دین | زما باد بروی هزار آفرین
که او هست همواره قایم بدین | نکو روی وخوشخوی وبادادودین

دگرمهرنوش(۱)پور آن کیقباد چو اسفندیار ابن بهمن نژاد
بآسای خورشید و اورمزدهم بجمشید خورشید آن محترم
دگر پور خورشید نوشیروان که دایم ورا باد دولت جوان
همان بهمن پور آسا دگر فرامرز بهمن ایا نامور
بداراب هیرا هزاران دعا بمانده همو یاد گار نیا
پشوتن دگر پور خورشیدهست که جام میش باد دایم بدست
دگر نیز دستور های دگر که هستند از دین به باخبر
بدهشان درود و دعا بیشمار بمانند بر دین به استوار
بدارند از حق همه کس امید که تا این شب تیره گرددسفید
شب تار بگذشت و آمد سحر سحر هم بزودی بیامد بسر
که خورشیدهر کس نظاره کند ز راه بدو کژ کناره کند
درودی با سفندیار رئیس یزیوسنگ باب ورامینویس
همان‌قایم‌دین که هست کدخدا نگهدار پاداش از بد خدا
بمانند یکسر همه شادمان بداد زراتشت اسفنتمان
دگر هر که دارند از دین خبر که هستند از دین به‌باخبر
الا ای که ناپاك گردند کم دل بد سکالان بود پر زغم
بمانند بهدین بعیش و نشاط بباشند شادان بعالم رباط
همه دشمن دین به کور باد دل مرد دیندار پر نور باد
کنم نام بهدین ها ابتدا بهندوستان میفرستم دعا
همه نام دستور ها را عیان که در یزد باشند گویم بر آن
مهین همت بهرام بن اردشیر ماونداد پورش بود دلپذیر
که باشد مه و هم برشنوم گر ابر جمله دستور ها هست سر
دگر هست بهرام بن مهربان آذر باد دیگر برادرش دان

۱ـ مهرنوش نوه دستور مهرجی رانای معروف میباشد .

آذر باد پورش بود مهربان ز دستور رستم دو پور از روان
ماونداد مه بود و نوشیروان کهین بود از باب روشنروان
چوبگذشت شد رستم شهریار از ایشان سیاوخش بد یادگار
دگر مهربان پور بهرام بود که بهران پورش ابا نام بود
آذر باد دستور از شرف آباد بهشتی و شد و ماند زویك نهاد
فریدون کجا پور او بود مه از این تخم دان بود فرزند به
مهین خسروو کهجوهرمزدیار کهین بود بهرام ای هوشیار
زخسرو دو پورند با رأی و کام آذر با دمه که جو شهمرد نام
زپور زراتشت نو شیروان پسر دوبد و هیربد نوجوان
چو خسرو کهومهترین اردشیر ز رستم برادرش یك بد دلیر
کجا نام جاماسب رستم بود دگر رستمی یار و همدم بود
کهبدپور کیخسرو آنپا کدین خرهٔ سیاوخش دستور دین
دو پورش‌از او ماند اندر جهان گذشته شده مهربان زین جهان
پسر دارد و نام او اردشیر زجا ماسب هم دو پسر یادگیر
فرون که و مه چو بخت آفرید زرستم دو فرزند آمد پدید
همین شاه موبد ، ماونداد که ز هوشنگ سه پور وبدهرسهمه
کیومرث ماونداد شد زین دیار از ایشان‌چو خسرو بداویادگار
پسر پاك دستور دین بود سه چو بهرام و رستم چو بهمردمه
به محمود آباد ای خوب چهر همان شهریاراست و بوذرجمهر
بشهر اندر آن بد بریش سفید ماونداد هوشنگ بزرگ امید
زبزرگ امید دوپورش یاد دار سیاوخش مه کهترین شهریار
ماونداد را پور هوشنگ نام بدین جمله دستور با رای‌وکام
دگر آنکه بهدین اندر دیار چهار صد نفر بود با دو هزار
چو ازیزدبگذشتی ای مرددین بگو نام دستور کرمان زمین

چو برزین بهرام یوژ داثر گر		فریدون و بهمرد باشد دگـر
زبر زین دوپور است‌بارای وکام		فریدون که و مه چو بهرام نام
فریدون و بهمرد دارد دوپور		چو بهرام و رستم اباجشن‌وسور
دگر بود دستور مه مرزبان		موبد شاه مه بود و که مهربان
برادرم دستـور نوشیـروان		فریدون مرا خواندی مرزبان
چو بهرام کهتر برادر بود		سه فرزند مهتر برادر بود
مهین رستم و کهترین مرزبان		چو خسروپدر خواندش‌برزبان
ز رستم زراتشت پور گزین		زبهرام دو پور با آفرین
مهین شاهمردان که مرزبان		ماونداد با سه برادر بدان
فریدون و بندار و خسرودگر		ماونداد دارد دگر دو پسر
یکی رستم و دیگری اردشیر		چهار از فریدون پسریادگیر
زبندار یك پور باشد پسند		ز شهمرد بهرام دو پورمند
مهین‌رستم‌و شاهمردان که است		دوپور از فریدون شهمردهست
یکی شاهمردان و رستم‌دگر		که شهمرد دارد کنون یك پسر
منوچهر و جاماسب از موبدان		منوچهر راپور رستم بخوان
موبد شاه رستم زساسانیان		که باشد لقب شان خرلسانیان
موبد شد فریدون بدارد پسر		خراسانیان را بدان سربسر
زکرمانیان نـام بیژن بود		شده نیز فرتوت والکن بود
دوپورش یزدیار و بهرامشاه		فرخزاد کیخسرو نیکخـواه
چو گشتاسب آذرز کیخسرواند		فرخزاد را هم دوپور نوند
بنوشیروان پور باشد چهار		کهین رستم و مهتر اسفندیار
بهمنیارو دیگرچوآن‌خسرواند		زبهرام بشنو سخن ارجمند
دو پورند او را ایا نامور		که بهرام شاه استودیگر پسر
فرخزاد را بیژن و آذر است		انوشیروان آذر او مه سر است

برشنوم گر هست نوشیروان — زکرمانیان او سراست این‌زمان
بود پور نوشیروان مهربان — یزدیار را پور بیژن بخوان
زبهرام شاه مانده است وپسر — انوشیروان که آذر باد سر
زنو شیروان هست فرزند نه — که جاماسب بودش بود نیزمه
برش خسرو مهربان که بود — آذر باد را یك پسر مه بود
دگر رستم پور بن اردشیر — بود پنج پورش ابا فهم وویر
دگر هست نوشیروان آذری — سه فرزند دارد از او نگذری
یك اسفندیار و دگر روستم — سیوم آدرش خوان ایا محترم
زبهمرد بهرام شه دو پسر — یکی مهربان است وصندل دگر
ز تخم زراسپ منوچهر هم — مهین بد منوچهر وکه روستم
فریدون دیگر نو آمد پدید — ز بهمرد و بهرام پس بشنوید
چو بهرام را ریش گشته‌سفید — پسر ناید از وی بگیتی پدید
برادرش رستم بد و پور هست — مهینش فریدون‌ودیگر که‌هست
زشهریار بهرام آدر نیاب — ز نسل همو نیز میکن‌حساب
بود روستم پور بن شهریار — فریدون پورش زمن یاد دار
تو بهرام پور برادرش خوان — هم از شهریارند این هردوان
دگر رستم مهربان مهتراست — یزد یار زو نیز هم کهتر است
منوچهر بهرامشاه یك پسر — تو بهرام شه نام او میشمر
دگر بود بهمرد بهرامشاه — که در سیستان ساخته جایگاه
دگر اررشیر است همراه او — پسر دارد او پنج ای نیکخو
مهینش منوچهر نوشیروان — تو بهرام اسفندیار هم بدان
دگر بود بهرامشه کهترین — دگر شهریار است با آفرین
دگر جمع‌دستور چون گفته‌شد — زبهدین کسانی که پذرفته شد
کرمانیان و خـراسانیان — بود پنج پانصد ز ساسانیان

که دارند هر کس ره و پیشهٔ   زکار نیاگان بـ.ـر اندیشهٔ

بملك خراسان دگر پنج صد   که هستند در دین یزدان بجد

بقزوین ببر دست شاه جهان   سه صد مرد بهدین در آنجا روان

همه بررهٔ دین بـه استوان   شك وشبهه شان نیست اندر کمان

دو چشمان براه و دل اندر امید   که تا این شب تیره گردد سفید

پیمبر بیاید بزودی نه دیر   که باشند مرخلق را دلپذیر

خلایق تمامی کنند اتفاق   بشفقت برند از میانه نفاق

ز تاریخ شه یزدگرد شهریـار   سه یکسال کم هست اندر هزار

مه تیر بد روز اردیبهشت   که در نظم این قصه یکسر نوشت

تو ای رستم پور نوشیروان   تو نظم عمویت کن اینجا عیان

تو بنویس تا اوچودر سفته است   بسی پند و اندرز ها گفته است

که تا مردم مرز هندوستان   بدانند سر رشـته دوستان

که این رافریدون بن مرزبان   بگفت از پی نیکوئی بر زبان

بدارید معذوری ای برتران   مباشید ازگفته من گران

کسی چون ندیده کسی راهمان   بهر دل جز ایزد نباشد عیان

که ندادند کمهتر کدام است و به   جز ایزد نداد کهان رازمه (۱)

بدستور و بهدین هندوستان   درود و دعا بر همه دوستان

هزاران هزاران هزاران هزار   فرستاده شد آفرین زین شمار

خدایا قبول اوفتد بر بهان   که باشند بهدین کهان ومهان

چو خوانند نسخه نویسند زو   هزار آفرین بربهان و نکو

دعا میفرستد ز دل با زبان   به نیکان فریدون بن مر زبان

دعا رستم ابن نوشیـروان   فرستد بهوش و دل و از توان

ببهدین پـاکان هنـدوستان   دعا شد فـرستاده از دوستان

۱ــ بعد از این بیت ۹۰ بیت پندواندرز دینی است.

ز نوشیروان پور بن مرزبان فزونتر دعا میفرستند زجان
که شاید قبول اوفتد بربهان درود آفرین از جهان تا جهان
ز بهرام بن مرزبان آفرین فرستاد بیمر بپاکان دین
زراتشت رستم رساند دعا بپاکان بهدین ابا مدعا
درود و دعا آفرین بیشمار به نیکان و پاکان هندی دیار
زگستاخی این جماعت ردان ببخشند از لطف خودموبدان

نوشته شد این رقعه نامه بروز آدرنهم ماه‌قدیم بهمن‌یازدهم ماه آلهی‌سنه۹۹۶ یزد جزدبن شهریار سنه ۱۰۳۶ من‌الهجریه بنده کمینه فریدون بن مرزبان‌و رستم ابن نوشیروان بن مرزبان دستور تمت‌تمام شد.

در نامه‌دیگر بتاریخ فوق با امضای آرزومند دیدار دستور نوشیروان دستور مرزبان با برادران ودستور فریدون وبهرام مرزبان کرمانی، محب المشتاق رستم دستور نوشیروان دستور مرزبان وفریدون دستور بهرام‌رستم‌بندار شهمردان‌المشتاق خسرو دستور بهرام‌کاتب دستور رستم نوشیروان مینویسند که چون در هندوستان سداب پیدا نمیشود بتوسط بهمن اسفندیار فرستاده‌اند تادر مراسم گهنبار خوانی بکار برند زیرا ازبوی آن دیو ودرج فرار مینمایند.

در نظم بالا بغیر ازاسامی قلیل موبدان، جمعیت مختصر بهدینان شهر هارا نیز طبق صورت زیرشرح میدهد:

بهدینان یزد ۲۴۰۰ نفر بهدینان کرمان و خراسان ساکن کرمان ۲۵۰۰ نفر بهدینان خراسان ۵۰۰ نفر بهدینان قزوین ۳۰۰ نفر جمعاً ۵۷۰۰ نفر میگردد.

این آمار بظن غالب شماره مردان زرتشتی‌است. شماره موبدان وجمعیت‌زنان ودختران وپسران بشمار نیامده است. بعلاوه از نفوس‌مردان زرتشتی ساکن‌اصفهان که بواسطه فرمان شاه عباس کبیر در گبر آباد جلفا مقام داشتند ذکری بمیان نیامده است. تاریخ نظم‌تیرماه ۹۹۶ یزد گردی است یعنی‌سالها قبل از غائله افغان

ودر آن دوره جمعیت زرتشتیان درایران بغایت زیادبوده‌است وچنانکه گفتیم‌شمارهٔ که در اشعاریادداشت گردیده یحتمل‌شماره اشخاصی است که‌صاحب نفوذویاصاحب مقام و پیشهٔ مهمی بوده‌اند .

همینطور آماری‌هم که زرتشتیان یزد درسال ۱۲۲۵ یزدگردی بنابخـواهش فرزانه مانکجی صاحب تهیه مینمایند شماره مردان رانشان میدهد وبعد صورتی از بیچارکان و بینوایان وزنان و دختران را هم که دانشمند نامبرده طالب بود بر آن میافزایند .(۱)

خلاصه نامه‌ایست که در روزبهمن‌و اردیبهشت ماه‌قدیم سال ۱۰۰۵ یزدگردی دوشنبه جمادی الثانی سنه ۱۰۴۵ هجری دستوران دستور ایران دستوربهرام‌اردشیر ترك آبادی از ترك‌آباد یزد بدستورکامدین پدم رام بهروچی‌ساکن بروچ گجرات مینویسد .

درنامه آمده که از قرار اطلاع واصله گویا تقویم شما یکماه از تقویم ما ایرانیان جلواست ویك ماه درماه شماری‌اشتباه واقع شده.اینك که هزاره یزدگرد پایان یافته بهتر است این‌یك ماه اشتباه را نیز برطرف ساخته طبق تقویم معموله بین ما حساب سالرا نگاهدارید ونیز از سختیها وقحطی که درآخر هزارهٔ‌یزدگرد رویداده و گروهی انبوه راتلف نموده سخن بمیان آورده وآنرا دلیل نزدیك شدن ظهور شاه بهرام ورجاوند میداند و همچنین ازسال ۹۹۷ یزدگردی زمان پادشاهی شاه‌عباس صحبت میدارد که مسلمانان برزرتشتیان سخت گرفته و دونفر از موبدرا مقتول و کتب مذهبی وجاماسب نامه و بسیاری از نسخ خطی زند و اوستای آنهارا تباه ساخته ویا بغارت‌برده‌اندوهم از ورودبهدین‌مهرنوش از خطه گجرات‌هندوستان بخطه باصفای شیراز سخن میراند که از آنجا خوانی از ارمغان برای‌دستور زمان

۱ـ رجوع شود بنسخه‌خطی بنشانی HP(ms) 213 محفوظ دربنگاه‌خاورشناسی کاما بمبئی .

ساکن ترکاباد تحفه ارسال وهزار دینار (یکقران) برای نذر آتش بهرام فرستاده است .

نامه کرمان زمین بهندوستان‌مورخه ورهرام ایزد وارديبهشت ماه قدیم سال ۱۰۱۹ یزد گردی بتوسط شهریار رستم صندل فرستاده شده است . این نامه جزو نسخ خطی بنشانی (F45) در کتابخانه مهرجی رانا در نوساری ضبط شده است زرتشتیان ایران دراین نامه آثار ظهور را از جانب هندوچین وخاورایران میدانند و از ستمهائی که در زمان شاه عباس بآنها وارد شده‌است صحبت میدارند.

«در سایهٔ سعادت زندگانی وکامرانی وشادمانی ودولت‌دوجهانی،دستوردیندار دین چاشیدار دین آموزگار نیایش‌کردار سپاس و ستایش گفتار عزت و ملاطفت آثار حقیقت وطریقت دثار ، مهربان اطوار ، احسان مدار ، فرارین‌منش ،فرارین گوشن ، فرارین کنشن ، هومیم درست اوستا ملایك مقدار ، دردین ودانش‌بهرمند و برخوردار ، دستور برزوی ابن‌مرحمت ومغفرت پناه‌بهشت برین‌آرامگاه،فردوس آستان ، روان گروثمانی ، دستور قوام الدین دستور کیقباد را ، باقی دستوران و دهموبدان و کدخدایان و پیشوایان ودانایان‌وپرستارکاران‌دین وه مازدیسنان‌ساکن آن صوب رادرود فراوان و تحیات بی پایان رسانیده شد . امید که همیشه ذات با برکات خجسته صفات گرامی نامی‌شان ازجمیع آفات‌وبلیات و حادثات‌آخرالزمان محفوظ و ایمن ورستکار بوده گزندی و مکروهی بوجود شریف عنصر لطیف شان مرساد بعداز شرح اشتیاق و آرزومندی معروض رای خورشید انجلای‌میگرداند که سرافراز نامچه که بنابر یادآوری این حقیربکلك معدلت سلك قلمی نموده ارزانی داشته بودند بخوشترین وجهی وشریفترین هنگامی بسعداوقات مطالعه‌آن مفتخر وسرافراز گشت و چون مقرر ومذکور سلامتی ذات‌شریف بود نهایت‌شوق روی نمود وبهجت بربهجت افزود ودرباب جواب پرسشها این حقیررا سفارش‌باعث و مامور نموده بودند ، همان کتابت شریف را بجنس باسئوال نامچه درحضورتمامی

دستوران و دهموبدان و کدخدایان ساکن دارالامان کرمان خوانده و نیزعلیحده بدستور معظم دستور زمان و باقی دستوران ودهموبدان ساکن دارالعباده یزدچیزی نوشته مکرر سفارش نموده تابمشورت دین پرستان یزد و کرمان ازروی نسخه های گرامی این چند حروف جواب میسر شده بحضور فرستاد ، امید که باسعداوقات زندگانی و شادمانی مطالعه نمایند وجواب ارزانی دارند که بکدام تاریخ بمنزل رسیده تا تسلی خاطر های حزین گردد که بحسب الفرمودهٔ آن عزیز خدمت مجرا شده باشد و مستدعا آنکه همیشه احوالات سلامتی ذات شریف را اعلام میبخشیده باشند ونیز چگونگی حالات روز بروز آنحدود را ، چرا که چنانکه خود معلوم دارند ، همه جانب خاطرها مشوش است و گوش وهوش ودل و جان طالب احوال خیر است .

نظم :

احوال بخیر است بدین سوی کهمائیم از بهر ملاقات ، دایم بدعائیم

و باقی هر گونه رجوعی و خدماتی که در این صوب داشته باشندفقیر حقیر خود را باشاره آن مفتخر و سرافراز فرمایند تا بجان کوشیده بتقدیم رسانیده شود . زیاده مصدع نشد . ایام بکام دوستان باد . آرزومند دیدار و خواهان و جویای ملاقات .

ابن دستور اردشیر نوشیروان دستور رستم

این مکتوب درروز ورهرام ایزد ۲۰ اردیبهشت ماه قدیم سال یکهزار ونوزده یزد جردی بمصحوب شهریار رستم صندل فرستاده شد و درباب اثر خبر خیر و خوشحالی(۱) که نوشته بودند چنانکه معلوم میشود اثر ازهمان جانبها خواهدبود مثل هندوچین و آن کشور ها والله و اعلم . زیاده مصدع نشد . عاقبت بخیر و خوبی باد .

ثانیاً بعد از چگونگی احوال مایان بشمایان واضح شده باشد که درهیچ جانب

۱ــ مراد ظهور شاه بهرام ورجاوند است .

که دراین آخر هزاره اثری پیدا نشد ، درتاریخ هزار و چهل یك هجریه گرانی در ملك ایران افتاد ودوسال اثر آن بود ودیگر به‌بیماری ومرگی کشید و بسیار مردم وفات نمودند وعمر ازخدایتعالی است وقضارا چاره‌نیست و در سال ۹۹۷ یزد جردی درزمان‌شاه‌جنت مقام‌شاه عباس آنقدر آزار وجفا وزیان بدستوران‌ایران‌رسید که شرح آن بقلمو بزبان بیان نمیتوان کرد وکار ازجائی رسید که دونفراز مایان کشته وضایع شدند و ازجهت طلب کتابهای دین چند ونسخهٔ چند که ازجاماسب نامه بود گرفتند وبازطلب جوی زیادتی میکردندونبود این آزارها وجفاها بمارسید خدا عوض نیکی به‌نیکان رساناد . آرزومند دیدارفیض آثارآن عزیزان کدخدای معظم مقدم محترم یزدان‌پسندوهان پسند امور خاطر جمع درویشان بهدین ساکن دارالامان کرمان ملاءمنوچهر ملاسیاوخش منوچهر وسایران و کدخدایان وبهدینان اینجانب . هر که ما را کند به نیکی یاد . نام اودر جهان به نیکی باد . تمام شد این نامه .

جواب‌نامه‌دستور برزوی ساکن‌نوساری از یزد درحدودسال ۱۰۲۲ یزدگردی نوشته شده .

نامه یزد بهندوستان درجواب نامه‌ایست که دستور برزوپور دستور کامدین (قوام الدین) پوردستور کیقباد ساکن نوساری‌باپرسشهائی چندبدستور کرمانزمین دستور رستم پور دستور اردشیر(۱)نوشیروان فرستاده بود ودستور نامبرده عین نامه رابرای‌پاسخ‌چنانکه‌درنامه‌قبلی‌مشاهده‌میشود ، بدستوران دستورایران ماونداد پور دستور بهرام دستور اردشیر ساکن ترکاباد یزد میفرستد . ازاین نامه معلوم میشود که اشخاصی چند اززرتشتیان ایران درآن دوره‌یعنی در آخر قرن دهم یزدگردی بهندوستان آمدورفت داشته وقاصدنامه‌های‌پارسیان بوده‌اند. از آنانندبهرامهربان

۱ـ دستور اردشیر دانشمندی است که اکبر شاه گورگانی او را بجهت تالیف فرهنگ فارسی بهنددعوت کرد و بمیرجمال الدین انجو در تدوین فرهنگ‌جهانگیری کمك نمود.

یزدی ، اردشیر بن شهریار یزدی وشهریار بن‌رستم کرمانی .چون‌در این‌نامه‌برخلاف نامه های سابق‌دستور ماونداد بسمت‌دستوران دستوری ایران‌ذکرشده است‌میرساند که دستوربهرام دستور اردشیر دستوربزرگ آن‌دوره جهان‌رابدرود گفته است.

سر دفتر بنام پاك یزدان نگهدار زمین و چرخ گردان

«بعد از ستایش وسپاس داداراورمـزد رایومند و خـرهمند آنکه آفریننده جهان است وروزی دهندهٔ خلق‌است ، نه‌اوبکس ونه کس باوماند ، یکتای بیهمتا و دور از آزونیاز وآنکه تمام مینوان و گیتیان آراست وبلطف وهمت‌او مینو برپاست و از جهان وجهانیان نگهبان وبه نیکوئی راهنمای بندگان است بلطف و کرمش نویسم . این‌نامه ازبهر پاسخ‌نامهٔ که دستور برزودرسال هزار وپانزده یزدجردی از کشور هندوستان ازشهر گجرات بمقامده نوساری رقم نموده بجهت دستوران‌ایران زمین ساکن یزدوساکن کرمان و اصفهان ارسال داشته‌اند.امید بدرگاه‌اورمزو امشا سفندان‌که بخرمی وخوشحالی بفرجام رسد ..... (۱) معلوم دستور برزوین‌روان گروثمانی قوام الدین بن کیقباد بن اورمزدیار پرستار آتش ورهرام و جـماعت دستوران وهیربدان وبهدینان ساکن کشور هندوستان دربلاد گجرات‌وازشهرسورت وقصبه نوساری وقصبه بهروج وغیره بهرمحلی که بوده باشد که کتابتی که دستور برزو قریب بهفت وهشت سال پیش ازاین‌بدست بهرام مهربان یزدی فرستاده‌بودند رسید . بواسطه حادثه‌روز جواب نوشتن‌میسر نشد . الحال مکتوبی که بمصحوب اردشیربن شهریار یزدی و شهریاربن رستم کرمانی فرستاده بودند رسید در بهترین وقتی بمطالع آن مشرف گشتیم . این‌پرسشها که بآن پرسشهای سابق که رقم‌ساخته بودند تفاوتی چندان نبود. چون مکرر سپارش نوشته بودندبنابراین بخاطر عاطر دریا مخاطر دین‌دوست آن دستور دانای‌دین پرور وجماعت دستوران و موبدان و بهدینان آنحدود پاسخ نامه را بقلم شکسته رقم نموده بجهت ایشان فرستاده شد . امید که نیکوترین روزگاری وشریفترین ساعتی بشرف مطالع ایشان مشرف باد . ایدون باد ایدون ترج بادبه‌یزدان وامشاسفندان‌کام باد فیروزباد خروه‌اویژموهدین

۱ـ دراین بخش‌پاسخ پرسشهای‌دینی است که ازنگارش آن‌خودداری شد.

مازدیسنان . حسب‌الفرموده دستورزمان دستور دستوران دستور ماونداددستوربهرام اردشیر نوشتم . کاتب‌العبدمن‌دین بندمهربان دستوربهرام دستور مهربان‌سورگی امیدواری چنانست که این مکتوب بمطالع‌دستور برزو ودستوران‌ساکن‌هندوستان برسد .

هرکه‌ما راکند به نیکی یاد نام او در جهان به نیکی باد

آرزومند دیدار ابن دستور بهرام . دستور ماونداددستور دستوران ـ آرزومند دیدار دستور بهرام دستور مهربان ـ آرزومند دیدار دستور ماونداد دستور رستم ـ آرزومند دیدار دستور بخت‌آفرین دستور جاماسب ـ آرزومند دیدار دستور خسرو دستور فریدون ـ آرزومند دیدار دستور بهرام دستور مهربان سورگی ـ آرزومند دیدار دستور اردشیر دستور مهربان ـ آرزومند دیدار دستور خسرو دستور ماونداد ـ آرزومند دیدار دستور مهربان دستور نوشیروان ـ دستوربهرام بهرامشاه ـ آرزومند دیدار دستور شهریار بزرگ امید .

نامه زیر از کرمان خطاب بدستوران و بهدینان سورت وباقی شهرهادرحدود سال ۱۰۳۷ یزدگردی تحریر و بتوسط بهدین مهربان صندل ساکن سورت ارسال گردیده است .

« فه نام نیرو هیاره دادار اورمزد وه اوزونی رایومند خرهمندامشاسپندان‌هما یزدان مینوان یزدان گیتیان آفرین کننشنه‌آویژه وهدین مازدیسنان فرارین‌فه نیک دهشن هیومرد ا تن درسته دیر زیو شنه کامه هوچشمه نویسم این نامه فه دستوران وهدینان هومیم هیرتن بنده منشن نیک‌گوشن خرد کنشن ساکن بندر سورت امید همیشه انجمن آن دستوران فه هیو فرجام شادمانه‌اپی بیمه زیوند بنـد بسعادت و دولت و اقبال وفتح و فیروزی و نصرت و شادمانی کامرانی ودولت دو جهانی امید فراغت جاودانی چون دستوران . . . .(۱) خاصه دستوران و بزرگان و بهدینان

---

(۱) دراین‌قسمت ۱۳۷ کلمه صفات مربوطه‌بزرتشتیان ودستوران‌نوشته شده است

سکنه مبارك سورت چون دستور معظم نامدار رستم پشوتن و بهدین فرزانه کینور چی وبهدین‌هوشیارهیرچی وهیربد گرانمایه برزوبن آذربادباهمه جماعتان‌مقدمان ویاران راست کیش ودوستان محبت‌اندیش‌شهر بروج ونوساری شهر وجمع‌دستوران ودستور زادگان عظام وبهدینان گرام بل تمامی شهرهای هندوستان وبهدینان و یك جهتان بردین بهی مازدیسنان را جمیع تا جمیع ازمهـان تا کهان درود فراوان و تحیات بی‌پایان وبیور هزاران دعا ونیازمندی واظهار هزار گونه‌اشتیاق آرزومندی رسانیده جهان جهان مشتاق وعالم عالم آرزو دیدار شناسند و بکرم وشفقت از این جانبان قبول وپیوسته اوقات وروزگار فرخنده آثارشان بعیش و عشرت گذاران و بر مراد وشادکامی وزندگانی یابند همیشه بصحت و سلامت بی‌ملالت و بیزحمت بوده از آفات وحادثات زمانه ایمن و رستگار باشند . . . . . .

ثانیاً معروض میدارد که بعنایت الهی نامهٔ‌نامی وملاطفت‌گرامی که‌دستوران هومنیداروهوخت گفتار وهورشت‌ورزیداربهدینان والاگهر کینورجی‌وهیرجی‌ابنای مرحمت پناه بهدین بهشتی روان ناهانه باهای‌بن پونجیه ازروی مهربانی‌اینجانبان را یاد وشاد فرموده بودند بمصحوب بهدین مهربان بن صنـدل بحضور رسید و در بهترین ساعتی بمطالعه آن مشرف شدیم .چون اخبار برسلامتی ذات‌خجسته‌صفات آن بزرگان ودستوران‌دین‌بود اینجانبان رابسیار بسیار کمال شگفتگی وخوشحالی روی نمود هزاران سپاس یزدان که الطاف ایشان بخیر اندیشی است وامید که هم آغوش عیش وعشرت باشند، وچون خوبیهاشنیده شد مشتاق ملاقات شدیم و ازایزد متعال استدعاآنست که وسیلهٔ برانگیزد که دوستان باهم فراهم آیندانشاءالله‌تعالی آنچه در باب دخمه ....(۱)

---

(۱) مسائلی‌است راجع بساختن دخمه نووشرایط مربوطه‌آن. موبدان کرمان که در سال ۱۰۳۷ یزدگردی روش ساختن دخمه نو وتممیل مراسم دینی مربوطه و طریقه طلسم کردن آنرا بموبدان هندوستان تعلیم میدهند ، دویست سال بعد درسال ۱۲۳۵ یزدگردی که دخمه قنات غسان وکرمان بنام روانشاد گلستان باتو ساخته شد خوداز مراسم وروش ساختن‌آن بکلی بیخبر بودند وفرزانه مانکجی هاتریا آنهارا تعلیم داده وخود با ایشان هم‌پیوند گشته دخمه قنات غسان را طلسم نمود. رجوع شودبنسخه‌خطی بشماره HP(ms)213 محفوظ دربنگاه خاورشناسی کاما بمبئی

قبل از این نیازنامه که بخدمت مرسله داشته یقین که بنظر کیمیا اثر در آمده باشد لهذا امید میدارد که نوعی کرم ومهربانی نموده پیوسته از حقایق احوال فرخ فال قلمی نموده بخدمات رجوعی اینجانبان را سرافراز فرمایند . زیاده بی ادبی حد خود ندید . الهی تا ادوار لیل ونهار بوده پاینده و مستدام و بر قـرار وکامکار باشند و برعالم وعالمیان و آدم و آدمیان مبارك و مسعود باد بحق الحق . آرزومند دیدار رستم دستور اردشیر آرزومند دیدار مهربان بن دستور رستم مهربان آرزومند دیدار رستم دستور منوچهر آرزومند دیدار بهمنیار دستور نوشیروان آرزومند دیدار مرزبان دستور بهرام مرزبان آرزومند دیدار مخلص آن عزیزان بجان ودل مشتاق خواجه خسرو بنـدار فریدون امیـدوار است که کام روائی باشد بحق اورمزد و امشاسفندان آرزومند دیدار مخلص حقیقی بنده تحقیقی مهربان دستور نوشیروان آذراز اینجانب بجان ودل مشتاق مرزبان بهرام مرزبان دعای بیریا میرساند وامیدوار است که کامروا باشند بحق اورمزد و امشاسفندان ..»

نامه زیر از کرمان مورخه دیبدین ودیماه ۱۰۳۹ یزدگردی خطاب ببزرگان پارسی سورت وسایر نقاط هند میباشد . چنانکه دیده میشود در نامه‌هائیکه پس از هزارهٔ یزدگرد نوشته شده ازظهور شاه بهرام صحبت نمیدارد .

ابتدا کردم بنام کردگـار غیب دان

تا دهد توفیق کاندر وصف بگشایم زبان

« بسعادت ودولت و اقبال وفتح وفیروزی ونصرت وشادکامی وکامرانی ودولت دوجهانی و امید فراغت جاودانی چو دستوران دینداران دین چاشیداران دین پرور داران دین آموزگاران پتت گفتاران . ستایش ونیایش کرداران درست اوستایان بزم نسکان ، پاك اعتقادان ، پاکیزکان و هوهیمان و پرهیزگاران و فراورن منشان و فراورن گوشنان وفراورن کنشنان، و آویژگان و نیکو نیتان وخیر اندیشان و دین دوستان و دانایان دین ومازدیسنان وهیربدان وموبدان وخردمندان و کدخدایان

و بهدینان ومعظمان ومقدمان و مکرمان وپیشوایان ونامداران وکامکاران وپارسی نسبتان وحکومت مرتبتان ونامی منزلتانوسامی زینتان و خورشید طلعتان ونتیجة الخاندان قدیمیان و محبت و شفقت و احسان شعاران و طریقت و حقیقت آگاهان وعدالت آثاران و هوشمندان و فرزانگان و گرانمایگان وارجمندان ودولتمندان وسعادتمندان ووالا گوهران و فرشته خصلتان ملایك اعتدالان خجسته اقبالان نیکو فعلان روز وشب طاعت گذاران خاصه دستوران و بهدینان ساکن بندر مبارك سورت را خصوصاً دستور برزوبن قوام‌الدین وهیربد پهالن بن فریدون با دستور رستم بن خورشید باهیربد رستم بن پشوتن بابهدین هیرجیوبن ناهانه باهای بابهدین ناهانه باهای‌بن نرسنگ با بهدین کوپرجی بن بهرام با بهدین کوپرجی‌بن ناهانه باهای بابهدین دهنجی‌بن بهرام بروچی‌باهمه جماعتان‌مقدمان ویاران راست کیش‌ودوستان محبت اندیش شهر بروچ وشهر نوساری وتمامی دستوران و دستور زادگان عظام و بهدینان گرام با جمع شهرهای هندوستان جمله بهدینان و یك جهتان دین بهی را جمع تا جمع از مهتران و کهتران را بعد ازعرض اخلاص یك‌جهتی و مراسم ثنا و دعاگوئی و آفرین خوانی و درود وتحیات و اظهار هزارگونه اشتیاق آرزومندی بر رای مهر تنویر کیمیا تأثیر میگرداند که مکتوب وپرسش چند که دوسه مرتبه باینجانبان نوشته بودند پاسخ فرستاده شد نمیدانیم که بنظر کیمیا اثر آنجانبان رسید یانه و در باب پرسش . . . . . (۱) از ایزد بیهمتا استدعا و امید چنانست که وسیلهٔ برانگیزد که دوستان ویکجهتان دین‌بهی باهم‌فراهم آیند وذات ملایك‌صفات والا درجات آن اقبال و اجلال پناهان در مسند عزت ودولت متمکن داشته پیوسته سربلند گرداناد والهی که آفتاب عالمتاب دولت روز افزون همواره برمفارق جمع دوستان و خیراندیشان تابنده ودرخشان باد ایدون باد ایدون ترج باد . زیاده چه بی‌ادبی نماید جهان تابع امر بوده و مرادات نوبنو حاصل و سعادات جاودانی متواصل باد . بتاریخ روز دیبدین فیروزگر ماه فرخ دی قدیمیه سنه ۱۰۳۹ فارسی تحریر شد . شهر ربیع‌الاول سنه۱۰۸۱ هجری در شهر کرمان نوشته شد والدعا .

---

(۱) چند صفحه پرسش وپاسخ دینی است.

آرزومند دیدار مهربان دستور رستم آرزومند دیدار رستم بن دستور نوشیروان آرزومند
دیدار کیخسرو دستور یزدیار بیخی آرزومند دیدار بهرام دستور یزدیار مهربـان
آرزمند دیدار بهرامشاه دستور ایزدیار آرزمند دیدار شهمردان دستور بهرام آرزومند
دیدار مرزبان دستور بهرام آرزومند دیدار رستم دستور ماوندادبهرام آرزومند دیدار
عزیزان بهرام دستور فریدون بهمن آرزومند دیدار آن عزیزان اردشیر دستور رستم
اردشیر آرزومند دیدار آن عزیزان بندار دستور بهرام فریدون آرزومند دیدار آن
عزیزان از دل وجان بنده نوشیروان مهربان آرزومند دیدار بنده مهربان دستور
نوشیروان آذر تمیم بالخیر .

نامه هندوستان بایران

از نامه‌هائی که پارسیان هند بایران نوشته‌اند رونوشتی‌سوای نامه زیربنظر نگارنده نرسیده است نامه مورد مذاکره بتاریخ اورمزد روز و امرداد ماه ۱۰۸۹ یزدگردی در نوساری نوشته شده ودر کتابخانه مهرجی رانا در همان شهر بنشانی (F23) محفوظ است .

روش نگارش پارسیان آن دوره ومضمون پرسشهائی که بعمل میآورده‌اند از مندرجات نامه آشکار میگردد . نور دین دوستی ودین پروری و پاکی و راستی و سادگی آنان که از خلال جملات پرسشها میتابد باعث ترقی و شرافت و بزرگی آنها در کشور هندوستان وشهرت جهانی‌شان گردید اخلاف آن گونه پدران که در این دوره پشت پا بناموس آئینی زده ومراسم وسنن آئینی و باستانی را خرافات و اوهام میشمارند اینکروبسیر قهقرائی پیش میروند . ترکاباد که حیثیت یك قریه یزدرا دارد چون مرکز دستوران و دانشمندان زرتشتی و نشیمن دستوران دستور ایرانزمین بوده وهرچند که در زمان نگارش نامه اهمیت سابق خودرا ازدست داده بود باز اسمش در ردیف شهر کرمان ویزد برده شده است.

هیربد داراب پهالن فریدون که اسمش در آغاز نامه ذکر شده شاعر فاضل وقت است و بعدها بمقام دستوری نایل آمد . برای اطلاع اززندگانی وکارهای او بتذکره‌اش رجوع شود . نامه ازقرار زیر است :

« فرشته خصلتان وملایك اقتداران وخجسته اقبالان و نیکو فعلان و روز و شب طاعت گذاران وخاصه دستوران وموبدان و هیربدان و بهـدینان ساکن ولایت کرمان زمین ویزد وترکاباد وغیره پیوسته‌در آئین آئین ورواجهاء دین‌به‌مازدیسنان مقید و سر گرم بوند شادکام ومقضی‌المرام دین وه مازدیسنان باشند و از اینجانبان ومفلسان ومشتاقان دیدار هیربد رستم مانك‌مهرنوش و هیربد داراب پهالن فریدون ودستور زاده رستم بهرام و دستور زاده نوروز شهریار و دستور رستم ماهیار و هیربد رستم خورشید و هیربد جمشید کیقباد موبد آرزومند بدل و جان مشتاق کاتب ـ الحروف‌دستورزاده رستم جوماس‌و بهدینان مکرمان خصوصاً بهدین جی‌جی‌لهراسب و بهدین ناهانه باهای بهیم جی و کنویرجی و بهدین رستم دهنجی بوهره و بهدین رستم‌بن رانا و بهدین رئیس داراب‌بهمن وبهدین مقدم‌اسفندیاربن کیقبادبن خورشید رانا و بهدین‌شاپور بهیکیا وبهدین خورشید لیمجی و بل تمامی‌موبدان وهیربدان وبهدینان قصبه نوساری و بندر مٔبارك سورت و بندر بهروچ ودیگر شهرهای توابع هندوستان جمع تا جمع از مهتران تا کهتران بعد ازاخلاص یکجهتی ومراسم ثنا ودعاگوئی وآفرین خوانی و درود وتحیات واظهار هزار گونه اشتیاق ملاقات‌بهجت سماط یکدیگران مکشوف بر ضمیر منیر مهر تنویر خورشید نظـر کیمیا تأثیر میگرداند که بعضی رواجهای دین به مازدیسنان باینجانبان اختلاف بعمـل میآید در اینصورت مناقشه‌ها میان دستوران وبهدینان مدام درپیش است بنابراین بگرامی خدمت سعادت آن بزرگان مصدعه میگردد وامید که از میان مناقشه‌های مرقومه یك بیك وارسیده وخوب غوررسی وغواصی نموده و ازوندیداد و از زند وزیر آن‌با معنی درفارسی بفرخ بست بنام دستوران ودانشمندان فرمایند که مطابق آن بعمل آرند که غرخشه و مناقشه از میان یکدیگران برخیزد تاشك و شبهه دور گردد و تسلی خاطر ودل روشن بشود ودیگر مکتوب و پرسش چند که چهار و پنج مرتبه بآنجانبان نوشته بودند اما جواب باصواب یکی سرافراز و ممتاز نشده امید که‌از آن پرسشها کماهو مطلع شده و جواب ارسال نمایند که بموافق آن بعمل آورده

وهمیشه بدعاگوئی ابد پیوند آن بزرگان باشند و از ایـزد بیهمتا استدعا و امید چنانست که وسیلهٔ برانگیزد که دوستان ویکجهتان دین‌بهی باهم فراهم آیند وذات ملایك صفات والا درجات آن اقبال واجلال پناهان درمسند عزت ودولت متمکن داشته پیوسته سر بلند گرداناد و الهی آفتاب عالمتاب دولت روز افزون همواره بر مفارق جمع دوستان تابنده و درخشان باد ایدون باد ایدون ترج باد . زیـاده چه بی‌ادبی نماید جهان تابع‌امر بوده ومرادات نوبنوحاصل وسعادات جاودانی‌متواصل باد .

پرسش اول‌اینکه : کسی که گذشته شود و اورا کفن میپوشاند و وقت کفن دادن یك پارچه کرباس یعنی‌پنام بر بینی ودهن میبندند وپس کفن بدهدومیگویند که در زند وندیداد به پر گرد هژدهم خدایتعالی بزرتشت اسفنتمان فرموده است که مرده‌اش را پنام بستن درست است و بعضی هیربد میگویند که معنی وندیداد درست است یا این روایت درست پس معنی هر دو را با جواب سرافراز نمایندچرا که دین ما بپاکی رسته است .

پرسش دویم اینکه : چون آدم را وقت مردن نزدیك آمد وهنوز که‌یکدو دم زنده است ویا جان بیرون رفت آن وقت دو بهدین مرد واج سروش وپیوند هر دو شده وسگدید کرده وآن مرد متوفی را میگیرد و کفن میپوشاند وبعد در خانهٔ پاك کش کرده وآن مرده را میگذارند و بعده خود را غسل‌نمیکنند ومیگویند که در وقت زنده این راگرفتیم غسل واجب نیست و بعضی میگویند که تا جان هست پاکست وقتیکه جان رفت نسا شد ودر این باب روایت شهادت میدهد که ریمنی‌در آن زمان بتر است که جان از تن بیرون رفت و این چنین در روایت مرقوم است بنا بر آن‌بگرامی‌خدمت قلمی نموده میشود که هر دوشخص بهدین راغسل‌واجب میآید یانه .

پرسش سیم اینکه : آفرینگان اشو روانان وردان که بروزگارخودنه‌هزار ونهصد نود ونه که میآید آنوقت موبدان که آفرینگان کنند بخشنومن « اشه‌اونام

فره وشنام» خوانده تا «اهمه نمانه» باید یا « ویسازه » [1] باید وجه چون

پرسش چهارم اینکه : جشنهای چند که فرموده است بمثل آنکه آبانماه مبارك وروز آبان ، وماه مبارك آذر وروز آذر ، این طرزجشنهای چند که روز وماه یکجا میافتد آن زمان جشن فرموده است . این چه سبب است. خدایتعالی در آن چه چیز پیدا آورده است وهر جشن چه معنی دارد .

پرسش پنجم اینکه : روز اسفندار مذ وماه اسفندار مذ امشاسفند موبدان درون که می‌یزند خشنومن هفت امشاسپند میخوانند وروز خرداد وماه اسفندارمذ که درون می‌یزند بخشنو من گاتها که میخوانند این چه معنی دارد . اینجا گاتها چه‌چیز است و این گاتها بغیر پنجه‌وه نمیآید ودر اسفندار مذماه وروزخرداد گاتها خواندن چه سبب دارد .

پرسش ششم اینکه : سگ را درون یشته دادن وخوردن‌رواست یانه.

پرسش هفتم اینکه : چون کالبد اشو زرتشتِ اسفنتمان در دخمه بلخ نهاده است وآن در روز رستاخیز همین کالبد زنده میشود یا مانده دیگران است اشاره در این باب فرمایند.

پرسش هشتم اینکه : چون اشو زرتشت اسفنتمان از پیش یزدان هیربد آمدند یا ازآسمان فرودآمده ودر این گیتی هیربد شدند واول کار برشنوم‌چگونه پیدا شدند .

پرسش نهم اینکه : چون‌دستوران‌ایران‌زمین‌درباب‌اهرمن‌نوشته‌فرستاده‌اند که اهرمن دروند با پیدایش آهرمنی در یوم رستاخیز نیست ونابود خواهد شد و درزند اوستا یزشنی بمعنی چنان نوشته شده‌است که اهرمن دروند پشیمان خواهد شد و از نصیحت بهمن امشاسفند دین یزدان را قبول خواهد کرد آن لفظ یزشنی اینست « خو بوش ئرئروه ائیخش نوشااشا مزداو ونگهیم آباگئی‌دی مؤئی‌آمؤئی

---

(۱) در متن اصلی واژه‌های اوستا با الفبای اوستائی نوشته شده است .

ارفا اهیا وهی ائوشه‌ئو ویدا مننگهو (۱) در این باب بزرگان پیشین که پنام‌بستن مرده که بفرموده‌اند .

پرسش دهم اینکه : کسی که در هفت کشور زمین پادشاه میشود بغیر از خدایتعالی کسی‌پادشاهی نمیدهدچراکه‌اودرهرکار تواناوقادراست‌وهرچه‌میخواست میگیردوهرچه‌میخواهد میکند وپس عادل وظالم را هردو کس خدامیدهد یاآنکه ظالم را کسی دهنده دیگراست‌مثل افراسیاب و ضحاك آن هردوپادشاه ظالم بودند و این پادشاهی‌از که یافت‌ازمعنی‌زند واوستا معلوم‌فرمایند که‌خاطراینجانبان میشود .

پرسش یازدهم اینکه : چون مرد برشنوم گر است و میخواهد کسی دیگر را بر شنوم و نهشوه بدهد و برشنوم کن و برشنوم گیر هر دو به برشنوم گاه رفته اینجانب مرد برشنوم کن خود را غسل که کند بعد از برشنوم کند یا پیش‌ازبرشنوم در این باب اعلام فرمایند .

قبل از این نیاز نامه چند که بخدمت مرسله داشته یقین که بنظر کیمیا اثر در آمده باشد لهذا امید میدارد که نوعی کرم ومهربانی پیوسته از حقایق احوال فرخ فال قلمی نموده بخدمات و رجوعی اینجانبان را سرافراز و ممتاز فرمایند . زیاده نوشتن ترك ادبست.

الهی تا ادوار لیل ونهار بوده پاینده ومستدام باد برقرار و کامکار باشند بر عالم وعالمیان و آدم‌آدمیان مبارك ومسعودباد بحق الحق زراتشت اسفنتمان. تحریر فی‌التاریخ روزاول‌اورمزدامشاسفند وماه‌مبارك امردادماه قدیمه‌سنه ۱۰۸۹ یزدجردی وبیست ویکم شهر محرم‌الحرام سنه ۱۱۳۲ هجری

هر که ما را کند بنیکی یاد	نـام او در جهان بنیکی باد
هر کس که زما سلام جوید	کاغذ همه را مدام گویـد

آرزومند دیدار بجان و دل محب‌المشتاق کاتب‌الاشناالحروف بهدین‌منوچهر

---

(۱) جمله اوستا در متن با الفبای اوستائی نوشته شده است .

ولد بهدین رستم دهنجی بهرام که قبول‌افتد زهی عز وشرف آرزومند دیدارفرخنده آثار دستور مانك (۱) مهرنوش آرزومند دیدار هیربد داراب پهالن فریدون دعای تحیات فی‌مایاب مطالعه نمائید المشتاق دیدار قدردان طلب هیربد رستم هیربد خورشید هیربد اسفندیار ساکن قصبه فرخنده دربند سورت تحریر یافته در حالت بیماری قلمی شده است روا دارند مشتاق دیدار بهدین داراب بهرام آرزومند دیدار بهدین ناهانه باهای بهیم جی .

---

(۱) دستور مانك پسر نوه دستور مهرجی رانای معروف میباشد و در آن عهد دستوران دستور هندوستان بود .

صورت نامه‌هائیکه زرتشتیان ایران به زرتشتیان هند نوشته‌اند[1]

شماره	نام قاصد	تاریخ نامه	تاریخ میلادی
۱	نریمان هوشنگ	۸۴۷ یزدگردی	۱۴۷۸ میلادی
۲	نوشیروان خسرو ومرزبان اسفندیار	۸۵۰ یا ۸۵۵ی	۱۴۸۰ـ۸۵
۳	بهدین فرخبخش ، نوروز فریبرز و دونفر کاسب دیگر	۸۸۰یزدگردی ۹۱۶ ه	۱۵۱۱
۴	—	۸۸۵ ی	۱۵۱۶
۵	اسفندیار سهراب	حدود ۸۸۹ ی	حدود ۱۵۲۰
۶	شاپور آسا	۸۹۶ ی	۱۵۲۷
۷	اسفندیار یزدیار ورستم کمبایتی	۹۰۴ ی	۱۵۳۵
۸	کامدین شاپور کمبایتی	۹۲۸ ی ۹۶۶ ه	۱۵۵۸
۹	کاوس کامدین	۹۳۹ ؟	حدود۱۵۷۰
۱۰	فریدون مرزبان	حدود ۹۴۹ ی	حدود ۱۵۸۰
۱۱	نامه بدستوران بروچ	حدود ۹۴۸ ی	» ۱۵۸۸
۱۲	نامه بدستور کامدین پدم بروچی	۹۶۷ ی	۱۵۹۷
۱۳	کاوس ماهیار	۹۷۰ ی	۱۶۰۰
۱۴	بهمن اسپندیار	۹۹۶ی ۶ـ ۱۰۳۵ه	۱۶۲۶ـ ۷

۱ـ رجوع شود به Early History of the Parsis. by R.B. Paymaster

شماره	نامه	تاریخ	میلادی
۱۵	نامه بدستور کامدین پدم و بهدین آسا جمشید	۱۰۰۵ ی ۱۰۴۵ هـ	۱۶۳۵
۱۶	نامه‌اسپندیار رستم به‌بهدینهای‌سورت بروچ ونوساری	۱۰۰۵ ی ۱۰۴۵ هـ	۱۶۳۵
۱۷	نامه بیرزو وکامدین که شهریاررستم صندل‌آورد	۱۰۱۹ ی	۱۶۴۹
۱۸	نامه بدستور برزوکامدین	حدود۱۰۲۲	حدود ۱۶۵۴
۱۹	نامه بدستور رستم پشوتن و دیگران در مورد دخمه	حدود۱۰۳۶	حدود ۱۶۶۸
۲۰	نامه بموبدان سورت	۱۰۳۹ ی ۱۰۸۱ هـ	۱۶۷۰
۲۱	نامه‌بموبدان‌بروچ،نوساری‌و کمبایت	۱۰۵۰ ی	۱۶۸۱
۲۲	نامه بدستورجاماسب آسا درنوساری	حدود۱۰۹۰	حدود۱۷۲۱
۲۳	نامه بموبد کاوس ودستور داراب	۱۱۱۳ ی ۱۱۵۶ هـ	۱۷۴۳
۲۴	نامه‌بمانك‌جی‌نوروزجی‌رستم‌جی‌ست	حدود۱۱۱۸ ی	حدود۱۷۴۸
۲۵	نامه بدستور داراب سهرابودیگران	۱۱۳۸ ی ۱۱۸۲هـ	۱۷۶۸
۲۶	ملاکاوس	۱۱۴۲ی ۱۱۸۶ هـ	۱۷۷۳

مباحثات موبدان

پس از برافتادن دولت ساسانیان، ایران هم چنانکه از دیدگاه سیاسی و مرزهای جغرافیایی و نظام اجتماعی دیگرگون شد، طوایف مردم، زبان و ادب و فرهنگ‌شان نیز دچار تغییرات شد. دانش های زمان ساسانیان و آنچه که مرسوم و معهود بود، بیرون از دایرهٔ چنین تغییرات و تحولا تی نمی توانست باشد. ایرانیان معتقدات و فرهنگ‌شان را می خواستند به محک کشیده و عیار بزنند. در این زمینه افکاری نو و اندیشه هایی تازه به منصهٔ ظهور می رسید.

تا سدهٔ چهارم، رسالات و کتابهایی بسیار به پهلوی ، و از آن پس به عربی و فارسی نوشته و تدوین گشت، که از جمله می توان مجموعه بزرگ «دینکَرد» در نه جلد که ترجمه و تفسیر و شرح و أوستای زمان ساسانی است، و «رات سپرم» یا گزیده ها را نام برد که اثر موبدی دانشمند است و کتاب «بُندَهشن» را یاد کرد.

از دیگر سو، مباحثات و مناظراتی میان زرتشتیان و دیگران برگزار می شد. در دربار مأمون این گونه مناظرات بسیار و رایج بود که نمونه هایی از آن رساله «گُجَستبک ابالیش» و رسالات پراکندهٔ دیگر است. علم کلام نیز راهیی نویافته بود و کتاب «شکَند گُمانیک و یچار» حاصل پیدایش دانش کلامی است.

یکی از مباحثات در سال ششصد یزدگردی اتفاق افتاد. دانشمندان طالب پاسخ هایی بودند که از موبدان درخواست شده بود. موبدان موبد وقت پاسخ آن پرسش ها را در رساله یی نوشته و آماده کرد. متأسفانه نام نویسنده و موبد وقت بر ما آشکار نیست. بخشی از آغاز کتاب که مضامین پرسش ها از آن پیداست برای نمونه نقل می شود:

«در عهدالدین ششصد ازیزد جردی، علمای اسلام یکی از دین آگاهی

مسئله چند خواست و در این معنی سخن گفته شد و در این باب کتابی ساخته‌اند ونام این کتاب علمای اسلام نهاده‌اند . یعنی پیدا کننده چگونگی جهـان و روح مردم از ازل‌تاابد پرسید که شما انگیزش‌راچه گوئید و ایمان دارید یانه ؟موبدان موبد گفت که ما انگیزش را ایمان داریم وقیامت خواهد بودن . پس علمای اسلام گفت که جهان بوده است و خدای‌را آفرینش مردم ونیستی و باز مردن و باز زنده کردن در این چه مصلحت است ؟

دین دستور آن ایام گفت که آنچه تومیپرسی بسوی انگیزش نخست بباید دانستن که آفریدن چه بود و میرانیدن چیست و باز زنده کردن چراست . بباید گفتن که جهان بوده است یا آفریده . اول ازجهان بازگویم و گویم که‌جهان بوده یا آفریده .

اگر گویند بوده این سخن محال بود . بسبب آنکه در جهان نونو چیزها افزاید وهم در جهان‌میکاهد وچون چنین بود که میکاهد ومیافزاید ونقصان میگیرد و باز زیادت میشود . پس هرچه پذیرنده کون و فساد بوده ومعلول بود خدای را نشاید . پس درست شد کـه جهان نبوده است و بیافریده‌اند . پس آفریده را از آفریدگار چاره نیست وبباید دانستن که دردین پهلوی که زرتشتیان بدان‌مذهبند جهان را آفریده گویند . پس چون گفتیم که جهان آفریده است بباید گفتن که که آفرید و کی‌آفرید وچون آفریدوچرا آفرید ... »

از بخش دیگر کتاب علمای اسلام چنین بر میآید که در آن عهد از شماره موبدان دانشمند کاسته میشده وجماعت زرتشتیان درمقابل تبلیغات اسلام استقامت نمیورزیده وبدین جدید میگرویده‌اند . موبدان موبد در پاسخ خویش راستی را پیروی و باصراحت لهجه سخن میراند وبزیر عقیدهٔ جبر میزند وبدی را ازخدای نمیداند .

بخش نامبرده از اینقرار است:

« چه از موبدان خردمند کمتر کسی مانده‌اند وواجب دیدم اصل دین به‌پیدا

کردن تا هر کسی سخن ازجماعتی که نه بردین باشد نشنود و دین دوستی در دل او باطل نگردد و راه اشوئی بدروندی رهانکند واز خدای‌تعالی برستگاری‌خواهد که این گیتی پتیاره‌مند ناگاه خواهد گذشت . موبدان موبد گفت که ایـزدان و امشاسپندان که میگویند نام همکاران است و نام خدای تعالی یزداست وصفت هور مزد و اورمزد یزد راهیچکس تغییر نتوان گفت .

اورمزد بی‌صفت است و آویژه نیکی و روشنائی بـاشد که با اوهیچ بدی و تاریکی نیامیزد وقومی که مخالفان دین به‌اند با ما در این مسئله خلاف میکنند و گویند نیکی وبدی از خدایست.

زراتشت اسفنتمـان دروغ و خیانت و جهل و ستمکاری و مکر برذات خدایتعـالی روا نداشته است .

پس مارا جواب مخالفان دین باید گفت و گوئیم چون مارا بر کتاب شما و شما را بر کتاب ما اعتقاد نیست وروشن کردن اصل دین بهی جز بادلیل و برهان معقول دست ندهد . شما را با ما در این مسئله خلاف نیست که خدای‌شناسی بعقل باید کرد . جواب چون دنیا وهرچه در دنیاهست پذیرندهٔ کون وفساداند وهرآینه معلول باشد ومعلول خدای رانشاید ... »

در سال ۷۲٤ یزدگردی نیز واقعه دیگر شبیه آنچه بالا ذکر شد در یزد رویداد وفرماندار بواسطه تحریکات دیگران برای تهدید زرتشتیان‌چنانکه درفصل تأثیر کلام اوستا و کرامت دستور زرتشتی مشروحاً ذکر شد سه‌نفر دستور دانا و وعارف بحق را شهید نمود وخود نیز پس از چندی بکیفر اعمال خویش گرفتار گشت .

واقعه دیگر زمان پادشاهی سلطان محمود غزنوی رویداد وشاعران وادیبان و دانشمندان دربار ، سلطان را برخلاف زرتشتیان برانگیختند . این داستان نیز مفصلا در فصل نامبرده بالا بیان گردید .

واقعه دیگر زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار و فرماندهی فرزندش شاهزاده

محمد ولی میرزا در یزد واقع شد. علمای متعصب بزرتشتیان نسبت کفر و زندقه داده و از حکمران قتل عام یا اسلام آوردن آن‌ها را خواستارمیشوند. بناپیشنهاد شاهزاده دادگر علما در مسائل دین و توحید پرسشهائی اززرتشتیان بعمل‌می‌آورند باین امید که اگر جواب منطقی نباشد همه را باجبار مسلمان یا بقتل‌رسانند. اما برخلاف انتظارشان جواب‌طبق دلخواه فرماندار بود ودست از سر زرتشتیان‌بیچاره برداشتند. پرسشهای علما و پاسخهائی را که دستور کیخسرو پور دستور خدابخش بمشورت موبد خدابخش پور موبد فیروز وهیربد جاماسب پدر شاعر داده‌انـد در رساله‌ای بنام «این مسئله» بتوسط هیربد خدا بخش پور جاماسب در سال ۱۲۰۷ یزدگردی منظوم گردیده و در جزو پندنامه ملا فیروز در بمبئی بطبع رسیده‌است.

بخش چهارم

نثر و نظم
نویسندگان زرتشتی

نویسندگان پهلوی
و موبدان موبد منوشچهر

منوشچهر پور یودان یم (۱) (جوان‌جم) پور شاهپور پس از درگذشت پدر بجای او بمقام موبدان موبدی فارس و کرمان بر گزیده شد. شیراز در آن زمان مرکز روحانیت بود. هنگام جوانی کتابی بپهلوی بنام دادستان دینیك تدوین نمود و آن پاسخ به ۹۲ پرسشهائیست که میتروخورشید (مهرخورشید) پور آتروماهان (۲) بشکل یك رساله در مورد رموز مراسم و فروع دین ازمرکز روحانیت نموده بود. رساله نامبرده اینك در دست نیست اما از قراین پاسخ بنظر میرسد که در تیرماه تحریر و از طرف جماعت بخدمت موبدان موبد بشیراز فرستاده میشود. پاسخ پرسشها بواسطهٔ غیاب منوشچهر ومسافرتش بشهرهای دیگر وسرکشی بامورجماعت بتأخیر میافتد و جواب آن درشهریور ماه بوسیله چاپار مخصوص ارسال میگردد متأسفانه دادستان دینیك فاقد سال تحریر میباشد. همین قدر معلوم است که سالها

---

(۱) نام یودان یم بپهلوی بواسطه نقص الفبایش بقول دکتر وست گشنه جم یا کودان دم بمعنی نفس قوی نیزمیتوان تلفظ کرد.

(۲) در غار کنهری نزدیك بمبئی کتیبه‌ایست بپهلوی وآن نامهای زرتشتیانی‌است که درسال ۳۷۸ یزدگردی (۱۰۰۹ م) برای گردش بآنجا رفته‌اند. در حدود صد غار کوچك وبزرگ دربدنه کوه بوسیله پیروان بودا کنده شده که محل اعتکاف راهبان آنها بوده. درکتیبه نامبرده نام آتروماهان موجود است و بعدها این نام با تلفظ آذرماه تامدتی بین زرتشتیان متداول بوده واینك نیز بشکل آدر وآدرجی هنوز باقیست.

پیش از سال ۲۵۰ یزدگردی نوشته شده زیرا در آنسال منوشچهر رسالات دیگری را درزمان سالخوردگی خود نوشته است . در نوشتجات پهلوی آن زمان که بدست ما رسیده صفتهای چندی مانند پیشوا ، فرمادار رد وهیربد خدای با اسم او همراه است .

منوشچهر برادری داشت کهتر و بنام زادسپرم که در سرخس دستوربود وآن واقع است در شمال‌شرقی خراسان نزدیك مرو،سپس بفرمان موبدان‌موبدبدستوری سیرکان (سیرجان) منصوب میگردد . وی از راه نیشابور وشیراز و پس از ملاقات برادر بسمت جنوب و محل مأموریت خویش حرکت مینماید . زاد سپرم بواسطه اقامت در سرخس وتماس بادروندان صاحب عقایدی میشود که باذوق محافظه‌کاران دین سازش نداشت . پس از ورود بسیرکان اوامری در مورد مسائل‌طهارت وبرشنوم ومانند آن صادر میکند که بذوق اهالی آن سرزمین زننده بود . صدای اعتراض مردم فوراً بلند و شکایت سختی راجع بآن اوامر و رفتار زاد سپرم بموبدان موبد کرده میشود .

منوشچهر بمحض وصول شکایت اهالی ، مجلسی از موبدان درشیراز تشکیل داد ونامه سخت بزاد سپرم نوشت و او را از رفتار ناشایسته خود ونشر اوامرخلاف دین توبیخ نمود و بالغای آن اندرز داد و بدست یکی از شاگردان امین خویش بنام یزدان‌پناه برای او فرستاد نامه نامبرده در دست نیست . از قرار معلوم یزدان پناه در مأموریت خویش توفیق نیافت بنابراین منوشچهر چهارماه بعدتر نامه‌دیگر بنام‌کلیه بهدینان ایران نوشت و آنها را به پیروی قوانین مرسوم وقت تاکید و اندرز داد و اوامر صادره از طرف زاد سپرم را ازنفوذ دروندان قلمداد نمود و آن نامه مورخه سال ۲۵۰ یزدگردیست .

در طی این مدت زاد سپرم ببرادرخود نامهٔ نوشت که دردست نیست‌منوشچهر نامه زاد سپرم را در خردادماه سال ۲۵۰ یزدگردی با ادله وبراهین و لحن شدید جواب داد و او رابانفصال تهدید میکند و خیال داشت‌با وجود سالخوردگی‌سفری

بدان نواحی نموده وحضوراً اختلاف را رفع نماید اما خبری مبنی بر عملی شدن این خیال در دست نیست ولی بنظر میرسد که زاد سپرم خواهی نخواهی تسلیم اوامر موبدان موبد برادر خویش گشته و بمقام دستوری سیرکان باقی میمانده . موضوع اختلاف بین زاد سپرم وطبقه محافظه کاران هر چند بسیار ناچیز بود اما تغییر مراسم موجوده ولو ناچیز باشد بذوق مردم سخت زننده است .(۱)

بعلاوه نامه‌های فوق نامه دیگری نیز بپهلوی از منوشچهر باقیست بمورخه سفندا مزد روز و اسفندماه ۲۴۹ یزد گردی و آن‌پاسخی است که‌بنامه مردم‌سیرکان وشکایت آن‌ها از زاد سپرم داده است . منوشچهر در نامه‌های خود استادی وخرد و کفایت ذاتی خویش را بخوبی نمایان میسازد و درحفظ مسئولیت پیشوائی ورابطه برادری بازاد سپرم نقش خوبی‌را بازی میکند . از مندرجات نامه‌ها برمیآید که در آن عهد نیز رقابت سختی بین گروه موبدان موجود بوده و یکی از آنان بنام زرتشت و دیگر بنام آدرباد پور همید نویسنده جلد سوم دینکرد رقیب سرسخت او بوده‌اند که برای شکست وخلل در نفوذش پی بهانه میگشتند . این نامه‌ها بطور غیر مستقیم بر اوضاع زرتشتیان آن زمان روشنی میافکند که پس‌از دو قرن کشمکش با اسلام و پیشرفت نفوذ و بسط قدرت‌آن دین در چه حال میزیسته‌اند. شیراز ، سرخس ، ری ، کرمان وسیرکان مراکز مهم دینی زرتشتیان بوده است و بنظر میرسد که موبدان موبد ازخود سوازه نظام داشته و هنگام‌سالخوردگی‌وظایف دنیائی ودینی او را یك انجمن چهارنفری انجام میداده است .

منوشچهر در عهد خود بسیاری از کتب پهلوی و دینی دردسترس خودداشته که بعدها راه فنا پیموده است . بقول او ماه دوم سال در اوستا زرمیا نامیده‌میشده

---

(۱) اگر بپرسشهائی که پارسیان درطی سه‌چهار قرن اخیر ازدستوران وموبدان یزد و کرمان نموده‌اند نگاه شود می‌بینیم که غالب پرسشها در مورد برشنوم وطهارت و مانند آنست که بواسطه اختلاف ناچیز بین خودشان از ایران‌خواستار شده‌اندحقیقت وروش آنها را روشن سازند .

ونیز وجود دو برزخ را قائل بوده یکی مأوای کسانیکه کرفه آنها برای دخول در بهشت کفایت نمیکرده و دیگری مسکن کسانیکه گناهان آنها شایسته آن نبوده که بدوزخ بروند. بقول دکتر وست « تعلیمات اخلاقی وحکمت منوشچهر نسبت بقرنی که میزیست بسیار عالی ومقام بلندی را داراست. درحالیکه درحفظشئونات وقدرت دینی پیشوایان میکوشد از کم آمد گی و نواقص ورفتار ناشایستهٔ بهدینان نیز کمال بردباری و حوصله را نشان میدهد. در تعلیمات ونوشته‌های او اثری از ثنویت دیده نمیشود.»

منوشچهر میگفت که موبدان و پیشوایان دینی بایستی ۸ صفت زیر رادارا باشند.

۱ - راستی و درستی ۲ - تیززبان وفصیح ۳ - راست گفتار ٤ - گاتهاخوان ٥ - استاد در تعمیل‌مراسم وآداب‌دینی٦ - وظیفه شناس ۷- صاحب مشرب‌واخلاق نیك ۸ - روان دوست.

بقول فرزانه مانك کنگا دانشمند اوستا و پهلوی دان « منوشچهر در دانش دین سرآمد ونفوذی بغایت داشت بنظر جوانان معاصر چون پیغمبری بود که‌بر زوایای تاریك زندگی روشنی میافکند. کلیه خصایل منوشچهر شایسته ستایش و استعداد انتقاد ونکته چینی اوقوی ودر مواقع مناسب بکار میبرد.»

سلسله نسب منوشچهر بنا بگفته فرزانه نامبرده عبارتست از منوشچهر پور گشن جم (یودان‌یم) پور وهرام شت پور زردشت پور آتر فرنبغ پور فرخزاد پور زردشت پور آترپاد پور زردشت پور آتر پاد پور ماراسپند. بدینطریق سلسله نسب او بدستور آدرباد ماراسپند میرسد که در زمان شاپور دوم موبدان موبدایران بود. منوشچهر ۳ برادر داشت بنام زروندات، اشه وهیشت و زادسپرم (۱)

زاد سپرم نویسنده ماهری بوده اینك منتخباتی از نوشته‌های او بنام خودش

(۱) رجوع شود به یادنامه پور داود جلد ۲ صفحه ٥ - ۱۹۳ مقاله هیربد مانك ف کنگا.

در دست ما باقی‌است و او را پسری بود بنام فردین خواست ونوهٔ بنام سپندات .

بندهشن کتابیست‌پهلوی ونام مولف اصلی آن معلوم نیست همینقدر ازباب ۳۳ آن برمیآید که معاصر زادسپرم دستور سیرکان و برادر کهتر منوشچهر بوده و در حدود سال ۳۰۰ یزدگردی میزیسته و در فقرات ۱۰ -۱۱ نامهای موبدانی‌که در گرد آوردن و زنده کردن فرهنگ مزدیسنا و افزایش مندرجات بندهشن کوشش نموده‌اند بدین ترتیب ذکر کرده ۱- یودان‌یم پور ورهرام شادپور زرتشت ۲- آتر باد پور ماراسپند پور زاد سپرم ۳ - زاد سپرم پور یودان یم ٤- آتر پادپور همید ٥ - اشو وهیشت پور فره‌سروش وموبدان دیگر دارای همین اصل و نسب.

مندرجات بندهشن بقول زادسپرم در باب ۹ فقرات ۱-۱٦ ترجمه‌مختصری است از دامدار نسك اوستا بپهلوی . نظر بمندرجات صفحهٔ از نسخهٔ خطی روایت محفوظ در کتابخانه اداره هندلندن بشماره ۸ دکتر وست‌را عقیده بر آنست که آترباد پور ماراسپند پور زاد سپرم که در بالادربندهشن ذکرش آمده آترباد پور ماراسپند پور اشو وهیشت میباشد که در تدوین کتاب دینکرد دست داشته است و نام زادسپرم راکاتب اشتباهاً دوبار نوشته‌است .در صفحه مذکور کتابخانه اداره‌هند درلندن چنین آمده :

« آتر باد پور ماراسپند پور اشوهیشت‌پیرو دین به درسال‌سیصد ازیزدگرد شهریار برای تحکیم شالوده دین به بخشی از رموز دین راگرد کرده و بر کتاب دینکرد که دستوران دین وپیشینیان‌تدوین نموده‌اند افزود و بشکل کنونی در آورد یعنی او آخرین مؤلف دینکردمیباشد وبنظر میرسد که تا این زمان درآن‌تجدید نظر نشده نسخه کنونی ازهمان نسخهٔی استنساخ‌شده که درخانواده آنها محفوظ و اولین بار در سال ۳٦۹ یزدگردی رونویس شده است .»

مؤلف و گرد آورنده بخش مهم دینکرد را آترفرنبغ پور فرخزادمیدانند که با منوشچهر معاصر بوده و در زمان مأمون خلیفه (۲۷۲ - ۲۵۲ یزدگردی) در حضور وی با ابالیش مباحثات مذهبی داشته است. درنوشته‌های او بنام نشاپوهر

برمیخوریم که دستوران دستور وقت ومشاور خسرو انوشیروان و بگزارش اوستـا مشغول بوده است .

در باب تاریخ وقدمت دینکرد در آخرین باب کتاب سوم آن آمده، پس از پیروزی تازیان و پریشان روزگاری زرتشتیان و پراکندگی اوستا و امور دینـی ایشان موبدان موبد آتر فرنبغ‌پور فرخزاد بخشهای متفرقه‌فرهنگ‌دینی رادوباره جمع نمود و بشکل کتابی درآورد که بنام دینکرد مشهور گشت‌پس ازآتر فرنبغ سررشته امور دینی بدست‌پسرش زرتشت رسید بدبختی باوروی‌نمود و کتابخانه‌اش نابود گشت و فرهنگ دینی دوباره پریشان گردید بعد ازآن آترپاد پور همیددانا و پیشوای دین به با کمك خدا وزحمات زیاد و تحقیقات و پرسشها و بازجوئیها و دعا ونیایش و مشاوره باموبدان و دانایان گروه ادبیات پیشین‌راجمع وسنن‌باستانی که در حال فنا بود مجدداً احیا کرده و در کتاب دینکرد که متضمن هزار باب‌است جایداد وشالوده جدیدی برای پایداری دین بریخت و با بذل‌مساعی موبدان‌زمان که ذکرشان گذشت کتب گوناگون دینی فراهم گردید .

کتب پهلوی موجوده که در زمان ساسانیان یا بعد تألیف گردیده بسه‌بخش تقسیم میشود (۱) بخشی که ترجمه تحت‌اللفظی اوستا و تفسیر آن میباشد (۲) بخشی که مندرجاتش مذهبی است و یا رابطه نزدیك بـا دین دارد (۳) بخشی که داستان ، تاریخ، قانون، طرز نگارش ، اسناد وغیره میباشد .

صورت کتب پهلوی تحت بخش یک

وندیداد ـ یسنا ـ نیرنگستان ـ ویشتاسب‌یشت ـ ویسپرد ـ فرهنگ ام ائواك هرمزدیشت ـ بهرام یشت ـ هادخت نسك ـ ائوگمدائچه ـ چداك اوستاك گاسان آتش نیایش ـ وجرکرددینی ، میگویند مؤلف آن‌میدیوماه نامی است ـ آفرینگان گهنبار ـ هفتن‌یشت ـ سروش یشت هـادخت ـ ستروزه بزرگ و کوچك ـ خورشید نیایش ـ آبان نیایش ـ آفرینگان دهمان ـ آفرینگان گاتا ـ خورشیدیشت ـ ماه‌یشت

صورت کتب پهلوی تحت بخش دو

دینکرد ـ بندهش ـ دادستان دینیك ـ روایت پهلوی ـ روایت همیداشه‌وهیشته زاد سپرم در سه‌بخش ـ شکند گمانیك ویجار ـ شایست لاشایست ـ دینا مینو خرد ـ رسالات منوشچهر ـ ارداى‌ویرافنامه ـ جاماسب نامه ـ بهمن یشت ـ مادیگان یوشت فریان ـ اندرز آدرباد ماراسپند با حقیقت روزه ـ پندنامه بزرگ میترو بختکان ـ پتت آدرباد ماراسپند ـ پندنامه زرتشت ـ اندرز هودآور داناك ـ آفرین‌شش گهنبار ویچاك‌ائچندآدرباد ماراسپند ـ مادیگان گجسته ابالیش ـ مادیگان سی روز ـ پتت‌خود مادیگان هفت امشاسپند ـ اندرز بمزدیسنان ـ مناهی بهدین ـ مادیگان ماه فروردین روزخرداد ـ اندرز شخصی ـ آفرین‌دهمان یا هفت‌امشاسفند ـ ستایش درون ـ آفرین اردا فروشی ـ اندرز دانامرد ـ اشیرواد ـ آفرین‌میزد ـ اندرزخسروقبادان ـ اوارچیم درون ـ گفتار آتر فرنبغ و بخت آفرید ـ آفرینگان نیرنگ ـ نام ستایش ـ پنج خوی موبد و ده اندرز ـ آفرین بزرگان ـ آفرین گهنبار ـ چاشنی ـ داستان بهرام ورجاوند ـ داروی خرسندی ـ مادیگان سه‌یزدان .

صورت کتب پهلوی تحت بخش سه

قانون اجتماعی دوره ساسانیان ـ کارنامه اردشیر بابکان ـ یادگار زریران ـ خسرو قبادان ویساول ـ فرهنگ پهلوی ـ طرز نگارش ـ شهرهای‌ایران ـ چترنج نامه ـ درخت آسوریك ـ طرز پیمان ازدواج ـ شگفتیهای سیستان .

نویسندگان گمنام

تاریخ پادشاهان ایران یاشاهنامه تازمان یزدگرد پورشهریار آخرین‌پادشاه ساسانی درقطعات ومجلدات‌جداگانه پراکنده وبصورت یك‌جلدکامل درنیامده‌بود بنابفرمان این‌شاهنشاه موبدان ودانایان وقت‌از قطعات ویادداشتها واسناد ومجلدات وروزنامهای‌پراکنده تاریخ‌پادشاهان‌ایران راازعهد کیومرث‌تااواخر پادشاهی‌خسرو پرویز دریك جلدکامل تنظیم کردند.

این تاریخ گرانبها راسعد وقاص پس از فتوحات خویش در سال ۱۵ هجری (۶۳۶م = ۵یزدگردی) بانضمام غنایم دیگر بخدمت خلیفه وقت‌عمربن‌خطاب‌ارسال نمود . بخشی‌از آن که از داستانهاسخن میراند بفرمان خلیفه‌بعربی ترجمه گشت اما بخشهائی که درموضوع اخلاق واندرز صحبت‌میداشت برطبع خلیفه گران‌آمد و گفت درقبال حدیث پیغمبر گفتار دیگران به پشیزی نمیارزد . بنابراین تاریخ نامبرده رابسلطان حبشه ارمغان فرستاد پادشاه‌فرهنگ‌پرور آنرا گرانبهاترین‌تحفه دانست ونسخه هائی‌چند از آن‌استنساخ وبین دوستان خود توزیع نمود. یك نسخه آن کتاب بمرور زمان‌بخراسان رسید.

ابومنصور محمدبن‌عبدالرزاق بن‌فرخ بن ماساه‌بن‌مازیار که ازنسل‌اسپهبدان تبرستان بود بوزیرخویش ابومنصور المعمری پورعبدالله پور جعفرپور فرخزادپور پشنگ دستورداد تادر تدوین تاریخ پادشاهان ایران باستان همت گمارد . نامبرده انجمنی ازدانایان زرتشتی تشکیل دادوبخش ناتمام شاهنامه رااز عهدخسرو پرویز تاشکست یزدگرد و اضمحلال سلسله ساسانیان بنگاشتند وبرتاریخ سابق ایران یا

خداینامه تالیف دانشور دهقان که در آن وقتمسعود بن ابومنصور دبیرعبدالرزاق بپارسی ترجمه نموده‌بود علاوه ساختند .

چون نژاد ابومنصور چنانکه گفتیم باسپهبدان تبرستان میرسید در احیای عظمت وشوکت نیاکان وموفقیتهای باستانیان عشقی وافرو ذوقی مالا کلام ازخود نشان میداد.هر کس‌یادداشت یاورقی‌ازتاریخ‌باستان‌باو میتمود ازبخششهای‌بیشمارش بهرممند میگشت .

اعضای انجمن نگارش شاهنامه که ابومنصور المعمری تشکیل داد و در بالا ذکرش گذشت عبارت ازچهارنفرزرتشتی‌زیربودند که درجمع آوری‌داستان‌تاریخی و تدوین شاهنامه مساعی جمیله‌از خود ابراز داشتند:

۱ـ تاج‌پور خراسان اهل هرات

۲ـ یزدان دادپور شاهپور اهل سیستان

۳ـ ماهوی خورشیدپور بهرام اهل‌نیشاپور

٤ـ شادان پور برزین اهل‌طوس

شاهنامه بصورتیکه ماامروز در دست داریم اثر زحمات و خود گذشتگیهای دانایان نامبرده گمنام بالاست که برای‌زنده ساختن مجدوجلال نیاکان باستانی و شکوه وعظمت دوران گذشته وحفظ شعائر ملی آسایش و آرامش را برخود حرام نمودند .

خواجه بلعمی ابوالفضل پورعبدالله وزیر امیرنصربن احمد ، شاعر زرتشتی دقیقی را بنظم‌شاهنامه تشویق کرد ولی انجام اینکارمهم بواسطه قتل ناگهانی شاعر بتاخیر افتاد تاآنکه سکه پادشاهی بنام سلطان‌محمود غزنوی زده‌شد .چون کتاب سیرالملوك رادید متاسف گردید چراشعرای ایران‌تاکنون‌در نظم‌آن نکوشیده‌اند سلطان فرمانداد در تجسس درست ترین و کاملترین نسخه تاریخ پادشاهان ایران اقدامات‌لازمه بعمل آید . مأمول سلطان بخلاف انتظار بنتیجهٔ‌نرسید ، تاآنکه‌خور فیروز یکنفرزرتشتی فارس بواسطه ستم وفشار فرماندار آنجابرای‌تظلم‌ودادخواهی

بغزنین و دربار شاهنشاه روی نهاد . چندین ماه در پایتخت ایران پریشان و آواره بود و بحضور سلطان بار نمییافت . روزی از تمنای شاه وتجسس نسخه کامل شاهنامه خبر شنید . بوسیله درباریان پیغام داد که یك نسخه کامل آن رادرشهر خویش دارد. شاه وی را بحضور خویش بار داد و فرمود کتاب مذکور را بتوسط قاصد شاهی بخواهد . چون کتاب بحضور سلطان رسید خوشحال شد ومقدم خورفیروزراعزیز شمرد وظلم وستمی که بروی رفته بود رفع نمود ومقامش رابلند ساخت.

در روزگار ساسانیان انجمن‌های فرهنگی گاهو بیگاه بین‌ایرانیان وروميان برقرار میگشت . در یکی از این انجمنها که در زمان شاپور پور اردشیر بابـکان تشکیل یافته بود دانشمندان و پزشکان‌رومی مسائل علمی‌چندی را راجع‌بتعلیمات مزدیسنا مورد بحث قراردادند .

فرزانه **دادار بن دادخت** دانشمند آن دوره موضوع بحثرا دررسالهٔ‌پهلوی انشا نمود . سپس درچندین قرن بعد **استاد جلیل بن جمشید** رساله‌مذکوررابپارسی ترجمه نمود .

بعداً موبدان موبد **ابونصر بن سروشیار** از تخمه آدرباد ماراسپنـد و نسل دادار بن دادخت دوباره همان را بپارسی روان تری در آورد و آراستـه نام نهاد . دانشمندان اخیر باحتمال قوی درحدود قرن سوم وچهارم هجری میزیسته‌انـد . رساله نامبرده بنشانی(R69) دربنگاه خاورشناسی کاما بمبئی محفوظ است .

بهرام پور مهران از اهل اصفهان و ببهرام اصفهـانی معروف و از تاریخ نویسان زرتشتی است که در سده دوم هجری میزیسته . طبری و ابوریحان ازاویاد میکنند وابومنصورالمعمری دبیر عبدالرزاق که درتدوین شاهنامه کوششی‌بسزانمود در دیباچه شاهنامه خویش از اونام میبرد .

بهرامشاه پور مردانشاه کرمانی موبد شاه‌پور کوره فارس‌واز تاریخ‌نویسان بوده است ازنوشته‌های او نام ونشانی دردست نیست .

فرخان موبدان موبد یزدگرد ازنویسندگان پیش ازاسلام است ونام او را تاریخ نویسان اسلامی مانند صاحب الفهرست و طبری و ابوریحان و حمـزه یاد کرده اند .

زادوی بن‌شاهوی بقول صاحب پارسی نغز «زادویه پور شا هویه اصفهانی است ازترجمانان دیرین است که نامه‌های بسیار ازپهلوی‌بتازی‌درآورده و گویندا‌و را داستان نامه‌بوده بنام سیرالملوك ونام اودر آثار الباقیه ابوریحان و الفهرست و نامه حمزه اصفهانی بسیار آمده است در دیباچه شاهنامه بو منصوری از نامه اویاد میشود » .

زادویه صاحب کتابی بوده درنجوم والبیرونی براقوالش‌اعتمادداشته است.

خواجه منوچهر بقول صاحب پارسی نغز « از زرتشتیان بزرگ یـزد بوده هنگام ورودش به‌یزد خواجه‌معین الدین شهرستانی یزدی که معلم یزدی‌نیزنامیده میشده بوی نامهٔبپارسی سره‌نوشته . خواجه‌معین الدین ، صاحب داستان‌نامه‌ایست که مواهب‌الهی نام داردودر سال ۷۸۹ هجری (۷۵۷ی) در کرمان بدرود زندگی گفت . صاحب جامع مفیدی او را بزرگترین دانشمندان روزگار خود میخواند که گروه دانش آموزان از گوشه و کنار درمحضر درس اوحاضر میشده اند . شاه شجاع مظفری ممدوح خواجه‌حافظ شیرازی نیز ازشاگردان اوبوده‌است .»

عمید الدوله جمشیدبن بهمنیار درزمان‌پادشاهی‌سلطان‌معزالدین‌ابوالحارث سنجروزیر (استاندار) فارس واصفهان بود . محمدبن عبدالملك نیشابوری متخلص بمعزی که در سال ۱۸ـ۵۲۱ هجری (۴۹۳ - ۴۹۶ی) بدرود زندگی گفت در مدح او قصیده‌ئی دارد که مطلع آن‌اینست :

برآمدساج گون‌ابری‌زروی‌ساجگون‌دریا

بخار مرکز خاکی نقاب قبه خضرا

اسپهبد شمس الملوك علی بن‌شهریار بن قارن نیز ممدوح معزی بوده است .

علامه محمدبن فرامرز مشهور بملاخسرو. نامش ملاخسرو بود که بلباس مسلمانان درآمد ومتوفی بسال ۸۸۵ هجری (۱۴۸۰ م) فقه حنفیه را بنام غررالاحکام نوشته ودرسال ۸۸۳ هجری (۱۴۷۸ م) شرحی بر آن نوشت بنام دررالاحکام فی شرح غررالاحکام . نسخه خطی آن بشماره ۱۴۵ در کتابخانه آصفیه حیدرآباددکن هندوستان محفوظ است .

ابان بن عبدالحمید لاحقی : از گویندگان عربی ایرانی نژاد است . بسیاری از کتب پهلوی رابامر خالد برمکی بعربی منظوم ترجمه نمود . ازآنها هست، کلیله ودمنه ، سندباد نامه ، کتاب مزدك وبلوهر وبوداسف ترجمه هندی بپهلوی . ابان بزندیق ومانوی بودن متهم گردید . ابونواس شاعرعربی نژاد بقول صاحب عیون الاخبار این دوبیت رادر هجوابان نظم کرده و اورا مانوی قلم داده است.(۱)

لااشهدالدهرحتی تعاین العینان

فقلت سبحان ربی فقال سبحان مانی

صاحب الفهرست کتابی بنام سیرة اردشیر بعربی منظوم که گویا ترجمه کار نامه اردشیر باشدبه ابان نسبت داده است.

ابونصر شاپوربن اردشیر : وزیر صمصام الدوله بهاء الدوله دیلمی بود . بقول ابن الاثیر درسال ۳۸۳ه دانشکده در بغداد بنیاد نهاد که دارای کتابخانه بسیار بزرگی بود . کتابخانه نامبرده در سال ۴۴۷ه بعد ازتسلط سلاجقه بر بغداد طعمه آتش گردید میگویند بیش از ده هزار جلد کتاب در کتابخانه بوده است .(۲)

ابوسهل ویجن (بیژن) بن رستم الکوهی : مردم تبرستان بود وبنابرسم آن دیار بکوهی مشهور شد . از منجمان نامور بود. در رصد خانه‌ای که شرف الدوله در سال ۳۷۷ه تأسیس نمود برصد کواکب میپرداخت . ویکه Woepcke بعضی از آثار اورا در کتاب جبر خیام که بفرانسه نوشته آورده است . از آنجمله است

۱- تاریخ ادبیات در ایران جلداول تالیف دکتر ذبیح اله صفا

۲- ایضا

« مراکز الدوایر المتماسة علی الحظوط بطریق النحلیل » و کتاب«اخراج الخطین من نقطه علی زاویه معلومة بطریق التحلیل» صاحب الفهرست چندین کتاب دیگر را باونسبت داده‌است .(۱)

نوبخت الاهوازی و پسرش ابوسهل خرشاذماه – هردو کتب‌ریاضی‌پهلوی را بعربی ترجمه نموده ودرعلوم ریاضی صاحب تألیفات‌اند . خاندان نوبختی در علوم ریاضی و کلام نامورند.ابن ندیم اکثر افرادآن خاندان‌را ازمترجمان‌پهلوی دانسته‌است .(۲)نوبخت منجم مشهور منصوربود .

عمربن الفرخان الطبری :اسلام‌آورد ومفسر کتاب الاربعه‌بطلمیوس‌القلوذی است بامأمون خلیفه‌عباسی معاصر وصاحب تالیفات متعددبوده . ازآثار او رساله‌ای در احکام نجومیه ورساله‌ای در استخراج ضمیربطریق‌نجوم و کتاب جوامع‌الاسرار فی علم النجوم و کتاب‌مختصر مدخل القیصرانی فی احکام‌النجوم در دست‌است(۳)

ابوالقاسم حمادبن شاپور دیلمی : مشهور بحماد الراویة از موالی بنی بکربن وائل متوفی بسال۱۵۵ھ و ناموردرایام و اشعار واخبار وانساب‌عرب بوده و معلقات سبع گرد آورده اوست . اورا بزندقه متهم نمودند . (٤) یحتمل زرتشتی بوده است .

بهرام‌ابن‌مردانشاه : موبد خوره‌شاپور بود.بقول‌حمزه یکی‌از نویسندگان تاریخ ایران بوده وتاریخ ملوك بنی‌ساسان رااصلاح نموده .

بهرام هروی‌مجوسی : نویسنده‌بنام‌بوده . آثارش‌در دست نیست.ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه ازنوشتهایش صحبت میدارد . صاحب‌الفهرست هم ازاوسخن رانده است.

عماد موبد : دانشمندزرتشتی‌است که براقسام‌خطوط‌معموله زمان ساسانیان آشنائی داشته است.صاحب الفهرست دربیان خطوط نامبرده که در زمان اومتروك

۱– ایضاً ۲– ایضاً ۳– ایضاً ٤–ایضاً

بوده و کسی بر آن اطلاع نداشته از عماد کمك میطلبد و او آنها را برایش شرح میدهد .(۱)

ابوالحسن آذرخور مهندس : از منجمان مشهور بوده و ابوریحان‌بیرونی آثاری‌از اودر دست داشته ودر آثار الباقیه از آن‌نقل قول‌مینماید. (۲)

آل مرزبان : از دودمان باستانی فارس میباشند و ابن حوقل (قرن چهارم هجری)مینویسد «در فارس سنتی نیکوست و در میان مردم آنجا عادتی بافضیلت میباشد وآن گرامی داشتن خاندانهای قدیمی وبزرگ شمردن صاحبان نعمت‌ازلی است.دراین ناحیه خاندانهائی هستند که‌کاردیوان رااز روزگار باستان تاکنون‌بارث میبرند . آل‌مرزبان قدیمترین دودمان ایرانی فارس و از حیث شماره بزرگترین آنهاست وکارهای دیوانی از زمان‌بسیار قدیم دردست ایشان میباشد.(۳)

نوبخت‌فارسی : نخستین کسی بوده که از علم هیئت ونجوم در زبان عرب آثاری گذاشته است ومانند ابن‌مقفع غیر اززبان عربی و زبان مادری خود پهلوی زبان دیگر نمیدانسته وسرچشمه معلومات‌آنها مآخذایرانی‌است (٤)پس‌ازاوپسرش فضل جانشین اوشد .

مهدی فروح بن شخسان : یکی از موبدان ایرانی است که در صدر اسلام مسلمان شد وبلقب‌مهدی ملقب گشت . از اسم ایرانی او اطلاع درستـی در دست نیست . نامبرده چندی‌پس از واقعه کربلا در زمان سلطنت یزیدبن معاویه (٦٤ - ٦٠هـ = ٦٨٣-٦٨٠م = ٥٢-٤٨ی)یك نامه پهلوی ببادوسبان گاوباره اسپهبدرستمدار ورویان نوشته و حقایق تلخی را ذکرو خود را برادر دستور دینیار بهزاد معروف بسلمان فارسی قلمداد وازبدگوئیها ونفرین ایرانیان‌نسبت باودفاع مینماید.مهدی فروح بن شخسان بانامهٔ خویش سه‌عهد نامه بخدمت اسپهبد میفرستد تادر گنجور آتشکده‌حفظ‌نمایند که شاید موقعی‌بکار آید.در نامه خویش که‌در قرن‌پنجم‌هجری

۱ـ فرهنك ایرانی و تاثیر آن درتمدن اسلام وعرب تالیف محمدمحمدی.

۲ـ ایضا ۳ـ ایضاً ٤ـ مجله مهرسال ۲شماره٥ص٦٢٥

بزبان عهدمخلوط باتبری ودری ترجمه گردید چنین گوید :

«مراکام زین آهنجیدن آنکه مردم‌همی واجند که ردان ودستوران وهیربدان ودین آوران آن بوم وبراژدستور دینیار آزرده ونه خشنودند ونفرین همی کرند و په ریمنی نام همی‌برند که وه‌دین مازدیسنی و راه فراورن بهشته و درونـد گشته و هیارومندۀ وناهکاران شده وتازیان رااوعه دین آوری رهنموده پن‌اژشده ها و کنونه نه آگهند که وی تاروژ وددرن (مرگ) اژگیتی په این دین اورمزدنوتراویگمان تربید اوعه خروه اویژه و هدین مازدیسنان ایستید . پناهیم اوعه دادار اورمزد اژ اهریمن گناه مینو ، نخست که ردان ودستوران وتره پدش کردند بهاماوران دشت محمد کیش آورتازیان اندرسالاری‌بوهاله‌منندر تازی آنجابید . بوهاله اژدانش و نگارش بهره‌اش نه‌بید . اژدینیار آرزو کرد که مرداهش محمد را آموزگاری کره وی هم پذرفته او رااژپرمان دین وه دانش وبیش وفرارونه بیا گاهانید ....

«در آغاز رأی کشورستانی شان (تازیان) بسرنه و دین ایشان را روی روائی پدید ندبید . اما چون‌استاره‌بهیاره‌شان بیدوبخت‌از ماروی‌تابید دستوران‌وهیربدان پرمان دادار وفرارونه کنش بهشتند ودشمت‌ودژهوخت‌ودژهورشت گشتند وخدیوان و خسروان کشور را برانداختند . ورنه کجا آن تاب تازیان رابید و توان کـه با خسروان ماکارزار کرند....

«هنگامیکه شاهنشاه مینو آرامگاه پرویز اوربادان‌تیره روان پیام کرد که محمد وهمدستانش را اوعه درگاه فرسته اژپلید اندرونی خویش پـدش در نساخته سخنان ناراست اوعه پادشاه نگاریده بگوشن وپتت آن تازی مرد اژراه به نشدی‌و باتیغش‌میشمرد (میکشت) یابشاهنشاهش گسی میکرد هنگامه‌بدینجا نکشیدی...

«ور دستوران مرمردم کشور راوتره نکرده‌نیازرده بیدنه‌بچه رمهتران‌ایران در نهانی با عمرهیاره کردی .... ارمردم کشور اژدستوران خشنود بیدند تازی‌سپه رااورهیچ‌مرزره‌ندادی‌ور گجسته‌ماهوی‌سوری کش‌داداراورمزدپادافراه کره‌یزدگرد شهنشاه را نکشتی ، تخت وتاج مامرتازیان را که دادی چه نگارم چین نیك ونیم

ویشترو ناه اژخود ماته واژ سستی بخت وناهیارهٔ استاره وپادافرهٔ کارها که اوعه‌این خواری اندریم . چین اژین پیش بکیفر بزه مردم اژ جمشید گشتند و اوعه بیور اسب تازی پیوستند و برای آن سترك بر کشیده داور ناراست سخنان را، پاك دادار سالهای دراز گیتیان رادراستم اندر داشت کنون هم‌اژوناه و بزه دستوران ،ساسانیان را نژاد برافتید و دروندان چیر آمدند ...

« من بهر آگاهی و اویگمانی آن خسرو دادگر و همه دستوران و وهان رستمدار براینکه دینیار آئین بهی نهشته و بریزد نهادهٔ نیاگان استوان بیده اژ محمد نامه سته بیدم که اژ واته و سرایشش علی نگاشته زان باز نویسی بهرمز گسی داشته‌ام وهم دینیار اژ عمر بیغون نامه سته که ار کشور ایران تازی راشوه اندرآئین بهی ویرانی نیازند ونگذارند وبرآئین پاك کار ندارند. اما پس‌ازفیروزی اژ بیغون بگشتند و ایرانیان را اور تازی کیش خواندند و نامه خانهای بزرگ و نامه‌های نامی پاك سوجانیدند و آتشکده‌ها لاش وتارات کردند اورمزد اوخشیدار کیفر کناد . هم برای آسایش‌بهرام شاپور خیر اندرس که اژ نژادآدرباده ودیگر دستوران چنین پیمان‌نامه اژعلی سته‌ام هر سه با این نامه است بگنجور آتشکده اندر سپارند که شایددمانی بکار آید و بفرمایند دستوران مردمان کشور را اژ راه آئین آگاهانند و آسایش وهان را اژ یزدان توزند و برادر مرا هم خدا مرزی دهند واژ بیغاره و بد گوئی بگذرند تا یزدان کامها انداژید و دهیدفه یزدان‌کامه باد تراج .

موبد برزین رام‌پور خور زاد پور بهرام پوراسفندیار نامه‌پهلوی‌مهدی فروح‌بن شخسان را بفرمان شهرا کم پور نام‌آورپور بیستون پور زرین کمر(۱)پور کیکاوس اژنژاد پادشاهان ساسانی(۶۷۱ ـ ۶۴۰ ه) اسپهبد تبرستان بزبان محلی که مخلوطی است بالغات دری ترجمه نمود . ترجمه نامبرده بخط اوستائی بودو درحدود سال ۱۸۷۱ میلادی فرزانه مانکجی هاتریا آنرا در تهران ابتیاع نمود و

---

(۱) تاریخ ظهیرالدین در اینجا پورجستان‌علاوه میکند.

به بمبئی فرستاد .فرزانه بهرام‌خسرو بن آبادان نرسی‌آبادی همان را درسال۱۲۹۹ هجری باشاره مانکجی صاحب بالفبای فارسی درآورد .

رونوشت فرزانه بهرام بنشانی HP (ms) 304 در بنگاه خاور شناسی کاما بمبئی محفوظ است ، امله از رساله اوستائی آن که بخدمت اردشیر جی سهرابجی دستور کامدین دبیر انجمن اکابر صاحبان پارسیان فرستاده بود (۱)اثری در دست نیست موبد برزین رام در ترجمه آن از پهلوی نام شخسان رابواسطه ناآشنائی با آن ساسان خوانده است ، زیرا در الفبای ناقص پهلوی ساسان و شخسان بیك قسم نوشته میشود .

جابر بن حیان معروف بجابر گبر از عارفان وطبیب حاذق و کیمیا گر بوده و در علوم‌عجیبه دست داشته وازشا گردان‌امام جعفر صادق میباشد وصاحب‌تألیفات زیادیست بعربی . جابر ظاهراً مسلمان بود ولی باطناً زرتشتی میگویند روزی که از درمهر میگذشته این بیت را میخواند .

ای خانه دوست گر شدم از تو بـرون
با چشم پر از اشك و دلی پر از خون
سوگند بخاك درت ای خـانه مهر
تن بردم و دل نهادم اینجا بـدرون

شهمردان بن ابی‌الخیر در اوایل قرن ششم هجری نزهت نامه‌علائی رابنام علاءالدوله ابوکالیجار گرشاسف‌بن علی‌بن فرامرز‌بن علاءالدوله محمدبن‌دشمنزیار از امیران‌کاکویه‌نوشته سال تألیف نزهت نامه‌بدرستی‌معلوم نیست ولی چون کتاب بنام ابوکالیجار گرشاسف است و او در تاریخ ۵۱۳ ه از محل حکمرانی خود فرار نموده و بسلطان سنجر پناه برده باید چندسال قبل از ۵۱۳ باشد .

ناصر خسرو در سفرنامه خود درسال ٤٤٣ هنگام ورود ببصره نامی از مولف

---

(۱) نامه گجراتی فرزانه مانکجی هاتریا مورخه ششم می ۱۸۸۷ تهران ببمبئی بعنوان میستر پهالن جی جیوانجی هاتریا.

این کتاب برده گوید که حاکم بصره پسر ابوکالیجار حاکم شیراز و وزیر او ابو منصور شهمردان نام فارسی است وشهمردان درباب صاعقه درهمین رساله حاشیه‌ای افزوده معلوم میشود وقتی به‌تبرستان وهنگامی بکاشان بوده وصاعقه‌ای که درکاشان بسال ٤٧٧ ه رویداده بچشم دیده است . استاد دکتر معین را عقیده بر آنست که این شهمردان غیر از شهمردان صاحب نزهت نامه میباشد .(۱)

(۱) چهار مقاله عروضی سمرقندی بکوشش دکترمعین .

کوچ نشینهای دلپتان و فرزانه بهرامشاه

فرزانه بهرامشاه شراف(صراف) پور نوروز پور پشوتن از نسل آتورنان و موبدان دوره کنونی و در دانش بخردی رسا و سر آمد بود . سازمان «خشنوم» در بمبئی بنیاد نهادهٔ اوست که بیش از هزار نفر از دانایان و خردمندان گروه‌زرتشتی بکارمندی آن سر افراز و در پیروی آموزشهایش که بر شالودهٔ نبشته‌های اوستا و پهلویست کوشا میباشند .

خشنوم واژه اوستائی و دانشی است که مردم را بسرانجام وآرمان زندگانی ورسیدن بیکتائی که سراسر خوشی ومهر وآرامش وشناسائی‌باشد رهنمونی‌مینماید و با واژهٔ اوستائی وپهلوی و پازند که خشنوتره، خشنومن وخشنودی باشدیکیست و ریشهٔ آنها واژه خشنو میباشد که بچم پیشرفت‌دادن‌کار کیهان وشاد نمودن‌یزدان است .

خوشی اهورا مزدا و برخورداری از شادمانی یزدانی در رسائی گیتی ،سر-چشمه آرمان زندگی است و پیداست هیچ شادی‌ئی شادتر وهیچ خوشی‌ئی خوشتر از آن نیست که مردم بدانند مزدا از همکاری ایشان در پیشرفت کارش خشنـود و خرسند است .

خشنوم همان دانشی است که منشن و گوشن و کنشن را برای‌بدست‌آوردن آرمان وشادمانی نامبرده ورزیده میسازد و گوهر گفتار آسمانی اهورا و روش بکار

بردنش را در زندگی‌روزانه بمردم میآموزاند وتنهابیاد سپردن وخواندن نبشته‌های آسمانی ، هنگام بندگی وستایش بسندگی نمیکند .

این واژه در سراسر اوستا دوبار آمده است یکبار در سپنتمد گات یسنای ٤٨ بند ١٢ و دیگر بار در وهشتواشت گات یسنای ٥٣ بند ٢ خشنوم چنانکه گفتیم ازواژه اوستائی خشنو ریشه گرفته که در سانسکریت خشنا باشد .

هیربد کاوسجی ایدلجی کنگا استاد و فرهنگ نویس اوستا بچم دانستن ، شناختن ، ارج نهادن ، فهمیدن و با سرچشمهٔ روان یکی شدن میداند. دانشمندان باختری واژهٔ نامبرده را دیگر گون گزارش کرده‌اند ، مـولتن آن را « بشادی » اشپیگل «خرد» گلتری «خورسندی» هارلز «دانش» دارمستتر «خوشی» میلز « نیاز ته دلی » پورداود « خشنودی » و دکتر ایرج تارا پوروالا « بخوشی و انجام دادن کاری ترجمانی کرده‌اند .

هیچیك از این گزارش‌ها بتنهائی نادرست نیست مگر باز هم همه‌آنها با هم چم رسای واژه رانمیرساند .چه که خشنوم‌دانش آزادی ورستگاریست و گفتاریست که با آغاز زندگی آغاز و باپایان زندگی پایان میبابد ودامنه آن ازپایه‌ایست که روان با نیروی تاخت و ایستادگی یا خرد و شناسائی بمیدان زندگی فرود آمده وبسوی شاهراه مرگ رهسپار میگردد و هم آئین منشنی ، روش و رفتار در گیتی ودانش‌بخردی وروانی وباری رهرو بدوباره رسیدن‌بکشور پراز بخشایش وشادمانی هستی جاویدانیست .

بگفتهٔ فرزانه بهرامشاه «خشنوم کلید دانش‌ترجمانی نبشته‌های آسمانی‌است و چگونگی آن درستوت یسنای اوستا که اینك‌نابودشده پندارند یادشده وآن‌روش خواندن گفتارهای آسمانی و پدید آوردن نوان درهواست . خشنوم بآن که بیریا ودیندار باشد راز خود رامینمایاند و آن راز ، سربسته نیست مگر کلید گشودگی سربستگی‌هاست که به‌پیوستگی فرهنگ وفروغ اندرونی‌بدست آید وهمانا آن‌نیز نتواند بود مگر با کمك پارسائی وخودگذشتگی و دلی که ارج داد اهورا بشناسد

و به برابری کارهای آفرینش پی برد.»

زندگی و آموزش فرزانه بهرامشاه ازشگفتی‌های روزگار است . این‌دانشور در تیر روز و بهمنماه شاهنشاهی ۱۲۲۷ یزدگردی و برابر سوم اوت۱۸۵۸ میلادی در شهر بمبئی از مادر بزاد . در دوران خردی در پی آموختن نبود . چنان که گجراتی زبان مادری را بدرستی فرانگرفت وهم زبانش لکنت‌سختی داشت .مگر چون خواست و داد اهورا بود در کارنامه پژوهش اوستا و دانش بخردی سرآمد گردید .

آری سرنوشت بروش شگفت آمیزی برای بهتری‌هر که را که شایسته‌است کار مینماید چراکه بگفته شت زرتشت پیمبر باستانی سرنوشت هر کس بدست‌خود اوست و آن واکنش گردآمدهٔ کنشهای زندگانیهای اوست .

بهرام۱۷ ساله شد روزی از سرزنش پی‌درپی مادر ازنادانی وبیفرهنگی و بی اندیشگی خویش بستوه آمد . خانه و خانواده را بهشت و راه بیابان پیش گرفت. از احمد آباد ، کاتیاوار و پنجاب بگذشت و به‌پیشاور استان‌مرزی هندوستان(اینك پاکستان) رسید . برادر مادر راکه درآن شارسان خرید و فروش میکرد بدید و اندیشه پیشتر رفتن را از خود دور نمود و درآنجاآرام گرفت .

پیشاور شهرستان پتهان‌هاست که گروهی جنگجو و ستیز خو میباشند . به‌بهرامشاه جوان اندرز داده شد که از همنشینی و نزدیکی بآن‌ها دوری جوید تااز خشم وستیزشان آسیب نبیند . روزی دربیرون شهر گردش کنان ، ناگهان خود را در برابر کاروانی از مسلمانانی تنومند دید که بار انداخته و بآسایش پرداخته‌اند . چون بهرامشاه درآن هنگام دست‌بآب رسانیده بود وبروش آئین مزدیسنا بایستی اوستای کشتی بخواند پس از تیمم درجلو کاروان بزمزمه اوستا خواند ، کشتی‌باز کرد وبمیان بست .

درهمان دم دونفر مردان تنومند نیرومندباو نزدیك‌شده گفتند ، کاروانسالار او را میخواند . جوان‌از شنیدن پیام بیاد اندرز وسفارش برادر مادر افتاداندیشناك

گردید و بهراسید . از پذیرفتن خواهش آن‌ها دو دل گشت مگر از دیـدن فر و شکوه و چهرهٔ درخشانشان دل در گرو وشیفتهٔ ایشان گردید . با اندرون خویش‌در پیکار بود . پیام آوران با بینش خویش‌بدگمانی و ترس او را دریافتندلباس‌خویش بیکسو کرده ، سدره و کشتی خود پوشش‌دینی مزدیسنارا باو نمودند .نشان‌آئینی براندام ناشناسان سپاه هراس و بیم ودودلی را از اندرون‌بهرام براندوبدون‌پرسش بدنبال آنان روان شد . تا آن که درمیان کاروان به‌پیش سالار که فروغمند و بافر و شکوه یزدانی بود برسید وبی‌اراده سر بکرنش خم نمود . سالار نامش رشید بود و مردی دلپت (صاحبدل) وروشندل او را با مهر پـدری پذیرفت و بنواخت رفتار مهر آمیز او و همراهانش که همه مزدیسنا بودند ، اندوه رنجش مادر و دوری از خانمان که سراسر هستیش را فرا گرفته بود جای خود را بشادی و خوشی‌وا گذار کرد .

نسبت بمیزبان گرامی ومهربان خویش چنان دلبستگی پیدا کرد که اندیشهٔ بر گشتن بخانه برادر مادر را از خود بدر نمود مگر مژده دیدار گـروه زرتشتیان ناشناس وچنان موبد دلپت ومهربان را بایستی باو برساند بنابراین‌بخانه بر گشت و او را ازپیشآمدآ گاه کرد و گفت کاروان سالار اندیشه دارد او را باخودبکشور ایران ومیهن باستانی برد .

پیرمرد ناتوان از شنیدن این داستان پریشان و از رفتن جوان بکشور دور ودراز هراسان گردید .

بکوشید مگر با پند و اندرز او را از همنشینی و رفتن با آنها بازدارد چون کاری از پیش نبرد باندیشهٔ نادرست افتاد . بجوان گفت تلگرافی از سورت رسیده که مادرش بربستر مرگ خوابیده و او را برای پسین دیدار خواسته است بزودی باید آمادهٔ بر گشتن گردد . جوان ازاین آ گاهی بیاد رنجش پیشین مادر افتـاد و اندوهگین گردید .برای آرامش دل نزد رشید ، موبد روشندل شتافت و او را از تلگراف ناخوشی مادر آ گاه کرد وراه چاره پرسید .

دلپت دانا دیدگان خود ببست و پس از آنی بگشود و گفت فرزند دلبندم مادرت تندرست است و امروز روزسالگره اوست و با خویشان ودوستان بخوردن چیزهای خوشمزه جشن پرداخته‌اند . گفتار برادر مادر سراسر دروغ است .همان‌دم روز وماه سالگره مادر بیاد جوان آمد و براستی سخنان پیر دانـا پی برد وشاد و خرم گردید .

شتابان پیشگوئی دلپت را به برادر مادر بگفت و او را بشگفتی انداخت . پیرمرد بناچار گناه‌دروغگوئی را گردن نهاد . بهرامشاه جوان‌آهنگ استوار کرد و از برادر مادر دوری گزید و در پناه‌کاروانیان بیارامید .روز کوچ برسید وجوان بارشید کاروان سالار و همراهانش بسوی ایران رهسپار گردیدند .

کاروانیان همه زرتشتی واز گروه روشندلان بودند . در بازگشت خویش به میهن و شارسان فردوس نام‌دربخش دماوند ، بایستی میان گروه دشمنان دین و راه‌زنان ودزدان بگذرند و در هر آن ودر هر گردنه ترس تاخت آنان بر کاروان‌میرفت مگر بینائی وروشندلی رشید کاروانسالار و گویا از یاد کردن نیرنگهای اوستائی ، دیدگان دشمن از راه نزدیك و باندازه یك تیر پرتاب ازدیدن کاروان و کاروانیان باز میآمد ، کاروانیانی که همه پارسا وپرهیزگار همه نیکخو و نیك کردار ، همه دلپت و روشندل ، همه آزاده ودلداده بودند . آری هر که در دانش آئین آفرینش وکارکرد سرشت دانا باشد ، دانشی که در خور گنجایش هر کس وناکس نیست ، انجام‌اینگونه‌کارها که‌شوءشگفتی‌است‌برایش دشواری ندارد.

کاروان مرزهندوستان را بگذاشت وسراسر کافرستان و افغانستان برین را بنوردید و بخاك خراسان‌رسید . بسوی‌بخش‌برین‌باختری‌ایران وآذرآبادگان روی آوردو در زایشگاه وخشور کهن بستایش پرداختند . سپس دو بخش شده بخشی بسوی شمال باختری ایران‌رهسپار ودسته‌ئی که بهرمشاه با آنان‌بودآهنگ‌دماوند وشارسان فردوس نمونند .

شارسان فردوس در بهترین بخش دماوند جای‌دارد و راهش سوای دلپتان ،

بدیگران پوشیده است . زیرا از نیروی نیرنگ (طلسم) اوستائی دیده بیگانگان رایارای دیدن راهش نیست و این از رازهائیست که دانش گیتی پرستان امـروزی از باز کردن گره آن کوتاه میآید . کاروان بر بلندیها و پستیهای کوههای سخت و پرپیچ وخم که ازجان‌داری نشان نمیداد روان بود . نا گهان موبدی نیرومندسفید پوش که برسنگ بزرگی تکیه داده بود در چند گام آنها نمودار گردید . گویا با نیروی دل روشن از ورودکاروان آگاه و به‌پیشباز شتافته بود . ما را با گشودن گره این رازکاری نیست مگر از این پیشبازی در کوههای خشك و خـالی‌به‌هستی‌یك سازمان بخردی وروانی درستی میتوان پی برد که بیسیم و تلگراف پیامها رااز راه‌ـ های دور و دراز بهمدیگر میرسانند و گویاکانون دل آنها همان دستگاه فرستنده و گیرندهٔ پیامها باشد .

موبد برهنمونی کاروان پرداخت و بزودی در جلو کوه‌بلندی بجائی‌رسیدند که چندین تکه‌سنگ برروی هم چیده بود . رهنمون پـاره‌ئی ازآن را بیکسو فکنده غاری نمودار گشت بسیار تاریك و گام پیش نهاد و کاروان با پشت گرمی و امیدواری‌تمام در دنبالش روان تاپرتو آفتاب درسمت‌دیگر رسیدن بفردوس،شارسان روشنروانان ، پرهیزکاران ، پاکان ودلپتان را مژده داد .

شارسان فردوس چنان که گفتیم از دیدگان ما پوشیده است و کوه نوردان‌و گردش کنندگان کیهان که در نوشتن درازا وپهنا ونامهای شهرها و کوهها کوشش نموده‌اند از فردوس یاد نکرده‌اند و آن دریکی ازمکان‌های بلند و هموار دمـاوند جای دارد و تهران‌درجنوب باختری آنست .

آری دژهای نیروی نیکان بایستی بدرستی نگهبانی شود و از زیاده رویهای مردمان ماجراجو در بدست آوردن چگونگیهای اندرونش جلوگیری گـردد . بنابراین اشوان ، دارندگان روان تابناك ، بنوبت بپاسبانی مرزفردوس‌میپردازند و اگر بیگانه‌ئی‌را بسوی آن‌رهسپار بینند بانیروی روانی خویش‌اندیشهٔ او رابرامو بسمت دیگر برمیگردانند .

گفته ما را خواه مردم باور دارند وخواه باور ندارند مگر آن را که دین است بدرستی آن بیگمان است و آنرا که دین نیست بنزدش افسانه . چه دین از دانش ودانش از بینش برخیزد و بیدینی ازبیدانشی و بیدانشی ازبی‌بینشی است . فرجود یا پیش آمد درکار آفرینش راه ندارد هر گونه کارهای شگفت آمیز و در خور ستایش از پیروی آئین آفرینش شدنی است همان آئینی که وخشور کهن در گاتها بنام اشه وهیشته یاد نموده است .

کوچ نشین‌ها افسانه نیست

گفته پیشینیان که پیشامدهای آینده سایه خود را جلوتر میفرستند درست وبجاست مگر تنها بر گزیدگانی چند بدیدن نزدیکی اینگونه سایه‌ها توانائی دارند تا خود را آماده سازند . کشور ایران بوم کهنسالی است پر از روشندلان و دلپتان وپرهیزگاران و فرزانگانی که زیردست استادان سرآمدورسا با سخت‌ترین آئین پرهیزگاری ودانش روانی تا سالیان دراز خود را ورزیده ساخته و بدیدن نادیدنیها و پیشگوئیها توانا شده‌اند .

رساترین این گروه فرزانگان وروشندلان ، شکست ایرانیان وویرانی‌ایران و دربدری بهدینان و برداری نامه مزدیسنان را از سدسال جلوتر بابینش خویش دریافتند . هرچند میدانستند گوشی بدهکار نیست مردم را از نزدیك شدن چنین رویداد ناگوار خبردار ساختند . اندیشهٔ آنها نگهداری دین از آسیب ابرهای تیره‌ئی بود که میبایستی در آسمان ایران پدیدار گردد تا هنگامیکه باز خورشید درخشان و آفتاب دلخواه مرز و بوم ایران را از نو روشن وخرم سازد . پس چاره دراین دیدند در مکانی دور ازهمگروه دربروی خود ببندند واز نزدیکی‌بیگانگان جلوگیری نمایند و با نیروی روانی واندیشهٔ ژرف بایران و دین باستانی و گروه آدمیان سودمندی فراهم آورند .

همان ابرهای تیره‌ئی که روشندلان رابجدائی برانگیخت ، آسیب‌سختی‌بود

که باپیشرفت تازیان در پیکار با ایرانیان برپیکر میهن خورد ایران ویران شد و آنچه گرامی بود تباه گردید . گروهی نادان و بی‌فرهنگ ، برهنه وسوسمارخوار، ایران بافرهنگ و مادرجهان فرهنگ آندوره را لگد کـوب سم ستوران خویش ساختند . آه از روز داوری که چگونه داداهورا مزدا آنچه پست و ناچیز شمرده شود بلند وسر افراز میگرداند .

گروهی ازپرهیز کاران و فرزانگان نامبرده ۱۰۰ سال پیش از تاخت و تاز تازیان در مرزوبوم ایران ازمیهن خویش کوچیده وبمکانی که ما را آگاهی‌نیست فرود آمده کوچ نشینی بنیادنهادند . پنجاه سال بعدتردسته دیگر بهمان اراده نیکو ازبوم خود بکوچید . سپس‌دسته های دیگر درزمان گونا گون با چگونگی‌هنگام وروزگار بگوشه گیری وجدائی پرداختند . این کوچ کنندگان ، یاوران‌نادیدنی دین مزدیسنا وپیروانش میباشند وبهنگام خویش برای رهبـری بهدینان و آسان کردن‌مشکلات‌آنان‌خودرا نمایان‌ساخته‌وپس‌از انجام‌کارهای‌دینی شان که‌نمیدانند بدون آشکار کردن راز خودبراه خویش میروند گواه مانامه‌ایست که زرتشتیان‌یزد بسالمه دیبدین و دیماه سال ۸۵۵ یزدگردی بپارسان هند از شرف آباد مینویسند « وروزگار پیشین که ورس گرفته‌اند صدوشصت سال و صدوهفتاد باشد . هیربدان غایب آمده‌اند ومهم ورس ساخته‌اند ودیگر رفته‌اند دیگر هیچکس را معلوم‌نیست که در کدام حدود رفته‌اند .»

مزدیسنا آئین تیره‌ئی ودسته‌ئی نیست بلکه‌دانش آئین‌آفرینش است که‌همه مردمان کیهان رادر برمیگیرد . نژاد مردم بچشم این دلپتان گله یزدان وشایستهٔ نگاهبانی‌ویاوری‌هستند.رنگ وبو، دسته‌وتیره رانزد آنها راه نیست تنها رسائی در دانش روانی‌وبخردی راکه به ، بهتر وبهترین‌باشد درخور ستایش وبرتری‌میدانند .

بگفته بهرامشاه گروه‌ها ودسته‌های بیشماری‌ازپرهیزکاران وفرزانگان‌نامبرده درگوشه‌وکنار بهمسایگی ایران امروز هستی‌دارند .نخستین دسته کوچ کنندگان برمکانی که اوستاچئچست نامیده زندگی میکنند . دسته دومی در کوه دماوند و

دل ایران ودسته‌سوم‌درمرزروسیه اروپائی‌ودیگران‌دربخشهای گوناگون کوهستانی لار واصفهان وغیره پراکنده وبه پیوستگی دانش بخردی وبینش واندیشهٔ ژرف با یکدیگر در گفتگو وبنگاهداری آرامش گیتی و گیتیان میکوشند.

میگویند کوچ نشین چئچست در نزدیکیهای دریای خزر جایدارد و شماره فرزانگان یامغان آنجا بگفته فرزانه بهرامشاه بیك ملیون نفو میرسد و راه رفتن بشارسان آنها آبی است باین‌روش که با نیـروی روانی ودانش بخردی از زیر آب میگذرند مغان این شارسان در دانش بخردی از مغان کوچ نشینهای کوه دماوند و دیگر جاها که راه رفتن بشارسانشان خاکی و از غار میگذرددرساتر وبرتر میباشند و با نیرو وشیوه‌ئی که مارا آگاهی نیست‌آب دریای خزر رابرای‌کارها و کشاورزی خوبش بکار میبرند . مغان این شارسانها از خود دخمه و درمهر دارند و در رسائی روان سر آمدند.

شارسان این‌فرزانگان همانند ورجمکرد جمشیداست که داستانش‌دروندیداد ونبشته‌های پهلوی آمده است وهمانا واژه اوستائی«ور» برازندهٔاین کوچ‌نشینهاست و آنرا چندین گزارش است مانند مکان نگاهداری شده از دیدهٔ‌بیگانگان ودوست داشتنی و گرویدن و گردیدن .

گذشته از فرزانه بهرامشاه یکی دیگر از زرتشتیانی که‌باین کوچ نشینهای نادیدنی راه یافته وزیر دست استادان آنجا در دانش روانی پرورش یافت ، رستم‌نام دارد و در ایران میزیست و برستم نجومی نامی گشت .

بدبختانه ازچگونگی او وداستانش اگر درجائی نبشته باشد ما را آگاهی نیست . همین اندك آگاهی از گفته فرزانه بهرامشاه است که هنگام‌ایست‌درشارسان فردوس در دماوند از دلپتان ومردم آنجا شنیده‌است .

فرزانه بهرامشاه از شاگردان مغان این کوچ نشین وزیر دست‌آنها چنانکه گفتیم در دانش بخردی و روانی ورازاوستائی داناشد و لکنت زبانش بهبودی‌یافت و سخنوری تیززبان گردید .

شاید رستم‌نجومی نیز ازهمان‌شارسان بیرون‌آمده باشد .سومین‌مردبیگانه‌ئی که بکوچ نشین فرزانگان راه‌یافت و بینش ومایه‌ها اندوخت مردیست بیــرون از مرز و بوم هند و ایران وپیرو دین وخشور کهن و او را نام دکتر اوتمان زردشت هانیش است ومردیست بسیار نامی که سازمان مزدیسنان را در اروپا و امریکا بنیاد نهاد و در آموزاندن اروپائیان براه وروش مزدیسنا وآئین آفــرینش و راز اشا و هیشتا رنج فراوان برد .

این مرد نامی که درمرز و بوم‌باختری بی‌اندازه‌نامور است زیردست‌استادان کوچ‌نشین مرز شوروی اروپائی پرورش یافته و دردانش روانی سرآمد و با ارجی فراوان از آنجا بیرون آمد و گروه بیشماری را از دانش خویش بهره‌مند ساخت. شماره‌مزدیسنان اروپا و امریکا وپیرو آموزشهای‌دکتر اوتمان‌زردشت هانیش اینك بیش از ۵۰ هزار نفرمیباشد .

سازمان مزدیسنان شهرهای بزرگ چگونگی کارهای خود و آموزش‌های سازمان را در نامه‌های ماهانه بنام مزدزنان مینگارند .

اگر مردم این دوره هستی کوچ نشین‌های نهانی و پراز راز را که در بالا گفتیم باورندارند ویا بادیدهٔ بدگمانی بنگرند شگفتی نیست . گذشته ازآنچه در بالا در راستی سخن‌خود آوردیم گواه دیگر ما داستان یکنفر سرگرد اروپائی‌است که سالیان دراز پیش ، برای پیمایش زمین بایران رفته و در یکی از روزنامهای انگلیسی بمبئی که نامش یادداشت نشده نوشته بود :

«هنگام گردش درکوههای ایران ناگهان خود را در میان گروهی می‌بیند شگفت انگیز باراه وروش جداگانه چون پس از اندك گاهی ازمرزشان گام‌بیرون نهاد بخش آنها از دیدگانش ناپدید شد و باکوششهای خستگی ناپذیر که‌چندین روز انجامید دوباره پیدا ننمود .

گواه دیگر ما گفته‌ایست از فرزانه نوذرشاه ب-اپوچی مهتا یکنفر درویش پارسی است که سالها در جنگلها و کوه و کمرها باجوکیان و روشدلان هند یار و

دمساز بود ودر کارنامه خودش ازآن صحبت شد .

زرتشتیان دیگر ایران نیز مانند روانشاد جمشید خدا رحم نرسی‌آبادی و دیگران باشندگان اینگونه کوچ‌نشینها را در اصفهان دیده و از آن سخن می ـ راندند .

حافظ شیرازی که بایاد پیرمغان وجام جم سرخوش‌است؛ازشاگردان‌شاگرد همین باشندگان کوچ‌نشینهای پارس میباشد که میگوید :

مرید پیر مغانم زمن مرنج ای شیخ

چرا که وعده تو کردی و اوبجاآورد

و یا :

بباغ تـازه کن آئین دیـن زرتشتی

کنون که‌لاله برافروخت آتش نمرود

حلقه پیر مغانم ز ازل در گوش است

ما همانیم که بودیم وهمان‌خواهد بود

در خرابات مغان نور خـدا می بینم

این‌عجب بین که‌چه‌نوری‌ز کجامیبینم

و مانندآنها .دستورآذر کیوان که درسده‌دهم یزدگردی میزیست وسرانجام بهند رهسپار و گروهی بیشمار از شاگردان و پیروان دین وآئین گوناگون به ـ شاگردیش سرافراز بودندیکی‌از باشندگان‌همین کوچ نشینهاست که برای‌آموزش مردم بفرمان سروشاورز بزرگ کوچ نشین از مرز خویش بیرون خرامید کارنامه این فرزانه با فرو شکوه و کارهای شگفت آمیز او را درهمین نامـه بدرستی یاد نموده‌ایم .

بنا بگفته فرزانه بهرامشاه کوچ نشینهای نادیدنی دلپتان و روشندلان در هر چند سال یکبار کاروانی را با فرآوردهـای خود مـانند پشم و چیزهای دیگر بیرون میفرستند تا آنرا فروخته وکالاهائی مانندادویه جات ودیگر چیزها که‌بدان

نیازمندند و در شارسان آنها بدست نمیآید خریده بیاورند . گاهی این کاروانها برای کارهای ویژهئی تا مرزهای کشورهای دیگر هم میروند . بزرگ کوچ نشینها را سروشاورز میخوانند و پایهٔ روانی ودانش بخردی او از دستوران دستور بلندتر است . سروشاورز کوچ‌نشین دماوند رانام مرزبان و اورد و رهبر باشندگان کوچ نشین وبجای پادشاه آنهاست واو بود که برهبر یار خود فرزانه رشید دستور داد تا بلباس کازوانسالاری رهسپار مرزپیشاور گشته بهرامشاه جوان را باخود بدماوند بیاورد .

کاروان چنان که گفتیم بشارسان فردوس و کوه دماوند سررسید بهرامشاه جوان رابه‌پیش سروشاورز مرزبان آوردند که باخوشروئی ومهر از او دلجوئی کرد وبدست بانوئی روشندل بنام تنازبانو که پایه مغوندی داشت سپرد تا در تربیت و آموزش او بکوشد. بانو چون مادر باو مهر میورزید وبهرامشاه درزیردست اوبدل گشت هوش او که در گوشه تاریکی تیره و افسرده بود بنای بالیدن و درخشیدن گذاشت و همه دانش دینی وروانی را فراگرفت و پایه‌های پاکیزگی برشنوم را بهنگام‌خود وبسرپرستی موبدان روشندل بپایان رسانید و بفرمان‌سروشاورزمرزبان نوزاد و بموبدی سرافراز گشت . یك روز سروشاورزمرزبان‌پس از انجام‌آفرینگان شربتی که اوستا برآن خوانده شده بودبدست خود ببهرامشاه داد تا بنوشدهمینکه انرا نوشید لکنت زبان ناپدید شد و بهرامشاه جوان سخنگوی رسا گردید.

بهرامشاه سه‌سال ونیم درشارسان فردوس پیش استادان آنجا همه گونه‌دانش دین و اوستا ، پهلوی ، پازند ، فارسی ودستور زبان را فراگرفت . سپس دانشی آموخت که دانش استوت (ارتعاش ـ نوان) نام دارد و آن نیروی زندگی است و آفرینش جهان وکار کیهان برپایه آن استوار است و هر که ازکارکرد استوت و روش آن آگاه باشد میتواند سررشته نیروی نادیدنی جهان‌را بدست گیرد .دانش استوت ، دانش مانتره یا اوراد اوستا و اثرات گفتارها و اندیشه‌هاست و هر که این دانش را بداند بگزارش و ترجمانی درست اوستا توانا و بواکنش‌های آن

داناست (۱). دانش ستوت همان دانش خشنوم است که از آن سخن راندیم و آن چکیدهٔ دین وکارکرد روانی وآئین آفرینش است . بهرامشاه از دانش‌جام جهان نما نیز نزد استاد روشندل خود بهره‌ئی بر گرفت . بهرامشاه نادان و کودن‌و بی‌-فرهنگ در سرزمین فردوس با گوشهٔ‌چشم سروشاورز مردی‌دیگر گون گشت وبپایه دلپتی(صاحبدلی) وروشن روانی رسید زیرا که اوشاگرد ویژه‌ئی سروشاورزمرزبان بود و این خود برایش ناز وسرافرازی بود .

آنان که خاك را بنظر کیمیا کنند　　　آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند

(۱) برای آگاهی بیشتر از نیرو وکارکرد نوان و ارتعاش رجوع شود به اصول سه‌گانه مزدیسنا ، دین‌نامه شماره ٤ تالیف‌نگارنده .

شارسان فردوس

گفتارهائی از فرزانه بهرامشاه در چگونگی شارسان فردوس در دست است میگفت دوهزار نفر از روشنروانان آن شهر بکار کشاورزی و گله‌داری میپردازند . پشم گوسفندان آنجا بسیار خـوب است مردم آنجا همه گیاهخوار میباشند و از خوردن گوشت دوری میکنند و انجمنی دارند که هفتاد نفر از روشندلان بلند پایه بکارمندی آن سرافرازند وکارهـای شارسان بسرپرستی آنها انجام میبابد . دلپتان انجمن در دانش بخردی سرآمد همه وروان آن‌ها رساست .

نیمی از روان ما دنیا پرستان با جهان سنگ و روئیدنی و جاندار بستگی دارد ریشه وخوی جان داران گوناگون درزمین نهاد ما دیده میشود مگر دلپتان رسای انجمن شهر فردوس نیم روان خـود را از این دنیای دون بیرون کشیده و روان خود را رسا ساخته‌اند .

شارسان فردوس آتشگاههای گوناگون دارد . آتش بهرام ، آتش آدریـان و آتش دادگاه آن جا بسیار فروغمند و با شکوه است . نشیمنگاه مردم آن جا در ساختمان‌هائیست که در بدنه کوه کنده شده و غار مانند است و چشمه‌های آب از میان آن میگذرد .

مردم دنیا دار فردوس که هم زن و فرزند دارند مردم با فر وشکوه میباشند و خروه وفروغ آنان باندازهٔ شش اسپند است (اسپند اندازه نور را گویند و واژه

دلپتان است) دین و آئین باشندگان فردوس چکیده و گوهر دین میباشد که ماازّ آن بیخبریم . مولانای رومی گوید :

ما زقران مغز را برداشتیم   استخوان‌پیش سگان انداختیم

همهٔ باشندگان فردوس فروغمند و بلند اندامند و بلندی اندام آن‌ها ۱۸۵ سانتیمتر وبیشتراست . این‌نامه گنجایش‌آن ندارد که چگونگی باشندگان‌فردوس ودلپتان آن‌جا را چنان‌که باید وشاید بیان‌نماید.

در دانش‌خشنوم آمده که،ماچند کالبد داریم یکی را نام «تنو» میباشد و آن تن آدمی است که دیده میشود و دیگر کهرپ اشتان، ، تویشی ، روان ، بـودان و فروشی است که بچشم دیده نمیشود و با دیدگان روانی‌توان دید بادیدگان دل‌هم همه آنها نتوان دید . بهمین روش است گیتی .

یکی آنست که ما در آن زندگی میکنیم ودیده‌میشود و دیگر گیتی‌نادیدنی وواژهٔ اوستائی آن «ایوی‌ترِیشوه» است و میگویند باندازه یك سوم گیتی ماست و آنچه نامیست بجمشیدور همین گیتی نادیدنیست وبخشی که‌با واژه‌اوستائی نیرنگ (طلسم) شده و دیده نمیشود و دلپتان ما در آن بخشها به‌پیشرفت کار گیهان کوشا هستند . یکی از اینها کوه دماوند و دیگر چئچست و دیگر جاهاست که از آن سخن داشتیم .

بخشی ازتکه‌های اوستا و نماز پازند وپهلوی که در دست داریم گواه راستی گفتار بالاست . دریکی از ستایشها از کوهها ورودها ومکانهای زیاد نام میبرد کهما ازآن بیخبریم وآن همان گیتی‌های نیرنگی ونادیدنی است . دریکی از آن آمده «نمازدماوند کوه که اندران‌بیوراسب بستستند .» میگویند جمشیدور گیتی‌نادیدنی همیشه در دنیا هستی دارد وزایش وخشور وخشوران زرتشت اسپنتمان دریکی‌ازاین گیتی‌های نادیدنی بوده‌است و بهمین روش بوده زایش نمان پوروشسپ . میگویند تختگاه ونشیمن زرتشت اشو دریکی از این گیتی‌هاست وشاه بهرام ورجاوند پس از زایش درهند دریکی از این کوچ نشینهای نادیدنی ایران تربیت میشود و در آباد

کردن ایران نو خواهد کوشید . شاید بسیاری این گفتارها را دربارهٔ گیتیهای نادیدنی باور ندارند و بخندند مگر گواهی راستی آن اگر باباریك بینی دانش بخردی دیده شود در زند وهومن یسنا وبخشهای دیگر اوستا و پهلوی وپازند یافت میشود .

پس از آنکه فرزانه بهرامشاه سه‌سال ونیم درفردوس ماند یکروزسروشاورز مرزبان باو گفت دیگر باید بهندوستان و مرز و بوم خود بر گردد . بهرامشاه از شنیدن آن اندوهگین گشت و اندیشهٔ دوری از دلپتان او را پریشان ساخت . سروشاورز از او دلجوئی کرده گفت بایستی واکنش کنشهای گذشته خود را در هندوستان تمام کند و کار روانی ودینی و دانش‌بخردی را در آن کشور بانجام‌رساند و پیمان داد که دلپتان فردوس ویا کوچ‌نشینهای دیگر ازراههای دور و دراز او را نگهداری نموده ودر انجام‌کارها وهنگام نگرانیها باو دستورخواهند داد .بنابراین بهرامشاه با امیدواری تمام دل بخدا سپرده یکه و تنها رهسپار هندوستان و سورت گردید مگر پیش از آنکه جدا شود بفرمان سروشاورز اکسیر کیمیا باو داده شد تا باندازه نیازمندی خویش زربسازدبهرامشاه آنرا بکار برده وبرای هزینه‌زندگانی خود سیصد هزار روپیه آماده ساخت .

فرزانه بهرامشاه هنگام ورود بهندوستان در سورت بزیست و گوشه تنهائی را بگزید وهمیشه با نیاز و درود از سروشاورز و دلپتان دیگر دماوند دستور کارکرد خود وروش بندگی ورسائی خویش را میگرفت تا آنکه‌پنجاه ساله شد بایددانست پیش از آنکه کوه دماوند را بگذارد سروشاورز مرزبان باو گفته بود روزگاری خواهد آمد که بهدینان و موبدان و بزرگان دین برای گزارش واژه‌های اوستائی و بیان رازهای دینی اورا از گوشه تنهائی بیرون کشیده و دربین گروه‌بکار آموزاندن وپاسخ مشکلات دینی خواهند گماشت . این‌پیشگوئی چنانکه خواهیم دید درست آمد .

تا سد سال بیش و کم پیش از این بین گروه پارسیان در باره نکات پیچپده و آداب دینی گفتگوها وجنگها میشد . در یك هنگام در سورت سربنای آتش‌بهرام

کار از پیکار خامه‌ئی و زبانی گذشته بر سر و روی یکدیگر ریخته و در آن هو و جنجال دونفر موبد جان خود را باختند .

فرزانه‌بهرامشاه هنگام گفتگو بابهدینان وجویندگان راه‌راست ازچگونگی داستان نیاگان که دویست سال پس از تاخت وتاز تازیان بهندوستان رهسپارشده‌اند سخن میراند .میگفت نیریوسنگ دهول رد ورهبر وبزرگ‌آنان بود واوسروشاورز بود و بدستور و سرپرستی بزرگان کوچ نشین‌های نادیدنی رفتار میکـرد در آن دوره شماره گروه زرتشتیان بچندین میلیون نفر میرسید .

بنابراین رهسپاران بسوی هند را نبایستی از زمره فراریان و پناهندگان شمار کرد آنها از پیش‌آمدها با خبر بودند و برابرپیش‌بینی رفتار میکردند می‌دانستند پس ازهزار سال‌سرنوشت دین بکجاخواهد رسید بنابراین برای‌نگهداری فرهنگ دین و نام دین رنج رهسپاری و دوری از میهن وخویشاوندان را برخود هموار نمودند .

داستان نامبرده در « قصه سنجان » آمده است که گفتهٔ موبدی داناست و ما ازآن در فصل مهاجرت پارسیان وزندگانی آنها در هند سخن رانـده‌ایم . داستان نامبرده‌بگفتهٔ فرزانه بهرامشاه درست است مگر برخی از دانایان گروه آنرا باور نمیدارند .

بگفتهٔ فرزانه بهرامشاه وگواه تاریخ پس از کشته شدن یزدگرد تا دویست سال پادشاهی بخش کهستان خراسان و تبرستان بدست اسپهبدان زرتشتی بـود تا آنکه مازیار بفرمانروائی رسید و از دوروئی ورشك بهدینان‌بروش نابهنجار گرفتار وکشته گردید وپادشاهی‌زرتشتیان پایان یافت .

دلپتان سالیان دراز پیش از این پیش‌آمـد آگـاه بودند بنابراین ۹ سال جلوتر ازگرفتاری مازیار بهسرو شاورز نیریوسنگ دهول فرمان کوچ داده شد و او نیز از خراسان بسوی جنوب و سپس بهندوستان و گجرات رهسپار وسنجان را پناهگاه خود ساخته و باشنده آنجا شدند . هرکس با خرد خدادادی خویش می-

تواند بفهمد هنگامیکه میلیونها زرتشتی در خراسان زندگی میکردند ، رفتن دسته کوچکی بهرهبری سروشاورز بنابر پیش‌بینی ویژه‌ئی بوده است نه ترس ازپیروزی تازیان وستم دروندان .

دسته کوچك ماجراجو آلات دین وآنچه را برای نگهداری آن بایسته بود با خود داشتند و در میهن نو آتش بهرام ایرانشاه رابهستی آوردند وشالوده بنای دین را بریختند و پایهٔ دانشگاه دین راگذاشتند . فرزندان آنها نیز مانند نیاکان در نگاهداری دین وپیروی راستی و راز دینی کوشا بودند . پس‌ازصدها سال‌دوباره بدبختی روی آورد ولشکر دشمن بر سنجان تاخت . زرتشتیان بهمراهی هندوان‌در میدان پیکار مردانگی از خود نشان دادند و باندازه‌ئی پافشاری نمودندتا زنان و کودکان آنها خانه وآشیانه راگذاشته با آتش ایرانشاه بکوه بهاروت پناه بردند و در آنجا پنهان شدند .

سنجان‌لگدکوب سم ستوران دشمن گشت وکتابخانه دینی راه نیستی‌پیمود پس از آنکه چنین بدبختی پیش آمد موبد زادگان کم‌کم‌از دانش مذهبی‌بی‌بهره ماندند . اوستا و پهلوی ودستور زبان راهم فراموش نمودند تا آنکه دویست سال پیش موبدی از ایران زبان پهلوی و اوستا را بآنها بیاموخت . جهتی که پارسیان برای دین در پیکار بودند از نادانی بود . دسته‌ئی از بزرگان پارهٔ از آداب دینی را بیجا دانسته رهاکردن آنرا اندرز مینمودند و برای راهنمائی و تربیت مـردم انجمنی بوجود آوردند .

گروه موبدان و پابندان بروش دیرین ونیاکان که شماره آنها بسیار بود با آنها برسر پیکار بودند وگفتگوها روز افزون گردید. درست درچنین‌هنگام‌فرزانه بهرامشاه ازگوشهٔ تنهائی بیرون خرامید و بمیان گروه کشیده‌شد.

گفتیم که فرزانه بهرامشاه در سورت میزیست و در این بندر نامی انجمنی بود بنام «بزم روز اورمزد» بزرگ انجمن منوچهر شاه پالنجی کیقباد مرد گرامی ودانشمندبود و درراهنمائی جوانان پارسی وفهمانیدن‌نکات دینی بمردم باسخنرانیها

و گفتگوها کوشش میمود . نشست‌های انجمن در آتش آدران بر گزار میشد و آن در باغ بزرگی بود بنام باغ پارسا وجوانان وشنوندگان زرتشتی در این نشستها بگفتگو پرداخته جویای راز و گشودن گره بستگیهای آداب دینی بودند . روزی جوانان دریکی از نشستها باره آتش وهو فریان گرم سخن بودند که فرزانه بهرامشاه برای نیاز و بندگی در آتش آدران بآنجا میرسد می‌نشیند و به پرسشهای جوانان وپاسخهای دانشمندان گوش میدهد چون سخن بآخر میـرسد میپرسد میدانید که آتروا هوره مزدا وپوتره (۱) آتش برزی سونگ (۱) آتش آذر برزین مهر (۱) آتش خرداد (۱) آتش مینو کـر کو (۲) آتش وازیست (۲) آتش اورواجیست (۲) آتش سپنیشت (۲) ومانند آن چیست ؟

فرزانه منوچهر شاه بزرگ انجمن مرد دانشمندی بود . بـدانش و استادی فرزانه بهرامشاه پی برد وفهمید گمنامی را بر نامداری برتری میدهد . با فروتنی پاسخ داد نام اینگونه آتشها را نشنیده است تاچه رسد بدانستن چگونگی آنها . این بود آغاز کار نامی شدن فرزانه بهرامشاه . چون انجمنی‌یان راه و روش دین و سرچشمه دانشش را جویا شدند گفت که از دانشگاه دلپتان کوچ نشین کوه‌دماوند بیرون آمده است و اینکه سروشاورز مرزبان استاد او بوده‌است .

در اندك زمانی فرزانه بهرامشاه در سورت نامی شد و در هرخانه وکاشانه و کوچه وبرزن مردم پارسی از دانش بخردی او ، استادی او در دین ، آگاهی او از راز آئین و توانائی او در گشودن کلیدبستگیهای آداب دینی‌سخن میرفت،یکنفر جوانمرد کاری بنام کیخسرو برزوجی چاکسی که ازپیش باشند، سورت بود و در بمبئی میزیست از دانش و خرد فرزانه بهرامشاه آگاهی یافت به پیشش شتافت و خواهش کرد با او ببمئی آید و گروه زرتشتیان آنجا راکه شماره‌شان روز افزون است با دانش دین آشناسازد .

---

(۱) آتشها و فروغهای گوناگون جهان هستی یاجهان آسمانی است .
(۲) آتشها وفروغهای گوناگون جهان نیستی یا گیتی دیدنی‌است .

بهرامشاه پاسخ داد پس از جدائی از دلپتان هیچ گامی بدون فرمان استاد خود سروشاورز مرزبان برنداشته است اگر چنانچه اوفرمان دهد خواهشش پذیرفته خواهد شد .

بنابراین فرزانه بابیسیم درونی خود و راز و نیـاز ویژه‌ئی اندیشه خواهش چاکسی را بر اندیشه استاد فرود آورد وپروانه رهسپاری بسمت بمبئی و کوشش در آشنا ساختن مردم با دانش دین باو داده شد پس ببمبئی شتافت و در کار پخش دانش دین و آموزاندنش بآنانکه باو نزدیك میشدند کوششی بسزا نمود .

فرزانه بهرامشاه با کمك جویندگان دانش دین، سازمان دانش خشنوم رادر بمبئی بنیاد نهاد و خود همواره در کلاس بجویندگان راه راست ، راز دین و آئین آفرینش و دانش بخردی میآموخت . کلاس دانش خشنوم تا دوران زندگی فرزانه بهرامشاه با جوش و خروش شایسته‌ئی کار میکرد.

دانشمند نامی هیربد فیروز شاپور جی مسانی یکی از نخستین شاگردان او بود که در پخش دانش خشنوم کوششی بسزا میکرد و در نامه ماهانه فرشوگرد که خود سردبیر آن بود نوشته های فراوان در بـاره دانش خشنوم و راز دین و چگونگی آداب ازسوی فرزانه بهرامشاه پخش میشد .

پیش از آنکه زندگانی گیتی دیدنی فرزانه بهرامشاه پایان یابد دلپتان کوه دماوند از او خواستند ، روشی بر گیرد تـا پس ازمرگش پخش دانش خشنوم و آموزاندن آن بمردم دنباله پیدا کند . بنابراین بهرامشاه پس از چندی سر رشته کار آموزاندن دانش خشنوم را بدست یکی ازشاگردان کاری خویش بهدین دکتر فرامرز سهرابجی چینی والاسپرد وخوددرفروردین وتیرماه باستانی ۱۲۹۶ یزدگردی (۷ ژوئیه ۱۹۲۷ م) تن دیدنی را بهشت وبسوی گروثمان شتافت . پس ازدرگذشت او ، مرگ سردبیر نامه فرشوگرد نیز فرا رسید و نامه ماهانه و پخش نگارشات خشنوم پایان یافت .

مگر دکتر فرامرز چینی والا درکار آموزاندن دانش خشنوم ونگارش نامه‌ها

چنانکه فرزانه بهرامشاه پیش‌بینی کرده بود ، کوششی بسزا کرده ومیکند و کتاب های زیادی در آن باره‌بگجراتی‌نوشته و گزارشات همه خرده اوستا را برابردانش خشنوم آماده ساخته است.ما امیدواریم که‌روزی این گزارشات‌بفارسی نیز ترجمانی گردد .

در۷ ژوئیه ۱۹٤۷ میلادی (۱۳۱٦ی) درست بیست سال بعـد از درگذشت فرزانه بهرامشاه وسر سال او نامه هفتگی دیگر بنام پارسی آواز بسردبیری شت جهانگیر چینی والا برادر کهتر دکتر فرامرز هستی یافت و تاکنون درراه پخش دانش خشنوم و گشودن کلید بستگیهای دین و بیان رازهای آئینی و روش آداب دینی خامه فرسائی میکند .

گفتارهای فرزانه بهرامشاه

فرزانه بهرامشاه میگفت‌دین مزدیسنی آئین‌نامه‌پیشرفت کار یزدانی وآئین سرشتی (طبیعت) است که آفریدگان با پیروی آن بآزادی نهائی میتوانند رسید چرائی آنکه زرتشت برمز گوئی نامی‌است‌بیان میکرد ومیگفت اوستا زبان‌نیست و مانتره‌است وواژۀ اشوئیست وآن چیزیست بالاتر وبرتر از زبان و در رازپوشیده و فهم گزارش اندرونی آن برای دنیا پرستان سخت است .

میگفت صدها سال است زرتشتیان نماز خود را باوستا و پازند میخوانـند مگر گزارش آنرا نمیدانند برخی ازدانشمندان گروه‌رااندیشه آنست که‌خواندن چنین نمازی وندانستن گزارش آن بر بادی دمان گرانبهاست مگر خیراین‌اشتباه است اوستا مانتره است و واژه پاك و خوراك روان و زایندۀ نوان و زبان ایزدان و امشاسپندان میباشد . میگفت روش نماز خواندن برسه گونه میباشد :

یکی را درنج گویند بچم کشیدن‌یا پی‌درپی‌خواندن . این روش نمازسودمند

است و سود آن نادیدنی‌است و خواننده را به ایزدی که نام میبرد نزدیك میسازد .

دومی را مره گویند و آن خواندن یك واژه یا چنـدین واژه بشماره های بر گزیده شده در دمان ویژه‌ئی . این روش سودمند تر از روش اولی است .

سومی را سراوی گاتاویه‌وچه گویند که دنیا داران را توانائی خواندن آن نیست و روش آنرا روشن روانان و دلپتان بلند پایه میدانند و میتوانند چه کـه هنگام خواندن بایستی چم اندرونی و راز آنرافهمیده و اندیشه‌خودرا یکسو کرده برراز آن بگمارند وهر گونه‌نوان (ارتعاش) را که‌بخواهند بهستی‌آورند. کسانیکه در خواندن این روش نماز استادی دارند بدیدن نوان یا ستوت توانائی دارند و میتوانندا‌هون ویر (سرود روانی) رابخود نزدیك گردانند .

دربیان نوشتهای ۲۱ نسك میگفت که بهترین آنها نسك فشوش مانتره بود که بی‌دستور زبان بود و سازمان واژه‌های آن زاینده نوان بود وآنرابا کمك‌ستوت یسنا بایستی فهمید و میگفت نسك دیگر بنام مانتره سپنته بسیار بلنـد پایه و از واژه‌های اشوئی و مانتره سخن میراند و آنهم ۲۱ در بود و میگفت در روزگاران شت زرتشت ، شاگردان پیمبر بسرپرستی خود وخشور ۲۱ نسك کتاب که از راز ـ های دینی سخن میراند بپهلوی دمان خود و در ۲۱ در نگاشته بودند وهمه دانش بخردی و نوانی را بروش ساده ترجمانی کرده بودند و آنرا بیك نام خشنومی ــ خواندند .

فرزانه بهرامشاه درسخنرانیهای خود وبیان رازهای دینی درستی گفته دستور آدرباد ماراسپند را بر اینکه « بدین اوناست اویژه مزدیسنان پیدا ایدون بکردم که هیچ چه‌ئی نیست که باوستا اندر نیست »(۱) بمردم میفهمانید و میگفت همه آداب دینی و روشهائی که از باستان مانـده بر پایهٔ دانش سرشتی (علم طبیعی) گزارده‌شده است و سودهای آن بسیار است که بروش نادیدنی بخواننده و کننده میرسد .

---

(۱) در ستایش‌بنام ایزد آمده است.

گزارشات رسای آموزشهای فرزانــه بهرامشاه و دانش خشنوم در کتابهای «نیکیز وهدین» و نامه‌های گوناگون دیگر بگجراتی و در نوشتهای نامه ماهانه فرشو گرد واینك در نوشته های‌نامه هفتگی پارسی آواز پیدا میشود .دکترفرامرز سهرابجی چینی والا و شت جهانگیر چینی والا هردو در بمبئی زندگی‌میکنند و درکار آموزاندن دانش خشنوم کوشا میباشند .

دستور اردشیر

دستور اردشیر پور دستور نوشیروان از فرزانگان زرتشتی و مردم کرمان‌ـ زمین است . درعلم لغت و فرهنگ دستی بسزا داشت در زند وپازند وپهلوی‌استاد بود .

در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری میزیست میر جمال‌الدین حسین را در تألیف فرهنگ جهانگیری یاوری نمود .

صاحب دبستان چنانکه گفتیم در کتاب خویش راجع باو صحبت میدارد که بنا بدعوت اکبرشاه بهندوستان آمده است .

اینک‌ببینیم‌علت مسافرت اوچه‌بوده وازطرف‌شاهنشاه انجام‌چه مأموریتی‌باو محول گردیده است .

در ورود دستور اردشیر بهندوستان بنا بدعوت اکبر شاه شکـی نیست . اما این دعوت چنانکه خواهیم دید برای شرکت در تدوین فرهنگ واژه‌های پارسی سره ، زند وپهلوی بوده ، نه شرکت در مذاکرات نشیمن قدس وعبادتخانه . زیرا کنفرانس مذهبی ۱۳ سال قبل از ورود او که ظاهراً درسال ۱۰۰۱ هجری(۹۶۲ی‌ـ ۱۵۹۳ م) انجام گرفته منحل و اکبر شاه آئین بر گزیده (الهی)خویش رااعلام و اصلاحات مذهبی را چنانکه گفته شد بعمل آورده بود.

ثبوت بیان فوق مندرجات فرهنگ جهانگیری (۱) است . مؤلف آن میر جمال الدین حسین ازسادات انجو بفرمان اکبرشاه و کمک مادی او تألیف کتاب را رسماً درسال یکهزار هجری شروع ودر سال ۱۰۱۷ هجری سه سال بعداز فوت اکبر وزمان سلطنت جهانگیر تمام کرده بنام اوموسوم ساخت . دردیباچه فرهنگ چنین مینویسد «نگارندهٔ این کتاب و گذارندهٔ این ابواب ابن فخرالدین حسن ، جمال الدین حسین انجو ملقب بعضدالدوله چنین گوید که از عنفوان جوانی وشباب مرا رغبت ومیل تمام بخواندن ومطالعه اشعارقدما بود ودرصحبت یاران ودوستان بیشتراوقاتم صرف مذاکره دواوین استادان باستان میگشت. چون اکثر اشعار ایشان مشتمل بود برلغات فارسی وپهلوی ودری و اصطلاحات وغیر آن ناچاربکتب لغات پارسی که آنرا فرهنگ میخوانندرجوع میافتاد . بسالغات واصطلاح دراشعار قدما یافته میشد که درهیچ فرهنگی نبود و آنچه بود اختلاف واختلال بسیارداشت .

سخن مهارت فقیردر این علم اشتهار تمام یافته درشهر ذیقعده سنه ۱۰۰۱ هجری (۹۶۲ ی) وقتیکه رایات آفتاب اشراق بندگان حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر ، درشهر سرینگر نزول اجلال داشت ، یکی ازیاران بتقریبی سخن تحقیق لغات ومصطلحات پارسی که فقیر بدان موفق گشته بوددرمحفل بهشت آئین مذکور ساخت . بندگان حضرت عرش آشیانی بمحرد استماع این مقدمه کمینه مخلصان را بحضور اشرف اقدس طلب داشته بزبان درربار گوهر نثارفرمودند که از آن زمان که عربان را بربلاد عجم استیلادست داده زبان پارسی ودری وپهلوی متروک بل نابود گشته بنابراین شرح کتبی که در قدیم الایام پارسی زبانان پرداخته اند ومعانی اشعار

۱ــ بولاچمن ، درمجله انجمن آسیائی بنگال مینویسد : «هیچ سلطانی پیش از این نتوانسته مانند اکبر ، اصول بردباری وفراخی حوصله را علانیهٔ از خودنشان دهد اصولی که بررعایا و دانشمندان وفرهنگ نویسان نیزموثر گردید . چنانکه لغات مذهبی ستایندگان آتش که اسلام در خاموش کردن شعله آن جدیت وافر بخرج داد ، درفرهنگی که مولف آن سیدی اصیل بود تشریح گردید . منظور مؤلف درگنجاندن آن واژه ها درکتاب خویش فقط رضای اکبرشاه که باطناً صوفی وظاهراً بواسطه اجرای مراسم پارسی زرتشی بود نبوده است .

که شعرای باستان بزیورنظم آراسته‌اند درپردهٔ خفا وستر حجاب مخفی و مستور مانده . . . . . باید که تو در این فن شریف کتابی بنام نامی و اسم سامی مامرتب سازی . . . . . »میرجمال الدین پس از شرح طولانی وذکر فرهنگهائی که برای مراجعه جمع کرده مینویسد :

«چون این کتابها را درقدیم الایام تصنیف کردماند اکثرلغات را بفرس قدیم شرح نموده بودند ..... این کتاب رابه ۲۴ باب **موافق حروف تهجی که نزد پارسیان متداول است** ودر آئین‌سوم مشروحاً مرقوم میشودحصر نمودم ....لغات زند وپازند ولغات غریبه که دانستن آن‌ضروری بود و ازآن گزیری نبود و داخل اصل‌کتاب که مشتمل برفرس قدیم کردن مناسب نبود هر کدام را دری علیحده درج نمودم.»

نکتهٔ قابل توجه آنست که مؤلف بواسطهٔ تعصب خویش درپارسی‌سره طبق شماره حروف پارسی که ٢٤ حرف است کتاب را در٢٤ باب بخش نمود اما ازذکر نام کسی که لغات زند وپازند وواژه‌های غریبه رابرایش شرح داده است خودداری نموده است .

چنانچه ازمندرجات‌دیباچه استنباط میشودهنگام‌ورودمو کب‌شاهنشاه‌بکشمیر که واقعه سال یکهزار هجری‌است مؤلف‌لزوم‌تالیف فرهنگ‌لغات فرس زند،پازند وپهلوی ودری را بشاهنشاه گوشزد میکند وچون اکبر شاه بآئین‌مزدیسنا متمایل وبدانستن واژه های مزدیسنائی وپهلوی عشق وافر داشته باشعف تمام بتأليف آن امرو در تسهیل وسایل‌کار وابتیاع کتب‌لازمهٔ اوستا ،زند،پازند ،وپهلوی ودری‌وجمع آوری فرهنگهای مدون فرمان داده و امر میکند از خزانه عامره مخارج آن را بپردازند ودرضمن دستور میدهد به‌اردشیر دانای زرتشتی زر فـرستاده از کرمان بخواهند تامیرجمال الدین باکمك اوفرهنگ نامبرده را تمام‌نماید .

بیانات فرهنگ جهانگیری درتحت واژهٔ برسم راستی قول‌بالا را میرساند. پس از بیان معنی واژه چنین‌آمده «شرح این لغت ازمجوسی‌که دردین خود بغایت فاضل بود و اردشیرنام داشت‌واورامجوسیان موبد میدانستند وحضرت‌عرش‌آشیانی

(اکبر شاه) محض بجهت تحقیق لغات فرس مبلغها ازبرای او فرستاده از کرمان طلبیده بودند تحقیق‌نموده نوشت «وهمچنین در تحت واژه‌آذر آمده» فقیر که‌راقم این حروفم پیری ازپارسیان را که دردین زردشت بوددیدم که جزوی چنداز کتاب زند اوستا داشت . چون مرا رغبت وشعف تمام بجمع‌لغات فرس بود و در فرس از زند اوستا کتابی معتبر ترنیست بجهت تحقیق‌لغات‌بااوصحبت میداشتم واکثرلغاتی که درخاتمه این کتاب اززند وپازند ووستانقل شده از تقریرآن زردشتی است واو هر گاه قرائت‌ژند مینمود باین‌لغت که میرسید آدر بضم دال غیر منقوطه میخواند ومیگفت که در کتاب زند اوستا این‌لغت بدال منقوطه نیامده.»

صاحب فرهنگ جهانگیری دربیان اولی خویش صراحتاً «میگویداکبرشاه دستور اردشیر را برای‌یاری اودر نگارش‌فرهنگ چنانکه گفته شداز کرمان‌دعوت کرده است والبته مقصود اودربیان دومی‌از «پیری ازپارسیان» همان اردشیرمیباشد که «اکثر لغات زند وپازنداز تقریر آن زردشتی‌است.

شاهد دیگر قول بالانامه ایست که دستوران و بهدینان یزدموسوم به دستور مرزبان ولد دستور هوشنگ ودستور اردشیر ولددستور ماونداد و بهدین کدخدای ملابهرام ولد اردشیر خرمشاهی و بهدین اردشیر ولدبهرام بدستوران و موبدان بندرسودت وموبد زاده منوچهرجی خلف جنت مکانی خورشیدجی درموضوع‌کبیسه نوشته‌اند «این معنی رابهشت بهرمدستوراردشیر ولد فردوس مکان دستورانوشیروان کرمانی بدربار آسمان مدور مستغرق رحمت‌حضرت پروردگار شاه‌جنت آرامگاه اکبر شاه درخصوص تحقیق‌بعضی ازلغات فرهنگ های‌زند و پازند پرسیده بوددر کتاب فرهنگ جهانگیری درباب کهنبار آنچه مردمان اهل اسلام اختلاف نموده بودند آن‌اختلاف برطرف کرده نامه مزبور مورخه خرداد وآبانماه قدیمی سال ۱۱٤۲ یزدگردی‌است‌وبنشانی(HPms295) دربنگاه‌خاورشناسی خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است .

بقول آنکتیل دوپرون فرانسوی «چون اکبر درهندوستان‌شخص باکفایتی

رانیافت که در تألیف فرهنگ بمیر جمال‌الدین کمك نماید . لذا بمشورت دستور مهرجی رانا،ازشاهنشاه ایران شاه‌عباس‌صفوی تقاضا کرد دستور اردشیررااز کرمان بهند گسیل دارد . تالیف فرهنگ نامبرده در طی‌حیات‌اکبر آغاز ودر اوایل‌پادشاهی جهانگیر خاتمه یافت .»

شاهد دیگر قول‌بالا کتاب گجراتی است‌موسوم به« کسر تاریخ‌قدیم‌پارسیان» مؤلف آن دستور اسپندیار قیامدین از اهل بروچ‌میباشد که بین سالهـای ۱۷۵۱ و ۱۸۶۲ میلادی (۱۲۳۲ی) میزیست و کتاب را اندکی قبل از فوت خویش طبع نمود مینویسد که اکبرشاه دستور اردشیر رابرای تألیف فرهنگ جهانگیری بهند دعوت نمود. صاحب برهان قاطع نیزبیان بالا رادر تحت واژه برسم تائیدمینماید.

چنانکه گفتیم دستور اردشیر درسال ۱۰۰۱ هجری بنابدعوت اکبرشاه بهند آمد ودردربار بکمك میرجمال الدین بنگارش لغات مصطلح زرتشتیان پرداخت . پس از اتمام کار خویش درسال ۹۶۷ یزدگردی برابر ۱۰۰۵ هجری (۱۵۹۷ م) بکرمان مراجعت نمود. گواه مانامه‌ایست ازدستور اردشیر نامبرده بدستورقیامدین پدم ساکن بروچ که راجع بموضوع آتشکده نوشته و در روایت داراب هرمزدیار ضبط است . درروایت چنین‌آمده :

« نبشته شددرروز دین ماه فروردین قدیم سنه۹۶۷ یزدجرد شاهنشاه » سپس چنین مسطور است«وقتیکه دستور اردشیر نوشیروان کرمانی ازایران زمین‌درملك هندوستان پیش شاه اکبر آمده بـود آنگاه این مکتوب بدستور قیامدین پـدم نوشته بود .»

از مندرجات نامه چنین مفهوم میشود که دستور قیامدین نامه‌ای بـدستور اردشیر نوشیروان کرمانی نوشته واورا بگجرات دعوت‌میکند و دستور در جواب مینویسد «چون در ملتان رسیدم بهدین کاوس ماهیار را دیدم ..... اگر این فقیر بهدین‌کاوس را درلاهور میدید، البته بخدمت میرسید.»

خلاصه نامه دستور اردشیر

در سایه وسعادت زندگانی چون برادراعزاکرم دستور قیامدین ابن گروثمانی دستور پدم را درود فراوان و تحیات بی‌پایان . بعداز درود واعلام رأی شریف آنکه یزدان گواه است که اشتیاق بدیدار ازحد نهایت بیرون است :

اشتیاقی که بدیوارتو دارد دل‌من   دل‌من داندومن دانم وداندد‌ل‌من

خیال آمدن بخدمت داشتیم اما چون مدت پنجماه ونیم شد که کتابت بجانب آن عزیزان فرستاده بودیم ، هرچند چشم انتظار درراه کردیم اخباری بظهور نرسید واندیشه‌ها مانع شد وبازبر گشته عزم وطن کردیم .

معلوم آن برادر بوده باشد که چون بملتان رسیدیم بهدین کاوس ماهیار را دیدیم وپسندیدیم و ازهرباب احوالها پرسیدیم بهدین کاوس چندان تعریف خداشناسی وراستی ودرستی ودین پروری وهوشمندی ویکجهتی ایشان را گفت که اشتیاق فقیر یکی صدشد امید به یزدان که برخوردار باشند .

گر دورم از تو نقش توام درنظر بس است

دل پیش تست دولت من اینقدر بس است

بعده آنکه اگر این فقیر بهدین کاوس را درلاهورمیدید البته بخدمت میرسید وبدیدارایشان وجماعت مشرف میشد. اماچون تقدیرچنان رفته بود نصیب نشد . بهدین کاوس گفت که دستور قیامدین بسیاربسیار میل آمدن بایران دارد وتحقیق میآید. از این رهگذر تسلی خاطر فقیرشد. امید که دیدارسلامتی نصیب شود وطریقهٔ برادری و محبت ودین پروری آنست که در این و لاراهها ایمن و ازبکیه شومیه ناپدیدار شده و میانه پادشاه هند وایران آمد و رفت است . اندیشه بخاطر نرسانند چون جهت دین میآیند ودرجه کلی در آخرت خواهدبود و در دنیا نیکنام خواهد ماند وکار ایشان و بهدینان آنجانب خالص وبیغش میشود ورنج ایشان ضایع نخواهدبود میباید که البته‌البته خودرا معاف ندارند وباتفاق بهدین کاوس ماهیار متوجه‌شوند و

دغدغه‌نکنند که سر وجان در راه است . اگر فقیر در کرمان ویزد هرجا که باشد همراه ایشان خواهد بود و آنچه مدعای ایشان‌باشد ساخته باشد مقصود که‌تقصیر نکنند چشم انتظار درراه است و در کار دین تقصیر خوب نیست : اگر احیاناً که جماعت و اندیشه‌ها مانع شود کتابت بدستور اعظم دستور مهربان (۱) بنویسند که در یزد است و کتابت باسم دستور بهرامشاه و فقیر بنویسند که در کرمان اند وهر خدمتی و مهمی که باشد قلمی نمایند و بدست بهدین‌کاوس بفرستند که فقیر اگر یزدان بخواهد ومرگ امان دهد جهت دین یزدان و اشتیاق‌دیدار بهدینان‌بخدمت میرسد . اما تا تواند سعی آمدن کند که انتظار میرود . آرزومند دیـدار اردشیر نوشیروان .

میـنوشتم نامه و بر نامه میبردم حسد

کوچرا پیش‌ازمن محروم‌بیندروی‌دوست

میروی ای نامه سوی منزل یـاران من

وه‌چه‌خوش‌بودی که‌همراه‌تو بودی‌جان‌من

نوشته شد در روز دین و ماه فروردین قدیم سنه ۹٦۷ یزدجرد شاهنشاه.

صاحب جنگ درآخر نامه چنین یادداشت کرده : « وقتیکه دستوراردشیر نوشیروان کرمانی ازایرانزمین در ملك هندوستان پیش شاه اکبر آمده بودآنگاه این مکتوب بدستورقیامدین‌پدم نوشته بود. تمام شد مکتوب ازنوشته‌دستوراردشیر این مکتوب رستم مرزبان آورده‌است.»

بنا بر مندرجات نامه وآنچه گفته شد دستور اردشیر نوشیروان کرمانی یا بقول صاحب دبستان «اردشیر دانای زرتشتی» در سال ۹٦۷ یزدگردی (۱۵۹۸ م)

---

(۱) دستور مهربان پـور دستور نوشیروان دستور ماونداد ترکابادیست و پدرش دستور نوشیروان‌در نامه بهندوستان مورخه ۹۲۸ اول امضا نموده و دستور بزرگ وقت بوده است بعد از اوپسرش مهربان بمقام دستور بزرگی‌میرسد و بعداز او دستوربهرام اردشیر پسر دستور ماونداد ترکابادی بدرجه دستور بزرگی میرسند .

پس از اتمام مأموریت خویش در نگارش فرهنگ بایران مراجعت کرد و در کنفرانس مذهبی و یا تمایل شاهنشاه بآئین مزدیسنا هیچ دخالت نداشت.

فرزانه اردشیر

فرزانه اردشیر پور هرمزد یار از دانشمندان زرتشتی ایران است در فضل و دانش معروف و بین اقران و امثال مقام برتری داشت. روزی بطرف شیراز عزم سیاحت مینماید. چون وارد شهر میگردد، صیت فصاحت وی بگوش قزل ارسلان(۱) میرسد و اورا بحضور خویش میطلبد. شاه و حاضران دربار از طلاقت لسان وشیرین زبانی وی درشگفتی شده عزیز ومحترمش میشمارند. وسایل استراحت او بنا بفرمان شاه بنحو اکمل و اتم مهیا ودر جرگهٔ درباریان داخل میگردد. اردشیر هنگام خدمت در دربار بنابخواهش درباریان کتابی بنام «آرام دل» در ۱۶ باب تألیف مینماید کتاب مذکور کامل بنظر نرسیده. فقط نخستین دو صفحه آن جزو کتابی دیگر در کتابخانه مهرجی رانا درنوساری بنشانی (S17) محفوظ است وآنهم بواسطه آسیب کرم ازحیز استفاده خارج گردیده است.

---

(۱) دیباچه کتاب آرام دل مینویسد قزل ارسلان درشیراز بوده.

فرزانه اردشیرجی ریپورتر

فرزانه اردشیر جی پور ایدلجی پور شاپور جی ریپورتر دانشمند پارسی و رادمرد نیك اندیش وخیر خواه وفعالی است که پس از درگذشت ناگهانی فرزانه کیخسرو جی خانصاحب در سال ۱۲۶۲ یزدگردی ازطرف انجمن اکابرصاحبان پارسی بسمت نمایندگی بپایتخت ایران وسرپرستی زرتشتیان ایران اعزام گردید وارمغان هائی که پارسیان برای شاهنشاه و رجال دولت ایران فرستاده و روانشاد کیخسرو جی خانصاحب حامل آن بود و هنگام فوتش در کرمان مانده بود با خود بتهران برد وبخدمت شاهنشاه ورجال وقت تقدیم نمود .

فرزانه اردشیر جی مدت چهل سال تا پایان زندگی مصدر خدمات بسیارمهمی در ایران نسبت بزرتشتیان وایرانیان بود . دوره زندگی فرزانه اردشیر جی درایران بر خلاف دوره فرزانه مانکجی هاتریا دوره انقلاب و تجدد ومشروطه بود و رویه خدمت وفعالیت نیز مختلف .

نسل جوان جویای ترقی ونام وشهرت وهرچیز مغرب زمین را نمونه پیشرفت میدانستند . بنابراین دربیدار کردن احساسات ایران پرستی وآزادی واحیای سنن و شعائر ملی و تذکر مفاخر باستانی بین نسل جوان ورجال متجدد مساعی جمیله ابراز میداشت ویکی از اعضای انجمن آزادیخواهان ایران بود .

آقای مهدی ملکزاده در کتاب زندگانی ملك المتکلمین صفحه ۱۵۳ نام فرزانه



فرزانه اردشیر جی ریپورتر

اردشیرجی را نیز جزو آزادیخواهان ضبط نموده وچنین گوید :

« در روز ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۲ هجری قمری قریب بچهل نفر از آزادی ـ خواهان که جملگی مخالف باحکومت استبدادی بودند و آرزوی بسط عـدالت و آزادی را در کشور ایران داشتند در آنجا جمع شدند . ما نام نامی آنها را برای ضبط در تاریخ در اینجا ذکر میکنیم تا فرزندان ایران کسانی‌را که بانیروی‌ایمان و اخلاص در راه مشروطیت و آزادی فداکاری کرده‌اند و در آن دوره تاریکـی چراغ هدایت افکار را در دست گرفته و بروشن کردن ارواح و افکار پرداخته‌اند بشناسند .

۱ـ ملك‌المتکلمین ۲ـ سیدجمال‌الدین واعظ ۳ـ ابوالحسن‌میرزاشیخ‌الرئیس ٤ ـ حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی ٥ـ میرزا سلیمان خان میکده ۸ ـ سید محمد رضا مساوات ۷ ـ میرزا محمدحسن ذکاءالملك ۸ ـ آقای میرزا محسن ۹ ـمیرزا ابراهیم خان منشی سفارت فرانسه ۱۰ـ یمن‌السلطنه برادر آقای منقح۱۱ـحاجی میرزا علیمحمد دولت‌آبادی ۱۲ ـ میرزا محمدعلیخان نصرت السلطان ۱۳ ـ جلال الملك ایرج ١٤ ـ حاج شیخ مهدی کاشی۱۵ ـ مجـدالاسلام کرمانی ۱٦ ـ معین العلماء اصفهانی ۱۷ ـ آقای اردشیرجی زردشتی ۱۸ ـ سلطان‌العلماء زواره‌ای ۱۹ـ حاجی سیاح ۲۰ ـ امین‌الاطباء رشتی ۲۱ـ میرزا محمد حسین اعتقاد الحکماء ۲۲ ـ حاجی نایب‌الصدر شیرازی ۲۳ ـ میرزا جهانگیر خان ۲٤ ـ قاضی قزوینی ۲۵ ـ آقا محمد حسین تاجر معروف بخیاط ۲٦ـ آقا مرشدآقا ۲۷ ـ میرزا نورالله خان فدوی ۲۸ـ آقا شیخ محمد رفیع تاری.»

فرزانه اردشیر جی نه‌تنها بین رجال ودرباریان وخاندان‌سلطنتی ایران‌طرف توجه و صاحب نفوذ بود ، بلکه رجال سیاسی دولت انگلستان مقیم تهران نیز با نظر احترام باو مینگریستند و در امور خاورمیانه بویژه ایران جویای نظریات و خیالات او میبودند .

رجال معروف انگلیس مانند سرپرسی سیکس ، سردنیس راس ،لردلینگتن

وغیره از دوستان صمیمی او بودند . کابینه انگلستان او را بسمت مشاور مخصوص سفارت خود در تهران منصوب و گذرنامه خصوصی برایش صادر ساخت.

فرزانه اردشیر جی با خانواده‌های رجال بزرگ ایران آمـد وشد داشت و مخصوصاً دربیدار کردن گروه زنان ایرانی و آشناساختن آنان بحقوق خود وتوصیه بپیروی رویه بانوان پارسی هنـد کوشش خستگی ناپذیر بعمل میآورد . تعلیمات وخشور ایران زرتشت سپنتمان را گاه وبیگاه هنگام شب‌نشینی‌ها به‌رجال وبانوان عالیرتبه ایران تذکر میداد. ترقیات جامعه پارسی بویژه زنان آنها و خدمات آنان بکشورهندوستان در راه صنعتی ساختن آن را همواره در خانواده‌های رجال دولت مورد بحث قرارمیداد .

فرزانه اردشیرجی در اعتلای مقام زرتشتیان و ترقی آنها بغایت میکوشید و در مواقع مختلفه بمراکز زرتشتی نشین مسافرت و سخنرانی میکرد و در رفع مظالم و تعدیات نسبت بآنها اهتمام میورزید. خدمات اجتماعی او درپس پرده انجام میگرفت . جویای نام و شهرت نبود . هر چند سال یکبار سفری بهنـد مینمود و پارسیان را از نتایج حاصله وروش کارخودبا خبر میساخت وطرح فعالیتهای آینده رامی‌ریخت ، پیشنهاد ترجمه فارسی فرهنگ مزدیسنا را نخستین بار اوداد وبعدها روانشاد دینشاه ایرانی سلیسیتر با دعوت آقای استاد پور داود بانجام رسانید .

فرزانه اردشیرجی با سران ایل بختیاری روابط صمیمانه داشت وآنها رابه‌ـ اعاده مجد وجلال و فر و شکوه ایران باستان تهییج مینمود . کلیه سفارتخانه‌های خارجه در تهران با نظر احترام باو مینگریستند . رجال معتبر دولت ایـران در امور سیاسی نیز فرزانه اردشیرجی را مشاور خود قرار میدادند ، و بسیاری تربیت فرزندان خود را بسرپرستی او واگذار مینمودند وزمانی هم در مدرسه علوم‌سیاسی تهران سمت استادی را داشت.(۱)

---

(۱) رجوع شود به زندگانی ملك‌المتکلمین تألیف مهدی ملك زاده ، تهـران ۱۳۲۵ ص۱۶

روزنامه تایمس لندن‌اورا بسمت‌خبرنگارخود در ایران وخاورمیانه‌برگزیده بود .

فرزانه‌اردشیرجی‌زبانهای کردی‌ولری‌را نیز میدانست وبین آن‌ایلات‌صاحب نفوذ بود وطرف توجه و احترام همه ایشان . دانشگاه السنه آسیائی پتروگراد از او برای تدریس زبانهای آسیائی دعوت بعمل آورده بود ولی‌چون صاحب گذرنامه خصوصی بود از پذیرفتن دعوت خودداری نمود .

یکنفر صاحب غرض مکتوبی سراپا دروغ‌برخلاف فرزانه اردشیر ریپورتر مینویسد . چون مدیران جراید تهران از درستی و اخلاص وخدمات بی‌ریای او نسبت بایران و دولت شاهنشاهی باخبربودند از درج آن خودداری مینمایند .لذا آن مکتوب در روزنامهٔ مظفری بوشهر مورخه شعبان ۱۳۲۲ هق چاپ میشود . فرزانه اردشیر جی در آن موقع عازم هندوستان بود . هنگام ورود به یزد روزنامه مظفری بدستش میرسد پاسخ آنرا بفوری برای درج به‌روزنامه تربیت تهران‌می‌فرستد که در شماره ۳۴۹ ص ۱۷۵۲ مورخه پنجشنبه ۲۰ ذیقعده ۱۳۲۲ آن روزنامه چاپ شده وخود مدیر نظریه خویش را نیز درذیل آن درج مینماید . ماعین‌پاسخ فرزانه اردشیر جی را برای نمودن شیوه نگارش او و نظریه مدیر را برای اطلاع نسل آینده در اینجا ضبط مینمائیم .

مکتوب ازیزد: « خداوند هوش ، رب‌النوع دانش مربی عالم تربیت آقای ذکاءالملك مدیر روزنامهٔفرخنده تربیت‌را که یزدان پاکش درراست قلمی وحقیقت گوئی تأیید فرمایاد. رنج افزا بوده مخلصاً مشتاقم ، آبشخورم‌از پایتخت‌بمرز یزد کشانیده ، پس از اتمام اموررهسپار کرمان وهندم . ازیزدانم آرزوست که‌باردیگر یعنی بزودی باز بدیدار تختگاه کی ویاران مرز ری برخوردار آیم . باید کمیـن بنده را دیده ونمونه باطنم را از ظاهر حالم دریافته باشید . همانم که دیده وچنانم که دریافته‌اید .

مقارن حرکتم از پایتخت که عازم زاد بوم خود یعنی بندربمبئی بودموهستم

روزنامه مظفری ازبوشهر درنمره ٦٧ و٦٨ ماه شعبان١٣٢٢ هق جهت این خـادم ملك ودولت بدرقهفرستاده ، دست مریزادی داده دست خانه‌اش‌آباد ودستش مریزاد باید بیاران هند وبرادران وطن ازاین راه برد بهر کدامی مشتی داده نتیجه حسن سلوك وپاداش خدمت وطن نیاگان خود را بنمایم. اگر چه دانندگان هرچه‌باید بدانند میدانند ، افسوسم در این است که چرا دروطن عزیز نیاکان مابنام روزنامه وجریده فارسیه بعضی از بیخردان اوراقی را آلوده وصحیفهٔ را کثیف نموده . بسا نام نیکوی پنجاه سال رابیك‌نام زشت‌پایمال سازند ونویسنده ناراست‌خودکارمکتوب مظفری فقط محض تحصیل لقمه نانی ناروا برای خود و زیر دست آزاری و زیر و رو کردن‌کارها بدون داشتن‌رقیبی برداشته آن اراجیف مزخرف رانوشته‌ملت‌نجیبه وقدیمه زرتشتیه راکه نمونه قدیم این خاك پاك بوده شاه پرستی و ایران دوستی‌در آب وگلشان سرشته است ببعضی نسبتها آلـوده و متهم ساخته است .گمان ندارم خوردن این‌گونه نان‌ها روا وچنین رتبه وجاه چندان پایا باشد . اگر نویسنـده مکتوب سرتا پا نادرست در تحت محاکمه واقع وجرم وخیانتش بر اولیای دولت ابد مدت‌علیه ثابت شود آیا آنراهم باشتباه دفع خواهد نمود ؟ خیر والله پیش‌نمی رود وامنا و اولیای دولت‌جاوید مدت‌ایران بکیفر اعمالش گرفتار خواهندفرمود. براستی سوگند اگر در طهران میماندم داد خود و همکیشانم را از اولیای دولت علیه ایران میخواستم . حالا هم معقولانه و مودبانه انصاف و جواب آن مزخرفات بی اصل را از مدیر محترم جریده فریده تربیت میخواهم وفی‌الحقیقة ، اگرتومی ندهی داد روز دادی هست . زرتشتیان ایران‌شاهنشاه‌پرستند و بتبعیت دولت ایران افتخار دارند . ایران از پارسیان است وپارسیان ازایران وهمه میگویند چنین شاه را بنده بایست بود ، هماره پرستنده بایست بود . پارسیان هند از ایرانند و پس از هزار وسیصد سال‌هنوز مهر وطن‌را در دل‌داشته خواهان آبادی ایرانند. کمین بنده هرچه هستم و هر که هستم باید مربی عالم تربیت معرفی فرماید . راه دور نرفته چون در سفرهستم ، صرفنظر از ماجراها مینمایم و همین را میگویم که نویسنده

مکتوب مظفری میگوید (بسم‌الله روزنامه تایمس حـاضر است) فقط در همـان روزنامه مظفری بنویسد که تایمس لندن یا بمبئی ودر کدام تاریخ ونمرمیباشد که خودم بخوانم و دیگران هم بخوانند و بفهمند تاسیه روی شود هر که در او غش باشد .

امیدواریم که ، گر بمانیم زنده بردوزیم جامهٔ کاز فراق چاك شده است . باقی را بانصاف و حقیقت گوئی و راست‌قلمی مدیر روشن ضمیر تربیت واگذاشته رخت سفر بربستم . (سیمز کیش اردشیر جی)

تربیت: اردشیر جی راکه از جانب اکابر فارسیان هندوستان‌مأمورسرپرستی فارسیهای ایران بوده شاید حالاهم بهمان مأموریت‌باشد سالهاست که بنده میشناسم و بتفصیل و تحقیق از مجاری امور او باخبرم . اولا در هندوستان متولد شده نه در ایران ثانیاً تحصیل کرده و فاضل و آگاه است وهمه کس این مطلب رامیداند و گواهی امین‌تر از این نیست که جناب مستطاب اجل اکرم مشیرالملك وزیر مختار دولت علیه ایران در پطرزبورغ درافتتاح‌مدرسه مبارکه علوم سیاسی‌اردشیر جی رایکی از معلمین این دارالعلم قراردادند .

مشیرالملك‌ازجمله‌فضلا واهل‌خبره‌میباشدناشی‌نیست که‌فریب بخورد گذشته از فضل ودانش اردشیر جی من بنده خود ازمشرب کاز و مأموریت وخیال آن مرد کاملا آگاهم ومیدانم یکقدم برنداشته مگر بخیال ترقی مملکت ایران . اردشیر جی که جای خوددارد بنده برحسب اتفاق ازاول عمر بافارسیها سروکار پیدا کردم و تقریباً درچهل‌سال قبل دوسال تمام در کرمان ویزد که مجمع فارسیان است بسر بردم و بعد از آن هم الی الان باآن طایفه رابطه داشته درظرف این‌مدت یکنفـر فارسی ندیدم که اهل تقلبات شنیع باشد نیز یکنفر فارسی ندیدم که بی‌عشق‌ایران سر کند و نجابت و درستکاری فارسیان ازآن حرفها هست که منکر ندارد و قولی است که جملگی برآنند و خاص و عام اقرار و اعتراف میکنند و چیزی غریب‌تر از این نیست که انسان در ایران باشد و این طایفه رانشناسد .»

فرزانه اردشیر جی پس از دو سال مسافرت باز بایران بر میگردد و آقای فروغی مدیر روزنامه تربیت در نمره ٤٢٦ جریده مورخه ۲ ذیحجه ۱۳۲٤ پس از شرح مفصلی از خدمات فرزانه اردشیر جی از ورود او بپایتخت اظهار خرسندی کردمو امیدوار است ایرانیان از دانش وتجربیات او استفاده ببرند.

فرزانه اردشیر جی درروز وهشتوعش سال١٢٣٤ یزدگردی برابر ۲۲ اوت ۱۸٦٥ م در بمبئی متولد و درماه روز وبهمن ماه۱۳۰۲ یزدگردی برابر ۲۳ فوریه ۱۹۳۳ در تهران بمینو رهسپار گردید. محض تقدیر از زحمات او در راه خدمت بجماعت یك تمثال بزرگ او از طرف زرتشتیان هند در آدریان دادی شیت بمبئی نصب گردید.

هبربد اسفندیار

هیربد اسفندیارپور هیربد هوشنگ پور هیربد ملاجاماسب شاعرپارسی‌مقیم نوساری است . جدش ملاجاماسب مورد تلطف و مهربانی جهانگیر شاهنشاه هند واقع وزمینی بمساحت ۵۰۰ جریب‌بعنوان‌خلعت باو اعطافرمود. اما هیربداسفندیار نوهٔ او وقت تولد در سال ۹۹۳ یزدگردی تا هنگام پیری ومرگ سراسر در غم و اندوه وپریشانی وبدبختی وبینوائی وسختی گذرانده است . زیرا که مایملك‌پدری ونیاگانش را چون پس از تولد یتیم و بیکس میگردد دیگران غصب‌مینمایند . شاعر دیوانی در حدود هزار بیت از خود بیادگار گذاشته است که مندرجاتش دال بربدبختی وپریشانی اوست . هر چند اشعارش سست است ولی چون روحش عالی است و از داشتن دین بهی وخون پاك کیانی افتخار میکند وثروت و مکنت جهانی جدینان را در برابر چنین نعمت یزدانی یعنی دین زراتشتی هیچ می‌پندارد قابل ستایش است . چنانکه گوید :

جهاندارا جهان‌آباد کــرده — نه من بیگانگان‌راشاد کرده

نشاط‌وعیش‌وعشرت درجهانی — ورا داده مــرا درد نهــانــی

عبیر وزعفران وعنبرومشك — ورادادەمراخاکستری خشك

کجا نسبت‌بود بیگانگانرا — چگونه حرف گویم‌حالشانرا

که‌بایدشکر در هرنامرادی — گهی‌درداست‌و گه‌هم‌سوروشادی

سپاس از صد هزاران پاك یزدان — مرا داده است دین مازدیسنان
سپاس ایزد کنم هر دم زبانم — مرا داده است کشتی بر میانم
سپاس ایزد کنم در خاص و عامی — مرا داده است زند وستا کلامی
سپاس ایزد کنم ظاهر نهانی — مرا داده است این نسل کیانی
سپاس ایزد کنم در پشت درپشت — مرا داده پیمبر پاك زرتشت

ودر جای دیگر گوید :

خدا بدهد کیان را پادشاهی — ز بهدینان رود بیشك تباهی
ندیدم کس بدین دلسوز باشد — ز دینداران خوش و مسرور باشد

و نیز :

توفرمودی که‌این‌دین‌راستی‌هست — بجز این‌هر چه‌هست‌در کاستی‌هست
تو فرمودی که آید شاه بهرام — جهان در پرورش گیرند آرام
تو فرمودی که آخر دور آید — کیانی پادشاهی می نماید
تو فرمودی که این دین مهانست — از این‌بهتر نباشد در جهانت

نکتهٔ دیگری که ذکرش‌بیجا نیست‌اینست که سلسلهٔ نسب فرزانه دادا باهای نوروز جی نماینده حزب لیبرال انگلیس در پارلمان انگلستان که شهرت جهانی دارد ودرهند ملقب‌است به‌پدر بزرگ‌هندوستان بزرگواری‌که شالودهٔ کنگره هند را ریخته و در جلسه که در سال ۱۹۰۶ میلادی تحت ریاست خودش منعقد گردید استقلال کامل هند راهدف آمال کنگره قرارداد . باین شاعر مزدا وایران پرست میرسد .

ملا اسکندر

ملا اسکندر پور ملا گشتاسب پور بهمن کرمانی وساکن آن دیار مانندپدر منجم وتحت سرپرستی او درعلم نجوم وریاضی‌بهره کافی حاصل کرد . پس‌از فوت

پدر باستخراج تقویم و سالنامه پرداخت در علم رمل وجفر دست داشت و مرجع بزرگان وحکام و سران کرمان بود . زندگانی درویشانه و محقر اختیار کرد و با صوفیان و دراویش معاشر بود .حکام کرمان در دوره زمامداری‌خویش وظیفه‌جزئی برایش مقرر میساختند واز وی دلجوئی‌مینمودند ، درسال۱۲۷۲ هجری(۱۲۲۶ی) جهان را بدرود گفت .

فرزانه ایرانشاه

فرزانه ایرانشاه‌بن ملکشاه دانشمند و شاعر زرتشتی ایرانزمین که از نقطه نامعلومی بشهر کرمان مهاجرت ورحل اقامت میافکند. در آنجا با دستورشهریار پور دستور اردشیر بن بهرامشاه تماس حاصل و باشاره او صددر رابرشته نظم درمی آورد .در مورد نام خود گوید :

بایرانشه آنمرد مشهور بود — ملکشاه‌را در جهان پور بود

نظم کتاب در اسفندار مذماه سال ۸٦٤ یزدگردی برابر۱٤ محرم سنه ۹۰۰ هجری بپایان میرسد چنانکه گوید :

ده وچهار بود ازمحرم کهمن — شتر کرده تاریخ‌آن درسخن

نسخه خطی کتاب‌نامبرده‌بشماره BVII 19 در بنگاه‌خاورشناسی کامابمبئی محفوظ است . درزیر نمونه‌ایست از ابیات آن:

الهی زبان مـرا در بیـان — روان ساز مانند آب روان

که تا دره دین‌بگویم سخن — کنم تازه این رازهای کهن

کهمن‌ازخوداینراز کردم عیان — چنین بود تقدیر رسم مهان

که‌نا گه بکرمان فتادم گذار — مرا برد ایزد بر شهریـار

همان‌شهریاری که‌دستور بود — دل‌ودیده او پر از نـور بود

بسی علم دین‌را ز بر داشتی — بعلم و علم ها سر افراشتی

بملك و خلایق بد اوشهریار	بنام و نسب هم بداو شهریار

میگویند اصل صددر بتوسط میدیوماه وردست و سیاوخش از اوستا و پازند وپهلوی نوشته شده است . این کتاب بگجراتی هم ترجمه شده ومترجم آن دستور منوچهر جی ایدلجی جاماسپ آساناست در سال ۱۸۸٤ م(۱۲۵٤ ی) آنرا منتشر نمود .

فرزانه افلاطون

فرزانه افلاطون متخلص بافسر پور ملا اسکندر ازدانشمندان فاضل زرتشتی است در کرمان متولد و درچهارسالگی ازنعمت مهر پدری محروم و یتیم گردید . در سال ۱۲۸۳ هجری (۱۲۳۵ی) هنگامیکه دانشمند پارسی مانکجی لیمجی‌هاتریا ملقب بدرویش فانی وارد کرمان گردید او را با خود بتهران برد (۱) و بـاتفاق جوانان زرتشتی دیگر بتعلیم و تربیتش همت گماشت .

فرزانه افلاطون در اندك زمانی دورهٔ تحصیلیهٔخویش‌را تمام و در اواخر سال ۱۲۹۰ هجری (۱۲٤۳ ی) فارغ‌التحصیل شد . یکسال بعد ازسوی مانکجی‌صاحب عازم کرمان گردید تا در تعلیم وتربیت جوانان زرتشتی آن شهر ابراز فعالیت‌نماید

فرزانه افلاطون موقعیت مهمی را در زادبوم خویش احراز و شهرت خاصی حاصل کرد . نصرت‌الدوله فرمانفرما و پسرش ناصرالدوله نسبت باو مهربانیها و نوازشها ابراز داشته‌اند . میرزا سیدکاظم وزیر اورا طرف توجه و محبت مخصوص خویش قرار داده بود .

فرزانه افلاطون گجراتی و انگلیسی هم میدانست وشعر نیز گاهی میسرود در اقبال ناصری کتابی که برای تدریس مبتدیان درسال ۱۳۰۳هجری (۱۲۵۵ی) تألیف وطبع نمود میگوید :

---

(۱) رجوع شود بتاریخ کرمان بشماره HP(ms)142 محفوظ در بنگاه خـاور شناسی خورشیدجی کاما ، بمبئی.

بدان امید باقبال ناصری نامید	کتاب مختصر نافع گرامی را
مگر زبخت‌شهنشاه عهدناصر دین	که کردزندهٔ جاویدخاص‌وعامیرا
مراین‌فقیرهم‌ازبخت‌بهرمور گردد	بیابد از کرمش بهترین مقامی را
عجب نباشد ازصاحب عدالت‌وداد	که التفات کند کمترین غلامی‌را
ز بحر جودشهنشاه می نگردد کم	ز قطرهٔ که رسد کام تشنه کامی‌را

فرزانه افلاطون در ستاره شناسی ورمل و اسطرلاب ارث جد وپدری خود نیز بهره وافی داشت برادرش ملابهروز استاد اوبود.

فرزانه المجوسی

فرزانه‌علی‌بن‌العباس المجوسی‌الاهوازی‌الارجانی ازپزشکان مشهور ودانشمند نامدار زرتشتی زمان خود بود و درشیراز میزیست . بقول القفطی صاحب تاریخ‌ـ الحکما پیش طبیب وقت ابو ماهر پزشکی آموخت با مطالعه نوشتهای پیشینیان تجربیات وافر بدست آورد و کتابی بعربی درطب بنام عضدالدوله فنا خسرودیلمی از سلاطین آل‌بویه تألیف نمود و آنرا کامل‌الصناعه یا الملکی میخواانندو گنجینه ایست ازعلوم نظری وعملی داروها و بطور بسیار عالی مرتب و موضوعات مختلفه را در بخشها وفصلهای گوناگون شرح میدهد.این کتاب درزمان خودشهرت‌خاصی پیدا کرد ومورد مطالعه دانشجویان پزشکی وطبیبان واقع گردید .

پس از آنکه ابن سینا قانون را تألیف کرد ، کامل‌الصناعه رونق سابق خود را از دست داد . بقول دانشمند انگلیسی الگود **Elgood** قانون ابن‌سینا در جنبه علمی بسیار عالی است وکامل الصناعه المجوسی در جنبه عملی .

بقول آقای دکتر نجم‌آبادی « تاظهور قانون بوعلی کتاب ملکی بسیارمورد توجه اطبا بود وهمینکه بوعلی قانون راتألیف نمود این کتاب از رونق افتادمعهذا در مقام خود رتبه ارجمندی را داراست ومکرر درلاهور ، مصر ، ونیز ولیون چاپ شده و شامل دوقسمت است علمی وعملی وهر کدام دارای ده مقاله وهرمقاله به ـ ابوابی منقسم گردیده .»

بقول بارهبروس« قبل از شهرت قانون ابن‌سینا دانشجویان پزشکی و اطبا کامل‌الصناعه المجوسی را مورد مطالعه خویش قرارمیدادند. شهرت قانون بواسطه شخصیت بوعلی‌سینا بود که در علوم دیگر نیز سمت استادی داشت. کامل‌الصناعه مقام خود را در برابر قانون حفظ کرد. زیرا بخش اندام‌شناسی آن‌بهتر ازقانون میباشد وجالب توجه شماره بیشماری از خوانندگان بعلاوه طبیبان گردید. »

کامل‌الصناعه بلاتین ترجمه گشت وبنام **Liber Regius** نامیده شد و در اروپا تدریس میگشت. نسخ خطی فراوانی ازآن درکتابخانه‌های‌اشخاص وعمومی موجود است.

ترجمه لاتین این کتاب بار اول در سال ۱۴۹۲ مسیحی در شهر و نیز و بار دوم در سال ۱۵۳۲ م درلیون چاپ شد. پروفسور براون در کتاب خویش‌داروهای عرب مشروحاً از آن صحبت میدارد و با نظریه القفطی و با رهبروس و سایر نویسندگان قرون وسطی مبنی بررجحان کامل‌الصناعه برقانون‌بوعلی‌سینامخالف میباشد.

تذکره نویسان عرب و ایرانی فقط تألیف کامل‌الصناعه را بالمجوسی نسبت میدهند. اما بروکلمن درکتاب خود ادبیات عرب از رسالهٔ طبی دیگر صحبت میدارد که درگوته باو نسبت داده شده است.

عضدالدوله دیلمی یکنفر پزشك یونانی بنام نظیف را طبیب دربار ساخت و دستور داد کتب طبی را ازیونانی بعربی ترجمه کند. نظیف در دانش پزشکی‌اطلاع کامل نداشت و در تشخیص امراض وتجویز دارو چنان آبروی خود را ازدست‌داده بود که مردم از ترس جان خویش از او واهمه داشتند و باو مراجعه نمیکردند. کتابی راکه نظیف نوشت همه سطحی و پربود از اغلاط و اشتباهات. میگویند وقتی یکی‌از افسران عالیرتبه عضدالدوله‌ناخوش شد. پادشاه نظیف را برای‌معالجه او فرستاد. افسر ازدیدنش سراسیمه شد که مگر چه خطائی‌از او سرزده که‌سلطان طبیب را مامور اعدام او ساخته است.

در چنین زمانی المجوسی کتاب کامل‌الصناعه خودراتألیف نمود که بهترین ومنظم‌ترین کتب طبی عهد بود و پادشاه اورا طبیب مخصوص خود قرار داد وبمقام بلند رسانید

علی‌بن‌العباس المجوسی در اروپا بنام هلی عباس نامور است . درشیرازتلمیذ ابوماهر موسی‌بن یوسف بن سیار شیرازی بود و بارها در کتابش از استاد خود با احترام یاد میکند .

از نام زرتشتی این پزشك معروف بیخبریم و در تذکرمها نیز از او چندان صحبت ننموده‌اند . نام المجوسی گواه زرتشتی بودن اوست و القفطی او را ابن ــ المجوس میخواند . نام عربی او وپدرش نباید، ما را ازحقیقت مطلب دور و فرضیه مسلمانی او گردد . بقول دکتر معین « تسمیه او بعلی و پدرش بعباس نباید باعث استبعاد مجوس بودن او بشود چه در کتب تواریخ تسمی اهل سایر ادیان باسما و کنی والقاب اسلامی لایعدولایحصی است(۱).»

الگود در کتاب خویش تاریخ پزشکی ایران‌صفحه۲۶۳ نقل ازقول‌نیکلسن در تاریخ ادبیات عرب چنین گوید : « باشکست یزدگرد در سال ٦٤٢ میــلادی عربها فرمانروای‌ایران شدند . ولی اسلام را برمردم کشور مفتوحه تحمیل‌ننمودند و قبول دین را بمروز زمان محول نمودند تا آنکه ایرانیان بتدریج برجحان آن پی برند و استفــاده های مادی اسلام آورندگان را بچشم ببینند . اجمالا قبول اسلام ، راه دخول دردایرهٔ اخوت اسلامی خوانده میشد . اما عملا چنین نبود .هر چندکه ایرانیان درعلم وتمدن و آداب معاشرت و اخلاق ازعربها برتر بودند ، با وجود اسلام آوردن ودخول در دایره اخوت اسلامی باز هم باعربها برابرنبودند ونمیتوانستند بآنها نزدیك بشوند . همانطوریکه اصحاب پیغمبر خود را از عربها برتر میدانستند ، عربهانیز خودرا از سایراقوام و گروهمسلمانان بالاترمیپنداشتند

رجوع شود بچهار مقاله عروضی سمرقندی بکوشش دکتر معین ص ۳۹۱ چاپ تهران ۱۳۳۳

افراد و خاندان مردم کشورهای مفتوحه بـا انتساب خود بعنوان موالی برؤسای قبایل اعراب میتوانستند بمقام وجاه مخصوصی ارتقا یابند . حتی دردوره خلافت عباسی که قدرت اعراب روی بزوال و تحلیل میرفت بسیاری از خاندان ایرانی بجعل شجره‌نامهای‌موهوم پرداخته خود را ازنژادعرب وعربزاده قلمداد نموده‌اند در حالیکه خون نیاگان خود آنها بسیار عالیتر و پاکتر بوده است .(۱)»

در قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی شهـر کوچك سالرنو **Salerno** در ایتالیا محل اجتماع پزشکان عرب ، یهودی ونصاری بود و در آن عهد یك دانشکده پزشکی در آنجا ایجاد گشت .قسطنطین افریقائی متوفی بسال ۱۰۸۷ میلادی یکقرن بعد از المجوسی کتاب کامل‌الصناعه او را باردوم بزبان سلیس لاتین ترجمه نمود . بخش اندام شناسی آن بخصوص بین دانشجویان و طبیبان سالرنو شهرت خاصی پیـدا کرد و نام پزشك زرتشتی را در اقصای اروپاپیچیده وسرچشمهٔ دانش‌آنان گردید. ترجمه قسطنطین در عالم لاتین بنام**Pantegni** معروفست ونسخ بیشماری از آن استنساخ گردیده است .

چنانکه در جهان امروزی دانشجویان پزشکی تحت نظر استادان دانشمند ومطالعه اوضاع و احوال بیماران در بیمارستانها تربیت میگردند، المجوسی نیزدر کامل‌الصناعه خویش در مورد تربیت پزشکان همین تذکر را میدهد « یکی ازچیز هائیکه برای دانشجویان پزشکی قابل اهمیت است آنست که همواره بایستی به‌ـ اتفاق پزشکان حاذق و استادان به‌بیمارستانها وخانه‌های مرضی سر کشی کنند و در اوضاع و احوال وپیشرفت بیماران و تاثیر داروهائیکه تجویز میشود دقت نمایند و بعلائم و آثار امراض دقیق گردند و باآنچه راکه در کتب طبی‌مطالعه نموده‌اند برابر نمایند واختلافات رابنظر آورده بیاد سپارند وبهتری و بدتری حالات‌بیماران و تأثیرات داروها را بحافظه‌سپارند تا طبیب حاذق گردند وآنکه رادر طبابت‌عشق

---

(۱) بزعم نگارنده ابوالحسن علی‌بن حمزه بهمن‌بن عبدالله بن فیروزمعلم خلیفه مأمون عباسی شاید یکی از زرتشتیان دانشمند آن زمان باشد.

کمال دردسر است بایستی این دستورات را بکار برد ومهمل نشمارد و اگر چنانکه گفته شدرفتار نماید درتشخیص امراض ودرمان آن کمال استادی راحاصل مینماید وبشهرت تام میرسد.»

احمدبن علی‌بن عمر نظامی‌عروضی سمرقندی صاحب چهار مقاله درتعریف المجوسی صاحب کامل‌الصناعه چنین گوید :

« صاحب کامل‌الصناعه طبیب عضدالدوله بود بپارس بشهر شیراز ، و در آن شهر حمالی بود که چهارصد من وپانصد من‌بار بر پشت گرفتی وهر پنج ششماه‌آن حمال را دردسر گرفتی و بیقرار شدی وده پانزده شبانروز همچنان بماندی یکبار او را درد سر گرفته بود و هفت هشت روز بر آمده و چند بار نیت کرده بود که خویشتن را بکشد . آخر اتفاق چنان افتاد که آن طبیب بزرگ روزی بدرخانه آن حمال بگذشت . برادران حمال پیش او دویدند و خدمت کردندواو رابخدای عزوجل سوگند دادند واحوال برادر و دردسر او بطبیب‌بگفتند . طبیب گفت او را بمن نمائید . پس آن حمال‌راپیش اوبردند . چون بدیدش مردی شگرف و قوی هیکل وجفتی کفش در پای کرده که هر پای منی و نیم بود بسنگ . . پس نبض او بدید و تفسره بخواست . گفت او را با من بصحرا آرید . چنان کردند . چون بصحرا شدند، طبیب غلام خویش را گفت ، دستار حمال‌ازسرش فروگیر ودر گردن او کن و بسیار بتاب . پس غلام دیگر را گفت ، کفش او از پای بیرون کن و تایی بیست بر سرش زن .

غلام چنان کرد . فرزندان‌او بفریاد آمدند . اما طبیب محترم ومحتشم‌بود. هیچ نمیتوانستند کرد . پس غلام را گفت که آن دستار که در گردن او تافته‌ای بگیر وبراسب من نشین و او را باخود کشان همی دوان . غلام همچنان کرد و او را در آن صحرا بسیار بدوانید چنانکه خون از بینی او بگشاد و بگفت اکنون رها کن . بگذاشت آن خون همیرفت گنده‌تر از مردار .

آن مرد درمیان رعاف درخواب شد و درم سنگی سیصد خون ازبینی‌اوبرفت

و باز ایستاد .پس او را بر گرفتند و بخانه آوردند. از خواب درنیامد وشبانروزی خفته‌بماند وآن دردسر او برفت وبمعالجه محتاج‌نیفتاد ومعاودت‌نکرد .عضدالدوله او را ازکیفیت آن معالجت پرسید گفت ای پادشاه آن نه مادتی بود دردماغ که بیاره فیقرا (ایارج) فرود آمدی ، وجه معالجتش جزاین نبود که کردم . »

المجوسی‌چنانکه در طبابت طبیبی حاذق و مشهور بود در انتقاد نیز جسور وجرئت معنوی داشت . درمورد رساله طبی که هارون در زمان خلافت مـروان یا عمربن عبدالعزیز از سریانی بعربی ترجمه کرد بر خلاف پزشکان دیگر که آنرا میستایند از آن انتقاد ونواقصش رانشان میدهد . در بخش اول‌کامل‌الصناعه چنین گوید :

« دربارهٔ نویسندگان جدید هارون کتابی نوشته که ازبیماری وعلائم‌امراض و دارو و درمان آن صحبت میدارد . باب اندام و بیماری شناسی‌آن بسیار موجز ومختصر است و ازطرز عمل وجراحی وپیش گیری امراض صحبت نکرده است . کتابش عاری ازفصاحت وپر است از اغلاط و عبارات نا مفهومی که انزجار خاطر خواننده را فراهم میسازد . (۱)»

و همچنین در مورد کتاب الحاوی فی‌الطب تألیف محمدبن زکریـای رازی گوید :

« این کتاب که بنام الحاوی مشهور است متضمن آنگونه اطلاعاتیست که‌یك پزشك لازم دارد . مانند بهداشت ، طبابت ، خوراك بیمار ، امراض وعلائم آن وحتی ازذکر کوچکترین مطلب دایر بر درمان‌بیماری غفلت ننموده‌اماازذکر موادطبیعی مانند عناصر ، طبایع ،اخلاط و رطوبات خاموش است و از استخوان بندی واندام شناسی وجراحی‌صحبت نمیکند . نوشته‌هایش بدون ترتیب وعاری از روش واصول دانشمندانه است .کتاب خود را بابواب و بخشهای مختلف تقسیم ننموده‌کاری که برای شخصی دانشمند مثل او آسان بوده است . ازکمال فضل و دانش واستادی‌او

---

(۱) رجوع شود بتاریخ پزشکی در ایران تألیف الگود ص ۱۰۰-۹۹

درطب شکی نیست .

از اطلاعات عمیقی که در کتاب او درج است باین نتیجه میرسیم که بایستی اینهمه موضوعات مختلفه طبی را برای مراجعه خودش جمع کرده باشد که هنگام پیری وضعف حافظه در موضوع بهداشت و درمان شناسی استفاده نماید . یا آنکه ترس ازنابودی کتابخانه عظیم خود داشته ویادداشتهای مذکور را در یکجا جمع نموده است . چنانکه از مندرجاتش برمیآیددرنظر داشته بابواب وبخشهای مختلف تقسیم نماید ولی حجم بزرگ کتاب ودیری و کندی درکار و بالاخره مرگ او را ازکار مورد نظر بازداشته است .

همه دانشمندان بداشتن وخریدن این کتاب بسیار قطورتوانا نیستند .اینك که پنجاسال ازمرگ مؤلفش میگذرد نسخه‌های آن کمیاب است . رازی عقاید و نظریات کلیه پزشکان معاصر و گذشته را در مورد امراض وعلائم آن در کتاب ذکر کرده پزشکان در مورد امراض وعلائم اختلاف نظر ندارند وهر کس بسبك خودبا اصطلاحاتی جداگانه شرح میدهد . ذکر همه آن در کتاب امری فضول و باعث بزرگی حجم آن گردید. اگر باختصار کوشیده بود بیشترمورد استفاده دانشجویان پزشکی واقع میگردید .»

هر چند رازی از دانشمندان ومشاهیر اطبای زمان و طرف احترام همه بودند اما المجوسی بواسطهٔ راستگوئی از انتقاد خودداری ننموده و چنانکه نقص کتاب الحاوی را حجم زیاد آن میداند نقص تألیف دیگر رازی بنام کتاب المنصوری را ایجاز بینهایت آن میداند که بسیار بطور اختصار نوشته است .

درقرون وسطی کتابهای زیاد طبی برای دانشجویان پزشکی موجود بودولی کسانیکه میخواستند پس از طبیب شدن بکمال برسند بایستی کتاب کامل‌الصناعه المجوسی یاکتب چند دیگر را مطالعه نمایند . صاحب چهار مقاله در مورد کتب درسی دوره اول ووسط و نهائی دوره پزشکی چنین گوید : « پس طبیب باید نیکو اعتقاد بود و امر ونهی شرع رامعظم‌دارد و ازعلم طب باید که فصول‌بقراط ومسائل حنین اسحق و(کتاب الفصول فی‌الطب معروف به) مرشد محمد زکریای رازی و

شرح نیلی بدست آورد ومطالعت همی کند بعد از آنکه بر استادی مشفق خوانده باشد و از کتب وسط ، ذخیره ثابت قره یا منصوری محمد زکریای رازی یا هدایه ابوبکر اخوینی یا کفایه‌احمد فرج یا اغراض‌سید اسمعیل جرجانی باستقصاء تمام براستادی‌مشفق‌خواند. پس از کتب بسایط یکی بدست‌آرد چون‌ستة عشرجالینوس یا حاوی محمد زکریا یاکامل‌الصناعه مجوسی یا صد باب بوسهل مسیحی یاقانون بوعلی سینا یا ذخیره‌خوارزمشاهی وبوقت فراغت مطالعه کند.» بقول الگودچون این کتابهای اخیر بسیار گرانبهابود وحاوی محمد زکریای‌رازی‌نایاب ،دانشجویان بمطالعه یك یا دو از این کتابها قناعت مینمودند .

المجوسی چنانکه گفتیم طبیب مخصوص عضدالدوله دیلمی بود در شیراز و صاحب جاه و مقام . چون عضدالدوله ببغداد عزیمت نمود باوی همراه نشد و در شیراز بماند و سالها پس ازمرگ پادشاه زنده بود ودرسال۳۸٤ هجری قمری‌بدرود زندگی گفت .

دستور ایرج جی

دستور ایرج جی‌پور موبدسهرابجی پور دستور کاوسجی پور دستورسهرابجی مهرجی رانا دانشمند معروف و شاعر گویائی است . در رموز دین واوستا وپهلوی وهندی استاد و در سرودن اشعار پارسی دستی بسزا داشته در راه ترقی مذهب بسی رنجها برد و بسیاری از کتب کمیاب دینی و یا آنچه که‌از شعائر ملی سخن‌میراند، از روی نسخ خطی قدیم استنساخ و بکتابخانهای ملا فیروز وخورشیدجی کاماواقع در بمبئی اهدا نمود .

کتابخانه شخصی خودش معدنی بود از کتب خطی اوستا و پهلوی وفارسی و گجراتی که وارثانش آنرا بکتابخانه مهرجی راناواقع درنوساری‌هنگام گشایشش اهدا نمودند . مجموعه نامبرده بعلاوه کتب چاپی شامل ۱۱۲ جلـد کتب خطی میباشد .

دستور ایرج جی باوجود تألیفات‌بسیاری ازرسالات و کتب مذهبی وحماسه سرائی بفارسی و گجراتی ، ۷۵ جلد کتاب خطی اوستا رانیز ازروی کتابهای کهنه رونوشت کرده است وهم بعلاوه مراقبت در امور مذهبی ومراسم دینی که بر عهده بزرگ دین میباشد در مباحثات و سخنرانیهای مذهبی فعالیت ابرازمیداشته است. دکتر جیوانجی جمشیدجی مدی در دیباچه فهرست کتابخانه مـلا فیروز در مورد دستور ایرج‌جی که کتابدار ودبیرسابق کتابخانه بود چنین مینویسد :

« در فرهنگ مزدیسنا دایرةالمعارف سیار بود . با استنساخ بسیاری از کتب کمیاب و نادر بخط خویش کتابخانه ملافیروز را گرانبها ساخت و کتابخانه مهر جی‌رانا در نوساری پراست از کتبی که وارثانش از کتابخانه شخصی او بآن اهـدا نموده‌اند .»

تالیفات او از ایقرار است :

۱ ـ ماهیار نامه منظومه‌ایست که در داستان موفقیتهای مهرجی‌رانا در دربار اکبرشاه گورگانی پادشاه هند و بین جماعت زرتشتی سخن میراند و در حدود دو هزار بیت و روز شهریور و ماه خرداد سال ۱۲۵۰ یزدگردی سروده شده است . بسیاری از ابیاتش دربخش اول همین کتاب درفصل کرامت مهرجی رانا بشهادت آورده‌شده است .

۲ ـ بیان مراسم یزشنی منظومه‌ایست بفارسی در ۲۰ بیت .

۳ ـ تاریخ بنای آتش ورهرام نوساری در ۹۲ بیت

٤ ـ مناجات (۱) ۱۲۷ بیت که درسال ۱۲٤۳ یزدگردی سروده

٥ ـ فروغ آئین کتابی است فارسی در اصول واحکام و تعلیمات دین زرتشت و برای تعلیم نونهالان تألیف گردیده است . امنای مدرسه دینی مـلافیروز آنرا برای تدریس در مدرسه درسال ۱۲۳۲ یزدگردی چاپ نمودند .

٦ ـ ستایش نامه (۲) منظومه‌ایست بفارسی سال ۱۲۲۸ یزدگردی سروده‌شده

۷ ـ پندنامه ایرج (۳) منظومه‌ایست اخلاقی دارای ۱۳۰۰ بیت و در پایان کتاب راجع بنسب خویش و تاریخ اختتام چنین میسراید:

بشد ختم این پند نامه درست — بروز امرداد و ماه نخست

سنه یزدگردی دوصد بر هزار — فزون چهل و هم هشت را کن شمار

---

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بشماره F43 در کتابخانه مهرجی‌رانا نوساری هند

(۲) رجوع شود بنسخه خطی بشماره F56 در « « « «

(۳) « « « « F43 در « « « «

تو نام مصنف در این نظم خوان	مرا کمترین بنده ایراج بدان
منم پور دستور سهراب نـام	که او کرده اندر گروشمان مقام
بداو پور کاوس دستور مه	و هم رهنما بود در دین بـه
هم از نسل ماهیار رانا بد او	که او بود دستور نامی نکو
بنوساری اندر ورا بد وطـن	بد او نـامور سروز انجمن
ز نسلش منم بنـده کمترین	بروحش ز ما باد صـد آفرین

۸ ـ تفسیر پر گرد ۲۲ وندیداد. منظومه‌ایست فارسی در حدود ۶۰۰ بیت و درروز ما نتره سفند وماه آذر سال۱۲۴۹ی نظمش آغاز شده

۹ ـ پاسخ بشش پرسش مهربانجی مانکجی ست در خصوص انجام مراسم جشن و آفرینگان تیر وبهمن ماه این رساله گجراتی در سال ۱۲۴۰ی تدوین گردیده

۱۰ ـ ترجمه گاتها از اصل ترجمه پهلوی روز تیر وماه اسفند ۱۲۵۳ی بآخر رسیده است.

۱۱ ـ توضیح مسائل غامضه مذهبی ومراسم پیچیده دینی بگجراتی در سال ۱۲۶۶ یزدگردی تحریر یافته.

کلیه تألیفات فارسی دستور ایرج جی بغیر از کتاب فروغ آئین روی طبع بخود ندیده است.

موبد برزو

موبد برزو پور دستور قوام‌الدین پور موبد کیقباد سنجانا ساکن نوساری و شاعر شیرین سخن پارسی است . نظم جاماسب نامه رابخواهش پدر درمدت یکماه تمام و دز روز ورهرام وماه خرداد سال ۹۸۵ یزدگردی آغاز نمود . این ابیات از اوست، که از اهورا مزدا برای ایرانیان خوشی و ترقی دین را درخواست می‌کند.

خدایا تو دین بهی تازه کن	همه دیو و اهریمن آواره کن
بهی دین ، تو همواره‌پرنور دار	به ایرانیان رامش و سور دار

راجع بخود ونظم جاماسب نامه (۱) گوید ،

چو برزوی سنجانهٔ هوشمند	بشرم اندر اینکار رانده سخن
بگلشن گلی را بیاورده‌ام	ببحر اندرون قطرهٔ برده‌ام
بشوخی بیاوردم این قصه ها	به میخانه‌ئی مل چه ارزد بها
بچیدم ز هر خرمنی خوشه‌ئی	که گردد از آن‌خوشه‌ام توشه‌ئی
کشیدم ز هرکان گهرهای چند	که گردم از آن‌درجهان سودمند
منم بندهٔ دین . برزو بنام	بباشد بنوساری اندر مقام

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بنشانی (S121) محفوظ درکتابخانه مهر جی رانا نوساری گجرات .

چو بنیاد این نظم کردم بسنج	گذشته ابر نهصد هشتاد و پنج
پس از فوت روز شه یزدگرد	بید ماه خرداد ای پاك مرد
من این قصه آنروز کردم بسر	بروز ورهرام فیروزگر
بیکماه این قصه کردم تمام	ز دادار داور رسیدم بکام
همی آنچه دیدم بگفتم چنان	زگفت بزرگان عالی مکان
بگیری گر از نظمهایم شمار	بود چهار بیست ابر دو هزار
ببین در تماشای گلزار باغ	از این نظم خواندن بکن دل فراغ
هم از عقل زیور بر او کرده‌ام	ز میدان یکی گوی خوش برده‌ام

دستور برزو بعلاوه جاماسب نامه اشعار مختلفه دیگر نیز دارد ، مانند آغاز کیفیت شاه جمشید در پارس که هفت چیز از حکمت خودساخته بود ـ نصایح ـ گردش روزگار و حکایت جوان و پیری ـ پرسیدن رأی چهار سخن از وزیر (۱) شناختن قدر کاتبان وقدر کتاب ـ تمجید از دوست و اشعار مختلفه دیگر:

موبد برزو با زرتشتیان ایران هم طرف مکاتبه بوده و یك نامه از یزد در حدود سال ۱۰۲۲ یزدگردی در جواب نامه او نوشته شده که در بخش سوم کتاب آمده است .

فرزانه استادبمان

فرزانه استاد بمان پور خدابخش پور دینیار از دانشمندان دین دوست وخادم فرهنگی همگروه از اهالی قریه مریابادیزد است .

در دوران طفولیت در دبستان شهر بنیاد نهاده فرزانه مانکجی نزد فرزانه استاد جوانمرد دانش بیاموخت و با تأسیس دبستان کیخسروی در آنجا بتدریس

(۱) ایضاً همان کتابخانه بنشانی (F50)

و تعلیم کودکان همگروه پرداخت .

در اواخر عمر چون از آن دبیرستان باز نشسته‌شد آقای میرزا سروش لهراسب سردبیر دبستان دینیاری ، بنگـاه فرهنگی موبدان نظر بحسن خدمات دیرینه فرهنگی‌اش او را بتدریس در دبستان دعوت‌نمود وتاهنگام در گذشت در سال ۱۲۸۰ یزدگردی بکار فرهنگی اشتغال داشت .

فرزانه بهرام پور رستم

فرزانه بهرام پور رستم خسرو آبادان بهرام نرسی آبادی متخلص بمسکین از تربیت‌یافتگان وشاگردان فرزانه مانکجی لیمجی‌هاتریا میباشد . در سال ۱۲۸۲ هق (۱۲۳۵ یزدگردی) باتفاق ۱۲ نفر کودك زرتشتی از کرمان وبیست نفر ازیزد بخرج آن فرزانه بتهران رهسپار و درآن دیار بتحصیل دانش پرداختند . چون فرزانه بهرام براستی ودرستی و فهم و دانش از همکنان برتر بود ، فرزانه مانکجی او را در سال ۱۲٤۵ یزدگردی بنیابت خویش و آموزگاری دهشنی دبیرستان زرتشتیان تهران انتخاب کرد و هنگام مسافرت بهندوستان و اطراف او را بجای خویش منصوب نمود و بنمایندگی اکابر صاحبان پارسی مفتخر ساخت . فرزانه بهرام فارسی و عربی‌را نیکو میدانست و ازدانش انگلیسی وگجراتی والفبای دین دبیره نیز بی‌بهره نبود ، طبعی موزون داشت و در خدمت بهدینان بسی فعالیت و مساعی ابرازداشته ودرتهران اقامت گزید.این ابیات‌ازاوست که‌درمدح‌ناصرالدینشاه گفته :

غوث زمان غیث دمان ظل کردگار

شاهنشه زمین و زمان شیر روزگار

از ضرب تیغ زهرهٔ دشمن کباب کرد

دشمن کش است در صف میدان کارزار

شاهان هفت کشور همه بندهٔ درش

دارای روزگـار و فریدون نامدار

یکی از زرتشتیان یزد مقیم بمبئی تحت نام مستعار خدابنده از آنجا کـه «حسود را چکنم کو ز خود برنج دراست» در۲۵ فوریه ۱۸۷۷ مسیحی برابر۱۲۴۷ یزدگردی در یکی از جراید بمبئی برخلاف فرزانه محترم و هم فرزانه مانکجی صاحب که براستی ناجی زرتشتیان محسوب میگردد ، یك سلسله دروغهائی منتشر و خدمات حسنه آنها را بد قلمداد نمود .

دانشمند محترم پس از اطلاع ازواقعه جواب آن بدگوئیها و دروغها را داد و مشت دروغگو را باز کرد ولی باز همـان نویسنده دست از خوی زشت خویش برنداشته و در۲۸ اکتوبر همان سال یك سلسله ناسزاهای دیگر برخلاف فرزانه مانکجی و فرزانه بهرام درهمان روزنامه نوشت ولی اینـدفعه خود مدیر جریده پاسخ دندان شکن بنویسنده آن داد .

فرزانه محترم صاحب تألیفات چندی است که بنام حامیان و پرورندگان خویش نوشته و در بنگاه خاور شناسی خورشید جی کاما . بمبئی جـزو کلکسیون مانکجی هاتریا ضبط و از قرار زیر است :

۱ ـ هادی جنت منظومه ایست اخلاقی بنام مانکجی بنشانی (H.p.ms383)

۲ ـ جامع صفات مانك بنام مانکجی بنشانی (H.p.ms 382)

۳ ـ سر رازیزدانی ، رساله ایست دینی برای نوآموزان بنام مهربانجی پانده بنشانی (H.p.ms 221)

٤ـ دیوان مسکین ، منظومات اوست بنشانی (H.p.ms 361)

۵ ـ تاریخ تباهی فارسیان بیشانی (H.p.ms 242) بخواهش منیف پاشا وزیر فرهنگ دولت ترکیه درسال ۱۲۹۶ هجری تألیف و در چهار نهاد بانجام رسانید .

نخست باعث تباهی وتفریق سلطنت پارسیان . دوم کسانیکه پس از استیلای اعراب در هر دیار فرمانروائی کرده وفارسی مذهب بوده‌اند . سوم ستمهائیکه پس از تسلط اعراب باین گروه رسیده و حالت ایشان تا این زمان . امید است که روزی این رساله بزیور طبع آراسته گردد .

۶- نامه بانجمن وپنچایت یزد بنشانی (H.P.ms 357) این رساله در حدود سال ۱۲۴۷ یزدگردی بریش سفیدان و بزرگان قوم و اعضای پنچایت نوشته و آنها را بانجام وظایف اجتماعی تذکر و بخشی از خدمات فرزانه مانکجی را یاد آوری مینماید . این نامه چون معرف اوضاع اجتماعی وزندگانی زرتشتیان آن دوره است آنرا باحذف فقراتی برای اطلاع عموم در اینجا نقل مینمائیم :

« عالی سروران فرخنده فر و مهتران دانشور فرخ گهر دستوران وموبدان وپنچایت وریش سفیدان بهدین هرمحال از دارالعبادهٔ یزد را بعرض اخلاصمندی مصدع است که بر خاطر شریف آن والا سروران آشکار وعیان است که در دوازده سال قبل این بنده یزدان بهرام‌بن رستم راسرکار فخامت آثار خداوندگار با دانش و داد و خدیو یگانه فرخ نژاد مانکجی صاحب از یزد بهمراه آورده در دهشنی دبیرستان تربیت فرمود که از بخشش حضرت یزدان و توجه آنصاحب‌مهربان بقدر استعداد از فیض علم بهره یافتم . مشهور است :

تخمهٔ پاك ببايد كه شود قابل فيض

ورنه‌هرسنگ و گلی لؤلؤومرجان‌نشود

در سه سال از این پیش آنصاحب معظم بحسن‌ظن خویش بصلاح وصوابدید ریش سفیدان بهدین مقیم تهران و امضای اکابر صاحبان هندوستان بنده را مأمور بمواظبت در امور هم آئینان ساکن ایران فرمودند که تاکنون در این خدمت مشغولم .

پس از مأموریت باین خدمت هرگونه‌نوشتجاتیکه صاحب معظم مادام‌اقامت در این مملکت با بهدینان ایران و اکابران هند و بزرگان کشور و علمای اسلام

محض ترقی همدینان و رعایت فارسیان ورفع ظلم وستم از ایشان کرده ومحاسبات موقوفات و ارسال ومرسولی باهر کس را بتصرف این بنده داد تا از عمل امورات سابق مطلع و مستحضر وآگاه و مخبر گشته هر امر که صلاح و صواب همدینان بینم بگزینم ودر انجام اقدام کنم و بطریق نصیحت فرمودند ازهر کس بدی ونافهمی معاینه آید ونادرستی وزیان مشاهده شود اغماض روا دارم و بخاطر نیارم و از آن بگذرم و بعوض در هر حال خیر طایفه را منظور دارم و در انجام آن مفطور و مجبول باشم که گفته‌اند :

بدی را بدی سهل باشد جزاء — اگر مردی احسن الی من اساء

از آنجائیکه مثلی است مشهور « ازکوزه همان برون تراود که در اوست» اگر شخصی بمقتضای کردار ونژاد وفطرت خود بگمراهی گراید و از بدی دست بازندارد من ازکرده خویش و نیکی نادم نشوم و دست نکشم بلکه همان کس را نیکخواه باشم و این گفته یاد آرم :

شخصی بد ما بخلق میگفت — ما چهره ز غم نمی خراشیم

ما نیکی او بخلق گوئیم — تا هر دو دروغ گفته باشیم

خلاصه چون از ملاحظه دفاتر پنچایتی و نوشتجات بعضی مطالب که‌خیر و ترقی طایفه درآن مبرهن بود مشاهده نمود تکرار و مذاکره لازم نمود .»

« نخست آن صاحب معظم برسمی که باید وقسمی که شاید باکمال احترام ونهایت عجز و انکساراز فلاکت و گرفتاری فارسیان ایران ، اکابران هندوستان را آگهی داد ترغیب و تحریص بتقویت و همراهی ایشان نمود که پولی فراوان دادند که ازآن دخمه‌ها و عبادتگاه ساخته زیارتگاه و آتشکده‌ها تعمیر و پرداخته آمد مدارس ودبستانها محض ترقی وتربیت بهدینان برپای کرد و پسر و دختران بیکس و فقیر را تزویج و سدره پوشیدن که بکلی در ایران متروك و منسوخ بود باز ترویج داد و بسی سدره برایگان مر بهدینان را بخشید و روش سدره پوشی مر ایشانرا بیاموخت و بغیر از این امورات که عموم بهدینان مطلعند انجام داد . پس

بر آن سروران واجب آنست که اماکن موقوفه را دایم مواظب باشند که خرابی بهم نرساند وهر کس هنوز سدره نپوشد هدف تیر لعن و آماجگاه پیکان طعن سازند و بپوشیدن وادارند.

« دوم برخی قواعد آئین بهی که ایرانیان از شدت صدمات زمان و رنج و انقلاب جهان بر طاق فراموشی ونسیان نهاده‌بودند باز هدایت نمود و آگهی بخشید منجمله روش سدره پوشی و اوستای آن ورسم خدمتگزاری آذر ورهرام و قانون عطریات و بوئیدنیهای خوش نهادن بر آتش وقاعده دخمه ساختن واوستایش وجز آن بنمود و سگ بردن بدخمه و تر کش ساختن بر گاهن ممنوع و متروك داشت که در دفاتر پنچایتی مذکور و مسطور است و بر آن سروران والاگهر و مهتران فرخ سیر واجب آنکه همت گمارند و همگان را بدان دارند تا بهمان قسم عمل عمل آرند تا پاك یزدان جزای جزیل عطا فرماید. که گفته‌اند الدال علی الخیر کفا عله .

« سیم بمضمون الصحبت موثره :

بابدان کم نشین که صحبت‌بد	گر چه پاکی ترا پلید کند
آفتاب بدین بلندی را	ذرهٔ ابر ناپدید کند

فارسیان ایران از کثرت مراودت و مخالطت و فزونی مجالست ومعاشرت با دروندان بعضی رسوم‌شنیعه وقواعدقبیحه که مخالف دین بهی بود فرا گرفته‌منجمله شرب دخان از چپق و غلیان وقتل زندبار در ایام معین باسم قربانی و اکل لحوم گاو و اشتر وطرب کردن اندرقفای اموات وساز و چنگ زدن و رقصیدن در آن اوقات واقدام بشرب خمرو مسکرات اندر روز ومست شدن و اندر معابر وشوارع و کوچه و بازار گشتن و نسوان بی‌پرده ببازار رفتن و اندر معابر نشستن و چرخ رشتن و نیمشب بچرخستان شدن و بقوانین اهل اسلام بواسطه آخوند و علمای مسلمان درهنگام تزویج عقدبستن وزیاده ازیك زن‌خواستن و کناسی کردن وریش وناخن و دست و پا را حنا ورنگ نهادن ومانند کولی شلوار تنگ کوتاه پوشیدن

که از ران تا پنجه پابرهنه بود ودلاکی و از سرتراشیدن وحمل میت غسل‌نکردن وغیر از این بسیار امورات که منافی کیش بهی ونقص شأن بهدینان و اندر ایران معمول و مصطلح بود برانداخت و متروك ساخت که همگان را بیاد و اندر دفاتر پنچایتی نگاشته است .

پس‌سزاوار آنکه‌اگر نااهلی‌بمفاد العادت کالطبیعت الثانیة
خوی بد در طبیعتی که نشست نرود تا بروز مرگ از دست

هنوز باین نامحسنات قبیح و چنین امورات شنیع قیام و اقدام کند نگذارند و از ارتکاب باین اعمال‌بازدارند .

«چهارم از بابت پول سری ظلمهای فراوان و ستمهای بی‌پایان بر بهدینان ایران وارد بود واز جانب‌حکام وضباط و کدخدایان ورؤساو پاکاران وغیرهم‌متواتراً بر وجه مسطور افزوده دوسه مساوی بل بیشتر بانواع صدمات و رسوائی و اقسام زحمات و فضاحی اخذ مینمودند و آنهم از رعایای فقیر بیچاره آنان که استطاعتی داشتند قدم باز پس میگذاشتند و کس را بر ایشان دسترس نبود وبمضمون.

ید ظلم جائیکه گردد دراز نبینی لب مردم از خنده‌باز

از شدت تعدی که هر ساله در خصوص این وجه سری بر مظلومین میشد و بیناموسیها که از ستم محصلین وقوع مییافت اکثر بهدینان پراکنده و بیخانمان گشته بسیاری از آئین بهی و دین با فرهی بری و عری شدند . صاحب معظم الیه بتحمل صدمات و زحمات فراوان و مخارج کلی این درخت ظلم را مقطوع نمود که کالشمس فی‌وسط‌السماء برهمگان واضح وعیان و جائیکه عیان است‌چه‌حاجت ببیان است . معهذا بر آن سروران واجب است چنان کنند که دیگر این‌ستم شیوع نیابد و این درخت گناه باز برنیاید .

«پنجم همه ساله باسم پیشکشی مبلغی از رعیت‌بیچاره اخذ میکردند ودر آن ضمن مباشرین و مداخله کنندگان تعدی و زیادتیها مینمودند و این رنجی بزرگ و بلائی سترك بود مررعیت را . صاحب مزبور آنرا متروك ومنسوخ‌داشت وبعوض

اینکه برای یکی دونفر فزون از صد تومان مخارج شدی و بهدر رفتی و بررعایا ستم شدی اکنون از خویش بهمان مبلغ بل کمتر دویست نفر را راضی میکند و برحرمت وعزت طایفه افزوده که چنانچه سابق بهدینان راباسامی زکیکی که گبر و مجوس و نجس باشد میخواندند اکنون بر عکس باسامی حسنه و شایسته که فارسی وزرتشتی باشد میخوانند ومینویسند . معهذا لازم است که دایم ساعی وجاهد باشیم که یوماً فیوم ترقی ونیکنامی تحصیل کنیم و کمافی‌السابق باز پس نیفتیم و مانند پیش یکدیگر را گبر و مجوس نخوانیم و ننویسیم و از اظهار سخنان ناقابل وقبیح و کلمات ناشایسته وشنیع مجتنب و برحذر باشیم و حرمت خود نگاهداریم تا جددینان هم حرمت مانگهدارند و بحقارت بر ما ننگرند .

من اگر خویش را نمی شایم　　　دیگران را چسان بکار آیم

« ششم ببهانه پول قصابی ودارو‌غگی وعوارض وسایر مخارج اتفاقیه درسنوات قبل رعایای بیچاره را اذیت وآزارمیکردند و مابین فارسیان هم ازاین بابت خصومت و عداوت حادث میگشت . صاحب معظم‌الیه در این باب هم قراری سخت نیک و نهاد که هر که عروسی و دامادی کند یا گهنباری بخواند وجهی قلیل باسم مخارج محل بدهد که جمع شود و درهنگام لزوم بازاء مخارج اتفاقیه داده آید تابرای آن بر رعایا ستم نیاید وخصومت نزاید . ازآن خجسته سروران امیدوارچنانم که توجه فرمایند که بموجب همان قرارداد معمول باشد و اختلال نیفتد که این مشتی باقی مانده آسوده باشند .

« هفتم رسم بود که اکثر از جاهلان و نا اهلان بهدین ببهانـه‌ئی مسلمان شدندی و اقوام و اقارب خویش را اذیت و آزار کردندی و هر چه داشتند باسم میراث بردندی ولی صاحب معظم مادام اقامت یزد هنگام حدوث ووقوع این نوع امور باکمال مدارا وملایمت ونهایت مهربانی و محبت بتقویت انـدرز و نصیحت ایشانرا ممنوع میداشت و ببمبئی میفرستاد . معهذا آن سروران هم باید هر که را نفس اماره بگمراهی برد و برآن دارد که بکجی راه سپرد بمواعظ ونصایح اوراهدایت

نمایند و از گمراهی بازدارند .

« هشتم گاهی مابین بعضی از بهدینان از بابت معامله و داد وستد و غیره کدورتی صورت میبست ومنازعه ومجادله واقع میگشت که بمحاکمه و مرافعه و عرض و داد درنزد حکام‌شرع و عرف میکشید . صاحب‌معظم‌الیه ایشانرابازمیداشت و رفع فتنه و فساد میکرد که خصومت بمحبت و عداوت بمؤدت تبدیل میگشت . بدان قسم آن سروران نیز باید اقدام واهتمام ورزند که گرد عداوت ونفاق‌بهدینان بنشیند و فتنه وفساد برخیزد که باعث تباهی طایفه نشود که گفته‌اند :

ستیزه بجائی رساند سخن	که ویران کند خاندان کهن

« نهم سابق دایم اوباش و اشرار بر طایفه انواع تعدی میکردند واز بیوتات و شوارع اموال ایشان رابسرقت میبردند و اگر از اهل‌اسلام مدیون شخص‌فارسی بود منکر میشد ونمیداد و اگرمسلمانی ازشخص فارسی طلبکار بود انواع‌اجحاف وتعدیات میکرد صاحب معظم‌الیه بتدبیر و کمك اولیای دولت وامنای شریعت‌دفع نمود . بدان موجب‌بر آن برادران واجب‌است که محض وقوع هر واقعه وحدوث هر حادثه در رفع آن همت گمارند و زیاد شدن نگذارند که مشهور است :

سر چشمه شاید گرفتن به بیل	چو پرشد نشاید گذشتن به‌پیل

وهم ازچگونگی مر این بنده‌را اطلاع دهند که حتی‌المقدور والامکان‌اندرخدمت‌گذاری تحصیل خدمت کند.

« دهم سابقاً هروقت هریك از بهدینان را بنوشتن شراکت‌نامه و اجیرنامه‌و وقفنامه‌وقباله‌وغیره‌احتیاج میافتادچون احدی‌از بهدینان ربطی نداشت‌لابد درنزد مسلمانان مینوشتند و آخر در آنها فساد بروز میکرد صاحب معظم‌الیه مادام‌توقف ایران هر گونه نوشتجاتیکه برای بهدینان لزوم بهم میرساند بقسمی کـه باید و رسمی که شاید بواسطه میرزای خود نگارش میداد .

اکنون این بنده را ازپاك یزدان آرمان چنانست که بتوانم ازعهده این‌نوع خدمت در حق همدینان بنهایت خوبی بر آیم ودرهنگام‌لزوم حتی‌المقدور مسامحه

و غفلت ندارم و دریزد ملا جوانمرد شیر مرد و در کرمان ملا افلاطون اسکندر هستند که ایشان هم از تربیت یافتگان در دهشنی دبیرستانند و مهارت وربطی کامل دارند و در انجام این‌نوع خدمت هم مسامحه نخواهند ورزید .لهذا بهتراینست که نگذارید من بعد بهدینان محتاج غیر ملت باشند که گفته‌اند :

بغمخوارگی چون سر انگشت من — نخارد کسی در جهان پشت من

« یازدهم مثلی است مشهور:

نیکی چو از حدبگذرد — ابلـه گمان بد برد

وفرموده بزرگان است : هرجا که گل است خار است و برسر گنج‌مار است. گنج و مار و گل وخار وغم وشادی بهمند . چون بسعی وجهد صاحب معظم اینهمه امور که تمام خیر و صلاح طایفه است انجام گرفته بر همگان واجب است که تا روز واپسین ایشان را دعاگو وشاکر باشیم‌تا کسی مارا حق ناشناس نخواند وبی‌حقوق نداند که گفته‌اند : سگ را اگر خدمت کنی بهتر که بی بنیاد را .

« بعکس ، همینکه صاحب معظم پس از اتمام امور از یزد بتهـران آمد نااهلان و بد اصلان بمقتضای فطرت خود بمفاد کل الانایترشح مافیه کاغذی چاپ کرده بعوض اظهار امتنان و تشکر برایشان بهتانها نوشته بودند که اکابرصاحبان بدون اطلاع صاحب ، چاپ کنندگان آنرا در بمبئی جسته کذب و ناراستی آنرا برایشان ثابت و آشکارا نموده در اظهار نامه خویش چاپ کردند وحاصل آن‌این شد که این بدنامی تا جاویدان بنام ایرانیان ماند و حق ناشناسی و ناراستی و بد ذاتی باسم بهدینان ایران اشتهار یافت که مایهٔ خجلت و شرمندگی عموم‌دینداران است .

چون ازجانب ریش سفیدان و بزرگان بهدین ایران آن اشخاص راملامت نکردند باز در پنج شش‌سال قبل کاغذی باکابر صاحبان نوشتند باسم ریش سفیدان یزد بمهر سیزده‌نفر و هم کسی پیاپی بسیار سخنان ناشایسته در روزنامه چاپ نمود بدون اظهار اسم پدر خود . از ملاحظه آنها بنده از صاحب پرسیدم که در جواب

اینها چه میفرمایند فرمودند :

«جواب ابلهان خاموشی است و چنین نادرستیها را جواب نیست، چه میل من این بوده وهست که هرچه مصلحت خود و رضای خالق و خیر بهدینان در آن دانم غفلت نکنم مرا با کسی کاری نیست هر کس هرچه خواهدبکند و بگویدبمفاد کلما ان‌تزرع فیحصد هر کسی آن درود عاقبت‌کار که کشت . »

بنده چون این‌شنیدم خاموش شدم‌چندی‌نگذشت که اکابر صاحبان‌هندوستان کتابی چاپ و دروغگویان را روسیاه و مفتضح نمودند ویك ثمره آن این شد کـه باعث بدنامی کل بهدینان گردیده و سالهای دراز خواهد ماند و نتیجه دیگر آنکه صاحب معظم از اهتمام در عمل مدارس که در یزد و کرمان بود استعفا ودوری‌نمود و از اکابر صاحبان خواهش کرد که بخود ایرانیان واگذارند و ایشان بالکلیـه موقوف کردند .ولی‌باز صاحب معظم محض‌ترقی بهدینان‌خواست که اطفال‌دهشنی دبیرستان را زیاد کند و محض این ملا مرزبان اردشیر را پانزده تومان نقد داده به‌یزد فرستاد او هم رفت و چند نفر را تعیین نمود ولی بداصلی حسود که پنداری واقعاً این شعر راحکیمی از زبان‌او نقل کرده ،

سخن درست بگویم‌نمیتوانم دید   که‌می‌خورندحریفان‌ومن‌نظاره کنم

اخلال کرده نگذاشت کسی از فیض رحمت حق که علم و دانش است مستفیض و بهره یاب گردد و از آنجهت و بسببهای دیگر دهشنی دبیرستان هم موقوف شد که اکنون صاحب معظم از خود مخارج‌میکند . حاصل‌این آنکه میبایست بسیاراطفال مثل ملاجوانمرد شیرمرد وملا افلاطون وغیره ازعلم مستفیض و بهره‌یاب شوندبی نصیب ماندند و گناه این بگردن معاندین ومفسدین خواهد بود . باری مثل‌مشهور است :

گندم ازگندم‌بروید جو ز جو   از مکافات عمل غـافل مشو

اینهمه جسارت برای آن بود که آن سروران بدانند که : هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست . از شامت اعمال ووخامت افعال این اشخاص است که

این نتایج بروز میکند . پس ازاینگونه اشخاص اجتناب و احتراز اولی

مکن با بدآموز هر گز درنگ — که انگور گیرد ز انگور رنگ

« دوازدهم البته همه آن سروران را بیاد است زمانیکه تحمل مشقت امور موقوفات یزد محول بسرور محترم ملا دینیار بامس بود بعضی اشخاص بهـر قسم توانستند بهر گوشه و کنار و نهان و آشکار درصدد اذیت و آزار بودند وایشان را متضرر نمودند که ایشان هم دست کشیدند و آنوقت تحمل این زحمت بسرورمکرم ملا شهریاراین مرحوم بهرام مهربان واگذارشد که ایشان توجه مینمایند آنرا هم نتوانستند تحمل کرد و ایشان راهم آرام نگذاشتند. عجب است که خود خیری و همتی نمیکنند و دیگری را هم نمیگذارند ، واقعاً حالت حسودسیم است که میگفته چون کسی با کسی نیکی کند من رنجور شوم . لیکن گفته شیخ سعدی دراین مقام سخت مناسب است :

گر نبیند بروز شب پره چشم — چشمهٔ آفتـاب را چه گناه

راست خواهی هزارچشم چنان — کور بهتر که آفتاب سیاه

« باری چون دانستند که حال این بنده خاکسار قبول این خدمت کرده‌ام و بر بنده واگذار است . خدا ناشناسی شیطان صفت بمضمون : بر عکس نهند نام زنگی کافور . خدابنده نام برحسب کردار خود درتاریخ ۲۵ فبرواری ۱۸۷۷میلادی (۱۲٤۷) در یکی ازروزنامجات هندوستان بعضی مطالب دروغ وبیپاچاپ کرده بود. مولوی فرماید :

هر که باشد از زنا و از زانیان — این برد ظن در حق ربانیـان

هر که بر گردد سرش ازچرخها — همچو خود گردنده بیندخانه‌را

« چون امورات اینجا باین بنده محول است هر چه دانستم که محض صدق وصدق محض بود درجواب آن نوشتم وفرستادم آنرا بدیده بصیرت وچشم صداقت و راستی ندیده در تاریخ ۲۸ اکتوبر ۱۸۷۷ (۱۲٤۷ی) چیزهایی چند که شایسته حسب و نسب خودش است بافحش وهرزه بسیار نوشته بود که خود صاحب روزنامه

وی را جواب گفته و روسیاهش کرده و از مطالعه آن بنده متحیر شدم و با خود اندیشیدم که بیشك ارتکاب کننده اینکار حرامزاده است و از نسل پاکان و ایرانیان نیست . در این اثنا اسفندیار خدابخش فولاد نام تفتی از یزد باین ولا آمد اتفاقاً بنده را با او تلاقی افتاد . گفت ملا اردشیر بمشارالیه سپرده که بندمرا بگویدشما که ایرانی هستید چرا در روزنامه‌جواب نوشتی از استماع این سخن متحیر ماندم که چرا خدابنده باید بدین‌خباثت اقدام کند وازاین‌معنی نیندیشیده که خاکستر بر هوا ریختن روی خود سیه کردن است وصاحب معظم را بد گفتن خسران دین و دنیای خودش بل بدنامی کل فارسیان اهالی ایران میباشد . فرموده بزرگان است .

ز یك ناتراشیده در مجلسی   برنجد دل هوشمندان بسی

« ظاهراً چون جوان است و بیزحمت ومشقت بدولت ومکنت رسیده از این معنی بیخبر گمراهی پیش گرفته ، پاك یزدان مهربان مر ایشان رابراستی ودرستی هدایت فرماید و از ضلال و جهال برهاند و از اغراض نفسانی و خیالات فاسد باز دارد .

« خلاصه از ملاحظه این حال بنده گمان کردم که بی‌سببی درچنین کار که خسرالدنیا والاخرة وهوخسران مبین‌است اقدام‌نکرده وبیجهتی از راستی که‌هادی صراط مستقیم است منحرف نگشته و اوقات خویش را بکاستی که قاید بنارجحیم است منصرف نداشته . پس درصدد این برآمدم که سبب آنرا دریابم و باعث آنرا بدانم و بدین قصد بثبت و سیاحت صاحب معظم رجوع کردم فقرات ذیل بر من واضح شد .

اول هنگامیکه بنا بفرمایش شت مهربانجی فرامجی پانده در یـزد بتوسط مرحوم موبد رشید پنچایت تعیین شده بود بهیچ وجه درآن‌اسم مرحوم ملامهربان رستم و برادرانش نبود ولی صاحب معظم بعد از ورود به یزد ایشان را هم داخل پنچایت نمودند

دویم - ملا هرمزدیار اردشیر خسرونام که‌در خراسان مسلمان‌شده بهندوستان گریخته و از آنجا بوکالت بعضی بهدینان بجهت ضبط وارسال تنخواه ایشان که در بندر لنگه بود ببندرلنگه رفته بسیاری از تنخواه مزبور راپایمال وتفریط نمود که پس از مراجعت وی بیزد صاحبان تنخواه در صدد مطالبه و بازخواست برآمده در محضر صاحب معظم بثبوت رسانیدند با وجود این صاحب معظم بملاحظه :

تو نیکی میکن‌و دردجله انداز که ایزد در بیابانت دهـد باز

نظر به‌بیبضاعتی ملا هرمزدیار خود ضمانت کرده نگذاشت کسی وی‌را ایذا وآزار کند ومجدداً اذن رفتن بمبئی برای او حاصل نمود .

سیم - چون صاحب معظم‌دریزد با مرحوم ملا مهربان‌رستم همسایه بودمکرر ایشان را نصیحت کرده و برآن داشت که فرزند خود را ببمبئی فرستد تا در آنجا تربیت شوند و در بمبئی تجارت کنند که خیر ایشان در آنست و بعد از وفات آن مرحوم ملا کیخسرو پسرش بتهران آمده صاحب معظم او را تحریك برفتن بمبئی نموده وچند سفارش‌نامه محض معرفی او بربزرگان هندوستان نوشته.

چهارم - ملاخدابخش اردشیر که بخدابخش کر مشهور ومعروف ودرتهران بود وکسب و بضاعتی نداشته صاحب معظم او را بسمت نوکری‌نزد خودنگهداشته و اعانت ورعایت کرده و پس از آنهم در یزد او را معلم‌مکتب‌خانه تعیین‌وبرقرار نموده با وجود اینکه دایم‌الخمر بود وکمتر توجه بحالت تعلیم و تـدریس اطفال نموده نظر به‌بیبضاعتی وپیری ویرا از دیگران زیادتر مواجب میداده .

پنجم بجهت رفع تعدی از ملاخسرو مهربان هنگام اقامت مشارالیه‌دربوشهر هر نوع که خواسته بود از اولیای دولت تعلیقه جات صادر نمود و پس ازآن‌هنگام توقف مشارالیه در بندر عباسی نیز در زمان لازم تعلیقه‌جات صادر و ارسال نموده خاصه بجهت تعویق مطالبات او وزیادتی راهداران وقس علیهذا .

ششم ـ وقتیکه مرحوم نظام‌الدوله بجهت وجه دیوانی ملا رستم مهربان را حبس کرده بود صاحب معظم ضمانت نموده ایشان را خـلاصی داد و از خود وجه

داد و برات بمبئی گرفت .

هفتم ـ محض شیوع خبر قتل مرحوم رشید مهر در تهران اول کسی که بعرض و دادکردن خدمت امنای دولت اقدام نمود صاحب معظم بود ومافوق‌تصور و امکان درآن جهد و قیام ورزید و مبلغی هم از خود مخارج کرده و باحدی‌اظهار و ابراز ننمود .

هشتم ـ وقتیکه جناب جلالتمآب آقای نصیرالدوله گماشته ملارستم راحبس کرده بود صاحت معظم شب رفته واسطه شده او را بیرون آورده و ادعای شخص عارض راهم باطل‌نمود.

«نهم ـ مبالغی که ملارستم در بروجرد و سلطان آباد داشت و احتمال سوخت میرفت صاحب معظم تعلیقه‌جات لازمه صادر و بگماشته ایشان ملاشهریار داد وباسم خود دروصول آن اقدام نمود :

« دهم ـ وقتیکه در بازار یزد عمامه از سرملا گودرز برداشته جوراب را از پای او خارج کرده با بیحرمتی‌بخانه فرستاده بودند صاحب معظم عریضه بقبله‌عالم معروض داشت و با آدم خود بمازندران فرستاده احکام در رفع آن صادر نمود ... سابقاً در یزد ماهوی سوری را نظر بفرموده بزرگان:

ز ناپاك زاده مدارید امید　　　　که‌زنگی‌بشستن نگرددسفید

نجس میشمردند و بخانه و سرای خویش راه نمیدادند بل از دست زدن بدرهای سرا نیز ممنوع میداشتند وصاحب مذکور این رسم را برداشت .

در روزنامه نوشته بود که بهرام یعنی بنده اهل یکی از دهات است من‌قبول دارم و منکر نیستم . یحتمل وی را اطلاع و استحضار نباشد ولی همه بهدینان واقفند ومیدانند واگر ایشان هم از والده خود که کهن‌سال و دنیا دیده‌است بپرسد بایشان خاطر نشان و حالی خواهد کرد که تا این اوقات بزرگان و کدخدایان طایفه اهل دهات بودند . منجمله مرحوم ملا بهرام اردشیر کلانتر خرمشاهی و مرحوم مرزبان کدخدا و مرحوم خدا داد کدخدا ومرحوم اورمزدیار کدخدا که‌از

متأخرین و مشهوراند و از آن گذشته بزرگی بدست و زبان است و قدر بزرگی نباشد نشستن بصدر . شهری بودن هنری نیست و دهاتی بودن نقصی نه . بسیار بوده که از دهات بزرگان وعلمای جلیل‌القدر برخاسته‌اند .

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند

نه هر که آینه سازد سکندری داند

« ولی مقصود از دهاتی نوشتن اینست که در هندوستان‌دهات جائی راگویند که ده بیست منزل از شهر دور باشد و اهالی آن ازعقل وخرد مهجور . وخواسته بر اکابر صاحبان مشتبه نماید ولی اینقدر نیندیشیده که که اگر اکابر صاحبان از کسی بپرسند که نصر آباد تا شهریزد چندمنزل مسافت دارد جواب خواهد گفت مسافت آن بقدری است که اگر در صبح زود گاوی در نصرآباد بانگ کند درشهر شنیده میشود آنوقت اعتبار قول ایشان چه مقدار خواهد بود . الحق نیکو گفته است .

از غرض کینه‌ها بپا گردد — از غرض دیده‌ها عمی گردد

« ولی ... همچنان‌بدولت دنیا مغرور گشته که چراغ‌علم وعدل را ببادهوای نفس وغرض کشته و بلعنت خدا گرفتار آمده دیگر ایشان بملاحظه دروغگوئی و فتنه انگیزی از اظهار اسم خود خجالت کشیده و بملاحظه از نوشتن اسم پدر خود شرم داشته واسم خود وپدر خودرا پنهان ساخته باسامی دروغ دایم فتنه میکنند ولی بنده بروشنی روان ویاوری یزدان هر چه راست و درست است باسم خود آشکارا نمودم باری اگر ایشان باز هم از غرض وحسد و کذب وناراستی بازنگردند برمن واجب آید که هر چه دانم برحسب سندات که در دست دارم آشکارا کنم آنوقت ایشان را ازمن حق گله نخواهد بود . آن سروران زحمت کشیده این فقره را به ایشان و کسانشان اطلاع‌دهند وبگویند : النجاة فی‌الصدق کماان‌الهلاك فی‌الکذب

راستی آور که شوی رستگار — راستی از تو ظفر از کردگار

« خیال این بنده یزدان‌بر افتضاح و بیان ناراستیهای‌او نبوده ونیست وحاشا

وکلا که براین معنی رضایت نداشتم که کذب و غرض و افساد و افعال او آشکارا کنم . ولی بفرموده بزرگان که گفته‌اند :

اگر بینی که نابینا بچاه است　　　اگر خاموش بنشینی گناه است

« چون استنباط شد که غرض دیدگان از دیدن‌را صداقت و حقانیت بسته خواستم تا حجاب غفلت وجهالت از برابر چشم او برداشته وروی ازاین کردار بر کاشته آید این بود نخست که آن فقرات نامعقول که سراپا دروغ ومطلبی بیفروغ بود اندر روزنامه خواندم . نامهٔ بنظم بخود او نگاشتم که شاید شرم آردو ازکجی وکاستی و کردار بد وناراستی باز دارد ولی چه سود که آن مایه سخن مایهٔ انطفاء آتش غرض و حسد او نشد که گفته‌اند .

برسیه‌دل‌چه سود خواندن وعظ　　　نرود میخ آهنین بر سنگ

بلکه بیشتر مایهٔ افساد او گردید چنانکه بازکسان او در بمبئی پدر واقوام مستر پشوتن جی را متوحش کرده‌اند که در اینجا سرکار خداوندگار صاحب وی را ایذا و آزار کرده وهم خود بتوسط شت جهانگیر جی باکابر صاحبان اخبارداده که سه سال است و جوه خیریه نرسیده باوجود اینکه هر سال تعلیقه‌که از این بابت صادر گشته که دریزد حاکم مطالبه وجه که در اینجا پرداخته شده ننمایدبه۔ توسط یاباطلاع ملارستم بوده .

«پناهیم به یزدان از منش وخوی بد وزشت گمراه کننده‌وبراه ناخوب‌برنده رنج دهنده آزار رساننده

گوش بندد‌غرض از استماع　　　چشم را دوزد طمع از اطلاع

« چون این قسم مشاهده افتاد لابدمزاحم شدم شایدآن برادران‌اورانصیحت نموده از خیال بد و راه کج باز دارند . خداوند همگان را بفر راستی پرستگاری اندر رساند و ببداندیشی و نابکاری نگمارد . ایدون باد تراج

فرزانه بهرام رستم پس از ۱٤ سال معلمی دهشنی دبیرستان زرتشتیان تهران بنیاد نهاده فرزانه مانکجی صاحب و اداره امور اوقاف اکابرصاحبان درعین‌جوانی

بروز مهر ایزد و ماه اردیبهشت سال ۱۲۴۹ یزدگردی رهسپار جهان باقی گشت . مانکجی صاحب از فوت نابهنگام او بسیار محزون شد . فرزانه افلاطون متخلص بافسر در مرثیه او مینویسد .

غم دنیا مخور ای دل دمادم	که نبود حاصل دنیا بجز غم
خصوصاً آیت دانائی وهوش	جهان جود بهرام ابن رستم
زنصرآبادیزدش‌مسقط‌الرأس	ولی در رتبه زان مردم مقدم
ز تصنیفات و نظم و نثر ماند	نکو نامی از او تا دور عالم
زبان انگریز و هند وایران	حجازی وپهلوی وزند باهم
چهار و ده سنه‌از هوش‌بودی	دبیرستان دهشنی را معلـم
درایران‌خاصه‌اندریزدو کرمان	امور طایفه از وی منظم
حکیم کاردان مانکجی راد	که او را هست دانائی مسلم
چوجانش‌پرورش‌دادونفرمود	دریغ ازوی نه‌دینار ونه‌درهم
بر صاحب شدم از بهرپرسش	درآنروزی که‌زین‌غم‌بوددرهم
بگفتم‌درچه روزاینغصه روداد	جوابم داد با چشمان پر نم
مه اردیبهشت و مهر ایزد	بامر ایزد آن دارای عالم
هزار ودوصد وچهل‌رفته بانه	ز عهد یزدگردآن وارث جم
تو نیزازدوستی‌آنسانکه دانی	یکی تاریخ انشا کن همین‌دم
دوبراعداد افزودافسرو گفت	بمینو جان او گردید خرم

موبد بهرام

موبد بهرام شاعر زرتشتی ایران زمین است بسیاری از اشعار و مخمسات او در جنگی بنشانی (HPms 212) در بنگاه خــاورشناسی کاما بمبئی محفوظ است .

از هویت این شاعر بی اطلاعیم ونتوانستیم خبری از اوبدست آوریم. در زیر ابیات چندی است از مخمسی که در ستایش فرزانه مانکجی هاتریا گفته است:

خدای هر دوجهان ره‌نمان مانکجی

هزار رحمت حق بر روان مانکجی

بهشت پــاك بود آشیان مانکجی

بزیر چرخ مبادا زیان مانکجــی

هزار رحمت حق بر روان مانکجی.

سخن بگویم وبشنو اگر سخن‌سنجی

ز نیکنامی جمشید جی بن‌جی جی

ز بهر آخرت خویش میبرد رنجی

بخرج دین بهی میکند زر و گنجی

سخای زیور او شد عیان مانکجی

ز تخمه دان کیان تخمه شهی باشند

ز ساکنان بزرگان ممبهی باشند

فرشتگان خداشان بهمرهی باشند

بدین پاك خدا مـذهب بهی باشند

نگه بدار خدا سروران مانکجی

دستور بهرام کرمانی

دستور بهرام پور هیربد اسفندیار پور فریدون پور انوشیروان کی نژاد از فاضلان و شاعران زرتشتی کرمان زمین و در دوران فتحعلی شاه قاجار میزیست . دستوری بود دانشمند و وارسته . بسیاری از اخلاقیات و مراسم مذهبی زرتشتی را برشته نظم درآورده . مخمس مفصلی دارد راجع بفضیلت گهنبار و آفرینش که در بعضی خرده اوستاها و در پندنامه ملا فیروز بطبع رسیده . مخمس نامبرده در سال ۱۲۳۱ هق (۱۱۸۵ی) سروده‌شده گوید:

گفتم چو این مخمس عالی‌ـبزیب و فر
شاه زمانه بود فتحعلــی شه قجر
از عدل و داد و دین چو انوشیروان ثمر
وز یاغیان ملك و ز دزدان نبد اثر
گویا در این زمانه سلیمـان بیافرید
ایزد مرا به آخر کیهان بیافریـد
از گـردش معلق و آرایش فلك
وز شاعری شداست دل مـا پر از نمك
گفتم ز هجریه سنه در عهد این ملك
تاریخ هزار سال و دوصد بود وسی و یك

در مدح ابراهیم پیغمبر سروده است:

بنده داور است ابراهیم پدرش آذر است ابراهیم

عهدفرعون وبدرك نمرود دشمنش کافر است ابراهیم

نارنمرودچون‌فروزان‌شد آتشش‌چاکراست‌ابراهیم

نارسوزان‌براو گلستانشد ایزدش یاور است‌ابراهیم

گشت چون بوستان و آب روان

ملکش رهبر است ابراهیم

دستور بهرام در قصیده‌ای که درصفت دوازده‌امام و ۱۴ معصوم سرائیده ، ۱۲ ماه باستانی را دوازده امام وایزدان خیر ، ماه ، گوش ، رشن ، ورهرام ، رام باد ، دین ، ارد ، اشتاد ، آسمان ، زامیاد ، مانتره سفند و انارم را ۱۴ معصوم و نامهای اورمزد و سه‌دی را اسم اعظم میخواند . در پایان قصیده دستور آدرباد راپیر کیان وسنن آئینی را بطرز دلکشی شرح میدهد. اینست بخشی ازآن :

بدان که پیر کیانست حضرت ایوب

زکرم پیله فرح یافت روز هجرانی

به لفظ پارسیانست نامش آدرباد

بصبر کـــردنش اسپنتمان امــکانی

بوقت‌خمسه بودفرض، همچوپنج‌نماز

به آرزوی جهان اند جمله روحانی

بنور سجده کنیم از خدای بی‌همتا

که هست نور خدا روشنی درخشانی

صحف که دفتر عهدخلیل میخوانند

کتاب حق بود ار تو درست پیمانی

کتاب‌ذکر کیان‌زندووستوپازنداست

اگر درست بخوانی غریق ایمانی

قرار مذهبشان قول وعهد وپیمانست

کسی که‌عهد شکست‌او بودچو شیطانی

به پنج وقت ستایش کنند یزدان را

سوی طراط رود روحشان به آسانی

بدین و بیعت زرتشت پارسائی کن

بهر زمان که بدور زمان تو مهمانی

خلیل‌بت‌شکن‌است آنکه‌نامش‌ابراهیم

بلفظ زند زراتشت بهترین‌خوانی (۱)

بلطف دادگر اسفندیار شه گشتاسب

شکست پنجـه سردار زابلستانـی

بمعجزات زراتشت گشت روئین تن

نبود کارگرش هیچ تیـر و پیکانی

اگر خدای دهد مدعای کی بهرام

روان او شود از عفو حق گروثمانی

بلفظ زند بهشت برین گروثمانست

اگر رسی بگروثمان مدام خندانی

(۱) این اشتباه از پیشینیان است که زرتشت را ابراهیم میخواندند.

فرزانه بهرام راوری

فرزانه‌بهرام پوررستم ازاهل راورزمین قصبه کرمان وازشاعران ودانشمندان زرتشتی است ودر سفری که بهند نموده از دوری زاد وبوم خویش راور همواره در آه و فغان میبوده و بسا قصایددر مدح آن سروده است . فرزانه بهرام مردی‌دیندار ومؤمن و منظوماتش غالباً مذهبی و از توحید ودین صحبت میدارد . مناجات‌بهرام راوری معروف ودرغالب خورده اوستاهاچاپ و پیشینیان آنرا بعد ازنمازمیخواندند در زیر ابیاتیست ازآن که در توحید سخن میراند :

خدایا بزرگی‌ترا خود سزاست	که‌برهـردو گیتیت‌فرمانرواست
تو را زیبدا مهتری و بهی	که از جمله شاهان عالم مهی
تو داناتر از جمله دانندگان	تو روزی ده جمله بنـدگان
تو دادی بخورشید تیغ و سپر	باقلیم گیریش دادی خبر
تو دادی بمه جام‌گیتی نما	تو دادی بخور تیغ‌گیتی گشا
تو کردی بنا گنبد نیل رنگ	ز نقش ستاره چو پشت پلنگ
نه استاد و نه رهنمون خواستی	چنین گنبـد سبز آراستـی
که بی پا چنین ایستاده مدام	چه در روز روشن چه تاریک‌شام
تواز چوب‌خشکی بر آری‌شجار	تو از خار بی بر دهی گل ببار

نه عقل کسی سوی تو راهبر | نه داننده داند ز سرت خبر
عجایب ترین لطف پرداختی | که از خاك ره آدمی ساختی
سپاس از تو دارم نه از دیگری | که بخشی گنه کاری هر کسی

متأسفانه سالی را که فرزانه بهرام میزیست در ابیاتش بنظرنرسیده وهرچند جویا شدم کسی بپرسشم پاسخ نداد .

فرزانه بهرام خدابخش

فرزانه بهرام پور هیربد خدا بخش پور هیربد جاماسب ساکن قریهٔ مبارکه یزد است . چون پدر و نیاکانش در علم دین سرآمد بود و گاه گاه اشعاری بپارسی مینوشت که از سوز درونش بواسطه تباهی دین داستانها می‌سراید .

ابیات زیر از اشعار مفصلی است که در روز اورمزد و ماه آذر سال ۱۲۴٤ یزدگردی سروده و از پیغمبران نامبرده در دساتیر و پادشاهان و ستم تازیان و تمایل اشرار و بدکاران و شهوت پرستان باسلام صحبت میدارد و آن اینست :

عرب دست بیداد بر دین گشاد — ره راستی را همی داد باد

ره راستی شد همه ناپدید — پی کاستی در جهان گسترید

ستمگر شدند همچو گرگ نژند — بگشتند خونریز بر گوسفند

همه دیو کار و همه دیو خو — بکردند دین عرب جستجو

بسی موبدان پاك و پرهیزگار — بدست عرب جمله گشتند خوار

بگیتی ره کژ پدیدار شد — ره شهوت و آز بسیار شد

هر آنکس که نادان و اشرار بود — ببازار تازی خریدار بود

همه نابکار و همه ناسزا — بحرص و بشهوت نمایند را

نه در فکر عقبی و نار سقر — دغلباز و مکار و بس حیله ور

زنـا و لواطه همه کارشان ز شهوت زن بد خریدارشان
زعهد و ز پیمان بگشته جدا رها کرده رادی و راه خدا
بمکر وبه تزویر تسبیح بدست گرفتند و دادند آئین زدست
همه حاکم‌دینشان، رشوه‌خوار ندارند در راه حق اعتبار
کسانیکه راه خدا داشتند ره تازیان خوار بگذاشتند
خدایا بحق بزرگی خویش نگهدار ما را بآئین خویش
بآئین آباء و پاکیزه دین بـراه زراتشت راه یقیـن

ملا بهروز

ملا بهروز پور ملا اسکندر پور ملا گشتاسب دانشمند زرتشتی و اهل کرمان زمین است . در ریاضی و نجوم و زیج استاد و پس از فوت پدر باستخراج تقویم پرداخت.

در خدمت بمردم و بیچارگان کوشش میکرد و عضو پنچایت (انجمن) کرمان واز طرف مانکجی هاتریا و پنچایت بآموزگاری مدرسه زرتشتیان منصوب گردید.

سرکار اجل وکیل‌الملك کرمان یك ثوب جبه برسم خلعت باو بخشید و جبه مذکور در روز ورهرام و تیرماه ۱۲۳۵ یزدگردی بدست مانکجی صاحب در آتش ورهرام کرمان بر او پوشانیده شده واز طرف جماعت زرتشتیان مبارکباد گفته شد .

خود مانکجی هاتریا نیز هنگام مسافرت از کرمان محض تقدیر اززحمات او در راه پیشرفت جماعت ومساعی در امور پنچایت یك جبه در جلسه پنچایت باو خلعت بخشید .

ملا بهروز طرف توجه بزرگان کرمان و متنفذین آن دیار بود . مرحوم غلامحسین خان سپهدار چون بحکمرانی کرمان منصوب گشت و از استعداد و کفایت وی مستحضر شد ، مستمری معهود پدر روانشادش رابرای او مقررساخت

ملا بهروز رساله‌ای درثبوت کبیسه زرتشتی بخواهش مانکجی هاتریا تألیف نمود که بچاپ نرسیده است . رسالهٔ نامبرده بنشانی(H.P.(ms)295) در بنگاه خاورشناسی خورشید جی کاما بمبئی محفوظ است . ملا بهروز در سال ۱۲۹۵ هق (۱۲٤۸ یزدگردی) جهان را بدرود گفت.

فرزانه بهمن جی منشی

فرزانه بهمن جی پور دوسابائی منشی از دانشمندان و شاعران پارسی هند است فارسی وهندی و انگلیسی را نیکو میدانست و بر نظم اشعار نیز مسلط منظومات پارسی و انگلیسی بسیاری از خود بیادگار گذاشته که‌بطبع نرسیده‌است هنگامیکه حضرت والاپرنس البرت‌ادواردولیعهدانگلستان وفرزند ملکه‌ویکتوریا در ۸ نوامبر ۱۸۷۵ میلادی (۱۲٤۵ی) وارد هندوستان گردیدند ، فرزانه بهمن‌جی با وجود استادی خویش در زبـان انگلیسی محض نمودن ایرانیگری خویش و افتخار بداشتن خون ایرانی سپاسنامه و سه نظم فارسی در مدح او در بحر متقارب وهزج و با نامه بانگلیسی و ترجمه اشعار بحضور حضرت والا تقدیم و موردتلطف واقع گردید.

فرزانه بهمن جی در نامه نامبرده متذکر میگردد که خوشبختی و پیشرفت و ترفیع مقام گروه پارسیان از اتباع دولت شاهنشاهی انگلستان که بازماندگان زرتشتیان ایران کهن میباشند هنگامی آغاز شده که پرچم دولت‌انگلستان‌درمشرق زمین باهتزاز در آمده و راستان باستان باحترامات دیرینهٔ خود نایل آمده‌انـد . چنانکه تابش خورشید پهلوی در ایران نیز محرومیتهای زرتشتیان را محو ساخت این اشعار از اوست در بحر متقارب درمدح ولیعهد .

بهنگام فرخنده نیک روز   که بد مثل نوروزنزهت فروز

ملکزاده ادوارد فرخنده بخت
خداوند تاج و خداوند تخت

بشد ولارد ملك هنـدوستان
وزان جان مردم بشد شادمان

زهی پور بخشندهٔ تاج و نام
که مستظهرند از وجودش انام

خداوند جم جاه اختر سپاه
سلیمان جاه و فریدون پناه

سر بختیار و سر کامکار
سر کامیاب و سر نامدار

سر نیك کردار عالیجناب
شریف هنرمند والا نصاب

بمانند داود فخرالزمان
چوهوشنگ پیروز شادی کنان

جوان جوانمرد ذوالاحترام
که ادوارد خاقان انگلند نام

کریم و سعید و لبیق و علیم
شفیق و لبیب و مجید و فهیم

حلیم و خلیق وعظیم و ادیب
امین و بصیر شریف و نجیب

خدیو خردمند مسعود پی
فروزندهٔ محفل شاه کی

تو گلدستهٔ انجمن در فرنگ
تو زیبندهٔ بزم اهل فرنگ

چو ادوارد شهزادهٔ کسی ندید
خردمند پر دل دلیر و رشید

ملایك بود یارت ای کامور
که هستی چو نوشیروان نامور

جهان آفرین یار باشد ترا
پیمبر مدد کار باشد ترا

خدا یاور و یار شهزاده باد
بفرمان همه خلق آماده باد

خدایا بحق همه صالحان
همه اهل تقوی و هم عارفان

ملکزاده ملك آزادگان
بعجلش رسان سوی انگلیستان

بعافیت و صحت و خرمی
کزان تازه گردد دل عالمی

چنین است دعوات ارباب دین
حقیقت شناسان عین الیقین

کن ای بهمن اینجا سخن را تمام
که کم گفتنت هست خیر الکلام

در زیر چند بیتی از اوست در بحر هزج ومدح ولیعهد انگلستان :

ای ماه سپهر سر بلندی
وی مایه بحر هوشمندی

و ای بلبل گلشن لیاقت
و ای سرو حدیقه نظافت

وای‌منبع‌خلق‌حلم‌واحسان مانندهٔ در ز ابر نیسان
وای‌وارث‌تاج‌وتخت‌بر طن وای سرور نیک‌بخت بر طن
خوش آمدی و سلام‌برتو پاشم درر کلام بر تو

نیاکان فرزانه بهمن جی در ادارات نوابها و راجه‌ها بشغل دبیری اشتغال و بمنشی معروف شده‌اند . فرزانه بهمن‌جی چندین کتاب در تعلیم و تدریس فارسی برای مبتدیان وهم اصطلاحات فارسی را با ترجمه‌انگلیسی برای تحصیل انگلیسی زبانان و کتابی‌هم بانگلیسی در آئین نامه مدنی تألیف نموده است . فرزانه بهمن درسال۱۲۲۶ یزدگردی باتفاق سرجیمس اوتـرام فرمانده کل قشون هند بایران مسافرت نموده‌است.

دستور بهمن

دستور بهمن پور دستور کیقباد پور دستور هرمزدیار سنجاناپور پدم پوررام پورگاما پور نرسنگ پور ناگان پوررام‌از دانشمندان وشاعران پارسی مقیم‌نوساری هند میباشد.

در سدهٔ دهم یزدگردی درنوساری میزیست .در پارسی و هندی‌استادبود جد ششم او ناگان یکی از سه دستوران‌ناموری‌است که آتش‌بهرام ایرانشاه‌راازبانسده بنوساری نقل نمودند . قصه سنجان از منظومات اوست و از داستان‌هجرت‌پارسیان بهند و ایرانشاه آتش بهرام معروف که اینک در قصبه اودواده مقام دارد سخن میراند .

داستان مزبور از جمله حماسه سرائی پارسیان بیاد ایران ووقایع واردهٔ بر آنان درهندوستان وجنگ برخلاف شاه محمود بکمک رای‌هندواست هنگام‌اقامت در سنجان .

پارسیان باوجود نیروی اندك در دفاع از حمله اول‌اسلام پیروز شدندلشکر اسلام از دلاوری اردشیر سرهنگ پارسی هزیمت یافت قشون اسلام پس از مدتی بار دیگر با نیروی بسی بیشتر حمله آورد . سپاه ترسوی هندوان باقشون معدود پارسیان نتوانستند در مقابل هجوم چون مور وملخ اسلام پافشاری ورزند. اردشیر

در این معرکه مجروح و کشته گردید و سپاه رأی هندو روی بفرار نهاد لاجرم بقیةالسیف پارسیان که جان بسلامت بردند با اهل و عیال و آتش ایرانشاه بکوه بهاروت واقع در۸ میلی سنجان پناه بردند و آتش را تا ۱۲ سال در آنجا از ترس مسلمانان پنهان نگاهداشتند. درفصل مهاجرت پارسیان بهند در بخش اول کتاب نیز در این مورد صحبت شده است هیربد بهمن مینویسد:

فرستادن شاه محمود لشکر را برای جنگ رای سنجان وخبر یافتن او

چو شد درهند پانصد سال انجام	وز آن‌پس‌درچپانیر آمداسلام(۱)
بهی شاهی پدید آمد ابا بخت	درآن شهر او نشسته برسر تخت
همش‌محمود سلطان‌خواندندی	رعایا ظل سبحان خواندندی
چو شد معلوم بعد از سالهاچند	سوی سنجان‌یکی‌شاه‌است‌درهند
الف خان وزیری گفت یکروز	که فرمان‌شد چنین‌ازشاه فیروز
ابالشکر بزودی سوی سنجان	رود تا ملك زو آرد بدست آن
همه لشکر در آندم ساز کرده	عقاب خویش را پـرواز داده
الفخان چون سپه آنجا کشیده	سوی سنجان آبادان رسیده (۲)

(۱) چپانیر یا چانپانیر بقول مرآت سکندری وطبقات اکبری وتاریخ فرشته در ۲ ذیقعده سال ۸۸۹ هجری(۱٤۸٤ی) بدست سلطان محمود مفتوح و محمد آباد نامیده شد. جمعی کثیر از نفوس این شهر بدست مسلمین مقتول و عدهٔ فرار و بقیـه اسلام آوردند.

(۲) واقعه سال۸۹۵هجری(۱٤۹۰ی) است هنگامیکه‌سلطان محمود برای‌سر کوبی بهادرخان گیلانی که نزدیك رتناگیری‌جنوب بمبئی‌براهزنی و قاچاق مشغول بودنیروئی قوی از راه دریا وهم خشکی اعزام داشت. الفخان سپهدار لشکر اسلام سنجان وسایر شهرهای سرراه را فتح و تا باسین۲۵ میلی‌شمال جزیره بمبئی رسید.

خبر شد زان سپه با رای هندو
که آورده بسا لشکر ز هر سو

گزیده از دو اسبه سی هزارش
همه گرد نبرد و نامـدارش

ازاین اخبارراجه گشتمدهوش
دگر ساعت بیامد باز در هوش

همانگه‌خواند جمله موبدان‌را
همه بهدینیان و هربدان را

بدیشان گفت آن رای نکوکار
چه تدبیر است یاران وفادار

نیاگانم شما را بر گزیده است
بکارتان همه نیکی گزیده است

در این کارم کمر بندید یکسر
بجنگ اندر شما باشید رهبر

گر احسان نیاکان بر شمارید
سر از شکرانه بیرون برمیارید

پس آنگه داد پاسخ موبد پیر
از این لشکرمشوای‌رای‌دلگیر

ز ما خودهر یکی تازنده باشیم
ز دشمن صد هزاران سر بپاشیم

ز ما یك کس‌نفر خودبرنگردد
اگر سنگ آسیا بر سر بگردد

در آن ایام در خوز مردبهدین
بدند آنجا جوان و پیر چندین

شمر کرده ز بهدینان یکسر
هزار و چهارصد آمد بدفتر

یکایك چون‌بر اسبان زین‌نهادند
زده کوس آن سواران ایستادند

جنگ الفخان با رای هند و گریختن او از زخم اردشیر

در آن آوردگه بهدین سراسر
کشیده صف براجه در برابر

وزآنجا چون‌الفخان با سواران
زره پوشید و آمد سوی میدان

ز بهر جنگ زین کردند اسبان
زمین ازجنگ‌تنگ آمد زپیلان

سپهداران سپه را ساز کرده
سلاح رزم هر جا باز کرده

ز دو رویه شده چندان بکشته
برزم از کشته شدهر جای پشته

نه پیرامن بدیده کس ز لشکر
همه کشته شده در جنگ بیمر

بیاران گفت آن بهدین دیندار	نبینم پیش وپس از هند کس یار
ز لشکرگاه هندو شد گریزان	بجز بهدین نمانده کس بمیدان
کنون هنگام جنگست ایعزیزان	بباید رفت درصف همچوشیران
اگر ما جمله با جمله بخیزیم	بتیغ و تیر زاعداخون بریزیم
نخست آمد کهازبهدین بمیدان	کهنامش اردشیر آمد در اینان
هماندم اردشیر نامبردار	بمیدان تاخت اسب تیز رفتار
بجست و آمده یکبار در صف	گرفته آهنین یك نیزه در کف
نخستین تیرباران گشت هر جا	دریده شد سلیح بر مرد هیجا
شده پوشیده چشم مهر از گرد	فتاده هرطرف خود مرد بر مرد
ازآن نیزه وران و گرز داران	کسی کم ماند آخر از هزاران
زمین و آسمان شد تیره و تار	شده چون لالهخاك ازخون سالار
زمین شد آهنین از نعل اسبان	بهر سو غرقهخون تاساق مردان
سه روز وشب بدینسان بود پیکار	که دست وپای مردان گشت بیکار
گریزان شد الفخان درشب تار	فرامش کرد از بنگاه هنجار
شده لشکر همه افتان وخیزان	ز پیش اردشیر آمد گریزان
بچنگ اندر بسا دشمن فتاده	بفیروزی سرانجام ایستاده
همه پرده سر او بنگه و بار	بدست اردشیر آمد بیکبار

نظم قصه سنجان در روز خرداد وفروردین ماه سال۹٦۹ یزدگردی تمام شده شاعر در ذکر نام خود وجد خویش و تاریخ نظم کتاب میگوید :

من آن مسکین که بهمن هستنامم	بنوساری بود رخت و مقامم
دگر میدان که بابم کیقباد است	دلش در یاد ایرانشاه شاد است
پدر بودش که هرمزد یار دستور	مقامش در کروثمان بود پر نور
لقب سنجانیش دانی تو ای یار	بهر دانش شده سنجیده در کار
از آن دانش لقب سنجانهبوده است	که او درکار دین حکمت نموده است

دگر دستور دین نامش نهادند | بهر جا راه دین از وی گشادند
و ثاقی بود در نوساری او را | دو صد سال است اگر بشماری اورا
نه و شصت است ونهصدیزدجردی | سنه کاین قصه شد خامه نوردی
بفروردین مه و در روز خرداد | شد این ابیات آخر از ره داد
من این قصه نوشتم کردم اتمام | ز ایزد داد خود جستم سرانجام

فرزانه بهمنیار

فرزانه ابوالحسن بهمنیار پور مرزبان ، ابوالحسن کنیت اوست . واو را کیا رئیس نیز میگویند از دانشمندان متبحر زرتشتی و بهترین تلمیذ فیلسوف وپزشك نامی شیخ‌الرئیس ابوعلی‌بن‌سیناست . فرزانه بهمنیار در فلسفه و ریاضی و علـوم متداوله عصر دستی بسزا داشته و صاحب تالیفات چندی است بعربی و بسیاری از گفتار استاد خود را هم تحریر نموده از آنجمله است التعلیقات که در هیئت اول اسم او آمده بدینطریق « فهرست کتاب‌التعلیقات عن‌الشیخ‌الحکیم ابی‌نصر الفارابی والشیخ‌الرئیس ابی‌علی‌بن‌سینا روایة بهمنیار »(۱)

المباحثات ابن‌سینا که پاسخ بپرسشهای کتبی شاگردان او یا جویندگان است در مباحثه پنجم آن آمده «الخادم بهمنیارالمرزبان خادم مولاناالرئیس‌السید الاوحد الاجل شرف‌الملك فخرالکفاة اطال‌الله بقاه و ادام رفعته» و در مباحثه‌ششم آمده :

« وجدت بخط بهمنیار فی‌اول رقعه تشتمل علی مسائل ... » (۲)

کتاب التحصیلات از تألیفات اوست و فرزانه بهمنیار آنرا به پیروی‌ترتیبات

---

(۱) مراجعه شود بفهرست نسخه‌های مصنفات ابن‌سینا تألیف یحیی مهـدوی ص ۶۲ .

(۲) ایضاً ص۲۱۰

حکمت علائی استاد خویش تدوین نموده است . تألیف دیگر او رساله فی مراتب الموجودات است .

فهرست لیدن رساله علم مابعدالطبیعة در ۱۲ فصل را بفرزانه بهمنیار نسبت داده است و آن ملتقطاتی است از الهیات شفاعین عبارات شیخ الرئیس با کمی تغییرات در بعضی نقاط .[۱] ولی این رساله از او نیست ومعلوم نیست بچه علت و روی چه مأخذی باو نسبت داده شده است.

المفارقات والنفوس ـ انتساب آن به بهمنیار مورد شك است ولی آثار فکری او در بعضی از آنها هوایدست رساله فی اثبات العقول الفعاله والدلاله علی عددها و اثبات النفوس السماویه .

کتاب الزینته فی المنطق .

کتاب البهجة والسعاده .

کتاب فی الموسیقی .

منتخباتی از مراسلات بهمنیار با استادش در کتابخانه‌های لیدن و بودلیان و آمبروزیانا موجود است.

در ذیل کتاب المباحثات ابن‌سینا که در دارالکتب المصریه ضبط است دونامه از ابوعلی سینا نقل شده که در آنها مخاطب خود را الشیخ الفاضل خوانده است . در نامه نخستین از اینکه مخاطب وی سئوالاتی برای وی فرستاده بود اظهاررضایت کرده و او را از اینکه در تحصیل دانش وفلسفه سعی و مجاهدت دارد ستوده است تا آنجائیکه ابن‌سینا اشاره میفرماید :

«کسی را یارای درك و اطلاع بر حقایق کتاب الاشارات والتنبیهات نیست مگر او و ابومنصور رزیله» .

بقول آقای دکتر ذبیح‌الله صفا این کلمه او که پیش از نام ابومنصور رزیله قرار گرفته با اظهار خشنودی ابوعلی سینا از اینکه او از تمرینات وممارست در کار

(۱) ایضاً ص ۲۵۹

علم باز ننشسته ظاهراً جز بهمنیار کسی دیگر نیست این نکتــه را بویژه تأثیر و دخالت این دوشاگرد در پدید آمدن کتاب المباحثات تأیید مینماید و گویا بی مناسبت نبود که این دو نامه را بعداً وقتی المباحثات ابوعلی‌سینا را از مجموعه جوابهای شیخ بر سئوالات این دو شاگرد و بعضی سئوالات دیگر ترتیب میدادند در اینجا گنجانیده‌اند .(۱)

فرزانه بهمنیار درسال ٤٥٨ هجری قمری (١٠٦٦م) در گذشت .

رجوع شود بمجله‌هوخت شماره۸ سال ٦ ص ۱۰ـ۹

دستور جاماسب آسا

دستور جاماسب آساپورپوربرزو پورفریدون پور سوخلاپور چندا پور کدوا پور هوشنگ پور شاپور پورچناپور رانا پور کامدین پور موبدپور کامدین‌پورزرتشت پـور مـوبد سرسلسله دستوران دانشمندی است که بنام جاماسب آسا معروف و صاحب‌تألیفات‌مهم می‌باشند. این دستور دانشمند اول شخصی است که درسال ۵۱۱ یزد گردی (۱۱۴۲م) از سنجان بنوساری رهسپار ودرآن شهر رحل اقامت افکند. مردی پارسا وپرهیز گار بود. اشعار فارسی زیادی از خود بیادگار گذاشته است. این چند بیت‌ازیکی‌از مناجات مطول اوست(۱)

الهی سینه‌ام را پر صفاکن — بروی دل در تصدیق واکن

الهی منطقم را نوشزائـی — ببخشی و کنی مطلب روائی

الهی دیدهٔ نور یقینـی — کرامت کن باین‌جویا زدینی

که تادین بهی را به شناسد — زگمراهی و دروندی هراسد

الهی بنده مسکین و ریشم — همیشه منفعل از کار خویشم

همه کار مرا پر کرفه سازی — که در دارین یابم سرفرازی

ز نور خودبکن روشن‌ضمیرم — خرد را ساز هر جا دستگیرم

ز آغاز وجودم تا بسانجام — همه احوال‌را کن‌خوب‌فرجام

---

(۱) بسفینه شماره E40 در کتابخانه مهرجی رانا نوساری هند مراجعه شود.

نگهبانم بکن امشاسپنـدان	که باشم روز و شب شادان و خندان

سپس از کلیه امشاسپندان و ایزدان استغاثه نموده و بدینطور بپایان می‌ـ
رسد .

توای دادار هستی بخش عالم	ببخشا از سر رحمت بحالم
قلم در کش بعصیانم الهی	که هستم بنده‌ات خواهی نخواهی
هر آنکو این مناجاتم شب و روز	بخواند از سر پاکی و از سوز
در این گیتی مرادش حاصل آید	بمینو حرمت و قدرش فزاید

دستور جاماسب ولایتی

دستور جاماسب ولایتی پور دستور حکیم دستور دانشمند ایران و درپهلوی و اوستا استاد و ستاره شناس ومنجم ماهر بود . در سال۱۰۹۱ یزدگردی از ایران زمین بسوی هندوستان رهسپار و در سورت اقامت گزید . دراصلاح اشتباهاتدینی و مراسم مذهبی پارسیان هند و تعلیم و تربیت موبدان آنجا در علوم دینی و سنن مذهبی و اوستا وپهلوی سعی بلیغ نمود .

دستور جاماسب استاد دستورداراب معروف‌است که انکتیل دوپرون‌فرانسوی اوستا ازاو فراگرفت و بفرانسه ترجمه و در جهان باختر نشر نمود و موجدرشته ایرانشناسی گردید . انکتیل راجع بدستور جاماسب و فعالیت او ووقایع آن‌دوره و اختلافات بین پارسیان مینویسد : « تقریباً ٤٦ سال قبل دستور بسیار دانشمندی موسوم بجاماسب ولایتی از کرمان وارد بندر سورت گشت. دستور نامبرده دراتحاد زرتشتیان که در مسئله استعمال پنام دو فرقه شده بودند ابراز مساعی نمود . فرقهٔ معتقد بودند که در مورد میت باید استعمال شود و جمعی بر خلاف آن . دستور جاماسب برسم کرمان زمین باعقیده اخیر موافق بود . اگر این دستور دانشمند مشقت سفر هند را متحمل نگشته و موافقت خویش را برخلاف عقیده فرقه اول ظاهر ننموده بود شاید جوی خون بین پارسیان جاری نمیگشت .

« دستور جاماسب وندیدادهائی‌را که در بخش گجرات بین پارسیان معمول

بود امتحان نمود . تفسیرهای آنرا مطول دید . درچندین‌جا اشتباه یا تکرارداشت دید جهل و نادانی بین پارسیان حکمفرماست و از رموز مراسم آئینی و حقایق دینی بیخبرند لجاجت و تعصبات بیجا دامنگیر آنها شده برای اصلاح و رفع جهل در تعلیم چند نفر موبد بکوشید . موبد داراب را از سورت و موبد جاماسب را از نوساری و موبد دیگری را از بروچ انتخاب نمود و در تعلیم آنها همت گماشت و زند وپهلوی بایشان بیاموخت . دستور جاماسب پس از چندی بواسطه مخالفتهای شدید خسته گردیده بکرمان مراجعت نمود .»

بقول خان بهادر بهمن جی بهرامجی پتل دستور جاماسب ولایتی در ۲۶ نوامبر سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۹۰ ی) وارد بندر سورت گردید . هنگام‌ورود متوجه شد که بین تقویم زرتشتیان هند وایران یکماه تفاوت موجود است . از اظهار این اختلاف لب فرو بست زیرا مساعی او در رفع اختلافات دیگر جماعت بـواسطه تعصبات نادانان کار بجدال کشیده بود . تجربیات گذشته ، جهالت عموم ونادانی پیشوایان از رموز تشریفات و سنن مذهبی را بوی ثابت کرده بود بنابراین برای اصلاح حال سه‌نفر موبد با هوش را از شهرهای مختلف برای تعلیم انتخاب و در تربیت آنها ابراز فعالیت نمود . دستور داراب پور هیربد کومانا دادا دارو ساکن سورت ، دستور جاماسپ‌جاماسپ آسا ساکن نوساری ودستوردیگری ساکن بروچ که باحتمال قوی بایستی دستور فریدون پدر دستور کامدین باشد از شاگردان او بودند و اوستا و تفسیر پهلوی آن یادگرفتند . در همانسال مانکجی ایدلجی که دلال ارمنیها بود بنا بتعلیم و اشاره دستور جاماسب ولایتی تقویم ایرانی یعنی روز و ماه قدیمی را اتخاذ کرد که یکماه جلوتر از تقویم شاهنشاهی است . اقدام نامبرده مباحثات شدیدی راجع بتقویم بین جماعت ایجاد کرد وسالیان دراز ادامه داشت .

دستور جاماسب هنگام مراجعت بایران کتابهای خود رادرهند بجا گذاشت وآن عبارتست از یك نسخه درست وندیداد با تفسیر پهلوی آن و یك کتاب یسنا

ویسپرد ویك ترجمه وجر کرد دینی ونیرنگستان . ترجمه دو کتاب اخیر بفارسی و باجملات زند مخلوط و در چگونگی مراسم دینی صحبت میدارد .

دستور جاماسب دریك نسخه خطی اوستائی بخط خویش که بنشانی(**M50**) محفوظ در کتابخانه **Staatsbibliothek** مونیخ محفوظ است نسب خود را چنین شرح داده است فرج پد بدرود و شادی ورامشنی اندر روز فرخ رام ایزد وماه مبارك فروردین موافق رواج ایرانیان وسال ۱۰۹۳ یزدجرد شهریاران من دین بنده جاماسب دستور حکیم دستور اردشیر دستور نوشیروان دستورزراتشت دستور جاماسب دستور شاپور دستور بخت آفرین ولایت ایرانی ساکن دارالعباده یزد و چون موبدان و بهدینان ولایت هندوستان بعض پرسشات دینی نوشته درولایت ایران فرستاده بودند وجواب خواسته بودند وهوم نیز طلب نموده بودند باورس قدیم وانجمن ولایت(۱) بنا بر مصلحت این دین بنده را باجواب پرسشات وهوم وورس روانه کشورهندوان کردند و بعد از زحمت بسیار و تصدیع بیشمار در روز مبارك خورشید ماه مبارك مهر وسال بر یکهزار ونود ویك یزدجردی وارد بندر منبهی(بمبئی) گردید وچون اوصاف حمیده و بزرگواری موبد رستم جیوبن بهشتی روان موبد مانك جیو در عالم منتشر بود این دین بنده آرزوی ملاقات آن بزرگوار دین مازدیسنی داشت و در ورود این دین بنده استماع شد که آن بهشتی روان در روز سروش ایزد و ماه وهمن وسال بریکهزار وهشتاد ونه یزدجردی برحمت ایزدی پیوسته بود هر چند داد حق است اما این دین بنده بسیار مکدر گردید که بدیدار مشرف نشد چراکه بزرگ دین بودودرهر نیکنامی آراسته وبعدازچندیوم که وارد بندرمبارك سورت گردیدم تمامی موبدان وبهدینان آنچه لازمه محبت ومهربانی بوددر باره این دین بنده نمودند خصوصاً بزرگزادگان دین یزدانی موبد فرامرزجیوموبدبهمن جیو وموبدنوروزجیو ابناء بهشتی روان موبدرستم جیو و چون قریب مدت یکهزار ویکسال بود که تمامی این جماعت موبدان وبهدینان ازولایت ایران بکشور هندوان آمده بودند و کتاب

---

(۱) مراد ازولایت وطن ومیهن میباشد .

فره‌ورهرام یشت‌وهوم‌وورس قدیم نداشتند این بنده دین‌یك جلد کتاب فره‌ورهرام یشت بخط زنداوستانوشته باورس وهوم بسرکار آن بزرگزادگان دین سپرد که هر گاه‌عزیزی آن کتاب را بخواند وهوم وورس را کار فرماید انوشه‌بروان موبد رستم جیو برساندو این بنده را نیز یاد کند و در روز مبارك آبان و ماه فرخ آبان وسال بریکهزار و نود ودو از بندر مبارك سورت روانه ولایت (ایران) گردید و در بندر منبهی (بمبئی) تباهی ماند مخدوم زاده ارجمند موبد بهمن جیو ابن فردوس برین آشیان موبد رستم جیو در همان روز داخل بندر مزبور گردید تکلیف نمود که کتاب فره‌ورهرام یشت از خط زند بخط فارسی آورد هرچند بسیار مشکل بود لهذا از حکم آن ارجمند تجاوز نتوانست کرد نوشته شد امید و استدعا دارد که اگر غلطی یا سهوی شده درست نمایند و از شکستگی خطمعاف فرمایند چراکه این دین بنده‌هرگز کتابت نکرده بودم و دیگر اینکه تفسیر قریب هم بود ومدت پنجماه در بندر مزبور ماندیم تمامی موبد وبهدینان بندر مزبور آنچه لازمه‌برداشت ومحبت بود نمودند خصوصاً بهدین جی‌جی بای مودی ابن بهشتی روان جمشید جیو و در روز فرخ اشتاد ایزد وماه مبارك فروردین و سال بر یکهزارونود وسه در جهاز سوار شده روانه ولایت گردید و این دین بنده را سه فرزند بود بخدا سپرده از ولایت برآمد دو پسر جمشید نام بسن چهارده‌سال کیخسرو نام بسن هشت سال ویك دختر نام ماه پری بانو بسن یازده‌سال مراد این نام نوشتن این بود که اگر وقتی از اوقات یکی را نصیب به که برملازمت سراسر سعادت بزرگان دین برسند برصاحبان مفهوم باشندیا اینکه‌اگر وقتی‌از اوقات عریضه بخدمت‌خدایان‌بنویسند شناسا باشند ودیگر آنکه از دعای خیر فراموش نباشند باقی یزدان‌و امشاسفندان کام باد فانی‌دیگران.

ارباب جمشید جمشیدیان

ارباب جمشید جمشیدیان پور بهمن بازرگان‌دانشمند وخیرخواه ودیندوست و جماعت پرست زرتشتی یزد است که در تهران میزیست . دردوره‌ای که زرتشتیان بینام ونشان بودند بنگاه جمشیدیان را که براستی‌بزرگترین‌بنگاه بازرگانی‌بلکه بانکی ایران بود در تهران بنیاد نهاد وبا پیروی‌راستی ودرستی بتدریج توسعه‌یافت وشعبات آن در غالب شهرهای مهم ایران دایر گشت . شماره فراوانی از زرتشتیان در دستگاه او بکار گماشته شدند.

ارباب جمشید بین رجال کشور ومقامات دولتی معروف و نفوذ کلام داشت . در رفع مظالم زرتشتیان و کمك‌بآنها سعی بلیغ‌مینمود . خانه‌اش مهمانخانه‌بزرگی بود و روزانه بیش ازصد نفر بر سفره‌او حاضر بودند وشبی‌بروز نمیرسید اگریکی از اعیان برسفره خوان او حاضر نمیبود . ملجاء بیچارگان و بینوایان و در رفع پریشانحالی آنها جد و جهد ابراز میداشت .

شهرت جوانمردی و داد و دهش او سراسر ایران‌رافرا گرفته حتی کاروانهائی که حامل بار و بنهٔ او بودند از دستبرد راهزنان دراماں میبودند . چه که آنان‌نیز از خوان نعمت او مستفیض ودزدیدن کالایش را ناجوانمردی میـدانستند . بنگاه بازرگانی او در اواخر عمرش بواسطهٔ توطئه معاندین و حاسدین و رقابت و فشار بانك دولتین روس و انگلیس چنانکه خواهیم دید بسته شد . اما شهرت و عزت و

احترامش مانند همیشه برجای بود وهمه کس از غنی و فقیر و توانا وناتوان اورا بادیدهٔ احترام مینگریستند .

ارباب جمشید در۱۱ سالگی باتفاق ارباب رستم دینیار وفریدون جم دراداره ارباب رستم مهر در بروجرد بکار مشغول‌شد . در آن زمان یکنفرزرتشتی بنام‌عادل شاه در بروجرد سکنی داشت و بسیار نیرومند بود چنانکه‌استخوان گوسفند را با انگشتان خود میشکست و در آن شهر بکار قصابی اشتغال داشت و جمشید راکه جوانی نیکو خصلت بود بسیار دوست میداشت .

ارباب جمشید پس از آنکه درکار بازرگانی ورزیده شد درحدود سال۱۲۷۰ خورشیدی در تهران ویزد اداره‌باز کرد و مستقلاببازرگانی پرداخت . کم کم کارش بالاگرفت ودر شهرهای‌قم ، کاشان، اصفهان، شیراز، بندرعباس ،کرمان ،سیرجان بم ، همدان و رشت شعبه باز کرد . عزیزالله نامی پیشکار بانك روس نسبت بارباب ارادت داشت و با سفارش او بانك روس معادل یك میلیون تومـان به ارباب اعتبار داد .

ارباب جمشید درکار بازرگانی خویش اسلوب و روش جدید اختیار کرد . دفاتر حساب بوسیلهٔ مرحوم منشی باشی کـه رئیس دایره حسابداری او بود تهیه گردید .

ارباب در آباد کردن زمین بنا بر تعلیمات حضرت زرتشت همت مینمود . جمشیدآباد و امیرآباد را در حوالی تهران بوجود آورد . املاك و مزارع‌بسیاری را از جمله پارك اتابك‌که اینك سفارتخانه روس میباشد دارا بود . با کارمندان خویش مانند یك پدر مهربان رفتار میکرد . درموسم گرما آنهارا باکالسکه‌خویش بشمیران و جمشیدآباد میفرستاد وصبح باز باداره برمیگرداند .

ارباب جمشید برای سرگرمی کارمندان و مهمانان خـویش یك ارکستر مخصوص نیز استخدام کرده بود . نهار وشام کلیه کارمندان را ارباب بوسیلهٔ‌آشپز مخصوص خویش تهیه میدید. در عهدیکه اربابان دیگر ازکارمندان خود چون‌غلام

وزرخرید کار میگرفتند و آنها را بچوب و فلك می‌بستند ، ارباب جمشید منتهای مردمی ومهربانی را حق مستخدمین خود بجای میآورد.

میرزا کیخسرو شاهرخ که از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسی در دبستان کرمان آموزگار بود استعفا کرد وبتهران عزیمت نمود و در اداره ارباب جمشید بسمت دبیری مشغول کار شد . در آن زمان آقای فروغی در دبستان آموزگار بود و با میرزا کیخسرو معاشر و مأنوس و او را بتألیف آئینهٔ آئین مزدیسنی وفروغ مزدیسنی تشویق‌نمود و بخرج ارباب جمشید چاپ گردید .

کلیه رجال کشور بویژه فرمانداران یزد و کرمان همیشه‌از ارباب جمشید پول قرض میکردند و چون مدیون‌اوبودندبرعایت حال زرتشتیان آنسامان اهتمام میورزیدند .

ارباب جمشید یك قافله شتر داشت که همیشه برنج و ماهی خشك بتهران وارد میکرد و غالب آن بمصرف ارمغان رجال و اشراف کشور میرسید و همچنین در نزدیکیهای‌عید حلویات یزد را وارد و بعنوان تحفه بمنازل بزرگان میفرستاد و آنرا در تهران مشهور ساخت . کلیه زرتشتیان مقیم تهـران باتفاق بسیاری از مسلمانان در روز نوروز مهمان ارباب جمشید بودند .

ارباب جمشید از بینوایان وفقیران کشور نیز غافل نبود . از آنها دلجوئی میکرد ومهربانی مینمود . هفته‌ای یکروز یا در منزل یا در بازار در حدودچهارصد پانصدنفر بینوایان برديف مینشستند و ارباب بادست خود بهریکی نیم یا یك ریال آنروزی بخشش میداد که بحساب امروز بیش از بیست ریال ارزش داشت . داد و دهش ارباب جمشید بشمار نمیآید وهمه را براه خدا و انسانیت ومردمی میبخشید نه برای نام یا شهرت . فقط خیریه‌ای که از او بیادگار مانده است دخمه‌چم دریزد و دبستان جم در تهران میباشد که سالها پیش ازورود ارباب کیخسرو بتهران بملت واگذار نموده بود.

اردشیر نامی یکی از مدیران اداره ارباب جمشید در اصفهان غفلتاً یکنفر را

باتفنگ بقتل میرساند . ارباب پس از مخارج بیشمار اورا از اعدام وزندان نجات میدهد .

وقتیکه مظفرالدینشاه درسال ۱۳۲٤ هق فرمان مشروطیت را اعطـا نمود ، ارباب جمشید باصرف هزینه هنگفتی و با ملاقات‌علما ونویسندگان قانون‌اساسی ودلجوئی از آنان یك کرسی‌را در مجلس مخصوص وکیل زرتشتیان قرارداد وخود در دوره اول بنمایندگی جماعت در مجلس انتخاب گردید . در دوره دوم بواسطه ضعف مزاج وکار زیاد بازرگانی میرزا کیخسرو شاهرخ راکه دبیر خود او بود و بعدها بارباب کیخسرو مشهور گشت برای کرسی وکالت نامزد ساخت وجماعت هم بتأسی او وی‌را(ارباب کیخسرو) بوکالت در مجلس انتخاب نمودند. بنا بقول‌آقای اردشیر پارسی چون ارباب کیخسرو بنمایندگی جماعت در مجلس انتخاب شد ، ارباب جمشید برای حفظ مقام و شأن او یك خانه در تهران ازآقای رستم ماونداد میخرد و بنام ارباب کیخسرو قباله مینماید تا منزل شخصی و مستقل ازخودداشته باشد .

در حین اوج شهرت ارباب جمشید تجارتخانهای معتبر دیگر زرتشتی نیز در سراسر ایران‌بکارمشغول بودند .از آنانند تجارتخانه ارباب کیخسرو رستم کرمانی ارباب شهریار ساسانی ، ارباب بهمن بهرام که چاپارخانه دولتی را در دست داشت ، تجارتخانه جهانیان ، تجارتخانه فرامرزیان .

این تجارتخانها با شعبات‌تجارتخانه ارباب جمشید بدادوستدمشغول وبروات را برای پرداخت بشعبات ارباب جمشید حواله میدادند . .

در موقع بحران تجارتی که‌بانك‌روس و انگلیس برای انحلال‌تجارتخانهای زرتشتیان رقیب سرسخت خود دست بفعالیت زدند و اغتشاش تهران در دوره‌فطرت و بسته شدن‌بازار بواسطه حملات‌سربازان سیلاخوری‌محمدعلی‌میرزا، تجارتخانهای نامبرده یکی بعداز دیگری ورشکست شدند اما قبل ازآنکه اداره خود راببندند وبرای نجات دست وپائی میزدند هریك مبالغ مهمی‌بالغ‌برچندین صد هزارتومان

برات بعهده شعبات تجارتخانه ارباب جمشید حواله دادند که پرداخته شد . بدین وسیله سرمایه نقدی ارباب جمشید بوسیله تجارتخانهای ورشکست شده زرتشتیان بسوخت افتاد . آنگاه بانك روس که بمیل خاطر خود و از روی نقشه معینــی دو میلیون تومان بارباب اعتبار داده بود برای وصول طلب خود فشار وارد آورد و تجارتخانه ارباب را مهر و موم ساخت و املاك وضیاع او را بقیمت ناچیز همــه طلبکاران بردند و پارك اتابك رانیز بانك مالك گشت . مطالبات ارباب جمشید از مردم بیش از بدهی‌هایش بود وچون غالب رجال واشراف مدیون او بودند در آن هنگامه از پرداختن بدهی‌های خود سرباز زدند .

اطلاعات هفتگی شماره (۵۰۵) مورخه ۲۳ فروردین ۱۳۲۰ خورشیدی دراین مورد چنین مینویسد :

رقابت بانك روس و تجارتخانه ارباب جمشید:

« قضیه صاحب جمع شدن بانك یکی از مقاصد دیرین بانك شاهنشاهی بود بانك مزبور که از زمان ناصرالدینشاه طبق فرمان معینی تاسیس شد وامتیاز چاپ کردن اسکناس راهم‌دریافت کرد میخواست نسبت بامور مالی دولت‌نیز صاحبجمع شود و باآنکه تاحدود ناقصی‌هم بمقصود خودنایل شد .اما در سلطنت‌مظفرالدینشاه تا سالهای اول مشروطیت‌بکمال منظور خود نرسید . زیرا دربرابر بانك‌شاهنشاهی بانك استقراضی روس قرار داشت و هریك قدمی که بانك مزبور پیشرفت مینمود حریفش نیز میخواست همانقدر پیشرفت کند .

از طرفی مقابل آن دوبانك خارجی یکعده از بانکها و صرافخانهای معتبر داخلی‌دست بکار بودندمانند تجارتخانه ارباب جمشید وتجارتخانه‌جهانیان وچندین تجارتخانه زرتشتی و مسلمان دیگر که میان رجال و اعیان وزمامداران نفوذبسیار داشتند ومردم ایران‌هم که از قدیمترین عهدهای تاریخی‌دارای تعصبات شدیدملی وقومی بوده‌اند از روی عمد و با ابرام و اصرار تمام از تجارتخانهای مزبورهوا- خواهی مینمودند و میکوشیدند همواره معاملات خود را توسط آنها انجام دهند و

پول و اندوخته خود را بآنها بسپارند و این وضع در اوایل مشروطیت شدت یافت بویژه که تجار ایرانی نسبت بمقاصدملی وبرای برقراری مشروطیت و در راه حفظ منافع میهن بیدریغ کمك میکردند و آزادیخواهان را با اعانات مالی خود تأئید مینمودند و این روش روزبروز محبوبیت آنانرا افزونتر ودایره اعتبارات ومعاملات ایشانرا وسیع تر میساخت تاکار بجائی رسید که هر دو بانك انگلیسی وروسی بتنگ آمدند ومقامات سیاسی دولتین درتهران با آنها همدست شدند و با مداخلات علنی و نامشروع خود جبراً وعنفاً اسباب توقف وورشکستگی آنانرا فراهم آوردند . از آنجمله سفارت روس تزاری بعنوان مطالبات بانك روس در جلو تجارتخانه ارباب جمشیدقزاق گماشت وعلناً پیغام داد که هر گاه جمشیدخودرا وابستهوتحت الحمایه ما معرفی نماید اعتبـارات وی را محافظت خواهیم کرد و گـرنه نابود خواهد گشت.اما بازرگانان متعصب و میهن پرست مزبور بهیچ روی شرایط بیگانگان را نپذیرفتند .»

ورشکستگی چهل تجارتخانه بزرگ

« دولت ایران هم بعلت بودن رژیم نحس کاپیتولاسیون و بعلت ضعف وزبونی نتوانست از آن رادمردان حمایت مؤثری بنماید ، تا عاقبت از پادرافتادند ودریك روز بیش از چهل تجارتخانه و صرافخانه بسیار معتبر ایرانی در تهران ورشکسته شدند وشعبه‌های آنان درشهرستانها تخته گشت و هزاران خاندان بزرگ و کوچك در مرکز و ولایات که اندوخته‌های آنان نزد تجارتخانهای مزبور بود بخاك راه نشستند وآن وقایع مهیب در روحیه ایرانیان و در غرور ملی ایشان تأثیرات عمیق کرد .

بالجمله بعد از سقوط تجارتخانهای ایـرانی بانك شاهنشاهی بیش ازپیش کارش توسعه یافت واین توسعه هنگامی کامل شد که مستشاران بلژیکی بجای مستر شوستر ومستشاران امریکائی بزمامداری مالیه ایران رسیدند ...»

باز اطلاعات هفتگی شماره (۹۵٤) مورخه ۱۷ دیماه ۱۳۳۸ خورشیدی در

همین مورد مینویسد :

« در سال ۱۲۷۳ شمسی هجـری بانکی بنام بانك جمشیدیان توسط ارباب جمشید زرتشتی و دیگری بانك‌جهانیان در سال ۱۲۷۹ بوجود آمدند که هر کدام نسبت بزمان خود اهمیت فراوانی کسب کردند . بانك اخیر مرکزش شیراز بود و در تهران وشهرها و بنادر جنوب نیز شعبات متعددی بوجودآورده بود .متأسفانه این دو بانك نیز نتوانستند تاب رقابت بانکهای انگلیس و روس را بیـاورند و ورشکست شدند .»

روزنامه تربیت شماره (٤١٧) مورخه ۲۹ شعبان ۱۳۲٤ هق درتعریف ارباب جمشید و دلجوئی اواز علما چنین‌مینویسد :

« در نمره ٤١٥ تربیت مختصری از پارسیان هندوستان نوشتیم وبنابروقایع و اتفاقات تازه سزاوار و مناسب است که چند سطری هم از فارسیان ایران بنویسیم مزایای این همشهریان راست گفتار درست کردار ما بسیار و چنان روشن و آشکار است که گویا هیچکس منکر آن نباشد ... حسن‌سلوك ومیل‌واقبال واظهاریگانگی فارسیان باعموم مسلمانان و همراهی ایشان در هـر مورد ومقام نیز چیزیست که خاص و عام هر روز دیده ومی‌بینند چنانکه در همین اواخر یعنی روز ۱۵ شعبان که عید ولادت حضرت حجةالله صاحب عزوالزمان بود جناب فخامت نصاب ارباب جمشید از تجار محترم‌فارسی که‌اعمال‌خیریه وخدمات عمده‌او باهالی این‌مملکت بیش از آنست که بشماره آید با جماعتی از زردشتیان ازطرف عموم پارسیان به ـ مبارکباد عید سعید بمحضر حجج‌اسلامیه مشرف شده و میرزا کیومرس وفـادار پیشکار اردشیر جی صاحب که بسرپرستی طایفه مامور است عرضحالی مشتمل بر تبریك معروض داشت و جماعت مورد مراحم کامله پیشوایان معظم ما گردیدند و مجالس ومخالصتها و صحبتهای دیگر نیز داریم که اگر بشرح جمله پردازیم مقاله زیاده از گنجایش این اوراق طولانی میشود .

مقصـود اینکه چون در این دوره جدید رعیت پروری و عدالت گستری

اعلیحضرت قوی‌شوکت شاهنشاه عادل باذل مظفرالدینشاه خلدالله‌ملکه بتصویب و تصدیق علمای اعلام و بزرگان با احتشام جناب ارباب جمشید نماینده و وکیل کل پارسیان ایران گردیده امیدواریم خیر خواهی ووطن پرستی این مرد خیر آگاه سبب ارتباط تازه پارسیان هندوستان با اهالی ایران شود و حالا که اسباب امنیت و اطمینان فراهم میآید همت وغیرت آن نیکمردان کمك کارهای بزرگ شود واز اعمال مهمه آنچه را ما خود نمیتوانیم دست تنها انجام دهیم بیاری و همراهی آن همشهریان قدیم صورت‌داده آبادیها کنیم و آرایشها وپیرایشها ونمایشها دامن‌جلال گذشته را دوباره بدست‌آریم ولایق‌قابل را مهمل ومعطل‌نگذاریم. خوبیها وبرتری های جناب ارباب جمشید دام مجده را خصوصاً و کلیه پارسیان را عموماً همه کس میداند لذا بشرح و تفصیل آن‌نپرداختیم ولایحه را مختصر ساختیم .»

مجله اندیشه ما درشماره ۳ مورخه اسفند ۱۳۲٤ خورشیدی زندگانی‌ارباب جمشید را چنین شرح میدهد :

« اگر در سراسر آسمان زندگانی ارباب‌جمشید جز ستاره پرفروغ‌سخاوت مندی ، نقطه دیگری پرتو افشانی نمیکرد ،باز نسل جوان امروز وظیفه‌داربود که ازآن رادمرد بنیکی و احترام یادکند ، چه خوان کرم او چنان بیدریغ بر هر دوست ونا آشنا گسترده بود که صیت شهرتش در دوران‌حیات‌در بیشتر نقاط‌پیچیده و همه آشنایان ببزرگیش معترف بودند ، چه رسد باینکه جز این درخشندگی کوششهای فناناپذیری که ارباب جمشید در راه بزرگی وسروری همگروه نموده است نام او را چون ستارگان قدر اول درآسمان نیکنامی فروزان ساخته‌است ...

برای آنکه آوازه نام وبزرگ‌منشی ارباب جمشید را خوبتر دریابیم‌داستانی را که از بسیاری زبانها شنیده‌ام ذکر مینمایم و براستی اگر بحقیقت هم مقرون نباشد باز میتواند برای روشن ساختن حقیقت زندگانی آن رادمرد نمونه خوبی باشد .

« در سالهای پیش از مشروطیت که راهزنان هرچندروزیکبار قافله رابتاراج

میبردند یکی از سرکردگان راه بندر عباس- یزد ظاهراً بپیروانش سفارش کرده بود که مال‌التجاره‌هائی را که نام تجارتخانه جمشیدیان بروی‌آنها نوشته شده‌مورد دستبرد قرار ندهند. اتفاقاً یکی از راهزنان که گویا یکی‌دوفقره مال‌التجاره‌مزبور را از دست داده بود وشاید میاندیشید که لابد صاحب این امتعه باید مرد پهلوان و زورمندی باشد که باعث هراس سرکرده وصدور این دستور شده است گذرش به-تهران افتاده یکسر بطرف تجارتخانه جمشیدیان رفت. چون وارد تجارتخانه‌شد شخصی را در همان نزدیکی نشسته دیدبطرف او رفته‌سراغ‌ارباب جمشیدرا گرفت آن شخص پرسید شما که هستید و با اوچکار دارید.

« تازه‌وارد پاسخ داد که من با خود ارباب‌کار دارم و دیدار او را طالبم. آن شخص که خود ارباب جمشید بود گفت خودم هستم‌ ّچه فرمایشی دارید. تازه‌وارد نگاهی بقیافه متین وآمرانه او انداخته باشگفتی‌ویأس گفت اگرمیدانستم ارباب جمشید تو هستی همه‌مال‌التجاره‌تان را برده بودم. جمشیدیان که‌لبخندی‌پرمعنی بردهانش نقش بسته بود دستورداد او را نوازش کرده اطعام کنند. پس از آن نیز مقداری زر و اندرز باو بخشید و بالبخند گفت :

«حالا اگر بخواهی مال‌التجاره مرابزنی میتوانی» آنمرد که از سخاوت و بزرگ منشی ارباب مبهوت شده بود گفت : « حالا فهمیدم حالا فهمیدم بزرگی و احترام تو نیست مگر در اثر سخاوت تو.

«باری ارباب جمشید مردی بخشنده و بزرگ منش بود. مردی که تاپایان عمر همه دینار خودرا در راه آسایش دیگران و یاری نیازمندان بدون رعایت نژاد مذهب ، جنس می بخشد و شادمان بود که رنج و کار او باعث خوشبختی و نجات دیگران است.

جمشیدیان در طول حیاتش بابیشتر امراءزمان‌خود محشور بود وشایداگر شخصیت آنروز نامبرده نبود رفع بسیاری از معضلات و دشواریهای افراد جامعه زرتشتی ، باموقعیت آنروزی کشور امکان ناپذیر بود.

ارباب جمشید غالباً بارجال ودربار وقت مربوط و طرف‌معامله بود . چنانچه محاسبه صرف جیب شاه و دربار ومقرری وزراء غالباً بوسیله ارباب جمشیدپرداخت میگردید . ارباب جمشید درسال ۱۲۸۲ شمسی از اعلیحضرت شاه وقت لقب‌رئیس‌التجاری گرفت و مدتی نیز بریاست مخزن دولتی (قورخانه وقت) منصوب بود.

« یکی از خدمات پرافتخارفراموش‌نشدنی ارباب جمشید مجاهدتی است که مشارالیه در راه بدست آوردن کرسی نمایندگی در پارلمان ایران برای‌زرتشتیان مبذول داشت .

در سال ۱۲۸۳ شمسی - ۱۳۲٤ قمری که قانون اساسی کشور نوشته میشد ارباب جمشید که در آن هنگام شهرت کافی و شخصیت مبرزی داشت همه قدرت مادی و معنوی خود را در این راه بکار انداخت . تاسرانجام توانست‌بکمك‌احرار و آزادیخواهان یك کرسی برای جامعه زرتشتیان در پارلمان بگنجاند. بپاس‌اینهمه فداکاری در سال ۱۲۸٤ شمسی زرتشتیان ایران ارباب جمشید را بسمت نمایندگی دوره اول مجلس شورای‌ملی برگزیدند .

دیگر از اقدامات بزرگ و خیرخواهانه جمشیدیان وقف یك ساختمان در خیابان مسعود سعد برای تأسیس دبستان پسرانه جمشید جم است که‌هم‌امروزنیز دبستان پسرانه درآنجا دائر است .»

پروفسور جکسن امریکائی درکتاب خویش ایران گذشته و کنونی صفحه ٤٢٦ در مورد ارباب جمشید مینویسد :

« مرد نامی جماعت زرتشتی صراف توانگری است بنام ارباب جمشیدبهمن و میگویند صاحب صدها هزار تومان ثروت است . در دربارسلطنتی ایران‌صاحب نفوذ و برسمیت‌شناخته شده است. نزدیکی او با درباریاعث جلوگیری‌ازفشارهائی است که بزرتشتیان وارد میشود زیرا عرایض و شکایات آنها بنظر شاهنشاه میرسد مقام و شان او بلند و حتی مسلمانانی که زرتشتیان راکافر ونجس میشمارند او را بسیار گرامی و محترم میدارند وبدرستی اواعتماد مینمایند . صرافان وبازرگانان

دیگر ایران تا آنجائیکه مطلعم بقـدر او طرف توجه و اطمینان مردم نیستند . احتراماتی که باو گذاشته میشود نتیجه راستی و درستی و تعلیم ارشتات (راستی) اوستا و آئین حضرت زرتشت میباشدِ که راستی را شالوده مذهب قرار داده هومت وهوخت وهورشت را موعظه نموده است .»

ناپیر ملکم صاحب کتاب «پنج سال دریك شهر ایران» در مورد ارباب چنین مینویسد :

« یکی‌از زرتشتیان بسیار توانگر رانام ارباب‌جمشید و صاحب موقعیت‌مهمی است و نفوذش در دربار سلطنتی بیش از پارسیان هند است و بهتر میتوانـد عمال دولت را نسبت بهمکیشان خود بر سر رأفت ومرحمت بیاورد . اخیراً فرمانداران یزد اگر مایل به ادامه فرمانداری خود باشند بایستی نفوذ زرتشتیان‌راهم بحساب بیاورند .»

شهرت خیرات و خدمات اجتماعی و کارهای نیك و نفوذ ارباب جمشید در قلمرو زرتشتیان جهان نیز پیچیده بود . فرزانه نوشیروانجی مانکجی کوپر یکی از نویسندگان معروف پارسی مقیم لندن و مدیر روزنامه لندن ایندین کرانیکل Londnn Indian Chronicle و مؤلف کتب‌بسیاری‌در مورد فرهنگ‌مزدیسنا یکی ازتألیفات خودتحت عنوان‌افکارزرتشت The Imitation of Zoroaster را بپاس خدمات بیریای ارباب جمشید نسبت بجماعت در نوروزسال۱۹۱۰ میلادی (۱۲۷۹ یزدگردی) بنام او چاپ و منتشر کرد . در رویه اول کتاب پس از چاپ عکس ارباب‌چنین مینویسد :

«جناب آقای ارباب جمشید پاکدامنی و دهشهای شایان توجه و احساسات جماعت‌پرستانه که در طی سالیان دراز ازشمار ابراز گشته نمونه بارز سنت نیاکان باستانی است . برای پیشرفت جماعتی که خودتان پیشوای درستکار و معروف آن میباشید همواره کوششهای بیدریغانه بجا میآورید . نه‌تنها بنظر مردم هر طایفه و نژادی که شمارا دیده‌اند بسیار محترم و گرامی میباشید بلکه دولتین ایران وروس

نیز شمارا با اعطای افتخارات عدیده سرافراز فرموده‌اند .

انتخاب شما بنمایندگی زرتشتیان بعضویت دوره‌اول مجلس عموم همکیشان را در هند شادمان ساخته است . اگر زرتشتیان در راهی که پیش گرفته‌اید شما را پیروی نمایند در پیشرفت و بلندی مقام آنان تردیدی نخواهد بود . محض تقدیر از خدمات شما نسبت بجماعت ونمودن نشاط قلبی‌ام ازشهرتی که نصیب شما گشته این تألیف ناچیز خود را کـه نمودار تعلیمات بلند اخلاقی کیش ماست بنام نامی شما مزین مینمایم .»

هیربد برزوجی ایرج‌جی بجاج صاحب کتاب گجراتی«فرهنگ‌تواریخ‌ودین وآئین پارسی» اخباری را که درمورد ارباب جمشید در روزنامه جام جمشید بمبئی چاپ میشده در کتاب خویش جمع نموده است . در صفحه ۳۱ کتاب چنین می-نویسد :

« ارباب جمشید مالك۱۵یا۱۶ قریه وزمین واملاك زیادیست.شاه‌وشاهزادگان ورجال کشور او را بنام ارباب میشناسند . تجارتخانه او بنام جمشیدیان معروفست ودر شهرهای مهم ایران شعبه دارد وکار بانکی هم مینماید و صراف عالیرتبه‌ایست. شاه و شاهزادگان ورجال دولت ازاو پول قرض میکنند .. مردم نیز سرمایه خود را در تجارتخانه او بودیعه میسپارند . ۲۷ نفرزرتشتی کارمند اداره‌مرکزی اوست. خوراك ولباس ومنزل نیز بعلاوه حقوق بکارمندان خود میدهد . بنگاه بازرگانی هیچیك از مسلمانان یا اروپائیان درایران بقدر تجارتخانه‌جمشیدیان بزرگ نیست. سفرا ونمایندگان انگلیس ، روسیه . ترکیه و امریکا با تجارتخانه جمشیدیان‌سر وکار دارند نسبت بضعیفان و بینوایان مهربان وخیرخواه است . بینوایان تهران‌در تابستان بواسطه بی‌آبی در مضیقه میباشند . ارباب جمشید سالیانه در حدود چهار هزار روپیه آب در آب انبارها پر میکنند تا عموم مردم ازآن استفاده ببرند .(جام جمشید مورخه۲۷ اکتوبر ۱۹۰۳)

«ارباب جمشید فضای بزرگی را در تهران مخصوص عبادتخـانه ساخته و

مراسم دینی را بوسیله موبد پرهیزگار بجا میآورد .. در سال ۱۹۰۳ میلادی مظفرالدینشاه یك طاق‌عبا وفرمان‌نشان‌درجه یك بوی اعطا نمود و اورا بلقب‌رئیس التجار کل زرتشتیان مملکت محروسه ایران مفتخر ساخت . چنین افتخاری تا کنون بدیگری داده نشده

(جام جمشید ۲۷ژانویه ۱۹۰٤)

« جمشید آباد دهیست در دو میلی تهران و آباد کرده ارباب جمشید . این ده بسیار باطراوت وزیباست . یکروز مظفرالدینشاه قبل از اعطای فرمان بارباب جمشید برای گردش بآنجامیرود . چون ارباب درباغ حاضر نبود یکی‌ازکارکنان باغ طبق معمول هنگام ورود شاهنشاه صدتومان پیشکش مینماید. ارباب از اطلاع ورود شاه بباغ خود را بآنجا میرساند اما شاه بقصر خود مراجعت نموده بود . بنابراین ارباب بدربار میرود و در آنجا بحضور شاه مشرف میگردد . شاه در دربار در حضور کلیه رجال ازفعالیت وخدمات اجتماعی ارباب جمشید قدردانی مینماید در آن هنگام ارباب بعرض میرساند که پنج خانواده زرتشتی یزد را برای باغبانی باغات شاه بتهران دعوت نموده است . شاه بار دیگر باتفاق حرم و اندرون خود بجمشید آباد برای گردش میرود.

(جام جمشید۲۷ ژانویه۱۹۰٤)

« داد ودهش ارباب جمشید بسیار است وغالباً محرمانه‌انجام مییابد .چندین آب‌انبار ساخته است وسالیانه در حدود ۲۲ هزار روپیه هزینه آب‌پر کردن‌آن‌می‌گردد .

یك باغ وعمارت بسیار زیبائی را درکاشان ابتیاع وتبدیل بمسافرخانه نموده است . ٤٥٥٠نفر در ادارات و باغات ومزارع او مشغول‌کارمیباشند . ارباب‌جمشید صاحب خصایل بسیار خوبی است ، مهربان، پرهیزکار ، دیندار ،متبسم وطرف‌توجه اعلیحضرت همایون شاهنشاه است .

(جام جمشید۱۷ مارس۱۹۰٤)

جهانگیر مانکجی دهسائی قصیده‌ای بفارسی درمدح ارباب جمشید گفته و درکتاب گجراتی او ایرانیکا چاپ شده‌است.

ارباب جمشید پس از پیمودن ۸۲ مرحله از زندگانی شرافتمند وپرافتخار در۱۶ دیماه ۱۳۱۱ خورشیدی برابر روز باد وماه دی ۱۳۰۱ یزدگردی بجهان‌مینو شتافت . روانش شاد باد .

فرزانه جمشید خسرو

فرزانه جمشید پور خسرو پور داراب شاعر با قریحه دهاتی است . دوران زندگانی خود را در قریه خرمشاه حومه یزد با سختی و مزدوری و بنائی بپایان رسانیده . چنانکه گوید :

در جهان یك کار آسانی نصیب ما نشد

غیر مزدوری و گلکاری نمیدانم چرا

دهات خرمشاه و اهرستان هنگام حیات او بواسطه بی‌آبی خشك ومردمانش دربدر و پریشان روز کار میکردند . شاعر ما قصیده مفصلی سروده که از خرابی اوضاع مذکوره حکایت مینماید چنانکه :

هر که آب وملك اهرستان‌خرید	پول داد و عاقبت خیرش ندید
همچنان مرغی که‌از دامش پرید	آب اهرستان ندارد اعتبار
هر که باشد در خرمشاه‌منزلش	آب اهرستان رود بر حاصلش
صد فغان و وای و ویلا بر دلش	آب اهـرستان ندارد اعتبار
در خرمشاه خانه‌ها ویرانه شد	بس دل صاحبدلان دیوانـه شد
مردمان را در غریبی خانه شد	آب اهرستان ندارد اعتبار

محمد تقیخان فرماندار یزد معروف بخان بزرگ در حدود سالهای ۱۱۶۵

هجری (۱۱۲۱ی) بساختن باغ دولت آباد دریزد اقدام نمود . کلیه کارگران آن از زرتشتیان بودند که بواسطه ستم خان بایستی باجبار بی‌مزد و مفت کار بنمایند یکی از آنها فرزانه جمشید بود و هنگامیکه نصف بیشتر بنای عمارت باغ بآخر رسیده بود ، روزی نزدیك بظهر وقتیکه بالای پی بچیدن خشت‌مشغول بودبجای ورد بنائی فی‌البدیهه بخواندن غزل زیر میپردازد اتفاقاً در همان آنی که بیت اول را میخواند فرماندار برای معاینه کار در حال عبور از خم کوچه آنرا میشنودهمان جا صبر میکند تا شعر تمام میگردد.

استماع غزل مذکور دروی تأثیری‌بسزا بخشیده حالش رادگرگون‌میسازد شاعر رادلجوئی کرده وعموم زرتشتیان را آزاد میسازد و فرمان میدهد من بعدهر کس بکار حاضر گردد اجرت روزانه خودرا دریافت دارد .

اینست غزل مزبور :

ای که هستی بنده یزدان هم از یزدان بترس
ای که دیوان میکنی از صاحب دیوان بترس

ای که یزدان را بیکتائی شناسی مـرحبا
حقشناسی پیشه کن از کفر و نشناسان بترس

ای که میترسی ز یزدان و نمیترسی ز کس
زیر دستان را مترسان از زبر دستان بترس

ای که از زور دو بازو غره‌ای ایمن مباش
روزگارت بفکند از گردش دوران بترس

ای که داری حرص دنیائی مروت پیش گیر
مال دنیا آتش است از آتش سوزان بترس

ای که گوئی لذت شیرینی‌ازدندان‌خوش است
لذت دندان مجو از کندن دندان بترس

ای که عالم را مسخر کردی از ظلم و ستم

ظلم بی پایان بود از آه مسکینان بترس

ای که گوئی مال‌مردم‌ازعسل‌شیرین‌تراست

گر عسل‌شیرین بودازنیش زنبوران بترس

ایکه چون‌جمشیدغم‌خواری‌نداری‌درجهان

هر کجاکه میرسی‌از این‌بترس‌وآن‌بترس

چندبیت ازغزلی که‌حاکیست ازرنجش‌پدر

ای پدر بر ما تو بیزاری نمیدانم چرا

تند خوئی و دل آزاری نمیدانم چرا

با من مسکین‌نصیحت میکنی که می مخور

خود همیشه مست ومیخواری‌نمیدانم چرا

باز میپرسی ز من که روزها کار تو چیست

خود نه در کاری نه بیکاری نمیدانم چرا

فرزانه جمشید ولایتی

فرزانه جمشید ولایتی متخلص بنسیمی دانشمند ایران زمین وصاحب طبعی موزون در دانش نجوم و ستاره شناسی و اسطرلاب دستی بسزا داشت . درسال ۱۱۰۴ یزدگردی بقصد مهاجرت بسورت رهسپار و در آنجا بجمشیدولایتی مشهور گشت . در هندوستان مراد از واژه ولایت وطن میباشد و چون جمشید بتازگی از ایران میهن اصلی پارسیان وارد شده مانند مهاجرین زرتشتی قرن بعد که ایرانی نامیده میشدند بولایتی معروف گشت . دستور جاماسب کرمانی‌هم که ۱۴ سال پیش از او برای تعلیم دین بموبدان‌پارسی بسورت رفته‌بود بولایتی نامزد گردید . موقع‌ورود دستور جاماسب ولایتی بهند مباحثات و مشاجرات جدیدی در مورد تقویم بین زرتشتیان آن‌سامان برپا گشت (۱)ورود جمشیدولایتی بسورت که درمحاسباب‌نجومی و تقویم استاد بودبرای پارسیان هند نعمت غیر مترقبه بشمارآمد واز اودرخواستند تردیدی که مورد حقیقت یکماه تفاوت بین تقویم رزرتشتیان ایران و هند بواسطه دستور جاماسب دردل آنها راه‌یافته بود رفع نماید . فرزانه جمشید رأی‌خوددراظاهر نساخت ولی موبد کاوس پور موبدفریدون که جوانی‌سرزنده باهوش‌بودبشاگردی خویش پذیرفتومحاسبات نجومی وفن اسطرلاب راباوبیاموخت . موبدکاوس‌بعدها

---

(۱) برای اطلاعات‌کامل در مورد مشاجرات تقویم رجوع شود بشماره‌های ۱ ـ ۵ هوخت سال‌یازدهم‌بمقالات نگارنده .

بکاوس منجم معروف ودستوزان‌دستور گروه قدیمیان گردید . بامحاسبات‌ومباحثات خویش حقیقت گفتار دستور جاماسب ولایتی را باثبات رسانید.

بهدین جمشید ولایتی بواسطه تولید اختلاف و بغض شدید بین‌بهدینـان در مورد تقویم مغضوب پارسیان هند واقع گردید . در سال ۱۱۰۸ یزدگردی ببمبئی رهسپار شد در آنجا نیز بواسطه مخالفتهای شدید توفیقی بدست نیاورد .« خلقت موالید» اثر طبع اوستودرموضوعات دین،آفرینش، گهنبارها واحجار کریمه ،حبت میدارد و در حدود دوهزار بیت میباشد و در آدینه فروردین روز وخردادماه۱۱۱۸ یزدگردی برابر ۲۲ ذیحجه ۱۱۶۱ ﻫ نظم آن بآخر رسیده است گوید :

هزارو صدوهشت وده بودسال — کەشد ختم این نظم گوهرمثال
از ایام سبعه بد آدینه روز — کەخورشیدنطقم شد عالم فروز
موافق بر آمد هم ازروز دین — هم ازیمن این فتح و فیروزدین
پس‌آنگاه کردم بماهش‌نگاه — مطابق بر آمد بخرداد مـاه
بد این‌نامۀمن چو دین‌کامەرا — که از یمن دین شد بسر نامەرا
هزاروصدوشصت ویك‌بودسال — از آغاز هجرت که شد تا بحال

از زرتشتیان هند که در مورد تقویم راه مخالفت و کشمکش را پیش گرفته و برخلافش برخاسته بودند بدگوئی مینماید . چنانکه گوید :

همه پر خطا و همه پر خلل — همەفتنەانگیز ومکر و دغل
همەبر خلاف آنچەبینی کەهست — گرفته همەراه دیوان بدست
نه شرم خدا ونه پروای دین — نه درهول فردای روز پسین
بتحقیق دیدم چه برنا و پیر — که دربند جهلندیکسر اسیر

نسخهٔ خطی کتاب که بتاریخ ۱۹ صفر۱۱۶۲ ﻫ کتابت شده و گویابخط خود شاعر باشد بنشانی**R207** در بنگاه خاور شناسی کاما بمبئی محفوظ است

موبد جمشید

موبد جمشید پور موبد کیقباد دانشمندپارسی مقیم سورت داستان‌زندگانی و خدمات و موفقیتهای شت رستم پورمانك پور چنگا شاه(۱) را که بالغ بر پانصد بیت است برشته‌نظم کشیده .

چنگاشاه بزرگواری است که در نامه های زرتشتیان ایران از او اسم برده شده‌است.خود و فرزندانش دربین‌جماعت پارسیان مصدر خدمات مهمی بوده‌اند . نوهٔ او شت رستم ، پهلوان داستان شاعر ما نسبت ببازرگانان انگلیسی خدمت‌بسیار مهمی انجام داد .

بدینطریق که بواسطه نفوذ پرتقالیها در دربار شاهان مغول ، بانگلیسها در بندر سورت که مرکز مهم بازرگانی بود ، اجازه دادو ستد داده نمیشد. شت رستم بنمایندگی انگلیسها بپایتخت هندوستان رهسپار و از شاهنشاه مغول منشوری‌باسم کله‌پوش ، فرماندار سورت مبنی بر اجازه‌ورود انگلیسها وتأسیس ادازه بازرگانی گرفت . شت رستم‌نسبت به‌جماعت زرتشتی‌وهندوان وسایر جددینان‌خدمات‌مهمی انجام داده است .

بسا اوقات مالیات‌جزیهٔهندوان را از کیسهٔ فتوت خویش میپرداخت وبالاخره

---

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بنشانی(F43) درکتابخانه مهرجی رانا درنوساری گجرات .

با کوشش خستگی‌ناپذیر و نفوذ دردربار آن مالیات ننگین را ملغی ساخت. اینست چند بیت از آن داستان:

پس آنکه بنزدیك اورنگ شاه | وزیر اسد خان بده پیشگاه
بگفتش که منشور شاهی یکی | بنام کله پوش ده بیشکی
دبیری پسش خواندو گفتش وزیر | که بنویس فرمان شه بر حریر
که درشهر سورت مرانگریزرا | دهد دخل و جای و مکان وسرا

استاد جوانمرد

فرزانه استاد جوانمردپور نوذر پور نوشیروان پور خداداد دانشمند زرتشتی ساکن محله خلفخانعلی یزد میباشد. استاد جوانمرد در خردسالی اززمرهٔ کودکانی بود که فرزانه مانکجی صاحب در سال ۱۲۳۵ یزدگردی برای تعلیم و تربیت با خود بتهران برد و پس از کسب کمال و دانش ومهارت در تحریر اسناد مالکیت و وقفنامه و قباله و اجاره نامچه و غیره بسمت آموزگاری در دبستان یزد منصوب گشت:

دانشمند معروف استاد کیومرس وفادار ازشاگردان اولیه اوست. غالب جوانان آن زمان که بعدها صاحب شخصیت گردیده‌اند به پیش او دانش آموخته‌اند. پس از آنکه دبیرستان کیخسروی در شهر یزد ساختمان شد استاد جـوانمرد در آن دبیرستان با همکاری استاد ماستر خدابخش و استاد کیومرس وفادار مصدر خدمات مهم فرهنگی نسبت به جماعت زرتشتیان بوده و رسالات بسیاری برای تعلیم مبتدیان تدوین نموده‌اند که اینك نایاب است.

خدمت مهم استاد جوانمرد تحریر اسناد مالکیت برای گروه زرتشتیان بود وفرزانه بهرام رستم در نامه خویش به پنچایت یزد مخصوصاً از او نام میبرد و به ـ جماعت سفارش مینماید اسناد خودرا بوسیله او بنویسند و نزد آخوندها نروند تا گرفتار پیچ وخم قوانین شرع نگردند وخسارت نبینند.

استاد جوانمرد عضو همیشگی انجمن ناصری زرتشتیان یزدبودپس ازشهادت استاد ماستر خدابخش وحملات کتبی باو بوسیله دشمنان‌دین از انجمن‌ودبیرستان استعفا کرد و گوشه نشینی اختیار نمود .

استاد جوانمرد هنگام سالخوردگی درحدود سال ۱۲۹۸ یزدگردی دارفانی راوداع گفت.

ملاجهانگیر

فرزانه جهانگیر پور موبد رستم معروف بمنجم از دانشمندان وستاره‌شناسان زرتشتی کرمانی است .

بقول صاحب تاریخ کرمان محفوظ دربنگاه خاورشناسی خورشید جی کاما بمبئی بنشانی(H.P .(ms)147) «اباعنجدا موبد وموبد زاده است . در علم رمل و استخراج نجوم مهارت دارد . شوخی و مزاح را بسیار خوب مینماید . الحق مرد خوش صحبت وبذله گوی میباشد . یك پسر دارد موسوم بملا رستم پسر با هوشی است . اوهم از قاعده رمل و استخراج مهارت دارد .»

ملاجهانگیر درزمان صاحب‌تاریخ کرمان که مورخهٔسال۱۲۳۹ یزد گردیست باحتمال قوی دوران سالخوردگی خودرا طی مینموده است . زیرا پسر او بزرگ ومانند خودش در نجوم ورمل بمرحله استادی رسیده است.

موبد خدابخش

فرزانه موبد خدابخش موبد فرود موبد آبادان شاعر دانشمند زرتشتی مقیم خلف خانعلی یزد است . در آخر سده دوازدهم یزدگردی میزیست. موبدی دانشمند و دیندوست بود . پرسشهای دینی شاهزاده محمد ولی میرزا (۱) فرزند فتحعلیشاه را هنگام حکمرانی در یزد باستعانت دستور کیخسرو موبدان‌موبدوقت وهیربد جاماسب پاسخ متین داده وزرتشتیان را از قتل عام ویا اسلام آوردن بجبر نجات بخشیده . بسا نصایح و اندرزهای دینی وسنن آئینی را منظوم ساخته است . از آن جمله است اندرزنامه دستوران‌دستور آدرباد ماراسپند بفرزندخویش‌زرتشت اندرز نامبرده دررساله کوچکی جزو گلچین از نامه دساتیر باهتمام روانشادپرویز شاهجهان در بمبئی چاپ گردیده است . این اشعار از اوست:

تو ای جان من کرفه اندوز باش — ز نیکی و پاکی تو فیروز باش

میندوز عصیان پسر تا توان — که روزی خجالت کشی اندر آن

مشو تند و مغرور و هم بی ادب — ز گفتار بیهوده بـر بند لب

ابا دوستان و ابا صاحبـان — تو یکرنگ گردان دلت بازبان

نگردی پشیمان بعهد درست — خجالت ببار آورد عهد سست

---

(۱) بقول آیتی صاحب‌تاریخ یزد شاهزاده محمد ولی‌میرزا پس‌ازحکومت خراسان در سال ۱۲۲۶ هق بحکومت یزد منصوب گردید وتا۷ سال‌حاکم یزد بود.

همیشه بهر گاه و هر روزگار　　امیدت بیــزدان دادار دار

ابا آن بکن دوستی ای پسر　　که او از تو بهتر بود از هنر

کسی کش خرد باشد و هم‌هنر　　رساند بتو سودها بی شمر

زچیزی که یزدان و امشاسپند　　بر آنند خشنود و هم دل پسند

بر آن چیز ساعی‌شو و جان سپار　　که حاصل کنی مزد گاه شمار

مگو راز خود با زنان هیچوقت　　که گردی پشیمان‌از آن‌کارسخت

تو دیده مثال شنیده مگو　　شنیده بمــانند دیده مگـو

سخن را پس وپیش بیننده باش　　به پیمای و آنگاه گوینده باش

تو شبخیز باش و عبادت نمای　　که تا زان مرادت برآرد خدای

عبادت بیزدان چو با دل کنی　　از او نیکوئیها که حاصل کنی

نیوشندهٔ این سخنها و پنــد　　نگردد پشیمان و هم دل نژند

هیربد خدابخش معروف باستاد

هیربد خدابخش پور هیربد جاماسب پورهیربد نوشیروان پور جاماسب‌پور دستور کاوس معروف باستاد و از نژاد نوروز زنده دانشمند و شاعر زرتشتی مقیم قریه مبار که حومه‌تفت یزد بوده .

استاد خدابخش مردی دیندار و کشاورز و برموز مذهبی کاملا آشنا و ازطرف جماعت بواسطه دین دوستیش بنگاهبانی آتش پاك بر گزیده میشود جد چهارمی استاد خدابخش موبدان موبد اصفهان بود که‌بواسطه‌تیغ تعصب شاه سلطان‌حسین صفوی وعلما و اطرافیان ودرباریانش هنگام‌قتل عام مردم گبر آباد که همه‌زرتشتی بودند ترك دار وندار خود گفته وآتش مقدس رابرداشته بیزد پناهنده شد . هیربد خدابخش در رسالهٔ دین مسئله که در سال ۱۲۰۷ یزدگردی برشته نظم‌درآورده در این‌مورد چنین گوید :

اگر خواهی‌عیان‌نام کمین‌است	خدابخشی که‌بر آتش امین‌است
مبارك منزل من هست و کار	در آن قریه زراعت پیشه دارم
که نام‌باب‌من‌جاماسب‌نوش‌است	بفردوس برین‌رفته خموش‌است
دگر جاماسب ثانی پور کاوس	برفته اندر آن گیتی بپابوس
نژاد و گوهرم نوروز زنده	در این خط نام ایشان گشت‌زنده
مکان و منزل ایشان صفاهان	صفاهان بوده جای پادشاهان

باصفاهان چو شد دروند بسیار		بسوی یزد روگردند ناچار
بسی آب و زمین و مال بسیار		ز بهر دین همه کردند انکار

رسالهٔ دین مسئله از داستان تعصب علمای اسلام سخن میراند که در زمان فرمانداری شاهزاده محمد ولی میرزا فرزند فتحعلی شاه قاجار دریزد بزرتشتیان نسبت کفر وزندقه داده واز حکمران قتل عام یا اسلام آوردن آنها را خواستارمی شوند .

شاهزاده دادگر بعلمای اسلام پیشنهاد مینماید بهتر است در خصوص دین و توحید پرسشهائی چند از زرتشتیان بشوداگر پاسخ آنها منطقی ودرست استباید بایشان ستم نشود و اگر غیر ازآن باشد بمراد شما رفتار خواهد شد . پرسشهای علمای اسلام وپاسخهائی که دستور کیخسرو پور دستورخدابخش موبدان موبدوقت بمشورت موبد خدابخش پور موبد فرود و هیربد جاماسب پدرشاعر بآن دادهاند موضوع رساله نامبرده میباشد و چندین بار جزو پندنامه ملافیروز در بمبئی طبع گشته است .

فرزانه خدابخش از سال ۱۲۲۵ یزدگردی موقعیکه در مبارکه بنایمدرسه بواسطه نفوذ فرزانه مانکجی صاحب و تحت اداره پنچایت یزد(انجمن) گذاشتهشد بسمت آموزگار آنجا معین گردید .

فرزانه خسرومالی

فرزانه خسرو پور بهرام پورخورشید پورسیاوخش متخلص بمالی ازشاعران ودانشمندان زرتشتی مقیم کرمان است . اشعار زیادی از وی در جنگها محفوظ و قسمتی از آن درشرح گاهان (تابوت آهنی زرتشتیان) که در سال ۱۲۴۹ یزدگردی نوشته شده درکتاب پند نامه ملا فیروز چاپ گشته است . این ابیات از اوست که شرح گاهان باآن آغاز میشود :

خالق خلق آنکه یزدان است صنعتش بیحد و فراوان است
مرکب راه حق بگویم کان نه عنانش بدست انسان است
روز حق چون رسد بکس دردم جان به یزدان دهد که فرمان است
شرح گاهان دهم کنون ابراز بهر مفهوم خلق آسان است
خفته بروی چو میخرامدخوش مرکب خامشان بدینسان است
چارپایش بدان ز روی یقین چار اطراف دور کیهان است
که بودشرق وغرب وشمال وجنوب چار عنصر چنین نمایان است
ده و دو تخته آهنین پهناش معنی هر یکی در ابیان است
ده و دو ماه باشد ای بهدین معنی ماه و سال از آن است

فرزانه خدابخش اردشیر

فرزانه خدابخش‌پور اردشیر پور خسرو پلگذاردینیار پور بهرام پورظهراب پور نوشیروان از زرتشتیان دین پرور و متعصب وشاعر مقیم‌خلف خانعلی‌یزداست. در راه تبلیغ و ترقی دین وتعلیم بهدینان فراوان میکوشیده. بسا اوقات بابزرگان وعلمای اسلام‌در حقانیت دین خویش بمباحثات‌ومناظرات مشغول‌میبوده وبرمراسم معمولهٔ بین آنها وفروع دینشان اعتراض میکرده است.

فرزانه‌خدابخش در روزاورمزد و اسفندماه۱۲۳۹ یزدگردی مباحثات‌مذکور را در مجموعه‌ئی بنام «تیغ براه دین» جمع کرده ومینویسد : «در بارهٔ بحث دین ومذهب در هر کجا اتفاق افتاده آنرا بقلم درآورده که انشاءالله از دیده و شنیده و گفته بهره وفیضی بامید یزدان بهره‌بردار باشند و نام آنرا گذاشتیم تیغ براه دین از راه دین بیاری یزدان که دین بهی ، دین بهی هست‌بیشك است وشبهه .چون‌بنای آدمی از جسم فانی است . بجهت یادبود هر اوقاتی بابزرگان اهل اسلام مباحثه شد نوشتم تا اهل بهدینان آگاه‌باشند ویقین حاصل کنند از دین وبحرف باطل‌خود را از راه درنبرند .»

مباحثات نامبرده درنوع خود بی‌نظیر و بسیاردلکش وشیرین است .نسخه خطی آن جزوکالکسیون روانشاد مانکجی هاتریا بنشانیH.p.(ms)234دربنگاه خاور شناسی خورشیدجی‌کامادر بمبئی محفوظ است. فرزانه خدابخش کتاب‌خویش

را از قرار معلوم بخدمت روانشاد مانکجی صاحب تقدیم‌وخواهش کرده بگجراتی ترجمه وعنوانی بآن بدهند که بمعنی شمشیر دین باشد .

ابیاتی چند از او درتوحید که درسال۱۲۶۵ هجری‌قمری (۱۲۱۸ی) گفته:

بگویم اولین آنرا که نامش — نشاید گفت در خوردمقامش

نیارد برد پی در راه ذاتش — اگر گوئیم‌چندی ازصفاتش

پناه بندگان و هست هستان — روان تابندهٔ ایزد پرستان

شهانش بندگی راخواستارند — پرستش کس‌بخورداو نیارند

هم او پرورد گاران پروراند — بهر کس‌جان‌دهدروزی‌رساند

بسیاری از اشعار او درجنگ‌هاضبط‌بویژه‌درجنگ بنشانیH.p.(ms) 364b در بنگاه خاورشناسی خورشیدجی کاما بمبئی فراوان است .

فرزانه خداداد کنتراکتر

فرزانه‌خداداد پوررستم‌پور بهرام پور رشید خرمشاهی معروف به کنتراکتر از اهالی قریه خرمشاه حومه یزد میباشد. فرزانه‌خداداد آزاده مردیست‌جوانبخت وحمید سیرت و خجسته کردار و دانش دوست . بقول شیر مرد نوذر پارسی ناشر شاهنامه عکسی اولیاسمیع شیرازی کار طبع آنرا با همت و کمك این‌رادمردمحترم بآخر رسانید . فرزانه خداداد دردوران رضاعت یتیم گردید و چون هفده ساله شد هنگام قحط وغلای سخت یزد ببمبئی مهاجرت و بنوکری وسپس بکسب مشغول شد . درکار وپیشه خویش‌نهایت جدیت وسعی بلیغ داشت . با مقامات‌ارتش‌انگلیس درهند تماس حاصل کرد ودر سال ۱۲۴۹ یزدگردی کار رسانیدن آذوقه ارتش‌هند بخصوص اردوگاه پونه باو محول گشت و بکنتراکتر معروف گردید . خداداد فرزانه‌ئی بود جدی ؛ میهن پرست وورزشکار در سال ۱۲۶۰ یزدگردی بسمت‌مجاهد در ارتش انگلیس داخل و تمرینات نظامی رابنحو اتم واکمل بپایان رسانید .

هنگامیکه فرزانه استاد کیومرس در بمبئی در مورد لزوم تأسیس دبستان در دهات زرتشتی نشین ایران مشغول تبلیغات بود ، فرزانه خداداد در حدود سال ۱۲۵۶ یزدگردی در ساختن یکباب دبستان در خرمشاه وتهیه بودجه آن‌اقدامات لازمه بعمل آورد ومبلغ ۱۹ هزار روپیه بدست‌انجمن اکابر صاحبان پارسیان‌بمبئی سپرد که سود آن را برای اداره امور آن وحقوق آموزگار بمصرف‌برسانند ونیز



فرزانه خداداد کنتراکتر

بودجه مخصوصی معین کرد که بشش نفر از بهترین دانش آموزان دبستان که در امتحان اوستا و فارسی سر آمد باشند انعام داده شود وهم بودجه‌دیگر که سود آن‌در سال ۸۰ روپیه میشد برای کمك به بینوایان زرتشتی خرمشاه تخصیص داد که‌خوارو بار خریده بآنها دهند و برای تعمیر در مهر پونه و ایجاد دبستانهای قاسم آباد و رحمت‌آباد و گهنبارهادر یزد وپونه کمکهای مالی فراوانی‌نموده‌است .فرزانه‌خداداد بانی غالب امور خیریه پونه ودر پیشرفت اوضاع اجتماعی ابراز مساعی جمیله‌می‌نموده است .

فرزانه خداداد در خرداد روز وامردادماه قدیم سال ۱۲۸۵ یزد گردی درپونه بمینو وجوار رحمت حق رهسپار گردید.

فرزانه هیربد خدایار

فرزانه هیربد خدایار پور دستور شهریار برادر کهتر دستور نامدار موبدان موبد یزد است ودر کودکی ببمبئی‌شتافت ودر اوستا و پهلوی و انگلیسی‌و گجراتی استاد ولیسانسیه دانشگاه بمبئی گشت . هنگام شهادت فرزانه ماستر خدابخش در یزد رئیس, انجمن ناصری زرتشتیان بود و تا مدتی در دبستان دینیاری آموزشگاه موبدان بتدریس اوستا و انگلیسی پرداخت . براستی جای آن داشت که موبدان ایران او را بمقام دستوران دستوری بر گزینند اما افسوس بواسطه ناساز گاری‌های جماعت ومخالفتهای شدید دلتنگ گشته دوباره بهندوستان مراجعت نمود وبسمت استادی در دانشگاه کراچی بخدمت فرهنگ مشغول گردیدولی عمرش چندان‌وفا نکرد ودر حدود سال ۱۳۰۸ یزدگردی دارفانی را وداع گفت .

فرزانه هیربد خدایار کارنامه اردشیر بابکان ، اندرز آدرباد مار اسپند ، اندرز وهزاد ترخو فیروز ، اندرز خسروقبادان ومادیگان چترنگ‌را از پهلوی‌بانگلیسی ترجمه نمود ودر سال ۱۲۶۸ یزدگردی (۱۸۹۹م) چاپ و منتشر کرد و نیز کتاب خوبی نمای دین زرتشتی را برای اطلاع بهدینان از اصول آئین خویش در سال ۱۲۶۷ یزدگردی تدوین وطبع نمود.

فرزانه ارباب خسرو شاهجهان

فرزانه ارباب خسرو پور شاهجهان پور گودرز پور مهربان بازرگان دانش دوست وجماعت پرور زرتشتی ساکن محله شهریاری یزد ویکی از شخصیتهای‌مدبر و مبرزیست که‌در دوران ناتوانی‌وزبونی زرتشتیان ایران‌درصد سال اخیر برپاخاست و باتفاق برادران خود پرویز ، رستم ، گودرز و بهرام‌بنگاه معتبر بازرگانی رابنام تجارتخانه جهانیان‌بنیادنهاد و شعبات‌آنرادر سراسر کشور ایران دایر کرد و گروه کثیری از همکیشان را بکار بگماشت .

ارباب خسرو شاهجهان با تشکیلات منظمی باداره و توسعه امور اقتصادی پرداخت و روابط بازرگانی خود را تا هندوستان وانگلستان و امریکابرقرارداشت تجارتخانه جهانیان نخستین بنگاهی بود که محصولات صادراتی کشور را ببازار دنیا عرضه داشت . محصول پنبه جنوب که بعلت حجم زیاد و سبکی وزن برای صدور بخارج صرفه‌نداشت برای‌آنکه باعدل‌بندی ماشینی پسند بازار جهان گردد ماشین پنبه پاك کنی پرس و عدل بندی در رفسنجان نصب و پنبه جنوب کشور را وارد بازار اروپا ساخت.

تأسیس نخستین شرکت گوشت و شرکت سهامی کل تلفن را نیز از کار ـ های برجسته تجارتخانه جهانیان میتوان بشمار آورد و آنها را نیز از مؤسسین دانست .



فرزانه ارباب خسرو شاهجهان

ادارات و شعبات تجارتخانه جهانیان که دارای تشکیلات منظم و بر روی اصول درستی پایه گذاری شده بود مانند تجارتخانه جمشیدیان در همه جا مورد اطمینان عامه قرار داشت بطوریکه بیجک صندوق (رسید صندوق) آنها مانند اسکناس دست بدست میگشت و بین مردم ایران که چندان باسکناس بانك شاهنشاهی انگلیس اقبال نمینمودند رواج کامل داشت .

این رویه مردم واعتبار تجارتخانه باعث شد که مدیران بانك روس وانگلیس با حمایت مقامات سیاسی خود وسایل سقوط آنها را فراهم آورند.

در اوایل سلطنت مظفرالدینشاه و در اولین دوره مجلس شورایملی که می‌خواستند بانك ملی تأسیس نمایند تجارتخانه جهانیان از پیشقدمان این امر بوده و پیش‌بینی چنان بود که با دعوت عده‌ای از بانکداران پارسی هند این اندیشه را به‌پیکر کردار درآورند اما از آنجائیکه این اقدام مخالف سیاستهای بیگانگان ومنافع آنها بود برای رعب پارسیان هندو نزدیك نشدن آنها بامور ایران وسائلی برانگیخته و ارباب پرویز شاهجهان را درروز چهارشنبه ۱۳ فوریه ۱۹۰۷ در یزد بشهادت رسانیدند این خبر بوسیله نماینده انجمن اکابر صاحبان پارسی فوراً درهندوستان و جراید آن دیار منعکس گردید و پارسیان را مضطرب ساخت.

روزنامه گجراتی جام جمشید و روزنامه انگلیسی تایمس بمبئی در اطراف آن وعدم تأمین جان در ایران مقالات نوشتند وموضوع تشکیل بانك مسکوت ماند.

اطلاعات هفتگی شماره (۹۵٤) مورخه ۱۷ دیماه ۱۳۳۸ خورشیدی چنین مینویسد:

« در سال ۱۲۷۳ شمسی هجری بانکی بنام بانك جمشیدیان توسط ارباب جمشید زرتشتی و دیگری بانك جهانیان درسال ۱۲۷۹ بوجود آمدند که هر کدام نسبت بزمان خود اهمیت فراوانی کسب کردند . بانك اخیر مرکزش شیراز بود و در تهران وشهرها و بنادر جنوب نیز شعبات متعددی بوجود آورده بود. متأسفانه این دو بانك نیز نتوانستند تاب رقابت بانکهای انگلیس وروس را بیاورند وورشکست

شدند . »

تجارتخانه‌های زرتشتیان بویژه تجارتخانه جهانیان در راه مشروطیت ایران عضو مؤثری بوده‌اند . قسمتی از تجهیزات جنگی و مالی آزادیخواهـان بوسیله تجارتخانه اخیر تأمین‌میگشته وچنان متهورانه‌وبی‌ترس و باك بآزادیخواهان کمك میکردند که شخص اول مملکت محمد علی میرزا غضبناك گشته و بامر او میرزا ارباب فریدون خسرو که در تهران ریاست تجارتخانه را بعهده داشت شبانه‌دربستر خواب بسر کردگی اجلال حضور بدست صنیع حضرت ـ یاور اسمعیل سید کمال و مقتدر نظام بشهادت میرسد .

دربرابر خدمات این‌تجارتخانه ارباب بهرام جهانیان یکی ازنمایندگانی‌بود که خزینه وجواهرات سلطنتی را ازطرف آزادیخواهان‌تحویل گرفت وتحت نظر داشت .

فرزانه ارباب خسروشاهجهان چنانکه درپیشرفت اموراقتصادی کشورفعالیت ابراز میداشت از امور فرهنگی همگروه که در عهد اوتازه بجنب وجوش افتاده‌بود نیزغافل‌نبود.در حدود سال ۱۲۷۲یزدگردی‌برای تعلیم وتربیت مادران و مربیان نسل‌آینده جماعت یك دبستان دخترانه در یزد ازطرف تجارتخانه جهانیان‌ایجاد نمود و تا تشکیل دبیرستان دخترانه مارکار در سال ۱۲۹۷ یزدگردی در یزد بکار تعلیم و تربیت دختران مشغول بود آنگاه دبستان نامبرده ضمیمه مؤسسات مارکار گردید.

فرزانه ارباب خسرو شاهجهان در سال۱۲۷۵یزدگردی چون دید دبیرستان کیخسروی یزد گنجایش قبول همه کودکان زرتشتی شهر را ندارد اقدام بتأسیس یك دبستان پسرانه بنام خود نمود زیرا فرزند نرینه نداشت و بـدبستان خسروی نامور گردید .

هزینه اداره دبستان را با تخصیص اوقافی بنام آن تأمین نمود . روز جشن گشایش دبستان فرزانه خسرو شاهجهان بسیار خوشحال وبانشاط بود زیرا آرزوی

دیرینش جامه تحقق بخود میپوشید . موقعیکه برای اظهار بیانات خود بلند شد فی‌البدیهه گفت :

آمد دل ما کامروا در هوس ما کام دل ما داد مگر دادرس ما

بیت مذکور دارای صنعت شعریست وواژه‌های آن نقطه ندارد .

تجارتخانه جهانیان در حفر قنوات و آبادانی زمین چنانکه‌فرموده حضرت زرتشت پیغمبر ایران باستان‌میباشد مساعی جمیله ابرازداشته و دهات چندی دریزد رفسنجان و کرمان احداث نموده‌اند که بعضی‌ها بنام خود آنها نامور است مانند خسروآباد ، شاهجهان آباد و غیره .

مبارزات ومساعی تجارتخانه جهانیان بویژه ارباب خسرو شاهجهان و ارباب رستم شاهجهان در راه بهبودی اوضاع زرتشتیان عصر چنانکه در بخش اول کتاب دیدیم در محرومیت‌های بیشمار زندگی میکردند مردانه وقابل‌ستایش است.فرزانه خسرو در برابر تعدیات حکومت مستبد وقت بخصوص محمدعلی میرزا نسبت به همکیشان خود بسیار ناراحت بود و از آنجائیکه محمد علی میرزا همکاری مؤثر زرتشتیان ایران در راه حصول آزادی و مشروطیت را مستحضر بود درزمان‌قدرت خود بوسیله عمال ستمگرش در همه جا عرصه را براین گروه بی‌آزار و زحمتکش تنگتر میساخت ونه تنها آن هنگام که اموال آنها بتاراج میرفت بدادرسی نمی پرداخت بلکه متجاوزین را هم تشویق مینمود بنابراین فرزانـه خسرو شاهجهان مجبور بود شدیداً باینگونه تعدیات بدربار وقت اعتراض نماید . در این‌راه‌ازتهدید وتبعید نمی‌هراسید و تاکار را بموفقیت نمیرساند از پای نمی‌نشست . بـدینجهت همیشه مورد بغض محمدعلی میرزا قرار داشت ودر آخرین بار که بدربار احضار گردید امر شد که‌فوری از ایران‌خارج گردد والااو هم بسرنوشت پرویزوفریدون که بسزای عمل خود رسیده‌اند دچار خواهد شد باین ترتیب‌فرزانه خسروبخارج ازکشور تبعید گشت و یکسره بلندن پناه برد . اما در آنجا هم بیکار ننشست و بوسیله فرزانه دادابهای نوروزجی‌از پارسیان‌متنفذومحبوب که ازطرف‌حزب‌لیبرال



فرزانه ارباب رستم شاهجهان

انگلیس در پارلمان انگلستان عضویت داشت باقدامات سیاسی دست زد. آنگاه که بساط زور وقلدری محمد علی میرزا برچیده شد واحمد شاه‌جانشین وی بسوءاثر عمل پدر متوجه گشت، بادادن تأمین وجلب رضایت‌فرزانه‌خسرو رادعوت‌بمراجعت نمود. با این ترتیب در رفتارمتصدیان امور نسبت‌بزرتشتیان تعدیلی قائل وتغییر رویه معمول داشتند ونیز هنگامیکه در یزد برای لباس و کلاه زرتشتیان در حدود سال۱۲۸۷ یزدگردی محدودیتی قائل بودند و مسئله جنبه مبارزات مذهبی بخود گرفته بود وعلمای یزد با مردمان، آنجا صفی آراسته بودند فرزانه رستم‌شاهجهان درصف مقدم زرتشتیان قرار داشت و از تهدید بقتل وغارت نهراسید و تا مبارزه را بموفقیت انجام نداد از پای ننشست.

فرزانه ارباب خسرو شاهجهان درحدود سال ۱۲۸۵ یزدگردی رهسپارجهان مینوی گردید .روانش شاد باد.

فرزانه خسرو کیکاوس

فرزانه خسرو پور کیکاوس پور خسرو پور بهمن خرمشاهی شاعر دهاتی زرتشتی و از اهالی قریه خرمشاه حومه یزد میباشد . مردی بود نیك منش و دین دوست ودر سالهای قبل‌از ۱۲۵۶ یزد گردی درقریهٔ خرمشاه‌آموزگار بود ودرتعلیم و تربیت کودکان ابراز مساعی میکرد .

پس از تأسیس دبستان‌خدادادی در خرمشاه‌بوسیله فرزانه‌خداداد رستم‌بسوی بمبئی رهسپار و در آن دیار رحل اقامت افکند و بکسب وکار مشغول شد . دفتر بزرگی از اشعار وغزلیات ازخود بیادگار گذاشته است . این چند بیت‌ازاشعاریست در ستایش پیر نارستانه .

با قلب پاك‌نام‌خدا گوی وکامیاب — درکار بد و نیك شکیباشو وشتاب
نار آستانه پیر زیارتگهی قدیم — از نسل‌یزد گردشهی عالی‌انتساب
نار آستانه مطلب‌نور آستانه‌است — مطلوب آن‌نهانشده‌درچشم‌شیخ‌وشاب
ناید زمرد نیك‌یقینم‌جزحرف‌نیك — جز قطره زلال نمیبارد از سحاب

چند بیت زیر از اشعار مفصل درجواب کسانی گفته که میگویند دین کهنه شده و باید دین نو پذیرفت .

دین نو از بهر اشراران گیتی بهتر است
چون‌چراغ کم‌ضیاء در تیره‌شب روشنتراست

هر که‌دارد در درون‌خانه‌چون‌خورشید شمع

کی ز بهر یك چراغ کم ضیاء اومضطراست

مکتب نو مینهند از بهر طفل کم خرد

با خرد را مغز و دل ازجمله مکتب‌بهتراست

با خرد آنست کز فانوس دین بسترد گرد

صافی فانوس دین دل را ضیاء افزونتر است

دین نه فانوسی که‌گردد کهنه و نو آوری

نوبنو از بهر انسان روزی و رخت بر است

گر کلام ایزدی چون رخت گیرد کهنگی

توبه‌گویم ایزدم خود پیر عقلش کمتر است

فرزانه خسرو درسال ۱۲۸٦ یزد گردی (۱۹۱۷ مـ۵م) در سن ٦۳ سالگی در بمبئی در گذشت .

فرزانه خسرو مهراله آباد[1]

فرزانه خسرو پور مهربان پور جمشید . رادمرد نیك منش ، بردبار ، فعال خیرخواه . بلند همت ، دلیر و باشهامت زرتشتی از اهالی قریه الهآباد رستاق یزد میباشد .

در سن ۱۷ سالگی بجای پدر سرپرست امور الهآباد گردید و اولین اقدامش جلوگیری از تجاوزات حاجی بابای اله آبادی بود که از زمان پدرش ادامه داشت و بخشی از اراضی کشاورزان را غصب نموده بود فرزانه خسرو با کوشش خستگی ناپذیر در محاکم حکام شرع وعرف بالاخره حاجی بابا را مجبور به اعاده اراضی مینماید .

فرزانه خسرو در ادارات دولتی و حکام شرع وعرف نفوذی بغایت داشت و وطرف توجه واحترام همه بود . این رادمرد مردمدوست مهمان نواز وغریب پرور از صرف مخارج درمواقع لازمه هیچ دریغ نمیداشت . برای پذیرائی مهمانان مسلمانان دستگاه جداگانه تهیه کرده بود. منزلش مأمن مردم ومتجاوزین از ترس فراش وچوب فلك او کمال احتیاط را رعایت مینمودند . فرزانه خسرو از کارشناسان معتبر واهل خبره بود در آبادانی دهات و راهنمائی کشاورزان و کمك بآنها و جلوگیری از متجاسرین کوشش خستگی ناپذیر ابراز میداشت.

---

(۱) اقتباس از تاریخچه اللهآباد رستاق

فرزانه خسرو در سخنگوئی مهارت تام داشت و اهل علم و فضل و ادب و هوش خدادادی او سرشار بود با بزرگان طبق شأن و مقام آنها و بازیر دستان با الفت ومهربانی رفتار مینمود . درطرح قنات وحفر آن کمال استادی را داشت و آبادانی اله‌آباد و دهات بسیاری مرهون زحمات و فعالیتهای اوست . در انجام کارها بسیار دقیق و آنرا بنحو اتم واکمل بپایان میرسانید .

کارهای خیریه زیادی بهمت و تشویق و کمك او و سرمایه دیگران انجام گرفته از آن جمله دخمه اله آباد که بسرمایه روانشاد ملا خسرو مهر بوسیله برادرانش ارباب کیخسرو مهر و ارباب رستم ساخته شد. این دادگاه بسیار محکم و خوب ساخته شده. اینك که شصت سال ازبنای آن میگذردا حتیاج بتعمیر نداشته است .

دوم آدریان‌است در اله‌آباد وآنرا ارباب رستم مهر بنام فرزند ناکامش خدا بخش ساخت .سوم دبستان پسرانه اله‌آباد که بهمت ونقشه فرزانه خسرو بسرمایه ارباب گودرز مهر ساخته شد . ساختمان آدریان و دبستان برزمینی بناشد کهمردم ده اهدا نموده‌اند .

چهارم آب انبار رشید مهر که بسرمایه او و پیشنهاد فرزانه خسرو دربیابان بی‌آب بنا گردید که از آب باران پر میگردد و برای مسافران و چوپانان نعمت بسیار بزرگی‌است . پنجم آب انبار عصرآباد ، بسرمایه‌ارباب کیخسرو مهرساخته شد وآب اله آباد را بمسافت ٦ کیلومتر آنجا برده پر میکنند ، زیرا آب چشمه عصرآباد شور است و اگر این‌آب انبار در آنجا ساخته نمیشد مردم ده متواری و دربدر میگشتند.

در زمان تصدی فرزانه خسرو سیل مهیبی قنات اله‌آباد را کور و خرابمی-نماید با کوشش و مساعی کارشناسان وقت وفرزانه خسرو بهیچ وسیله قنات خراب تعمیر نمیگردد و تا سه‌سال آب باله‌آباد نمیرسد قریه آباد بایر و خشك میگردد پس از قطع امید فرزانه‌خسروبا چشمی گریان بکشاورزان اله آباد اطلاع میدهد

دیگر کاری از او ساخته نیست مردم بهر جا میخواهند بروند و خود پریشان و غمگین در بروی خویش‌بسته در آن ده ویرانه میماند. چندی بعد استاد علی‌اکبر مجو مردی بآن ده و خدمت فرزانه خسرو میرود میگوید نقشهٔ دارد برای قنات اله آباد اگر بپسندد عملی کنند .فرزانه خسرو طرح اورا که بر گرداندن آب از مجرای اصلی و انداختن آن در مجرای دیگر باشد می‌پسندد و فوراً بآن کار که مخارج زیادی را در بر داشت اقدام و پس ازچندی ، باحاضر ساختن و قبولانیدن بسیاری از اعتراض کنندگان آب قنات را بوسبله ابتیاع مجرای کهنه دیگر به‌اله آباد میرساند .

میگویند اگر فرزانه خسرو هستی نمیداشت آب هر گز به‌اله‌آباد نمیرسید محله مسلمان وزرتشتیان در اله‌آباد علیحده است و چون‌محله‌زرتشتیان‌درسرچشمه و شاهراه واقعست بیشتر در مورد خطر میباشد اما ازکاردانی ولیاقت و نفوذفرزانه خسرو زرتشتیان همیشه راحت بوده‌اند .

فرزانه خسرو بواسطه صرف مخارج بسیار برای پیش‌بردن کار جماعت در اواخر عمر بفقر و تنگدستی دچار میشود .لذا برای حفظ آبرو وشرافت خود از تصدی امور اله‌آباد استعفا کرده رهسپار تهران میگردد فرزانه خسرو میگفت پدرم ۱۲ هزار تومان نقدداشت (پول آندوره بسیار بوده)خرج کردم وسرشناس‌شدم حالا میخواهم همان مبلغ راداشته‌باشم وخرج کنم‌تا کسی مرانشناسد ودرگمنامی زندگی کنم.

آقای‌نوش خدا رحم‌الله آبادی تعریف میکرد وقتی باچند نفر برای تریاك کشی بسفر میروند و شب را در کاروانسرائی بیتوته مینمایند دسته‌ئی از راهزنان همان شت بکاروانسرا حمله مینمایند چون آنها در گوشه ازجمعیت مسلمان‌کاروان سرا جدا نشسته بودند بپیش خود میطلبند ومیپرسند کیستیدجواب میدهندمامردم اله‌آباد هستیم رئیس دزدان میپرسد اله‌آبادی که ملا خسرو دارد میگویند بلی . فوراً بآدمهای خود حکم میکند یك‌ران از گوسفند بریان شده را بیاورد و بآنها

بخوراند و آنها رانوازش کرده میگوید چون بوطن برمیگردید بملا خسرو بگوئید داراب خان سلام رسانیده که نان مرد در شکم مرد نمیماند وقتیکه در رکاب جلال الدوله بیزد آمدم ملاخسرو گوسفندی در اله آباد جلو پای ما قربانی کرد اینك در اینجا محبت او را در حق شما تلافی نمودم .

فرزانه خسرو بغیر از تصدی اموراله آباد متصدی امور دهات دیگر نیز بوده است مانند جعفر آباد وخسرو آباد وغیره و چندین نفر کارشناس وباشی بسرپرستی اوکار میکردهاند . درزمان تصدی فرزانه‌خسرو هیچ مسلمانی جرئت نداشته به‌ـ زرتشتیان زور بگوید یا فحش بدهد زیرا فرزانه خسرو آنها را بوسایل ممکنـه مجازات میکرده . در مورد شهامت و رشادت اوهمین بس که در مجلسی چند نفر مسلمان‌هم‌پیمان میگردند که شبانه بروند و فرزانه‌خسرو را در منزلش بقتل رسانند. دوستی این خبر را فوراً باو میرساند تا فرار نماید اما او برخلاف مستقیماً بهمان مجلس پیمان کنند گان میرود چون او را می‌بینند در شگفتی میشوند و میپرسند باعث آمدن او بآنجا چیست جواب میدهد شنیده‌ام خیال قتل مرا داریدلذاخودم آمده‌ام تا زحمت آمدن شما راکم کنم و در اینجا مرا بقتل رسانید . همگی از مردانگی او متعجب شده بلند میشوند و پوزش میخواهند ومن بعد کمال دوستی را با او رعایت مینمایند . میگویند یکروز از قریه زارچ بمنزل خود برمیگشته‌در راه چند نفر باو برمیخورند وبدست وپایش افتاده عذر میخواهد میپرسد چیست میگویند ما برای قتل تو آمدیم ولی چون ترا دیدیم آن قوت و اراده از ماسلب شد . فرزانه خسرو آنها را بمنزل خود برده وپس از پذیرائی کامل هر یکی را بفراخور حال هدیه داده مرخص میکند.

فرزانه خسرو ثروت زیاد و گله گوسفندان و اشتران بسیاری داشته که همه را براه پیشرفت امور جماعت بخرج تعارفات بزرگان رسانیده و بینوا میگردد بواسطه اقتدار و نفوذ فرزانه خسرو شترداراتش نیز در برابر مقتدرین جرئت و شهامت بخرج میداده‌اند ومیگفتند جلودار ملا خسرو اله آبادی هستند وکسی به

احترام نامش متعرض آنها نمیشده . فرزانه خسرو همه مردم را بنظر مساواتمی دید و بین مسلمان وزرتشتی فرق نمیگذاشت . طرح حسینه‌ئی در محله مسلمانان ریخت ولی ساختن آن بواسطه مسافرتش بتهران بپایان نرسید و بعدها مسلمانان آنرا تمام نمودند . فرزانه خسرو کارهای خیریه زیادی نموده است از آن جمله در محل تلاقی دو شاهراه در۲ کیلومتری اله‌آباد پایابی ساخت بنام پدرخود کـه بجوی مهر معروفست . و پایاب دیگری هم در مقابل مزرعه صدری ساخت و هم کاروانسرائی بنزدیك دهکده که بنام خودش معروف است و بنائی بالای یك تپه بنام خواجه خضر بنانهاده که زیارتگاه مردم است .

فرزانه خسرو پس ازورود بتهران چون‌درکار حفرقنوات مهارت تامی‌داشت زرتشتیان مقیم پایتخت از او میخواهند در حفرقنات یکی از دهات بآنهاراهنمائی کند فرزانه خسرو خواهش آنها را پذیرفته و مخارج کمتر از نصف آنچه راکه کارشناسان تهران معین نموده بودند تخمین و بانجام میرساند . پس از توفیق وی در اینکار شهرتش در پایتخت‌می‌پیچد . رقیبان‌وجود اورا سنگ بزرگی‌درپیشرفت کار خود تشخیص میدهند لذا کمر بقتل او بسته در حدود سال ۱۲۷۸ یزدگردی تقریباً در ٦٥ سالگی اورا ازپشت‌بام پائین انداخته میکشند تا اثرسوء قصدمعلوم نگردد . خدایش رحمت کناد .

دستور داراب پهالن

دستور داراب پور دستور پهالن پور هیربد فریدون از دستوران دانشمند و شاعران زرتشتی مقیم نوساری ازبخشهای گجرات است . در پهلوی وپازند وپارسی وهندی وسانسکریت و نجوم واصطرلاب استاد بود نسبش بدستور نریوسنگ معروف میرسد که اوستا را بسانسکریت ترجمه نمود .

دستور داراب در زیر دست پدر خویش دستور پهالن ، صاحب محضر درس مذهبی و مرجع پرسشهای خاص وعام بتحصیل علم و ادب پرداخت . دستور پهالن در معلومات و دانش سرآمد همکنان و از رموز دینی مزدیسنا و مراسم پیچیده آئینی بخوبی واقف بود . کلیه موبدان درمحضردرس اوعلوم دینی فرا میگرفتند . دستور داراب بسرپرستی چنین پدر و آموزگار مهربان تربیت یافت و دربین گروه مقام مهمی احراز و بانجام خدمات مذهبی کامروا گردید . در شرح حال و ستایش استاد گوید :

کنون خواهم که چندین نظم سازم	دل و جان راازآن پر بزم سازم
به یمن همت استاد سامی	بقوم موبدان مشهور و نامی
که گان فضل و بحر علم باشد	دل نقاد و گنج علم باشد
ز دریای محیط فضل او خلق	بنوشیدند آب علم تا حلق
چه زند و فارسی چه پهلوی را	نجوم و هم رمل هم هندوی را

ز پازند و ز تفسیر اوستا | هم از احکام چرخ و هم معما
جزاین علم دگر را اوستاداست | در این ایام داد علم داده است
بسی اعمال دین ازوی روان شد | بسی راز نهفته زو عیان شد
همه عمرش گذشته در یزشگاه | یزش در روز وشب وندیدهر گاه
بهر شهری که بهدینان مقیم‌اند | از او راز وۀ دین باز جویند
بسا کس از ردان شاگرد اویند | بسا موبد که از وی‌راز جویند
ولی‌النعمتم دستور پهالن | بود پور فریدون بهین تن
مرا هم باب و هم استاد باشد | بدیدارم همیشه شاد باشد

بساازنسخ خطی اوستا وپهلوی و کتب‌دینی مزدیسنا وغیره که در کتابخانهای هند و اروپا محفوظ است بخط او نوشته شده . در یك نسخه باسم «دیوان قاموس» شجرۀ خودرا چنین مینویسد :

« دستورزاده داراب‌بن دستور پهالن‌بن‌فریدون‌بن هومجی‌بن‌موبدبن‌شاعربن بهرام‌بن رستم» بقول دکتر مدی‌نقل ازقول هیربد مانکجی‌رستم‌جی‌اونوالا یکی‌از گردآوران نامی‌نسخ خطی تقریباً سی‌نسخه‌خطی وندیداد بخط دستور داراب‌پهالن نوشته شده است .

ناگفته نماند کلیه وندیدادهائی که در معابد قرائت شده و میشود خطی است . دستور داراب دریکی از وندیدادهای خطی خویش محفوظ در آتش بهرام بناجی در بمبئی بالای هرپر گردی(باب) یك بیت از اسم خویش مینویسد .

درپایان وندیداد نامبرده تاریخ و اسم کاتب بدینطریق آمده :

ز شاه یزدگرد نیك اعمال | هزار وشصت وسه‌بگذشته‌بدسال
نخستین روز بد از ماه خرداد | که شد ختم این کتاب‌دین‌باداد
اگر جویند نام کاتب از من | بود داراب بن دستور پهلن
ز نوك خامه گر رفتست سهوم | بزرگان از کرم سازند عفوم
چو در دنیای فانی شد سرشتم | برای یادگاری این نبشتم

بعلاوه تاریخ منظوم فوق بزبانهای پهلوی و خط پهلوی و پازند و بخط اوستائی و گجراتی نیز تاریخ و اسم کاتب موجود است و حاکی است براینکه دستور داراب پهلوی را نیکو میدانسته .

تألیفات دستور داراب از اینقرار است :

خلاصه‌دین . فرضیات نامه ـ مناجات ومعنی‌زند اوستا ترجمه یسنای ۹ و ۱۰ بفارسی ازروی‌ترجمهٔ سانسکریت و پهلوی‌بخواهش برزو چندا بزرگ‌قصبه‌بهروچ در سال ۱۰۷٦ یزدگردی .

خلاصه دین دارای ۷٥٤ بیت و در شهر سورت در سال ۱۰٥۹ یزدگردی هنگام مسافرت موقتی دستور داراب بآن بندر نوشته شده چنانکه گوید:

بیمن والد و فرمان دادار	رسانیدم بختم این نغز گفتار
مه شهریور و در روز خرداد	سنه پنجاه و نه و الف کن یاد
ز شاه یزدگرد شهریاران	مهین و بهترین تاجداران

فرضیات نامه و مناجات دارای ۱٦۱۳ بیت وچنانکه نامش‌نشان میدهدشرح کلیه فرایضی است که شخص زرتشتی هنگام تولد تا مرگ باید بجای آرد .همه مراسم ، عادات ، رسوم وسنن مذهبی معتقدات زرتشتیان‌آندوره و حتی امروز نیز معتقدات خانوادههای محافظه‌کار که ساکن نقاط دور افتاده میباشند با کمال دقت توضیح داده هرچند اشعارش سست وسبك است ولی مینماید که گوینده‌آن‌درپارسی وپهلوی و پازند دستی بسزا داشته .بعلاوه مطالب مندرجه آن ازنقطه نظر مذهبی و اخلاقی بسیار عالی است و بارهاخلاصه دین وبخشی ازفرضیات نامه و مناجات و خرده اوستا دریك کتاب‌تحریر و یا چاپ شده و این دلیلی است که مردم آنزمان وبعدها نیز تألیفات دستور دانشمند را مقدس میشمرده‌اند.

مأخذتألیفات دستور داراب کتب‌پهلوی است وعیناً آنهارا بفارسی‌منظوم‌ترجمه ساخته است چنانکه خود گوید:

بخط پهلوی یك نسخهٔی بود	چه نسخه‌بلکه‌طرفه تحفهٔی‌بود

در آن نسخه ز دین به حکایت بسی افزون بد از دیگر روایت

در جای دیگر گوید :

همی در پهلوی دیدم تمامی بنظم آورده‌ام آن پند سامی

هر آنچه دیده‌ام بنوشته‌ام راست نیفزودم در آن و نی‌از آن کاست

تو ای داراب‌بن پالن فریدون بگواز پهلوی کان هست‌اکنون

و نیز در جای دیگر میگوید که کلیه مندرجات کتابش شرح سنن موجوده است که در اوراق متفرقه پراکنده بوده و او آنها را دریك جاي گرد آورده‌است:

هر آنچه دیده‌ام من در روایت در این دفتر درآوردم حکایت

تمامی کیفیات فرض مردم پراکنده که بد یکجا سپردم

بیاوردم در این دفتر تمامی شده آسان بدانایــان نامی

فرضیات نامه با این ابیات آغاز وثبوت قول بالاست

بنام پاك دادار هماونــد که جان ودل‌بنام اوست خرسند

رحیم و مهربان پا ناو خاور بموجودات‌هر یك اوست داور

همیخواهم که اندر راه این‌دین کنم آغاز فرضیات بهدین

کنم جمع اندراین دفتر تمامی که باشم نزد بهدینان گرامی

نصحیت ها که آدرباد دستور نموده بود از روی هش و نور

ورا در پهلوي دیــدم نبشته همه کردم در این دفتر سرشته

که تادستور وموبدپاك وبهدین بخوانند و بدانند این ره دین

این نظم از اوست که در توحید ونعت وخشور ایران سروده‌است:

سر نامه بر نام داور کنم بدین نامه دادار یــاور کنم

که‌اوهست‌بر بندگان‌راهنمای ازل تاابد هست و باشدبجای

امیدم بدادار پروردگــار که پنهان بود پیش او آشکار

که‌توفیق‌بخشدجهان آفرین نویسم‌مر این‌نسخه‌درراه‌دین

ستایش کنم بیمر و بیکران بروح زراتشت اسپنتمان

که دین بهی شد از او آشکار   بامر خـداوند پروردگـار
همه کجی و کاستی شد نهان   بایام زرتشت پاکیزه جان
جهان شد سراسر چوخلد برین   بیمن زراتشت بـا آفرین

دکتر جیوانجی جمشید جی مدی دانشمند پارسی در سال ۱۹۲٤ میلادی فرضیات نامه خلاصه دین و دو مناجات دستور داراب را با ترجمه انگلیسی و یادداشتهای لازمه بطبع رسانیده است.

انجمن زرتشتیان هند در سال ۱۰۷۵ یزدگردی رتبه دستوری را بـواسطه انجام خدمات دینی و جماعتی بدستور داراب اعطا نمودند .

دستور داراب در سال ۱۰۳۷ یزدگردی در نوساری متولد و روز دیبدین و بهمنماه سال ۱۱۰٤ یا ۱۱۰۵ یزدگردی جهان را بدرود گفت .

دستورداراب

دستور داراب‌پود دستور هرمزدیار پور هیربد فرامرز پور دستور قوام‌الدین پور دستور کیقباد سنجانا پور دستور هرمزدیار پور هیربد پدم پور هیربد کاماپور دستور نرسنگ پور دستور ناگان رام ازموبدان دانشمند هند ساکن سنجان ویکی از اعضای خانوادهٔ معروف سنجانا بوده پارسی و هندی را نیکو میدانست شعر نیز میگفته و بسیاری از سنن مذهبی زرتشت را منظوم نموده .

هیربد داراب گردآورندهٔ روایت معروف است که بنام‌روایت‌داراب هرمزدیار شناخته میشود و در سال ۱۹۲۲ میلادی برابر ۱۲۹۲ یزدگردی‌باهتمام موبدمانك رستم اونوالا در بمبئی بطبع رسیده است .

دستور بهمن کیقباد سراینده داستان تاریخی قصه سنجان که ذکرش گذشت عموی جد هیربد داراب بوده است . دستور ناگن رام جد نهم او یکی از سه نفر دستوران معروفی است که آتش بهرام ایرانشاه را از قصبه بانسده بشهر نوساری نقل نموده و ذکرش درقصه سنجان آمده‌است . کلیهٔ‌اجداد هیربد داراب‌ازدستوران معروف هند ومصدرکارهای بزرگ‌مذهبی وجماعتی بوده‌اند.

دستور داراب گرد آوردن روایت معروف خود را در روز خرداد و فروردین ماه سال ۱۰۴۷ یزدگردی روز جشن زایش حضرت زرتشت آغاز نمود چنان که

گوید : (۱)

بتوفیق کریم پاك یزدان — که هست او کارساز جمله خلقان

نویسم یك خلاصه از بهی دین — که بر خوانند دستوران و بهدین

کتابی آنکه باشد از بهی دین — که بینندش همه دستور و بهدین

بماه فرودین و روز خرداد — بکردم ابتدا این نسخهٔ راد

سنه از یزدجردی شهریاری — چو چهل و هفت افزون از هزاری

نویسم حرف هر یك جملگی راست — نسازم خود نمائی نه کم و کاست

جمع کردن روایت کار بغرنجی بوده و پس از چهارده سال در سنه ۱۰۶۱ یزدگردی بپایان رسیده .

این چند بیت ازیك داستان نمونه طبع موزون اوست :

حکایت جمع شدن بزرگان به درگاه شاه گشتاسب وپرسش شاه وحکما و جاماسب از زرتشت

الا ای خردمند پرهیز کار — تو بشنو ز داراب هرمزد یار

نوشته چنین دیدم از بخردان — ز گفتار پیشینیان موبدان

مهین دفتری بود از پهلوی — بزیر اندرش معنی‌های دری

که روزی بر تخت گشتاسبشاه — ستاده همه مهتران و سپاه

نشسته بر تخت او شاد کام — حکیم و گرانمایگان تمام

پشوتن یل فرخ اسفندیار — ز ریر برادر شه نامدار

وزیری چو جاماسب در پیش تخت — چو زرتشت پیغمبر نیکبخت

ز آئین به راز جویان امیر — گهی با زراتشت و گه با وزیر

بچوگان شاه و حکیم و وزیر — همی باخت گوئی گرانمایه پیر

---

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بشماره F60 در کتابخانه مهر جی رانا نوساری گجرات.

همه پاسخش بود شیر و شراب — جواب سخنهای مشك و گلاب
گهی این در افشاند برتاج دین — گهی آن گهر ریخت با آفرین

سپس در خاتمه گوید :

بـزرتشت پیغمبر نامدار — ز داراب باد آفرین بیشمار
نوشتم من این‌دفتر دین‌تمام — بفرمان یزدان رسیدم بکام
نمانم بماند از این زنده نام — که این‌باد گارمن‌است تاقیام

فرزانه دهشتک

فرزانه دهشتك از پزشکان نامورزرتشتی ورئیس بیمارستان گندشاپور وبتمام معنی ایران پرست بود . هنگامیکه هارون‌الرشید ایجاد یك بیمارستان اسلامی را دربغداد بعهده پزشك دربار خویش جبرئیل بن بختیشوع نصرانی واگذار کرد ، وی از دهشتك‌برای اداره بیمارستان نامبرده دعوت بعمل آورداما دهشتك‌نپذیرفت وپاسخداد که خلیفه را بر او مقرری نیست و او وبرادر زاده‌اش(نامش بمانرسیده) از نظر نیك اندیشی و خیر خواهی امور بیمارستان گند شاپور را اداره مینمایند و نوشت ماسویه را بعوض خود میفرستم که درطی چهل سال داروساز بیمارستان بوده و ازعهده انجام خواهش شما برخواهدآمد . هرچند که خواندن ونوشتن نمیداند لکن در اثر تجربه‌طولانی کلیه بیماریها را تشخیص میدهد و درمان‌شناسی اوبسیار خوب و در معالجهٔ بیماران ازطبیبان دیگر حاذقتر میباشد . ریاست بیمارستان را بیکی از شاگردانت واگذار وماسویه را پزشك یار او ساز وباداره اموربیمارستان بگمار ، کار بروفق دلخواه خواهد بود . جبرئیل پیشنهادش‌را پذیرفت وبیمارستان رونق گرفت .(۱)

---

(۱) فرهنگ ایرانی و تأثیر آن درتمدن اسلام وعرب تألیف محمد محمدی

فرزانه دینشاه ایرانی

فرزانه دینشاه ایرانی سلیسیتر پور جی جی باهای پور بامس پور خداداد پور شهریار آقا دانشمند و حقوق‌دان زرتشتی و شخصیت برجسته استان بمبئی و عالم اوستا وپارسی و انگلیسی وفرانسه‌و گجراتی و سایر زبانهای هندیست. بسیاری از پیشرفتهای اخیر زرتشتیان بویژه زرتشتیان ایرانی مرهون خودگذشتگی و خدمات اجتماعی وفرهنگی اوست .

فرزانه دینشاه در فروردین روز و آبان ماه دینی ۱۲۵۰ ی برابر ٤ نوامبر ۱۸۸۱ در بمبئی قدم‌بعرصه وجود نهاد و در پنجسالگی ازمهر پدری محروم گردید ودر سال ۱۲۷۳ ی از دانشگاه بمبئی باخذ دانشنامه حقوق سلیسیتری نائل و از وکیلان درجه یك هند و در قانون مالیات بردرآمد سرآمد همه بود چنانکه سر داراب تاتا محور بازرگانی وصنعتی هند ورئیس ادارات بازرگانی وصنعتی تاتا به کلیه بنگاههای گوناگون خود اکیداً دستور داد که مالیات بردرآمد را پس از مشوره با فرزانه دینشاه وتعیین مبلغ بدهی‌بوسیله اوبدولت بپردازند. دستورچنین شخصیت برجسته‌ای ثبوت شهرت اوست درکارهای پیچیده حقوقی . فرزانه دینشاه در راستگوئی و درستی بین همگان بویژه مقامات دولتی مشهور بود و گفته او را حتی در مورد بدهی مالیات بردرآمد افسران عالیرتبه مقامات مربوطه هم می‌پذیرفتند.



فرزانه دینشاه ایرانی

زرتشتیان ایرانی مقیم بمبئی درسال ۱۲۸۷ ی از اثر فعالیت آقایان بهمرد نوشیروان یزدانی و خسرو رشید نرسی آبادی در فکر تشکیل انجمن زرتشتیان افتادند آنگاه آقای بهمرد یزدانی با فرزانه دینشاه که بین حلقه پارسیان‌میزیست و از محیط زرتشتیان ایرانی بکلی دور بود تماس حاصل وخواهش کرددر تشکیل انجمن زرتشتیان با آنها همکاری و ریاست آنرا برعهده گیرد .

فرزانه دینشاه از استماع چنین پیشنهاد وجنبش زرتشتیان خوشحال شد واز فرصت تماس با آنها بوسیله انجمن و ابراز فعالیت برای بهتری هم میهنان خود مسرور و شادمان گشت .

فرزانه دینشاه‌شالوده‌محکم انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی رابریخت‌انجمنی که تاکنون خدمات بسیار مهم اجتماعی ، فرهنگی و بهداشتی را در ایران انجام داده وهنوز هم بفعالیت خود کوشاست . فرزانه دینشاه تاهنگام‌مرگ ریاست‌انجمن را برعهده داشت و برای سران جماعت راهنمای با بصیرتی بود و گاه و بیگاه با سخنرانیهای مؤثر خود در مجالس جشنها زرتشتیان رابکار و کوشش وامیداشت .

فرزانه دینشاه در سال۱۲۹۱ ی برای ایجاد روابط بین ایران و پارسیان‌هند با همکاری سران پارسی انجمن ایران لیك را در بمبئی بنیاد نهاد . در سال ۱۳۰۴ با همکاری سرهرمزجی عدن والا وسهرابجی پهونچ خانه والا رئیس کل‌سنترال بانك هند وسرجهانگیرجی کویاجی بنگاه‌آمار پارسیان رابوجود آورد تااوضاع‌اقتصادی واجتماعی پارسیان را کاملا مورد بررسی قرار دهد ورسالات ومقالات بسیاری به ـ انگلیسی و گجراتی‌درطرح ولزوم ریشه کن کردن فقر بین‌جماعت‌پارسی وزرتشتی منتشر کرد .

لیدی رتن‌تاتا و بانو همابائی مهتااز بزرگان و دهشمندان پارسی‌درپیشرفت این منظور با اوتشریك مساعی مینمودندولیدی‌رتن تاتا[1] برای سکونت‌بینوایان پارسی کولونی مخصوصی را با اجاره ناچیز ساختمان نمود.

---

(۱) بیادنامه دینشاه ایرانی مراجعه شود.

فرزانه دینشاه در تحکیم مبانی تقویم دینی و آدریان فعالیت جالب توجه ابراز داشت وهم عضو انجمن راهنمای مزدیسنا و انجمن گاتها وروتاری انترناسیونال کلوب وفراموشخانه بود.

فرزانه دینشاه با وجود گرفتاری های زیادی که در انجام کارهای حقوقی و اجتماعی داشت در انجام کارهای ادبی نیز بغایت میکوشید . فعالیت فرهنگـی او بقرار زیر است :

۱ ـ ترجمه انگلیسی با یادداشتهای مشروح قصاید و غزلیات سعدی وحافظ برای دانشگاه بمبئی با همکاری استاد خدابخش بهرام ایرانی.

۲ ـ ترجمه انگلیسی با یادداشتهای مشروح کلیله ودمنه بهرامشاهی درسال ۱۲۸۸ ی

۳ ـ ترجمه ونشر منتخباتی از گاتها بانگلیسی منظوم در اروپا بنام سرودهای رحمانی زرتشت (۱) دانشمند و فیلسوف معروف هند سر دکتر رابیندرانات تاگور دیباچه بسیار عالی برآن نوشت و بفاصله اندکی بزبانهای مختلف اروپائی ترجمه گردید .

۴ ـ ترجمه ونشر پور اندخت نامه استاد پورداود بانگلیسی

۵ ـ اخلاق ایران باستان بپارسی .

۶ ـ فلسفه ایران باستان بپارسی

۷ ـ ترجمه انگلیسی دیوان عارف قزوینی

۸ ـ سخنوران دوران پهلوی با ترجمه انگلیسی آن .

۹ ـ ترجمه انگلیسی دیوان خواجه حافظ شیرازی با یادداشتهای کامل در ۲ جلد که یکجلد آن در مورد عقاید ونظریات وفلسفه او صحبت میدارد . این کتاب بواسطه مرگ نابهنگام او هنوز بطبع نرسیده است.

۱۰ ـ انتشار رسالات و مقالات بیشمار دیگر در موضوعات فرهنگی اجتماعی

---

(۱) **Divine Songs of Zarathushtra**



فرزانه جی جی باهای

اقتصادی و پژوهشی در مجلات و جراید هند و تهیه وسایل ترجمه و طبع کتب دینی مزدیسنا بوسیله استاد پور داود مانند ایرانشاه ، گاتها ، یشتها ، یسنا و غیره که بالغ بر دویست هزار روپیه هزینهٔ آن گردیده است .

دولت شاهنشاهی ایران در سال ۱۳۰۱ ی فرزانه دینشاه را باتفاق فیلسوف معروف هند دکتر رابیندرانات تاگور بایران دعوت نمود. کنسول ایران در بمبئی آقای کیوانی درطی طریق میزبان آنها بود .سخنرانیهای فرزانه دینشاه در ایران در مورد فلسفه لسان‌الغیب خواجه حافظ شیراز باعث شهرت او گردیـد . در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۱۱ خورشیدی بسمت ریاست هیئت پارسیان بحضور رضا شاه رسید و از طرف وی حامل پیغام برای پارسیان هند شد. دولت ایران به پاس خدمات فرهنگی و اجتماعی او نشان درجه یک علمی به وی اعطا کرد.(منظور هنگام تاریخ تألیف کتاب است.)

نسب فرزانه دینشاه به ایزدیار کرمانی میرسد و او رادمرد غیوریست که به اتفاق زن و فرزندان خود و آدرباد کرمانی برای حفظ ناموس با تغییر لباس از کرمان بیزد پناهنده شد و در این شهر پسرش کیخسرو پس از چندی بـا دختر آدرباد ازدواج نمود و صاحب فرزندان زیادی گردید نخستین فرزند او شیرین در یزد بعقد ازدواج رستم فرامرز درآمد.

در همان اوان دختر ششم او گلستان که فقط ۹ ساله بود مورد طمع وشهوت مسلمانان واقع وچون نقشه ربودن اورا میکشیدندپدر از واقعه مطلع وشبانه نور دیده خویش را برداشته با تغییر لباس و تحمل زحمت و مرارت سخت چون راه بجائی نداشتند و از ملجأ وپناهی در ایران محروم بودند بسوی هنـدوستان گام برداشتند . و در حدود سال۱۱۴۶ ی وارد بمبئی شدند .(این داستان مفصلی است و شایقین برای اطلاع بشماره یك سال سوم هوخت ومقاله نگارنده مراجعه‌نمایند) چون کیخسرو ایزدیار در طی چندین سال‌یکایک‌از فرزندان خود را بهندوستان و محل امن رسانید .



فرزانه مهربان آقا

رستم فرامرز داماد او نیز درحدود سال۱۱۹۰ ی بازن و فرزندان خود عازم دیار هند گردید وچندی پس ازورودش‌ببمبئی در گذشت . اما پسر بزرگ‌اوجمشید در سال ۱۱۹۳ ی باتفاق فرزندان‌خاله‌خودبسمت‌چین مسافرت ودرآنجاتجارتخانه بزرگی بوجود آورد وصاحب ثروت زیادی گردید. برادرانش شهریار وخسرو نیز بپیروی اوهر کدام جداگانه ببازرگانی با چین مشغول و صاحب دستگاه مفصلی گردیدند .

چند سال بعد در حدود سال۱۱۹۹ ی رادمرد غیور بامس خداداد شهریار که جوانی بود چهارده ساله و دریزد میزیست ، روزی‌بیرون شهر بر الاغ خویش‌سواره میرفت . جوانی مسلمان باو برخورد بر او حمله‌کرده از الاغ بر زمین انداخت که چرا در برابر او سواره میرود .

بامس جوانی باشهامت ونیرومند بود . محل را خلوت می‌بیند آن مسلمان را که با حمله ناجوانمردانه او را برزمین انداخته و فحش و ناسزا میداد گرفته با مشت ولگد احوالش را میپرسد و بیحالش ساخته فرار میکند و از ترس اقـدام ستمکارانه مسلمانان و صدور فرمان قتلش بوسیله حکام شرع شبانه بسوی بمبئی رهسپار میگردد .

فرزانه بامس پس از ورودببمبئی بکار مشغول ودرعین جوانی دختر جمشید آقا پور رستم فرامرز را بنام دین‌بائی بعقد ازدواج خود درمیآورد . فرزانه بامس نیز بنام خانوادگی آقا در بمبئی معروف گشت وصاحب اولاد زیادی شد. یکی از پسران او جی‌جی باهای پدر فرزانه دینشاه است که درکارخانه‌نساجی رئیس‌قسمت بافندگی بود و در سی سالگی درگذشت و دو دختر و یك پسر از خـود بیادگار گذاشت .

اما پسر دیگر او مهربان آقا سالیان دراز بزیست و درهندوستان مردی‌نامور گردید . فرزانه مهربان زندگانی را در استان مرکزی هند با مقاطعه‌کاری‌دراداره راه‌آهن آغاز نمود و بتدریج ۳ کارخانه را یکی در برهانپور ودومی در بدهرپور و

سومی در شولاپور تأسیس نمود .

فرزانه مهربان از شکارچیان معروف و گاه و بیگاه از طرف مقامات دولتی برای شکار پلنگان آدمخوار دعوت میگشت .ازطرف‌دولت بمنصب قضاوت‌افتخاری نامزدگشت و هم بعضویت انجمن شهرداری خاندوا و انجمن شهرداری برهانپور و کابینه استاندار جبلپور برگزیده شد .

نایب‌السلطنه هند ارل آوالجین (۱۹۰۰ ـ ۱۸۸۵)بواسطه خدمات اجتماعی و عمومی ومساعی او درکمك به بیچارگان هنگام قحطی هند سپاسنامهٔ از طرف ملکه ویکتوریا باو اعطا نمود . .

فرزانه مهربان آقا در سال ۱۲۲۸ ی در بمبئی متولد و در سال ۱۲۸۹ ی درگذشت .

فرزانه مهربان پدر اسفندیار آقا دبیر فعلیٰ انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی وجد پروین خانم سروش‌لهراسب میباشد .

فرزانه بامس خداداد آقا جد فرزانه دینشاه خاطرات تلخ وناگوارازایران داشت . ستمها و تعدیاتی که‌بواسطه مسلمانان برزرتشتیان میشدقلبش راجریحه‌دار ساخته بود .

پیش فرزندان خود نام ایران و میهن باستانی را برزبان نمیراند . هرگاه دوستان و خویشانی از ایران وارد بمبئی میشدند و بملاقات او میرفتند در اطاقی تنها و دربسته با آنها در مورد وطن صحبت میداشت و فرزندانش حق رفتن بآن نزدیکی‌ها نداشتند که شاید نام ایران بشنوند . اما نوه او فرزانه دینشاه که اسمی از ایران بگوشش نرسیده بود همینکه بزرگ شد نام خانوادگـی آقا را از خود دور کرد و خـود را بنام ایرانی معروف ساخت و در پیشرفت اوضاع اجتماعی و فرهنگی و بهداشتی‌زرتشتیان ایران بکوشید وبرای شناساندن‌حقیقت آئین‌مزدیسنا به هم میهنان مسلمان در ترجمه و انتشار فرهنگ مزدیسنا همت گماشت .

فرزانه دینشاه در نظرداشت با ایجاد یك کولونی و شهر نو درنقطه‌بایرایران

زرتشتیان مهاجر را دوباره بمیهن خود بر گردانده و در ایران ساکن سازد تا در جوار و نزدیکی مام میهن در آبادانی وطن باهم میهنان خود تشریك مساعی بنمایند ولی بواسطه مرگ نابهنگام این فکر عملی نگشت و در ۳ نوامبر ۱۹۳۸ برابر رشن روز و آبان ماه ۱۳۰۷ یزدگردی در بمبئی رهسپار گروثمان وخانه نور مزدا گردید. روانش شاد.

فرزانه رستم یزد آبادی

فرزانه رستم پور خدامراد پور فرامرز پور رستم یزدآبادی ساکن نرسی آباد حومه یزد ، زرتشتی دانشدوست و دهشمند ایرانی است . درعصری که زرتشتیان ایران عموماً بینوا و دینار بنظر آنها ارزش ریال راداشت مبلغ هجده هزار روپیه تقریباً همه دارائی خودرا برای ساختمان یك دبستان در نرسی آباد و بودجه آموزگاران آن تخصیص داد و اداره امور فرهنگی آنرا بدست انجمن اکابر صاحبان پارسیان بمبئی سپرد و اینك نوآموزان محل در دبستان نامبرده بتعلیم و تربیت مشغولند.

یزدآباد قریه‌ایست نزدیك بارجین واقع در بلوك رستاق یزد وخرابه‌هائی بیش ازآن باقی نمانده است . خداداد پدر فرزانه رستم درحدود سال ۱۲۴۲ یزدگردی بواسطه حملات ستمکارانه مسلمانان با جمعی از زرتشتیان دار وندار وخانه وزندگی خود را ترك نموده به نرسی آباد پناهنده شدند . خداداد در نرسی آباد بکشاورزی مشغول گشت و درسن ۱۱۵ سالگی درسال ۱۲۹۱ یزدگردی جهانرا بدرود گفت.

فرزانه رستم در سن ۱۵ سالگی ببمبئی مهاجرت نمود وچون بیکس و بینوا بود در منزل بزرگان پارسی باحقوق بسیار ناچیزی بخدمت وخانه شاگردی مشغول شد . پس از چندی بفکر کسب وکار افتاد و باکوشش خستگی ناپذیر و پیروی راستی ودرستی اندوخته قلیلی جمع نمود . اهالی نرسی آباد خانه‌ئی را کهروان شاد خدابخش بهمرد نرسی آبادی درزمان فرزانه مانکجی برای دبستان ، بجماعت



فرزانه رستم یزد آبادی

زرتشتی نرسی آباد واگذار نموده بود برای نشیمن عده نوآموزان روزافزون محل کافی نمیدانستند ، برای جمع اعانه واقدام در ساختن یك دبستان بزرگ درحدود سال ۱۲۷٤ یزدگردی انجمنی در بمبئی تشکیل دادند . فرزانه رستم از همه دیرتر وارد محل انجمن میگردد . پس از استماع از بیانات جماعت و لزوم یك دبستان و تحقیق از مخارج تخمینی در اداره امور آن چون گفتند ۱۸ هزار روپیه لازم میگردد ، چنانکه گفتیم اندوخته خود را درهمان مجلس برای اینکار مهم فرهنگی تقدیم جماعت مینماید.

فرزانه رستم در آبان روز وشهریور ماه قدیم سال۱۲۸٦ یزدگردی درسن٦١ سالگی دربمبئی رهسپار مینو گردید.

فرزانه رستم اسفندیار یزدی

فرزانه‌رستم پور اسفندیاریزدی عالم‌پهلوی واوستاست . درسال۸٦٤یزد گردی بهمن یشت را از روی یك نسخه پازند اوستا که ببرادرش جمشید تعلق داشت به‌پارسی نسبة سره درآورد . کلمات‌تازی آن بحد اقل و ازصدی سه کمتر میباشد . ذکر نام و کار او در یك نسخه خطی بهمن یشت میباشد که تاریخ‌کتابت آن سال ۱۰٤٤ یزد گردی است ودر کتابخانه دانشگاه بمبئی بشماره ۲۹ ضبط است .هیربد بهمن جی دهابر در فهرست کتابخانه مهرجی رانا صفحه ۱۰۲ تحت شماره ۱۳۲ملا رستم اسفندیار وملابهزاد رستم را مؤلف صد درنظم میداند.

دستور رستم جی سنجانا

دستور رستم‌جی پور بهرامجی سنجانا پور هیربد داراب پور سهراب دستور دانشمند پارسی و مقیم نوساری و از ارباب کمال وفضل وعلم میباشد و در عربی و پارسی استاد و نامی ودر دینداری و اخلاق شهره خاص وعام بود ودر مواقع‌فرصت بسرودن اشعار فارسی میپرداخت . هر چند اشعارش سست است ولی چند بیت که در مدح هیربد منوچهر جی خورشیدجی دهسائی ازبزرگان پارسی شهر خود گفته محض نمونه در اینجا میآوریم .(۱)

بنام دادگر دانا و پانا — یکی هدیه‌فرستم نغز و زیبا
بنزدیك‌منوچهرجی دهسائی — که هست اوموبدازفضل‌الهی
ایا خوشنام مینوچهر دانا — بعقل وهوش و دانش‌بس‌توانا
بقوم مزدیسنان پاك بهدین — تو نیکو سرور و ازنیك‌آئین
خدایت داد دولت با سعادت — ز نعمت نیز گنج ازحدزیادت
ورهرام ایزد وآتش ورهرام — نگهدارت‌بوندهرصبح‌وهرشام

اجداد دستور رستم جی منجم بودند و در رمل و اسطرلاب مهارت داشتند سالیان پیش ببندر سورت مهاجرت‌نموده بودند .دستور رستم‌جی‌محضر درس‌مذهبی

(۱)رجوع شود بنسخه‌خطی‌بشماره S83محفوظ درکتابخانه مهرجی‌رانانوساری ، گجرات

داشت و در تدریس وتعلیم مردم میکوشید چندین نفر از هیربد زادگان که بعدها بمقام دستوری رسیدند از محضر درس او استفاضه‌ها حاصل نموده‌اند از آنجملـه هستند دستور کاوسجی رستم جی دستور بندر سورت کاوسجی و فرامجی فرزندان دستور سهرابجی مهرجی رانا دستوران دستور هند مقیم نوساری . دستور سهرابجی رستم جی کوماناءِستور گروه قدیمی وفرزندانش نوروزجی وسهرابجی وخواهرزاده خودش دستور شاپور جی مانکجی سنجانا و نبیر گانش دستور تهمورجی نوروزجی سنجانا ودستور ایدلجی دارابجی سنجانا .

دستور رستم جی بسیاری از کتب اوستائی را بخط خود نوشته است از آن جمله ۵۱ دفتر وندیداد است ونیز یسنا و خرده اوستا را درسال ۱۱۴۷ یزدگردی برای دهنجی باهای منوچهر ردی منی کتابت نموده وهم خرده اوستا را بفارسی ترجمه کرده است دستور رستمجی درسال ۱۰۸۸ یزدگردی متولد ودرسال ۱۱۶۰ بسن ۷۲ سالگی جهان را بدرود گفت .

فرزانه رستم وپسرش بهزاد

فرزانه‌رستم ابن‌اسفندیار زرتشتی‌دین‌پرست‌خراسانی ساکن کرمان وصاحب طبعی موزون بود . درنظم کتاب‌صددر که صد فصلی است از آموزشهای دین همت نمود ولی عمرش وفا نکرد وپس ازنظم شانزده در ، جهان را بدرود گفت.

پسرش بهزاد که جوانی آراسته و هم صاحب طبعی موزون بود کار پدر را ناتمام نگذاشت وبپایان‌رسانیدن نظم صددر بکوشید و آنرا در روز مانتره سفند و بهمن‌ماه ۹۷۳ یزدگردی (۱۰۲۲ه) بپایان رسانید خویشان شاعر در آن هنگام در خراسان زندگی میکرده اند .

بهزاد کتاب صد در را در سال ۱۰۰۵ یزدگردی برای پارسیان بهند می‌ـ فرستد و اینك کتاب نامبرده درکتابخانه خاورشناسی کاما در بمبئی بنشانیR288 ضبط است .

درزیر نمونه ایست از اشعار رستم:

زان یکی اول گهنباری به آئین کردن است

یشتن و پختن بمردم دادنست و خوردنست

واجب است بر جمله بهدینان هفت‌کشورزمین

کردن این کرفه در دین زراتشت گزین

و دیگر :

اول از جمشید کشتی داشتن آمد پدید

از همه پیشینگانش پاك یزدان بر گزید

نمونه‌ای از اشعار بهزاد :

نوزدهم جهد میکن بی محال و بی حزن

تا که دروقت‌جوانی‌وخوشی خواهی‌توزن

دختران را تا توانی در ره دین جهد کن

تا بشوهرشان رسانی زودتر بشنو سخن

فرزانه زرتشت بهرام پژدو

فرزانه زرتشت پور بهرام پور پژدو از دانشمندان وشاعران معروف زرتشتی است و در سده هفتم هجری میزیسته . مولد وی چنانکه خود در اردای ویرافنامه گوید در قصبه بیژن آباد خواف بوده ولی چنانکه در زرتشت نامه مینویسد درشهر ری متوطن و در زمان سلطنت محمد خوارزمشاه میزیسته . زرتشت بهرام در دوران پر از ظلم وستم وحملات خانه برانداز مغول زندگانی میکرده وهمواره آبادانی ایران باستان و دورهٔ پادشاهی زرتشتیان را بخاطر میآورده . دراردای ویرافنامه درتعریف دین و رفع شك و اندرز ببهدینان گوید :

پس آن بهتر که دل راراست داری — روان دور از کژی و کاست داری
چرا باید گمانت دردل ایدوست — که دینت خوب وپاك ونغز ونیکوست
بهرجزوی که از دین بازجوئی — بدل اندر فزون یابی نکوئی
ز بهدینان جهان گشته است آباد — ز دروندان خرابی است وبیداد
همه پاکست دین مزدیسنان — شدن دور از بدی ومکر ودستان
یکی دانستن ایزد قادر پاك — نهادن پیش او رخساره بر خاك
همه هستی از او دیدن سراسر — پس از جان مهربان بودن بدوبر
نرفتن یك قدم بی امر یزدان — قدم بر جای بودن همچومردان
نگشتن چون قدم سستان بهرباد — بسان کوه بودن سخت بنیاد

بخوان در شاهنامه تا بدانی | که چون بوده‌است‌دوران کیانی
ز داد و عدل و خوبی و دیانت | ز مهر و شفقت ولطف و امانت
ز آبادانی و نیکی و شادی | ز جود و بخشش وا کرام‌ورادی
جهان‌بدچون بهشت آباد زیشان | کنون گشتست‌چو ندوزخ‌پریشان

فرزانه زرتشت بهرام چندین‌داستان مذهبی‌رااز پهلوی بفارسی‌منظوم‌ترجمه نمودهواشعار وی‌چون‌ازاصطلاحات‌مزدیسنا پر است درفرهنگهای پارسی ضبط شده زرتشت نامه ، اردای ویرافنامه ، داستان چنگر نگهاچه ، داستان شاهزاده ایران زمین با عمربن خطاب از تألیفات اوست و جزو روایات چاپ شده ، زرتشت نامه و اردای ویرافنامه نیز جداگانه در بمبئی بطبع رسیده است . زرتشت نامه چنانکه خود شاعر میگوید در دوروز تمام کرده است :

چل و هفت با ششصدازیزد گرد | همان ماه آبان که گیتی فسرد
من این روز آذر گرفتم بدست | بآبان‌چو بر جشن بودیم مست
شب خور نوشتم من این را بکام | بدو روزکردم مر او را تمام

بنا بر ابیات فوق در روزهای آذر و آبان و شب خیرایزد در ماه آبان سال ٦٤٧ یزدگردی آنرا تمام کرده است .

زرتشت‌نامه بقول وست خاورشناس انگلیسی ١٥٧٠ بیت است و اگر آن را شاعر در دوروز تمام کرده است دلیل مهارت و استادی اوست واگر بعضی‌از ابیاتش سست میباشد نباید بر او خرده گرفت .

اخیراً آقای محمد دبیر سیاقی زرتشت نامه‌ای که فردریك روزنبرگ چاپ نموده تصحیح کرده وبوسیله کتابخانه طهوری در تهران در سال ١٣٣٨ خورشیدی چاپ و منتشرساخت .

زرتشت نامه رازرتشت‌بهرام بنابخواهش‌موبدان موبدکاوس‌پور کیخسرو پور داراب بنظم میسراید چنانکه خود گوید :

یکی دفتری‌دیدم‌از خسروی | بخطی که خوانی ورا پهلوی

نهاده بر موبد موبدان — سر افسران بخردان و ردان
نبشته براو سر گذشت جهان — ز احوال پیشینیان و شهان
مرا گفت موبدنگه کن بدین — که تابهتر آگاه گردی ازاین
وز آنجا یکی بهره برمن بخواند — تو گفتی دلم را بآتش نشاند
مرا گفت دانش در این روزگار — ز بهر چنین جای آید بکار
همی بینی این قصه‌های کهن — کز او یاد نارد کسی اصل و بن
ندارد بدین خط کسی دستگاه — بترسم که گردد بیك ره تباه
همان به که اینرا بنظم آوری — بپاکیزه گفتار و خط دری

سپس در خاتمه گوید:

بگفتم من این قصه باستان — ز گفتار موبد سر راستان
چنین داستانهای چون شیر ومی — که گوید تراجز که کاوس کی

فرزانه سهرابجی باتلی والا

فرزانه‌سهرابجی کهترین‌پسرسرجمشیدجی جی‌جی‌باهای باتلی والا نخستین بارونت هندو مورخ‌دانشمند وشاعر زرتشتی مقیم بمبئی است . درسال۱۸۲۵میلادی (۱۱۹۵ ی) متولد ودر۱۸۸۲ م (۱۲۵۲ ی)در گذشت . بازماندگانش کتابخانه‌شخصی او را که بسیار نفیس بود بجماعت واگذار نمودند. پدرش سرجمشیدجی جی‌جی باهای پارسی معروف ونیکخواهی است که‌شهرت خیرات ومبراتش در گیتی‌پیچیده است و اولین بنای بیمارستان و دانشکدهٔ پزشکی هنداز اوست . فرزانه سهرابجی در پارسی ، انگلیسی ، هندی و گجراتی استاد و عالم متبحر و از بازرگانان نامور پارسی است و خیرات و مبرات او بیشمار و این تذکره گنجایش شرح آن ندارد باوجودیکه گجراتی زبان بومی و مادری او بوده غالباً بپارسی شعر میسروده است که درجنگها محفوظ مانده .

فرزانه سهرابجی صاحب تألیفات زیادیست از آن‌جمله است (۱) تقویت‌دین مزدیسنا مؤلفه سال ۱۸۵۱ میلادی (۱۲۲۱ی) (۲) راه پارسا مؤلفه سال ۱۸۵۲ م (۱۲۲۲ی) (۳) گوهر زندگانی ۱۸۵۵ م (۱۲۲۵ ی) (٤) توصیف‌زرتشت ۱۸۶۸م (۱۲۳۸ ی)(۵)طرفه جمشیدی را در سال ۱۸٤۸ میلادی (۱۲۱۸ی) بنام پدر خود تألیف نموده و آن ترجمه گجراتی کلید دانش میباشد.

ابیات زیر از مناجات اوست که درجنگ بنشانی (Hp(ms)364) در بنگاه



فرزانه سهرابجی

خاورشناسی خورشیدجی کاما بمبئی ضبط است.

بنام کردگار عقل و ادراك — پدید آرنده سیار و افلاك
خدای نام وکام و دانش وخوی — خدای لامکان و جانب و سوی
غنی و قادر و قیوم و دادار — قدیم و دایم و بینا و ستار
حکیم و حاکم و حی و توانا — کریم و خالق و غفار و دانا
بفرمانت روان در جسم آمد — ز تو تاب و توان در جسم آمد
شرف دادی‌تومردم را ز حیوان — توخواندی‌اشرف‌المخلوق‌انسان
نمودی مردمان را راه عرفان — که جوید هر دمت‌بادیده‌وجان
بدرگاه تو خلقان را نیاز است — همه را فیض لطفت کارساز است
از این سهراب بپذیری نیایش — پسندی عذر و بخشائی گناهش
دل روشن منشنم نیك داری — کند فضلت مدد در رستگاری
جهان سیراب بحر رحمت تو — شهان منعم ز جود و نعمت تو
دری از معرفت بگشای بر من — ز فضلت بیش وکم بنمای‌برمن
دلم از شك و شبهه پاك سازی — برآری بر مقام بی نیازی
مرا در چینود پل رهنمائی — در آن دم مشکلم‌راخود گشائی
ز اهریمن روانم دور دارا — بهر زشتی مرا مغفور دارا
ز شر فعل دیوان تبه کار — خداوندا بفضل خود نگهدار

فرزانه سهل بن شاپور

فرزانه سهل‌بن شاپور الکوساج مردم اهواز و پزشك بیمارستان گند شاپور وطبیبی‌حاذق‌بود .ببغداد کوچ کرد و بایوحنابن‌ماسویه نصرانی پزشك دربارخلیفه و متوفی بسال۲٤۳ هجری معاصر بود .

بقول الگود صاحب تاریخ پزشکی در ایران قرابا دینی‌مشتمل برداروسازی ومفردات و مرکبات آن برای بیمارستان گندشاپور نوشت که تا زمان ابن التلمیذ متوفی بسال ٥٦۰ هجری بین طبیبان وقت معمول بود .

فرزانه سهل اخلاقاً پاك سرشت نبود و یحتمل بمانی یا مزدك تمایل داشته چه اصول اخلاقی در بین‌آنها معدوم است . سهل در ملاء عام اظهار میداشت که‌ابن ماسویه پزشگ معروف بیمارستان بغداد بارها با او همخوابه بوده و یوحنا طبیب دربار خلیفه مولودمقاربت‌او و مادرش میباشد .مادر یوحنا کنیزی‌بود که‌جبرئیل بن بختیشوع رئیس بیمارستان گند شاپور ازیکی ازپزشکان زیردست خویش‌بمبلغ هشتصددینارخریده بماسویه داروساز بیمارستان وپدریوحنا که سی‌سال سابقه‌خدمت داشت هدیه میکند .

یوحنا ادعای سهل را اکیداً تکذیب میکرد و از مادر خود سر گران نبود چنانکه موقعی باتفاق خلیفه الواثق در کنار شط بصید ماهی مشغول بودند چون خلیفه در گرفتن ماهی توفیقی بدست نیاورد بیوحنا خطاب کرد تو منحوسی دور

شو تا ماهی بدامم افتد . یوحنا پاسخ داد « چطور ممکن است شخصی مثل مـن منحوس باشد که از مادری کنیز بزادم و اینک همدم خلیفه میباشم . بلکه منحوس شاهزاده‌ایست که کاخ خلافت را بهشته و در کلبه حقیر ماهیگیران بکاری پرداخته که پیشه مردمان پست و بینواست .»

از حقیقت یاشوخی ادعای سهل بر اینکه پدر یوحناست اظهار عقیده نمی‌توان کرد .ولی در وصیت‌نامهٔ خویش از پسر نامشروع دیگر خود بنام جبرئیل نیز صحبت میدارد . پسر قانونی ومشروع سهل ، شاپور نام دارد که بنام نیای خود نامیده شده است .

فرزانه سیاوخش ایرانی[1]

فرزانه سیاوخش پور هرمزدیار پور سیاوخش پارسی ایرانی متخلص بآذری از شاعران و نویسندگان زرتشتی ایرانی مقیم بمبئی است در فارسی وعربی استاد و عالم بزبانهای هندی. کتاب شارستان‌تالیف فرزانه بهرام‌بن‌فرهادرا درسال۱۲۲۳ یزدگردی (۱۲۷۰ه) نخستین بار از روی نسخه خطی موجوده در کتابخانه دولتی هند در بمبئی بچاپ رسانید. فرزانه سیاوخش بسیاری از سنن مذهبی زرتشت را برشته نظم درآورده‌بسی ازآنهادر جنگها محفوظ واندکی نیز در پند نامه‌ملافیروز که درشرح کشتی(۲) است بطبع رسیده است.

نظم و نثر زیر از اوست که در دیباچه شارستان فرزانه بهرام بیادگار مانده است :

کنـم آغـاز نام بـی نیاز پاك یزدان را
که کرد ازذات لاکون ومکان خویش امکانرا
ز دانش معنئی موجود وزان معنی‌است صورتها
ز کلك غیب بسته نقش موجودات الوانـرا

---

(۱) بموجب نامه خرداد وفروردینماه ۱۲۲٤ یزدگردی از پنچایت یزد بانجمن اکابر صاحبان فرزانه سیاوخش در بمبئی بکار برات و تجارت مشغول بوده .

(۲) رجوع شود بجنگ شماره HP (ms)212 محفوظ در بنگـاه خاور شناسی خورشید جی‌کاما بمبئی

ز خود پیدا و از بسیار پیدائی خود غایب

بخود بینا و نابینی ز خود بینی است کورانرا

هزاران این جهان یك ذره‌ئی از پرتو شیدش

هزاران بحر و بر یکقطره زین دریاست پایانرا

چو گوئی بیسر وپاچرخ‌چرخانست از آن‌دایم

که زین سان تاابد نبودفرود این سطح‌میدانرا

چه گویم‌نعت‌ذاتش راچو خوانم شکرحمدش‌را

چه باشم‌هیچ وغیراز هیچ حاصل‌چیست‌هیچانرا

خرد گوید منم زان آفتاب بی نشان پرتو

روان گوید باین چشم اندر آ تا بنگری آنرا

متفق گشته آخشیجان بلاغیر اناالحق گوی

منطق هر سه پور از لااله‌الله‌الا هو الحانرا

همه عالم شده یك وز همه ذکر جمیل خود

وزیـن معنی گشوده در بیان حال انسانرا

انا لله انالـرحمن انا لاعلـی و والعالی

اناالخالق اناالرزاق اناالحنان و منـان را

چه کم شد شیب و بالائی درین دریای بی پایان

چه خوانم کشتی‌و گرداب وموج وغرق‌طوفانرا

باحساس‌طبیعی‌خواست این نیرنگ کیف و کم

فلك بر لوح شست این نقش‌قیل وحال‌وآیانرا

دو عالم مست یکجائی و از هر ذرهٔ شوری

بسوئی هر یکی راروی ویك محبوب‌خواهانرا

بدیر و کعبه و از مسجد و میخانه یك شاهد

بهر در جلوه‌گر و از مهر بنوازد محبانرا

بمسجد زاهدان را خوانده اندر خانقه صوفی

خراباتی است با رندان و می در داده مستان‌را

ابا پیر خراباتـی بخلوتخـانه نرد عشق

چنان بازد که با فردی کند غارت دل و جانرا

چه شد آئینهٔ عشقش زلال از رنگ خود بینی

در آن حسنش تجلی کرد ونه‌این ماند ونه‌آنرا

به ایمائی هزاران کشته را یك غمزه احیا کرد

به ایثاری دوای خستگان و دردمندان را

الا یا ای حبیب من غمت بادا نصیب من

بجز تو کو طبیب من که یابد جز تو درمانرا

تو آن کن کز تو آن آید مرا آن ده که آن‌باید

ز من آنست کان آید که نبود جای شرح آنرا

ز ساقی ازل زان آتشین می ساغرم پر کن

که بر آتش زنم اسباب خام کفر و ایمان را

ز خود ای آذری بگذر گدایان را طلب‌بگذار

که غافل میزبانی نیست مـرتیمار مهمانرا

صلوات بیکران و تحیات بی پایان بر حضرت‌زبدة الموجودات و خلاصه الممکنات و کلید ابواب‌رهنمائی وشید فتح‌الباب حقیقی وهادی وخشوران وسایر برگزیده‌های خالق منان و خواننده سراسر آفریدگان بفرمان یکتا یزدان یعنی محی‌الدین والدنیا حضرت عقل اولین . نظم.

ذاتی که بیچون و از او چون پیداست

حیثی که از او درون و بیرون پیداست

خود هست گواه بخت و آزادی خویش

وصفش چکنم که نزد بیچون پیداست

در دیده وهم آذری از حیرت | بنگر که‌دوصدهزارجیحون‌پیداست

درود بیشمار و آفرین بیکنار بر مهترین نوع بنی‌آدم وبرترین‌اولیا وانبیای معظم حضرت بر کشیده رب‌العزت وخشور آباد روانشاد تا ابدالدهر والاباد وسایر متابعانش یعنی تمامی رسولان برحق و پیغمبران محقق خاصه آفتاب فلك هدایت وفروغ انجم سپهر سعادت و بدر منیر صدر شهادت وشهنشاه کشور رسالت‌بر گزیدهٔ دانا داور اشو یشت فروهر زراتشت مهر اسفنتمان انوشه روان اویگمان که یزدانی درود بر او و برخلفا وائمه‌نامدارش که فروماندگان ورطه مجاز را بسرحدحقیقت و نجات ابدی رسانیده و تشنگان وادی ضلالت را زلال حیات رستگاری سرمدی چشانیده اما بعد ...

فرزانه سیاوخش مؤلف رساله‌ئیست بنام‌خورتاب که درموضوع کبیسه وطریق یافتن روز نوروز و گردش منظومه شمسی وایام سال صحبت میدارد . آغاز آن از قرار زیر است :

« پس از نیایش یکتا دادار وستایش پاك پروردگار چنین گوید این‌نیازمند بخشش یزدانی سیاوخش پور اورمزدیار ایرانی که چون ماه و روزان و نوروز و مهرگان و جشن و بیان این والاگروه راستی پژوه‌پارسی کیشان پارسی‌اندیش‌لاد بر گردش وروشن آفتاب و بودن شید گیتی‌تاب است . درهر بخش و بهرهٔ ازخانها و آغاز و کران هر بارهٔ از گشت سپهر . پس دانستن‌سالهای‌روزافزا وروزهای‌بازیاب ونگاهداشت شمار وهنگام آن ازناگزیریست تا فروگذاشتی روی‌ندهد الخ.»

رساله نامبرده هنوز بچاپ نرسیده است و نسخه‌ای از آن درکتابخانه ملا فیروز در بنگاه خاورشناسی خورشید جی‌کاما بمبئی‌بنشانی(R94) ضبط است ونیز اشعاری که بترتیب حروف تهجی از الف تای نوشته شامل رساله مذکور میباشد . ابیاتی چند از آن درزیر محض نمونه میدهد :

آه و سوز و ناله میجوید که را | اشك آتش شعله میجوید که را

باشد این درد و فغان الحبیب | بهر دردم می ندانم یا طبیب

پای جان چو بین وعشق آذر گشسب — پایداری کو چو پور پوروشسب
تاب حسنش شعلهٔ چون بر فراخت — تیره روزان را در او پروانه ساخت
وادی ناراست و مومین راهــرو — ورطه گرداب و کشتی در گرو
هست در اول قدم فن فی اله — هادی این ره بخــود نابرده راه
یاد میدارد ای سیاوش این زنی — یار باقی مابقی لیس شئی

بسیاری از اشعار او درجنگ دیگر بنشانی (HP.(ms)364B) در بنگاه خاور شناسی خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است ونیز رساله دیگر بنشانی (R192) در همان کتابخانه پر است از اشعار وغزلیات او.

فرزانه سیاوخش منوچهر

فرزانه سیاوخش پور منوچهر از دانشمندان زرتشتی و در اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم یزدگردی میزیست . در زمان پادشاهی شاه عباس صفوی به‌اتفاق بسیاری از زرتشتیان یزد و کرمان که‌بفرمان دولت باصفهان کوچانیده‌شدند در آن شهر در قریه گبرآباد متوطن گشت .

چون در سال ۹۹۵ یزدگردی بهمن اسفندیار از سوی پارسیان هند بایران و سپس باصفهان میرسد و ادبیات مذهبی و داستان دینی را طالب میگردد .

فرزانه‌سیاوخش زراتشت نامه و سایر تألیفات شاعر معروف زرتشتی زرتشت بهرام پژدو را برای وی استنساخ و با رسالات دینی دیگر و یك منظومه خویش به هند میفرستد . بخشی از آن منظومه که در روایات ضبط شده در اینجا می ـ آوریم .

نوشته شد این نسخه دلپذیر — ز گفتار آن موبد تیز و یر

زراتشت بهرام پژدو بکام — که کرد وصف‌پیغمبر نیکنام

ز حـال زراتشت اسفنتمان — که‌چون‌رست‌ازدست‌آن گمرهان

ز افعال و احوال و گفتاراو — ز اعجاز و از خوب کردار او

بدور شهنشاه جم قدر و فر — ز دوران گیتی نبیند ضرر

ز عدلش جهان شاد و آباد باد در ظلم را بسته از داد بـاد
سکندر نشان شاه عباس نام بدورش شده شیر و گاو همکنام
بکرمان و دریزد بهدین بدند طلب کرد با اصفهان آمدند
اگر سال و تاریخ پرسی ز من که بنوشتم این حرفهای کهن
گذشته ز یزدجرد یه سال بود نود نیز و پنج باز و نهصد فزود

فرزانه شاپور

فرزانه شاپوربن‌سهل بن شاپور الکوساج چون پدر پیشهٔ پزشکی‌رادنبال‌نمود و طبیبی حاذق گردید . بر خلاف پدر بغداد و محیط ناپسند آنرا بگذاشت وبه‌ـ خوزستان و بیمارستان گندشاپور و محیط آرام و فرهنگی و علمی آنجا مراجعت نمود و بریاست بیمارستان برگزیده شد و ازطبیبان مشهور و آخرین پزشك‌نامور گندشاپور میباشد .

شاپور بقول القفطی قرابادین کبیر در بیست و دو باب تدوین نمود که در قلمرو خلافت اسلامی و کشور اعراب شهرت خاصی حاصل کرد و برای استفاده پزشکان و درمانگاهها قرابادین دیگر بنگاشت که بقرابادین صغیر معروف است. رازی در کتاب الحاوی و ابن‌سینا در قانون و الجرجانی در ذخیره خوارزمشاهی مولفه ۵۱۹ هجری در تعریف آن سخن میرانند.

چون عطاران و داروفروشان در ترکیبات داروئی خویش راه تقلب را می ـ پیمودند ، از دربار خلافت فرمانی صادر شد مبنی براینکه کلیه دارو فروشان دارو های خودرا طبق نسخه‌های موجوده در قرابا دین کبیر تألیف شاپور بن سهل تهیه نمایند و بازرسی تعیین گردید که درکار ساختن داروها رسیدگی کند و متخلفان‌را بسیاست رساند .

پس از چند قرن قرابادین ابن البیان وابن‌التلمیذ نیز برسمیت شناخته شد و دارو فروشان داروهای خویش را طبق نسخه‌های آن میساختند .

صاحب مخزن‌الادویه سید محمدحسین خان‌بن‌حکیم محمد هادیخان‌العقیلی العلوی‌الشیرازی در کتاب خویش مجمع‌الجوامع و ذخایرالتراکیب معروف به‌ـ قرابادین کبیر مولفه ۱۱۸۵ ه در ترکیب دواءاللك از نسخه شاپوربن سهل‌ذکری بمیان آورده و نسخه شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا راکه یکقرن بعداز او گام بجهان هستی‌نهاد مطابق آن‌میداند. درصفحه ۵٤۰جلد ثانی قرابادین کبیر مطبوعه۱۸۳۹ میلادی چنین‌آمده:

« دواءاللك الاکبر نافع است از برای آنچه نافعست از برای دواءالکرکم وتفتیح حصاة کند .

یحیی‌بن عیسی بن جزله گفته که دواءاللك اکبر نافع است از برای ضعف کبد و ابتدای استسقا و سردی معده و تفتیح سدها و ادرار بول و گداختن سنگ، گرده ومثانه و این دوا بهترین دواهای کبد است صنعت آن بنسخه شیخ‌الرئیس و این نسخه با نسخه شاپور تفاوتی در ادویه ندارد و تفاوت کمی در چیزی اندك از اوزان ادویه در این دونسخه میباشد .

بگیرند لك منقی مغسول ۸درم مغز بادام تلخ مقشر دارچینی ساذج هندی قرنفل ازهریك ٥ درم کما فیطوس فومومرمکی صافی زوفای خشك ازهریك ٤درم سنبل‌الطیب ۲ درم دوقو تخم کرفس فطراسالیون زیره کرمانی زنجبیل چینی از هر یك ۸ درم جنطیانا زراوند مدحرج از هر یك ۷ درم زعفران ۳ درم اسارون ۹ درم فوةالصباغین ١٥ درم ودر نسخه دیگر۲٥ ، اوقیه ونسخه اول صحیح‌است حب‌بلسان سلیخهٔ سودا مصطکی قصب‌الذریره مقل ازرق از هر یك ۷ درم رب‌السوس ۱۲ درم ونیم ریوند چینی ۱٥ درم جعده اذخر مکی از هریك ۳ درم فلفل قسط تلخ از هر یك ۱۰ درم سیسالیوس روغن بلسان ازهریك ۳درم ونیم .

صموغ را نیم کوفته در شراب ریحانی خیسانیده حل کنند و باقی ادویه را

کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند . شربتی بقدر بندقه بـا آنچه صلاح باشد از اشربه و مزاج این دوا گرم و خشك است در درجه اول و درجه ثالث و در نسخه دیگر دواء اللك الاکبر حب بلسان مصطکی سلیخه قصب الذریره ومقل رب السوس ریوند فلفل قسط سیسالیوس این اجزا مجموع داخل ندارد و مساوی نسخه شیخ الرئیس وشاپور است .

فرزانه شاپور در سال ۲۵۵ هجری برابر ۸۶۹ میلادی در گذشت .

فرزانه شهریار

فرزانه شهریار پور رستم پور بهمرد درحدود سال ۱۲۰۳ یزدگردی در قریه کوچه بیك حومه یزد متولد و درعنفوان جوانی هنگام قحطی سخت یزد کهمردم بمردار خواری پرداختند و سنگدلان‌بیرحم بچه‌ها را ذبح نموده میخوردند اتفاقی که در سال۱۲۲۵ یزدگردی رویداد ازایران بهندوستان رهسپار و درپونهمتوطن گشت.

فرزانه شهریار در نظم اشعار دست داشته است واقعه‌قحط وغلای یزدو کمك ملکه انگلستان وپارسیان ومهاجرت بهدینان بهندوستان وسختی ومصایب بیشمارو ظلم وستم مسلمانان درطی طریق ومعطلی وناخوشی و گرسنگی و مرگ دستجمعی مهاجرین در بندرعباس وچگونگی رسیدن کمك پارسیان‌ازهند و ارسال زاد وتوشه و کشتی بخار از بمبئی ببندر عباس برای بردن بهدینان راکه خود شاهد و ناظر بوده برشته نظم کشیده و در رساله‌ئی‌درسال ۱۲۵۸ ی در بمبئی چاپ شده .هر چند اشعارش سست و ثقیل است ولی چون جنبۀ تاریخی زرتشتیان را در بر دارد قابل توجه میباشد.

ابیات زیر رامحض نمونه درج مینمائیم:

چنان خوردنیها همه شد گران — کسی را نبد یاد فاش و نهان
چنین گشت این گردش‌روزوماه — بخوردنـد مردم تن مرده را

بسی خلق درخانه فرزند خویش — بخورد و نکرد او دل خویش ریش
اگر کس بخانه بدش بچه‌ئی — بدادش بمشت جو و دانه‌ئی
زنی از مسلمان چنان پیر سگ — بسی کودکان خورد آن دیو رگ
گرفتند آن زن ببردند خوار — نگونسار کردند و کشتند خوار
شهنشاه یورپ(۱) چو زینسان شنید — فرستاد بهر فقیران نوید
فرستاد چیز و زر و خواسته — بداد و سخاوت دل آراسته
ز بهدین هندوستان آفرین — فرشته همی بادشان همقرین
بسی جان فقر و یتیمان بزر — خریدند در یزد و هر رهگذر

هنگام ورود ببندر عباس و مشاهده محل مسافران گوید:

برفتم سوی باغ کز هندوان — غریبان در آنجا بدند بیگمان
بسی خلق افتاده دیدم ز تب — گرفتار بودند خون بسته لب
همه زار و گریان و خسته فکار — بسرخ اشکبار و بدل بیقرار
یکی را ز دیگر نبودش خبر — نه هوش و نه توش و نه خواب و نه خور
ز بهدین بکردم یکایك شمار — که در حال مردن رسیده است کار
یکی مرد دیگر بمردن رسید — جوانی سر از خیمه بیرون کشید
پسر پیره سر بود بارید خون — پسر آه کرد و شدش جان برون
خبر شد بر خسرو(۲) پاك چون — که زرتشتیان گشته خوار و زبون
همه خستگان راه مینو به پیش — گرفتند یکسر ز دنبال و پیش
همانندم جوان خسرو مهربان — شتابان بیامد بر خستگان
حکیمی فرنگی بهمراه بود — بهندی زبان سخت آگاه بود

---

(۱) مقصود ملکه انکلستان است .

(۲) ملاخسرو پسر مهربان و برادر ارباب کیخسرو مهربان موسس دبیرستان کیخسروی است . ملاخسرو باکمك فرزانه مانکجی در بندر عباس نفوذی بغایت داشت و در آن بندر ورفسنجان برای مسافرین زرتشتی که بهند آمد وشد داشته‌اند مسافرخانه بنا نمود.

چوخسرو چنان دیدزان‌دوستان تلگراف کرد او به هندوستان

خبر چون شنیدند هندوستان زراتشتیان جملگـی دوستان

ببستند یکسر بهمت میان درم خوار کردند از بهر جان

خوراك و لباس و زر بی شمار بکشتی دودی بکردنـد بار

نوشتند از بهر خسرو که زود روان کن سران را بکشتی دود

زر و رخت و توشه فرستاده‌ایم دگر هر چه خواهند آماده‌ایم

بسی را بکشتی بادی روان نمود و دگر را ز دودی روان

بسی مرده بودند در بحر و آب بسی زنده دیدند گشته کباب

موبد فریدون

موبد فریدون پور دستور مرزبان دانشمند زرتشتی کرمانزمین وبرادردستور بزرگ آن شهر بود . درعلم‌دین سر آمد وبسا از قطعات اخلاقی ومذهبی رابفارسی مانند برادر خویش دستور نوشیروان بنظم درآورده است . نامه‌منظوم او که‌درسال ۹۹٤ یزدگردی بهند فرستاده است در بخش سوم این کتاب آمده است . این‌چند بیت از اوست:

بنام جهان آفرین‌از نخست | که ازقول‌اوهست‌هرزند وست
همه وست از گفتهٔ او بود | خنك‌آن کسی کاین‌سخن‌بشنود

دستور ملا فیروز

دستور ملا فیروزپوردستور کاوس پور رستم از شاعران ونویسندگان‌دانشمند وعارف پارسی و موبدان موبد گروه قدیمیان هند است . اصل او از قریه سهرورد ایران است و نیاگانش درحدودسال ٦٣٧ یزدگردی‌بهندوستان مهاجرت‌نموده‌اند. در اوستا ، پهلوی ،فارسی ، عربی ترکی و گجراتی استاد وازعلم نجوم بهرهٔ وافی داشت و در ریاضت وعرفان گام میزد .درویشی بود وارسته و نه درفکر جمع بار و بنه ، خوابگاهش بوریا و بسترش تخته چوب و خوراکش بقدر چند مثقال بود. حکومت انگلستان محض تقدیر از فضل و علم وی‌ماهی چهارصد روپیه دردوره‌ئی که پشیز ارزش لیره را داشت برای او مستمری مقرر نمود .

بین پارسیان و ادیبان و دانشمندان هندوستان و اروپا شهرتی بسزا داشت . خاورشناس معروف استاد رهاتسك درستایش او گوید:

« ملا فیروز در حالیکه زبان هندی را فراموش‌نموده بود ودر فقر ومسکنت میزیست وارد بمبئی گردید وچون درگذشت از دانشمندان نامور و صاحب جاه و مقام عالی بود وهمگی از فوت او تأسف میخوردند.»

ملافیروز در سال ۱۱۲۷ یزدگردی درقریه بروچ متولد شد چون به هشت سالگی رسید پدرش با خانواده خود بشهر سورت که بواسطهٔ بازرگانان انگلیسی موقعیت مهمی احراز نموده بود هجرت نمودند . دو سال بعد باتفاق پدر خویش

ملاکاوس‌بن رستم بایران رهسپار شد وسه‌سال در یزدنزدموبدان‌موبد دستور مرزبان پور دستور هوشنگ بتحصیل علوم مذهبی و زند وپهلوی و اوستا وفارسی پرداخت در اوان کودکی او را نام پشوتن بود و در روز دین و ماه اردیبهشت قدیمی سال ۱۱۴۱ یزدگردی در منزل‌بهدین اردشیر پور بهرام درخرمشاه در حضور دستوران و موبدان یزد نوزاد ومراتب موبدی را بآخر رسانید (۱) چنانکه در اینمورد در سفرنامه گوید:(۲)

باستادی ز بهر زند حوانی	سپردنـدم ز روی شادمانی
یزشن ووسپرد کردم‌چوانجام	همان‌خرده اوستا یافت اتمام
مه اردیبهشت وروز دین بود	چنان‌چون‌راه‌ورسم‌راستین‌بود
چل ویك‌باهزار وصد گذشته	ز آخرشه که در ایران‌نشسته
بفرمان خدا نـوزود گشتم	به ارویس آمدم آنجا نشستم
بیامد پیش من دستور ایام	بعلم و دین مکمل مرزبان‌نام
بسی اندرز و پندم‌داداز دین	که‌جزنیکی‌تواندردهرمگزین
تو نیت راهومت میدار دایم	بگفت هوخت دایم باش قایم
همیشه دار کردار توهورشت	چواینکردی‌روان‌ازدیووارست
ازاین گفتارهاشد گفته بسیار	بسی اندرزها دادم سزاوار
ببابم گفت آنکه از اوستا	نباید که خورد فیروز پستا
بخانه برده تعلیمش نمایم	براو هربند دبن جمله گشایم

ملا فیروز پس از اتمام دوره تحصیلات اوستائی در یزد باتفاق پدر عزیمت

(۱) مندرجات نامه یزد مورخه خرداد روز وآبانماه ۱۱۴۲ یزدگردی از طرف موبدان وکلانتر آن سرزمین بگروه زرتشتیان هند بویژه دستور کاوس پور دستور فریدون و بهدین دهنجی شاه‌پور منوچهر محفوظ در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی بشماره R۵۷

(۲) رجوع شود بشماره نسخه‌خطی H.p.(ms) 300 در کتابخانه مذکور در بمبئی

اصفهان نمود و سه سال در محضر درس علمای آنجا بتحصیل نجوم ، منطق،فلسفه حکمت، الهیات وصرف ونحو پرداخت‌ازهردری استفاده‌ئی‌برد و دراکمال‌خویشتن بکوشید چنانکه‌گوید :

سه سال اندر صفاهان شادبودیم	ز هر اندیشهٔ آزاد بودیم
بسی دیدیم از ارباب دانش	ز اهل‌علم وفضل ودیدوبینش
بسی اشراف دیدیم و بزرگان	بسی ارباب حال و اهل عرفان

آنگاه‌که ملاکاوس بنابدعوت شاهنشاه ایران کریمخان زند بشیراز رهسپار و مهمان شهریاری گردید . ملافیروز نیز باتفاق پدر مدت سه‌سال ونیم در آن شهر بتحصیل علم و دانش مشغول و از هر گوشه توشه‌ئی اندوخت . در پایتخت ایران بسیار خوش وخرم ودر بین‌علما ودانشمندان میزیست . چون پدرش‌زمزمه‌حرکت را آغاز نمود مشوش و پریشان گردید و دل ازمیهن باستانی خویش بر نمیداشت‌در سفر نامه‌گوید :

سه سال و نیم در شیراز بودیم	بآرام و بعیش و ناز بودیم
بیادم آمدی از هند گر نام	بمن میگشت تلخ‌آن‌عیش‌وآرام
که بایستی از اینجا کرد دوری	میان جاهلان کردی صبوری
ز اهل عقل و دانش دور بودن	وزآن مرده دلان رنجور بودن
از آن بیدانشان زنهار زنهار	مرا بهتر از ایشان صحبت نار

آری پارسیانی‌که امروز بعلم و هنر آراسته و در فرهنگ باستانی شهرهٔ آفاق و از ثقات معتبر میباشند در آن‌عهد از زمرهٔ بیدانشان محسوب و زرتشتیان ایران نسبت بآنها سمت استادی را داشتند . ملا فیروز پس از ٤٥ روز مسافرت سخت در راههائی‌که زبان نمیدانست باتفاق پدر وارد بغداد شد ومهمان حسن‌پاشا فرماندار شهر بود در آنجا بتحصیل السنه ترکی و عربی کوشش نمودو در هر دو زبان مهارت پیدا کرد.

ملافیروز پس از سه‌سال اقامت در بغداد و سیاحت کرکوك و موصل از راه

بصره وهریا درروز اسفندارمذ وماه امرداد سال ۱۱۴۹ یزد گردی وارد بندر سورت وخانهٔ مألوف خویش گردید . ولی در آنجا چندان توقف‌نکرد و در بمبئی رحل اقامت افکند و بتدریس و تعلیم بهدینان مشغول و در تبلیغ تقویم قدیمی مساعی ابراز و چندین رساله در ثبوت حقیقت آن نگاشت و هنگامه‌ها برپا کرد . جنگ قلمی سختی بین قدیمیان و شاهنشاهی پارسی‌ها بوقوع پیوست وهریك درحقیقت تقویم خویش که هر دو بواسطه عدم رعایت کبیسه در اشتباه هستند دلایل ایراد و رساله‌ها نگاشتند .

تالیفات ملافیروز از اینقرار است :

۱ ـ مختصر ردجواز، جواب کتاب خروه‌اویژه ـ بزبان گجراتی ودرموضوع کبیسه و تقویم و پاسخ اعتراضات دستوران وسران گروه شاهنشاهی است ودر سال ۱۸۲۸ میلادی (۱۱۹۸ ی) طبع شده.

۲ ـ دین خرد ـ منظومه‌است فارسی و از مراسم دینی زرتشتیان صحبتمی دارد و متضمن ۷۸ پرسشی است که پارسیان هند ازموبدان ایران نموده و پاسخی که سران‌زرتشتی ایران بآن‌داده‌اند این‌رساله بطبع نرسیده‌و بشماره(RV III. 7) در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی محفوظ است . دین خرد دارای ۲۹۰۰بیت و در سال ۱۱۵۵ یزد گردی گفته شده محض نمونه پرسش و پاسخ شماره ۱۳ آن در اینجا میآوریم .

بهند اندر چه از بهدین ودستور	که میباشند اهل ثروت و زور
ز جد دینان پسر گیرند ودختر	غـلامی و کنیزی را بها زر
دهند از بهر کار خانهٔ خویش	از او گیرند خدمت‌از کم وبیش
اوستاشان بیامـوزند آنگـاه	زجد دینی دهندش سوی‌دین‌راه
چوآموزندایشان زند وهم وست	کمر ازبند دین‌بندندشان‌چست
درون سازند و لرك اندر گهنبار	کنند هر گونهٔ مطبوخ طیار
پزند وهم خورند ازدست‌ایشان	همه‌بهدین وموبدآن‌خوروخوان

چو میمیرند و رخت زندگانی | دروند و میروند از دار فانی
باستودان نمی بنهند مرده | چنین گویند بهر آن و درده
که اینها بچه دروند هستند | پدر با مادرش بت می پرستند
نشاید استخوان قوم بهدین | بدینها جمع کردن در ره دین
چودارد زندگی آن گشته محروم | روا باشد ز دستش خورد مطعوم
چو میرد منع استودان کنندش | علیحده ورا جائی نهندش
ورا باید باستودان ببردن | و یا جای دگر شاید سپردن

پاسخ شماره ۱۳

غلامی و کنیزی را پس ودخت | زجد دینان خریدن حق روا گفت
اول باید نظر دستور و بهدین | کند بر مال وجان ودین و آئین
نباشد چون ورا نقصان از آنکار | خرد گر مزد و کرفه هست بسیار
بیاموزد اوستا در ره دین | درآرد مرو را در دین بهدین
روا باشد بدین مزدیسنان | پسندیده بود نزدیك یزدان
پسندیده نباشد لیك این کار | بودنزدیك عقل این سخت دشوار
که اهل هند ازموبد و بهدین | انیران زادگان گیرند در دین
خورند ازدست ایشان آب وهم نان | به حین زندگی باشند یکسان
چو ایشان را اجل دامن بگیرد | ز دنیا گر کسی زیشان ودیرد
بر آن بیچاره مسکین مرده | که عمر خود براه دین سپرده
سخن گویند لا یعنی و بی جا | که نبود این سخن راخودسروپا
که اینکو مرده و گشته ودیران | بود اولاد و انساب انیران
نباید نعش شان با نعش بهدین | نهادن در ستودان در ره دین
هر آنکو این سخن از لب برآرد | ز دین ایزدی بهره ندارد
ز دخمه منع سازد هر که آنرا | بمرگرزان کند ارزان روان را
بمرگرزان بود آن مرد مانع | ندارد این سخن را سهل سامع

معاتب طالحی پر از گناهست / بپیش مهر و رشن‌او روسیاهست
بود واجب‌چه برموبدچه‌بهدین / که آنرا کو گرفتستند در دین
کنندش عزت و حرمت‌فراوان / براه دین نهندش در ستودان
که گردد زان‌خداخشنودوخرسند / بپشت گوش نندازند این پند
دگر اکنون بمااینگشت ظاهر / کز اشنیدن بسی رنجید خاطر
بما گفت این سخن‌کاوس دستور / که باشد رستم پر نور را نور
که اندر هند از دستور وبهدین / غلامان را نمیگیرند در دین
مزاحم میشوند اکثردر اینکار / نمودستند بند و بست و اقرار
که فرزندان‌جددین در بهی‌دین / نگیرنـد و نمیسازند بهدین
بسی باشد بعید از عقل اینکار / بپرگرد دوم فرمـوده دادار
بزراتشت سفنتمان پیمبـر / که عالم را هدایت کن بدین‌در
جمیع مردمان را راه بنمای / هدایت کن زدلشان کفربزدای
دگر آنکه چو میآید هشیدر / روا گردد از او چون دین داور
سیو شانس و هشیدر ماه و بامی / چو آیند این پیمبرهای نامی
بدین آرند ایشان جمع‌جددین / همه دروند را سازند بهدین
بدین برهان‌وحجت‌فرض‌دینست / ز شك دور این‌سخن‌عین‌یقینست
که دروندان و فرزندان دروند / بدین مزدیسنان اندر آرند
ثوابی بس عظیم و کرفه بسیار / کندحاصل کندهر کس که‌اینکار
کسانی که تعرض می نمایند / زدین دروند و غافل از خدایند
کنندامداد جد دینان‌تو گوئی / بدروندان بود این‌خود نکوئی
ز رستاخیزشان گویاخبر نیست / زدینداری درایشان‌خوداثر نیست
براه باطل و بطلان روانند / مضل و ضال ایشان در جهانند
کسی کوقایل‌زینسان‌مقال‌است / ورا گفتن ز بهدینان محال است
اگربهدین بود باید که بهدین / کند کوشش که افزاید بهی دین

۳ ـ سفر نامه ـ منظومه‌ئیست فارسی شامل شرح احوال ومسافرت ملا فیروز وپدرش ملاکاوس هنگام حرکت ازسورت تا ورودبهندوستان وددسال۱۱۵۳یزد گردی سروده شده .

این رساله بطبع نرسیده و در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی بشماره 295 H.P. (ms) محفوظ است .

٤ ـ رساله استشهاد ـ شامل پرسش و پاسخهائیست راجع بتقویم زرتشتیان که از محضر علمای اصفهان جمع آوری شده است . این رساله در سال۱۸۲۸ میلادی (۱۱۹۸ی) در بمبئی چاپ شده است .

٥ ـ ادله قویه بر عدم جواز کبیسه‌در شریعت‌زرتشتیه ـ این رساله‌درموضوع تقویم قدیمی است و در سال۱۸۲۸ م(۱۱۹۸ی) چاپ شده است .

٦ ـ پندنامه ـ منظومه‌ایست بفارسی‌در اخلاق وددروزسروش و بهمنماه۱۱۵۰ یزدگردی در بمبئی باتمام رسانیده.در خاتمه کتاب گوید :

بتائید یزدان بروز سروش — مه بهمن ای مرد با رأی وهوش
سنه بد بشاه جهان یزدگرد — هزار و صد و پنجه ای نیکمرد
ز هجری هزار و صد وپنج‌بود — نود نیز بر وی ببباید فزود
بیوم الخمیس وز شعبان چهار — گذشته بد ای مرد با هوشیار
که این نظم‌نیکو بپایان رسید — ز بستان طبعم گلی بشکفید

کتاب اولین بار درسال ۱۲٤۲ یزدگردی در بمبئی بطبع رسیده‌است.

۷ ـ دساتیر معروف است و آنرا ملا فیروز درعهد خود بعالمیان معرفی نمود ونخستین بار باترجمه انگلیسی ارسکین و تدوین فرهنگ لغاتش(۱)در سال ۱۸۱۸ میلادی در دو جلد طبع ومنتشر نمود .

۸ ـ جارجنامه در سه جلد متضمن چهل هزار بیت از تألیفات عمده اوست

(۱)رجوع شود بنسخه خطی فرهنگ لغات دساتیر بخط خود ملا فیروز بشماره 26 . R11در کتابخانه ملافیروز بمبئی

که بخواهش جوناتن دنکن استاندار بمبئی سروده و مندرجاتش شرح فتوحات انگلیسها در هندوستان میباشد .

تألیف این کتاب درسال ۱۱۷۶ یزدگردی (۱۲۲۱ ﻫ ۱۸۰۷م) شروع وتاوقایع سال ۱۸۱۷ میلادی (۱۱۸۷ی = ۱۲۳۳ ﻫ) و شرح تسخیر پونه را داراست . ملا فیروز جارجنامه را تادم مرگش در هفتاد سالگی تمام نمود . کتاب مذکورپس از مرگ وی بتوسط برادر زاده‌اش ملارستم‌بن کیقباد در سال ۱۸۳۷ میلادی بطبع رسید . ابیات زیر در جلد اول کتاب دروصف حال خود و ستایش ایران گوید:

بایران برفتم ز هندوستان	ز پر خارچنگل‌سوی‌بوستان
دوشش‌سال‌بودم در آنسرزمین	که بادابر آن‌بوم وبر آفرین
زمینش سراسر بودکان علم	سرشتش‌خدا گوئی‌ازجان‌علم
بسی دیدم از ویژگان خرد	که گفتی‌روانشان‌خردپرورد
دل هر یکی همچو دریاز در	تهی از خس جهل و ازعلم‌پر
ز هر گونه دانش همه مایه‌ور	بسیرت فرشته بصورت بشر
سپرده‌بدیشان‌خجسته سروش	کلید در دانش و رأی‌وهوش
در آن مدتم بخت دمسازبود	که چشمم‌بدیدارشان بازبود

ملافیروز دارای غزلیات ونامه‌های‌منظوم‌زیادیست چنانکه‌درشکایت‌ازروزگار گوید :(۱)

ز غصه گشت دلم لخت لخت و از دیده
مدام خون جگر جـای اشك ریزانم
وصول تیر بلا را تنم بـود آماج
ورود سهم جفا را هدف بود جانم
ز سرد مهری این نه سپهر سفله نواز
همیشه لعل بدامن ز دیده افشانم

---

(۱) رجوع شود بسفینه بشمارهF71 درکتابخانه مهرجی رانانوساری گجرات

چه‌طالع است که باهر که دوستی‌سازم

چو دشمنان بکمین باشد از پی جانم

شود چو زهر مذاق مرا اگر الیاس

بدست خویش دهد جام آب حیوانم

شودچوغول گرازالتفات حضرت‌خضر

شود دچار بکوه و در و بیـابـانم

در زیر بخشی است از نامه منظوم بدستور فرامرز پور دستور سهرابجی‌مهر جی‌رانا دستوران دستور زمان درهندوستان (۱)

نسیما بگذر از الطاف وياری — بنوساری بسوی دوستداری

کزو شد دوستی را تازه‌بنیاد — گلستان وفا زوگشت آباد

به بستان محبت نخل پر بار — نهال مهر شد زو پر ز اثمار

ریاض روضه گلزار الفت — گلی ازگلبن بـاغ مودت

فروزان اختر برج سعادت — درخشنده در درج سعـادت

ببزم مهربانی شمع پر نور — فرح بخش دل یاران مهجور

ملافیرز در هشتم اکتوبر ۱۸۳۰ میلادی ۱۲۰۰ یزدگردی امرداد روز و اردیبهشت‌ماه (۱۲٤٦ه ۲۰ ربیع‌الثانی) گیتی‌را بدرود گفت . مسترجیمس‌سوترلند قاضی استیناف بمبئی بمجرد استماع خبردرگذشت ملا فیروز درهمان روز بدوست خویش داداباهای پستن جی وادیا نوشت :

« از استماع خبر درگذشت‌دانشمندمحترم ملافیروزبن کاوس نه‌تنهااینجانب بسیار متأسف گردیدم بلکه دیگران نیز بسی اندوهناك خواهندگشت زیرا مقام او نزد ادیبان بسیار بلند و همه احترام فراوانی نسبت باو قائل هستند . فقـدان این دانشمند که گوهری گرانبها بود برای پارسیان خسارت جبران ناپذیری‌است چونکه بامرگ خویش فضای درخشان فرهنگ مزدیسنا را تاریك ساخت و دیگر

(۱) رجوع شود بسفینه بشماره F71 درکتابخانه مهرجی رانا نوساری گجرات

خاورشناس واستادی مانند او سراغ نداریم که درحل معضلات دین کوششوزوایای تاریك آنرا روشن سازد. اینجانب شخصی راچون او دانشمند ومهربان ورؤف‌دربین مردم هندندیدم .»

ملا فیروز کتابهای خطی ذیقیمت بسیاری درهمه گونه علوم و فنون که بالغ برهشتصد جلد میشوددرطی حیات خویش جمع‌آوری نموده بود . کتابهای‌نامبرده اینك در بنگاه خاور شناسی خورشید جی کاما در بمبئی تحت عنوان کتابخانه ملا فیروز در دسترس استفاده‌عموم‌قرار گرفته است .

فرزانه فولاد

فرزانه فولاد پور رستم دانشمند زرتشتی کرمان زمین است . بسیاری‌ازاشعار او واشعار دیگران رابهدین سهراب‌ابن گشتاسب منجم کرمانی بفرمایش فرزانه مانکجی هاتریا در مجموعه‌ئی ضبط نموده‌است .

جنگ نامبرده درشهریور روز وفروردینماه ۱۲۳۷ یزد گردی کتابت گردیده و بشماره HP (ms)212 در بنگاه خاور شناسی خورشید جی کاما بمبئی محفوظ است .

این چند بیت از ابیات مفصل اوست در مناجات و اوضاع روزگار و ساقی نامه .

بروز قیامت بفریاد رس — که‌فریادرس‌نیست‌غیرازتو بس

الهی در آن عرصهٔ رستخیز — نشاید که برمن نمائی ستیز

که از رحمتت هستم‌امیدوار — که بخشی گناهم بوقت‌شمار

همی شرمسارم بپیش تو بس — دگرشرمسارم‌مکن‌پیش کس

برابر همه دوست باشند ویار — پس سرهمه دشمن و نابکار

همه بد دل و بدتن‌وبد گمان — ز چرخ وفلك الامان الامان

بده ساقیا می بده می بده — تغافل مکن جام پی‌پی بده

که دنیاست فانی وبی اعتبار	نشد با کسی این‌جهان‌پایدار

ذکری از سال زندگی فرزانه فولاد در ابیات او بنظر نرسید گمان میرود در سده دوازدهم یزدگردی میزیسته .

یك نسخه خطی پرسش وپاسخ هفتاد وهشت بشماره B v111 7 محفوظ در بنگاه خاورشناسی کاما که مورخه سال ۱۱۴۲ یزدگردی است بدست او کتابت‌شده است .

دستور ملا کاوس

دستور ملاکاوس‌بن موبد رستم از دستوران دانشمند پارسی است در علم نجوم و اسطرلاب استاد بود . برای تحقیق از حقیقت اختلاف‌یکماه بین تقویم‌زرتشتیان ایران و پارسیان هند و پرسش بعضی مسائل مذهبی بخواهش دهنجیشاه منجیشاء از سرمایه‌داران و بزرگان‌پارسی‌سورت بایران رهسپار گشت . ملافیروز دراینمورد در سفرنامه گوید:

بلند اندیشه دهنجیشاه نامش	زمانه داده از هر باب کامش
ولی از بهـر بیشی بصارت	ببایدکرد کس‌را این جسارت
که در ایران ز بهر دین روائی	رود از بهر آئین آشنائـی
ره ارچه پر جفا و ترسناکست	رونده را نگهدارنده پاك است
کدامی‌از شما زین جمع‌دیندار	کمر خواهید بستن اندر اینکار
چو بشنیدند آن‌جمع‌این‌سخن‌را	بپاسخ لب ببستند و دهن را
نجنبیداندر آن کس رادل ورگ	بماند اسب جواب جمله از تك
مگر بابم ز جمله مـردم راد	پی رفتن بسینه دست بنهاد
که من بندم کمر بیشك‌در اینکار	مرا توفیق بخشد فضل دادار

بنابراین باتفاق فرزند دهسالهٔ خویش ملافیروز در روزدی‌بمهر وشهریورماه ۱۱۳۷ یزدگردی (۱۷۶۸م) از راه دریا و بندر عباس عازم یزد شد . حاجی محمد

حکمران بندرعباس در ساحل دریا بآنها برخورد و تفقد و مهربانی نمود وچنانکه خواهیم دید هنگام ورودشان باصفهان نیز نسبت بآنها خدمات شایانی انجام داد . بقول ملا فیروز .

کلید کار ما چون بود با او — خداکردش بما بر مهربان خو
از او در اصفهان بایست بی‌رنج — بدست مارسد مطلوب چون گنج

ملاکاوس پس از چهارماه وچهارده‌روز و تحمل مشقات وزحمات سفر در روز مانتر سفند ودیماه درمیان هلهله وشادی جمعی انبوه از زرتشتیان که باستقبال آنها شتافته بودند وارد یزد گردید . جماعت زرتشتیان یزد آنها را درمنزل بسیار عالی جادادند و در مهمانی سعی بلیغ نمودند. کلانتر زرتشتیان یزد ملابهرام اردشیر خرمشاهی مرد شریف و مالداری بود قبل از ورود ایشان برای انجام امر دیوانی بشیراز پایتخت مملکت رفته بود وپس از دوماه مراجعت‌نمود.

به‌یزداندردرآن گه کدخدا بود — فـراروِن نیتی مرد خدا بود
بـدآنجا بود او سردار آسیم — به‌یزد اندر فراروِنش زر و سیم
به آرام و به‌هش بهرام نامش — زمی خالی نبودی هیچ جامش
در آنگه رفته بود اوسوی‌شیراز — به‌یزد اندر نبود آن مردپرساز

پس از مراجعت کلانتر بیزد انجمنی درآتش بهرام تشکیل‌وپاسخ پرسشهای هند بایشان داده‌شد . اما راجع باختلاف یکماه در تقویم چون بارها در گذشته در آن‌خصوص بیانات مفصل داده شده بود وچون پرسش اخیر ناشی ازضدیت وادعای باطل بود در جواب خودداری نمودند.

نمیدانند جز دعوی باطل — ز علم و عقل میباشند عاطل
بظاهر پاك بهر خودستائی — بباطن گشته از دین خدائی

ملاکاوس فرزند خویش ملافیروز رابدست موبدان موبد یزد دستور مرزبان سپرد تاوی را تربیت ودر علم دین و حل مسائل مذهبی استاد سازد و خود بسوی کرمان رهسپار گردید ودرآنسامان نزد استاد فن درطی مدت یازده‌ماه ستاره‌شناسی

یاد گرفت و بیزد مراجعت نمود.

ملاکاوس نخستین‌تقویم خویش رادرنوروز سال ۱۱۳۹ یزد گردی استخراج و بفرماندار یزد محمدتقیخان معروف بخان بزرگ تقدیمو مورد نوازش وملاطفت واقع گردید و گاه و بیگاه بمجلس او دعوت میگردید . زرتشتیان یزد در آندوره از دانش نجوم وستاره‌شناسی بی‌بهره بودند .

ملاکاوس در تعلیم دو نفر از جوانان زرتشتی یکی موسوم ببهمن و دیگری بهرام‌بن سرخاب ول سعی بلیغ نمود . ملافیروز گوید :

دو کس راداد تعلیم و بیاموخت   چراغ‌مرده‌باز از نو برافروخت

بهمن بهرام بقول صاحب سفرنامه شخص بدخوئی بوده وحق‌استاد وپیمان‌را فراموش مینماید لذا گمنام میگردد .

فرامش کرد چون او حق استاد   خدا آموخته را بردش از یاد

بهدین بهمن ملابهرام اردشیر کاتب یك نامه مشروحی است در مورد کبیسه که دستوران و موبدان یزد و بهدینان درمنزل ملابهرام اردشیر کلانتر درخرمشاه بامشاوره یکدیگر و اصرار آقا محمدحسین یزدی مینویسند نامه مذکور مورخ خرداد وآبانماه۱۱٤۲ یزدگردی مطابق ۲۵ محرم الحرام ۱۱۸۷ هجری است (۱) آقامحمد حسین هنگامیکه برای دادوستد بازرگانی ببندر سورت میرود موبد زاده منوچهرجی خورشید جی راکه بتجارت مشغول بوده ملاقات مینماید و منوچهر جی از او خواهش مینماید موبدان یزد را وادار نماید تا در مورد اختلاف یکماه تقویم پاسخ مقنعی بدهند تا اختلاف‌ازبین برداشته شود وخوداو نیز برای‌اطمینان پارسیان پاسخ موبدان را مهر نماید تابیقین دانسته شود که موبدان هند آنراجعل ننموده‌اند و برای اطمینان نمونه مهر اورا گرفته پیش خود نگاهمیدارد.

از فرزانه بهرام‌بن سرخاب ول خرمشاهی همینقدر اطلاع در دست است که

---

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بشماره Hp(ms)295 محفوظ دربنگاه‌خاورشناسی کاما ، بمبئی

در زمان خود درعلم نجوم و اسطرلاب شهرت خاصی‌را دارا بوده وبشاگرد وتلمیذ او معروف ببهرام دلاك که او نیز درخرمشاه میزیست پیشگوئیهای بسیاری نسبت میدهند .

ملاکاوس پس از سه سال اقامت دریزد عازم اصفهان میگردد واز علمای‌اسلام آن شهرستان در خصوص حقیقت تقویم تحقیقات و استشهاد بعمل میآورد .درآن موقع بواسطه قتل عام زرتشتیان که درزمان شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۲۵ - ۱۱۰۶هق) صورت گرفته بود یکنفر زرتشتی در اصفهان نمیزیست .

ز زرتشتی ولی آنجانبد کس　　　ز بهدینان همی بودیم‌ما بس

حاجی محمد حاکم بندرعباس و آشنای ملاکاوس سمت فرمانداری اصفهان را داشت نسبت بآنها اعزاز واکرام بیشمار بجا آورد وتاحدی میزبانی آنها را بر عهده گرفت .

در دوران اقامت ملاکاوس در اصفهان پادشاه وقت کریم‌خان وکیل‌الرعایا به بندر بصره حمله‌برده وآنرا تحت محاصره سخت قرار داده بود . مدت محاصره‌دو سال بطول انجامید . محصورین باکمال رشادت دفاع مینمودند . فرماندار‌اصفهان یا میزبان ملاکاوس از نتیجه پیکار بسیار نگران‌بود . روزی ضمن صحبت ازاسرار نجوم وتأثیرات آن بربشر ازملاکاوس نتیجه جنگ نامبرده و پیروزی راپرسید که باکدام طرف خواهد بود ... ملاکاوس باکمك اسطرلاب روز و ماه وسال شکستن استحکامات بصره را تعیین و گفت پیروزی با شاهنشاه‌ایران است .فرماندارمسرور گشت و ماوقع رابحضور شاهنشاه‌پیغام کرد . کریم‌خان‌ملاکاوس رابشیرازخواست لاجرم فرماندار وسایل حرکت اورا فراهم ساخت.

هنگام ورود بشیراز خواجه عبدالله نامی معروف بآقا از سوی‌شاهنشاه‌مأمور میزبانی او گشت پس از یکماه بحضور شاهنشاه مشرف ومورد شفقت وتلطف‌واقع و بوصول خلعت سرافراز گردید . ملاکاوس شاهنشاه را از اوضاع فلکی ونجوم تا آنجائیکه باطالع خود او بستگی داشت مستحضر گردانید. شاه خوشحال گردید

و مواجب ووظیفه شایسته برایش مقرر ساخت وفرمود هندوستان را فراموش کند و بار دیگر دل بایران بندد .

بباش اینجا زهندستان‌مکن یاد　　بشیراز اندرون میباش دلشاد
خورد شکر اگر در هند مردم　　تو قانع شو بشهر ما بگندم

اما ملاکاوس بعذر داشتن اهل وعیال در هندوستان از اقامت در ایران پوزش خواست .

روز موعود پیشگوئی رسید . ارتش شاهنشاه ایران حصار بصره رابگشودند وشاهد پیروزی را درآغوش کشیدند . مژده فتح درکمترین زمان‌بپایتخت رسید. شاهنشاه بارعام داد بمستحقان خلعت بخشید . اسیران بصره از جمله سلیمان خان حاکم وسالار آنشهر را برخلاف انتظار بنواخت و پهلوی خویشتن جایداد .چون از حقیقت پیشگوئی ملاکاوس سخن بمیان آمدشاه باحضارش فرمانداد ویرانوازش نمود ، دلجوئی کرد ، باعطای خلعت وبخشش سرافرازش فرمود ومقامش رادربین اقران و امثال بیفزود .

در اوایل اقتدار سلاطین صفویه گروه زرتشتیان کرمان بواسطه فشار و ستم مسلمانان و محرومیتهای کلی از حصار بند شهر که آنموقع گواشیر نامداشت به اجبار خارج شده بیرون دروازه سمت شمال اقامت اختیار کردند . خانه و بازار و درمهر وآتش بهرام ساختندو در آن محل زندگانی مینمودند تا آنکه‌دوره‌سلطنت بشاه سلطان حسین رسید و محمود قلزم افغانی بعزم تسخیر ایران از قندهاربسمت کرمان حمله آورد .

شهر گواشیر بواسطه استحکامات سخت و قلاع معتبر فتح نگردید . لاجرم بمحله زرتشتیان در بیرون شهر ریخته آنها را غارت وقتل عام ومساکن ومنازلشان را آتش زدند . بقیةالسیف در حدود یك دهم جان بدر برده باحال پریشان داخل حصار شهر پناه بردند . این گروه که شماره ایشان اندك ومسلمانان بانظر حقارت

وتنفر بآنها مینگریستند بقول صاحب تاریخ کرمان (۱)مورد حمله وفشار اوباش واشرار واقع وهر روز بلکه هرساعت انواع مختلف آزار وستم میکشیدند ،چنانکه این بندگان خدا مالك مال وعیال خود نبودند وهریك ازمسلمانان ساکن کرمان هرنوع تعدی و ظلمی راکه اراده میکرد بآنها مینمود . این امر تا سال ۱۲۲٤ ی ادامه داشت تاآنکه فرزانه مانکجی صاحب از بمبئی بایران وارد و باحسن تدبیر وزحمت و مخارج بیشمار بتدریج رفع ظلم و تعدی ظالمان را از آنها نمود .

یکی ازظلمهای فاحشی که در همان اوایل قتل و غارت عمومی نسبت به زرتشتیان عملی گردید مسئلهٔ جزیه بود .عمال دولتی بازماندگان زرتشتی را از چنگال ستم افغان سرشماری نموده و مالیات جزیه رابدون کسر یکدینار بر آنها قسمت نمودند .صاحب سفرنامه دراینمورد گوید:

بکرمان قتل‌عامی گشت‌یکره	بسی بهدین درآن گردید کشته
هزاران مردبهدین کشته گردید	زایشان زندگی‌بر گشته گردید
نماند از ده یکی کس‌زنده‌برجا	فتاد هر جا تن و دست و سروپا
ولی آن جزیه بد بر حال اول	نکردند اندر آن چیزی مبدل
ز بعد قتل مردم را شمردند	حسابش را بدفتر جمله بردند
برایشان جزیه راکردند قسمت	نهادند آنچنانی زشت بدعت
بضرب ظلم بگرفتند تا چند	خدا بگشاد ناگه آنچنان بند

ظلم مذکور تا دوره کریمخان زند ادامه داشت . چون این شاه بعدل و داد موصوف بود دونفر بهدین ازکرمان بشیراز رهسپار شدند تا بوسیله‌ئی بحضورشاه عرضحال تقدیم دارند . آن بیچارگان بامید یکی از رجال که‌اسمش مجهول‌مانده یکسال ونیم در شیراز معطل وحیران ماندند ، نه عرضحال خود را توانستند بشاه تقدیم دارند ونه روی رفتن بوطن را داشتند اتفاقاً روزی بملاکاوس درددل‌مینمایند

(۱) تاریخ کرمان مؤلفه ۱۲۳۹ ی نام مؤلف آن معلوم نیست نسخه خطی آن بشماره H.P. (ms) 142 A دربنگاه‌خاورشناسی‌کاما بمبئی محفوظ است.

ویأس خویش و پریشانی بهدینان را باو گوشزد میکنند . ملا کاوس بواسطهٔ نفوذ خویش در دربار شاهنشاهی فوراً عریضه ایشانرا بشاه تقدیم وباصدور فرمان‌همایونی ظلم را از زرتشتیان کرمان رفع و آنها را رهین منت خویش میسازد . در سفرنامه آمده:

بشد حکم همایون زود صادر	که ظلم اندر زمان ماست نادر
بکرمان برمجوس اینظلم‌دیدم	عجب ظلمی برایشان‌من‌شنیدم
نباید که از آن گیری زیاده	برابر کی یکی گردیده با ده
مر آن بیچارگان رادادفرمان	زحق درد دل‌شان یافت درمان

اقامت ملاکاوس در شیراز سه سال ونیم طول کشید . روزی باسطرلاب نگاه میکند . مرگ شاهنشاه را نزدیك وشورش وغوغا وجنگ داخلی را حتمی‌میبیند با پسر خویش ملافیروز مذاکره وصلاح در حرکت فوری دیده بخدمت شاهنشاه مشرف و بتوسط دوستی تقی‌نام اجازه مرخصی را میگیرد و از راه بوشهر و کویت و بغداد عازم دیار روم واسلامبول میگردد اما ازوقوع موانع‌بسیار سه سال دربغداد میماند .

ملاکاوس هنگام اقامت در بغداد بوسیله دوستی مصطفی آقا در دربار حسن پاشا حکمران و والی بغداد راه پیدا میکند والی ازکمال و حقیقت پیشگوئی او مطلع گشته شیفته وی میگردد واو را مهمان خویش میسازد بنابراین درباریان نیز بتبعیت والی بانظر احترام باو مینگرند.

روزی ملاکاوس‌با فرزندش ملا فیروز در دربار بغداد بمصاحبت والی مفتخر بودند که‌قاصدی ازشیرازخبرمرگ کریمخان‌زند وشورش‌وفتنه‌داخلی‌ایران‌را بوالی میدهد . این پیش‌بینی ملاکاوس نیز بحقیقت میرسد ووالی از استحضارش بیشتردر تکریمش میکوشد .

ملاکاوس در سال۱۱۴۹ یزدگردی درروز اسفندار مذ و امردادماه قدیم‌ازراه دریا ببندر سورت ومنزل ومأوای خویش برمیگردد. دهنجیشاه سرمایه‌دار وبزرگ

پارسی که بخواهش او بمشقت سفرتن در داده بود سورت را ترك و در بمبئی اقامت داشت .

لذا ملاکاوس نیز با خانواده خویش عازم آن دیار ودر آنجابزندگانی مشغول میشود ودرسال ۱۱۵٤ یزدگردی روز سروش ایزد وماه‌فروردین برابر ۲۹سپتامبر ۱۷۸۴ م بنا بخواهش دادی شیت آتش بهرام دادی شیت را در باغ بزرگ با صفائی بنام فناس وادی که امروز هم بهمان نام مشهور و یك میل بیرون شهر بود تقدیس نموده و خود بدستوری و تولیت آن برگزیده میگردد .ملا فیروز در تاریخ‌بنای آن در سفرنامه گوید:

شد از بهر ترویج دین بهی	بنای خجسته عبادت گهی
بنائی چو جنت رفیع و بلند	ستایش‌گه داور ارجمند
بنا کرد دادی بهٔ روزگار	که تا نام نیکش بود یادگار
ز نوشیروان در جهان او خلف	که دارد روانش بمینو شرف
نهال شریعت از او تازه شد	بهی دین دگر ره پر آوازه‌شد
شد انجام این جای نیکو نهاد	بتدبیر دستور کاوس راد
چوجستم مه وروزش‌ازعقل‌وهوش	مه فروردین بود وروز سروش
بدانش چو فیروز سالش بجست	ز آتش ورهرام آمد درست

ملاکاوس یکسال بعد بمبئی‌را ترك ودرحیدرآباد دکن‌مأوا گرفت و بدوستی و نزدیکی بانظام فرمانروای آنجا مفتخر گردید.

ملاکاوس در سال ۱۷۸۷ میلادی (۱۱۵۷ی) برروی برگ یك نسخه خطی اوستا و پهلوی محفوظ در کتابخانه دستور سهرابجی رستم جی ملافیروز نسب نامه خویش رابگجراتی از قرار زیر ضبط کرده است:

«نام پدر ونیاگان کمترین خاکسارکاوس « کاوس‌ابن بهشت بهر موبد رستم بن‌شاهپوربن ایزدیاربن کاوس بن‌دستوربزرگان بزرگ هندوستان کامدین‌بن‌دستور فندم (که‌پدم هم میگویند) بن موبدان موبد و اوستاد همه موبدان و هیربدان و

و آموزگار مراسم مذهبی بهمه موبدان هندوستان ومروج کار موبدی‌در شهرهای هند استادبزرگوار ونامور رامیاربن هیربد کهنان بن هیربدبن موبدان‌موبدهرمزد یاربن هیربد رامیاربن پشوتن شهروندی»

ملاکاوس از درستی اسم شهروندی مشکوك است ودر زیر آن چنین یادداشت کرده :

« این اسم شهروندی را نمیدانم که اسم شهریست که پشوتن ساکن بوده و یا آنکه اسم پدر پشوتن است : ولی چنین اسمی در گروه زرتشتیان دیـده نشده است .»

بزعم نگارنده‌شهروندی بایستی تحریف‌سهروردی باشد وسهرورد قریه‌ایست در خراسان که شیخ شهاب‌الدین شهید معروف بشیخ اشراق از آنجا برخاسته‌است وبایستی پشوتن ازآن‌شهر بهندوستان مهاجرت نموده و بسهروردی معروف گشته.

دستور ملاکاوس چندین رساله در حل مسائل دینی و اختلافات تقویم به ـ گجراتی نوشته است ولی تألیف مهم او کتابی است بگجراتی موسوم بمأکولات بهمنی که بفرمایش‌وادیا صاحب بهمن جیٔ نوروزجی درسال۱۱۵۷یزدگردی برابر ۱۷۸۸ میلادی تألیف نمود وآقای فریدون جی مرزبان جی آنرا با توضیحات و تشریحات لازمه در سال۱۸٤۲ م (۱۲۱۲ یزدگردی) طبع ومنتشر ساخت .چنانکه از مندرجاتش بر میآید ترجمه گرشاسپ نامه فارسی است و متضمن مـذاکرات گرشاسپ معروف از نیاگان رستم زال بایکنفر برهمن هندو میباشد . مندرجات آن چنانکه در دیباچه آمده عبارتست از حکمت ، دانش ، خداشناسی ، پند، نجوم گردش چرخ وآسمان ، چهار عنصر وسخنان نادر راجع بدین مزدیسنی.

مأکولات بهمنی در موضوع سلوك ومعرفت ودستور آذر کیوان ومریدان‌او نیر صحبت و از آذر کیوان بالقب سرتاجبخش کشتی بستگان سخن میراند واورا صاحب یك پسردانسته وتألیف مغیبات آذر کیوان رانسبت باو میدهد وعلاومیکند فرشید ورد پندنامه‌ئی باسم اردشیر بابکان نوشته وشیخ ابوبرکت بغدادی آنرابه ـ

عربی ترجمه و بدایع‌الحکمت نام نهاد ومیگوید خویشتاب در عهد خسرو پرویز بتوسط اسپندیاربن بهرام‌نگارش یافته وفرزانه بهرام‌بن فرهاد کتاب‌شارستان‌خویش را بنا بفرمایش موبد سروش و موبد هوش نوشت و راجع به زوره باستانی نیز در کتاب نامبرده سخن رفته است .

ملاکاوس درسال ۱۱۰۲ ی در بروچ متولد ودرسال۱۱۷۱ یزدگردی درحیدر آباد دکن جهان را بدرود گفت .

فرزانه کیخسروجی خانصاحب

فرزانه کیخسرو جی خانصاحب پور تیرانداز پور خرسند اهل کوچه بیك حومه یزد اززرتشتیان دانشمند وفعال ایران زمین و درراه ترقی و پیشرفت گروه زرتشتی دردوره‌ئی که در تاریکی جهل و غفلت بسر میبردند در مدت کوتاه حیات خویش بخدمات شایان توجه‌توفیق یافت .

فرزانه کیخسرو در هشت سالگی یتیم گردید و هنگام قحطی سختی که در سال۱۲۴۰ یزد گردی در یزد رویداد و گروه بیشماری را ازبین برد ، باتفاق مادر و خویشان از کوچه بیك کوچ نمود و بهندوستان مهاجرت و در بمبئی بتحصیـل پرداخت و در اندك وقتی از دانشگاه بمبئی باخذ دانشنامه BA که در آن دوره بسیار مهم بود نایل آمد.

پس از در گذشت فرزانه مانکجی صاحب‌درسال۱۲۵۹ یزد گردی(۱۶ فوریه ۱۸۹۰ م) امنای انجمن اکابر صاحبان پارسیان (انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران) اورا دراول سپتامبر ۱۸۹۰ میلادی بسمت نمایندگی خویش بر گزیدند . فرزانه کیخسرو پس از انتصاب از راه بوشهر وشیراز و اصفهان بتهران عزیمت‌نمود و پس از ورود بآنجا و ارائه استوار نامه خود بشاهنشاه و امنای دولت و انجـام خدمات مهم در پایتخت ازطرف نخست وزیر وقت بموجب فرمان‌زیر بخطاب‌خان

و اعطای یکعدد مدال طلا مفتخر گردید .

« هو - حکم عالی شد چونکه عالیجاه مجدت همراه کیخسروجی ولدتیر-انداز وکیل انجمن موقوفات فارسیان هندوستان از روز ورود بدارالخلافه الی‌حال درکمال صداقت و نیکخواهی و خیر اندیشی نسبت بزرتشتیان ایرانی حرکت نموده لهذا از طرف وزارت جلیله اعظم مشارالیه را بخطاب لقب خانی واعطای یك عدد مدال طلا مفتخر و اعزاز داده شده که موجب زیادتی اعتبار خود دانسته بر حسن نیت و قدر قیمت خود بیفزاید تحریراً فی غره شهر جمادی‌الاولی توشقان ئیل خیریت دلیل سنهٔ ۱۳۰۹ هـ

امضا و مهر امین‌السلطان ومهرصدرالسلطنه»

کیخسرو جی خانصاحب پس از یکسال اقامت در تهران و کسب اجازه از حضور شاهنشاه بصوب یزدو کرمان حرکت و در رتق و فتق امور زرتشتیان آن سامان و رفع مظالم آنها ومکاتبات با مصادر امور در تنبیه‌اشرار وعطف نظر بطایفه زرتشتیان ابرازمساعی نمود وبناپیشنهاد شهید روانشاد ماستر خدابخش بهرام‌رئیس درلزوم ایجاد انجمن برای رفع مظالم از افراد جماعت و بتصویب انجمن اکابر صاحبان، و تحصیل اجازه از حکام شرع وعرف وفرماندار وقت شاهزاده‌جلال‌الدوله نخستین جلسه انجمن ناصری زرتشتیان یزد رادرروز باد ایزد و شهریور ماه۱۲۶۱ یزدگردی (رجب ۱۳۰۹ هـ وژانویه ۱۸۹۲ م) در محله دبیرستان کیخسروی واقع در محله خلفخانعلی تشکیل و اساسنامه و آئین‌نامه آنرا تنظیم و انجمن بفعالیت خود پرداخت .

درطی ۶۵ جلسه نخستین سال تأسیس که ٤۸ جلسه آن عادی و ۱۲ فوری و ۳ خصوصی و۲ عمومی بود خدمات بسیار مهمی را انجام و ۸۶۸ فقره مطالب مهم اجتماعی را مورد مذاکره قرارداد . انجمن درظرف مدت‌یکسال ۳۲۹ نامه وحکم و عریضه و۱٤ فقره تلگراف باطراف فرستاد وجواب ۱٤۵ استفتاء بنوشت . چهار حکم گواه ثبت دفتر و۱٤ وقفنامه در طومار انجمن ثبت ویازده فقره سند مردم‌را

درصندوق انجمن بامانت پذیرفت . در ظرف مدت یکسال ۱۰ فقره تلگراف ۲۴۵ نامه از اطراف بانجمن رسیده که ۲۵ نامه از طرف شاهزادگان و امنا و اولیای دولت و اداره حکومتی و ۳ نامه از طرف علمای اعلام شرع متضمن بر تقدیر از فعالیتهای انجمن بود . بعلاوه ۵۷ نامه از خارج کشور نیز درطی آن مدت بانجمن میرسد .

فرزانه کیخسروجی خانصاحب ریاست نخستین دونشست انجمن را پذیرفت تادیگران طرز اداره امور را یاد بگیرند . انجمن در اصلاح امور و رفع مرافعات افراد جماعت سعی بلیغ مبذول میداشت چنانکه در سال دوم تأسیس چهارصد فقره نزاع بین افراد زرتشتی را کوتاه و تجاوزات و تعدیات بیگانگان را نسبت بافراد جماعت رفع نمود .

فرزانه کیخسروجی محبوب‌القلوب همه وطرف توجه اولیای دولت بود و همگی در مراسلات خود او را دوست یا مقرب‌الخاقان خطاب مینمودند ، چنانکه فرمانفرما حکمران کرمان در نامه خویش باو مینویسد : « مقرب‌الخاقان گرامی دوست مهربانا » امین‌السلطان صدراعظم در نامه خود باو مینویسد . «عالیجاه عزت همراه دوستا مهربانا» شاهزاده جلال‌الدوله حکمران یزد در نامه خود باو چنین خطاب میکند : « عالیجاه درایت همراه فخامت اکتناه رفعت جایگاه» و شاهزاده ظل‌السلطان در پاسخ نامه او مینویسد : « مؤیدالزمانی کیخسروجی وکیل انجمن پارسیان هندوستان سلمه‌الله»

فرزانه کیخسروجی خانصاحب دردستگاه‌دولتی‌وبین‌رجال‌دولت وشاهزادگان نفوذی بغایت داشت و حکمرانان محل از او ملاحظه مینمودند و در رفع شکایات زرتشتیان کمال کوشش را مینمودند . چنانکه معتمدالسلطان محمد حسنخان حکمران‌کاشان درجواب نامه شکایت‌آمیزاو ازظلم‌عمال حکومتی نسبت‌ببازرگانان وپیلهوران زرتشتی آنجا ، بخصوص ملاخدابخش کیخسرو که‌در قمصر باغی‌ابتیاع ومأمورین حکومتی اضافه مالیات از او وصول مینمایند مینویسد : مکرم دوست

مهربانا مراسله مؤدت مواصله سامی در اسعد اوقات واصل واز سلامتی‌مزاج شریف نهایت خرسندی و انبساط خاطر حاصل شد . از بابت طایفه فارسیان ساکن کاشان شرح مفصلی قلمی داشته بودید خیلی تعجب کردم که‌ایشان با همه محبت و مهربانی که در این دو سال بآنها شده و میشود چرا بیجهت اسباب مزاحمت شما شده‌اند ...»

سپس حکمران پس از شرح‌مفصل از توجهات خودنسبت بزرتشتیان‌وشکایت ازرفتار بعضی از آنها و قول همراهی‌کامل بزرتشتیان و رفع همه‌گونه ظلم از آنها مینویسد :

« خواهش مینماید هر اوقات مطلبی دوستانه دارید بخود اینجانب اظهار دارید انجام بدهد دیگر با شمشیر و تیر وکمان وجنگ رستم و اسفندیار وروم و روس وهندوستان و انگلیس درمیان نباشد که من‌زمین خوردهٔهمه پهلوانان میباشم. اگر از شما منفعت نمیرسد ضرر هم نرسد بهتر است همه روزه شرح سلامتی و حالات را باهر گونه فرمایش باشد قلمی دارید .زیاده طالب سلامتی است »

فرزانه کیخسروجی خانصاحب درطی اقامت خود در یزد ضمن اعلامیه‌ئی که برای جمع اعانه بین زرتشتیان یزد منتشرساخت بعموم‌خاطرنشان نمود که‌انجمن اکابر صاحبان پارسی در رفع جزیه ومظالم زرتشتیان از جیب فتوت خویش هزینهٔ سنگینی را متحمل و محض ترقی بهدینان در تأسیس دبستانها در تهران و یزد و کرمان فعالیت نموده‌اند واینك ارباب کیخسرو مهربان رستم عمارت مدرسه را از وجه خالص خود در یزد در محله خلف خانعلی ساخته ومعادل پنجهزار روپیه باسم خود و ۲۵۰۰ روپیه باسم مرحوم خسرو مهربان ، بانجمن‌اکابر صاحبان سپرده‌است که سود آن بهزینهٔ فرهنگی دبیرستان کیخسروی شهر برسدو برخی اززرتشتیان ایرانی بمبئی نیز باینکار خیر کمك نموده‌اند مخصوصاً آقای هرمزدیار شهریار کوچه بیکی از پول خود در کوچه بیك دبستان ساخت و وجهی که سودش کفاف مخارج آموزگاررا بنمایدبانجمن سپرد وهمچنین آقای خداداد رستم رشیدمعروف

بکنتراکتر در خرمشاه دبستان ساخت و برای هزینهٔ اداره امور آن سرمایه‌معین بانجمن سپرد وآقای خدابخش مرحوم بهمرد نرسی آبادی نیز مدرسه‌ئی درنرسی آباد ساخت وبانجمن واگذار نمود خوبست محض قدردانی ازبزرگان پارسی که برای ترقی ما ابراز مساعی نموده‌اند زرتشتیان ایران نیز بقدر همت خود برای هزینهٔ دبستانها مخصوصاً دبیرستان کیخسروی که مخارجش روز افـزون است و تأسیس دبستانهای دیگردردهات اعانه جمع وبانجمن اکابرصاحبان پارسیان‌بسپارند تا سودش در راه فرهنگ جماعت بمصرف برسد . زرتشتیان یزد درخواست آن فرزانه را باپرداختن مبلغ ۱۴۲۵۰ روپیه باحسن وجه استقبال وموجب تشویق‌وی ودلگرمی امنای انجمن گردیدند.

زرتشتیان کرمان نیز باتأسی اززرتشتیان یزد درجواب اعلامیه کیخسروجی مبلغ ۲۳۹۳ روپیه بانجمن اکابر صاحبان پارسیان بمبئی سپردند تاسودش بمصرف دبستان کرمان برسد وبعلاوه یکصد من بذر افشان سرآسیاب وشصت وپنج من‌بذر افشان طهماسب آباد را بمبلغ یکهزار وپنجریال ونیم ابتیاع ووقف نموده وتولیت آنرا بانجمن سپردندتادرآمدش را در راه حقوق آموزگاران دبستان کرمان خرج نماید .

در اینجا لازم است خاطرنشان شود موقعی که زرتشتیان ایران‌مبلغ مذکور را بعنوان اعانه بذل نموده‌اند از جملهٔ بینوایان وپریشان روزگاران بوده‌اندوقیمت پول هم بسیار گران ومبلغ مذکور مهم بود زیرا درآن‌هنگام حقوق ماهی بیست‌یا سی ریال بنظر مردم زیاد وکالای مورد احتیاج بسیار ارزان بود.

فرزانه کیخسروجی دردوران اقامت کوتاه خود درکرمان‌تعدیات وستم‌هائی راکه علی‌نقیخان ضابط رفسنجان با اخذ اضافه مالیات نسبت به پیله‌وران‌زرتشتی آنجا مینمود وآنها را ازداد وستد با زنان منع نموده بود بوسیلهٔشکایت بفرمانفرما رفع نمود .

شاهنشاه ایران ناصرالدینشاه در ۲۷ ربیع‌الثانی سال۱۳۰۹ هـ فرمان اعطای

نشان مهم شیر و خورشید را بسردینشاه مانکجی جی پتیت بـارونت اول و رئیس انجمن اکابـر صاحبان پارسی صادر نمود فرمان که امضا و مهر امین السلطان و صدر السلطنه را دارد و بانشان بوسیله فرزانه کیخسرو جـی بصاحبش ارسال گردید .

فرزانه کیخسروجی پس از دوسال اقامت در ایران و انجام مأموریت خود بهندوستان مراجعت نمود .

امنای انجمن اکابر صاحبان پارسی از فعالیتهای شایان توجه وی راضـی و خوشحال بودند سردینشاه پتیت رئیس انجمن خلعت خوبی بفرزانه کیخسرو داد وبا تحف وهدایای شایسته برای شاهنشاه وسران‌دولت دوباره اورا بسمت‌نمایندگی خود بایران اعزام داشتند .

ایندفعه فرزانه محترم باتفاق عیال خویش وارمغانهای زیر ازراه بندر عباس بصوب کرمان عزیمت نمود.

یك جام نقره منقش باعکسهای شکار واستوار روی سه‌پایه فیل بوزن ۲۱۶۹ گرام و یك جعبه نقره منبت کاری بوزن ۷۳۶۱۰ گرام محتوی سپاسنامه برای ناصرالدینشاه .

یك جام شربت‌خوری نقره‌بوزن ۱۸۲۲۵۵ گرام‌برای‌ظل‌السلطان.

یك گلدان نقره بوزن ۹۲۲۷۲ گرام برای جلال‌الدوله .

یك کوزه نقره‌با لبه شیر مانند و یك کوزه‌نقره بشکل‌مرغابی ویك بشقاب نقره بشکل کشتی‌رویهمرفته‌بوزن ۱۸۲۲۵۵ گرام برای امین‌السلطان صدراعظم .

یك جام نقره بوزن ٦٨١ گرام برای قوام‌الدوله وزیر امور خارجه .

یکدوره فرهنگ‌انگلیسی و فارسی‌باصحافی مذهب‌کاری برای صدرالسلطنه کنسول‌سابق‌بمبئی بنام‌حاجی میرزا حسینقلی‌خان .

فرزانه کیخسرو بورود بکرمان پس از کسالت جزئی که علت آنهم در

اسرار پیچیده و بزعم برخی مسموم گردیده ، در روز مهر ایزد و خرداد ماه قدیم ۱۲۶۲ یزدگردی برابر ۱۸ فوریه **۱۸۹۳** میلادی در عنفوان جـوانی بدار باقی شتافت .

ارمغانها در کرمان ماند تا آنکه فرزانه‌اردشیرجی ایدلجی‌شاپورجی‌رپیپورتر ازطرف انجمن بنمایندگی منصوب وآنها رابه مقصد رسانید.

فرزانه کیخسرو خالوامان

فرزانه کیخسرو خالوامان از فاضلان وشاعران زرتشتی ساکن شهر یزداست در دوران کودکی در سال۱۲۳۵ یزدگردی‌باتفاق سایر کودکان‌زرتشتی بسرپرستی فرزانه مانکجی هاتریا بتهران رهسپار و در دبستان زرتشتیان آنسامان بتحصیل علم وادب پرداخت . پس از اتمام تحصیلات از طرف فرزانه مانکجی در یزد به‌- آموزگاری منصوب گردید و مدتی در دبستان زین‌آباد و بعد در دبستانهای دیگر دهات آموزگار بود. اشعار زیادی از خود بیادگار گذاشته است که متأسفانه مارا بآن دسترس نیست وغالباً فی‌البدیهه شعر میگفته است .

فرزانه کیخسرو مردی باهوش و ذکاوت ودر آئین زرتشتی ثابت قدم بود . اما بواسطه پیش‌آمدی اسلام آورد و مدتها بامسلمانان محشور بود، لیکن‌خودرااز گروه زرتشتیان جدا نمیساخت . پس از سالها تماس با مسلمانان از آنها آزرده خاطر گشت ودرعصری که کسی راجرئت بر گشتن از اسلام نبود، اسلام‌رابگذاشت وبا اجازه مجتهد وقت حاجی‌میرسیدعلی مدرس مشهور بلب‌خندقی دوباره‌زرتشتی شد وواقعه آن بقول آقای فریدون نور یزدان نقل ازقول خود آقای حاجی میر سیدعلی مدرس چنین است :

یکروز فرزانه کیخسرو میرود بمحضر حاجی میر سید علی و میگوید آقا مسئله دارم وجواب میخواهم . آقا میپرسد مسئلهات چیست میگوید درراهی می

رفتم بخیالم که شاهراه است ولی چون بآخر راه رسیدم دیدم زقاق است (بن‌بست است) آیا باید از دیوار بالا رفته بگذرم و یا آنکه دوباره بر گشته و از راه دیگر بروم . آقا جواب میدهد بایدبر گردی . او هم فوراً درجلو مجتهد تنبان سیاه که نشان مسلمانی بود از پای درآورده وتنبان سفیدی که زیر بغل داشت و زرتشتیان میپوشیدند بپا کرده میگوید آقا راه زقاق است ، زقاق است ، بحکم خودتان بر میگردم حکم را مرحمت کنید . حاجی میرسیدعلی مدرس پس ازخنده بسیارحکم را نوشته باو میدهد تا مسلمانان در تغییر مذهب براو نشورند و اذیت‌نکنند.

فرزانه کیخسرو خالوامان مرد دیندار و شوخ و بذله گو و وارسته و صاحب روح بلند بود . مرگ خودرا یکهفته قبل میدانست . میگویند سه روزقبل‌ازمرگ درحدود سال ۱۳۱۵ ی میرود بدخمه یزد وبه آدرباد نسالار ودخمه بان میگویدسه روز مهمان شما هستم وباید ازجهان سفر کنم ، آنها با تبسم جواب میدهند بسیار خوب مانعی نیست و تصورمیکردند آنهم یکی ازشوخیهای‌اوست .فرزانه کیخسرو درسه روز بعد پیش از آفتاب غسل میکند ولباس پاك سفید میپوشد و نیرنگ دین میخورد و پتت میخواند و میرود بخیله دستوران چادرشب‌پهن میکند ومانندمیت برآن میخوابد وبنساسالار میگوید من حالامیروم بروبشهر خبر بده . اینرا گفته چشم بهم میگذارد و ازجهان فانی بجهان باقی میشتابد .چون خبرمرگ او بشهر میرسد انبوهی اززرتشتیان وجماعتی ازمسلمانان برای ادای آخرین احترام خود نسبت‌باو بدخمه روی‌میآورند و جنازه اورا بااحترام زیادبلند مینمایند وبآخرین مرحله خود میرسانند.

فرزانه ارباب کیخسرو شاهرخ

فرزانه ارباب کیخسرو پور شاهرخ پور اسکندر پور گشتاسب پور بهمن از دانشمندان و صاحب طبعی موزون وشخصیت برجسته کرمانزمین است که ازپرتو هوش وذکاوت وپشتکار و فعالیت توانست خود را درردیف اولین‌افراد نامور کشور درزمان خود قرار دهد.

جد پدری او ملا گشتاسب، منجم مشهور وطرف‌توجه آقا محمدخان‌خواجه سرسلسله قاجاریه بود. اسکندر جد خود ارباب نیز ستاره شناس ومرجع کارهای خاص وعام میبود. شاهرخ پدرفرزانه ارباب کیخسرودرزمان ورود فرزانه‌مانکجی هاتریا بکرمان بسمت آموزگاری دبستان آن دیار منصوب گردید. خلاصه‌نیاکان ارباب کیخسرو مانند خودش درزمان خویش صاحب شخصیت بوده‌اند.

مجله اندیشه ما شماره ۲ مورخه بهمن ۱۳۲٤ خورشیدی در شرح زندگانی ارباب کیخسرو چنین مینویسد:

« ارباب کیخسرو شاهرخ یکی از رهبران بزرگ اجتماعی بود که از میان جامعه زرتشتیان برخاست و در بهبود وضع اجتماعی همگروه که در آنزمان جزء جوامع ستمدیده وزیر فشارمیزیست کوشش بسزا نمود. ازطرفی علاقمندی بحفظ حقوق همکیشان وجلوگیری از فشار وبیداد گریهائی که بدست عده‌ئی مغرض، متعصب نادان‌برآنان وارد میشد و ازسوی دیگر دلبستگی بحیات و استقلال‌ایران



فرزانه ارباب کیخسرو شاهرخ

و سر افرازی هم‌میهنان باعث شد که ارباب سراسر زندگی پر افتخارش را درکار و کوشش بسربرده و امروز جامعه ایرانی از او بنام یك فرزند شرافتمند و فداکار برای ایران یاد نماید. »

فرزانه ارباب کیخسرو در سال ۱۲۴۳ یزدگردی در کرمان متولد ودر شش ماهگی از مهر پدری محروم گردید . تحصیلات مقدماتی را تحت توجه مادر خود پیروزه در دبستان کرمان بنیاد نهاده مانکجی هاتریا نمود ودر سن ۹ سالگی بتهران آمد و سه‌سال بادامه تحصیلات پرداخت . سپس بسفارش فرزانه مانکجی هاتریا با برادر کهتر خود ببمبئی رهسپار شد و در آندیار بحمایت و سرپرستی سر دینشاه مانکجی پتیت رئیس انجمن اکابر صاحبان پارسی و دادماد دختر کیخسرو ایزدیار بتحصیل دانش پرداخت وپس از اتمام تحصیل درحدود ۱۲۵۷ یزدگردی از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسی با حقوق سالیانه سیصد روپیه که بازر آن زمان ۹۰ تومان میشد بآموزگاری دبستان کرمان منصوب گردید . امـا زرتشتیان حقشناس کرمان حقوق او را ازطرف خویش سیصد تومان معین کرده و بقیه را ازطـرف خویش میپرداختند .

انتصاب ارباب کیخسرو بآموزگاری دبستان کرمان آغازفعالیتهای‌فرهنگی و اجتماعی اوست بقول نویسنده مجله اندیشه ما « مدت اقامت در بمبئی و مطالعه در احوال وزندگانی پارسیان هندوستان و آشنائی بمفاخر ایران باستان در روح پرشور ارباب کیخسرو اثرات عمیقی برجای نهاده بود وشاید همان اثرات‌نخستین بودکه نقشه یك عمر کوشش خستگی ناپذیر در راه سروری همگروه و ایران را در اندیشهٔ او ترسیم کرده بود.

ارباب کیخسرو دربدو بازگشت بایران باآگاهی که از تعصبات خشك‌جان فرسای مغرضین و کار شکنی‌های آنان داشت صلاح دید که کلاه ملا فیروزی کـه ویژه پارسیان هند است بر سر گذارد وتقریباً بعدها نیزدرتمام مدتی که در کرمان بود همین کلاه را بر سر گذاشت .»

« اولین اقدامی که ارباب کیخسرو در کرمان بدان دست زد اصلاح دبستان زرتشتیان بود که تا آنموقع صورت مکتب‌خانه‌ای راداشت و کوشیدتاآنرادرتحت اصول صحیح اداره نماید. بدین ترتیب کلاسهای مرتبی در آنجا بوجود آورد و برنامه ومقررات تازه برای آن وضع شد. پنچایت (انجمن) زرتشتیان کرمان را نیز سرو صورتی داده (باهمکاری کیخسروجی خانصاحب) بجمع آوری پول و ساختمان یك مدرسه بزرگ‌اقدام نمود و دبیرستان‌زرتشتیان را در آنجا دایر کرد. دبستان دخترانه زرتشتیان نیز مقارن همان اوقات در کرمان بهمت مشارالیـــه از دارائی روانشاد جمشید جهانگیر تأسیس گردید. در آنموقع فکر ارباب متوجه مسئله مهم ودشواری گردید. بعللی که موجب‌شده بود کلاًمملا فیروزی برسر داشته باشد میاندیشیدوزرتشتیان کرمان رامیدید که‌مجبور بودند لباس متمایز ازبرادران ایرانی مسلمان بپوشند تا بهتر شناخته شده و خوبتر مورد اهانت قرار گیرنـد. ارباب کیخسرو برای رفع این وسیله شکنجه در نخستین وهلـه دانش آموزان زرتشتی راواداشت که لباس عمومی کشوری رابر تن کنندبا این سیاست سدشکسته شد و بتدریج همه زرتشتیان توانستند بجامه متحدالشکل عمومی مانند برادران ایرانی مسلمان ملبس شوند. در سراسر زمانی که مشارالیه در کرمان بود با حکام مستبد و مغرضین در کشمکش و زد و خورد بود. برای احقاق حقوق زرتشتیان و تساوی بادیگران ازهیچگونه فداکاری فرو گذار نمیکرد. در این هنگام بود که دیگر شاهرخ محیط کرمان را برای اجرای افکار خود کوچك میدید از این رو از راه مشهد وعشق آباد بجانب روسیه رفت تقریباً یکسال و اندی در ادسا (بندر کنار دریای سیاه) بسر برد وسپس بتهران آمد وجزو مدیران اداره روانشاداارباب جمشید جمشیدیان وارد شد.»

فرزانه ارباب کیخسرو هنگامیکه در اداره جمشیدیان بکار مشغول بود بنا بتشویق آقای فروغی بتألیف آئینه‌آئین مازدیسنی وفروغ مزدیسنی اقدام نمود که باراول باسرمایه ارباب جمشید طبع گردید. مقارن‌همین اوقات نهضت‌آزادیخواهی

در ایران آغاز شد وتجارتخانهای زرتشتیان بوسایل ممکنه در پیشرفت آن نهضت کمکهای مؤثری نمودند . ندای مشروطیت فرصت خوبی بارباب کیخسرو داد و درصف آزادیخواهان با احرار هم‌آغوش گردید .

هنگام‌انتخابات دوره دوم درسال۱۲۷۸ یزد گردی ارباب جمشیدجمشیدیان ارباب کیخسرو را که در اداره خودش سمت مدیری را داشت بنمایندگی زرتشتیان درمجلس نامزد ساخت وعموم همکیشان بنام او رأی درصندوق انداختند ودر همان دوره ازطرف پارلمان بمباشرت مجلس نیز برگزیده شد وتا پایان زندگی و دوره دوازدهم مجلس بهمان مقام باقی بود .

بقول نویسنده مجله اندیشه ما « ارباب کیخسرو ازهمان دوره دوم توانست شایستگی خود را درامور کشوری نشان دهد . کوششهائیکه نامبرده در راه اصلاح امور مملکتی وهمکاری ومساعدتهای نزدیکی که با مسترشوستر امریکائی مستشار ایران دوست نمود سبب شد که نامبرده در کتاب خود اختناق ایران چنین‌بنویسد « همان روز با شخصی معرفی شدم که از عزیز ترین و بهترین دوستان صمیمانه صادقانه بود که امریکائیها در مدت توقفشان در ایران پیدا کرده بودند . شخص مذکور ارباب کیخسرو تاجر محترم زرتشتی بود که در خارجه تحصیل کرده و بایران مراجعت نموده . ارباب کیخسرو باملتیان همدست شده وازطرف‌زرتشتیان ایران در دوره دوم مجلس بسمت وکالت منتخب شده بود . ارباب مزبور نماینده زرتشتیان وتاجری جذاب‌القلوب ومحبوب عامه بود ومهارت تامی در زبان‌انگلیسی داشت ازآن تاریخ ببعد در مواقع امتحان ومعارك خطرناك هیچ تزلزلی در رأی راسخ وجرئت ثابتش راه نیافت . از اولین وحله که با او ملاقات کردم وعده کرد که هرقدر بتواند ما را معاونت نماید . از آنروز تا وقتیکه از ایران خارج شدیم هیچوقت از اوقات شبانروزی از پیشرفت مقاصد و اصلاحات مملکتی کوتاهی نمینمود ..»

« در دوره فترت شش ساله مجلس با خرابی وضع مالی کشوری با سیاست

وتدبیر غریبی این دوره را طی نمود تا دوره فترت منقضی وباز مجلس شروع بکار کرد . درجنگ بین‌المللی گذشته (۱۲۸۶ی) بود که با خطرات جانی که متوجه مشارالیه بود از طرف مرحوم مستوفی‌الممالك دو مرتبه مأمور مذاکره با کمیته دفاع ملی قم شد .

در سال قحطی از طرف دولت مأمور خرید غله شده و با جدیت و شجاعت غیر قابل وصفی وظیفه خودرا انجام داد وحتی موقعیکه اشخاص ذی‌نفوذ ازفروش غله خودداری میکردند از هیچگونه مقاومت در این راه برای بهبود وضع ملت نهراسید . »

« اولین کسیکه برعلیه قرارداد شوم ۱۹۱۹ قیام کرد فرزانه ارباب کیخسرو بود که در آن موقع در اتازونی بسرمیبرد بمجرد رسیدن خبر قرارداد بجراید اتازونی نامبرده در آنجا بنام یکنفر - نماینده مجلس شورای ملی بمعیت شوستر ایراندوست (رفیق صمیمی سابقش) درمجلس اتازونی اقدام نمود وبر علیه قرارداد ومفاد آن ، مقالات منتشر کرده . نطقهای‌غرا ایراد نموده مقدمه الغای آنرافراهم ساخت وفوراً بقصد بازگشت بایران ازاتازونی عزیمت نمود . بمجرد ورود بتهران نمایندگان را بتشکیل جلسات خصوصی عدیده دعوت و سرانجام در جلسه که در منزل آن فرزانه در خیابان نادری تشکیل شد ، اصل اعلامیه الغای آن قرارداد مشئوم بخط خود آن روانشاد نوشته شده وبامضای عده ازنمایندگان رسیده شبانه درمطبعه چاپ وصبح روز بعد درتهران منتشر گردید .

« وقتیکه درسال ۱۲۹۹ خورشیدی جواهرات سلطنتی را از ایران خارج نمودند ، اولین کسیکه پرده از روی این راز درمجلس شورای‌ملی برداشت و علناً باین عمل اعتراض‌نمودمرحوم‌ارباب کیخسرو بود. درضمن عملیات سیاسی‌درخشان فرزانه ارباب کیخسرو از کوشش در بهبود مسائل عام المنفعه ، امور خیریه و بازرگانی نیز کوتاهی نمیکرد . ازجمله یادگار های خوب وفنا ناپذیر ارباب در این راه اقدامات زیر است .

« شرکت تلفن که موسسه از هم گسیخته‌ای بود ووضع تقسیم سیمهایی شباهت بتار عنکبوت نبود در اثر مجاهدتهای آن روانشاد در مدت مدیریت اداره تلفون بصورت اتوماتیك ووضع فعلی درآمد . اولین قرارداد تهاتری که ایران با یك کشور خارجی بست دراثراقدام وجدیت مشارالیه بود . (این قرارداد بانمایندگی ارباب کیخسرو ازطرف دولت ایران باسوئد منعقد گشت .)

« موقعیکه خواستند راه آهن ایران را از آلمانیها و امریکائیها که مأمور ساختن‌آن بودند بدولت ایران تحویل دهند ، ارباب کیخسرو با سمت نماینده شخصی شاه سابق (رضا شاه) درمذاکرات شرکت جسته و مبلغ هنگفتی به سود خزانه دولت ازآنها تخفیف گرفت.

« ارباب درطول خدمت در کارپردازی مجلس خدمات زیادی را انجام داد . تأسیس کتابخانه وهمچنین چاپخانه مجلس (که از بزرگترین و آبرومندترین چاپخانهای کشور است) از اقدامات مفید اوست . اهمیت این اقدام امروز کاملا از اینجا روشن میشود که پس ازگذشتن چند سال نه تنها فقط قیمت آن مستهلك شده بلکه سود هنگفتی نیز ازآن بخزانه دولت عاید کرده است . »

روزنامه اطلاعات درمورد اخبار شهریور ۱۳۰۶ مینویسد « عکس شروع شد روزنامه اطلاعات برای اولین‌بار در ایران بطور روزانه درصفحه اول شروع‌بانتشار عکس و شرح حال نمایندگان و رجال معاصر نمود. تا آن موقع وسایل چاپ عکس وساخت گراور مهیا نبود ودر این تاریخ بهمت ارباب کیخسرو شاهرخ‌وسایل گراور سازی در چاپخانه مجلس فراهم شده بود که مورد استفاده اطلاعات قرار گرفت . »

هیئت مدیره چاپخانه مجلس بپاس خدمات گرانبهای ارباب کیخسرو در تأسیس چاپخانه و سرپرستی آن عکس اورا نیز در اطاق مدیر کل که با تمثال اعلیحضرت همایونی ومولا علی مزین است نصب نموده‌اند .

بقول نویسنده مجله اندیشه ما همین عملیات بود که ارباب کیخسرو را یك

عنصر شرافتمند و راست و فداکار معرفی نموده تا جائیکه مرحوم آقا سید حسن مدرس آزادیخواه بزرگ وبنام ایران درپارلمان گفت که اگر درمجلس یک مسلمان پیدا شود آنهم ارباب کیخسرو است . آری درباره این زرتشتی پاک «مسلمانت بزمزم شوید وهندو بسوزاند» مصداق پیدا نموده بود .

ساختمان آرامگاه فردوسی نیز بوسیله انجمن محترم آثار ملـی در تحت نظر و رسیدگی مستقیم شاهرخ انجام گرفت و بایـد گفت که در ایـن راه ، انجمن آثار ملی وارباب کیخسرو توانستند پس ازهزار سال حق آن شاعربزرگ را در احیاء آثار ملی و شعائر باستانی بخوبی ادا کنند . در جریان همه این فعالیتهای اجتماعی و سیاسی فرزانه ارباب از کوشش در بهبود اوضاع اجتماعی زرتشتیان نیز غافل نبود .

ساختمان آدریان تهران ، مدارس ایرج و فیروز بهرام و انوشیروان دادگر که از پول خیرخواهان ساخته شده و (با همکاری فرزانه اردشیر ریپورتر) دراثر کوشش وجدیت فرزانه ارباب بود . درسال ۱۳۰۵ یزدگردی ارباب کیخسرو برای پایان دادن بوضع نامطلوب گورستان قدیم در اثر مذاکرات با اعلیحضرت فقید (رضا شاه) وکسب اجازه توانست قصر فیروزه را با پول جماعت زرتشتی برای همگروه خریداری نموده و آرامگاه آبرومندی برای متوفیات جماعت در آنجا ایجاد نماید .»

عشق خدمت بمیهن واحیای مفاخر باستانی ، فرزانه ارباب کیخسرو رابر آن داشت که در تشکیل انجمن آثار ملی با همکاری سایر رجال کشور کوشش بسزا بعمل آورد . بنا به پیروی راستی ودرستی ، آموزش ویژه پیغمبر باستانی ، بین اقران وامثال ضرب‌المثل صداقت وامانت بود . تشکیلات کلیه مراسم وسازمانهای ویژه‌ای کشور بسرپرستی او واگذار میشد . جشن تاجگذاری احمد شاه قاجار ، تشکیل مجلس مؤسسان ، جشن تاجگذاری اعلیحضرت فقید رضا شاه ، جشن

هزارمین سال تولد فردوسی وغیره ازجمله آنهاست .

این را نیز ناگفته نگذاریم که توفیق فرزانه ارباب کیخسرو در انجام جشنهای نامبرده بالا باحسن‌وجه ، مرهون مساعی‌وخدمات بیریا وصادقانه و کمك های یار با وفای او فرزانه مهربان خداداد مهر میباشد که ٤٤ سال ریاست‌محاسبات مجلس شورایملی را عهده دار بود و با افتخارات تمام بازنشسته گردید . فرزانه مهربان مهر بواسطه‌حسن‌خدمات ومجاهدتهای خود درانجام وظایف محوله‌بوصول سپاسنامه ونشانهای چندی‌ازطرف دولتهای وقت‌نایل گردیده است ، مانندسپاسنامه جشن تاجگذاری احمد شاه ، فرمان اعطای نشان درجه دوم شیروخورشید ،نشان درجه دوم علمی ، سپاسنامه حسن خدمات ریاست حسابداری مجلس و جشن هزارمین سال تولد فردوسی .

نسب فرزانه ارباب کیخسرو به ایزدیار کرمانی میرسد که پسرش کیخسرو با دختر خویش گلستان بانو ازیزد ببمبئی مهاجرت نمود و اولاد او در آن دیار مصدر خدمات مهمی نسبت بجماعت زرتشتی و تشکیل انجمن اکابر صاحبان‌پارسی بوده‌اند . ارباب کیخسرو در رفع مظالم و تعدیات نسبت‌بزرتشتیان اهتمام‌مینموده است ومدت ۳٤ سال تاطی حیات ریاست انجمن زرتشتیان تهران برعهده او بود و دراین زمان متمادی مقام وشرافت زرتشتیان وهمکیشان‌را درنظر بیگانگان بلندتر ساخت .

ارباب کیخسرو دریازده گردش مجلس شورایملی از طرف‌همگروه‌درپارلمان ایران سمت نمایندگی‌را داشت و بالاخره بقول نویسنده مجله اندیشهٔ ما: «سرانجام پس از ٦٦ سال زندگانی درخشان و پرافتخار ارباب کیخسرو درسه‌شنبه‌شب ۱۱ تیر۱۳۱۹ شمسی هنگامیکه ازمجلس‌عروسی‌بازمیگشت‌بطوراسرارآمیزی‌درگذشت وبامدادان روز بعد بدن بیروح آن روانشاد را در خیابان کاخ تهران یافتند و یك روز پس ازآن با تشریفات کامل در آرامگاه ابدی جایش دادند .

ارباب کیخسرو مدت ٦٦ سال با شرافت تمام زیست برای بهبود زندگی

همگروه و سعادت وسربلندی ملت ایران از هیچگونه فداکاری‌دریغ ننمود مادیات در نظر ارباب ارزشی نداشت. برای آنکه‌استغنای طبع آن شادروان رادریابیم‌کافی است یادآورشویم که در مدت ۱۳ سال و ششماه واندی (فترت مجلس دوره دوم و سوم - و چهارم و فواصل کوتاه دوره‌های بعد) افتخاراً عهـده دار امور مجلس بود بدون آنکه انتظار حقوق و پاداش داشته باشد و با آنکه « دوره فترت سوم یکی ازکابینه‌های وقت برای او حقوقی قرار داد ازقبول آن امتناع نمود.»

فرزانه ارباب کیخسرو درروز گوش ایزد و تیرماه ۱۳۰۹ یزدگردی رهسپار جهان مینوی گردید فقدان او برای جماعت جبران ناپذیر و حقهای بسیاری بر گردن جماعت دارد که درچند سطر نتوان شرح داد .

اشعار زیر که سروده طبع سرشار اوست (۱)داستانسرای مقام فضل و دانش‌و اندیشه بلند آن شادروان میباشد .

سرمه علم و خرد گر نبود در بصر

کور بدون عصا سیر کند در خطر

خویش پرستی چقدر جانب دلها نگر

گر نبود قلب پاك بار گرانیست سر

خرم و شادان بود صاحب فهم و هنر

تجربه‌خوش‌مخزنی‌است‌پرثمروپرگهر

چارهٔ بیچارگی همت و کوشش بـود

با همه پیش آمدی الفت و سازش بود

حاصل مردانگی غیرت و جنبش بود

جان و دل کارگر مهد ستایش بود

می نبودهیچکس از دوجهان بهره ور

غیر امینی که اوست کارکن و رنجبر

---

(۱) از مجله هوخت سال سوم شماره ٤ برداشته شد.

دعوی انسانیت با سر پر شور و آز

سر روی مهر نماز دست بسوئی دراز

می نشود بهره‌ات زینهمه عجز و نیاز

جز غم و رنج و الم‌در همه‌شیب وفراز

پویش راه خدا نیست بسوز و گداز

هرچه تو کاری بدست‌دل‌دهدت زان‌ثمر

نقش طبیعت بما درس حقیقت دهد

عقل بشررا زحسن جلوه و زینت‌دهد

بردل وچشمان کورحسن بصیرت‌دهد

از ره حسن عمل پاکی طینت دهـد

نیست بجزخوی نیك درهمه زیر وزبر

میوهٔ روح حیات هست بر این شجر

آئینهٔ قلب پاك منعکس ازذات اوست

نیست در این‌آینه‌جز اثر روی دوست

هرچه بودمیل‌یارجمله‌ثواب ونکوست

طالب مغزیم ما دور فکندیم پوست

منکر وحدانیت نیست‌بجز کور و کر

حاصل‌اهریمنی است ریمنی‌وخبث‌وشر

ایدل پر نور من آتش، حق بر فروز

دشمن بد خواه را خرمن هستی بسوز

با سر شمشیر تیز دیدهٔ او را بدوز

غیر دل پاك و نیك کس نشد اهل رموز

آتش‌دل‌چون‌فروخت‌سوخت همه‌خشك و تر

ای که بخود غره‌ای کن ز چنین دل حذر

صحبت‌اغیار ویارمعنی سنگ وسبوست

بر سر دنیای‌دون بیجهت این‌هایهوست

در اثر معرفت نیست کسی‌غیر دوست

هستی کون ومکان ذره‌ای‌از جوداوست

دایره عشق را هر که نماید گذر

نیست بجز ذات‌او در سیر ودرصور

دعوی کبر وغرورجمله زضعف‌سراست

نکبت و ادباررا بی‌خردی رهبر است

عقل چوشدیار بخت‌دولت گنج آوراست

دست‌بهرسنگ‌وخاك‌چون‌بزند گوهراست

درشجرعقل‌وبخت‌چون‌فکنی‌خوش‌نظر

بهره دهد بیحساب خیر بود بار و بر

فصل بهار آمده است‌خیمه اشکوفه‌بین

لؤلؤ و مرجان ولعل جمع‌بدور نگین

ساقی بزم نشاط میدهـدم ساتکین

حاصل دوران‌عمر هست‌نه در آن‌نه‌این

هر که ز حدگلیم پای گذارد بدر

میرودش‌رایگان بخت‌وسعادت هدر

رونق‌تن‌چیست‌روح‌حاصل آن‌مردمیست

مردم بیجان و روح‌هیچ بگیتی‌نزیست

دست ودل‌مرد پاك درهمه‌حالی‌قویست

اوست‌یکان ذات‌پاك کزهمه‌عیبی‌بریست

ترس ز انسان چرا کو بودم دادگر

جز بتولای او نیست نجاتی دگر

افسر کیخسروی گشته مرا شایگان

در همه احوال حق داده امان و توان

شاهد این مدعا نیست نهان از جهان

تا که خدا یارماست گشته بسی کامران

داور روزی رسان داده بما گنج زر

معدن دل را بکاو تا که بیابی اثر

فرزانه کیخسرو ابن کاوس

فرزانه کیخسرو پور کاوس مهر شاهی دانشمند و شاعر زرتشتی در نیمه دوم سده سیزدهم یزدگردی میزیست ومؤلف رساله ایست در تحقیق وپژوهش از نام مؤلف دبستان المذاهب که بنشانی(H.P. (ms)300)در بنگاه خاورشناسی کاما بمبئی ضبط است و نیز کتابی نوشته بنام گلشن فرهنگ در موضوع آئین زرتشت و اخلاق. کتاب نامبرده درسال ۱۲۷٤ هجری (۱۲۲۷ یزدگردی) در بمبئی بچاپ رسید نسخه‌های آن بزودی تمام شد دوباره پس از پنجسال بتوسط امنای مدرسه ملا فیروز بزیور طبع آراسته گردید ولی اینك نایاب است. رساله بدین طریق آغاز میشود :

« بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان. عجزونیازبیشمار نثارنورالانواری است که از جمیع الوان و اشکال و تصور و تمثال منزه و معراست و اندیشه سخنوران و اشارهٔ حکیمان در توصیف بیان آن نور بیرنگ ونشان قاصر وافهام و عقول خردمندان از ادراك کنه آن ذات مقدس بیچون فاتر است. بیت:

نیست از راه عقل و فهم و قیاس — جز خدادیگری خدای شناس

و سپاس و ستایش سزاوار آفریدگاری که نخست شت آزاد بهمن را خلعت وجود پوشانید و بدان قلم قدرت بر لوح فطرت نقوش موجودات نگاشت و انواع صور ممکنات را ازصحرای عدم بفضای شهود آورد و بحکمت بالغه وقدرت کامله

خویش نفس ناطقه مجرد را بروح حیوانی متعلق ساخت و بنی نوع انسان را بنا بر استعداد اقتباس معقولات از جمیع موجودات فرودین جهانی برافراشت و اثر شایستگی در او پدید آورد و بتهذیب اخلاق امر فرمود و حمد و نیایش در خور پرورد گاریست که نفوس قدسی انسانی را بفیوضات جذبه لایزالی ازحضیض گیتی جسمانی باوج مینوی لامکانی وجهان عقلانی میرساند و جمیع سرایر عالم امر را بر ایشان هویدا وروشن میگرداند و برای حفظ مراتب انتظام عالم و وضع قواعد و قوانین در میان بنی‌آدم پیغمبران قدسی جنابان را بکافه ناس مرسول میدارد تا بنور علم و معرفت ووفور توفیق وهدایت گم گشتگان بادیه غفلت را بمرتبه کمال رسانند بویژه درود بیحد و ثنای بیعد بر شهنشاه دارالملك شریعت و مهـر سپهر طریقت هادی وادی عرفان بر گزیده والا یزدان شت وخشور زراتشت‌مهرسپنتمان انوشه روان باد . اما بعد دراین رساله بعضی از احوال اعتقادات پارسیان و برخی از نصایح واندرز بزرگان این همایون گروه ازکتبهای معتبره پارسی مستعار و بطریق اختصار گزارده آمد وبگلشن فرهنگ موسوم ساخت مشتمل بر سه چمن ، چمن اول دربیان‌ظهورشت زرتشت‌پیغمبر وچندی از احوال نبوت‌آن‌حضرت .چمن دوم لختی از دساتیر و گزارش بعضی از عقاید واحکام دین پارسیان .چمن‌سوم‌ذکر برخی از موعظه و پند بزرگان پارسی گروه والله ولی‌التوفیق .

ابیات زیر از اوست:

بلبل بنواهای حزین گفت سخن دوش

کز نالهٔ او رفت زمن صبر ودل و هوش

گفتم‌زچه افزون بوداین گریه‌ات ازدوش

گفتا که مگرغافلی زین ماتم‌وزین‌جوش

یاران که تواند بد ازاین واقعه خاموش

پژمرد و برفت آن گل بستان سیاوش

فرزانه ارباب کیخسرو مهربان

ارباب کیخسرو پور مهربان پور رستم کیخسروی ساکن محله خلف‌خانعلی یزد زرتشتی دانش دوست و دهشمند و با فتوت وغریب نوازیست که درعصرخویش یکتا و بین امثال و اقران ممتاز بود .

فرزانه کیخسرو در۱۲ سالگی یتیم و از مهر و نوازش پدر محروم گردید . در سن ۱۵ سالگی در سال ۱۲۱۲ یزدگردی باتفاق برادر مادر خویش هرمزدیار اردشیر عازم بمبئی ودیارغربت گشت و پس از تحمل سه‌ماه مشقات و زحمات سفر و نا امنیها ازراه بندرعباس بوسیله کشتی بادی وارد بندر بمبئی گردید .چندسالی درپی آموختن دانش رفت و فارسی و گجراتی بیاموخت و بعد ببازرگانی پرداخت در ظرف سه سال از بازرگانان معروف ایرانی شد و بواسطه دیانت وحسن نیت و پشتکار و فعالیت اعتبار و ترقیش روز افزون وبنگاه بازرگانی وسیعی را دربمبئی بنیاد نهاد و در سال۱۲۲۷ یزدگردی با دوشیزه گوهر از خاندان‌کامه ونبیره زاده کیخسرو ایزدیار ازدواج نمود.

زندگانی خانوادگی او که بر اساس عشق و محبت پاك گزارده شده بود چندان نپائید وگوهر پس از آنکه فرزندی بنام‌اسفندیار از خود بیادگار گذاشت چشم ازجهان پوشید و شوهر دلداده خود را دچار غم و اندوه و پریشان روزگاری ساخت.



فرزانه ارباب کیخسرو مهربان

فرزانه کیخسرو از این پیشآمد از جهان و مادیات دلسرد شد . سررشته‌کار بازرگانی رابدست برادر کهتر اردشیر واگذار نمود وخودتارك دنیا گشت . بمبئی را بگذاشت ودر دامان کوه هیمالیانزدیك مسوری بجو کیان هنود پیوست وباآنها یارغار شد وبدرگاه خداوندی التجا برد.

اما ملا خسرو(۱) برادر دیگر فرزانه کیخسرو که دربندرعباس بکار تجارت مشغول و برای مسافرین زرتشتی عازم هند مأمنی بود درعین جوانی در گذشت و فیروزه همسره جوانش و دختر دائی بیوه وبیسرو سامان گردید. پیش آمد اخیر براورباب رستم مهربان برادر مهتر گران آمد . از یکسوی فرزانه کیخسرو بیسرو سامان و درهند تارك دنیا بود و از دیگر سوی دختر دائی دریزدبیوه وبی‌یار ویاور نتوانست تحمل نماید . بار سفر بربست و بهندوستان عزیمت نمود و بدامان کوه هیمالیا رهسپار گردید و فرزانه کیخسرو را بوسایل ممکنه باز بدنیا رام نمود و با خود بایران آورد و بانو فیروزه دختر دائی را بعقد ازدواج او درآورد. فرزانه کیخسرو پس از ازدواج دوباره بکار تجارت مشغول شد و به بمبئی مراجعت‌نمود. در سال ۱۲۵۸ یزدگردی لزوم بنای یك دبستان آبرومند را در شهر یزد احساس نمود لذا دبستان کیخسروی را باخرج خود دریزد بساخت و اینك بنام دبیرستان کیخسروی مرکز مهم فرهنگی یزد میباشد .

فرزانه کیخسرو متجاوز از ۳۵ هزار روپیه آن عهد را بدست انجمن اکابر صاحبان پارسیان بمبئی که در پیشرفت علم و دانش و بهتری جماعت زرتشتیان ایران ابراز فعالیت مینمودند سپرد که سود آنرا در امور فرهنگی دبستان خرج نماید .

---

(۱) روزنامه گجراتی جام جمشید بمبئی مورخه ۱۵ نوامبر ۱۹۰۲ مینویسد که خسرو مهر درحدود سال۱۸۸٦ ازطرف حاکم بنادر رتق و فتق امور بندرعباس را در دست داشت باین علت اورا مسموم کردند . این خبر بنظر ما بایستی عاری از حقیقت باشد .

دبستان کیخسروی درهمان اوان تأسیس بهترین بنگاه فرهنگی یزد بود و بیش از دویست نفر دانش‌آموزان درآنجا زیردست استادان وآموزگاران معروف بتحصیل علم وادب مشغول بودند.

آموزگاران اولیه دبستان عبارت بودند از آقایان : استاد ماستر خدا بخش استاد جوانمرد شیرمرد نوذر ـ استاد کیومرس وفادار خرمشاهی ـ استاداسفندیار خرمشاهی ـ میرزا مهربان بهرام رئیس ـ استاد بهرام شیر مرد ـ استاد بمان ـ استاد اسفندیار تیرانداز ـ سپس آقای پشوتن جی تاسکر ، پشوتن جی دستور ، فرامرز سهرابجی ماستر و رستم خانصاحب امور دبیرستان را عهده‌دار بوده‌اند . نگفته نماند که در سال۱۲۹۸ یزدگردی باکوشش و همت فرامرز ماستر دبستان کیخسروی بدبیرستان کیخسروی تبدیل گشت .

فرزانه کیخسرو در سال ۱۲۷۵ یزدگردی بواسطه تصادف با ترامواى برقی در شهر بمبئی رهسپار مینو و سرای جاویدانی گردید.

فرزانه کیخسرو و برادر مهترش ارباب رستم مصدرکارهای خیریه بسیاری در یزد و اطراف آن بوده‌اند از جمله ساختن آب انبار در عصر آباد که آب الله آباد را ازمسافت ٦ کیلومتری بآنجا برده و درآب انبار پر میکنندتامردم حوالی که آب‌چشمه‌شان شور است آب شیرین برای نوشیدنی داشته باشند . دیگر آب انباریست در وسط بیابان بی آب در راه انجیرك و بیابانك و پیر سبز بمسافت ٦ کیلومتر دور از الله‌آباد که بنام برادرشان رشید مهر ساخته شده و ازآب باران پر میگردد و نعمت بزرگی است‌برای‌کاروانیان .

روانشاد رشید مهر مرد باجرئت و شهامت بود در خدمت‌بهدینان ومقاومت با اشرارکوشش خستگی ناپذیر ابراز میداشت و در سال ۱۲۴۳ یزدگری شهید تیر تعصب و حسادت مسلمانان گردید. دیگر دخمه‌ایست بر فراز کـوه زاج بنام برادرش ملاخسرو با هزینه بیش از۱۲ هزارتومان‌آنزمان و اموات زرتشتیان‌بلوك رستاق بآن دخمه سپرده میشود . هزینه تعمیر دادگاه و حقوق نساسالاران اینك

نیز بوسیله فرزندان فرزانه کیخسرو پرداخته میشود . ارباب رستم مهربان برادر مهترش یك درمهر در الله آباد برای زرتشتیان ساخت و زمین آنرا مردم ده اهدا نمودند و ارباب گودرز مهربان برادر دیگر فرزانه کیخسرو دبستانی در الله آباد برروی زمینی که مردم ده برای کارهای خیریه تخصیص داده بودند بنا نمود . (۱)

---

(۱) رجوع شود بتاریخچه الله‌آباد رستاق تألیف اردشیر خاضع

فرزانه استاد کیومرس[1]

فرزانه استاد کیومرس پور وفادار پور اردشیر دانشمند و فاضل و ادیب و شاعر وسخنران وشخصیت برجسته زرتشتی واهل قریه خرمشاه حومه یزدمیباشد.
در حدود سال۱۲۲۸ یزدگردی در خانواده بینوا و از مادری بنام فرنگیس بهمرد قدم بعرصه وجود نهاد. جدش اردشیر مردی فاضل و ادیب بود و درشیراز بخرید و فروش کالا مشغول ونزدعلمای اسلام آن سامان بنام اردشیر آخوندشهرت داشت وهنگام زلزله بزیر آوار رفت و درگذشت. خسرو عموی فرزانه استاد کیومرس ماترك پدر را در شیراز نقد کرده بهندوستان رهسپارشد ودر آن دیار در دربار نظام حیدرآباد دکن مقام مهمی احراز کرد وبواسطه فعالیت و ابرازمساعی طرف‌توجه سلطان ومقامات مربوطه واقع گردید اما در عنفوان شباب در قصبه چادرگات از توابع حیدر آباد درگذشت.

وفادار پدر فرزانه استادکیومرس کشاورز بینوا ولی دانش‌دوست بود درآن عهد دبستانی در دهات وحتی شهر وجود نداشت و تحصیل علم و هنر منحصر به ـ آموزگاران خانگی بود و آنهم درشهر امکان داشت.لذافرزانه استاد را در خانواده بزرگ منشی در شهر بخانه‌شاگردی سپردند که در آنجاکار کرده وهم نزد ارباب

---

(۱) بسیاری از مندرجات این مقوله مقتبس است از یادداشتهای فرزانه خداداد کیومرسی که بنگارنده مرحمت‌فرموده‌اند.



فرزانه استاد کیومرس

خود دانش اندوزد . ارباب فرزانه استاد رانام دینیار بهرام کلانتر بود و او بعد از کدخدا بهزاد بکلانتری زرتشتیان منصوب گردید و در رجب‌سال ۱۳۰۹ هق‌برابر ۱۲۶۱ یزدگردی بواسطه نفوذ فرزانه کیخسرو جی خانصاحب از طرف فرماندار وقت شاهزاده جلال‌الدوله بلقب امین‌الفارسیان سرافراز گردید .

در زمان قدیم کلانتری پست بسیار مهمی بود و کلانتر بر همه زرتشتیان سروری داشت و امور دیوانی طایفه‌با او بود وهم واسطه‌ئی‌بود میان دولت وجماعت در سال ۱۱۳۷ یزدگردی هنگام ورود ملاکاوس و ملافیروز بیزد ملا بهرام اردشیر خرمشاهی کلانتر وقت بود و بعد از او ملا خداداد رستم کدخدا متوطن کسنویه بکلانتری رسید وسپس ملا مرزبان ظهراب کسنویه‌ئی و بعد نوه او هرمزدیار خدا بخش وپس از او ملا بهرام خرمشاهی و بعد کدخدا بهزاد کلانتر شد و چنانکه از گزارش سال ۱۲۲۳ یزدگردی پنچایت یزد برمیآید رفتار او نسبت بمردم خوب نبود و جماعت از دست اوشاکی بودند. ازهویت این کلانتر اطلاعی دردست نیست. پس از اوارباب‌دینیار متوطن شهریزد بکلانتری رسید و اوآخرین کلانترزرتشتیان میباشد وبعد پست کلانتری زرتشتیان بواسطه الغای مالیات جزیه منسوخ گردید.

فرزانه استادکیومرس تا سن ۱۲سالگی در خانه ارباب دینیار کلانتر بقدر لزوم سوادی بدست آورد . درآنوقت فرزانه استاد جوانمرد شیرمرد که از تربیت یافتگان فرزانه مانکجی و تحصیل‌کرده دهشنی دبستان زرتشتیان تهران بود ، از طرف فرزانه مانکجی برای تعلیم و تربیت کودکان زرتشتی بیزد آمد و دبستانی برپا کرد. استادکیومرس از تحصیل خانگی‌دست کشیده و دوسال دردبستان‌فرزانه استاد جوانمرد دروس معموله آن عصر و تحریر اسناد شرعی و عرفی را نزد آن استاد محترم فرا گرفت.

در این موقع استادکیومرس ۱۵ ساله بود وچون مردم دهات عموماًبیسواد بودند بفکر آنها افتاد و بقصبه تفت رفت و از خود کلاسی در آنجا دایر نمود وبه تعلیم و تدریس نوباوگان زرتشتیان تفت پرداخت ولی دوسال بعد بواسطه قروض

بسیار پدر بهندوستان رهسپار شد ودر بمبئی بکسب وکار مشغول ودر عین حال از تحصیل علوم و فنون نیز غافل نبود و پس از پنجسال کسب دوباره بیزد مراجعت نمود .

هنگام ورود بیزد فرزانه استاد جوانمرد ، با اطلاع از سابقه استعداد وفضیلت استاد کیومرس چون شماره شاگردانش روز افزون بود و بتنهائی از عهده تعلیم و تربیت همه آنها برنمیآمد او را بمعاونت خود خواست و بآموزگاری دردبستان بگماشت .پس ازیکسال و نیم استادجوانمرد امور دبستان را باووا گذاشت و خود در تجارتخانه ارباب کیخسرو مهربان باحقوق بیشتری استخدام وببمبئی مسافرت نمود.

هنگام آموزگاری استاد کیومرس در شهر دانش‌آموزان ماهیانه میپرداختند شاگردان کلاس بالا ماهیانه یك ریال و دوریال وپائین‌تر نیم ریال و این مبلغ بار سنگینی بر دوش اولیای آنها بود زیرا در آن زمان قیمت گوشت ۹ کیلوئی کمتر از نیم ریال بود و آرد گندم ۷ کیلو به یك ریال بنابراین آموختن دانش منحصر بطبقه اول جماعت بود و از توانائی طبقات دوم وسوم خارج و بینوایان ازتحصیل علم محروم میماندند . ازطرفی آبله کوبی دریزد معمول نبود واگر هم‌بودمنحصر بطبقه اول مردم بود زیرا سرم آبله کمیاب و حکم کیمیا را داشت و هنگام شیوع مرض تلفات زیادی واردمیآمد وهزاران کودك وجوان بدیار مرگ روان میگشتند. فرزانه استاد کیومرس درضمن صحبت ازوقایع گذشته یکروز بنگارنده اظهارداشت که روزانه برای آموزگاری از خرمشاه ومنزل خویش بشهر میرفت وچون دانش دوست بود چندین نفر از جوانان بینوای دهاتی که مایل بتحصیل بودند هر روز باتفاق او بشهر و دبستان میرفتند وبدون پرداخت ماهیانه بتحصیل میپرداختند . یك روز یکی از توانگران زرتشتی شهر می‌بیند که استاد باتفاق چند نفر جوانان دهات بشهر داخل شد . میپرسد استاد بکجا میروید جواب میدهد بدبستان باز میپرسد این جوانان بکجا میروند میگوید بدبستان . آنگاه شهری عذ کورمیگوید

استاد مگر نمیدانید که دهاتیهانبایدعلم بخوانندااستادهم جواب میدهد پس دهاتی هم نباید آموزگار باشد و ازهمان جاباجوانان برمیگردد ودبستان هم بی معلم میشود.

از این پیش آمد عرق نوعپروری فرزانه استاد کیومرس بجوش میآید وفوراً بهند رهسپار ودربمبئی درلزوم تأسیس دبستان در دهات وشهر و تعلیم و تدریس به رایگان مشغول تبلیغات میگردد و با کمك و نفوذ اعضای دهشمند انجمن اکابر صاحبان بویژه سردینشاه پتیت اول ومهربانجی پانده و اردشیر سهرابجی کامدین وسفارش فرزانه مانکجی صاحب ازایران و توصیه ارباب کیخسرو مهربان که خود نیز عضو انجمن بود تصویب میگردد که دبستانی مجانی در شهر یزدبرای کودکان زرتشتی چه بانوا و چه بینوا تأسیس گردد وهمگی بدون پرداخت ماهیانه بتحصیل دانش مشغول شوند و حقوق آموزگاران از بمبئی بوسیله انجمن اکابر صاحبان پرداخته گردد .

بنابراین استاد کیومرس در روز آدرایزد و مهرماه قدیم ۱۲۵۷ یزدگردی در بمبئی نامه چاپ و از عموم زرتشتیان ایرانی آنشهر دعوت بعمل میآورد که در روز ماه ایزد و مهرماه همانسال مطابق ۲۶ فوریه ۱۸۸۸ در آتش ورهرام دادی شیت تشریف بیاورند تا در مورد تأسیس دبستان بوسیله ارباب کیخسرو مهربان در شهر یزد و لزوم تأسیس دبستانها در دهات زرتشتی نشین ایران مذاکره شود و تبادل افکار بعمل آید . مخصوصاً زرتشتیان کسنویه ونرسی آباد را تذکر میدهد که حاضر شوند تا در مورد آب خالصه نکات لازمه بعرض آنها برساند.

غالب جماعت زرتشتی بمبئی در آن روز در مجلس مزبور حاضر میشوند و فرزانه استاد کیومرس با سخنرانی مؤثر خویش لزوم همکاری در تأسیس دبستان و ترویج فرهنگ بین جوانان جماعت صحبت مینماید.

در همان مجلس ارباب کیخسرو مهربان قول اقدام فوری بساختن دبستان کیخسروی را میدهد و فرزانه خداداد رستم کنتراکتر خرمشاهی نیز بتآسی او دبستانی در خرمشاه ایجاد کرد که بنام دبستان خدادادی خوانده شد و این واقعه

سال ۱۲۵۷ یزد گردیست .

فرزانه استاد کیومرس پس از توفیق درکار تأسیس دبستان برای تعمیم آبله کوبی نیز ابراز مساعی نمود و در اداره بهداری بمبئی تحت نظر پزشك متخصص انگلیسی آبله کوبی وطریقه استخراج سرم آبله را از گوساله بیاموخت وشهادتنامه بگرفت .

در مقارن همان اوقات ازطرف انجمن اکابر صاحبان پارسی با حقوق سالی سیصد روپیه بآموزگاری دبستان زرتشتیان خرمشاه وفرزانه‌استاد جوانمرد باهمان حقوق برای آموزگاری دبستان کیخسروی درشهر منصوب شدند ودرهمان موقع ازطرف خورشیدجی رستم‌جی کاما دانشمند خاورشناس که بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی بنام اونامور است ، فرزانه ماستر خدا بخش برای تعلیم و تدریس اوستا و پهلوی و انگلیسی در دبستان کیخسروی استخدام گردید .

این سه‌نفر آموزگار برای‌ترقی وبهتری‌جماعت زرتشتیان کمر همت‌بستند. نگفته نماند که فرزانه استاد کیومرس هنگام اقامت‌دربمبئی **واشتغال بکسب‌ماهی سیصد روپیه درآمد داشت ولی بواسطه عشق خدمت بجماعت‌از آن صرفنظر نمود و با سالی سیصد روپیه حقوق بایران برگشت** تا در تعمیم دانش بین همگروه و نجات مردم از دیو مرض آبله بوسیله آبله کوبی فعالیت ابرازدارد.

چون فرزانه استاد کیومرس‌عازم ایران میگردد آقای‌حاجی میرزاحسینخان معتمدالوزاره امیر پنج قونسول ایران مقیم بمبئی سفارشنامه زیررامبنی برهمکاری کامل عمال دولت باوی باو میدهد .

«مخفی نماناد که عالیشأن عزت‌نشان آقا ملا کیومرس ابن وفادار که یکی از پارسیان خرمشاه یزد است ومدت یکسال دربندر بمبئی در قونسولخانه مبارکه دولت علیه ایران بطور خوب و وجه احسن خدمت کرده و دولتخواهی و درست‌کرداری خود بظهور آورده است ، الحق جوانی است بآداب انسانیت آراسته وبه صفات مردمی پیراسته علاوه بنا بعلو همتی که دارد مدت سه ماه داخل بساداره

حافظ‌الصحه بمبئی گردیده و آبله کوبی گاوی بطور بسیار خوب تحصیل کرده و تصدیق‌نامچه معتبر در این فن از دکتران انگلیس بوی تفویض شده ودر این‌باب ماهر است . این اوقات حسب‌الفرمایش همکیشان خودش که پارسیان هندوستان ورعیت خاص دولت بهیه انگلیس میباشند بمکتب داری یزد که بنا نهاده آنهاست مامور شده و بعزم یزد روانه‌مملکت محروسه ایران است لهذا چون مشارالیه‌نهایت شاه‌پرست و بدولت جانفشان بوده ومتعلق و وابستهٔ زرتشتیان هندوستان و سپرده جناب عزت بنیان مانکجی صاحب وکیل آنهاست بحکام و آقایان دارالعباده یزد زحمت داده وخواهش مینماید که‌حتی‌الامکان مشارالیه را عزت واحترام داشته و التفاتی بحقش مبذول فرمایند که بدست وزبان از کسی آزرده نگردیده ودر کمال آسایش بدعای‌بقای عمر ودولت شاهنشاه جهان‌پناه روحنا وروح‌العالمین‌فداه وامناء واولیاء دولت قاهره اشتغال داشته و مشغول بامر خود بوده و نیکنامی دولت رابه مملکت خارجه و نزد همکیشان خود آشکار نموده وروز بروز نیکنامی دولت علیه ایران را باطراف واکناف جهان بیش ازپیش منتشر گردانیده وفراریان بازباوطان خودگرد آیند و تا بتوانید سعی بفرمائید که اطفال آن صفحات را آبله بکوبند که خیلی سودمند است . فی‌شهر رجب‌المرجب ۱۳۰۵هق دربمبئی .امضای‌حاجی میرزا حسینخان معتمدالوزاره امیرپنج .

فرزانه استاد کیومرس در خرمشاه در دبستان خدادادی مشغول‌آموزگاری گردید . در آن دوره بین زرتشتیان با سواد انگشت شمار بود . در تمام دهکده خرمشاه که در حدود پانصد نفر جمعیت زرتشتی داشت دونفر باسوادبودند .یکی رانام مندکارپولاد بود که اندکی خواندن ونوشتن میدانست وزنان ومردان‌دهکده و اطراف که خویشانشان بسفر رفته بودند ومیخواستند باهم مکاتبه نمایند پیش او میرفتند و او برای آنها نامه مینوشت و میخواند و هدیه‌ای هم میگرفت که غالباً تخم مرغ ومانند آن بود . در چنین عصر بیسوادی فرزانه استاد کیومرس شروع بتعلیم و تدریس نوباوگان کرد .

علاوه از کودکان خرمشاه کودکان دهات اطراف مانند کوچه‌بیك ، اهرستان خیرآباد و قاسم آباد هم بدبستان خرمشاه برای تحصیل میآمدند و گاهی شماره شاگردان به ۳۳۰ نفر و بیشتر هم میرسید ، تا آنکه بتدریج با تبلیغات فرزانه استاد کیومرس هنگام مسافرت گاه و بیگاه بهند ، دهشمندان دیگر در دهات نامبرده نیز دبستانها را بنیاد نهادند.

فرزانه استاد کیومرس در مورد آبله کوبی نیز ابراز مساعی نمود واز گوساله ماده سرم آبله را استخراج و درشهر و دهات برایگان مشغول آبله کوبی گشت و دبستان خدادادی را درخرمشاه مرکز آبله کوبی قرار داد .جمعی کثیر اززنان و مردان و کودکان حاضر گشته تزریق میشدند . بااین خدمت انبوهی از مردم از مرگ نجات یافتند.

اقدام مهم دیگر فرزانه استاد کیومرس تأسیس نخستین مـدرسه دخترانه زرتشتی دریزد و آنهم درقریه خرمشاه بود . دوماه پس از افتتاح در شهریور روز و فروردینماه ۱۲۷۲ یزدگردی بزرگان زرتشتی یزد وخرمشاه ازجمله استادجوانمرد شیرمرد ـ استاد ماستر خدابخش بهرام ـ ارباب خسرو شاهجهان ـ موبد نامدار موبد شهریار ـ موبد تیرانداز ـ اردشیر جی ریپورتر ـ شهریار بهمن شهریار ـ سروشیار نوذر بهمن نوذر ـ هرمزدیار بمان ـ رستم بمان ـ بهمن جمشید گشتاسب رشید دهموبد ـ مهربان ، از دختران دبستان امتحان بعمل میآورند . سپس نظریات خود را مبنی برلزوم تعلیم و تربیت دختران بر کاغذی جداگانه مینویسند کـه بایگانی میشود .

ارباب خسرو شاهجهان از مشاهده نتایج حاصله بسیار متأثر شده و فوری بایجاد یك دبستان دخترانه درشهر بخرج تجارتخانه جهانیان اقدام مینماید کـه سالیان متمادی ما درآینده همگروه را تربیت نمود . اما دبستان دخترانه خرمشاه پس از چند سال بواسطه عدم تأمین بودجه تعطیل میگردد . تا آنکه سالیان دراز بعد دبستانی دیگر بر اصول صحیح باز درآنجا ایجاد میگردد.

یکی از خدمات مهم فرزانه‌استاد کیومرس کوشش وجدیت در الغای‌مالیاتی بود که فقط کلیه‌اهالی‌تفت‌نصیری‌حومه شهر یزد یابعبارت‌دیگر محل‌اهرستان‌می‌بایستی بپردازند و آنرا مالیات مراعی میگفتند وبرای‌الغای آن بتهران‌مسافرت نمود و بانفوذ ارباب جمشید جمشیدیان با رجال دولت وقت تماس حاصل کرد و پس از تحمل مخارج بیشمار بالاخره در شهر شعبان‌المعظم ۱۳۲۴ هجری قمری (۱۲۷۶ی) فرمان مظفرالدینشاه دایر بر معافیت از پرداخت مالیات مذکور صادر گردید.

فرزانه هرمزدیار شهریار کوچه بیکی مقیم‌بمبئی مبلغ ششهزارروپیه وآقای بهمرد مهربان اهرستانی مبلغ ده هزار ریال برای هزینهٔ اینکار اتفاق نمودند.

فعالیت و پشتکاری فرزانه استاد کیومرس در اهتمام برفع مالیات مذکور و درعین حال فروتنی او را که خود را گماشته وکیل انجمن پارسیان میخواند از عریضه‌ای که بشاهنشاه وقت مظفرالدینشاه‌در مورد مالیات مراعی نوشته ومادرزیر میآوریم مشهوداست.

«تصدق آستان معدلت ارکان مطاع مبارکت گردم جان نثار رعایای زرتشتی جز رعیتی وشاهنشاه پرستی پیشهٔ نداشته بصمیم قلب دایماً بذات ملکوتی صفات اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنا وارواح‌العالمین فداه دعاگوئی داریم. خواستار لقب و منصب ومستمری نبوده. بیجهت مرتکب جسارت و اسباب زحمت نمیشویم. فقط طالب امنیت بوده. ادای مالیات‌نخستین فرض آئینی زرتشتی‌بوده پرداختنش را بجان ودل‌اطاعت ومایه سعادت‌دارین میدانیم. سابقاً میرزاعبدالحمید ممیز مبلغ چهارصدتومان باسم بدهی گوسفند و مواشی محل اهرستان حومه یزد برمالیات یزد جمع بسته است. مروراً آب اهرستان خشکیده رعایا از بی‌آبی و پریشانی جمعی بهند و برخی بکرمان و بعضی بتهران آواره شده. شاهد حال باغبانان تهرانند که شارب آب اهرستان ورعیت آنجا هستند و تحقیق آسان است حکومت عادل یزد و بازمانده رعایای فقیراهرستان ازاخذوپرداخت مبلغ‌معروض

همه وقت بزحمت وناتوانی دچار ومستحق رحمت‌نامتناهی‌ظل‌الهی هستیم .تصدیق این عرض را وزیر ومستوفی یزد که آنجاست در مقام حقگوئی حسب‌الامر مبارك خواهد داد اگر شاهنشاه دادگر رعیت پرور ما که ـ بختش بلند و گردش گیتی بکام باد ـ این مبلغ را بصدقـه فرق مبارك بتخفیف ابدی تصدیق فرمـایند عین داد گستری بوده . دعا گوئی‌فقرا یك‌بر هزار و باجابت‌مقرون خواهد بود.چنانچه ملاحظه ضرر خزانه ملحوظ افتدبامر وعدالت شاهنشاهی ارواحنا وارواح‌العالمین فداه ممکن است که جرح و تعدیل این مبلغ را وزیر و مستوفی آنجا بنماید . هر گاه باقتضای رأی عدل‌آرای همایونی ممیزی از نو مأمور بیزد میشد یقیناً این رسم ومبلغ مرفوع‌القلم میگردیدالباقی بهرچه امرشود بندهایم وشاهپرست بتاریخ چهارم شوال ۱۳۲۳ (۱۲۷۵ی) چاکر جان‌نثار گماشته اردشیر جی وکیل انجمن پارسیان کیومرس پارسی »

مظفرالدینشاه پس از وصول عریضه در حاشیه آن باتابك اعظم امر میدهد مسئله‌مورد تظلم را بدقت تحقیق نماید . اتابـك اعظم نیز در ذیحجه همانسال یعنـی پس از دو ماه وصول عریضه در حاشیه آن بناصرالملك وزیر مـالیه دستور میدهد بدقت تحقیق کرده گزارش بدهد . ناصرالملك‌پس ازتحقیق گزارش خودرا فوراً تقدیم و شاه درست ششماه بعد ازوصول عریضه در جمادی‌الاول ۱۳۲٤ هق در حاشیه آن باتابك اعظم دستور الغای مالیات را باینطریق میدهد : « جناب اشرف اتابك اعظم صورت تحقیقات دفتری و غیره بعرض رسید قدغن نمائید این تحفیف را در باره اینها منظور دارند که آسوده شده تظلم‌نداشته باشندبشهرجمادی الاول ۱۳۲٤ .»

اتابك اعظم نیز بنوبه خود درحاشیه عریضه درهمان‌ماه چنین دستورمیدهد: « جناب مستطاب اجل اکرم آقای ناصرالملك وزیر مالیه ادام‌الله تعالی بر حسب دستخط جهانمطاع مبارك که زیارت مینمائید این‌چهارصد تومان راتخفیف‌اهرستان منظور دارید که رعایا در این بابت آسوده بوده بدعاگوئی ذات ملوکانه ارواحنا

فداه مشغول باشند بشهر جمادی‌الاول ۱۳۲٤ هق»

دوماه پس ازصدور فرمان موقتی بالا درشهر شعبان‌المعظم۱۳۲٤ هق فرمان مخصوص با مهر مظفرالدینشاه چنانکه در زیر میآید صادر و برای همیشه مالیات نامبرده را برزرتشتیان حومه یزد معاف وآنها آسوده ومرفه‌الحال میشوند .

« آنکه چون همواره منظور نظر آفتاب اثرخسروانه برآسایش حال وترفیه احوال کافه رعایا و برایا بوده نظر بحس صداقت وشاهپرستی و وطن دوستی طایفه زرتشتیان که رعیت خاص خودمان ونمونه قدیم ایران و از نژاد نیاگان وپارسیان باستانند آنان را مخصوصاً در خور عنایات شاهانه دانسته و میدانیم این ایام متظلم شدند که سالی چهارصد تومان‌بدهی‌مراع ومواش محل‌اهرستان حومه یزدبلامحل ورعایای آنجا باطراف پراکنده شده‌اند لهذا محض اصلاح حال و رفاه احوال و معاودت آوارگان بوطن خود و مزید امیدواری و دعاگوئی آنان مبلغ چهارصد تومان مالیات مراع ومواشی محل اهرستان حومه یزد را تمام و کمال از هذالسنه تویت ئیل و بعدها بتصویب جناب مستطاب اجل اشرف امجد ارفع اکرم افخم مشیرالدوله صدراعظم بتخفیف ابدی محل مزبور مقرر و آنجا را ابدی از این مبلغ معاف فرموده ومقرر میفرمائیم حکلم حال و استقبال یزد مدلول فرمان مارا اجرا ومستوفیان عظام شرح فرمان را دردفتر ثبت سازند شهر شعبان‌المعظم۱۳۲٤ هق »(۱)

پس از آنکه مظفرالدین‌شاه فرمان اعطای مشروطیت راصادر کرد در ۲۷ جمادی‌الاخری۱۳۲٤ هق مجلس جشن باشکوهی درعمارتی کهسابقاً مدرسه‌نظامی بود در تهران تشکیل یافت . رؤسای کاردان دولت وملت با جمعی کثیر از ارباب حل و عقد زینت افزای آن انجمن رفعت و کرامت گردیدند . بازرگانان بنـام

---

(۱) اصل نامه وفرمان در اداره انجمن

Persian Zoroastrian Amelioration Society

بمبئی محفوظ است .

همگروه از جملـه ارباب جمشید جمشیـدیان ، ارباب کیخسرو رستم کرمانی ارباب کیخسرو شاهرخ وفرزانه استاد کیومرس نیز درآن مجلس شرکت داشتند وسخنرانیها شد.

بنا بخبری که روزنامه تربیت تهران درشماره ٤١٧ خود میدهددر١٥ شعبان همانسال هنگام عید حضرت حجت ارباب جمشید جمشیدیان باتفاق سایرناموران زرتشتی وفرزانه استاد کیومرس بمبارکباد عید سعید بمحضر حجج اسلامیه‌مشرف میشوند . استاد در آن مجلس سخنرانی مؤثری مینماید که خلاصه آنـرا آقای ذکاءالملك فروغی باعبارت « بزرگزاده محتشم که دارای‌حسب ونسب‌ودانش‌وبینش موروث و مکتسب است شرح ذیل را گفته وفالی‌خوش زده امید که بچشمهای بینا مطبوع آید و درگوشهای شنوا اثرهای نیك نماید » در روزنامه تربیت برای ما حفظ کرده است و ما در اینجا ضبط مینمائیم . فرزانه استاد چنین گفت:

« رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند ــ ای برادران وطن ونوع پرستان با طول ومن چشم بازکنید وگوش فرادارید و این مژده روح افزا و بشارت فرخ‌زا را غنیمت شمارید . ساعتی بهوش آئید و اقبال آتیهٔ خود را استقبال نمائید . ای سرانی که عمر عزیز را بانتظار روزی چنین صرف مینمودید و از وضع ناهنجار روزگار افسرده و بیحال بودید همت گمارید و بندای حی علی‌الخیر گوش دارید چون دست میرسد امراض مزمنه ملك را بداروی سودمندی شفای خیر بخشید . گامی چند بردارید و بروید تا ازتنگنا برهید وبجائی برسید .

اگرچه عموم اهل‌ملت وقاطنین مملکت مخاطب باین خطاب وحرف‌صواب اند ولی روی سخن عمده باشخاص باثروت ومکنت است که باقدرت و اقتدارند و وقت گرانبها راضایع مگذارند . دارای تمکن وتوان‌اند وتهیه وتدارك آسایش‌عامه میتوانند ، یعنی روسای دولت وملت که امروز مصدر شغل وکارند و تجار ومالکین باثروت و مکنت که اختیار و اعتباری دارند . روز ، روز امتحان و آزمایش است ودخل و حاصل این سرزمین را امید زایش و فزایش .

در این موقع مساعد که مقتضی موجود ومانع مفقود است اگر گامی چنددر راه نوع‌پرستی و کوچك نوازی زنند همه‌کامیاب و بزرگ میشوند و گوی سعادت ازمیدان شهامت میربایند وفی‌الحقیقة ناقص و ناتمام راکامل وتمام مینمایند. آنها که تا امروز متعذر بعذر و اطمینان بودند و در کارها تأمل وتعلل مینمودند حالا ممکن است بجبر کسر پردازند و بتلافی گذشته نساخته را بسازند. برسر کار آیند وکارخانها دایر نمایند صنعت و تجارت را رونق وجلوه دهند. فلاحت وزراعت را بدرجه عالی رسانند بیکاران را ازذلت گدائی وسرگردانی برهانند. ندانسته‌ها را بدانند ونخوانده‌هارا بخوانند. حکام وعمال که‌از دیر گاهی بترك حقانیت واعتدال گفته ودنبال حالات وعادات ناپسند زشت را گرفته بعدل و نصفت گرایند عادلانه بحق میان مردم حکم نمایند تاسود وسرمایه فزون گردد وحق و حقیقت خوار و زبون نماند.

راستی که اگر امروزهر سرموی در اعضای مازبان شود وگویند گان‌جمله در فصاحت سبحان گردند وهریك باآن زبان وبیان دعای بقای ذات کامل الصفات اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه پادشاه کامکار آگاه خودخلدالله ملکه را گویند هنوز ازعهده ادای حق مراحم و مکارم خسروانی بلکه یکی از هزار و اندکی از بسیار آن برنیامده‌اند وذمه چاکری ورعیتی رابری ننموده‌اند.

خلاصه با این دست وراه باز ورفع موانع وامکان بیکار نشستن و در بطالت ماندن بی‌همتی و کم سعادتی است باید از روی تعصب وجهد درامور خیریه کوشید و گوی سبقت از همکنان ربود. خمار را از سر بدر کرد و بساغر عنایتی طبیعت کسل را برسرکار آورد، چه خدا غفار است و روزگار فعلا سازگار و بنـی آدم اعضای یکدیگر و در آفرینش از یك گوهر. رنج این محنت آن و راحت آن آسایش این. باید قدم برداشت ویاران را بیش ازاین خسته ورنجورنگذاشت. این است فریضه ذمه‌دانی واعلی والسلام علی‌من‌اتبع‌الهدی.

فرزانه استاد کیومرس حافظه سرشار و هوش غریبی داشت. آیات قرآنی

اصطلاحات فارسی و کلمات قصار راهمه درحفظ داشت ودر موقع خود درسخنرانی ها بکار میبرد و هنگام سخنرانی و مقاله نگاری از خود ابتکار مینمود و عباراتی مینوشت ویا میگفت که بی‌نظیر بود .هنگام سخنرانی آوازی رسا وجذاب و گیرا داشت که شنوندگان راواله وشیفته سخنرانی میفرمود و گفتارش با چنان صدای بلندی ادا میشد که کلیه شنوندگان که گاهی شماره آن‌بالغ بر دوسه هزارمیرسید میشنیدند .

در چند سال که جلال‌الدوله فرماندار یزدبود هرسال تبریك عید را فرزانه استاد کیومرس بنظم آورده و با اعضای انجمن درحضور او میخواند . شعر گوئی وسخنرانی تنها با انشاء وعبارات و استعارات و کنایات مؤثر نمیافتدبلکه آوازرسا، لهجه دلفریب و آهنگ کلام است که شنونده را مجذوب ومفتون میسازد . شاهکار قصیده سرائی و جذب قلوب و افتخار جامعه زرتشتی یزد که فرزانه استاد بخرج داد حقیقة این ملت ضعیف را در انظار اهالی جلوه گر وزنده ساخت .

در سال ۱۲۶۰ یزدگردی‌برابر ۱۳۰۸ هق هنگام ورود شاهزاده‌جلال‌الدوله بفرمانداری یزد فرزانه استاد باخواندن قصیده تهنیت ورود او ظلمی که از قرون متمادی هنگام ورود فرماندار بر زرتشتیان میشد رفع گردید واقعه از این قرار است .

تا در حدود شصت وهشت سال پیش اگر فرمانداری وارد یزد میشد نسبت بخویشی و نزدیکی باشاه یا مقام ورتبه‌ای که داشت خدم‌وحشم ووضع ورودش‌فرق میکرد و از مرکز یاباکالسکه یا بااسب سواری حرکت‌مینمود وهرقدرمیتوانست از رعایای املاك شخصی یا از اطراف عاریه و بطور موقت و یا برای مدت دوره فرمانداری خود اسب سوارباخود میآورد که اسلحه تفنگهای معمول وقت ویکعدد قمه یاکارد بزرگ بکمر آویخته درجلو و دنبال کالسکه یا اسب سواری فرماندار در حرکت بودند واین جمعیت سوار برای گرفتن زهر چشم یاغیان و اشرار شهر واطراف بود.

فرماندار با این‌عده سوار وخدم وحشم به یکمنزلی(تقریباً سی کیلومتری شهر وارد میشد ورجال واعیان ومتنفذین شهردرحدود یکصد وپنجاه‌نفر بامر کوب خود که بیشتر اسب وقاطر والاغ بود بیکمنزلی برای استقبال میرفتند و در آنجا ساعت سعد و نحس برای حرکت معین میکردند و ساعت سعد فرماندار با خدم و حشم و پیشواز کنندگان بشهر حرکت مینمود . باز از شهر ازهرطبقه واصناف با نقاره‌خانه وهیئتی از ملل متنوعه و اقلیتها (غیر مسلمانان)با گاو و گوسفند وهدایا وچند هزار زن ومرد و تماشاچی برای استقبال و تماشای موکب شخص فرماندار بخارج شهر مسافتی بیرون دروازه میرفتند و در مسیر فرماندار بانتظار در دوطرف جاده میایستادند .

معلوم نیست در کدام زمانی حکم شده بود که هنگام ورود فرماندار یکعده از دوشیزگان زرتشتی باستقبال فرماندار شتابند ومسافتی بیرون دروازه دف ودایره نواخته پیشاپیش فرماندار برقصند تا بمقر فرمانداری برسند این وضع در انظار عمومی بسی ننگین وهتك شرف جماعت بود ومعلوم نیست باز در کدام زمانی یکی از کلانتران زرتشتی از فرماندار وقت تقاضا مینماید بجای دوشیزگان ، پسران زرتشتی درلباس دختران دف ودایره نواخته رقص نمایند . این رسم ننگین و شرم آور که باعث مضحکه بود تا هنگام ورود شاهزاده جلال‌الدوله بفرمانـداری یزد معمول بود .

فرزانه استاد کیومرس از هنگام طفولیت از این وضع رنجش خاطر داشت . هنگام ورود جلال‌الدوله برقاصان زرتشتی اظهار میدارد از نواختن دف ودایره ورقص خودداری نمایند ، زیرا مصمم است با تقدیم عریضه بفرماندار معافیت آنها را از رقص تقاضا نماید .

در این روز شاهزاده جلال‌الدوله با موکب وخدم و حشم در حدود پانصد نفر ، بجمعیت چند هزار پیشواز کنندگان نزدیك میشوند . چون فرزانـه استاد کیومرس میکوشد بفرماندار نزدیك شده پس از تقدیم قاب اشعار ، تهنیت ورودیه

را بخواند یساولان و رجال شهر ومسلمانان متنفذ مانع میشوند لذا او نیز از دور اشعار راباآواز رسا ودلپذیر ونعره گوش نوازمیخواند که شاهزاده مجذوب گردیده امر میدهدکالسکه را آهسته حرکت دهند و او را نزدیك میخواند و فرزانه استاد نیز خودرا بفرماندار رسانیده قاب اشعار را روی دریچه کالسکه‌میگذارد وخرامان خرامان خیلی آهسته میرانند و استاد بهمان آواز رسا ودلنواز اشعار را میخواند بطوریکه چند هزار جمعیت درسکوت کاملی غوطمور گردیده باشعار گوش میدهند و بعضی مسلمانان که بزرتشتیان می‌رسیدند میگویند « این بچه روسفیدتان کرد» بعضی میگویند « بارك‌الله مرحبا حیف که مسلمان نیست » فـرزانه استاد پس از پایان مدح تقاضای خودرا برمعافیت زرتشتیان ازقاضی تقدیم ودرخواست‌مینماید امر فرمایند یساولان مانع رقص آنها گشته پراکندمشان سازد.

شاهزاده جلال‌الدوله بارضایت خاطر خواهشش را پذیرفته و امر مذکور را صادر میفرماید . اینست تهنیت نامبرده :

هزارشکر زعـدل شهنشه جمجـاه
که داد داد ضعیفان بوجه بس دلخواه
هزارشکر که بار دگر جوان گردید
نژند بخت رعـایا ز بذل شـاهنشاه
مگر فکنده باز بفرق اهالی یزد
بلنـد سایه جـاوید ظـل شاهنشاه
گروه پارسیان زین نوید جان افروز
غریو عیش رسانند از زمیـن بر ماه
سروش مژده جانبخش خرمی آورد
ز جانب شه گیتی ستان فلك خرگاه
که از ره کرم و عدل و داد آبادی
خدای شد به رعایا جـلال شاهنشاه

جلال دولت ایران نبیرهٔ خُسرو

به نصرت ملك و یاوری پاك الله

چو باب عادل وبادل اباشکوه وجلال

پسند خاطرسلطان بحشمت و هم جاه

سرشته گوهر پاکش بخوی پاك پدر

چو جد تاجورش سوی عدل دارد راه

بحال شاه پرستان رعیت مظلوم

چو شهریار بدیشان به لطف کند نگاه

بحال ظالم بدبخت و مردم آزاران

دو صد فغان و فزون ناله وهزاران آه

بقهر آتش ومهرش چوشه جهانگیراست

گشاده باب عدالت بروی خلق و سپاه

جلال دوله که وصفش برون زتقریراست

بحکم دادگر آن شهریار دل آگاه

برای دادگری و تمدن آرائی

بسوی یزد روان شد خداش یار و پناه

بخاك پای شهنشاه و حضرت والا

فدای باد تن برخیان دولت خواه

که این چنین بگشودند از کرم بر یزد

خجسته مخزن فرخنده عدل را درگاه

هزار شکر که آن موکب بهی کوکب

نمود عرصه این مرز و بوم نزهتگاه

بود تا بابد آستان ولایت

بعدل و داد مذین چو خسروی خرگاه

چوخور بواد فروزنده حضرتت تاحشر
امید گاه کیان را خجسته کرنشگاه

از این مواهب کبـری بخسرو عادل
دعا کنیم فزون از شمر بشام و بگاه

بذات اقدس بابت همی ثنا گوئیم
علی الدوام شب و روز هم بسال و بماه

بموکب تو همایون نژاد فرخنده
سپاسه ران صمیمیم درگه و بیگاه

بلند سایه عدلت بفـرق این فرقه
مدام باد ابا خرمی و شوکت و جاه

بسالیان دراز اندر این دیار بکام
بلند بخت و بعشرت بزی بفضل‌الله

کنون بمقدم والای باهـر النورت
بوجد و سور ندیمیم و خوش بحمدالله

بوند شاد و همیشه بعشرت اندر بزم
هر آنکه‌هست‌بشاه وجلالش‌نیکوخواه

عدوی خسرو پور و نبیره گر باشند
بوند کشته بزاری فتاده‌اندر چاه

خدای دار بدامان شاه و شهـزاده
ید غم و الم روزگـار را کوتاه

امید هست که از راه‌عدل وداد و کرم
کنند در حق این برخیان بداد نگاه

کمینگان سراپا نثـار زرتشتـی
بخاك پـات سرائیم یکدله همراه

خوشا بحال زراتشتیان یزد ایندم

که باز دادگر آمد خجسته ظل الله

بناز بر همه ملك سیاسی و معمور

بفر معدلت پور شه تو ای بنگاه

معلمین بوجود مبـارکت گویند

دعای خیر ببانك بلند در هر گاه

بویم در سم رخش تو ای عدالت کیش

فدای و کامروا همچو خاك اندر راه

وضعیات آندوره ، اغراق و تملقات در اشعار فوق را ایجاب مینموده و با همین کلمات ومدیحه سرائیها جامعه ضعیف زرتشتی تااندازه‌ئی ازچنگال کرکس مانند تعصبات گروه قوی مسلمانان محفوظ میمانده . اشعار و قصاید وسخنرانیهای فرزانه استاد کیومرس در مجالس مهمه و در مدح فرمانداران و بزرگان وقت که در روز نوروز و ایام مهم باتفاق اعضای انجمن و آموزگاران میخوانده متعدد است که شاید از پانصد تجاوز نماید .

در زیر یکی از نامه‌های منظومی است که در سال ۱۲۶۰ یزدگردی بفارسی سره بارباب بهمن خدامراد پیمان تنها زرتشتی‌ئی که در قم ببزازی مشغول بوده نوشته ودر آن از مدیحه سرائی پیش فرماندار در نوروز و نوروزی دادن فرماندار وغیره صحبت مینماید .

مهین یار فرزانه نیك خوی — جوانبخت ای بهمن کامجوی

نگهدار جانت خداوند باد — تنت جاودان شاد و خرسند باد

نخست آرمان دارم از دادگر — که مانی همی شاد وفیروزگر

دویم بر تو رنج گزارش نهم — ببیش‌آی خویشت نگارش دهم

بدان ایخردمند یار جوان — که یکسال بگذشتمان در میان

که نی از تو آمد بمن نامه ئی — نه بنگاشتم من بتو چامه‌ئی

بلی سال پار ازتو برمن رسید — یکی نامه پر زسوز و نوید

همی گفته بودی که نوروز هم — خجسته بواد و مبادات غم

کمین بنده در پاسخت آنزمان — نوشتم یکی نامه کردم روان

که نوروز بادت خجسته همی — بگیتی فزون سال خرم بزی

مگر پاسخی باز نامد از آن — بدم زان شوه پژمریده روان

بهنگام نوروز امساله باز — یکی نامه آمد بسویم فراز

چو بگشودم آن نامه دوستی — بدیدم در آن پایه دوستی

سراسر چو تنگ شکر بود آن — ز دیدنش گردید شادم روان

بدیدار آن نامه یار خویش — شدم شادمان بیش از گاه پیش

پس از آن شنو رویداد دگر — ز داد جلال شه دادگر

بهنگام نوروز امسال من — ابا کوشش نامور پاکتن

جوانمرد استاد دانش فشان — هم از یاری ماستر پاك جان

بهمراهی دیگر استاد ها — که با همدگر کرده هر کارها

یکی چامه بنیاد کردیم زود — که بد پورشه راسراسر درود

بروز نخستین که نوروز بود — چنان چون که آئین فیروز بود

برای ستایشگری این گروه — برفتیم زی داور با شکوه

ابر خاکپای جوان دادگر — جلال شهنشاه فیروز گر

سرودم من آن چامه بندگی — ندیدم ز کس ننگ و شرمندگی

سپاس خداوند گردون سپهر — که شهزاده را مهر آمد بمهر

دمادم بما مهربانی فزود — بهر کس که آنجای برپای بود

بدست همایون خود یك بیك — یکی اشرفی داد وپس نیزیك

فزون تر بمن بنده بخشش نمود — ازیرا که من خوانده بودم سرود

پس از آن شنو مهر آن دادگر — که چون شد بدین ناتوان کارگر

بروز خجسته که بد روز باد — ز آبان مه باستانی نهاد

چو خورشید بر سوی خاور دمید | مرا بخت شد یار و بندم کُلید
گذشته بدی پاسی از بامداد | که گیتی بیکدم مرا کام داد
بناگاه شهزاده دادگر | ابا چند تن چاکر وراهبر
درون دبستان ما شد پدید | ازاین ناگهان کار هوشم پرید
نه بشناختم پای خود رازسر | گمان بردم آندم که خوابم مگر
سترك آن جوانبخت فرمانروا | نوازش بفرمود بس دلنوا
باندازه ساعتی آرمید | بسی دانش کودکان وارسید
پس آنگاه از راه آئین وداد | بما برخیان نیك بخشش بداد
همه کودکان را یکی دوقران | بمن بنده بخشید پنجه قران
پس آنکه روان گشت آن دادگر | بایوان فرخنده با زیب وفر
ترا نیکخواهند و دیدار جو | جوانمرد استاد فرخنده خو
خدابخش ماستر همان بختیار | دگر پور اودرم اسفندیار
پدر بابرادرم وخویشان دگر | درودت پرستند سرتابسر
فزونتر اگر برنکارم ترا | بسی رنج خود داده باشم ترا
همان به که کوته کنم رازرا | گذارم بسی پوزش ازرنجها
همی خواستم تا بگفتارفرس | نگارم بتو چامه نامه درس
نوشتم بروز گزین اورمزد | مه آدرای بنده اورمزد
هزار ودوصدباشد وشصت سال | که یزدگرد گشت ازجهان پایمال
کمین دوستدارت منم خاکسار | کیومرس پور وفادار زار
خرمشاه دان مرمرا جایگه | ززرتشت دارم من آئین و ره

از چامه بالا که فرزانه استاد مانند نامه عادی نگاشته طبع روان وی درشعر و سخنوری ونظر خاص و مرحمتی که شاهزاده جلال‌الدوله فرماندار یزد بفرزانه استاد داشته بخوبی معلوم میشود چه اشرفی را که بحضارداده یك سکه بیشتر باستاد لطف فرموده و با آنکه در محله زرتشتیان شهر ، دبیرستان کیخسروی موجودبود

نظر توجهشان باستاد و خرمشاه بوده و بدبستانی که فرزانه استاد آموزگار بوده میرود وشاگردان را امتحان میکند و بهمه آنها انعام میدهد . نکته دیگر روح همکاری و یگانگی و اتحاد بوده که فرزانه استاد داشته و باآنکه اشعارتهنیت‌نوروز را خود او بنظم آورده وسراینده‌هم خودش‌بوده ومیدان سخنوری وسخنرانی‌بدست خود او بوده باز هم ذکری از همکاران خود فرزانه استاد جوانمرد و فرزانه‌ماستر خدابخش بمیان آورده وخود باآموزگاران دیگر را یك روح در چندین بدن می‌دانسته چنانکه در چامه بالا مینویسد :

بهنگام نوروز امسال مـن	ابا کوشش نامور پـاکتن
جوانمرد استاد دانش فشان	هم از یاری ماستر پاك جان

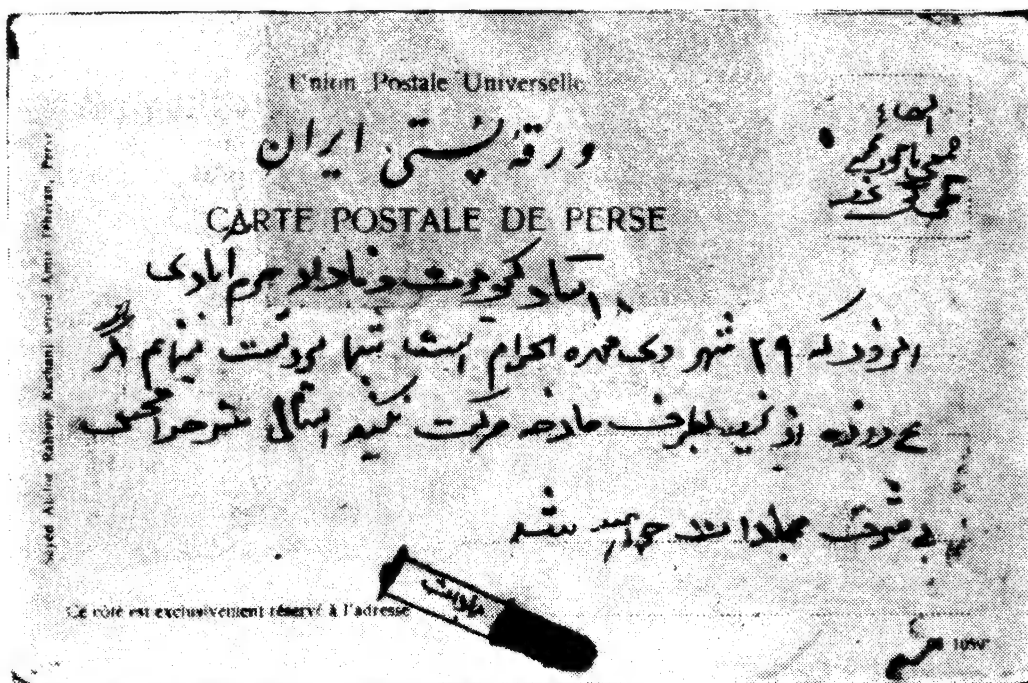
دو نفر استادان را در کارهای خود شرکت داشته و البته پیشرفت بعضـی کارها بمشاوره و معاونت سه نفر و گاهی هم خارج از حوزه اتحاد سه نفر انجام می‌گرفته ولی قسمت سخنرانی و چامه سرائی همیشه با فرزانه استاد کیومرس بوده .

فرزانه استاد کیومرس در سال ۱۲۷۹ یزدگردی محض همکاری با فـرزانه اردشیرجی ریپورتر نماینده انجمن اکابر صاحبان پارسی در تهران اقامت داشت جماعت زرتشتیان آن دیار باکثریت آراء او را بنمایندگی خود بـرای عضویت انجمن شهرداری تهران‌انتخاب‌مینمایند نامه‌زیر استوار نامه‌ایست که انجمن‌نظارت انتخابات بانجمن شهرداری مینویسد وما در اینجا ضبط مینمائیم .

« امضاکنندگان ذیل اعضاء انجمن نظارت انتخاب یکنفر وکیل زردشتی بجهت خجسته انجمن بلدیه طهران بجای وکیل مستعفی که بر طبق اظهـارات انجمن مفخم بلدیه ازطرف انجمن محترم زرتشتیان طهران انتخاب شده بودند در تاریخ پنجشنبه ۱۴ رمضان ۱۳۲۸ در کاروانسرای مشیر خلوت منعقد گردیده و با حفظ شرایط مندرجه در مواد نظامنامه انتخابات اعضاء انجمن بلدیه از ماده (۱۱) الی ماده (۱۸) موازی یکصد و بیست و پنج ورقه تعرفه باشخاص لایق از طایفه

زردشتی داده و در روز جمعه ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ در وکالتخانه پارسیان مشغول اخذ اوراق آراء شده موازی ۷٦ ورقه رأی اخذ و بعد از اخذ تمام اوراق آراء مزبور با کمال دقت مشغول استخراج آراء گردیده و از کلیه ۷٦ ورقه ٦٦ رأی بنام جناب میرزا کیومرس وفادار وده ورقه باسامی مختلف کشف گردید . لهذا اعضاء انجمن نظارت صحه انتخاب جناب میرزا کیومرس وفادار بعضویتفروهیده انجمن محترم بلدیه طهران تصدیق مینمایند . اقل کیخسرو شاهرخ اقل شاه بهرام مهربان‌پارسی اقل رستم خدابخش اقل خدابخش نوذر پارسی اقل گشتاسب فریدون.

مجمع حقشناس وحقگوی یزدخدمات صادقانه و بیریای‌معلمین اعنی‌فرزانه استاد کیومرس وفادار ، فرزانه ماستر خدابخش بهرام رئیس فرزانه استاد جوانمرد وفرزانه میرزا مهربان بهرام رئیس را فراموش نمودند وبپاس آن بالعکس ۱۸ روز پس ازشهادت‌فرزانه ماستر خدابخش درسال ۱۲۸۷ یزدگردی پروتستوحکم‌تبعید





فرزانه وفادار کیومرس ایرانی

آنها را از ایران بوسیله کارت پستال شهری بمضمون زیر میفرستند .ما عکس آن رابرای اطلاع آیندگان در اینجا ضبط مینمائیم .

« امروز که ۲۹ ذیقعدةالحرام است بشما پروتست مینمائیم اگر ٤ روزه از یزد بطرف خارجه حرکت نکنید امثال ماستر خدابخش بیشرف مجازات خواهید شد .امضاء جمعی مأمور مجمع حقگوی یزد.»

پس از شهادت ماستر خدابخش که سر معلمین بشمار میآمد مجمع حقگوی یزد فرزانه استاد کیومرس را که دست و زبان معلمین بود خار سرراه و اغراض نفسانی خود میدانستند .لذااز اول درپی نابود کردن او بودند اما خواست خداوندی نبود وهدف تیر جفای آنان نگردید .

فرزانه استاد کیومرس پس ازوصول پروتست نامبرده شبانه ازیزد بگریخت وببمبئی پناه برد دشمنان از استماع خبر تا نزدیکی رفسنجان بتاختند تا مگر اورا آماج تیر ستمکارانه خود قرار دهند ولی او مسافات بعیده را زودتر از آنها قطع نموده بود .

فرزانه استاد کیومرس چند سالی را دربمبئی بماند و اندکی قبل از مرگ بایران و یزد مراجعت نمود . مغرضین و دشمنان بخطا و اشتباه خود برخوردند وبالطف ومحبت پیش آمدند.

استاد در اواخر عمرخویش گوشه تنهائی بگزید ولی تا قبل ازدر گذشت از گشودن گره کار جماعت خودداری نمیکرد.

فرزانه استاد کیومرس بامداد روزشهریور وامرداد ماه قدیم ۱۲۹۰ یزد گردی رهسپار مینو وخانه سرود مزدا گردید .روانش شادباد.

این را نگفته نگذاریم. کوچکترین فرزند فرزانه استاد کیومرس بنام وفادار که مدتها در دادگاه بمبئی بشغل وکالت مشغول بود . نخستین زرتشتی متولد در ایران است که از طرف حکومت هند بکرسی قضاوت در این استان نامی منصوب ومدتی است با کمال بیطرفی وحقانیت دعاوی مردم راقطع وفصل مینماید.زرتشتیان

اتباع دولت شاهنشاهی ایران ازدولت بیگانه هند که با دادگری وحق پرستی وبر خلاف ماده ۵۸متمم‌قانون اساسی‌ایران که محرومیت‌درحق ملل متنوعه وغیرمسلم قائل شده ، در انتصاب اشخاص بمشاغل حساس نظر بکفایت و لیاقت آنها داشته و امتیازی بین هندی و ایرانی یا مسلمان و زرتشتی بودن آنها نمیگذارند قلباً سپاسگزار میباشند .

فرزانه ملا گشتاسب کرمانی

ملا گشتاسب پور بهمن کرمانی دانشمند و ستاره شناس زرتشتی است . در استخراج تقویم وهیئت وریاضی دستی بسزا داشت. رمل نیکو میدانست ودرسلوك وعرفان گام میزد . هنگامیکه آغا محمد خان قاجار برخلاف لطفعلیخان زندعلم طغیان برافراشت و او را درشهر کرمان محاصره نمود ، در اوایل محـاصره کسی را گمان نبود که آغامحمد خان بتواند شهر رافتح نماید.

روزی لطفعلیخان ، ملا گشتاسب را خواسته امر نمود ارتفاع گرفته وبقاعده نجومی ببیند که آغا محمدخان شهر کرمان را فتح مینماید یاخیر . ملا گشتاسب اسطرلاب را برابر آفتاب برده طالع وقت را معین و بعد از مـلاحظه دقیق گفت روز جمعه ۱۱ ربیع‌الثانی آغا محمدخان شهر را فتح خواهد نمود . لطفعلیخان از این سخن برنجید . فرمانداد گشتاسب را درحبس اندازند و گفت اگر روزموعود حصار گشوده نشود او را بقتل رسانند[۱] گشتاسب محبوس بودتاروز موعود که‌شهر فتح شد .

تاریخ گیتی گشا در ذیل آقا محمد رضای شیرازی روز جمعه ۲۹ ماه ربیع الاول سال ۱۳۰۹ هجری را تاریخ فتح کرمان میداند که بواسطه خیانت نجفقلی

(۱) رجوع شود بتاریخ کرمان بنشانی (H.P. (ms)142)محفوظ دربنگاه‌خاور شناسی خورشیدجی کاما . بمبئی

خان خراسانی ساکن کرمان و معتمد لطفعلیخان زند صورت گرفت . بدینطریق که‌چون‌طرف اطمینان بودحفظ باروی ارك که ازیك سمت بخارج شهر اتصال‌داشت باو محول بود . او نیز با آغا محمدخان همداستان شده دروازه رابر آنها بگشود و کار را برلطفعلیخان زند ولینعمت خویش تنگ و اورا فراری ساخت .

خبر پیشگوئی ملاگشتاسب و زندانی بودنش در سپاه دشمن پیچید . آغـا محمد خان راشاد ومسرور و اطرافیانش را قویدل ساخت . همینکه حصار کرمان بشکست وشهرمسخر شد ، ملاگشتاسب بفوریت اززندان نجات یافت وطرف‌محبت وتوجه مخصوص آغامحمدخان قرار گرفت . باوجودیکه زرتشتی بود و اهل‌اسلام بواسطه‌جهالت و تعصب اورا مردود میدانستند . شاهنشاه وی را بسیاز گرامی‌داشت وارادت خاصی نسبت باو پیدا کرد وخلعتی‌فاخر بخشید و مستمری ووظیفه‌امیرانه برایش مقرر ساخت ودر مسافرتها و پیکارها اورادر رکاب خود میبرد وهمواره مورد بذل و بخششهای شاهانه قرار میداد .

ظلم وستمی که این سلطان سفاك و خونخوار خودخواه وسرسلسله قاجاریه بمردم کرمان ونواحی رواداشت در صفحات تاریخ ثبت وورد زبان مردم میباشد و نیازی بذکر نیست . در آن گیر و دار که شهر کرمان بشهر کوران تبدیل گردید گروه زرتشتیان بواسطه ارتباط دینی با ملاگشتاسب که طرف توجه شاه واقع شد، بر خلاف زعم دکتر جیوانجی مدی و سایر دانشمندان که از نفوذ و شخصیت ملا گشتاسب بیخبرند در امان ماندند و آسیب ندیدند . گویا خواست اهورا مزدابود که شماره اندك زرتشتیان از سرزمین کرمان محو ونابودنگردد.

ملا افلاطون صاحب اقبال ناصری در مورد نفوذ مـلاگشتاسب مینویسد : «هنگامیکه شاه غفران پناه مبرور آغا محمد خان اسکنه‌الله فی‌دارالسرور در فتح ونصرت وتصرف مملکت کرمان مظفر و منصور گردیده و فیروز و مسرور بر تخت سلطنت ابد مأنوس جلوس فرموده بودند ملاگشتاسب ابن بهمن جد فقیر راکـه باصطلاح اهل آنزمان منجمی دانا و مستخرجی بینا بوده علاوه بر خلعت و انعام

ملوکانه بامواجبی مستمر ووظیفه مقرر در رکاب ظفر انتساب خویش بتفلیس وسایر اسفار برده در ازاء خدمات وجانفشانیهای او همواره بذل مرحمت درحقش مبذول میفرموده‌اند بحدی که هر گاه یکی از اسرا محض استخلاص فی‌الجمله خود را باو منسوب مینموده از منبع احسان ومکرمت بی‌پایان بانوازش وعطایای شاهانه‌اش آزاد ومطلق‌العنان داشته با فرمان مخصوص بوطن مألوف مراجعت میداده‌اند. »

ملا گشتاسب تا اوایل شاهنشاهی فتحعلیشاه قاجار میزیست و بخدمت خلق و بیچارگان قیام داشت وبواسطه عزت واحترام دردربارمحسود مسلمانان وهمگان بود .

در غیاب او عیال ویك پسرش را دشمنان ربوده بجبر مسلمان‌میکنند .بقول آقای سید محمدحاجی سید باقر هاشمی کرمانی ، نماینده مجلس شورایملی،عیال ملا گشتاسب رانام لعل بود ومردی که پس از اسلام آوردن با او عقد بسته‌بود بملا گشتاسب اظهار مینماید اگر درزمره اسلامیان درآید عیال تازه‌خود راطلاق‌میدهد تا او با عیال سابق خود بسربرد .ملا گشتاسب فی‌البدیهه بابیت زیر اورا پاسخ می دهد :

رقیب‌از دست من لعلی ربود ومیل من کم‌شد

مبادا آدمی رامیل بر چیزی که سگ دم‌شد

پسر ملا گشتاسب را نام میرزا محمد جدیدالاسلام بود و در دربار فتحعلیشاه قاجار میزیست و مانند پدر در نجوم و استخراج سرآمد بود . بقول آقای هاشمی مرگ عباس میرزای ولیعهد و فتحعلیشاه را قبلا بحقیقت تعیین مینماید ودر ضمن پیشگوئی میکند که در سال ۱۲٦٤ هجری دین جدیدی پیدا میشود و تا صد سال ترقی میبابد سپس بیست‌سال ترقی‌آن راکدمیشود وپس ازآن دوره نزول وتحلیل آن آغاز میگردد .

همینکه ملا گشتاسب دارفانی‌را وداع گفت‌دشمنان‌فرصت‌یافته‌خانه‌وزندگانی وکلیه متروکات وی را از کتب جفر وزیج و اسطرلاب وغیره که با هزاران‌زحمات

تهیه کرده بود بباد غارت میدهند و فرزندانش را مستأصل و پریشان میسازند. حتی فرمان مستمری نامبرده در آن گیرو دار مفقود میشود و بالنتیجه وظیفه مقرره مقطوع و بازماندگانش پریشان روزگار میگردند. هرچند اسکندر پسر مهتر از مقامات مربوطه کرمان دادخواهی نمود کسی بدادش نرسید و بواسطه پریشان روزگاری نتوانست خودراپایتخت رسانیده عرضحال نماید وبوضع ناگوارخانواده سروصورتی بخشد. فرزندان ونبیرگان ملاگشتاسب نیز در نجوم واستخراج صاحب سررشته ومورد لطف ونوازش بزرگان وقت بوده‌اند.

فرزانه استاد ماستر خدابخش

فرزانه خدابخش پوربهرام رئیس معروف باستاد ماستر دانشمند ناموری‌است که دراحیای فرهنگ مزدیسنا درایران قدم بزرگ برداشت و تا آخرین لحظه حیات محور فرهنگ زرتشتیان بود . نامبرده در زبانهای گوناگون انگلیسی ، گجراتی ، پارسی ، اوستا ، پهلوی و پازند استاد بود و با زبانهای سانسکریت ، عربی ، فرانسه و آلمانی نیز آشنائی کامل‌داشت .

استاد ماستر در سال ۱۲۳۰ یزدگردی در قریه نرسی آباد حومه یزد قدم بعرصه وجود نهاد ودر ده سالگی دوران قحطی سال ۱۲۳۷ی بهمراه والدین‌خویش رهسپار بمبئی گردید و در مدرسه ملا فیروز بتحصیل دانش پرداخت و سپس از دانشگاه بمبئی باخذ دانشنامه بی‌ا .B.A نایل وبتدریس‌فارسی وانگلیسی‌بزرگان درخانه های آنها پرداخت و هم در دبیرستـان چندن وادی بمبئی بسمت دبیری فارسی وانگلیسی بکارمشغول گشت . و برهمنونی استاد گنگا بفرا گرفتن دروس مذهبی واوستا وپهلوی پرداخت و میراث گرانبهائی راکه دستور جاماسب ولایتی حدود ۱۶۰ سال قبل درهند بودیعه نهاده بود با خود بایران آورد .

انجمن اکابر صاحبان پارسی که برای بهتری حال زرتشتیان ایران ابراز مساعی مینمایند بنا بسفارش فرزانه خورشید جی رستم جی کاما در سال ۱۲۵۷ یزدگردی فرزانه ماستر را در دبیرستان کیخسروی یزد مأمور تدریس انگلیسی

و اوستا مینمایند و تا هنگام شهادت بسمت سردبیری در دبیرستان نامبرده بکار فرهنگی اشتغال داشت .

فرزانه ماستر درتعلیم وتربیت نونهالان زرتشتی جدی وافر نمود ودرمحضر علمای‌اسلام عزت‌ونفوذی بغایت‌بدست‌آورد . بقول سالنامه‌فرهنگ‌یزد(۲۹-۱۳۲۸) « یکی ازمعاریف زمان وشخصیت برجسته‌ای بوده است .»

فرزانه استاد ماستر دانشمندی بود وارسته ، سلیم ، بردبار ، با حوصله و دست ازعلایق دنیوی شسته وپیشرفت اوضاع اجتماعی وفرهنگی زرتشتیان تاحدی مدیون خود گذشتگی و فداکاریهای او و فرزانه استاد کیومرس میباشد . تأسیس انجمن ناصری زرتشتیان یزد که درسال ۱۲۶۱ یزدگردی (۱۸۹۲م) بدست فرزانه کیخسروجی خانصاحب دومین نماینده پارسیان شالوده ریزی گشت از اثر فکر و همت عالی او بود وتا سال ۱۲۸۷ی هنگامیکه با تیر تعصب بدمنشان شهید شد سمت دبیری ومشاوری مذهبی آن انجمن را داشت .

در طی مدت سی سال در تعلیم اوستا و پهلوی و مسائل مذهبی بموبدان و بهدینان صرف همت نمود وهزاران پرسشهای دینی‌وآئینی راکه ازاطراف بانجمن یا بخودش میرسید پاسخهای متین میداد . حتی علما وبزرگان ورجال کشور نیز ازپرسشهای وابسته بفرهنگ مزدیسنا خودداری‌ننموده‌اند.هنگامیکه میرزامحمد-حسینخان ذکاءالملك درمورد زبان دساتیر ازانجمن ناصری زرتشتیان یزد سئوال نمود استاد ماستر آنرا پاسخ متین داد وزبانش‌را مجعول خواند وی نخستین کسی است که درایران چنین حقیقتی را بیان نمود . استادان اوستا و پهلوی هندوستان بویژه هیربد تهمورث انکلیساریا و استاد بهرام‌گور که با فرزانه ماستر رابطه و مکاتبه داشته‌اند . علو مقام فرهنگی اورا بسیار ستوده‌اند .

دانشمند نامبرده درتألیف و تدوین کـتب آئینی مزدیسنا نیز ابراز فعالیت نموده است وچون استادی بود وارسته ، ونه جویای نام وشهرت ، کتب خویش را پس از اتمام تألیف بدون هیچ انتظاری برای انتشار بدیگران واگذار میکرد .



فرزانه استاد ماستر خدابخش

تألیفات اوعبارتست از:

۱ـ بندهشن را درسال ۱۲۰۸ یزدگردی از پهلوی بفارسی ترجمه نمود و بموبد مهرگان موبد سیاوخش سپرد تا درطبع ونشرش اقدام نماید ولی متأسفانه اینك که ۸۱ سال ازتألیفش میگذرد هنوز از گوشهٔ خانه موبد مهرگان قدم بیرون ننهاده وچون پرده نشینان ازانظار مخفی است و علت آن اینکه چون در بندهشن فقراتی است دال برحقیقت تقویم جدید باستانی وموبد مهرگان محافظه‌کار بنابه سفارش همفکران خود ازآفتابی کردن آن خودداری نمود.

۲ـ گواه زناشوئی زرتشتیان که همه پند واندرز دینی وبزبان اوستا وپهلوی بود. بتصویب دستوران کیش بهی آن را در سال ۱۲۴۷ یزدگردی بزبان دری و معمول بین مردم ترجمه نمود و اینك هنگام عقد ازدواج بین موبدان زرتشتی مرسوم میباشد.

۳ـ گلدسته.چمن آئین زرتشت بتوسط برادرش میرزامهربان رئیس‌دربمبئی طبع ومنتشر گردید. کتاب نامبرده بوزیران وعلمای معروف اسلام وسران کشور ومدیران جراید وحتی بسلطان وقت مظفرالدینشاه اهدا شده است.

٤ ـ رساله برخلاف قربانی درسال ۱۲٦٥ یزدگرد، تألیف ومنتشر گردید وبین زرتشتیان تأثیری بسزا بخشید و صدی هفتاد از قربانیهائی که هنگام جشن مهرگان بعمل میآمدکاسته گردید. سازمان جوانان زرتشتی بمبئی دو باره آنرا بنام ناروائی قربانی درآئین مزدیسنا با تذکره او تحت شماره ۳ دین‌نامه در مهر ماه ۱۳۲۱ی منتشرساخت.

٥ ـ آئین‌نامه ارث ومیراث وزناشوئی درسال ۱۲۸۰ی بتصویب دستورنامدار پور دستور شهریار موبدان موبد یزد و سران همگروه طبق مقررات مذهبی و آئین‌نامه متداول بین پارسیان هند تنظیم کرد.

٦ـ گاتها ـ درسال۱۲۸٥ی سخنان مقدس وخشور کهنسال راازاوستا بپارسی ترجمه نمود وبرای طبع وانتشار بخدمت ارباب کیخسرو شاهرخ نماینده جماعت

درمجلس شورایملی بتهران فرستاد ولی طبع آن بعللی بتأخیر افتاد تا آنکه‌استاد شهید گشت و چنانکه ارباب در جواب سئوال و مطالبه وراث آن مرحوم راجع بنامه مقدس مزبوراظهار داشتند ودرروزنامه هفتگی فروهر مورد بحث قرار گرفت درمنزل اومفقود میگردد .

فرزانه استاد ماستر بغیر از آنچه درتذکره آمده تألیفات دیگری نیز در مسائل مذهبی داشته که مباشرین چاپ باسم خویش‌تمام نموده‌اند. بسا از کتبی که در دبستانهای آن دوره تدریس میگردیده باسم او و یارانش فرزانه استاد جوانمرد شیرمرد واستاد کیومرس وفادار طبع گردیده است که امروز نایاب است . یکی از رسالات دیگر او که مانند بندهشن در گوشه فراموشی افتاده است ، آئین آموز زرتشتی است که برای مبتدیان تهیه نموده .

فرزانه استاد ماستر در نیمروز فروردین روز و فروردینماه قدیمی ۱۲۸۷ یزد گردی هنگامیکه بنزدیکی دبیرستان میرسد بدست یکنفرژاندارم زرتشتی‌بنام فریدون رستم کرمانی بضربت پنج تیر شهید میگردد وجماعت ازفیض فضل‌ودانش اومحروم میمانند .

فرزانه ماستر خدا بخش بین دانشمندان پارسی و استادان مغرب زمین و ایران‌شناسان آندیار شهرتی بسزا داشت . خبر شهادتش گروه روشندلان و امنای انجمن اکابر صاحبان پارسی را بغم واندوه دچارساخت .

پروفسور جاکسن امریکائی با همکاری دستور دکتر مانکجی دهلا و سایر ایرانشناسان ازحکومت وقت تقاضای اعدام قاتل را مینمایند . پس از پافشاریهای های سخت حکومت وقت جواب میدهد چون استاد اهل‌ذمه میباشد و خونبهای آنهاازصد تومان تجاوزنمیکند حاضرند مبلغ مذکوررا بسبیل‌دیه ببازماندگانش بپردازند . قلب نیک‌منشان مغرب‌زمین از وصول آنگونه پاسخ وقدرشناسی از علم ودانش چاك گردید .

زهی افسوس علم و دانشی که قیمت کردنی نیست . خدمات گرانبهائی که

ارزش آنرا تعیین نتوان کرد وخامه و گفتار از تقدیرش کوتاه میآید . زمامداران خودخواه وقت ، چنان منبع فضل و کمال وخدمات گرانبها وجان فرزند اصیل‌مام میهن را ناچیز میشمارند . نه بر زنده بر مرده باید گریست ـ که ازبارگاه عدل و داد خداوندی غافل میمانند . اگر نیروی پول وهدایای مادی آنهارا زبون ساخت وبشهادت فرزانه ماستر وقعی‌ننهادند وقاتلش را آزاد گذاشتند ، داد اهورائی،روان تابناك آن مرد اشو ، روان مرد وارسته‌ای که دست ازعلایق دنیوی‌شسته بود ، در گروثمان برین سرافراز وقتلگاهش زیارتگاه مردم گردید . دردمندان چارهٔ درد خویش را در آن مکان پاك بوسیلهٔ روان اشویش از اهورامزدا درخواست مینمایند وبمراد خویش میرسند وچراغ میافروزند .

باید باکمال تاسف اظهار داشت که سخن‌چینی وغمازی خوی‌زشت اهریمنی بین بعضی افراد همگروه حکمفرماست هر که برای خدمت جماعت و خلق کمر همت بر بندد از دست وزبان چنین ناکسان در امان نیست . در تذکره فرزانه مانکجی هاتریا وفرزانه بهرام رستم دیده میشود که برخلاف آنها چطور دادسخن وقلمفرسائی گردیده است .

فرزانه اردشیر جی ریپورتر واستاد ماستر خدابخش واستاد کیومرس وفادار وارباب کیخسرو شاهرخ ودیگران ازدست وزبان آنها راحت نبوده‌اند و هرآن در پس پرده با پخش شب نامه ها ویا تشکیل مجالس اشکال وزحمات برای آنهاتولید ودر پیش بردن مقاصدشان که خیرجامعه را دربر داشت موانع ایجاد میکردند . بالاخره مجمعی بنام مجمع حقگوی یزد که در تذکره فرزانه استاد کیومرس از آن سخن رانده‌ایم تشکیل گردید ودامنه فعالیت خود را تا بتهران رسانیده و در دامن زدن آتش نفاق همت نمودند .

فرزانه مانکجی هاتریا

فرزانه مانکجی پور لیمجی پور هوشنگ هاتریا ملقب بدرویش فـانی از دانشمندان وعارفان زرتشتی قرن گذشته میباشد. درخدمت بنوع بویژه زرتشتیان ایران زحمات‌طاقت‌فرسامتحمل گردیده‌است . در۳۱ مارس۱۸۵٤ میلادی(۱۲۲۳ی) بنمایندگی انجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی برای تحقیق از چگونگی حالات زرتشتیان بایران عزیمت نمود .(۱) و درطی ۲۸ سال مردانه در پیش بردن مقصد راستی مساعی ابراز داشت ودر تعلیم وتربیت و رفع تعدیات بهدینان همت گماشت ودر سال ۱۸۲۲ میلادی (۱۲۹۹هجری) باکوشش خستگی ناپذیر بار جزیه را از دوش زرتشتیان ایران برداشت .

صاحب تاریخ کرمان(۲)مولفه ۱۲۸٦ هجری که کتاب را در حضور فرزانه

---

(۱) بموجب نامهٔ خرداد وفروردینماه ۱۲۲٤ یزدگردی از پنجایت یزد بامضای دستور نامدار‌بن کیخسرو ـ موبد کیخسرو موبد بهمن ـ رستم‌بن دینیار ـ دینیار‌بامس فولاد‌بن رستم ـ بهرام مهربان ـ خداداد زال ـ جمشید بمان ـ خرسندفرود ـ ماونداد خسرو ـ بمان اورمزدیار ـ نامدار شاهویر بانجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی‌فرزانه مانکجی بروز وهمن واسفندماه قدیم سنه ۱۲۲۳ یزدگردی وارد یزد میشود. رونوشت نامه مذکور بنشانی (H.P. (ms) 213) در بنگاه خاور شناسی خورشیدجی کاما۔ بمبئی محفوظ است .

(۲) بچاپ نرسیده و نام مؤلف آن مجـهول است . نسخه خطی آن بنشانی (H.P. (ms)142) دربنگاه خاورشناسی‌خورشید کاما ـ بمبئی محفوظ است .

مانکجی وبرای اونوشته درضمن سخن ازرجال کرمان در مورد فرزانه مانکجی و زندگانی اوشرح مبسوطی نگاشته است و چون در تحت نظر خود فرزانه بوده و مقرون بحقیقت میباشد عین آنرا دراینجا نقل مینمائیم :

« مانکجی صاحب خلف مرحوم لیمجی بن مرحوم هوشنگ بن مرحوم نوروزبن مرحوم بایجی بن مرحوم مهرجی بن هیرجی بن کاوس بن ویراب بن رتن جی بن جمشیدبن رام پوچا درسنه ۱۲۳۰هجری ۲۱آذر ماه قدیم (۱۸۱۳م) درقصبه موراسومالی که از توابع بندرسورت میباشد وتاسورت هشت فرسخ است وبعداوتادریا یك فرسخ مولود مسعود ایشان اتفاق افتاد و چون ایشان بسن پنج سالگی رسیدند از امور اتفاقیه اینکه کارگزاران دولت انگلیس بنابر مصلحتی غالب تردد جحاز وبغله را دربندر بمبئی قراردادند واز بندر سورت قطع کردند . بعد از آن بیشتر ارسال ومرسول و معاملات تجارتی و دیوانی و دارالحکومه در بندر بمبئی قرار گرفت . چون پارسیانی که درسورت و توابع و مضافات او بودند همه اهل معامله بودند ومعاش آنها ازمعاملات میگذشت . تردد جحاز و تجار که ازآنجا قطع شد نقص کلی بر معیشت پارسیان واقع شد باین ملاحظه بیشتر پارسیانی که متوطن بندر سورت و توابع اوبودند از وطن خود مسافرت کرده در بندر معموره بمبئی توطن نمودند . بطوریکه تخمیناً ازصد خانواده بیشتر ازپنج خانواده در سورت و حواشی آن توقف ننمودند .

ازآنجمله مرحوم لیمجی ابوی مانکجی صاحب هم ازکسانی بود که از موراسومالی با عیال توطن به بندر بمبئی نمودند وگفتیم در آن وقت مانکجی صاحب پنجساله بود . اجداد مانکجی صاحب گویا در اوایل سلطنت صفویه از ایران بصوب هندوستان مسافرت نمودند مثل بعضی دیگر ازپارسیان چندان طول زمان توطن ایشان بهندوستان نداشت . مع‌القصه مانکجی صاحب میل بوطن‌اصلی که ایران باشد ازهمان زمان کودکی داشت وپیوسته مکنون خاطر ایشان بود که عندالقدرت بسفر ایران بیاید وچون رسم پارسی متوطن بمبئی ، تفصیل محاربات

وجنگهای پهلوانان ایران را وبعضی از تواریخ عجم را و اسم بلاد ایران را بزبان وخط گجراتی ترجمه نموده هراوقات که برصات نیست و باران نمیبارد در ساحل دریا انجمن کرده میخوانند . هراوقات که برصات است دربازار یا آتشکده‌مجمعی جمع شده تواریخ ایران وایرانیها میخوانند .

مانکجی صاحب با اینکه سن ایشان اقتضای درك این مطالب را نمینمود از فرط میل بایران وایرانی در هر انجمن که تاریخ خوانده و گفته میشد حاضرشده گوش میداد با اینکه کودکان همسال ایشان وبزرگتر ازایشان ابداً درك معنی و فایدهٔ تاریخ را نمیکردند وبهیچوجه اعتنا نداشتند وبلهو و لعب خودشان مشغول بودند وبهیچوجه ازهم سنهای ایشان درانجمن حاضرنمیشدند .

مانکجی صاحب پیوسته از خداوند اعلی خواستار قدرت بر سفر ایران را بودند تا اینکه سن ایشان ۱۴سال رسید ازشدت میل بسفرایران بطورکلی طالب همه اسفار شده بودند تا دراینوقت و کلای دولت انگلیس را مهمی بسمت رتنا گیر که از ملك هندوستان و سمت جنوب شرقی بمبئی میباشد اتفاق افتاده مانکجی، صاحب نوکر دولت شده وبا آنها از روی‌آب روانه رتنا گیر شده امتداد سفرایشان قریب دوماه شده مراجعت به بمبئی نمودند وکمافی‌السابق طالب مسافرت ایران بودند تا درسنه ۱۲٤٤ھ (۱۸۲۸ م) که همان سنه مسافر رتنا گیر بود دولت بجهت مهام بعضی ازملك سند از بمبئی تدارك دیده روانه شدند . مانکجی صاحب چون مدام شایق سفر بودند بهمراهی وزیر مختار انگلیس روانه سند شدند و شغل و منصب ایشان تحویلداری نقدی پول دولت که بمصارف قشون برسد که باصطلاح صندوقدار گویند بود وبحیدرآباد وسکر وبکر رفته یکسال متجاوزمدت سفرسند ایشان شده بعد بخیال سیاحت خواستند تل پارکر بروند بعضی ازدوستان وجمعی ازپارسیان صلاح ندانسته مانع آمدند و در این مــدت مسافرت سند هر اوقات از طایفه افاغنه وبلوچیه که میدیدند پرسش ایران و ایرانیان را مینمودند تا اینکه سید زین‌العابدین شاه که اصل اوایرانی‌بود ویکی از ارکان سلطنت‌سند بودازجانب

امیر مرادعلی میر شهر سند بجهت مصالحه و قرارداد با دولت انگلیس نزد وزیر مختار میاید .

مانکجی صاحب بجهت فرط محبتی که بایرانیها داشته اورا منزل خودمیبرده وبا سید مزبور کمال آشنائی و اتحاد را بهم رسانیدند و الحق سید مزبور صاحب وجه حسن وخلق مستحسن بود وبتوسط سیدزین‌العابدین آشنائی با میرزاخسرو بهم رسانیدند ومیرزا خسرو اصل او از گرجستان بود که آقا محمد شاه اورا اسیر نموده بودند واسمعیل شاه پدر سید زین‌العابدین که در اوایل جلوس فتحعلیشاه مرحوم بسفارت ازجانب امیر کرمعلی خدمت فتحعلیشاه آمده بود گویا میرزا خسرو را فتحعلیشاه بهدیه بجهت میر کرمعلیشاه فرستاد وچون میرزا خسرو مرد معقول باکفایت بود عاقبت وزیر ومشیر امیر کرمعلی گردید .

مع‌القصه مانکجی صاحب محض اینکه میرزا خسرو در ایران بوده با او آشنائی ومراوده بهم رسانیدند و اغلب اوقات با میرزا خسرو و سید زین‌العابدین صحبت وحکایت ایران را میداشتند خلاصه بعد از مراجعت به بمبئی سه سال در بمبئی بودند ودر این سه سال هم گاهی باطراف و حول و حوش بمبئی مسافرت مینمودند تا در سنه ۱۲۵۰ه همان وزیر مختار معهودمأمورسفارت مملکت کجبوج شد نیز بمرافقت او بهمان شغل جلیل صندوقداری دولت علیه انگلیس بکجبوج مسافرت نمودند و مدت چهار سال مقیم کجبوج بودند و چون آنجا بکابل نزدیك است وپیوسته تجار اسب ومیوه ازکابل وسایر بلاد افغانستان بآنجا میآورندصاحب بواسطه کمال محبتی که بایران وایرانیان داشتند ازاین‌تجارپرسش حال میکردند وهریك را باقتضای حالت وزمان محبت مینمودند و از او مستفسر حالات ایران و ایرانیان میشدند .

بعد ازچهار سال اقامت کج‌بوج قشون انگلیس مأمور کابل شد واین‌فقره‌در سنه ۱۲۵٤ه بودمانکجی صاحب چون‌تحویلدار نقدی دولت انگلیس بودبهمراهی سرجانکین که سردارجنگ بود وسرهندری پاطنجر لشکررا درنگرتته گذاشتند

ومانکجی صاحب چون همه خزانه‌ابوابجمع او بود درنگرتته توقف نمودندومبلغ ۲۵ کرور (۲۵۰ملیون) طلا و نقره مسکوك و غیر مسکوك تحویل ایشان بود و بمصارف مقرره میرسانیدند وسه سال توقف در نگر تته نمودند . چون‌قشون‌مأمور کابل مقضی‌المرام کابل را فتح کردند اغلب قشون مأمور کابل مراجعت نمود مانکجی صاحب از مسافرت بسمت ایران مأیوس گردیده مرخصی خواستند و مراجعت به بمبئی نمودند تمام این مسافرت هفت سال طول کشید بعد از آنکه وارد بمبئی شدند باز بخیال مسافرت ایران ۱۹ روز بیشتر در وطن مالوف توقف نکرده با یکنفر نوکر بعزم راه خشك که سمت افغانستان باشد روانه شدند و نزدیك بیکسال ونیم در گجرات وکاتیا واروتل پارکر و عمرکوت وماروار و سند سیاحت مینمودند بعد بخیال این مطلب افتادند که بدون وسیله ومتمسك مسافرت موجب صدمه وزحمت زیاد است مراجعت به بمبئی نمودند ششماه در بمبئی توقف نموده مال‌التجاره کلی برداشته وروانه بسمت کابل شدند واین‌درسنه ۱۲۶۱هق بود چون بفیروزپور رسیدند افاغنه شورش کرده قشون انگلیس را که درافغانستان‌بود بیرون کردند لشکرزیاد انگلیس در فیروزپور مجمتع شده بود که از صد هزار کمتر نبود شیرسینگ هندو که در لاهور بود همچو استنباط نمود که این قشون انگلیس که در فیروزپور جمع شده حکایت افغانستان بهانه است خیال تسخیرملك او را دارند اوصد هزار مردم فراهم‌آورده بفیروز پور فرستاد که سرحد مملکت خود را ازبیگانه نگاهدارد .

سمت مشرق رودخانه قشون انگلیس بود و سمت غربی قشون سینگ بعد ازآنکه افغانستان از تبعه انگلیس تخلیه شد و امنای انگلیسیه از عود بآنجا مأیوس شدند معلوم است رفتن صاحب(۱) بافغانستان بیم هلاك جان و اتلاف مال بود فسخ عزیمت نمودند دراین حین لشکر انگلیس مملکت سند را مسخر نمودند مانکجی صاحب روانه سند شدند . تبعه انگلیس حیدرآباد را که در دارالملك

---

(۱) مراد مانکجی صاحب میباشد .

سند بود مسخر نمودند . بهیچوجه اموال میرزا خسرو وزیر و سید زین العابدین شاه را غارت وتصرف نکردند واموال این دونفر ازمنقول وغیرمنقول معادل‌هشتصد هزار تومان میشد و چیزیکه ازاین دونفر تلف شد در زمان محاصره که میرزا خسرو قطع نمود که انگلیسیه حیدرآباد را فتح مینمایند یك جعبه جواهر که تقریباً یك کرور روپیه بمبئی قیمت داشت به الحمدالله شاه نامی که خود را سید گفته بود و گویا مردم آذربایجان بود سپرده که بجهت اونگاهدارد الحمدالله‌چنان رفت که هیچکس اثری از او ندید مع‌الحدیث مانکجی صاحب که وارد سندشدند سید زین‌العابدین ومیرزا خسرو وزیر که رفیق و آشنا بودند از دیدار ایشان شاد شدند واغلب اوقات حریف حجره و گرمابه گلستان بودند و بعد از مراجعت به بمبئی نمودند ومدت این مسافرت ۷ سال شد پنجسال و نیم در سند و یکسال ونیم فیروز پور بعد از ورود به بمبئی یکسال متجاوز در آنجا توقف نموده بجهت مهم لازم دوستی روانه ملبار شدند و ملبار مزبور سمت جنوب بمبئی میباشد بتخمین ۲۵۰ فرسخ وچون با جحاز آتشی(کشتی بخار) بود این مسافرت ۳ ماه کمتر شد با نیل مقصود مراجعت نمودند وشش‌ماه توقف نموده‌اراده صوب ایران رانمودند این مطلب را بو کلای دولت انگلیس که دربمبئی بودند اظهار نمودند ایشان‌چهار سفارشنامه نگاشتند . یك سفارشنامه به بندر ابوشهر ویك سفارشنامه ببغداد ویك سفارشنامه باسلامبول ویك سفارشنامه بتهران بمقیمان دولت خود که کمال احترام را ازصاحب مزبوربنمایند وایشان را در نیك و بد از خود دانسته و حرمت او را نگاهدارند و در امور خود را معاف نداشته با او همراهی نمایند . چون اکابران پارسیان ساکن بمبئی قبل پولی به یزد فرستاده بودند که دخمه جدید محکمی در آنجا بنا نمایند وطایفه زرتشتیه یزد پول مزبور را تلف نموده و بعذر های موجه متمسك شدند اکنون که برمسافرت صاحب اطلاع بهمرسانیدند خوشوقت شده از ایشان خواهش نموده که دریزد دخمه خوب و مرغوبی بجهت زرتشتیان بنا نمایند وجهی هم بقدر ساختن دخمه از موقوفات بگماشتگان صاحب سپردند و ایشان

مقضی‌المرام باتفاق حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سفیر کبیر دولت ایران با جحاز بخار بسمت بندر ابوشهر روانه شدند بعد از ورود به بندر بیست یوم سیاحت اطراف بندر را نموده روانه شیراز شدند دو ماه در شیراز و فیروز آباد و داراب سیاحت نموده بعد ازسیاحت داراب و شبانکاره مراجعت بشیراز نموده و از آنجا از راه تخت جمشید وسیوان روانه یزد شدند ویکسال ودو ماه در یزد توقف کرده شکستگیهای طایفه زرتشتی را اصلاح نمودند و دو دخمه بسیار خوب جدیدالبنا یکی درشریف‌آباد ویکی در کوه‌نریمان بنا نموده وآتشکده جدیدعالی بنا نمودند وچند عمارت قدیم را هم تعمیر نمودندو محلی درمیانه نودوشن وعقدا میباشد درپهلوی کوه زرجو اعتقاد زرتشتیان آنست که‌دختری ازشاه یزدجرد در آنجا غایب شده مانکجی صاحب آنجارا تعمیر بسیارخوب نمودند .

حضرات زرتشتی با اینکه گوشت گاو بمذهب آنها حرام است نذر میکردند و گاو را درآنجاذبح مینمودند مانکجی صاحب ذبح گاو را التزام گرفته ولعنت نامه کرده بر لوح نگاشته و در همان زیارتگاه گذاشته است . چون طایفه زرتشتی یزد و کرمان کشتی و سدره را موقوف کرده بودند صاحب بهمه سدره و کشتی ازمال خود داده و بعد از چندین سال باز بنای سدره و کشتی در میان آنها نهاد[1] وچون زرتشتیان بعضی دوزن اختیار میکردند آنرا موقوف نمود و بعضی ازجهال این طایفه گوشت شتر و گاو که در مذهبشان حرام بود التزام گرفته منع کردند ونیزقلیان کشیدن را منع و موقوف نمودند اگر چه بعضی از الواط آنها هنوز مرتکب بعضی ازاین مناهی میشوند ونیز طلاق دادن زن در مذهب زرتشتیه حرام است در یزد و کرمان بعضی زن را طلاق میدادند این را هم صاحب منع و موقوف نمود و از امثال این اعمال خیر زیاد کردند و از اعمال خیر دیگر قرار

---

(۱) بین سالهای ۳۵-۱۲۲۵ یزدگردی بوسیله کمك مالی انجمن اکابرصاحبان پارسی مراسم جشن وعروسی صد نفر از دوشیزگان زرتشتی بوسیله مانکجی‌برگزار گردید .

دادند که سالی شش گهنبار را بطور قاعده بنمایند و دوازده جشن سالیانه را بجا بیاورند ومخارج آنرا از موقوفات هندوستان معین کرده و روانه کرمان شدند . زرتشتیان کرمانی بعضی یك منزلوبعضی دوسه فرسخ استقبال کرده درباغفتح آباد که بفاصله دو هزار گام سمت شمال خارج شهر است منزل نموده قاطبه اعیان و اشراف کرمان از ایشان دیدن نموده وکمال عزت و احترام را بجا آوردند و هر ظلم وجوری که از اشرار والواط بطایفه زرتشتی رسیده بود رفع نمودند و آنها را آسوده ومرفه‌الحال نمودند .

این فقره در سنه ۱۲۷۲ه (۱۲۲۵ ی) بود در آنوقت مرحوم حاجی میرزا کوچك شیرازی ملقب برحمتعلیشاه ازشیراز بکرمان آمده بود وسلسله نعمةاللهی اورا قطب میدانستند خیال دیدن صاحب را نمود حاجی میرزا ابوالحسن کلانتر که یکی ازاکابر کرمان بود ومدتی کلانتر کل کرمان بود وبارها ازصاحب دیدن نموده بود ظهری بجهت نهار مرحوم رحمتعلیشاه را با صاحب مزبور و جمعی از بزرگان کرمان بمهمانی طلبیده در خانه حاجی میرزا ابوالحسن ملاقات صاحب با رحمتعلیشاه شده وصحبت زیاد داشتند و بعد از چند یوم دیگر صاحب بجهت سیاحت و تماشای ماهان بماهان رفتند رحمتعلیشاه هم بعزم زیارت شاه نعمةالله و ضمناً ملاقات صاحب بماهان تشریف بردند ودر آنجا ملاقات کامل شده صحبتهای خفی وجلی نمودند ورحمتعلیشاه مرحوم لقب صاحب را درویش فانی نمود بعضی از سلسله نعمةاللهی را اعتقاد آنست که صاحب‌برطریقه نعمةاللهی میباشد .خلاصه صاحب قریب دوماه درکرمان بودند بعد مراجعت به یزد نمودند و نیز دوماه در یزد توقف نموده روانه طهران شدند اولا باصفهان رفته و سیاحت آنجا را نموده بطهران وارد شدند و با همه اولیای دولت قاهره دید و بازدید نمودند و با اغلب آشنائی کامل بهمرسانیدند ورفع بعضی ازبدعت وتعدیات که بپارسیان یزد و کرمان میشد نموده احکام صادر نمودند وصاحب دخمه جدید محکمی سمت شرقی طهران بنانمودند ونیزخانه نزدیك سفارت انگلیس خریده ووقف نمودند وآن خانه‌معروف

بود بخانه زن تاجر وبعد از مدتی توقف طهران بحضور شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه مد ظله‌العالی مشرف شده شاه عالم پناه التفات وپرسش حال صاحب را نمودند ودر آن مجلس صاحب عرض نموده و استدعا کرد وجه جزیهٔ طایفه زرتشتی را از جزوعمل یزد موضوع ومجزی نموده بتول عباسقلی خان جوانشیر مقرر شد و از این فقره آسودگی زیاد بجهت طایفه زرتشتی حاصل شد زیرا که بواسطه پول جزیه عمال یزد زیاد صدمه وضرر بزرتشتیان یزد میرسانیدند مع‌القصه پنجسال و ششماه درطهران توقف نموده بسیاحت آذربایجان روانه شدند ودر آنجا شرفیاب حضور نواب والا مظفرالدین میرزا ولیعهد دولت علیه ایران وحکمران آذربایجان شدند وایشان تفقدات والتفات که شایسته وسزاوار بود نسبت بصاحب عمل آورده و از آذربایجان روانه کردستان شدند چون صاحب مزبور آشنائی زیاد و رفاقت بسیار با غلام شاه جهان والی کردستان داشت ومعامله هم داشتند کمال احترام را بصاحب مزبور نمودند وملا وقضات وعلما واعیان واشراف کردستان از شیعه وسنی دیدن واحترام ازصاحب نمودند و یکماه در خانه والی مهمان بوده بسمت طهران مراجعت نموده ودر طهران توقف ننموده از راه ساوه وملایر و کنگاورو کرمانشاه ببغداد رفته یکسال توقف نمودند واز آنجا بعتبات عالیات و نجف اشرف مشرف شده وسیاحت سوق شیخ وسموات را نموده ببصره رفتند وپنج شش روز بصره‌توقف نموده با اکبود (کشتی بخار) روانه بمبئی شدند وجزئی توقف نموده با کالسکه بخار (راه‌آهن) دربعضی پرگنه‌جات (بخشها) هندوستان سیاحت کرده و یك کتاب سیاحت ایران را تصنیف کرده بزبان وخط گجراتی ونیزاورا ترجمه کرده بزبان وخط فارسی و از هریك هزار و پانصد نسخه چاپ شده و چهار جلد کتاب اکابر صاحبان هندوستان درسیاحت صاحب درهندوستان واجتهادی که درآسودگی طایفه زرتشتی ساکن یزد و کرمان نمودند وبناهائیکه صاحب در ایران بنا نهادند ازقسم آتشکده ودخمه وزیارتگاه وغیره همه را درآن چهارجلد کتاب نگاشتند وآن‌چهار جلد کتاب را چاپ کردند .

مجملا صاحب مزبور درسنه۱۲۸۲ه (۱۲۳۵ی)مکرر از بندر معموره بمبئی بصوب کرمان عزیمت کرده با کشتی وارد بندرعباس گردیدند و قریب یکماه در بندرعباس توقف نموده از راه بلوك رودبار وجیرفت وبم وراین وماهان وارد شهر کرمان شدند ونیز حضرات زرتشتی مذهب ساکن کرمان از تجار وغیره یکمنزل دومنزل استقبال کردند وکیل‌الملك حکمران دولاب سهراب خان را که دویست گام خارج شهر سمت شمال شرقی بود منزل بجهت صاحب تعیین نمودند و همه اعزه واکابر کرمان دیدن ازصاحب نمودند وکمال احترام را داشتند و نیزصاحب دیدن ازآقای حاجی سید جواد وحاجی محمد کریمخان نمودند ودو دخمه‌جدید یکی درسمت شمال شهربنا نمودند ویك‌دخمه درقنات غسان بنانمودندووکیل‌الملك آنچه لازمه تعارف و تشریفات بود نسبت بصاحب نمود و نیز صاحب بجهت همه اکابر واشراف کرمان سوقاتی فرستادند ومدت مکث صاحب سه ماه در کرمان شد واز آنجا روانه یزد شدند از کرمان ۱۲ بچه ازطایفه زرتشتی بجهت تحصیل علوم همراه برداشته ودر یزد هم دوماه توقف نموده بیست نفر بچه زرتشتی هم از یزد بجهت تحصیل علم برداشته روانه طهران شدند بعد از ورود بطهران صاحب مزبور قدری اوقات تلخ شدند چون صاحب هنگامیکه ازطهران بسمت بغداد روانه‌شدند موازی ششهزار جلد کتاب از هر خط و زبانی در نزد هرمزجی صاحب پسر خود گذاشته بود وقرار مخارج اورا هم داده بود هرمزجی صاحب بیوقوف این کتابها را که صاحب بهزار سعی و مرارت و معادل شش هزار تومان متجاوز قیمت و مزد کاتب فراهم آورده بود تمام این کتابها را بقیمت نازل بلکه خمس و سدس قیمت واقعی آن فروخته وتلف نموده مجملاصاحب ازآن گنجایش وظرفیت وحلمی که داشت به پسر کج خلق نشد ولی چون صاحب میل زیاد بکتاب داشت و بعضی از آن نسخه ها منحصر بفرد بود باطناًزیاد کج خلق بود ولی‌ظاهر نمینمودمع‌الحدیث صاحب درخانه خود منزل نموده معلم پارسی وعربی و بر بعضی ترکی بر اطفال آورده وهمه مشغول بدرس و بحث شدند و اکنون که سنه ۱۲۸۶ هجری است

صاحب مسطور در دارالخلافه میباشد .

« الحق مانکجی صاحب چند صفت بسیار خوب دارد اولا اینکه راقم مدتهاست با ایشان آشنایم وحالات ایشان را دیده و از روی بصیرت عرض میکنم اولا مردی با عفت وعصمت‌است ومیتوانم‌قسم بخورم که دامن‌اوبلوث بعضی‌هرزگی ها که ازجمله منشهیات نفسانی است آلوده نشده و ثانی اینکه مردی با مروت و انصاف است وبهیچوجه غرض خود ترجیح برمروت نمیدهد و ثالث‌اینکه مردی سخی و کریم است حسن‌عمل او اینکه چیزی که میخواهد بکسی بدهد سعی میکند که بی‌منت باو بدهد کار جزئی باو رجوع میکند و چیز کلی باو میدهد و هر کس را مستحق داند خودداری نمینماید ودیگر اینکه ازاغلب علوم بهرممند میباشد وخودش سلیقه بسیارخوبی دارد راقم عرض میکند که حقیر حسابدان‌چه بقاعده‌سیاقت وچه بقاعده‌کلیه حساب بسیاردیدم ازمانکجی صاحب کسی راداناتر بعلم حساب ندیدم واشعار حکمت‌آمیز بزبان گجراتی دارد والسلام»

گفتار صاحب تاریخ کرمان در اینجا ختم میشود و چون متضمن بسیاری از حقایق میباشد وباحتمال قوی بنظر فرزانه مانکجی‌صاحب هم رسیده است وچون گمان نمیرود که خود تاریخ از گوشه کتابخانه رهسپار چاپخانه گردد عین آنرا بی کم وکاست برای استفاده مردم دراینجا آوردیم .

کونت گوبینو دانشمند فرانسوی که درسالهای۵۸-۱۸۵۵ میلادی درایران بود درسیاحت نامه خویش درمورد مانکجی صاحب مینویسد .

« زرتشتیان بوضع اسفناکی میزیستند وعلت آن محرومیتهای کلی و فشار وستمی بود که مسلمانان یا جدیدالاسلام‌هابر آنها واردمیآوردند . این‌جدیدالاسلام ها ازنزدیکان زرتشتیان‌بودند وبیشتر آنها را مورد ایذا وظلم قرارمیدادند وبراستی جماعت زرتشتی به پرتگاه نیستی نزدیك شده بود .» گفتار خود را پس از شرح آمار زرتشتیان که بوسیله مانکجی صاحب تنظیم شده‌بود ادامه میدهد « این آمار کامل که مشروح است وجزئیات آن نیز از نظر نیفتاده زحمات یکنفر دانشمند

پارسی است که برای ملاقات همدینان ودیدن اوضاع آنها از نزدیك و دلجوئی از آنها و کوشش حتی‌الامکن دربهبودی حالات آنها رنج سفر را برخود هموارنموده است مانکجی صاحب‌کار خود را باکمال اخلاص وصداقت واحساسات نیکی‌انجام میدهد بطوریکه او وهم جماعتی که او ازبین آنها برخاسته است شایسته عالیترین درجه ستایش میباشند .

مانکجی تمام عرض وطول ایران را به پیمود وتا دورترین نقطه و کلبه‌ئی که زرتشتیان موجود بودند بشخصه برفت آمار آنهارا ضبط نمود وبرای پیشرفت واعتلای موقعیت آنها اقدامات مجدانه بعمل میآورد براستی‌هنگامیکه برمشقات وفداکاریها وموفقیتهای شایان ستایش این دانشمند فکر میکنم قسمی ازاحساسات شادی ومسرت درقلبم تولید میبابد نه تنها اوشایسته ستایش میباشد بلکه بزرگان پارسی نیز که با او دراین فداکاریها هم آوازند و کمکهای مادی میرسانند شایان تحسین وتقدیراند . اینها مردمانی هستند که بفکر تبلیغات جرایدی نیستند که در ستونهایش ازآنها قدردانی بعمل‌آید .

مانکجی صاحب کاری را برعهده‌گرفت که خارج از توانائی انسانی است و در واقع کار رستگاری زرتشتیان هیچ کمتر از معجزه نیست .
باید گفت که زرتشتیان ایران از دین وآئین نیاکان خود بکلی بیخبر بودند و او بموقع بایران رسید والا پس از چند صباحی نشان زرتشتیان از میهن پیغمبرشان محو میشد .»

کشیش مسیحی بنام ناپیر ملکم که پنجسال در یزد بوده مینویسد «ظلمهای فاحشی که برزرتشتیان‌ایران میرفت مانند جزیه ، پوشیدن لباس کهنه و نپوشیدن لباس نو وسوار نشدن بر چارپایان خود ونساختن خانه هائی که بلندتر از منازل مسلمانان باشد بواسطه فعالیت و کوششهای مانکجی صاحب ازبین رفت ونیزظلمی که اگر یکنفر زرتشتی وفات میبافت کلیه متروکات اومنقول یا غیرمنقول حق جدیدالاسلامی که ازخویشاوندان اوبود میشد وبفرزندان زرتشتی او ارثی‌نمیرسید

وحتی خانه مسکونی او را نیز میبردند بوسیله کوشش خستگی ناپذیر وهوش و فطانت مانکجی صاحب برطرف شد .»

جنرال هوتم سیندلر آلمانی نیزدرسیاحت‌نامه خود درمورد فعالیت‌مانکجی صاحب چیزها نوشته است . فرزانه نامور گشتاسب‌نریمان دانشمند پارسی‌مینویسد «اگر رساله ها ونامه هائی که مانکجی صاحب نوشته بانگلیسی ترجمه و منتشر میگشت و اگر گزارشات انجمن اکابر صاحبان که بوسیله او برای بهبودی حال زرتشتیان ایران کار کـرده‌اند در دست مردم میبود شهرت و نام این خادم حقیقی جماعت نیز چنانکه در یزد ، کرمان ، تهران و بم پیچیده سراسر هندوستان را فرامیگرفت . رئیس انجمن زرتشتیان بم بیاد مانکجی صاحب نام فرزندان خود را مانکجی ، لیمجی وایدلجی گذاشته است ایدلجی بیاد اردشیر جی ایدلجی‌ریپورتر میباشد . »

فرزانه مانکجی صاحب پس ازاقامت طولانی در ایران و دادن نظم وترتیب بکار های جماعت از راه بغداد بهندوستان مراجعت نمود تـا گزارشات خود را بپارسیان بدهد و آنها را برای کمك به بهدینان ایران بجنبش آورد برای این منظور دو کتاب بنام « اظهار سیاحت ایران » ودیگری بنام « جامعه مانك » درسال ۱۸٦۵ میلادی بفارسی و گجراتی تألیف و چاپ نموده در هندوستان و هم ایران پخش نمود .

جماعت پارسیان بمبئی محض قدردانی از زحمات و خود گذشتگیهای او و فداکاریهائی که درراه خدمت به بهدینان ایران ونجات آنها ازنیستی کشیده بوددر ۷ مه ۱۸٦۵ میلادی یك جلسه بزرگ عمومی را در میدان گوالیاتانك رود بمبئی بسر نشینی‌شت مهربانجی پانده بر گزارنمودند . سخنرانیهای مفصلی دراین‌مجلس بعمل‌آمد واز طرف جماعت مبلغ ۲۰۱۸۵ روپیه نقد ویك شال کشمیری‌باسپاسنامه باو اهدا شد .

مانکجی صاحب در پاسخ آنهمه تلطف و مهربانیها با کمال فروتنی اظهار

داشت که آنچه ازدست او بر آمده است آنرا وظیفه دینی و وجدانی وانسانی وملی خود دانسته ونموده وشایسته اینهمه تحسین وتقدیر همگی نیست .

فرزانه مانکجی دریکی ازمجالس سخنرانی خویش در بمبئی درسال ۱۸۶۳ میلادی درحضور بزرگان پارسی چنین اظهار داشت « سابقاً اکثر از اهالی ایران بی‌تمیز وفتنه‌انگیز وشریر ومغرور بودند . اکنون از نتایج آن اشخاص بمقتضای عاقبت گرگزاده گرگ شود الواط واشرار چند درایران هستند که به پیروی از آباءواجداد خود ساعت بساعت بر شرارت وجرئت خود افزوده درمقام آزارمردمان بی‌آزار برمیآیند وهر نوع ظلم وستم روا داشتن در باره هر کسی مضایقه نمیکنند علی‌الاتصال برخلاف شرع انوررفتار وبمعصیت های کبیره اشتغال مینمایند درصدد خرابی مملکت ورعیت برآمده شرارت ومفتخواری را پیشه خود کرده از هرنوع تعدی وبیحسابی مضایقه ندارند وفتنه‌انگیزی را بجائی رسانیده‌اند که باعث قتل و وعزل وزرای سلطنت واولیای دولت نیز گردیده‌اند در اینصورت تصور بفرمائید بیچاره زرتشتیان ساکن ایران خصوصاً متوقفین شهر یزد و کرمان چه حالت‌دارند هرگاه ده یك اینگونه تعدیات وبیحسابیها وظلم‌وستمی که درباره زرتشتیان ایرانی میشود درباره هرمذهب وملت دیگر میشد الی‌حال تاب مقاومت‌نیاورده ناچار فرار اختیار میکردند یا دست ازدین وآئین آباء و اجداد خود برداشته یا اینکه خودرا هلاك مینمودند دراینصورت زرتشتیانی که فی‌الحال در ایران اقامت دارند الحق جای آن دارد که هر آن هزاران تحسین برایشان نمایند بجهت استحضار حضار همینقدر عرض مینماید که این مسافرحین اقامت درایران سرزمین برای‌سرپرستی زرتشتیان متوقفین یزد و کرمان با مخارج وخسارت بسیار وزحمت ومشقت بیشمار واستدعا وتمنا ازطرف اولیای دولت وامنای شریعت مطهره وبزرگان واعیان یزد وکرمان خاطرجمعی واطمینان حاصل وهمگی را درتحت سرپرستی معاونین‌خود قرار داده بود با وجود آن در این مدت با آن اهتمام هفت نفر از زرتشتیان از دست الواط واشرار بقتل رسیده وچندین نفر ازضرب قمه و خنجر زخمی گردیده

وقریب چهل نفر را درعرض راه برهنه کرده اسباب و اموال آنهارا برده‌اند ازاینها گذشته گاهی درخیال قتل این مسافر وبندمزاده هرمزدیار هم افتاده دایم در صدد فرصت بوده‌اند .

اکنون تصور بفرمائید که با اینهمه اهتمام و صدور احکام موکده از طرف اولیای دولت وامنای شریعت که فی‌الحقیقت دراین‌اوقات هیچ راضی بتعدی بطایفه زرتشتیان نیستند اینطور حرکات از الواط واشرار بظهورمیرسد آیا حال سابق‌این گروه بچه پایه بوده است ؟»

فرزانه مانکجی صاحب نامه ورسالات زیاد دارد که باید همه آنها را جمع نموده ترتیب داد . یك رساله‌ئی در سال ۱۸۸۵ میلادی در تهران نوشته است بنام مقدمه فرازستان که میبایستی با آن کتاب چاپ شود ولی چون طبع آن پس از مرگ او بود ناشرین بواسطه عدم اطلاع مقدمه نامبرده را بر آن نیفزوده‌اند رساله نامبرده بشماره (HPms 112) دربنگاه خاورشناسی خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است وبقطع وزیر یست ودر ۱۴۳ صفحه ومتضمن۶۶فقره بعضی‌ازآن‌ازوقایع تاریخی که بواسطه نفاق بزرتشتیان رویداده صحبت میکند و بقیه نصایح و اندرز است . ونیز کتاب دیگر بنام آئین هوشنگی که شامل چهاررساله خویشباب زردست افشار زنده رود وزوره باستانی است با مقدمه مشروحی وخاتمه ازخودش ، این کتاب در سال ۱۲۶۹ ه بزیور طبع آراسته شده است .

اعیان واشراف وعلما وروحانیون ایران چنانکه صاحب تاریخ کرمان‌شرح داده فرزانه مانکجی را محترم میداشتند . میگویند مانکجی صاحب موقع‌اقامت دریزد همیشه بوقت مقرر سواره میرفته بملاقات پدر میرزا سید حسین‌آقا مجتهد که ازعلمای بزرگ‌یزد بوده است. عالم ومجتهد محترم یزدهمیشه تا دم‌درمانکجی صاحب را استقبال مینموده این رفتارآقا و احترام بمانکجی صاحب بمذاق طلاب وآخوند های فناتیك یزد خوش‌آیند نبوده .

یکروز در غیاب او بآقا در این مورد اعتراض مینمایند که چرا باین گبر

کافر احترام میگذارد آنها فردا او را خواهند کشت .» آقا با زبان شیرین بآنها میفهماند که فرزانه مانکجی غیر اززرتشتیان بیچاره یزداست او ازپارسیان‌دانشمند هند وتبعه دولت انگلیس میباشد نبادا که باو دست بزنند اما طلاب سرسخت‌انکار نموده میگویند فردا دستجمعی اورا بقتل میرسانیم بنابراین آقا میفرماید هرطور میل شماست رفتار نمائید ولی اگرکار برایتان سخت شد دیگربمن رجوع‌ننمائید.

روز دیگر جمعیت طلاب بدودسته قسمت‌شده یکدسته براهی ودیگربراهی نزدیك بمنزل آقا بانتظار ورود مانکجی صاحب میایستند تا او را بقتل رسانند . فرزانه مانکجی مانند همیشه بوقت مقرره برای ملاقات آقا حرکت مینماید در بین راه دسته اولی طلاب را می‌بیند که با نگاههای غضب آلود ایستاده‌اند ، فوراً با لبخند ومحبت بآنها سلام داده وسواره دست درجیب کرده ببهانه دست‌دادن‌بدست هریك ازآنها یك مشت ریال میگذارد ، طلاب غیض خود را فرو برده و هریك از آنها رکاب ودهنه اسب را گرفته دوان دوان با او بطرف منزل آقا روان میشوند چون بدسته دومی میرسند باز مانکجی صاحب همان کار را تکرار میکند و این دسته نیز شامل دسته اولی شده در جلو و دنبال فرزانه مانکجی صاحب بحرکت میآیند . آقا برای استقبال مانکجی صاحب دم در ایستاده باشد می‌بیند که طلاب وآخوند ها درجلو ودنبال او در حرکتند هیچ بروی مبارك خود نمیآورد مانند هر روز مانکجی صاحب را با خود بمنزل برده مشغول صحبت میشوند پس‌ازآنکه مانکجی صاحب خداحافظی کرده میرود آقا از طلاب میپرسند خوب شما که تصمیم بقتل اوداشتید این چه حرکتی بود که امروز نمودید همه طلاب بیکزبان جواب دادند آقا این شخص فرشته است خیرخواه وبخشنده است نباید باوآسیبی وارد آورد .

نخستین اقدام فرزانه مانکجی در دربار شاهنشاهی ایران کوشش در الغای قانون مالیات جزیه بود . برای توفیق در اینکار کارمندان سفارت انگلیس و هم کونت گوبینو که ذکرش گذشت و از کارمندان سفارت فرانسه بود در مواقع

لازمه با او همراهی نموده‌اند . چون در الغای جزیه اهمال میشد باتفاق سفیر انگلیس ناصرالدین شاه را ملاقات وپس از گفتگو های زیاد بالاخره صد تومان‌از سرجمع مالیات جزیه یزد و کرمان که ۹٤٥ تومان بود کسر مینماید ومتعهدمیشود مبلغ مذکور مستقیماً در تهران بپردازد و دیناری از آن در یزد و کرمان مطالبه ننمایند . مالیات در مدت ۲۸ سال تا الغای آن بتوسط انجمن اکابر صاحبان پارسیان مستقیماً در تهران پرداخته میشد و بارز آنزمان هر سال در حدود چهار هزار روپیه میگشت . چون مساعی فرزانه در معافیت‌جزیه بجائی نرسیدسردینشاه پتیت بارون اول . رئیس انجمن اکابر صاحبان پارسی و کلیه امنای آن انجمن در ۲ دسامبر ۱۸۸۰ میلادی عریضه‌ای بناصرالدینشاه ارسال و التماس معافیت جزیه را مینمایند(۱)چون اثری از آن بظهور نمیرسد بوسیلهٔ حکومت هندوستان از میستر ر.ف. تامسن وزیر مختار دولت انگلیس در تهران تقاضا مینمایند تا نفوذ خود را برای الغای مالیات جزیه در دربار ناصرالدینشاه بکاربرد. بعلاوه‌سردینشاه پتیت از وزیر خارجه انگلستان موسوم به ارل‌آو گرانویل‌بوسیله نامه خودمورخه ۲۷ ژوئیه۱۸۸۲ التماس میکند بسفارت خود درتهران توصیه نمایند بوسایل‌ممکنه درمعافیت جزیه جدیت نماید .

بنابراین میستر تامسن باتفاق‌فرزانه‌مانکجی‌چندین بارشاه راملاقات‌وبالاخره باو گوشزد میکند که اگر شاه با الغای مالیات جزیهٔ عموم رعایای خود را اعم از مسلمان ، زرتشتی ، کلیمی ونصرانی با نظر مساوات بنگرد در جهان متمدن نامش به نیکی ودادگری شهرت خواهد یافت ، شاه از استماع این بیان بسعیدخان‌وزیر

---

(۱) درنامه نامبرده متذکر میشوند که صد سال قبل در برابر سی هزارخانوار زرتشتی متوطن ایران فقط دویست وپنجاه تومان مالیات جزیه مقرر شده بود تا آنکه درسال ۱۲۳٤هجری (۱۱۸۸م) میرزا بابای مستوفی مأمور ممیزی مالیات دیوانی یزد میگردد وامر بر او مشتبه گردیده مبلغ مذکوررا به ۱۱۰۷ تومان جمع می‌بندد در حالیکه شماره نفوس زرتشتیان بسیارکاسته وچهارهزار خانوار باقی بودند اما متأسفانه حالا ازآن هم‌کاسته وفقط یکهزار خانوار باقی هستند .

امورخارجه امر نمود فرمان معافیت زرتشتیان را از پرداخت مالیات جزیه صادر نماید. وزیر نامبرده با پشتیبانی ظل‌السلطان ونایب‌السلطنه ومجلس شورای‌دربار که بواسطه مساعی فرزانه مانکجی صاحب با این نظریه موافق بودند در ماه رمضان‌المبارك سنه ۱۲۹۹ هجری فرمان مذکور را مزین با مهر شاهنشاه صادر نمود و زرتشتیان از ستمی که در قرون متمادی روحشان را معذب میداشت آزاد شدند.

بنابراین حکم از نوروز یونت ئیل سال ۱۲۵۲ یزدگردی هشتصد تومان جزیه زرتشتیان یزد و چهل وپنج تومان جزیه زرتشتیان کرمان بخشیده شد. اگرچه این مالیات بنظر امروزی ما جزئی است ولی درعهدی که حقوق یکماهه ده ریال یا ۱۵ ریال بود وعمال دولت آنرا ده بار یا بیشترعلاوه کرده از زرتشتیان بیچاره بینوا که همه بکار مزدوری مشغول بودند وبا سنگدلی وقساوت قلب‌وانواع جبر وستم وحرکات وحشیانه وصول مینمودند بسیار زیاد وطاقت‌فرسا بود. انجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی برای الغای مالیات جزیه مبلغ یکصد وده هزارروپیه خرج نمودند وزرتشتیان یزد نیز بقدر طاقت خود مبلغ جزئی ادا نمودند.

فرزانه مانکجی صاحب برای سپاسگزاری از مراحم شاهانه بزرتشتیان کرمان، شیراز، کاشان وسایر نقاط ایران دستور داد مجلس جشن ودعاگوئی‌بنام جشن ناصری تشکیل و دوام و بقای شاهنشاه را از اهورامزدا مسئلت نمایند. زرتشتیان یزد که ازمهربانیهای ظل‌السلطان وعاملش ابراهیم خلیل‌خان دررفاهیت بودند مجلس جشن‌خوانی بسیار باشکوهی را بهمان نام تشکیل و تصمیم گرفتند طبق فرموده فرزانه مانکجی هرسال مرتباً در روز دیبمهر ایزد وتیر ماه قدیم آنرا برپا سازند وطول عمر ودوام سلطنت شاهنشاه را از اهورامزدا بخواهند.

خود فرزانه مانکجی در روز هرمزد وماه‌امرداد قدیم ۱۲۵۲ یزدگردی برابر ۱۸ دسامبر ۱۸۸۲ و۷ صفر ۱۳۰۰ هجری جشن باشکوهی را در باغ‌حاجی ظهیرالدوله میرزا علیخان قاجار داماد ناصرالدینشاه برپا نمود. بغیر اززرتشتیان

۱۵۰ نفر از سران کشور وکارمندان اروپائی و ترکی سفارتخانه ها و بازرگانان ارمنی نیز جزو مدعوین بودند. دسته موزیك شاهزاده نایب‌السلطنه امیر کبیر رئیس کل قوا درمجلس مترنم بود. کلیه زرتشتیان هم‌آهنگ مجلس جشن را با نماز نام ستایش وآفرین ودعا به شاهنشاه آغاز نمودند.

فرزانه مانکجی‌صاحب سخنرانی مفصلی بپارسی‌خطاب بزرتشتیان‌هندوستان وایران وچین درشرح اوضاع اسفانگیز سابق بهدینان درایران وآسودگیهائی که در این اواخر از مراحم شاهانه نصیب آنها شده بود ایراد و در ضمن چنین گفت «سوای مراحم ملوکانه بمهر ورزی وبنده‌نوازی دستوران دربار همایونی وهمراهی اکابر صاحبان هندوستان اگر بهدینان ایران در تلخکامی بوده باشند چارهٔ آن در دست خودشان است وآن اینست که روش مردم داری ونیك‌رفتاری را شاهراه‌خود نموده درمیان خودشان دوستی و یگانگی و مهربانی با همکیشان خود را از دست نداده دستگیری افتادگان وچاره سازی درماندگان کنند وبا هموطنان خود حسن آمیزش را پیشهٔ خویش ساخته وپاس بزرگی بزرگان نگاهداشته واز رفتار های خودسرانه دوری و دوراندیشی و دوربینی بویژه درستکاری را شیوه خود نمایند و در هر شهری که بوده باشند یکی ازمجریان وکارآگاهان و ریش‌سفیدان خود را انتخاب نموده ودر کارهائیکه درمیان خودشان ورجوعاتیکه با دیوان اعلی اتفاق میافتد باو اظهار کرده، سئوال وجواب ورتق وفتق این‌قبیل امورات را باووا گذار نمایند والا اگر کار چندین بدین راه پیش رود بدلائل آشکار این پراکندگی و نبودن همت بزرگان وپیران این گروه که در نگهداری بی‌برگان سررشته دارند شراره گشته وهمه اینگروه را فراخواهد گرفت.

«و نیز غفلتهائیکه این گروه دارد یکی آنست که پسران و دختران که میباید روزگارکمی پس از رسیدن و خود شناختن همسر گیرند کوتاهی کرده سالیان دراز بی‌همسر وهمبرمیگردند وچون خواهش هریك ازپسر ودخترسرشتی است وچاره جوئی اینکار بجز نگاهداری وپاکدامنی‌خودشان ازدیگرکس‌برنیاید

ناچار فریفتهٔ دیگران شده وترك آئین خودشان میکنند و پندار بزرگ خودشان را که دست آوردن همسر است از پیش میبرند اینست که مایه بدنامی و بی‌آبروئی طایفه و آئین میشوند .

« ونیز وقتیکه یکی از این گروه با یکی از بزرگان بساط دوستی مبسوط داشته ومظهر رأفت ومهربانی آن بزرگ میشود دیگران بجای اینکه از این باره مبتهج ومسرور ومفتخر وسرافراز شوند بالعکس حسد برده و هماره خیال خودرا بدان مصروف ومبذول میدارند که در میانهٔ آنان ضدیتی واقع ورشته دوستی را از همدیگر بگسلانند والبته این قبیل اطوار واخلاق مطبوع صاحبان بینش وانسانیت نگردیده .لازم است که دراین حالات مشعوف وممنون بشوند وترتیب اسباب دوستی را باولین وسیله تدارك و مهیا دارند و نیز کسانیکه از اینگروه پنجشاهی بدست آورده وتوانگر میشوند برای نگاهداری جان ونیروی بزرگواری خود با هریك از هرزه‌کاران دست یکی شده وناتوانهای این گروه راکه دشمن و یا اینکه پندار بزرگی بآنها دارند آزار میدهند .

« ونیز وقتیکه اتفاق افتاد ولازم است که هریك از افراد درآنجا جمع شده ودر پیشرفت کاری که بجهت آن فراهم آمده‌اند اتفاق کرده و آنکار را پیش ببرند بالعکس هریك مخالف مقصود رفتار کرده وآنکاررا مهمل ومتروك میگذارند ودر صدد اتمام وانصرام آن برنیامده واگر اندك مصرف وخرجی نموده شود مسامحه واهمال مینمایند وحال آنکه اگرملت وجمعیتی در یك مرکز اتحاد کرده و راه همراهی و یگانگی پیش گیرند البته آنکار هر قدر ممتنع‌الحصول باشد از پیش خواهد رفت‌وازآن مخمصه واشکال‌خلاصی‌خواهد یافت چنانکه گفته‌اند بابرادران مردن بهتر و گواراتر است که تنها بحجلهٔ عروس رفتن .

« این نیکخواه میخواستم که چندکس از خردسالان اینگروه را برای دست آوردن دانش ودانائی به بمبئی روانه دارم ولی خودشان نگذاشتند . دستور

بزرگشان گفت(۱) که هر کس پسر خود را بدست آوردن دانش و بینش بگمارد فرزند جوانش میمیرد .

چون خود دستور یك فرزند داشت ونمیخواست که اینکار کرده شودازاینرو دیگران نیز فرزندان خود را ازفرستادن به بمبئی مانع آمدند . پس از آن چند سر ازخردسالان را فراهم‌آورده و بآموزگاری سپرده بودم آنها در اندك روزگار خواندن ونوشتن را آموخته ودرآزمودن بخوبی برآمدند . یکی از ریش‌سفیدان درانجمن یکی ازآنها را دیده وباین بنده تند شده وگفت که سرکار صاحب اینها رعیت زاده‌اند دانائی بدست‌آورده و بر ما ها برتری خواهند جست شما در اینکار کوشش ننمائید .

پس ازآن خود آن مرد ودیگران بچگان و فرزندان هر کس راکه درس میخواندند بید راه نمودن سر کردند وگفتند که از دانش و بینش چیزی بدست نخواهد آمد بروید پیله وری و برزگری پیشه خود سازید که نانی بدست توانید آورد .

« بنا براین بفروتنی بسیار بهمه موبدان و دستوران و بهدینان سوداگر و پیله‌ور وبرزگر وغیره را آشکار نگاشته میشود که تا دل خودشان را از غل وغش پاك نسازند ودرکار های نیکو کوشش ننمایند و دستگیری بینوایان نکنند هرگز روز نیکبختی خود وفرزندان خود را نخواهند دید . چون خدای توانا در اوستا فرموده که هر کس درویش پرستی وزیردست نوازی کند او دوست داشتهٔ من است وشت اسفنتمان زرتشت فرموده که‌بهدین آنست که هر روز وهنگام ازخوراك خود بریده بیمایگان را بدهد او دیندار است و گفته بزرگان است که هنگام رفتن در تاریکی دست پیش نگاهدارید که از دیوار دنیوی آزار نشوید گویا همین است که جهان مانند تاریکی است و کسی نمیداند که بکجا خواهد رفت . بنابر این اگر

---

(۱) دستور بزرگ آن زمان بموجب نامه پنچایت که قبلا ذکر شد دستور نامدار ابن دستور کیخسرو نام داشت که سرنشین پنچایت بود.

دست دادودهش را پیش دهند از رنجشهای دیوار دنیوی و آزار های آسمانی در آسایش خواهند ماند.

اگر این گفته نکو را جزاین بینند وباور ننمایند و چنانکه اعتقاد بعضی بر آنست که چراغ تاریکی رشوت وتعارف دادن وکار ازپیش بردن است البته این عقیده خلاف است وآشکاراست که درآتش پندارناروائی خودشان خواهندسوخت.»

فرزانه مانکجی صاحب برای تعلیم وتربیت جماعت زرتشتی که همه عامی وبیسواد وجاهل بودند درسال ۱۲۳۵ یزدگردی چند نفر کودکان را از کرمان و یزد با خود بتهران برد ودر آنجا دهشنی دبستان شبانروزی زرتشتیان را بنیادنهاد وآموزگارانی چند بگماشت وبتعلیم وتربیت آنها پرداخت ومرتباً مبلغی بعنوان کارمزد کودکان برای والدین آنها ازطرف خود میفرستاد تا ببهانهٔ بینوائی و لزوم کار کردن ومزد آوردن کودکان را برای معیشت ، مانع تعلیمآنها نشوند. فرزانه بهرام رستم نرسیآبادی ، استاد جوانمرد شیر مرد ، دینیار بهرام ، فریدون استاد خسرو مرزبان اهرستانی ، کیخسرو خالوامان ، اردشیر خداداد اردشیر اهرستانی، شهریار بهمرد اردشیر نرسیآبادی ، اردشیر تیرانداز زینآبادی ، اسفندیار خسرو اهرستانی ، بمان بهمن خرمشاهی ، گشتاسب خداداد کیخسرو ، میرزا اسفندیار رستم الهآبادی(۱) جمشید بهرام مزرعه کلانتری ، میرزا افلاطون اسکندر کرمانی کیخسرو رستم کرمانی ، دینیار رستم خدابنده کرمانی ، موبد رستم جهانبخش کرمانی ومهربان کیخسرو رستم کرمانی از زمره شاگردان دبستان میباشند بعد ازچندی ملا اردشیر مرزبان را بخرج خود و مبلغی پول نقد به یزد فرستاد تا کودکان دیگر با خود بتهران بیاورد و کارمزد ششماهه آنها را قبلا بوالدینشان بپردازد تا بحرکت آنها رضایت بدهند . آن شخص پس از ورود به یزد چند نفر

---

(۱) ازگزارش سال ۱۲۵۶ی برمیآید که او پس از وفات فرزانه بهرام رستم سردبیر دبستان ومعاون فرزانه مانکجی بوده . گزارش درانجمن اکابر صاحبانپارسی دربمبئی محفوظ است .

ازکودکان را حاضرساخت ولی بد اصلی حسود اخلال کرده والدین بچه ها را از فرستادن فرزندان خود بتهران متوحش ساخت وآنها هم نفرستادند. باوجودیکه فرزانه مانکجی کارمزد هر یك ازکودکان را پیشکی میپرداخت تا والدین آنها بگذارند درس بخوانند بازهم بواسطه تبلیغات سوء دیگران که در سخنرانی خود در بالا متذکر شده دهاتیان وبینوایان حاضر نشدند فرزندان خود را برای تعلیم دانش بتهران روانه سازند. نتیجه این شد که اکابرصاحبان پارسیان دبستان‌تهران را تعطیل نمودند. ولی بازفرزانه مانکجی آنرا بخرج خود براه انداخت.

داستان مساعی فرزانه مانکجی دراعتلای موقعیت زرتشتیان و ایجاد موانع واشکال بوسیله حسودانی که برای آنها زحمت میکشید بسیار خونین است.

مانکجی صاحب چون حال را بدین‌منوال دید درتاسیس دبستانها در یزد و کرمان اقدام نمود واستاد جوانمرد شیرمرد را به یزد و میرزا افلاطون اسکندر را بکرمان فرستاد تا درتعلیم وتدریس کودکان بکوشند.

فرزانه مانکجی دررفع مظالم وتعدیات نسبت بزرتشتیان کوششهای فراوان نمود وهرچند بواسطهٔ نیکیهای خویش طرف توجه علمای اسلام ورجال دولت و شاهزادگان سلطنتی بود از دست اوباش وحسودان نیز بسیار رنج میدید و چندین دفعه درصدد قتل‌او وپسرش هرمز برآمدندوچند نفر از زرتشتیانی که‌نمك‌پرورده او بودند نیز با اوباش همکاری مینمودند.

فرزانه مانکجی درایران ببازرگانی وکار واردات وصادرات مشغول بود واز سرمایهٔ خود برای زرتشتیان خیرات و مبرات زیادی مینمود. در هفتم اکتوبر ۱۸۶۰ میلادی (۱۲۳۰ ی) وصیت‌نامه‌ای‌درتهران نوشت وبرای‌تأسیس یك‌پرورشگاه درصورتیکه جماعت اقدام بنمایند، منزل شخصی خود را اهدا نمود. ولی فکر اوبواسطه نفاق وعدم همکاری جماعت بمرحله عمل نرسید. باشراف و علما که نسبت بزرتشتیان حسن نظرداشتند کمکهای مادی میکرد ومرتباً مبالغی هنگفت بعناوین مختلفه هدیه میفرستاد و این بود علتی که آنها در انجام تقاضا های او

خودداری نمینمودند .

در آن دوره که زرتشتیان محرومیت های سختی داشتند مسلمانان با نظر حقارت بآنها مینگریستند بواسطه مساعی ونفوذ فرزانه مانکجی صاحب چند نفر از زرتشتیان که بواسطه علل مختلفه شرحش درسخنرانیها و نوشته های اوآمده(و بعضی را درمجله هوخت منتشر کرده‌ایم) مسلمان شده بودند باز آنها را با اخذ حکم از مجتهد وقت بدین زرتشتی درآورده و با خرج خود بهندوستان روانه میکرد .

همه اذعان داریم که هستی چند هزار نفر زرتشتی درایران مرهون فعالیت و فداکاریهای فرزانه مانکجی است ولی بعضی پدران ما در عوض آنهمه نیکیها با او بدرفتاری کردند . درنامه های پی‌درپی بامضای سران جماعت وبعنوان انجمن اکابر صاحبان پارسی از او بد گوئی نمودند. در روزنامهای بمبئی بامضای مستعار بنده خدا خدمات اورابعکس جلوه دادند اما اکابر صاحبان با علم بحقیقت‌اوضاع بنامه های آنها وزبان درازی در روزنامه ها وقعی ننهادند .

درعوض دبستان خیریه‌ئی که بخرج خود وبنا به پیشنهاد او تاسیس نموده بودند بستند . لیکن مانکجی صاحب در برابر آنهمه بدیها چون تصمیم و اقدام اکابر صاحبان را بخسارت جماعت‌دید بازبخرج خود همان دبستانهارا براه‌انداخت ونگذاشت تعطیل شود . عقاید ونظریات آن فرزانه وشمه‌ئی ازکار های نیك او را فرزانه بهرام رستم درنامه خود به پنجایت یزد ذکر نموده است وما آنرا در این کتاب آورده‌ایم.

فرزانه مانکجی در حدود ٤٥ هزار تومان آنزمان از حاجی میرزایحیی و میرزاحسن لله باشی که مردمان متنفذی بودند طلب داشت . منشی زرتشتی او رستم‌جی بهمکاری دیگر یاران زرتشتی بنوید پنجهزار تومان اسناد بدهی را از صندوق ولینعمت خویش هنگام کسالتش دزدیده بآنها مسترد داشت و با همکاری پشوتن نامی از دانش‌آموزان ۱٤ ساله قبض بدهی بنام آنها بمبلغ ٥٢ هزار تومان

بامضای گجراتی مانکجی صاحب جعل نمود و برای پوشانیدن گناه بهمدستی بدهکاران در مسموم کردن آن فرزانه نیك نهاد کوشش نمود ولی بواسطه احضار فوری دکتر بخیر گذشت وبعد برای قتل او توطئه چیدند اما چاقو کش مسلمان چون در نیمه شب برای اجرای نیت زشت خویش از درب منزل که عمداً باز گذاشته بودند داخل میشود ازصدای سرفهٔ دانش‌آموزان و بیداری آنها متوحش شده فراری میشود .

این رشته سر دراز دارد واز حوصله کتاب خارج و خود فرزانه آن داستان ودعاوی در محاکم‌را در رساله‌ای بنام«اظهار احقاق‌الحق» وفعالیت سفارت‌انگلیس ومحضران‌وقت ودربار همایون شاهنشاهی در آن مورد کاملا شرح داده است . یك بخش این رساله چاپ شده بنشانی (H.P. 156) دربنگاه خاورشناسی خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است.

سر گذشت فرزانه مانکجی وخدمات وفعالیتهای‌او کتابی جدا گانه لازم‌دارد وچون ذکر حقایق تاریخی مستلزم ذکر اسامی خائنین میباشد و بمذاق اخلاف آنها خوش‌آیند نیست ونویسنده را بتحقیر بزرگان متهم میسازند غافل از اینکه خائنین نمیتوانند بزرگان باشند ، گمان نمیرود درتدوین آن اهتمام بعمل‌آید . سر گذشت وفعالیت فرزانه مانکجی را بایستی از روی نامه هائی که خودش بهند وپارسیان نوشته ورونوشت آن درچندین جلد کتاب قطور ضبط شده جمع نمود و وآنهم مستلزم وقت وحوصله وسرمایه زیادیست .

فرزانه مانکجی صاحب در روز وهمن وماه مهر ۱۲۵۹ یزدگردی برابر ۱۵ فوریه ۱۸۹۰م درتهران دارفانی را وداع و رهسپار گروثمان گردید. او را دولت و ثروت زیادی بود ولی بیشتر آن در زمان حیات خودش در سال ۱۸۷۳ میلادی (۱۲۴۳ی) بواسطه بی‌اعتنائی وغفلت برادرزاده‌اش پالنجی سوخت افتاد و از بین رفت . عیال مانکجی را نام هیرابائی بود که دربمبئی در گذشت واو را دو فرزند بود یك پسربنام هرمزجی ودیگر دختر بنام دوسی‌بائی .هرمزجی مانند پدرعشق

خدمت بجماعت را برسر داشت تذکره او جداگانه آمده است . فرزانه مانکجی بعد از وفات عیال خویش دوباره درایران با بانو فرنگیس دخت‌هرمزدیار خسرو بندار کرمانی ازدواج کرد واو هم در سال ۱۸۸۹م هفت ماه قبل از شوهر جهان را بدرود گفت و فرزندی از خود بیادگار نگذاشت . هرمز پسر فرزانه مانکجی را دو دختر بود بنام‌هیرابائی وشیرین‌بائی اینک خاندان خراس وداور در بمبئی ازنسل فرزانه مانکجی میباشند .



فرزانه مانکجی هاتریا وبانوفرنگیس هرمزدیار خسروبندار

فرزانه دستور ماونداد

فرزانه دستور ماونداد پور دستور بهرام‌پور موبد اردشیر پور دستورماونداد پور موبد رستم از دستوران دانشمند ترکاباد یزد بود مانند پدر و جد بزرگش ماونداد دستوران دستور ایران زمین بود . کلیه پرسشهای پارسیان هند از طرف این خانواده پاسخ‌داده میشد . پاسخهائی نیز که از کرمانزمین‌به پرسشهای‌پارسیان هند داده‌شده است با توافق نظر آنها بوده . دستور ماونداد در اوستا وپهلوی‌استاد بود وشعر نیز میگفت این چند بیت در جزو یك نامه از او بیادگارمانده است .

همه یادشان پاك دادار باد	سر دشمنانشان ابر دار باد
همیشه بزنند و بوستا بوند	بداد زراتشت بر نگذرند
همیشه اوستا بروز و شبان	بخوانند و باشند زان‌شادمان

فرزانه ملا مرزبان

ملامرزبان پورظهراب‌پور گشتاسب پوربهمن‌ازفرزانگان زرتشتی کرمانزمین درنجوم وستاره شناسی مهارت داشت تقویم استخراج میکرد . درطلسم و نیرنگ دست داشت . مرجع کارهای حکومتی وبزرگان شهر و بیشگوئیهای او بحقیقت

مقرون بود . عبدالحمید میرزا ناصرالدوله او را طرف توجه مخصوص خویش قرارداد ونوازشهای گوناگون درحقش مبذول میداشت .

ملامرزبان ازطرف انجمن کرمان که بهدایت فرزانه مانکجی تأسیس گشت آموزگار مدرسهٔ شد که بنیاد نهاده او بود وهم عضو انجمن و پدرش ملا ظهراب کدخدای جماعت بود .

موبد مرزبان

موبد مرزبان پور موبد رستم مرزبان اهل راور از بخشهای کرمان زمین میباشد . شاعریست شیرین سخن و دیندوست وصاحب دیوان قطوریست که بچاپ نرسیده ودر کتابخانه مهرجی‌رانا در نوساری محفوظ است . داستان زیادی را بنظم درآورده است ازآنجمله است وصف خرد ـ داستان شاعر وتاراج بلوچ ـ عدالت‌نامه نوشیروان .

شاعر پس از کشتار وتاراج عام راور دایم پریشان روزگار و دربدر بود . هنگام ورود به یزد مورد تلطف و مهربانی رستم پور گشتاسب واقع و کتاب وصف خود را بنام برادر میزبان محترم خود فولاد گشتاسب نوشت و آن عبارتست از پرسش و پاسخ دانا و خرد که ترجمه ایست از کتاب پهلوی و در حدود ۱۳۰۰ بیت است .

نخستین پرسش دانا وپاسخ خرد را بدینگونه بنظم آورده است .(۱)

در این هول منزلگه سیجمند	چگونه بوم تا شوم ارجمند
بگیتی چگونه گزینم مدار	که تن شاد باشم روان رستگار
خرد داد او را بدینسان جواب	که ازراستی هیچ سان سرمتاب
دگر آنکه‌هرکوترا کهتراست	گرش که‌نداری‌بسی‌درخوراست

(۱)رجوع شود بنسخه خطی بشماره F62 در کتابخانه مهرجی رانانوساری، هند

دگر زانکه همتاست در انجمن مراو را تو مه دار بر خویشتن

کسی کت بود مهتر ازروزگار

پرستش چنان کن که برشهریار

داستان شاعر وتاراج بلوچ که درشرح پریشانی خود وغارت شدن‌مایملکش وراور زمین بتوسط بلوچها و جنگ و کشتار آن هنگام صحبت میدارد در حدود ۳۸۰ بیت وبوضع دلخراشی سروده شده است .

عدالت نامه نوشیروان درحدود ۱۳۰۰ بیت است واینطور شروع میشود :

بنام خداوند بود و وجود که ازهستی‌اوست هرهست‌وبود

ثری تا ثریا همه زان اوست دو گیتی‌یکی‌عکس‌فرمان‌اوست

بنامش کنم ابتـدای سخن کزو پای دارد بنای سخن

بسایم گهرها که ناسفته ماند

بگویم‌سخنها که نا گفته‌ماند

فرزانه مرزبان ظهراب

فرزانه مرزبان پور ظهراب رادمرددیندوست، فعال، خیرخواه، نیك‌اندیش، دلیر و با همت زرتشتی از اهالی قریه کسنویه حومه شهر یزد و در عهد خویش بزرگ جماعت و کلانتر زرتشتیان بود . خانه مسکونی آنها در کسنویه برخلاف مساکن‌زرتشتیان که میبایستی حقیر وپست‌تر از منازل مسلمانان باشد ، دوطبقه‌ای است واز منازل اطراف حتی منازل مسلمانان حوالی بلندتر و با شکوه‌تر ودارای بالاخانه وسه سرطویله وغیره میباشد واز جلال و ابهت و بزرگی ورشادت صاحب آن داستانها میسراید . قریه مبارکه نزدیك تفت مستحدثه اوست .

فرزانه مرزبان در اوان جوانی در حدود ۲۵ سالگی گویا در سال ۱۱۶۳ یزدگردی چندین سال بعد از موقعیکه کیخسرو ایزدیار با گلستان بانو دختر ۹ ساله خویش ازایران فرارنمود.(۱) رهسپار بمبئی گردید ودرخانه اردشیردادی‌شیت ازخاندان ثروتمند پارسی که نسبت‌بجماعت زرتشتی‌ایران علاقه وافرنشان‌میدادند بخانه شاگردی وپیشخدمتی مشغول گشت .

فرزانه مرزبان جوانی بود زحمتکش و صاحب احساسات بلند و عالی ، رنجبری درمنازل خاندان پارسی با طبع بلند او و فکر خدمت بهمگروه سازش

(۱) برای اطلاعات بیشتر دراین مورد رجوع شود بمجله هوخت سال سوم شماره ۱ ص ۱۱ بمقاله نگارنده .

نداشت . کلیه حقوق اینگونه رنجبران بسیار کم و بیش از ماهی یك یا دو روپیه نبود . زرتشتیان ایرانی که ازآن زمان ببعد به بمبئی مسافرت مینمودند بجز دو نفر همه درخانهای پارسی استخدام میشدند و پس ازآن بتدریج بکسب و کار روی میآوردند .

فرزانه اردشیر دادی‌شیت وپدر او سر دسته پارسیانی هستند که پیرو تقویم زرتشتیان ایران یعنی تقویم قدیمی میباشند و در بمبئی آدریان و آتش ورهرام قدیمی راکه بنام آنها معروفست بنا نهاده‌اند و موبدان ایرانی راکه بهند رهسپار میشدند در آدریان خویش منزل ومأوا میدادند . خاندان دادی‌شیت بسیار بزرگ وتوانگر وبرای اموات خود دربمبئی دخمه جداگانه ساختند . اینك‌دخمه‌نامبرده متروك ومردگان آنها دردخمه عمومی سپرده میشود .

فرزانه مرزبان درچنین خانواده توانگر بکار مشغول بود شوکت و جلال آنها را با بیچارگی‌وبردگی زرتشتیان درایران که به پرتگاه زوال ونیستی‌نزدیك ومحکوم بمرگ بودند مقایسه میکرد . اندوه و ملال روزافزون سینه تنگ او را فشار میداد . زیرا هرسال شماره بسیاری از خانواده های زرتشتی ، پراکنده در دهات دور دست یزد و محصور بین مسلمانان بوسایل گوناگون ، مانند ربودن دختران وپسران حتی زنان آنها را وباجبار مسلمان کردن ، غصب اراضی ودارائی منقول وغیرمنقول بوسیله جدیدالاسلامها بحکم شرع وعرف از والدین وخویشان ویا فشار وستم نامحدود هنگام وصول مالیات جزیه وغیره مجبور بترك دین‌نیاکان خود میگشتند .

اینگونه افکار اورا اذیت میکرد . فکر نابودی زرتشتیان در میهن خود وخشور برایش غیر قابل تحمل بود ، محزون و مغموم بکنجی می‌نشست و خیال خورد وخواب ازسرش میپرید. گاه وبیگاه اینحال برای اودست میداد.دادی‌شیت گمان میکرد دوری ازوطن وخویشان باعث نگرانی اوست . روزی بتسلی‌خاطرش میکوشد . اما فرزانه مرزبان در پاسخ دلجوئیهای او با دیدگان اشك آلود اظهار

میدارد در قبال اینهمه لطف ومهربانی که از اربابان محترم می‌بیند غربت برای او معنی ندارد ودوری ازمیهن و خویشان برایش نگرانی نیست . اما حزن و اندوه او برای دین است ، برای جماعت است برای گروه زرتشتیانی است که در ایران به پرتگاه نیستی رسیده‌اند وهرسال ازشمارهٔ آنان میکاهد و نزدیك است روزی که نام آنها از صفحهٔ وطن محو گردد .

فرزانه اردشیر دادی از شنیدن داستان فرزانه مرزبان و علت اندوه و ماتم اوحالش دگرگون گردید وخود نیز ماتمزده ودر دریای حزن غوطه‌ور شد وچون فرزانه مرزبان ازآینده بهدینان نگران و گریان گردید وپرسید راه نجات چیست وآیا روزنهٔ امیدی بنظرش میرسد ؟ فرزانه مرزبان پس ازتفکر زیاد جواب‌میدهد بنظر او یك راه‌هست وآن احداث یك قریه نوومنزل دادن‌خانواده های‌زرتشتیانی که دردهات دورافتاده بین مسلمانان محصور اند در آنجا تا بوسیله اراضی و آب قریه جدید الاحداث امرار معیشت نمایند و بدینوسیله از خطر جد دینان ایمن گردند . این‌رأی را فرزانه اردشیر بپسندید وهزینه اقدام بطرح را بپرسیدجواب شنید درحدود پنجهزار روپیه بلکه بسی بیشتر .

فرزانه اردشیر مانند فرزانه مرزبان درد دین داشت وعلاقه و محبت فراوان نسبت بزرتشتیان ایران ، دلش باوضاع و احوال پریشان آنان بسوخت و برای نجات آنها وحفظ دین صرف پنجهزار روپیه بلکه بیشتربرایش قابل توجه نبود. بفرزانه مرزبان گفت « حال که چنین است بایستی برای نجات بهدینان ازچنگال جد دینان فوری اقدام نمود وهرچه زودتر خود را برای مراجعت بوطن واحداث قریه نوحاضر سازکلیه مخارج آن هرچه باشد ولو هر قدر از پنجهزار روپیه هم تجاوز نماید میپردازم .»

فرزانه مرزبان ازشنیدن تصمیم ارباب خود شادمان گشت وبا دلی پر ازامید رخت سفر بربست وبسوی میهن مراجعت نمود . هنگام ورود به یزد برای ایجاد قریه جدید در تك وپو افتاد . بیابانها و کوهستانها را بگردید تا محلی نیکو و

مناسب انتخاب و در حفر قنات آب اقدام نماید عقلش بجائی نرسید . حیران و سر گردان بود تا آنکه روزی پس از تك و پوی زیاد خسته و کوفته ، مأیوس و دلواپس در بیابان زیر درختی بخوابید سروش عالم غیب باومژده داد و محل حفر قنات و آفتابی شدنش واراضی‌قریه‌را درعالم رؤیاباوبنمود شادمان ازخواب‌برجست ومحلی را که در رؤیا دیده بود بیافت ومادر چاه را بکند . آب فراوان نویدقنات پرمیاه وآبادانی بزرگ را باومیداد .

درآن زمان حاجی علینقی خان پسر بزرگ محمد تقیخان بافقی معروف بخان بزرگ پس ازفوت پدر درسال ۱۲۱۳هجری (۱۱۶۸ی) که بعنوان گرو گان درپایتخت بود ازطرف فتحعلیشاه بفرمانداری یزد منصوب گردید وتا هنگام‌مرگ سال ۱۲۱۹ هجری در یزد حکمرانی مینمود . پس از مرگ او برادرش حاجی عبدالرحیم‌خان که او نیز در پایتخت بسر میبرد بفرمانداری یزد منصوب گشت ولی فتحعلیشاه با اونظر موافق نداشت وامر کرد برادر کهترش زین‌العابدین خان بنیابت او در یزد فرماندارباشد . زین‌العابدین خان بقول صاحب تاریخ‌یزد گردی عصبی مزاج بوده ودر خشم بمنتها درجه شدت و جانرا عاقبت بر سر این خصلت نهاد مینویسند که دربحبوحه زمامداری خود برمتصدی خشم کرده کم کم خشمش شدید شده و بچوبکاری پرداخته و بالاخره عصبانیت او بجائی کشیده که در وسط چوبکاری سکته کرده[1]. دوره‌فرمانداری زین‌العابدین خان چندان طولی نکشید وزین‌آباد حومه تفت مستحدثه اوست . پس از فوت او حاجی عبدالرحیم خان از فتحعلیشاه رخصت یافته به یزد آمده بفرمانداری مشغول گشت . دوره فرمانداری حاجی عبدالرحیم‌خان وبرادرش زین‌العابدین کلا هفت‌سال بوده‌است .(۱۱۷۵-۸۲ یزد گردی).

فرزانه مرزبان در زمان فرمانداری حاجی علینقی خان وحاجی‌عبدالرحیم خان باحداث قریه جدید برای زرتشتیان آواره مشغول فعالیت بوده و در زمان

---

(۱) بتاریخ یزد تألیف آیتی ص ۳۷۹ مراجعه شود .

زمامداری زین‌العابدین خان بنیابت برادر در یزدآب قریه بر اراضی فعلی مبارکه آفتابی میشود .

فرزانه مرزبان ساکنین قریه جدیدالاحداث را از زرتشتیانی برمیگزیند که بین مسلمانان محصور ودردهات کوهستان ونقاط دوردست مانندسنجید، خراشه، دهبالا ، دشتك وغیره میزیسته‌اند .

زین‌العابدین‌خان پائین قریه چم وبالای زین‌آباد فعلی قنات محقری‌داشته بنام زین‌آباد که‌آبادی‌آن بیش ازیك جریب زمین نبوده واینك خشك شده است . هنگام آفتابی شدن قنات فرزانه مرزبان با آنهمه آب زیاد و ریختن طرح قریه بسیار بزرگ زین‌العابدین خان خواهش خود را برای دیدن آب و قریه بفرزانه مرزبان تذکر و بآنجا میرود .

درآن عهد بزرگان مقتدر اگر بجائی بتماشاو گردش میرفتند وبر بیچاره‌ئی وارد میشدند وکالائی ازمال آن‌شخص‌را می‌پسندیدند وتعریف میکردند ومبارکباد میگفتند طرف بایستی درجواب‌بگوید پیشکش‌است وآنرا تقدیم نماید .بنابراین زین‌العابدین خان چون بدیدن قریه جدیدالاحداث فرزانه مرزبان میرود وباتفاق او در اراضی مستحدثه میگردد متصل وپی‌درپی میگوید مبارك است ، مبارك است مبارك است تا آنکه بالاخره فرزانه مرزبان مجبورمیشود بگوید نصف‌آب‌پیشکش است . زین‌العابدین خان فوراً جلو نصف‌آب قنات را گرفته میبرد بقریه‌زین‌آباد جدیدالاحداث خود وآنجا را مشروب میسازد وقریه فرزانه مرزبان هم بنام مبارك است (مبارکه) مشهور میگردد .

هرچند فرزانه مرزبان اززین‌العابدین خان‌خواهش مینماید آب را درهمان قریه مبارکه مشروب سازد اثری نبخشید و نصف آبی راکه او با سرمایه خیریه فرزانه اردشیر دادی‌شیت برای‌زرتشتیان‌بیچاره آفتابی کرده بود بواسطه ظلم‌فرماندار از دست داد وزرتشتیان ازاستفاده تمام آب محروم ماندند .

قریه مبارکه بین‌سنوات۸۲ـ۱۱۷۵ یزدگردی هنگام‌فرمانداری‌زین‌العابدین

خان و برادرش حاجی عبدالرحیم خان احداث گردید .

فرزانه اردشیر دادی‌شیت که با همت و سرمایه او قریه مبارکه ایجاد گشت درسال ۱۱۲۵ یزدگردی دربمبئی متولد ودر ۵۵ سالگی سال ۱۱۷۹ی درهمان‌شهر رهسپار مینو و گروثمان گردید .

فرزانه مرزبان تا سال۱۲۲۲ یزدگردی درحیات بوده . ثبوت قول ماحواله آدریان است مورخه ۱۸ محرم ۱۲۶۹ هجری که مدعیان بمبلغ بیست تومان بکدخدا مرزبان صلح مینمایند .

سند نام‌برده درصندوق پنچایت در آتش ورهرام یزد محفوظ بوده است که تولیت آن با دستور نامدار پور دستور کیخسرو بود.(۱) در مهر مبارکه و کسنویه و نرسی آباد از همت فرزانه مرزبان ساخته شده است . فرزانه مرزبان بواسطه داد ودهش ومخارج بیشمار هنگام تصدی کرسی کلانتری زرتشتیان دراواخر عمر خویش بینوا ومقروض میگردد . حواله آدریان مذکور در بالا راجع بطلبی است که یکنفرمسلمان از اوداشته کسیکه برای وصول آن جلو در مهر مبارکه وخانه وصل بآن متعلق بفرزانه را میگیرد وچون دراطاق خانه لوح مرمر وقفنامه را که بر دیوارنصب باشد می‌بیند نوشته‌های آن رامیتراشد . بمجرد رسیدن‌خبر بکسنویه فرزانه مرزبان خود را بآنجا میرساند و بدهی خود را به بیست تومان صلح مینماید . فرزانه هرمزدیار خدا بخش‌نبیرهٔ فرزانه مرزبان‌ظهراب میباشد و او در جوانی و هنگام پیری جد خویش بکرسی کلانتری زرتشتیان منصوب میگردد . زرتشتیان مبارکه بانی قریهٔ خود را ازیاد نبرده‌اند وتاکنون درآنجا گهنباری‌بنام اردشیر دادی ومرزبان ظهراب خوانده وروان آن دونفر خیرخواه را شادمینمایند حتی فرزانه بهرام نوشیروان صادکسنویه‌ای که در سال ۱۲۷۵ یزدگردی دبستان و مسافر خانه‌ای درقریهٔ مبارکه بنا نمود روی لوح آن نوشته « مسافرینی که آمدورفت میکنند بهشتی روان مرزبان ظهراب را یاد وشاد نمایند .»

---

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بنشانی (H.P. (ms) 213) محفوظ در بنگاه خاورشناسی خورشیدجی کاما ، بمبئی



فرزانه اردشیر دادی شیت

فرزانه میرزا مهربان

فرزانه میرزا مهربان پوربهرام پور رئیس از زرتشتیان دانشمند ایران واهل قریه نرسی‌آباد حومه یزد است . هنگام‌خردی باتفاق پدرومادر وبرادر مهترفرزانه استاد ماستر خدابخش بهندوستان رهسپار و در آن دیار بتحصیل دانش پرداخت . سالنامه فرهنگ یزد بسال ۲۹ـ۱۳۲۸ شمسی در باره اومینویسد « مرحوم میرزا مهربان رئیس پارسی درسال ۱۲۴۷ هجری شمسی (۱۲۳۷ی) در نرسی‌آباد حومه یزد متولد شده وقبل از رسیدن بسن بلوغ بافامیل خودبهندوستان مسافرت کرده ودر آنجا مشغول تحصیل میگردد .

پس از اتمام تحصیلات بنا به پیشنهاد انجمن اکابر صاحبان پارسیان بابرادر خود مرحوم خدابخش ماستر که یکی از معاریف آنزمان و شخصیت دانشمند و برجسته‌ئی بوده است برای اداره وتدریس مدرسه کیخسروی به یزدآمد ومدت۲۱ سال درآن مؤسسه فرهنگی بشغل تعلیم وتربیت میپردازد وبعداً بسمت‌آموزگاری وچندی بعنوان مدیریت در دبستان خسروی‌مشغول میشود . مرحوم میرزامهربان علاوه برتحصیلات فارسی زبان انگلیسی ، عربی، گجراتی وزندرا بخوبی‌میدانست وتا آخرین لحظات زندگی از شغل شریف آموزگاری دست نکشید و بالاخره در دیماه ۱۳۲۱ بسن هفتاد ویك وپس از ۵۱ سال خدمت متوالی‌فرهنگی و ۳۰ سال خدمت در دبستان خسروی جهان را بدرود گفت .

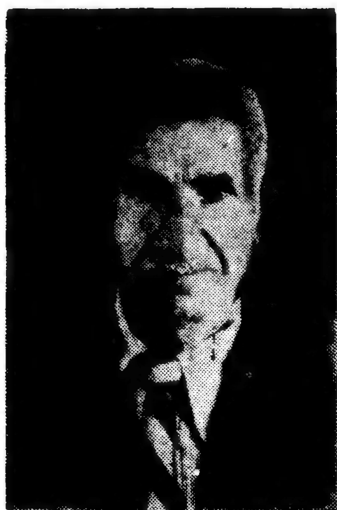


فرزانه میرزا مهربان

فرزانه مهربان راستی

فرزانه مهربان پور بهرام راستی معروف باستاد مهربان از دانشمندان زرتشتی یزد است ودرقریه مریاباد حومه یزد میزیست . درسال ۱۲۴۸ یزدگردی درمریاباد قدم بعرصه وجود نهاد ودر مدرسه کیخسروی نزد استاد جوانمرد معروف تربیت یافته روانشاد مانکجی صاحب که یکی از استادان دانشمند زمان خودبودتحصیلات خود را بآخر رسانید و در زبان و ادبیات و دستور زبان پارسی استاد بود . پس از اتمام تحصیلات چندی در دبستان راحت آباد تفت وبعد درمدرسه کیخسروی بتعلیم وتربیت مشغول میشود چون دبستان خسروی در یزد بپا گشت استاد مهربان بنا ـ بخواهش ارباب خسرو شاهجهان موسس دبستان خسروی وموافقت استادجوانمرد ازمدرسه کیخسروی بدبستان خسروی منتقل میگردد ودر حدود ۲۵ سال با کمال صداقت ودلسوزی مشغول تدریس میشود .

فرزانه استاد مهربان در اواخر عمر از آموزگاری کناره گیری نمود و در اسفند ماه ۱۳۰۸ یزدگردی در تهران بجهان مینو شتافت . بقول صاحب سالنامه فرهنگ یزد (۲۹ــ۱۳۲۸) استاد مهربان یکی ازمعلمین بسیار خوش سابقه وقدیم دبستان خسروی و در راستی ودرستی مشهور بوده و کمتر روزیست که ذکر خیر آنمرحوم از گوشه و کنار شنیده نشود .



فرزانه مهربان پوردهقان

استاد مهربان متخلص بپوردهقان‌فرزند خسرواردشیر ازاهالی قریه‌اهرستان حومه یزد دانشمند زرتشتی است که طی سالیان دراز نیم قرن در دبستان‌جاماسبی اهرستان بکار تعلیم وتربیت نوآموزان وجوانان محل اشتغال داشته وصاحب طبعی موزون است .

رسالات بسیاری در باره اوضاع اجتماعی ایرانیان در چهل سال پیش نوشته که بطبع نرسیده و صاحب دیوان نسبةً بزرگی است ولی خارج از دسترس ما .

این چند بیت ازغزل مفصلی از اوست ویکی ازشاگردانش آقای کیخسرو یزدگردی بنگارنده نقل نمود که استاد همیشه بگوش آنها میخوانده است.

با ادب باش طفل نوزادم	بی‌ادب‌هر کجاسگ هاراست
پور دهقان زبوستان‌میخواند	این‌حکایت زجدم اخباراست
تربیت گر کنی نهالی را	سال دیگردرخت پربار است

فرزانه استاد مهربان درآخرین‌نامه خود مورخه۲۲ امرداد ۱۳۳۷خورشیدی بیکی از شاگردان خویش آقای پرستانی نزدیکی مرگ را در غزل زیر پیش ـ بینی میکند .

من از روز ازل دهقان بزادم	بعالم روشن اسث اصل‌ونژادم

نمیباشد مرا فطرت ز آتش　　　سرشت ازخاك دارم نی‌زبادم
بقدر نیم قرنی کار فرهنگ　　　باابنای وطن من درس دادم
مراعزت‌همین‌بس‌باشدامروز　　　نباشد آز یك جو در نهادم
مرااین‌زندگانی‌تلخ‌وسخت‌است　　　زبهر مرگ آغوشم گشادم

و نیز هنگام آخرین ناخوشی در بستر مرگ گفته :

بیاای‌مرگ راحت کن من واین زندگانی‌را
بسختی زندگی کردم بطفلی هم جوانی را
بجز خواری ومأیوسی ندیدم من بعمر خود
رسید ایام پیری و ندیدم شادمانی را

آقای احمد شکوهی کارمند اداره دارائی یزد با استاد مهربان روابط دوستانه داشته است بخشی ازغزلی که نمونه احساسات اونسبت باستاد استوگواه‌درستکاری ومهربانی اوست ودرسال ۱۳۳۱ خورشیدی در یزد سروده دراینجا میآوریم :

عصبانی که پور دهقان است　　　خوب‌عهدودرست پیمان است
آدمی خوی و آدمی سیرت　　　راست‌خواهی تمام‌انسان‌است
پیرو زردهشت پاك سرشت　　　زاده خسروان ایران است
مهربان‌خوی‌ومهربان‌نام‌است　　　مهربان‌روح‌ومهربان‌جان‌است
چون تلاوت کند اوستا را　　　زند خوان هزار دستان است

فرزانه مهربان درسال ۱۳۲۷ یزدگردی در کبرسن ۸۲ سالگی رهسپارسرای دیگر گردید .

اسپهبد مرزبان

فرزانه اسپهبد مرزبان پور رستم‌پور شهریار پور شروین پریم ازشاهزادگان تبرستان از آل باوند میباشد.و در اواخر قرن چهارم هجری میزیست . فرزانه اسپهبد مرزبان دانشمند وشاعر زرتشتی‌وصاحب دیوان‌و کتابی است بنام‌مرزبان‌نامه وآن مشتمل است برحکایات وداستانهای حکمت‌آمیز اززبان وحوش وطیوربروش کلیله‌ودمنه . اصل این کتاب بلهجه قدیم تبرستانی در مازندران تألیف شده و تا حدود دو قرن وبیشتر بین مردم آنسرزمین متداول بوده .

سیزدهمین جد فرزانه مرزبان بقول امیر عنصرالمعالی صاحب قابوس نامه که خود ازخاندان اوست کیکاوس‌بن قباد برادر نوشیروان عادل میباشد . نسب او بقول صاحب تاریخ تبرستان عبارتست از مرزبان‌بن رستم بن شهریاربن رستم‌بن سرخاب‌بن قارن‌بن شهریاربن شروین‌بن سرخاب‌بن مهرمردان‌بن سهراب‌بن باو‌بن شاپوربن کیوس‌بن قباد .

صاحب تاریخ‌تبرستان محمدبن‌حسن‌بن اسفندیار درباره اومینویسد«اسفهبد مرزبان رستم‌بن شروین پریم که کتاب مرزبان‌نامه اززبان وحوش و طیور وانس و جان وشیاطین فراهم آورده اگر دانا دلی عاقلی از روی انصاف نه تقلید معانی و غوامض حکم ومواعظ آن کتاب بخواندوفهم کندخاك برسردانش بید پای‌فیلسوف هند پاشد که کلیله ودمنه جمع کرده و بداند که بدین مجموع اعاجم را بر اهل

هند وديگر اقاليم چند درجه فخر ومزيت است وبنظم طبری اورا ديوانی است که نيکی‌نامه ميگويند دستورنظم طبرستان است .»

دانشمند محترم سعدالدين وراوينی دراوايل قرن هفتم هجری مرزبان‌نامه‌را بزبان پارسی متداول عصرخويش درآورد که بين ايرانيان معروفست .مرزبان‌نامه بزبانهای ترکی و عربی نيز ترجمه گرديده و مأخذ ترجمه ترکی مرزبان نامه سعدالدين وراوينی است ومأخذ ترجمه عربی ترجمه ترکی آنست .

محمدبن غازی‌الملطيوی در اواخر قرن ششم هجری مرزبان نامه را بزبان فارسی معمول درآورد و دخل و تصرفاتی در آن بعمل آورده نام روضةالعقول بر آن نهاد(۱)

---

(۱) رجوع شود به مرزبان‌نامه بتصحيح محمدبن عبدالوهاب قزوينی مطبعه‌مجلس ۱۳۱۰ بمقدمه مصحح

دستور مهر جی رانا

فرزانه دستور ماهیاربن رانا معروف به مهرجی‌رانا اسم مادرش رانی و نسب او ازقرار زیر است .

ماهیاربن دستور رانابن جشنگ‌بن هیربد دادابن هیربد جشنگ‌بن هیربد موبدبن هیربد قیامدین‌بن هیربد موبدبن هیربد قیامدین بن هیربد زرتشت‌بن موبد هرمزدیاربن هیزبد رامیار .

دستور رانابن جشنگ پدر ماهیار از شخصیتهای بزرگ و موبدان موبد نوساری بوده بموجب قباله مورخه بهمن و بهمنماه سال ۸۹۰ یزدگردی و سموات ۱۵۷۶ هندی زرتشتیان نوساری پنجاه جریب زمین که نصفش نارگیلستان بود محض تقدیر ازخدمات دستور رانابن جشنگ باو هدیه شده درنامهٔ از یزد خطاب بزرتشتیان هندمورخه دیبآدر وبهمنماه۸۹۶ یزدگردی که‌بتوسط شاپورآسافرستاده شد اسم اوقبل ازهمه ذکرشده است .

دستور مهرجی‌رانا در نوساری میزیست و آن نزدیك سورت و بخشی است ازگجرات .

دستور مهرجی رانا در شهریور روز ومهر ماه سال ۹۰۵یزدگردی(۱۵۲۶م) از مادر بزاد در شش سالگی دانش مـذهبی فراگرفت و در هفت سالگـی سدره

پوشید ودر ۱٤ سالگی نوزاد و مراحل موبدی راطی نمود ودرسن۱۵ سالگی بابانو آسی ازدواج کرد .

دستور مهرجی‌رانا عالم‌علوم مذهبی بود پازند وپهلوی واوستا نیکومیدانست ازنکات ورموز آئین مزدیسنا بخوبی واقف وبین‌جماعت درعهد خویش یگانه بود. دستور ایرج‌جی سهرابجی سراینده ماهیارنامه درستایش او ونظم ماهیارنامه گوید:

یکی آنکه او بود دستور دین	نخستین بهندوستان بر ترین
دوم آنکه از خاندان بزرگ	پدر بر پدر بود او خود سترک
سیم آنکه در قوم زرتشتیان	در آندم بده فاضل از دیگران
چهارم که ازشاه عرش آشیان(۱)	که بود او شهنشاه هندوستان
شرف یافته او از آن پادشاه	زانعام و هدیه و هم آب و جاه
چو این چار خوبی بدیدم دراو	از آن شد مرا بهر او آرزو
که احوال او را نویسم تمام	که ماند زمن درجهان این کلام

دستور مهرجی‌رانا در۲۱ سالگی بزهد وریاضت پرداخت ومراحل سلوك را طی وبکشف وشهود نایل گشت بقول صاحب ماهیارنامه .

ریاضت کشیده چو اشراقیان	وزآن گشته واقف زراز نهان

چون اکبر شاهنشاه هند بدانستن حقایق آئین ایران باستان کشش پیدا نمود بعمال بخشهای گجرات پیغام اکید فرستاد تا دانشمندی با کفایت و شایسته که بتواند او را با رموز آئین مزدیسنا آشنا سازد بپایتخت اعزام دارند . نواب سورت ازپیام شاهنشاهی مطلع گشت . تحقیقات لازمه بعمل آورد . بسورت ، بروچ کمبایت ، نوساری وسایر دهات پارسی‌نشین پیغام فرستاد .

انجمن پارسیان نوساری خبردادند دانشمند پرهیزکاری موسوم بموبدماهیار پیشوای آنهاست در صورت لزوم حاضرند بدربار شاهنشاهی روانه سازند . نواب سورت وسایل حرکت‌را فوراً فراهم‌وموبد ماهیارمعروف بدستورمهرجی‌رانا باتفاق

---

(۱) مراد اکبرشاه گورکانی است

پسرش کیقباد درهرمزد روز وخرداد ماه ۹۴۶ یزدگردی بپایتخت (اگره) عزیمت نمود. درآنموقع دستورمهرجی‌رانا چنانکه پسرش کیقباد درعریضه منظوم بشاهنشاه جهانگیرمتذکرشده ۴۳ سال داشت :

بود عمرماهیار درآنزمان   چهل‌وفزون‌سالەسەبیگمان

بقول وینسنت اسمیت اکبر درسال ۱۵۷۳میلادی (۹۴۲ی) هنگام محاصره سورت با دستور مهرجی رانا آشنائی پیداکرد آنکتیل دوپرون فرانسوی در این مورد میگوید« اکبرسلطان مغول‌پدرجهانگیردرحدود۱۵۰سال‌قبل‌به ککری کری آمدکه نیم میل آنطرف سورت واقعست . دردانستن حقایق مذهب پارسیان‌اصرار داشت فقط دستور مهرجی رانا ساکن نوساری توانست اصول آئین خود را باو بفهماند . »

دستور شاپورجی مانکجی سنجانا که در سالهای ۱۱۵۴–۱۲۲۴ یزدگردی (۱۸۰۵–۱۷۳۵م) میزیست در داستان‌منظوم خویش موسوم‌بقصه‌آتش بهرام‌نوساری درستایش دستوران دستور سهراب ونژاد پاك اوراجع بحضور دستور مهرجی‌رانا در دربار اکبربدینسان سخن‌میراند . کتاب نامبرده درسال۱۱۳۵ یزدگردی(۱۷۶۵م) سروده شده .

در این ایام دستوران دستور   که نام او بود سهراب پر نور
کەنسل‌اوهست ازدستور ماهیار   بدانی باب آن رانا نکوکار
همیشه دین به را جلوه داده   گنهکاران نگونسر شد زیاده
بنزدیك شه اکبر رفته بود او   بسی‌برهان دین ظاهر بکرد او
که نام او همه جا هست ظاهر   مرآن دستور بود اوپاك وطاهر

هیئت پارسی پس ازچهل روز مسافرت وارد پایتخت میشوند . شیخ‌ابوالفضل وزیرسلطان مقدم آنها راگرامی میدارد وپس ازچهار روز استراحت دستورمهرجی رانا را در عبادتخانه بشرف حضور سلطانی مشرف میسازد . دستور مهرجی رانا در مذاکرات عبادتخانه که دراطراف سئوالات‌پنجگانه زیربحث‌میگشت شرکت‌نمود.



فرزانه مهرجی رانا

(۱) ازدواج با چند زن قانونی است (۲) اگر اکبراسم الله‌اکبر را برسکه نقش کند حرجی است (۳) آیا درپوشیدن لباس سرخ اعتراضی است (٤) خوردن گوشت گاو چه ضرر دارد (٥) دفن میت بهتر است یا سوزاندن آن .

اکبر شاه درخلوت نیز درموارد زیر با دستور مهرجی رانا مذاکرات بعمل آورد . روان ، جهنم ، همستگان ، نژادومعجزات زرتشت ، رسوم وعادات‌ایرانیان، مراسم کیانیان ، احترام آتش ، خورشید ، ستارگان ، ماه وسایر انوار ، توحید ، اسرار زرتشتیگری ، نیرنگ (اوراد و اذکار) پاکی ، راستی ، سدره و کشتی ، نوروز خاص ، نوروز عام وجشنهای ماهانه .

اکبرشاه ازبیانات وپاسخهای دستور مهرجی‌رانا بسیار متأثر گردید . اصول آئین مزدیسنا را بسیار بستود ودر پیروی آن جدیت نمود . از فضایل و خدمات دستور مهرجی‌رانا قدردانی کرد واورا نوازش فرمود و خلعتهای گرانبها بخشید . دویست بیگه زمین (۸۰ هکتار) برای مدد معاش واقع درقصبه پارچول درمحلی موسوم به‌گلخری در دو فرسنگی نوساری باو عطا نمود . صاحب ماهیارنامه در اینمورد مینویسد :

باکرام ماهیار را هدیه بیش	زر و تحفهٔ داد از دست خویش
دگر هم ورا داد انعام مه	بنزدیك نو ساری یك جای به
دوفرسنگ‌دور است‌آنجای‌طول	پر گنه که نام است‌آن پارچول
میان پر گنه دو صد بیگه جای	زمین زراعت که بد خوشنمای
شه اکبر ورا کرد جا گیر دار	سرافراز گشته از او ماهیار
وظیفه رسیدش ز نیك اختری	چه نام است آنجای راگلخری

دستور مهرجی رانا پس از دو ماه اقامت در دربار آنگاه که مورد نوازش شاهنشاه وبوصول خلعت سرافراز گردید از حضور پادشاه رخصت یافته بنوساری مراجعت نمود .

زرتشتیان محل استقبال شایانی ازاو بعمل‌آوردند واز موفقیتهای اودرمتمایل

ساختن شاهنشاه بدین زرتشتی وشکست دادن جگت گوروی ساحر که دربخش اول ازآن صحبت شد شادیها نمودند. درسال ۹۴۸ یزدگردی اورابسرنشینی کلیه مجامع منهبی مفتخر و یکسال بعد در روز بادو ماه تیر سال ۹۴۹ی با تصویب قطعنامه برتبه دستوران دستور زرتشتیان هند برگزیده شد رتبهٔ که تا کنون در خانوادهٔ او باقیست.

دستور داراب پهالن که تذکره‌اش گذشت در کتاب خویش «خلاصه دین» درضمن سخن از دستور مانك مهرنوش ونسبش بمهرجی رانا دستور مهرجی رانا را دستور مهین میخواند.

ز نسل پاکتن ماهیار رانا　　　　که دستور مهین بوداوبدنیا

زرتشتیان ایران دستور مهرجی رانا را بزرگترین دستور هند دانسته و در نامه هائی که در عهد او از ایران زمین بهندوستان رسیده اسم او اول نوشته شده است چنانکه درنامهٔ که درسال ۹۳۹ی (۱۵۷۰م) فریدون مرزبان آورده وددروایت معروف بداراب هرمزدیار ضبط است آمده «دستوران دینداران دین آموزگاران دین چاشیداران دین سراینیداران پتت گفتاران نیایش ورزیداران درست اوستاراست داوران ازنیاگان آدربادبن مارسفندان استوان دین زراتشتی چو دستور ماهیار و دستور هوشنگ را یکصد هزاران درود.»

دستور مهرجی رانا سه پسرداشت بنام هیرجی استاد بهرام و کیقباد، کهترین فرزند کیقباد طرف مهرومحبت پدر واقع بود.

کیقباد پسر مهرجی رانا در سال ۹۴۶ یزدگردی (۱۹۵۵م) بار دوم بدربار اکبرشاه رفت. بواسطه حسن خدمت در انجام چندین مأموریتهائی که باو محول شده بود شاهنشاه صد بیگه زمین (۵۰۰ جریب) بعلاوه دویست بیگه که بپدرش خلعت داده بود باوبخشید واو را دهدار نوساری ساخت. کیقباد در زمان پادشاهی جهانگیر جانشین اکبرشاه نیز بدربار رفت وبحضورشاه مشرف گشته موردنوازش واقع ومرجع خدمات گردید.

بگفته صاحب ماهیارنامه دستور مهرجی رانا در دیبآدر روز واسفند ماه۹۶۲ یزدگردی بمینو شتافت .

فرزند و نبیرگان دستور مهرجی که بعد از او تا امروز برتبه دستوران دستوری هند سرافراز بوده‌اند بترتیب ازاینقرار است :

۱ ـ دستور مهرجی‌رانا ۲ـ دستور کیقباد جی ۳ ـ دستور مهرنوش‌جی ٤ ـ دستور مانکجی‌بن مهرنوش ٥ ـ دستورجمشیدجی ٦ـ دستور سهرابجی ۷ ـ دستور کاوسجی ۸ـ دستور فرامجی ۹ـ دستور نوشیروانجی ۱۰ـ دستور رستم جی ۱۱ ـ دستور کیقباد جی ۱۲ ـ دستور ماهیار جی ۱۳ ـ دستور دارابجی ١٤ ـ دستور کیقباد جی .

موبد منوچهر کیقباد

موبد منوچهر پور موبد کیقباد پور دستور کاوس از دانشمندان زرتشتی هند وبرادر زاده ملافیروز معروفست که ذکرش گذشت در سدهٔ دوازدهم یزد گردی در بمبئی میزیست . پارسی هندی ، گجراتی وانگلیسی را نیکومیدانست . سالك راه تصوف بود ومراحل عرفان را طی نمود وبکشف وشهود نائل آمد طبعش موزون و مسکین تخلص میکرد . این نظم ازاوست که درستایش وتاریخ وفات عموی‌خویش ملافیروز سروده است :

ملافیروز فیلسوف جهان | که نیاورد همچو او دوران
پیشوای طریق زرتشتی | مقتدای گروه آبادان
اشرف کاینات و الطف حق | مفخر نسل و پیشوای کیان
حسب او چو آفتاب مبین | نسب او ز تخمهٔ ساسان
روح بقراط وچشم‌افلاطون | مردم چشم آذر و کیوان
دم عیسی و معجز موسی | هردو رادرحریر کلکش دان
گاه‌خلع‌بدن چو کردی‌رأی | بر گذشتی ز اختر کیوان
جوهر وعرض کل‌موجودات | بنمودی چو آفتاب عیان
اول و آخر شمار سپهر | داشت‌همواره در سرانگشتان
شیخ مقتول و بوعلی سینا | همنفس همنشین بزمش دان

بایزید و جنید و اوحد دین　　همه در ذوق ووجد اورقصان

فکر پر مغز او چو تهمورث　　دیو بستی و دیو بند زمان

انوری وظهیر ، ادیب ورشید　　میفشاندند بر کلامش جان

اوستاد کلام فردوسی　　بد نمودار در پسین زمان

چونکه بگذاشت عالم فانی　　عالمی شد بماتمش گریان

میکند بر وفات او هر کس　　ناله از هند تا فرنگستان

گر بخواهی شمار عمرش تو　　عددعین(۷۳)وجیم گیر و بدان

یزد گردی‌سنه هزارودویست　　روز هفتم ز ماه دویم دان

ازمسیحا هزاروهشتصد وسی　　هشتم اکتوبر شمار و بدان

ناظم نظم نیست این مسکین　　قطعه‌بند است‌درغمش گریان

فرزانه نوروزجی شاکر

فرزانه بهدین نوروزجی پورمنشی هیرجی پور هومجی پور سهرابجی‌پور با هایجی معروف بشاکر از قوم تیواری ساکن نوساری است . مناجات مفصلی دارد در توحید و نعت پیغمبر واخلاق که درحدود هشتصد بیت میباشد و در روزخرداد وماه آبان سال ۱۱۷۸ یزدگردی سرائیده شد چند بیتی ازآن(۱)

مددکارم شو ای پروردگارا رهان ازاهرمن ای رستگارا

همه نقش خیالات پریشان زمرآت دل من محو گردان

هوا وحرص را پامال گردان طیور آز را بی بال گردان

ز آلایش درونم پاك دارا بباغم ابر رحمت را ببارا

---

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بشماره (S83) محفوظ درکتابخانه مهرجی رانا نوساری گجرات

دستور نوشیروان
و داستان زرتشتیان و جهانشاه

دستور نوشیروان‌پور دستور مرزبان از دانشمندان معروف کرمان زمین و موبدان موبد ویوژداثرگر آن دیار بود . در اوستا وپهلوی استاد وشعر هم‌میگفت بسی ازداستان مذهبی ومراسم‌وتشریفات دینی را از وندیداد واوستا وپهلوی‌بفارسی منظوم در آورد . مزدك‌نامه ، قصه سلطان محمود ، کرامات موبدان ، قصه پادشاه هرات ،اردای ویراف‌نامه ، داستان‌جمشید وحقیقت‌درباب مرگ ، داستان‌نوشیروان عادل ومرزبان گارسانی دراهمیت گهنباروغیره را بنظم سروده وبرای‌اطلاع‌پارسیان بهندوستان فرستاده است . اشعار نامبرده در روایات مختلفه ضبط شده است .

چون سخنان منظوم بهتر ازسخنان منثور در برابر زوال روزگارایستادگی مینماید ، بنابراین زرتشتیان پیشین غالب داستان خودرا هر چند اشعارشان سست وبیمایه میبوده بقالب نظم درآورده‌اند . اشعار دستور نوشیروان نیز از همان رقم ولی چون دارای جنبهٔ تاریخی است ازاهمیت آن نمیکاهد .

دستور نوشیروان در ستاره شناسی نیز بهره وافی داشته ودر رمل و زیج و اسطرلاب‌استاد وپیشگوئیهای‌اومقرون‌بحقیقت بوده، چنانکه درشرح‌احوالش آمده:

خردمند و دانا و هشیار بود	نکوکار و دستور دیندار بود
مر اورا بسی علم وتدبیر بود	بسی راز دیرینه را میگشود
ز راز دل خلق آگاه بود	همه را زپیشش خدا مینمود

نظاره همی کردی از کار او — همه راست میشد ز گفتار او
برمل وبزیجش همه سال‌وماه — چه کردی‌توانگر بکارش‌نگاه
یکی مردصادق‌بدوخوب‌دان — همه راست‌بد گفته‌اش‌بر نشان

مقام دستورنوشیروان بسیارمهم وچون موبدان موبد ویوژداثر گر شهر بود کلیه مراسم بزرگ مذهبی در تحت نظر او اجرا میگردیده در نامه مورخه سال ۱۰۳۶ هجری (۹۹۶ی) از کرمان بزرتشتیان هند امضای او اول آمده است .دستور نوشیروان در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری میزیست . نامه هائی که پس ازسال ۱۰۳٦ هجری از کرمان بهندوستان رسیده چون دارای امضای او نیست وبامضای پسرش رستم رسیده بظن قوی بایستی جهان را بدرود گفته باشد. در زیر نمونه‌ایست از اشعار مذهبی او :

بپرسید زرتشت از غیب دان — که ای‌داد گسترخدای‌جهان
بخواهم که دانم همه راز ها — یکا یك بگویم همه خلق را
کسی کو بر شنوم مردم کند — چسان مرد باید بعقل‌وخرد
بمن تو بگوحال واحوال او — کنش چه بباید مرا بازگو
بپاسخ بدو گفت آن‌ذوالجلال — تو بشنو یکایك همه را زوحال
همان کس‌بود بره دادودین — درست اعتقادش بود همچنین
نباشددروغگوی‌ونه‌هیچ کین — بداند همه راه و آئین دین
اوستا درستش بود بر زبان — که بی‌عیب باشدبروی‌جهان
نباید که باشد ورا عیب هیچ — نه‌رشك‌وحسودی‌ونه‌هیچ‌وپیچ
نکرده بود در جهان کار بد — از اول براه او نه بیره بود
دل‌خودنگهداردآنکس‌چنان — که‌هر کس که‌بیندبروی‌جهان
نه پیچددل وشك بدین‌ناورد — روان مر آنکس بجنت رود

قصه پادشاه هرات ازیك پیش‌آمد مهم تاریخی سخن میراند و ما بر سر آن صحبت میداریم دستور دانشمند داستان را بدینطریق شروع میکند :

بنام همان قادر رازدان حدیثی که گویم شنوای جوان
برفتیم در یزد آن روزگار همه راز دل را کنم آشکار

دستور نوشیروان در سال ۹۵۲ یزدگردی برابر ۹۹۱ ه (۱۵۸۳م) باتفاق بزرگان زرتشتی کرمان عازم یزد وزیارت زیارتگاهای آندیارمیگردد . بین آنهاوبین زرتشتیان یزد یگانگی کامل حکمفرما بود . موبدان و بزرگان یزد هم بهمراهی آنها بزیارت زیارتگاها میشتابند . دستورخسرو پور دستور ماونداد که امضایش در نامه بهندوستان مورخه بهمن روز و خرداد ماه قدیم ۹۲۸ جزو اسامی موبدان شریف آباد آمده است درضمن صحبت واقعه‌ئی برای آنها نقل مینماید که درحدود بیش ازصد سال قبل به زرتشتیان یزد رویداده بود . دستور نوشیروان داستان مذکور را برشته نظم درآورده وجزو نامه های دینی بپارسیان هند فرستاد و امروز جزو روایات برای ما محفوظ مانده.

اینك داستان نامبرده را با وقایع تاریخی زمان تطبیق مینمائیم :

سال ۸۲۶ یزدگردی بود (۸۶۱ه۱۴۵۶م) حاجی قنبر جهانشاهی دراواخر سال ۸۶۰ هجری ازجانب جهانشاه‌بن قرایوسف سومین سلطان قراقوینلو در یزد فرمانروائی میکرد .

فرمانداری بود دادگر وسلیم‌النفس، درترفیه احوال رعایا وعمران‌وآبادانی شهر کوششها مینمود . مردم بواسطه خشکسالی سالهای قبل و سیل و طوفان سنه (۸۶۰ ه) که غالب آبادیها را ویران و قنوات را کور نموده بود در پریشان حالی میزیستند . درچنین موقع زرتشتیان یزدبواسطه یکی ازناکسان که اسمش مجهول مانده و همواره بر دینی و آئینی تازه راه میپیمود در عذاب و زحمت بودند . این ناکس بدجنس هر روز بوسایل گوناگون در تباهی زرتشتیان و دین بهی فعالیت مینمود . بنا بقول دستور نوشیروان :

یکی مرد دستور خسرو بنام ماونداد بد بابش ای نیکنام
چنین گفت ازبهر ما داستان چوبر گفت یکسر شنودیم زان

که در دورپیشین یکی پادشاه	هر اتش بدی منزل ای نیکخواه
جهانشاه بد نام آن شهریار	همی راز من بشنو ویاد دار
به یزداندرون بود بهدین بسی	که بددرمیانشان یکی نا کسی
بهرروز بردین دیگربد اوی	بداومرد بدفعل وهمزشتخوی
همه هیر بد کدخدا آنزمان	پریشان شدندی از آن بد گمان
ببین تاچه بدساخت آن بد گهر	روانش بما ناد اندر سقر
برفت آنزمان سوی شهرهرات	که نومید بادا ز پل صراط

یزد از سال ۸۵۸ هجری (۸۲٤ی) جزو قلمرو سلطنت میرزا مظفرالدین جهانشاه ترکمانی درآمد و تبریز پایتخت آن پادشاه بود و هرات دارالسلطنه شاهرخ‌میرزا و گورگانیان. پس ازفوت شاهرخ میرزادرسال ۸۵۰ هجری(۸۱٦ی) در ری بین امرای چغتای و نبیرگان امیرتیمور گورگانی اختلاف افتاد و بر سر تملك هرات پیکارها شد و بلوها دست بدست بگردید تا آنکه درسال ۸٦۱ هجری (۸۲٦ی) بدست میرزا سلطان ابراهیم مفتوح شد واو پدر خویش علاءالدوله را بر تخت سلطنت گورگانیان بنشاند.

بنا بقول صاحب تاریخ منتظم ناصري در اوایل سال ۸٦۲ هجری (۸۲۷ی) جهانشاه بسوی خراسان حمله وسپاه میرزا سلطان ابراهیم را درنزدیکی استراباد درهم شکست و یکسره بسمت هرات راند. علاءالدوله چون تاب مقاومت باارتش جهانشاه را نداشت فرار را برقرار اختیارنمود وهرات بی‌تکلف تحت تملك میرزا مظفرالدین جهانشاه درآمد.

این واقعه درماه شعبان همان سال اتفاق افتاد. اما در اوایل سال (۸۲۸ی) ۸٦۳ هجری سلطان ابوسعیدبن میرزا سلطان محمدبن‌میرزامیرانشاه‌بن امیرتیمور که پس ازقتل عبدالله فرمانفرمای ماوراءالنهر درسال ۸۵۵هـ (۸۲۱ی) پادشاه آن دیار گردیده بود با لشکری جرار بعزم پیکار با جهانشاه متوجه هرات گردید. جهانشاه ازحرکات فرزند خویش درآذربایجان و مرکز سلطنت نگران بود ومیلی

به پیکار نداشت لذا با سلطان ابوسعید از در آشتی درآمد و هرات و خراسان را باو واگذار نمود وسایر بخشهای ایران را ازآن خود ساخت ودر ماه صفر ۸۶۳هجری عازم تبریز گشت .

بنابر آنچه گذشت میرزا مظفرالدین جهانشاه ششماه هرات را متصرف و بر تخت سلطنت آن جلوس نمود . بنابراین واقعه زرتشتیان در اواخر سال ۸۶۲ ه روی نمود .

آن نا کس زرتشتی که از او سخن داشتیم کمی پیش از سال ۸۶۱ هجری بسمت هرات پایتخت گورگانیان متوجه ودرآن شهررحل اقامت میافکند. آنگاه که پادشاهی هرات بجهانشاه مسلم گشت روزی بخدمت آن شاه شرف حضور یافته برخلاف زرتشتیان یزد و دین بهی داد سخن میدهد و سلطان را بر علیه بهدینان برمیانگیزاند فرمان قتل همگی یا اسلام آوردن آنها را از شاهنشاه تقاضا مینماید ودرخواست میکند مأموریت انجام این امرهم بوی سپرده شود و زرتشتیان درتحت اختیار او باشند.

دوسه سال بداندرآن جایگاه	بآخر بشد او بر پادشاه
بکردعرض برشاهآن بد گهر	بشو آگه از گفت او سر بسر
بگفتش کههستند بیدین چند	به یزد اندرایشان همه ناپسند
تبه ساز این دینشان را کنون	کهآن دین نماند بگیتی درون
مسلمان بکن این گروه سر بسر	مگر رحمت آرد بتو داد گر
بده حکم برمن توای شهریار	کهآن قوم رامن کنم زاروخوار

حاجی قنبرجهانشاهی فرماندار یزد درمحمودآباد اقامت داشت. محمودآباد را امروز مرزآباد میگویند ودریك فرسخی شهرواقعست. در روزگاران سابق بسیار آباد ونشیمنگاه بزرگان بوده چون قلعه وعمارت فرمانداری شهر بنابقول احمدبن حسن بن علی الکاتب «تمام روی بخرابی آورده بود و بواسطه محاصره هاوحکام متعدد کسی ضبط عمارت نکرده بود » فرماندار وقت حاجی قنبرجهانشاهی بتعمیر آنها

وساختمان بنا های جدید اقدام نمود . باین علت بیشتر اوقات را در محمود آباد بسر میبرد .

چون گوش جهانشاه از تلقینات ناکس زرتشتی مسموم گردید دبیر خود را بخواند وبفرماندار ساکن محمود آباد حکم نمود که تمامی زرتشتیان را چنانکه خواهش ناکس نامبرده میباشد مسلمان کند ویا بقتل آرد وحکم را بمشورت حامل فرمان یعنی آن ناکس مجری سازد و اگر زرتشتیان اسلام بیاورند او را بر آنها سردار نماید .

دبیری طلب کرد آن شهریار	نوشتش چنان حکم زان کاروبار
که بر محمودآباد حاکم نوشت	درون یزد ازایشان که ومه که هست
تمامی بکش یا مسلمان بکن	تو ای حاکم یزد بشنو سخن
مسلمان چو کردی تو زیشان کنون	بدین مرد بسپارشان همچنون
که سردار ایشان بود او بر این	ز حکم چنین نگذری اندر این

آن ناپاك بدجنس با قلبی مملو از سرور و شادی از توفیق خویش در آزار و اذیت همکیشان با فرمان شاهنشاهی بیخبر وارد یزد شد و یکسره بمحمودآباد بخدمت فرماندارشتافت وفرمان‌را ارائه داد وباجرای فوری آن مبالغه نمود. حاجی قنبر جهانشاهی چنانکه گفتیم مردی سلیم‌النفس و دادگر بود . از وصول چنان حکم و آزار بخشی از رعایا خشنودی نداشت ولی در عین حال سرپیچی از فرمان امیرمظفرالدین جهانشاه‌را که آنزمان‌باوج‌عظمت خویش رسیده بود بزه‌نابخشودنی میشمرد ، بویژه هنگامیکه حامل فرمان مأمور نظارت در اجرای آن بود . لذا خواهی نخواهی کلیه بهدینان را از خرد و بزرگ و موبد و کدخدا بحضور خود طلبید ، زرتشتیان با دلی پر از درد ورخساری زرد بخدمت فرماندار رسیدند .چون آن ناپاك لعین را دربرابر خویش دیدند بانتظارمصیبتی عظیم ترس بر آنان غلبه نمود . پس ازاطلاع ازفرمان شاهنشاهی دایر بر اسلام آوردن یا جان سپردن همه متفق‌القول گفتند که « ما پیرو دین به هستیم و خداوند یکتا ، خالق کیهان و

خورشید و آسمان وماه وستارگان را میپرستیم . لزومی بدین نو و آئین تازه نداریم. هیچیك ازما مسلمان نمیشویم ولو فرزندانمان را برابر دیدگانمان بقتل برسانند. ما در دین خود استواریم واز آئین ومذهب دیگران رو گردان عزت دنیای فانی و زندگانی چند روزه را با دین مزدیسنی که فرستاده اهورا وآورده اشوزرتشت است سودا نخواهیم کرد .»

بین زرتشتیان وقت عارفی بود روشندل و صاحب فر وخروه یزدانی و نامش بهدین جمشید . چون اتفاق جماعت را بدید دلش از فرط سرور و شادی بتپید . به بزرگان گفت که ازفرماندار چهل روز مهلت بگیرند تا او بهرات رفته ازشاهنشاه دادخواهی نماید .

یکی مرد بهدین جمشید نام	بدیشان چنین گفت آن نیکنام
چهل روز مهلت ستانید از او	روم تا هرات و شوم دادجو
خداخواست تا دین بماند بجای	چو آن داور راست شد رهنمای

خواست اهورامزدا بود که دین کهن راستی در برابر دروغ وزوال پایدار بماند. فرماندار هدایای جماعت را بپذیرفت و علی الرغم مخالفتهای شدید نا کس لعین بعرض حال آنها ترتیب اثر داد و چهل روز مهلت عطا فرمود تا در اطراف قضیه فکر نموده باسلام روی آورند وبیجهت خود را بکشتن ندهند .

بهدین جمشید پس ازاحراز این نخستین موفقیت برای تکمیل آن باتوکل باهورامزدا یکه وتنها از راه میان بر وبیراهه عازم دارالسلطنه هرات گردید . بعد از ورود بمقصد دوسه روز دوراز غوغای جهانیان باعتکاف وپرستش اهورامزدا پرداخت وبرای پیشرفت منظور ونجات جماعت بدرگاه او التجا برد وتضرع نمود پس ازخروج از انزوا برای غسل بی اختیار بچشمهٔ رسید که جلو ارك حرم شاهنشاهی جاری بود . جمشید چون محل را خالی ازاغیار دید مهیای غسل گردید . از قضا دختر شاهنشاه بالای بام ناظر او بود .

جوانی دید زیبا ،چون ماه تمام روشن وپرتوانوار رحمانی ازسراپای وجودش

تابان بود . ازیك نظر واله وشیفته او گردید . خود را ازبام بپائین رسانید . دامن دایه مهربان را بگرفت وماجرای عشق را با او در میان نهاده التماس نمود او را باندرون دعوت نماید . دایه بتمنای او تن در داد . بیرون رفت بجمشید نگریست وبصدق مقال شاهدخت پی برد . درکارخویش حیران ماند . آوازباطن اورابتحصیل رضای دختر برانگیخت. قدم پیش نهاد وازجمشید احوالپرسی نموده اورا باندرون ارك دعوت نمود وبخدمت دختر برد .

هم از عشق او دخت شد بیقرار	فرود آمد از بام بی اختیار
بدایه چنین گفت آن دخت شاه	زمن بشنو ای مادر نیکخواه
یکی مرد من دیده‌ام این زمان	ز دیدار او من شدم ناتوان
تن پاك او همچو کافور هست	تن او سراسر پر از نورهست
برو تو بیارش بدینجا کنون	که مردی ندیدم دگر همچنون

دیدار جمشید از نزدیك قلب شاهدخت را با مهرش لبریز ساخت . احوالش پرسید ازنسب ودیارش جویا وپرسان نام ونشانش گردید .

بپرسید حالش پس آندخت شاه	که رازت بکن آشکارا چو ماه
چه مردی وشهری مقامت کجاست	دروغی مگو وبگو جمله راست

جمشید پس ازستایش اهورامزدا و درود برجان پادشاه با زبانی گویا ومؤثر ازدین راستی سخن بمیان آورده گفت « مائیم پیروان راستی و گریزان از دروغ و کاستی » سپس احوال پریشان زرتشتیان یزد و بدکاریهای ناکس لعین و فرمان شاهنشاهی دایر بر قتل همگی همدینان ودرخواست مهلت چهل روزه از فرماندار وعزیمت خود بهرات بهردادخواهی ازبارگاه جهانمطاع امیر مظفرالدین جهانشاه بسمع شاهدخت برسانید.

دختر که سراپای وجودش از آتش عشق او میسوخت چون از خطر جان بهدینان ومأموریت مقدسش آگاه گردید ، باخود پیمان بست که اورا درآن اندوه یار ومددکار بوده درپیشرفت منظورش با جان خود بازی کند لذا :

بگفتمش مخورغم توای نامدار	که کار ترا ساخت پروردگار
برو تو بفردا بیا بامداد	که گردی همی‌بازخندان وشاد

جمشید ازخدمت شاهدخت مرخص و در گوشهٔ انزوا بپرستش اهورامزدا پرداخته برای نجات بهدینان استغاثه مینمود . ازآنطرف شاهدخت با دلی پر درد بمهد علیا مادر خویش پناه برد . ازهاله نورانی و چهرهٔ پر فروغ جمشید وآئین زرتشتی وغمازی ناکس وفرمان شاهنشاهی وبدبختی بهدینان شرحی‌مؤثروحکایتی غم‌انگیز بگفت وتمنا نمود بحضور شاهنشاهی از اوسخن بمیان آورده و عفو عموم زرتشتیان را ازدرگاه جهانشاهی درخواست بنماید واو وبهدینان را سپاسگزارخود سازد . ملکه زمان محض رعایت خاطر فرزند دلبند خویش قضایای یزد و ورود جمشید پرشید را برای دادخواهی همان شب بعرض جهانشاه رسانیده و استدعای عفو زرتشتیان نمود .

شاهنشاه ازطرز بیان مهدعلیا وروشن روانی بهدین جمشید متأثر وازنابکاری ناکس وصدور فرمان خویش متأسف گردید .

چون بامداد برآمد وبارگاه شاهنشاهی بحضور جهانشاه مزین گشت بهدین جمشید باهاله فروغ یزدانی و چهره نورمند و دلی روشن و مستظهر بلطف و کرم یزدانی در دربار جهانشاه قدم نهاد . پس ازمدح وستایش با زبانی دلپذیر از ستم و نابکاری ناکس لعین دادخواهی وفرمان عفوعموم زرتشتیان را ازبارگاه ظل‌اللهی درخواست نمود .

جهانشاه ازدیدن جمشید و گفتار مؤثرش هاج‌وواج ماند او را بخود خواند ودر ردیف نامداران بنشاند ودر چهره درخشان او خیره شد سپس از داستان او و بهدینان و اوضاع یزد جویا گردید . پس از آنکه جمشید سخنان خویش بآخر رساند شاهنشاه محض تسلی خاطر خویش و اطمینان بر حقیقت داستان شاهدخت فرمود در وسط بارگاه جامه را ازخود کنده عریان گردد . جمشید بفرمان‌شاهنشاه لخت گردید . تابش پرتو انوار یزدانی وفروغ راستی ازسراپای وجودش دیدگان

شاه ودرباریان را خیره ساخت شاه باندیشه فرورفت و بنادرستی ناکسی لعین یقین حاصل نمود و با خود گفت آنکس را که یزدان با خلعت انوار خویش بیاراید دینش دین خداپرستی ومذهبش مذهب ملهم الهی است ودست درازی بر آنان باعث قهر وغضب خداوندی .

کسی را که یزدان چنین نور داد   ابر او نشاید ستم کرد یاد

لذادبیری طلب فرمود وفرمان سابق خویش را لغو وعموم زرتشتیان راشامل عفو و رحمت خویش فرمود و بفرماندار امر کرد ناکس لعین را بدست جمشید بسپارد تا بسزای نابکاریش برساند وفرمان را با مهر خویش مزین وبدست جمشید داد واورا خلعتی فاخر بخشیده مرخص فرمود.

جمشید پس از ستایش اهورامزدا برجان و دولت شاهنشاه درود و آفرین فرستاده از دربار خارج وبا سرعت هرچه تمام ودلی شاد وخندان روز سی‌ونهم‌وارد یزد گردید . عموم زرتشتیان ازورود او ومژده موفقیت مسرور ومقدمش را گرامی داشتند . حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد فرمان شاهنشاه را از جان و دل بوسیده زرتشتیان را آزاد و ناکس نابکار را حواله فرزانه جمشید نمود . بزرگان جماعت آن مردود منفور را دست وپا بسته دوشاب برسر ورویش ریخته و عسل بر بدنش مالیدند و بر درختی بستند تا مور و زنبور از او تغذیه نمایند . بدینطریق آن ناکس لعین با زجری عظیم بسزای بدکاری خویش رسید و جان بمالك دوزخ تسلیم نمود . وبهدینان از شر او آسوده وایمن گردیدند .

همان مور وزنبور کندش بتن   بمرد و بشد تا بر اهرمن
بیکماه بگذاشتش همچنان   که دیدند اورا همه مردمان
ببرده بهمراه آن کرده خویش   هر آنچه عمل بودش آمد به پیش

دستور نوشیروان

فرزانه دستور نوشیروان پور دستور کیخسرو پور دادا باهای دستوری آتش بهرام بندر سورت را داشت . شاعری بود شیرین سخن و در فارسی و گجراتی و هندی استاد واز اوستا وپهلوی بی‌بهره‌نبود . اشعارفارسی او زیاداست.درفروردینماه ۱۲۴۲یزدگردی آفرین نامه(۱)باسم‌فرزانه‌بهرامجی‌نوشیروانجی‌سروائی‌ازبزرگان پارسی سروده و در آن از همه امشاسپندان یاد میکند. درزیرچند بیتی‌است از آن.

بایزد که بخشنده و مهربان — بنظم آفرین را نوشتم بجان
تو بهرامجی ابن نوشیروان — بسروائی مشهور اندر جهان
ترا سال نورو نمود آشکار — در خرمی بر گشود آشکار
ترا باد فرخنده این تازه‌سال — بمانی‌دراین‌سال فرخنده‌حال
شگفته شود گل باردیبهشت — شگفته‌ازآنت‌شودباغ‌و کشت
برآید ز خرداد کارت تمام — بمانی همیشه از آن شادکام
امرداد یاری کند در جهان — ز یاریش ماند دلت شادمان
ز شهریور اقبال آید بلند — بمانی ز تائید آن ارجمند
ترا مهر یاری نماید بسی — بمانی تو با مهر با هر کسی
تو بردین‌زرتشتی هستی‌چنان — اشو پروری آید از تو عیان

---

(۱) رجوع شود به سفینه بشماره F64 محفوظ در کتابخانه مهرجی‌رانا نوساری‌هند

دعایم همین است از کردگار	که دارد ترا شاد پروردگار

فرزانه هرمز

فرزانه هرمز پور مانکجی پورلیمجی هاتریا دانشمند پارسی است . دراوان جوانی باتفاق پدر خویش فرزانه مانکجی صاحب ملقب بدرویش فانی عازم ایران گردید ومیهن باستانی را مأوای خویش قرارداد .

فرزانه هرمز درزند وپهلوی ونگارش پارسی سره استادبوده است هور کنج(۱) پرتو هرمز ، نگارینه(۲) . جام مانك ومیزان پارسی یا فروغ هوشنگ از تألیفات اوست که بپارسی سره نگاشته . هور کنج در موضوع عرفان و نور ـ پرتو هرمز در موضوع آفرینش یزدان وبیان گردش زمین وستارگان ـ نگارینه دربیان اقسام اشعار فارسی ونمونه های آن ـ جام‌مانك درموضوع حساب وریاضی ـ میزان‌پارسی یا فروغ هوشنگ درموضوع دستور زبان پارسی سخن میراند . کتاب اخیر درسال ۱۲۳۱ یزدگردی چاپ شده است.

فرزانه هرمز پس از مرگ پدر در سال ۱۲۵۹ یزدگردی از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسیان‌بمبئی‌بسمت نمایندگی‌درایران منصوب وعازم تهران‌میگردد اما قبل از ورود بمقصد دربین راه دریزد جهانرا وداع نمود . زرتشتیان محل او را در دخمه‌ئی سپردند که با مساعی پدر روانشادش ساخته شده و بنام دخمه مانکجی معروف میباشد .

---

(۱) رجوع شودنسخه خطی‌بشماره H.P.(ms) 297 محفوظ دربنگاه‌خاورشناسی کاما بمبئی .

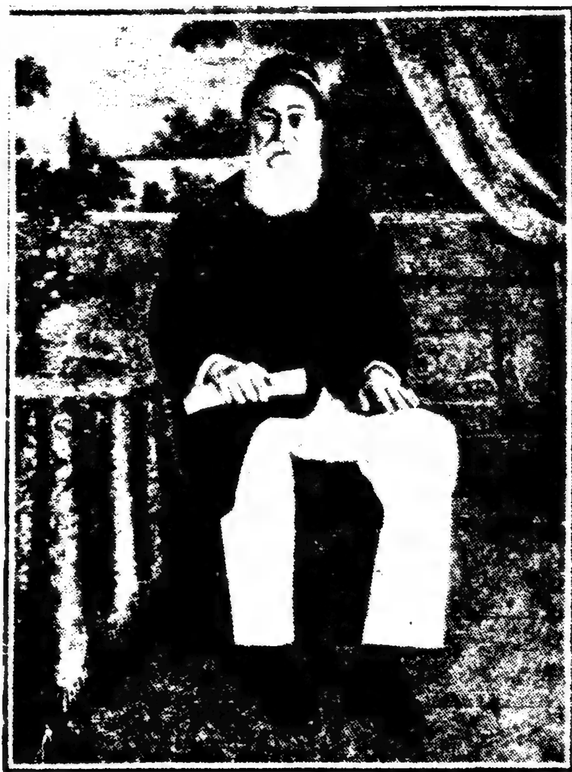
(۲) رجوع‌شود نسخه خطی‌بشماره H.P. (ms)291 محفوظ‌دربنگاه‌خاورشناسی کاما بمبئی .

فرزانه هرمزد یار شهریار

رادمرد دانش دوست ودهش پیشه فرزانه هرمزدیار پور شهریار پور بمان از اهالی قریه کوچه بیك حومه یزد در دوران خردی ازمهر پدری محروم گردید. درعین فلاکت وبدبختی وبینوائی باتفاق‌زرتشتیان دیگرراه بندرعباس وهندوستان پیش گرفت. بورود به بندرعباس‌همراهان که نوائی داشتند وشبانه بر کشتی‌بخار سوارشده بسوی بمبئی حرکت نمودند وفرزانه هرمزد یار بیکس را با ۱۵ نفر از همراهان دیگر که بینوا و پشیزی با خود نداشتند و بنان یومیه محتاج بودند در ساحل دریا وشهر غربت حیران‌وسر گردان گذاشتند. درآن زمان فردی‌اززرتشتیان درآنجا نبود که برای آنها مأمنی باشد.

از اتفاقات حسنه ناخدائی مسلمان پاك سرشت و فرشته‌خو ونیك سیرت در ساحل دریا بآنها برمیخورد چون از احوالشان باخبر و بحال اسفناك آنها مطلع میگردد خون پاك وحمیت اوبجوش میآید. ازجیب فتوت خویش آذوقه آنها را تهیه وبر کشتی بادی خویش سوار کرده پس ازچند ماه درسال ۱۲۳۷ یزدگردی وارد ساحل بمبئی میگردند.

پارسیان مقیم‌آن بندر چون از پیش‌آمد آگاه میگردند ناخدا را تحسین نموده وزحمات و کردار نیکش را میستایند و اجر و پاداش نیکی باو میدهند و سفارش مینمایند درآینده نیزهمین رویه نیکو را جاری داشته وبیکسان و بینوایان



فرزانه هرمزدیار شهریار

دیگررا اگر آواره ببیند به بمبئی برساند که بی‌اجر و مزد نخواهد بود. پارسیان مسافران را پس ازپیاده شدن بپذیرشگاه برده بدلجوئی آنها میپردازند.

فرزانه هرمزدیار هنگام خردی فعال وزحمتکش بود . هشت سال درمنازل پارسیان نوکری وپیشخدمتی میکرد . بعد بفکر کسب میافتد . چون بختش بلند وستاره یاورش بود کم کم‌کارش بالا گرفت وثروتمند وبانوا شد و بواسطه تجربیات تلخ بینوائی درراه کمك به بینوایان‌ایرازمساعی مینمود .

گفتیم که فرزانه استاد کیومرس دوراه تأسیس‌دبستان دردهات زرتشتی‌نشین ایران مشغول تبلیغات بود لذا فرزانه هرمزد یار نیز بتاسی دیگران در کار بنای یك دبستان بنام‌دبستان هرمزد یاری در کوچه بیك اهتمام نمود ومبالغی هنگفت طبق صورت زیر بدست انجمن اکابر صاحبان پارسیان سپرد که سود آنرا بهزینه های فرهنگی واجتماعی برسانند .

هزینه ساختن وتعمیر دبستان پسران در کوچه بیك٤ هزار روپیه ـ ٥هزار روپیه اسناد استقراضی با سود سالیانه ٢٥٠روپیه برای حقوق‌آموزگاران ـ پانصد روپیه با سود سالیانه ٢٠ روپیه برای انعام نوآموزان ـ ساختن در مهر و دبستان دختران در کوچه بیك پنجهزار روپیه ـ سه هزار روپیه با سود سالیانه ١٢٠روپیه برای حقوق آموزگار دبستان دوشیزگان ـ کمك‌بساختن دبستان درقریه مبارکه ٢٣٠٠ روپیه ـ پانصد روپیه با سود سالیانه ٢٠ روپیه برای‌تعمیردادگاه ـ یکهزار روپیه با سود سالیانه ٤٠ روپیه برای حقوق نسا سالار ـ یکهزاروصد روپیه خرج ساختن نشیمن برای نساسالار ـ پانصدروپیه باسود سالیانه ٢٠روپیه برای‌پر کردن آب‌درآب انبار کوچه بیك ـ کمك‌بساختن‌در مهر قدیمی‌پونه ٨ هزار روپیه ـ آلات وادوات درمهر ٧ هزار روپیه ـ ساختن منازل برای نشیمن موبدان در مهر ٨هزار روپیه ـ ساختن یك عمارت وقفی بمبلغ ٨ هزار روپیه که اجاره آن بمصرف امور درمهر برسد ـ اعانه برای ساختن مدرسه رحمت‌آباد دوهزارروپیه ـ هزینه‌ساختن مدرسه مریاباد در سال١٢٧٦ یزدگردی پنجهزار روپیه ـ بودجه برای مدرسه

مریاباد باسم همسره‌اش خورشید بانو ٥ هزار روپیه ـ برای هزینه الغای مالیات مراعی درتفت نصیری یزد بتوسط فرزانه استاد کیومرس‌ششهزار روپیه ـ وخیرات های متفرقه دیگر که ذکرش بدراز کشد .

فرزانه هرمزدیار در۱۱ آوریل ۱۹۲۷ میلادی برابر سپندارمذ روز و آذر ماه ۱۲۹٦ یزدگردی دربمبئی برحمت حق پیوست .

قدمت دساتیر و دستور آذر کیوان

درطی دو قرن گذشته دانشمندان خاور شناس در موضوع دساتیر و قدمت مؤلف ومندرجاتش مفصلا تحقیقات و قلمفرسائی کرده‌اندجمعی آنرا کتاب‌مجعول ومحصول قرن ۱۶ میلادی میدانند و گروهی کتاب آسمانی میشمارند قبل‌ازآنکه موضوع مذکور را مورد بحث قرار دهیم مختصر نظری بمباحثات گذشته بیفایده نخواهد بود .

در اواخر سده یازدهم میلادی دبستان المذاهب از گوشه کتابخانهای‌سلاطین مغول در هند قدم بیرون گذاشته نظر دانشمندان را بخود معطوف ساخت و نواب آقاخان محلاتی آنرا درسال ۱۸۱۵م در کلکته بچاپ رساند . چون کتاب نامبرده از دساتیر نقل قوم و از مه آبادیان و غیره صحبت میدارد سرویلیام ژون دانشمند انگلیسی بآن متوجه ودر مقالات متعدد خویش مورد بحث قرار داده معروفش ساخت مخصوصاً در سخنرانی خود در ۱۹ فوریه۱۷۸۹ م در سالون انجمن‌آسیائی اهمیت بسیاری نسبت‌بآن قائل و در تتبعات تاریخ وآئین خاور زمین مأخذمهمی میشمارد و در جستجوی کتاب نامبرده سفارشات‌اکید مینماید .

فرماندار بمبئی جوناتن دنکن با مطالعه مقالات سرژون از دستور ملافیروز دانشمند معروف بمبئی و سراینده جارجنامه که با اولیای دولت انگلیس مراوده داشت درتفحص کتاب دساتیر امداد جست. ملافیروز نسخه خطی دساتیری راکه پدرش از ایران با خود آورده بود وبقول‌ویلیام ارسکین نسخه منحصربفرد میباشد

بنظر فرماندار رسانید . فرماندار ازدیدن آن بسیار مشعوف و از دستور دانشمند تقاضا کرد از کشف کتاب درجائی صحبت نکند تا وی آنرا بانگلیسی ترجمه و بنام بهترین ارمغان خاور زمین بملکه انگلستان تقدیم نماید . فرماندار بمقصود خود نایل نگردید وقبل از اتمام ترجمه جهان را بدرود گفت . دانشمند و سیاح انگلیسی مارکویس هاستینگ در ۱۵ ژوئیه ۱۸۱۶ هنگام بازدید دانشگاه کلکته در ضمن سخنرانی خویش از کشف دساتیر اظهار خوشوقتی نموده آنرا ارمغان گرانبهای ادبی میخواند .

سرجان ملکم مورخ وایرانشناس انگلیسی که چندی بعد ازجوناتن دنکن بفرمانداری بمبئی منصوب گردید از ویلیام ارسکین خواهش کرد ترجمه ناتمام دساتیررا بانجام رساند .

نامبرده پس از اتمام کار درمجلس سخنرانی خویش درسالون انجمن آسیائی بمبئی مورخه ۲۵ مه ۱۸۱۹ درضمن بیان نتایج مطالعات خود اظهار داشت «دساتیر سزاوار آنهمه اهمیتی نیست که سرویلیام ژون نسبت بآن قائل بود زیرا مندرجاتش معجونیست مخلوط با تعلیمات زرتشت ، هنود وبودائی دیده میشود واز معتقدات گروهی است که گاهگاهی در قرون مختلفه در گوشه و کنار جهان پدیدار و به آفرینش واشیاء وتعلیمات ادیان بنظر تأویلات معنوی مینگرند. بزعم اینجانب تعلیمات دساتیر از اصول و مراسم مرتاضان ، جوکیان و سنیاسیان هندوستان سرچشمه گرفته که آبشخورهمه آنها تعلیمات وید میباشد .»

قدمت دساتیر بنظر ارسکین اززمان اکبرشاه گورگانی پادشاه هندوستان با شاه عباس بزرگ صفوی پادشاه ایران بالاتر نمیرود واحتمال میدهد از مکتب دستور آذرکیوان وشاگردانش خارج گردیده[۱] اما معتقد است اصول تعلیماتش باقسام گوناگون در ازمنه بسیار قدیمتر موجود بوده است مانند وجود موکلین برای افلاک ، عناصر ، نباتات و حیوانات که به «ایده» اشیاء در فلسفه افلاطون و

۱ـ Transactions of Literary Society of Bombay VolII P372

فروهر اوستا شباهت دارد .

پس از انتشار پژوهشهای ارسکین راجع بدساتیر ، مستر نوریس در نامه خویش مورخه یکم ژوئیه ۱۸۲۰ (مجله آسیائی سال دهم صفحات (۳۰-۴۲۱)زبان دساتیر را تحریف زبان دری خوانده وپس از بحث مفصل در لغاتش علاوه میکند که زبان مهابادی زبان مجعولیست که پیروان مذهب هوشنگ بوجود آورده‌اند و معتقد است دساتیر درقرن هفتم میلادی آنگاه که حضرت محمد ص رسول تازی با کتاب آسمانی خویش بنای تبلیغات را گذاشت هستی یافته بدینمعنی که شخصی کتاب دساتیررا جعل وآنرا بعنوان کتاب آسمانی رقیب قرآن قرارمیدهد تاشاید در اذهان مردم تأثیری بسزا کرده بآئین جدید نگروند .

سیلوستردساس در ژورنال **Des Savans** مورخه فوریه۱۸۲۱ برخلاف‌قدمت دساتیر سخن رانده وپس ازتطبیق لغات زبان آسمانیش‌با زبان فارسی‌آن رامحصول دوره اخیر میداند(۱). ویلیام وان شلیگل زبان دساتیر را زبان مجعول مهذب میخواند(۲). اما انتونی ترایر در سال ۱۸۴۳ در مقدمه‌که بر ترجمه انگلیسی دبستان نوشته پس ازبحث ازنظریات محققین گذشته راجع بدساتیر ومندرجات و زبان‌کتاب بطرفداری آن قلمفرسائی کرده معتقد است در نیمه قرن هفتم میلادی چنانکه ساسان پنجم متذکر گشته بوجود آمده وکتابی است‌که دردوران‌باستانی هستی داشته ویحتمل درگوشه فراموشی ازنظرها محو بوده(۳).

هیربد شهریارجی دادابا های باروچا دانشمند پارسی درپایان خطابه‌خویش درسال ۱۸۹٤ درکنگره خاورشناسان در ژنو اظهار داشت . « پس ازمطالعات دقیق دساتیر باین نتیجه میرسیم که این کتاب را بهیچوجه نمیتوان جزو کتب مذهبی مزدیسنا بشمار آورد زیرا مندرجاتش نه با مندرجات اوستا برابر است و نه با

۱- Dabistau' by Shee Troyer Preface P. XXXVI
۲- Do. -Do. Do. P. XLV
۳- Do. -Do. Do. P. XIX - LXV

مندرجات کتب پهلوی دوره ساسانیان ویقیناً محصول دوره بسیار اخیرمیباشد .

هرچند تعلیمات این کتاب با تعالیم موسی ، مسیح ، مزدك واسلاممخالف است اما بتعالیم زرتشت نیز شباهت ندارد بلکه بتعلیمات هنود ، بودا و مذهب افلاطونی متمایل است . چنانچه خوردن گوشت‌را حرام وریاضت وزهد وفاقه کشی وتجرد وترك دنیارا موعظه مینماید . دساتیر ازنقطه نظر تقویم و اساطیر وتاریخ با کتب مذهبی مزدیسنا مغایرت تامی دارد وزبان آسمانی‌آن تحریفی است از السنه پهلوی ، پارسی وهندی .»

نگارنده نیز در سال ۱۹۲۸ میلادی تحقیقات خویش را در موضوع کتاب آسمانی دساتیر تحت عنوان « دساتیر کتاب‌آسمانی نیست» بفارسی تدوین‌وانجمن زرتشتیان ایرانی‌بمبئی آنرا انتشار داد. دررساله مذکور تعلیمات دساتیرباتعلیمات حضرت زرتشت تطبیق‌وباثبات میرسد که کتاب نامبرده بهیچوجه نمیتواند ازجمله کتب دینی مزدیسنا بشماررود[۱]

ازآنجائیکه دساتیر کتاب جعلی وساختگی است جای هیچگونه شك‌وشبهه باقی نمانده ولی مقصود نویسنده که خود را گمنام نگاهداشته ازنشر چنین کتابی چه بوده بر کسی معلوم نیست مؤلف دساتیر کیست و این کتاب از چه زمان و چه ناحیه بین مردم شایع گشته برای دانشمندان مسئله بغرنجی تولید نموده است .

ملاکاوس‌بن رستم دستور دانشمند پارسی هنگام مسافرت خویش بایران در سال ۱۷٦۸میلادی یك نسخه خطی آنرا دراصفهان دیده ومیخرد وپسرش‌ملافیروز بنابتشویق فرماندار بمبئی درسال ۱۸۱۸ با متن فارسی و ترجمه انگلیسی انتشار داد وموضوعی جدید برای مباحثه بین خاور شناسان ایجاد نمود . خود ملافیروز ناشر کتاب ازحقیقت مندرجاتش‌درشبهه واز زبانش که نه اوستا ونه فرس هخامنشی ونه پهلویست متحیرمیباشد.

---

(۱) برای اطلاع ازمندرجات دساتیر وزبان‌آن واثبات تزویرمؤلفش رجوع شود به « دساتیر کتاب آسمانی نیست» تألیف نگارنده چاپخانه هور بمبئی ۱۹۲۸ میلادی

خاورشناسان اروپا ودستوران دانشمند پارسی باستثنای سرویلیام ژون، مستر نوریس ومستر انتونی ترایر چنانکه گفتیم قدمت دساتیر را از قرن ۱٦ میلادی بالاتر نمیبرند .

دانشمند محترم استاد پورداود نیز در کتاب خویش فرهنگ ایران باستان چاپ تهران ۱۳۲٦خورشیدی ص ۳۰-۲۹ مینویسد «.... آنچنانکه احتمال میرود تاریخ تألیف آن (دساتیر) از ۳۵۰ سال بگذرد یعنی بالاتر اززمان شاه عباس بزرگ صفوی (۱۰۳۸-۹۹۵هق)باشد درصورتیکه دساتیر مانند شارستان چارچمن وبرهان قاطع درهند نوشته شده باشد واز آنجا یك جلد بایران رسیده باشد ... بنابراین دساتیر با اینهمه تقلب شرافت قدمت هم ندارد .»

استاد محترم در صفحه ۳۲۹ کتاب نامبرده برای اثبات فرضیات خویش و پائین آوردن تاریخ دساتیر بحضرت‌دستور آذر کیوان که براستی یکی ازدانشمندان محترم زرتشتی وافتخار این جامعه میباشد حمله واو را بدین سازی و جعل کتاب وبیمایگی متهم میسازد و مانند ویلیام ارسکین وی یا یکی از مریدانش را مؤلف دساتیر قلمداد نموده میگوید « در روزگار اکبر که خواستار آئین نو بوده وآنرا توحید الهی نامیده دین بازی وصوفیگری درآنسرزمین رواج یافت هر کس خود را بازیگر این میدان پنداشت بخودنمائی پرداخت ازآنانند آذرکیوان وهمراهان وی که ازسرزمین ایران عقاید پیچیده وتاریکی ازتصوف عهد صفوی با خود بهند بردند ودر آنجا این گروه‌بیمایه که خود را ازتصوف برخوردار وازحکمت‌اشراق بهره‌مند میپنداشتند با آمیزش جوکیها وسادو های‌هندو وپیران وفقیران مسلمان آنچنان‌تر شده بیش ازپیش دچار عقایدشگفت‌انگیز گردیدند ونوشته های‌ننگینی مانند دساتیر وشارستان چار چمن و جام کیخسرو و زردست افشار از خود بیادگار گذاشتند .»

حضرت دستور آذر کیوان(۱)یکی ازشخصیتهای برجسته زرتشتی استبقول

---

(۱) برای اطلاعات بیشتر ار حضرت دستو آذر کیوان رجوع کنید به همین کتاب .

صاحب دبستان المذاهب و مولانا شبلی نعمانی(۱) یا شیخ بهاء الدین عاملی و میرمحمدباقر داماد ومیرزا ابوالقاسم‌فندرسکی که ازاعاظم مشایخ و کبارمجتهدین گروه امامیه میباشند ودر ایران شهرت تامی دارند طالب معاشرت او و مریدانش بودند .

چون صاحب دبستان المذاهب در عهد دستور آذر کیوان میزیسته قولش مقرون بحقیقت است زیرا مستمعات ومعاینات خویش را درصفحات کتاب بیاد گار گذاشته است . اگرحضرت دستور آذر کیوان و همراهان اوبیمایه میبودند اعاظم مشایخ اسلام و کبار مجتهدین امامیه درمجلس آنها حاضر نمیشدند وطالب‌معاشرت نمیگشتند . حضرتش جویای نام و شهرت نبود . دعوت اکبر شاه گورگانی را بپایتخت هند نپذیرفت . بعد ها که خود برای تعلیم همدینان بدیار هند و بشهر سورت رهسپار گشت بدربار اکبر شاه نزدیك نگردید ودر پتنه اقامت اختیار کرد. تألیف دساتیر را بهیچوجه نمیتوان بدستور آذر کیوان نسبت داد زیرا مقام اومنزه ازآنست که بچنین‌کار ننگین‌وجعل کتاب دست یازد . فرزانه بهرام مولف‌شارستان که بسا اوقات ازتألیفات او با ذکر نام مؤلف نقل قول مینماید دساتیررا چنانکه خواهیم که قرنها قبل از تولدآن حضرت وجود داشته از او نمیداند .

اما راجع بقدمت دساتیر چنانکه گفتیم تألیف‌آن قرنها قبل ازتولد حضرت دستور آذر کیوان که در حدود سال ۹٤۰ هق باشد صورت گرفته . هنگامیکه نگارنده برای تدوین این کتاب مشغول تتبعات بودم و از هر گوشه و کنار بکنجکاوی میپرداختم چهارقفسه کتب‌خطی وچاپی دربنگاه‌خاورشناسی‌خورشیدجی رستم‌جی کاما نظرم را جلب نمود . چون فهرستش را از کتابدارخواستم گفت کتاب های مذکور بی‌فهرست ووقفی مرحوم مانکجی‌لیمجی هاتریاست و تاکنون کسی بآنها دست نزده است . دیدم قفسه ها پر است از گرد و خاك وتارهای عنکبوت . لذا به سر رستم مسانی رئیس بنگاه مراجعه وباکسب اجازه بمعاینه کتابها وتنظیم

---

(۱) برای قول او رجوع کنید به همین کتاب

فهرست پرداختم .

کرمهای مخرب مقدار زیادی از کتب خطی گرانبهارا باخاك یکسان‌نموده بود واگر روزگار مرا بسراغ آنها نمیفرستاد تا کنون بواسطه هوای مرطوب بمبئی همه ازبین میرفت وبسا کتب خطی کمیابی که بعضی از روی کتب هزارسال کهنه استنساخ شده نیزتباه میگردید .

روانشاد فرزانه مانکجی صاحب درطی‌اقامت خویش درایران در جمع کتب فارسی ، عربی ، ترکی ، اوستا وپهلوی مساعی ابرازداشته وبسیاری از کتب‌خطی کتابخانه شاهزادگان ایران را ابتیاع واز کتب نفیسهٔ که صاحبانش حاضربفروش نشده‌اند بتوسط خوشنویسان و نوآموزان دبستان زرتشتیان موسسه انجمن اکابر صاحبان پارسیان استنساخ و خود عنوان و موضوع کتاب را بخط خویش بزبان گجراتی درگوشه صفحه اول کتاب نوشته است .

کتب مذکور که بیش ازششهزار نسخه میشده باضمام مقدار زیادی از سکه های قدیم که جمعاً سی‌هزار روپیه آنزمان قیمت داشت در شصت صندوق از راه بندر بوشهر به بمبئی حمل میگردد . حمل آن از بوشهر به بمبئی بعللی نامعلوم یکسال ونیم بتأخیر میافتد . سپس چهل صندوق بوسیله کشتی به بمبئی حمل و بیست صندوق آن درآنجا معطل وبالاخره مفقود و معدوم‌الاثر میگردد . اما چهل صندوق کتاب پس از ورود به بمبئی برای استفاده عموم بانجمن زرتشتیان اهدا میگردد . اینك ازکلیه سکه ها اثری‌باقی‌نیست وبدبختانه بیش از سه ربع کتابها نیزبواسطه‌کارگزاران فارسی‌ندان که ارزشی برای آنها قائل نبودند وعدم‌توجه تباه ویا مفقود ویا درگوشه منازل دبیران متعدد انجمن متلاشی واز بین میرود تا آنکه باقیمانده کتابها چه چاپی وچه خطی که درحدود یکهزار جلد میشود بنابه پیشنهاد هیربد بهمن‌جی‌دهابر استاد اوستا وپهلوی و یکی از اعضای هیئت مدیره انجمن به بنگاه خاورشناسی کاما وارد و چنانکه گفتیم مورد استفاده نگارنده واقع گردید .

یکی از کتابهای نامبرده کتاب خطی دساتیر است وموضوع گفتارما بشماره (HP(ms) 131) در بنگاه نامبرده محفوظ میباشد . کتاب مذکوردرسال ۱۲۹۹ هق بتوسط یکی ازنوآموزان دبستان از روی یك کتاب کهنه قدیمی که قدمت آن بهزارسال قبل میرسد استنساخ شده است و تاریخ تحریر کتاب نامبرده در صفحه آخر چنین ضبط است « در آخر کتاب کهنه قدیمی تاریخ اتمام تحریر آن باین قسم نوشته‌اند .

یزدان بر آسمانی کاغذ این آسمانی نامه که دستورانش دساتیر خو نندبیرمان خرد موبد روان ایزد که فرازین هوش را فرزانه فرزند هم او براین شیدا سپهبد را بهین پوراست ودر هرمز روز هفدهم ششم ماه تازی بسال سه صد وپنجاه و هشت تازیانی شمار بدست کار موبد نوبهار شناخت بانجام رسید .»

چنانکه ازتاریخ تحریر کتاب مورد بحث برمیآید دساتیر بیش از یکهزار سال قبل درایران موجود بوده ومردم نسخه های آنرا استنساخ میکرده‌اند وامکان ندارد ازهند بایران وارد شده باشد . زیرا در آن دوره راه زبان فارسی بدیار هنود بازنشده بود . نسخه خطی که فرزانه مانکجی صاحب در ایران استنساخ مینماید غیر از نسخه ایست که ملاکاوس بن رستم در اصفهان خریده با خود بهند میبرد . بنابراین میتوان گفت نسخه نامبرده بر خلاف فرضیه پروفسور ارسکین منحصر بفرد نبوده واز هند بایران نیامده وحضرت دستور آذر کیوان یا همراهان او در تألیف آن ویا در دین‌سازی دست نداشته‌اند . تاریخ‌تحریر کتاب نامبرده برخلاف زعم استاد پور داود « بدساتیر تقلبی وساختگی شرافت قدمت عطامینماید.»

فرزانه مانکجی صاحب نسخه قدیمی دساتیر که بسال ۳۵۸هق بوسیله موبد نوبهار کتابت شده و در بالا ذکرش گذشت بوسیله حاکم کلات نادری موسوم به بهبود خان واو هم بوسیله نوکر خود جوادآقا از یکی ازباشندگان کلات نادری درسال ۱۸۷۱ میلادی بقیمت گزاف میخرد وپس از استنساخ با تاریخ کتابت آن ، اصل کتاب را بخدمت اردشیر جی سهرابجی دستور کامدین دبیر انجمن بهبودی

حال زرتشتیان که بنام انجمن اکابر صاحبان پارسیان معروفست میفرستد تادانشمندان آن دیار که در مورد تاریخ تألیف دساتیر اختلاف داشتند بقدمت آن پی برند[1].
این کتاب پس از درگذشت فرزانه مانکجی جزو سایر کتابهای او برای استفاده عموم بکتابخانه آتش ورهرام انجمن بمبئی منتقل میگردد. کتاب نامبرده با نامه مهم دیگری ازمهدی فروح بن شخسان که بخط اوستا نوشته شده وبعداز آن صحبت میداریم بکتابخانه دستور منوچهر جاماسب‌جی که دستور آتش ورهرام بود راه پیدا میکند وپس از درگذشت اوباتفاق سایر کتب خطی گرانبهای اوستا وپهلوی ملکی او واجدادش حراج شده ازدسترس ما خارج میگردد.

دانشمند پارسی هیربد جمشید کترك در مقدمه کتاب خویش جواهرات شرق[1] در همین مورد اشعار میدارد « بنا بدستور انجمن پارسی پنچایت بمبئی مجموعه کتب خطی اوستا وپهلوی و فارسی کتابخانه روانشاد دستور منوچهرجی جاماسب‌جی را معاینه نمودم. یك نسخه خطی دساتیر که بپهلوی نوشته و بفارسی تفسیر گردیده و بمانکجی لیمجی هاتریا تعلق داشت بین آنها موجود بود. »
دانشمند نامبرده در گزارش خود مورخه ۸ مه ۱۹۳۶ میلادی بانجمن پارسی پنچایت تحت فقره ۷۷ آنرا جزو کتب خطی نادر وبسیار کهنه قلم میدهد. گزارش او بشماره ۳۶ـ۵ـ۱۹ـ۲۹۹ در اداره انجمن پارسی پنچایت بمبئی محفوظ است.

فرزانه مانکجی درنامه مورخه ٦ مه ۱۸۸۷م خود ازتهران به برادرزاده‌اش پهالنجی درمورد مساعی خویش درجستجوی دساتیر خطی مینویسد « در فیروزپور یکنفر افغانی ورقی بمن نشان داده پرسید چه زبانی است گفتم بخوان و آنرا بگجراتی نوشتم بعد پرسیدم از کجا آورده‌ای جوابداد پدرم آنرا از روی یك کتاب بزرگی که در خانه ماست نوشته بمن داد که بجای تعویذ با خود داشته

---

(۱) نامه گجراتی مانکجی لیمجی هاتریا از تهران مورخه ٦مه ۱۸۸۷م بنام پهالنجی جیوانجی هاتریا ضبط در دساتیر گجراتی تألیف اوبسال ۱۲۷۵ی

Oriental Treasures, by gamohed Caveasji Katrak P XIII(۲)

باشم چون به بمبئی رسیدم آنرا با دساتیرمقابله کردم دیدم عین فقرات انست ،در سند بدربار فرمانروای آنجا میر مرادعلی رفتم چون مرا دیدازسید زین‌العابدین شاه نامی که مصاحبش بود راجع بدین وآئین‌من پرسید واوجواب داد که کتاب ما را صحف آبادیان یا صحف ابراهیم ویا دساتیر مینامند .

سید حسن سندی عالم فارسی ، عربی ، انگلیسی و سانسکریت و نماینده انگلیسها بود درسال ۱۸۳٤ میلادی دربوجنی هنگام بحث با آبان میان منشی نام مسلمانی درمورد اینکه نام پیغمبر ایران و کتابش درقرآن ذکرنشده اظهارداشت که مراد از ذکر اساطیرالاولین در قرآن همان کتاب دساتیر است و این کتاب سرچشمه کلیه کتابهای آسمانی والهی است .

درسال ۱۸۳۱ یکنفر مولوی مسلمان هر روز صبح درمحضر خویش‌درمورد حدیث صحبت مینمود وعصر ها هم شاهنامه را خوانده توضیح میداد من نیز با او آشنا شده مرتباً بمحضرش میرفتم یکروزضمن بیان حدیث گفت راه خداشناسی ومعرفت یزدان باندازه شماره مردم روی زمین است سپس نظر بمن کرده اشعار داشت در کتاب شما هم همین را نوشته اند پرسیدم از روی چه مأخذی میگوئید گفت کتاب شما بنام دساتیر را درسفر بدخشان نزد قاضی آنجا دیدم و این آیه را درآن مطالعه نمودم .

دو درویش بنام داراب و نوروز باتفاق یکنفر جوکی به بمبئی آمده با من آشنا میشوند ومیگویند که مذهب ما (زرتشتیان) مزدیسنی است ودر هند بواسطه تماس با هندوان دین خودرا فراموش کرده‌ایم پرسیدم‌مأخذ این حرف شماچیست گفتند در کتاب شما دساتیر نام خدا مزدان یا مزدام است وپیروانش را مزدیسنی گویند واین کتاب را در کشمیر دیده و خوانده‌ایم . وقتیکه عبدالکریم نوکرم برای انجام‌کاری بگیلان میرود نزد امین دیوان موسوم به محمد علیخان جنگ بزرگی بنام جنگ خاتون آبادی می‌بیند که متضمن رسالات اشراقیون وخطوط زرتشتیان وبسیاری ازفقرات دساتیر بود که آیات قرآنی شبیه‌آنرا برابرش نوشته

بودند عبدالکریم رونوشت این قسمت را برایم آورد .

جناب قندهاری استاد فارسی وعربی در دارالفنون تهران بمن میگفت که در چهل سال پیش در خانه ملاصفرعلی مجتهد بارفروش کتابی دیده و اعتقادی عظیم بآن پیدا میکند چون اسم کتاب را از او میپرسد جواب‌میدهد آنرا صحف‌آبادیان یا صحف ابراهیم میگویند ولی اسم اصلی‌آن دساتیر است . در شیراز برای پیدا کردن نسخه خطی دساتیر قدیمی اقدام بابتیاع کتب خطی کردم ویك نسخه‌جوك بشست واوپ بشست ویك نسخه دساتیر که با دساتیر مطبوعه بمبئی فرق دارد پیدا کرده خریدم . یك نسخه خطی دساتیر در کتابخانه راجه شوائی بنی‌شنکر هندوستان موجود است وعلیخان ابن‌عظیم‌الدین درسنه ۱۲۸۱ هق دفترساسان‌پنجم را ازآن با خلاصه وشرح وتفسیر چاپ کرده ونسخه‌ئی‌ازآن دراینجا بدستم‌رسید. از قراریکه دبیر انجمن اکابر صاحبان باینجانب اطلاع داده مستر هرمزجی مهر وانجی‌مرچنت یك‌نسخه خطی دساتیر پیدا کرده درصدد ترجمه وچاپ آنست.»

چنانکه از نکات بالا دیده میشود دساتیر در نقاط مختلفه فارسی زبان از قدیم‌الایام موجود بوده ونسخه ملافیروز منحصر بفرد نبوده است و چون درمورد اشراق وتصوف صحبت میکند علما وروحانیون اسلام آنرا با خود داشته و مطالعه مینموده‌اند . چند سال پیش در لاهور نیز دساتیر مجدداً با اسلوبی زیبا از طرف ناشری مسلمان چاپ گردید .

باز دلیلی در دست است که قدمت دساتیر ازهزار سال بالاتر میرود ویحتمل در اواخر دوره ساسانیان ویا هنگام ظهور اسلام با نامی دیگر بین ایرانیان هستی داشته است .

ثبوت قول ما یك نامه تاریخی است که تا کنون در پرده استتار مخفی بوده ودربنگاه خاورشناسی کاما جزو مجموعه مانکجی صاحب بشماره(H.P.(ms)304) محفوظ است . نامه نامبرده بپهلوی بوده که مهدی فروح‌بن‌شخسان درزمان‌خلافت یزیدبن معاویه (۶۰ـ۶۴هق) بیادوسبان سلطان رستمدار نوشته است .

نامه مزبوررا موبد برزین رام پورخرزاد پوربهرام پور اسفندیار درقرن‌هفتم هجری بفرمان اسپهبد تبرستان شهراکم‌پور نام‌آور پور خورزاد پور بیستون‌پور زرین کمر پورجستان پور کیکاوس پور هزار آسف بزبان پارسی آن ناحیه که مخلوطی است از لهجه های قدیم و دری ترجمه وبخط اوستائی (زند) بیادگار میگذارد .

چندین قرن بعد ملا بهرام‌بن رستم خسروبن آبادان نصر آبادی متخلص بمسکین معاون وشاگرد فرزانه مانکجی صاحب آنرا ازخط زند بخط فارسی نقل مینماید . نسخه فارسی این نامه درسال ۱۲۹۹هق بتوسط مهربان اسفندیار یزدی رونویس شده است .

مستنسخ در اول رساله مذکورچنین‌مینویسد « نامه‌ایست که درزمان‌سلطنت یزیدبن معاویه ، مهدی فروه ساسان برسلطان رستمداربادوسبان بخط وزبان‌پهلوی نوشته و آنرا در زمان شهراکم‌بن نام آور که از حکام تبرستان بوده موبد برزین رام‌بن‌خورزاد بفارسی ترجمه کرده وبخط زند نوشته واین بنده‌جانی بهرام‌بن‌رستم متخلص بمسکین آنرا ازخط زند بفارسی نقل کردم .»

موبد برزین‌رام مترجم نامه پهلوی درآخر آن چنین مینویسد « اورپرمان خسرو دادگر شهریار دانشور شهراکم پور نام آور بیستون پور زرین کمر پور کیکاوس ازنژاده پادشاهان ساسانی که دادار اورمزد بفر فروهر ومهرخویش تا دیر زمانش پاینده وپایدار داره این بنده پیرو دین وه مازدیسنی موبد برزین رام پور خورزاد پوربهرام پور اسفندیار اژ پهلوی زبان اور پارسی زبان این زمان پای‌چم کردم تا هر کس بر خوانه بنیکی‌مرا یاد کند پاك یزدان وهان را فیروزی روزی کناد . تراج .»

قبل از بیان مندرجات نامه بیمورد نیست در اطراف اشخاص نامبرده بالا صحبت شود . مهدی‌فروه ساسان چنانکه ازمتن نامه برمیآید برادر دستور دینیار معروف میباشد که ازترس تعقیب محافل دینی ازایران فرار نموده سپس با پیغمبر

تازی همراه گشته وبسلمان فارسی معروف گشت .

بخشی ازمتن نامه ازعهد نامه‌ئی صحبت میدارد که حضرت محمد ص رسول عربی بخط حضرت علی‌بن ابیطالب محض رعایت خاطر دستور دینیار بنام وی یعنی مهدی فروه ساسان صادر نموده است چنانکه مینویسد : « من بنده بهر آگاهی و اویگمانی آن‌خسرو دادگر وهمه دستوران ووهان رستمدار براینکه‌دینیار آئین بهی نهشته وبر یزد نهادهٔ (ستایش مقرره)نیاکان استوان بیده (استواربوده) ازمحمد نامه ستده‌بیدم که اژواته وسرایشتش (گفته وسرائیده او) علی‌نگاشته زن‌بازنویسی بهرمزگسی داشته‌ام (رونوشت آنرا بشاه ارسال داشته‌ام)

رونوشت عهدنامه مذکور وعهدنامه دیگری بنام بهرام شادپور که از طرف حضرت علی صادر گشته درکتابخانه مهرجی رانا در نوساری وبنگاه خاورشناسی کاما دربمبئی موجود و دانشمند معروف پارسی مرحوم گشتاسب نریمان آنرا با یادداشتها وترجمه انگلیسی درسال ۱۹۲۵میلادی‌منتشر ساخت . درعهدنامه‌نامبرده مهدی‌را بنام مهدی فروح‌بن شخسان یاد میکند . واژه مهدی دراینجا بعنوان‌صفت استعمال شده است نه بعنوان اسم خاص . چون در الفبای پهلوی حروف ا ـ خ یکسان است واژه ساسان وشخسان بیك قسم نگاشته میشود . مترجم نامه پهلوی بواسطه عدم انس با نام عربی شخسان آنرا بنام ایرانی ساسان تلفظ وترجمه کرده عهدنامه چنین آغازمیشود .

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. نسخة منشورة بخط امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب رضی‌الله عنه کتبها علی‌الادیم الاحمر هذا کتاب من رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم . بمهدی فروح‌بن شخسان اخی سلمان‌الفارسی رضی‌الله عنه واهل‌بیته وعقبه من‌بعده وما تناسلوا من اسلم منهم اوقام علی دینه ....(۱) » (ترجمه) عهدنامه‌ایست بخط امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب رض . نوشت آنرا بر روی پوست بز سرخ .این

---

(۱) آقای رضاقلی منصورعلی نامی اصل نامه را برپوست وبخط کوفی وباقرآنی خط حضرت سجاد وخرقه ازشاه نعمة‌الله درتالار طویل اصفهان دیده

نامه‌ایست ازپیغمبر خدا صلی‌الله برای مرد هدایت شده فروح پسر شخسان برادر سلمان فارسی رض واهل خانه او وبازماندگانش ونسل آنها کسانیکه اسلام بیاورند ویا کسانیکه بردین خویش استوار باشند .

دستور دینیار یا سلمان فارسی چون اعراب را بکشور گشائی مصمم دید از عمر بن‌خطاب پیمان‌نامه گرفت تا اعراب زرتشتیان را آزارندهند وایران‌راویران ننمایند ودرفنای دین‌بهی نکوشند. عمرپیمان‌نامه داد ولی پس ازفیروزی برخلاف مواد آن رفتارنمود .

عهدنامهٔ که بنام بهرام‌شادپورخیراندراس که ازاخلاف دستور آدربادماراسپند میباشدوچنانکه گفتیم‌دردست‌است‌بتوسط‌مهدی‌فروح‌بن‌نامبرده دایر بر عدم تعرض مسلمانان برآتشکده ها واوقاف آنها ازحضرت علی‌بن ابیطالب گرفته شده است. رونوشت هرسه عهدنامه را همین فروح‌برای‌محافظت در گنجور آتشکده ، چنانکه از متن نامه برمیآید ببادوسبان ارسال میدارد . رونوشت عهد نامه‌ای که حضرت سلمان ازعمربن خطاب گرفته بنظرنرسیده‌است ویحتمل مانند سایر کتب‌زرتشتیان راه نیستی پیموده باشد .

بادوسبان‌بن‌جیل معروف بگاوباره‌بن جیلانشاه‌بن فیروزبن‌نرسی بن‌جاماسب در سال چهلم هجری سپهبد رویان گردید(۱). کیکاوس بن هزار آسف پشت پنجم شهراکم پس از۳۷ سال سلطنت درتبرستان درسال ۵۶۰ هق جهان را بدرودمیگوید بعد ازمرگ کیکاوس چون زرین کمر نوه اوطفلی صغیربود تخت‌سلطنت‌بهزارآسف مهرنوش میرسد و۲۶سال پادشاهی میکند .

زرین کمر درسال ۵۸۶ هق ازطرف شاه‌اردشیر اسپهبد تبرستان بفرمانداری رویان منصوب میگردد . بیستون‌بن زرین کمر درسال ۶۱۰ هق بجای پدر برتخت می‌نشیند .

نام‌آوربن بیستون پس‌ازمرگ پدر درسال۶۲۰بفرمانروائی مشغول‌میگردد

(۱) بتاریخ تبرستان مازندران و رویان تألیف ظهیرالدین مرعشی مراجعه شود

تا آنکه درسال ۶۴۰ هق تخت سلطنت بدست فرزندش شهراکم میرسد و اوتاسال ۶۷۱هق پادشاهی مینماید(۱) نامه مورد بحث بفرمان این سلطان که اجدادش همه پادشاه و از نسل شاهان ساسانی میباشند بتوسط موبد برزین رام بفارسی ترجمه گردید .

نامه پهلوی مهدی فروح‌بن‌شخسان اینك دردست نیست وترجمه فارسی بخط اوستائی نیز ازمجموعه کتب گرانبهای فرزانه مانکجی‌صاحب باتفاق‌دساتیرقدیمی ربوده شده وجزو کتابهای دستور منوچهر جاماسب‌جی حراج می‌شود و از دسترس ما بیرون میرود . فقط رونوشت‌آن بخط فارسی که بهرام بن رستم استنساخ نموده امروز بدست ماست .

چنانکه موبد برزین رام درترجمه اسم شخسان اشتباهاً ساسان نوشته آقای نریمان وسایر دانشمندان پارسی که عهدنامه را مورد بررسی خویش قرار داده اند اسم عربی فروح را فرخ خوانده‌اند . اینگونه اشتباهات بویژه اشتباه موبد برزین رام ثبوتیست که نامه پهلوی مورد بحث زمانی هستی‌داشته .

قبل ازاینکه بخشی ازمتن نامه که با این مقوله ودساتیر ارتباط دارد ازنظر بگذرد باید دانست که موبد برزین رام هنگام ترجمه نامه پهلوی چنانکه گفتیم درآخر قرن هفتم هجری صورت گرفته بسیاری از لغات دساتیر را بکار برده از جمله آنهاست . بربست بمعنی قانون ـ پای‌چم ، ترجمه ـ دهناد ، آئین ـ نهاده ، قانون ـ آهنجیدن ، نوشتن ـ شمردن ، کشتن قتل کردن ـ بیغون‌پیمان وغیره .

مهدی فروح‌بن شخسان در نامه خویش بپادوسبان گاوباره از برادر خویش دستور دینیار که مورد طعن‌ولعن گروه زرتشتیان قرار گرفته طرفداری میکند واو را دیندار ودرستکار خوانده مینویسد راه بهی‌نهشته وبرخلاف تصورردان ودستوران با بدکاران همکاری ننموده بلکه آنهارا براه راست هدایت کرده است . آنگاه از علت غلبه اعراب بر ایرانیان‌واز پیغمبر تازی وآئین اوسخن میراند ومیگوید که

---

(۱) بتاریخ تبرستان مازندران ورویان تألیف ظهیرالدین مرعشی مراجعه شود

دستور دینیار ، رسول اکرم پیشوای عرب را در جنگهائی که بغزوات پیغمبر معروفست ملاقات وپیشنهادمیکند راهی بیاورد ودر تربیت اعراب بکوشد .حضرت محمد با همکاری او از کتاب وستا وزندو وستاتیر و پیمان فرهنگ فرمانهای دینی را بعربی ترجمه میکنند . مهدی فروح‌بن شخسان چنانکه دیده میشود دساتیر را بنام وستاتیر درردیف اوستا وزند قرارداده است .

سپس ازتباهی خاندان سلطنتی ایران وویرانی کشور سخن میراندو بسلطان دعا وثنا کرده مینویسد چنانکه در وستاتیر پیشگوئی شده فر وشکوه یزدانی با تازیان نخواهد ماند واز آیات آن کتاب شاهد میآورد ومینویسد « چین‌وینم(چنین می‌بینم)که خروه با این گروه هم نمانید (نمیماند) چه در وستاتیر ، یزدان واجه (گوید)که « وپودحم تویم فرزام نودکاشمرند چمهود زسونی نورکاو سرو چیمام هودهام هائم هزتوناف یو امرفه رمدکاو نمایند له زلوچ .»

آیات بالا از دساتیر فقرات ۱۲و۱۵ سیمناد از نامه شت پنجم ساسان میباشد ودر آن کتاب بدینطریق تفسیر شده » و بهر نوا بزرگان خود را کشتند . چون هزارسال تازی آئین راگذرد چنان شود آن‌آئین ازجدائیها که اگربه‌آئین گرش نمایند باز نشناسدش .»

مهدی فروح‌بن شخسان در بخش دیگر نامه ازستایشهای رسول اکرم‌پیغمبر تازی نسبت بوخشور یزدان وجشنهای زرتشتیان مانند نوروز و مهرگان و گهنبار وشرافت علی‌بن‌ابیطالب وذکر آنها درقرآن و اینکه عثمان بخشهای نامبرده را هنگام خلافت خویش ازبین میبرد سخن رانده واساس نامه آسمانی تازی را بر سه چیز میشمارد .

« وبنیان نامه شان بر سه چیزه یکی یزدان شناسی وآمیغی دانش که آنرا پی هیچ کردش ازتیمار وستاتیر ووستا اورتازی زبان اندر برده چنین که «هوزامیم فه مزدان هزهزماس وزماس هرشیور هردیور(۱) » را قل اعوذ برب‌الفلق من شر

---

(۱) نخستین آیه ازکلیه نامه های پیغمبران دساتیر.

ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب و من شر حاسداً اذا حسد وقل اعوذ برب الناس ملك‌الناس أله الناس‌من‌شرالوسواس‌الخناس‌الذی یوسوس فی‌صدورالناس من‌الجنته والناس آهنجیدو » فه شیدشمتای هرششگر زمریان فراهیدور(۱)«رابسم‌الله‌الرحمن‌ وبیشی ازاین گوها »

ازمندرجات نامه مهدی فروح‌بن شخسان میتوان حدس زد که درآخر دوره ساسانیان مردم ازفشار گروه پیشوایان دینی بتنگ آمده منتظر ظهوریکنفر راهبر وراهنمائی بودند تا خود را از زیر بار زور گوئی دستوران وبزرگان آزاد سازند. گروههای مختلف با عقاید ومرام گوناگون در آن دوره قدم بمیدان گذاشتند واز همه بالاتر مزدك قد برافراشت و خود را پیغمبر موعود خواند و انقلاب بزرگی بوجودآورد . ووحدت اجتماعی ایرانیان را بهم زد . بنابراین بعید نیست شخصی درتألیف دساتیر اقدام وخود را باسم ساسان پنجم‌آخرین پیغمبران مذکور درآن کتاب قلمداد نماید و زبان آسمانی بسازد و سپس برای فهم مردم تفسیر کند و جمعیتی دور خود جمع نماید .

مندرجات دساتیر شباهت تامی با تعلیمات مانی دارد و چون پیشوایان این گروه معروف بزنادقه بهراسم وعنوان و ظاهراً در لباس دینهای گوناگون بنشر و ترویج عقاید خود میکوشیده‌اندیحتمل یکی ازآنان دساتیررا برای‌پیشرفت‌اغراض خود جعل نموده باشد .

هرچندزبان‌آن‌دوره‌پهلوی‌بوده‌وتفسیری که برآن‌نوشته شده‌فارسی‌است ولی فارسی وپهلوی بهم نزدیك است وممکن است یکی از آنها کتاب را شکل امروزی درآورده باشد . یحتمل لغات موجوده در تفسیر که بلغات دساتیر مشهور شد، واژه های پهلوی باشد که هنگام انتقالش. بالفبای فارسی تحریف گشته است .

بنابرآنچه گذشت باین نتیجه میرسیم که :

۱ـ تألیف دساتیررا بهیچوجه نمیتوان بدستور آذر کیوان یا همراهان او

---

(۱) دومین آیه ازکلیه نامه های پیغمبران دردساتیر .

نسبت داد .

۲ ـ بطلان فرضیه‌ئی که قدمت دساتیر از عهد صفویه و قرن ۱۶ میلادی بالاتر نمیرود .

۳ ـ لغات دساتیر در قرن هفتم هجری معمول بوده و موبد برزین رام در ترجمه فارسی‌نامه پهلوی مهدی فروح‌بن شخسان بکاربرده .

٤ ـ نسخه خطی دساتیر محفوظ در بنگاه خاورشناسی کاما دربمبئی که‌تاریخ کتابت دساتیر موبد نوبهار را ضبط نموده قدمت کتاب‌را بهزارسال قبل میرسانند.

٥ ـ در حدود هزار و سیصد سال قبل دساتیر وجود داشته و آنرا وستاتیر مینامیده‌اند .

٦ ـ مهدی فروح‌بن شخسان در نامه خویش ببادوسبان گاوباره که بعد از واقعه کربلا نوشته برای ثبوت قول خود ازآیات وستاتیر شاهد میآورد .

۷ ـ بنا بفرضیه مسترنوریس ممکن است شخصی کتاب آسمانی دساتیر را برای رقابت با کتاب آسمانی تازیان جعل نموده تا جمعیتی دورخود جمع نماید.

۸ ـ بظن قوی یکی ازپیشوایان‌فرقه مانی درجعل دساتیر دست داشته‌باشد.



ارباب رستم گیو

ارباب رستم گیو: که شهرت نیکوکاری اش سراسر کشور ایران را فرا گرفته و نیک نامی اش مورد تصدیق خاص وعام است روز ۱۰مهر ۱۳۵۹ درسن ۹٤ سالگی بسرای جاودانی شتافت و با پاکان مینوی همنشین گشت. ارباب رستم برابر مفهوم این جمله گاتها «خوشبخت کسی است که برای خوشبختی دیگران بکوشد» زندگانی اش پر ازکار و کوشش بود. آثار خیر فراوانی که از این شادروان در سراسر کشور بنیاد گرفته گواه این حقیقت است.

ارباب رستم برای گسترش و حفظ مؤسسات خیریه و بهره‌وری بیشتر مستضعفین: در سال ۱۳۳۷ (۲٦ سال پیش) «بنیاد رستم گیو» تأسیس و به تحقق نیت خیرش آمادگی بخشید و اینک باختصار فهرست کارهای نیک و دهشهای خیراندیشانه و مؤسسات خیریه‌ای که ایجاد و مورد استفاده عموم است در زیر آورده می شود:

(۱) دبستان دوازده کلاسه دخترانه گیو در تهران (۲) کمک به کسر بودجه و ساختمانهای خیریه انجمن زرتشتیان تهران (۳) مجتمع بزرگ فرهنگی و

اجتماعی و مسکونی در تهران پارس برای استفاده مردم فاقد خانه، بنام رستم باغ بروی قطعه زمینی به مساحت ۲۵ هزار متر که مشتمل است بر آذریان (معبد)ـ کتابخانهـ تالارهای اجتماعی برای جشنها و هم چنین تالار مخصوص برای اجرای آئینهای مذهبی و نیز ساختمانهائی که در حال حاضر شصت خانواده از افراد کم بضاعت در آن مسکون و افزون بر آن ۲۸ دستگاه ساختمان دیگر در دست ساخت و انتظار می رود تا چند ماه دیگر تکمیل و مورد استفادهٔ خانواده مستضعف قرار گیرد، ضمناً زمین ورزش و بازی دراختیار جوانان و نونهالان قرار دارد (٤)دو باب دبستانهای دخترانه و پسرانه دوازده کلاسه بر روی دو قطعه زمین هر یک به مساحت پنج هزارمترمربع بنام استاد خدابخش و استاد پور داود که سالهاست مورد استفاده است (۵) آب انباری برای ذخیره آب از قنات اصلی تهران پارس که بنیاد در آن سهیم است بمنظور استفاده ساکنین رستم باغ بهنگام ضروری و کم آبی (٦) اهدای یک قطعه چمن به مساحت پانزده هزار متر به وزارت آموزش و پرورش برای ایجاد مجتمع فرهنگی که خوشبختانه مورد بهره برداری است (۷) سوهانک(تهران) ــ ایجاد ساختمان درمانگاه بنام جوان ناکام (مهربان گیو) و واگذاری ساختمان و زمین آن بوزارت بهداری (۸)دماوند (قریه کوهان)ــ ایجاد ساختمانهای مسجدــ حمام بهداشتی ــ درمانگاه مجهز و دبستان که در حال حاضر مورد استفاده ساکنین آن حدود است و همچنین ایجاد جاده شوسه ماشین رو از جاده اصلی فیروز کوه به قریه نامبرده (۹)یزدــ الفــ کمک به نوسازی و تعمیرات اساسی دبیرستان ۹۰ ساله کیخسروی و ایجاد زمین ورزش برای دانش آموزان بــ ساختمان تالاری جنب دبیرستان به گنجایش ٤۰۰نفر بنام «تالار مروارید» مجهز با مبل و اثاثیه و لوازم مربوطه که اینک برای سخنرانی و برگزاری امتحانات و مجالس جشن از آن استفاده می شود، پــ ایجاد آب انباری بگنجایش تقریبی چهار هزار متر مکعب پیش از لوله کشی شهر یزد برای رفع مضیقه آب آشامیدنی که سه محله مسکونی از آن سیراب می شدند، تــ کمک به بودجه لوله کشی قریه نصرت آباد یزد، ثــ ساختمان آب انبار و آسایشگاه برای زائرین در زیارتگاه پیر سبز (چک چک)، جــ کمک های نقدی به دفعات به بودجه آموزشگاه دخترانه مارکاریزدــ سازمان جوانان زرتشتیــ

دبیرستان کیخسروی ــ انجمنهای زرتشتیان شهر و دهات و تعمیرات آدریان قریه مبارکه و دیوار کشی آرامگاه یزد (۱۰) کرمان ــ کمک به بودجه ساختمان دبیرستان دخترانه کیسخرو شاهرخ ــ انجمن زرتشتیان و آموزشگاه ها و دانشجو یان کرمانی مقیم تهران (۱۱) شیراز ــ کمک به بودجه انجمن زرتشتیان ــ باغ وقفی زرتشتیان (۱۲) ــ تهران ــ کمک به صندوق رفاه مسجد تهران پارس واقع در فلکه دوم (۱۳) در بمهر ارباب رستم گیو در آمریکا در ۱۵ کیلومتری شمالغرب نیو یورک در نیوراشل بر زمین مشجر بزرگی در ساختمان چهارطبقه. (۱٤) در بمهر مهربان گیو بنامگانه برادرزاده جوان ناکامش مهربان در کانادا گشایش ۱۵ آذر ۱۳۵۷ خ. (۱۵) ابتیاع زمین وسیعی در شیکاگو آمریکا برای ساختمان پرستشگاه زرتشتیان. که در سال گذشته با همت خیراندیشان ساختمان آن تکمیل و افتتاح گردید ناگفته نماند که بهر سازمان اجتماعی که دارای هدف نیک انسانی بوده اند مستمراً از کمک های بنیاد برخوردار می باشند همانند انجمنهای زرتشتیان در تهران و دیگر شهرها ــ سازمان فروهر جوانان زرتشتی تهران ــ کانون دانشجو یان تهران ــ کمک به بودجه آرامگاه های زرتشتیان در تهران (قصر فیروزه) اصفهان و شیراز و یزد و درمواقع اضطراری کمک به زلزله زدگان و آسیب دیدگان کشور توسط مقامات روحانی و حلال احمر و انجمن مبارزه با سرطان و همچنین کمک نقدی به موسسات ورزشی و تربیت بدنی کشور: افزون بر آن بسیاری از موسسات خیریه و اجتماعی از کمکهایی بنیاد روان شاد ارباب رستم گیو برخوردار گشته اند که ما از آن بی خبریم زیرا آن روانشاد از تظاهر و خودنمائی بیزار و خصلتاً از فخرفروشی نفرت داشت از اینجهت اقلامی که در بالا بر شمرده شد امکاناً کامل نمی باشد ولی همین اقلام گویای آنست که آثار نیک و بناهای خیریه ارباب رستم در سراسر کشور گسترده و در همه جا و همه حال مجسم است. افزون بر انچه بیان گردید آن روانشاد از آغاز نمایدگی در مجلس و سپس در سنا کلیه حقوق و مزایای دریافتی را برای تامین کسر بودجه انجمنهای زرتشتیان اختصاص داده و بآنها می پرداخته است.